کارنامهٔ ننگین یهود در طول تاریخ



مولف: استاد عبدالرحمان حسن حبنکه المیدانی
مترجم: عبدالرحمان محمد زمان پور

کارنامه‌ی ننگین یهود

درطول تاریخ

مولف:
استاد عبدالرحمن حسن حبنکه المیدانی

متر جم:
عبدالرحمن محمد زمان پور

بسم الله الرحمن الرحیم

کارنامه‌ی ننگین یهود
درطول تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

میدانی، عبدالرحمن حسن حبنکه
Maydani, Abd al-Rahman Habannkeh
مکاریت یهودیه من ابداع تاریخ. فارسی
کارنامه ننگین یهود در طول تاریخ / عبدالرحمن حسن حبنکه المیدانی؛
مترجم عبدالرحمن محمدزمان‌پور.
تهران: نشر احسان، ۱۳۸۹.
۴۰۸ص. ISBN: 978-964-356-745-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: یهودیان -- تاریخ
موضوع: یهودیت -- تاریخ
موضوع: صهیونیسم -- تاریخ
شناسه افزوده: زمان‌پور، عبدالرحمن، ۱۳۵۵ -، مترجم
۱۳۸۹ ۷۰۴۱م۸۶م/ ۱۴۹ DS ۹۰۹/۰۴۹۲۴
کتابخانه ملی ایران: ۱۹۴۳۷۶۱

کارنامه‌ی ننگین یهود در طول تاریخ

✦ مؤلف: عبدالرحمن حسن حبنکه المیدانی
✦ مترجم: عبدالرحمن محمد زمان‌پور
✦ ناشر: نشر احسان
✦ چاپخانه: مهارت
✦ صفحه آرا: نادیا محمدی
✦ نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۹
✦ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
✦ قیمت: ۵۰۰۰ تومان
✦ شابک: ۳-۷۴۵-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸

نشر احسان

فروشگاه:
تهران، خ انقلاب، روبروی دانشگاه.
مجتمع فروزنده، شماره ۴۰۶
تلفن: ۶۶۹۵۲۴۰۴

فهرست:

مقدمه‌ی مترجم

این کتاب سرسخت‌ترین دشمنان‌مان را به ما معرفی می‌کند، و به فرموده‌ی قرآن:
أشد الناس عداوه للذین آمنوا الیهود والذین أشرکوا.

تا با این دشمن خون‌خوار بیش‌تر آشنا شده، و از مکر و نیرنگ های پلیدش آگاه شویم. درواقع این کتاب هدیه به همه‌ی کسانی‌ست، که در تمام نقاط جهان، با این دشمن نجس درگیرند، به ویژه مجاهدان اسلامی در سراسر دنیا و مجاهدان فلسطینی که در سرزمین «اسرا و معراج» مستقیم و رودررو با این دشمن متجاوز دست و پنجه نرم کرده، و در این راه، با ارزش‌ترین ثروت خود، یعنی حیات شان را فدا می‌کنند. درواقع این کتاب را باید به پدر جهادو مقاومت «شیخ‌أحمدیاسین» ویلچرنشین هدیه کرد، که در این مسیر، صبر و پایداری نمود، تا این که به طرز دلخراشی به شهادت رسید، وبه قافله‌ی شهدا پیوست.

«اللهم علیک بالیهود اللهم خذهم أخذ عزیز مقتدر.اللهم إنا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک من شرورهم.اللهم انصر المسلمین المجاهدین علی الیهود الغاصبین.»

درباره‌ی این ترجمه نکاتی را باید متذکر شوم: نخست این که، برای ترجمه‌ی آیات قرآنی که در متن کتاب آمده است، از «تفسیرنور» دکتر مصطفی خرم دل و ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند استفاده کرده‌ام، دیگر آن که، در ترجمه‌ی پروتوکل‌های دانشمندان صهیونیست، به ندرت از کتاب پروتوکل های دانشوران صهیون ـ که به فارسی ترجمه شده است ـ استفاده‌کرده‌ام.

عبدالرحمن محمد زمان پور
بندرعباس (رویدر- دهتل)
مدرس مدرسه علوم دینی سلطان العلماء رویدر

.اگر اسلام درذات خودحق نبود، خداوند آن را تأیید نمی‌کرد، و وعده‌ی حفظش را نمی‌داد، بی‌شک چیزی هم از آن باقی‌نمی‌ماند، که بتواند در زمین با نیروی شر مقابله کند، آن نیروی شری که از هیچ نیرنگی دریغ نکرده، وبرای خاموش کردن نور اسلام، به هر وسیله یی متوسل شده است. خداوند دراین باره می‌فرماید:

«و نقشه و نیرنگ می‌کشند، و خداوند به بهترین شکل نیرنگ آنان را پاسخ می‌دهد.»

مقدمه‌ی مؤلف

دراین کتاب پاره‌یی از حقیقت‌های تحلیلی مستند به واقعیت‌های تاریخی را، به آن عده از امت اسلامی که علاقمند به مطالعه هستند، تقدیم می‌کنم. این حقایق تحلیلی بیانگر نقشه‌های دشمنان اسلام و مسلمین، برای نابودی اسلام و متفرق کردن مسلمانان می‌باشد، واقعیت‌های تاریخی مذکور شامل نقشه‌هایی‌ست، که یهودیان برای خاموش کردن نورخداوندی وازبین بردن شریعت‌هایش و مسلط شدن بر امت های روی زمین به کار گرفته‌اند، تا با استفاده از انواع وسایل پلیدوشیطانی، امت‌ها را از مسیر حق و هدایت و راه خداوند عزیز و حمید باز دارند.

چندی پیش، قسمتی از این مباحث، از برنامه‌ی «دشمنان اسلام» از طریق تعدادی از رادیوهای کشورهای عربی پخش شده بود، که میلیون‌ها نفر شنونده و علاقمند داشت، وتعداد زیادی درخواست کردند، که این مطالب را درسراسر جهان اسلام چاپ و منتشرنمایم، تا با حقایق و پندهایی که دارد، ملت های اسلامی و نسل نوپای آن، به ویژه کسانی را که بسیار فریب خورده، و مفتون دسیسه‌ها و نیرنگ‌های دشمن شده بودند، آگاه و بیدار شوند. آن نیرنگ‌هایی که به حریم مسلمانان هجوم آورد، و سبب استعمار فکری بسیاری از فرزندان این امت شد؛ درحالی که، آن ها از آن نیرنگ‌های پنهانی غافل بودند، بنابراین، به جمع‌آوری و بازنگری آن مباحث پرداختم، ودر این کتاب پاره‌یی از آن مطالب را ـ که مربوط به نقشه‌های صریح یهود بود ـ گرد آوردم.

ازخداوند متعال خواهانم، که همه‌ی ما را مورد لطف و عنایت خویش قراردهد، وحق را آن گونه که هست، به ما نشان دهد، و پیروی از حق را روزیمان گرداند، و باطل را آن گونه که هست، به ما نشان دهد، و ما را ازآن برحذر دارد، و مکرهای دشمنان را از ما دور سازد، و سخن مان را بر هدایت و تقوی متفق سازد، و نصرت خود را برای بالا بردن پرچم حق و مبارزه با باطل و پیروان و داعیان و سپاهیان آن نصیب ما گرداند. قافله‌های اسلامی را به شکوه و شوکت اسلام فرا می خوانم، واز آن‌ها می‌خواهم، با بیداری و هوشیاری و اتحاد کلمه و یکپارچگی به سوی خدا و خشنودی و جنت اوگام بردارند، پس ای جوانان مسلمان! به سوی رستگاری و یاری و پیروزی و قدرت وعظمت آشکارحق بشتابید.

عبدالرحمن حسن حبنكه الميداني
مكه مكرمه
۱/محرم/۱۳۹۴هـ ۱۹۷۴/۱/۲۴م

اهمیت مبارزه‌ی فکری، روانی

دستی که ممکن است، آتش گیره‌ی توپ را فشار دهد، و گلوله یی ازآن پرتاب شود، و ساختمان بلندی را ویران کند، و دستی که ممکن است، کلیدی را حرکت دهد، و موشکی خارج شود، که رعب و وحشت ایجاد کند، و هزاران مردم را بکشد، و دستی که ممکن است، دکمه‌یی را فشار دهد، و بمب اتمی یا هیدروژنی ازآن خارج شود، و شهری را با خاک یکسان سازد، و ملتی را بکشد، و تمدنی را ویران و خراب کند، و دستی که ممکن است، برای لشکری نقشه یی بکشد، و به جنگی خانمانسوز منجرشود، همه‌ی این دست‌هایی که ممکن است، این کارها را انجام دهند، درواقع ازعقل و فکر قدرتمند صاحبان دست ناشی می شوند، که آن سلاح‌ها را هدایت کرده، و به وسیله‌ی همین نیروی فکر، به زور حکومت کرده، و حرکت هایشان را توجیه می کنند.

پس از نیروی انسانی، فکر مهم‌ترین نیرویی‌ست، که به وسیله‌ی این قدرت‌ها حکومت می‌کند، و توانمندترین مردم بر حکومت‌داری با نیروی مادی در زمین، آنانی هستند، که بهتر بتوانند عقل های مردم را با افکاری که خود دوست دارند، تغذیه‌کنند، و ناتوان‌ترین مردم دراین مورد کسانی هستند، که اهداف انسانی نیکویی داشته باشند، اما در پخش افکاری که به اهداف خوب‌شان خدمت می‌کند، سستی کنند. اگر امتی از نظر نیروی مادی در مقابل ا مت‌های دیگر ضعیف باشد، زمانی می‌تواند برای رسیدن به اهدافش، از نیروی امت های دیگر استفاده کند، که بتواند مغزهای‌شان را با افکاری که خود می خواهد، تغذیه کند، و دل‌های‌شان را به آن‌چه خود به آن‌ها معتقد است، متمایل کند. دشمنان اسلام این حقیقت را دریافته‌اند، و قدرت ضربه‌های مسلمانان ـ که در بیش از نیم قرن آن قدرت را دراختیار داشتند ـ آنان را به وحشت انداخته، و به همین علت، ازهرطرف

سربازانی را برای مبارزه‌ی فکری، به شهرهای مسلمان نشین فرستاده‌اند، تا یکپارچگی فکری منظم آنان را ـ که در قالب وحدت جماعت مسلمانان وجود داشت ـ ازبین ببرند، و متلاشی کنند، و درنتیجه مسلمانان با پذیرش همین افکار جدید، که همانند لشکری جادوگر، در صف مسلمانان به کشتن وآواره ساختن و ریشه کن کردن می پردازد، نابود شوند، بی آن که خود دشمنان، در این جنگ پلیدی که مسلمانان از آن غافل بودند، با مشکلی مواجه شوند، یا آسیب ببینند.

در پیشاپیش دشمنان اسلام که برای این جنگ فکری، نقشه کشیدند، گروه یهود است، که درجمع تبهکاران به منزله‌ی رییس و رهبر بوده‌اند. در گذشته بازماندگان خرمی‌های زرتشتی و فرزندان پادشاهان ایران ـ که دل های شان لبریز از کینه بود ـ یهودیان را در این زمینه کمک می کردند، چون به سبب فتوحات اسلامی، پادشاهی ایران را ازدست داده بودند. راه پر ازگناه و ظلم یهودیان را زمانی طولانی، صلیبی‌هایی که تعصب زیاد چشم‌شان را نابینا کرده بود، ادامه دادند، که به هر حقیقتی که برآن‌ها عرضه‌می‌شد، توجه نمی‌کردند؛ هرچند که، به روشنی روز بود، و طمع‌های استعماری برای بهره‌گرفتن از منافع سرزمین‌های مسلمانان، چشم‌شان را کور کرده بود، و حقیقت را نمی دیدند.

این جنگ تأثیر زیادی برجای گذاشت، و دشمنان اسلام میوه‌اش را چیدند، و نیروی مسلمانان سست شد، و جمع‌شان پراکنده‌شد، و دشمنان‌شان، عملیات جنگ پلید را برای نابود کردن مسلمانان و دورکردن آنها از اسلام وتحریف حقیقت‌های اسلامی و زشت جلوه دادن آن دنبال کردند، و تلاشی که دشمنان اسلام برای به تحقق رساندن هدف‌شان کردند، کافی بود، که کار اسلام را یکسره کند، ولی چون اسلام حقی از جانب خدا بود، و خداوند با گماردن دلاور مردانی، از آن حفاظت و دفاع می کرد، و از شر دشمنان درامان نگه می داشت، و پیوسته از آن حمایت می‌کرد، مخالفان نتوانستند، به آن آسیبی برسانند.

هان! بر مسلمانان شرق وغرب دنیا واجب است، از این جنگ که مغزهای‌شان را هدف گرفته، آگاه باشند، و بیدار شوند، واز نیرنگ‌های دشمنان‌شان برضد آنان استفاده کنند، و افکار و فرهنگ حق‌شان را به جهانیان برسانند، وبرای آشنا کردن مردم با اسلام و حقیقت‌هایش نیازی نیست، که سختی زیادی بکشند، بلکه اصل قضیه این است، که تعالیم اسلام را با زبان و قلم‌های‌شان بر مردم عرضه کنند، و آثار معنوی این تعالیم را با رفتار و کردارشان به مردم نشان دهند، و اعمال‌شان را برای خدا خالص گردانند. چه بسا به‌زودی میوه تلاش وافرشان را بچینند.

مشکل روانی یهود

همان طوری که یهود از قرن اول میلادی با بازی گرفتن اصول اعتقادی و احکام عملی که خداوند بر حضرت عیسی علیه السلام نازل‌کرد، به فاسد کردن این رسالت ربانی پرداخت، همان گونه هم از قرن اول هجری، به فاسد کردن اسلام پرداختند، و کینه و دشمنی زیاد خود را نسبت به آن آشکار کردند، ولی موفق نشدند، آن را بازیچه‌ی دست خود کنند، و چیزی را از اصولش تغییردهند، زیرا خداوند خود، عهده‌دار حفظ کتابش از تغییر و تحریف شده، و برای محافظت ازسنت پیامبرش دانشمندان اسلامی را گماشته است، تا در باره‌ی آن تحقیق کنند، و اصل ثابت در سنت را از دخیل باز شناسند، اگرچه در طول قرون اسلامی، از زمان صحابه تا عصر حاضر توانسته اند، ضربه‌ها وآسیب‌های جدی بر جماعت مسلمانان وارد کنند.

بنابراین، اگر پژوهشگری اندیشمندانه، وقایع و فتنه های پدید آمده را بررسی کند، به این نتیجه خواهد رسید، که دست های مکر یهود، در پشت پرده پنهان است، که همان دست‌ها محرک این فتنه‌ها بوده، یا آتش فتنه را شعله‌ور کرده است. یا از فتنه آن گونه که یهود می خواست، یعنی ترویج شر و بدی در میان ملت های روی زمین، استفاده کرده است.

مشکل روانی یهود ازآن جا نا شی می شود، که خود را امت برگزیده‌ی خدا و پسران و دوستان او می پندارند، وخود را نسلی خاص می دانند، که بر امت های دیگر روی زمین برتری دارند، و این امت ها درمقایسه با ایشان همانند چهارپایان اند، که سزاوار است، درخدمت منافع آنان باشند، بنابراین، یهودیان گناهی ندارند، که اموال امی‌ها (تمامی امت‌های غیریهود روی زمین) را با هروسیله ی نامشروعی چپاول کنند، و گناهی ندارند، که به ملت ها حمله کنند، و اخلاق و اوضاع اجتماعی‌شان را تباه سازند، چون خون تمامی ملت های غیریهود در نظرشان بیهوده و بی‌ارزش است، و نسبت به ملت‌های دیگر روی زمین، کینه در دل دارند، بنابر این، آن ملت ها هم به حقی که یهود به زور و بهتان و ستم و تجاوز برای خود قایل اند، معترف نیستند، و رهبری مطلق آنان را قبول ندارند، و خداوند هم به سبب گناهان زیاد و جرایم سنگین‌شان، ذلت و خواری را برآن ها مقدر کرده است.

آنان خود را ذریه‌ی پیامبران می دانند، که نسب‌شان به ابراهیم علیه السلام می رسد، و این انتساب را به تنهایی، دربرتری بخشیدن‌شان برمردم کافی می دانند، هرچندکه

عقاید و اعمال‌شان باپیامبران مخالفت داشته باشد، و افتخار می‌کنند، که خداوند موسی ﷺ را از بنی‌اسراییل برگزید، و تورات را بر او نازل نمود، و نخستین رسالت بزرگ و مهم در تاریخ رسالت‌های آسمانی را به او واگذارکرد، و این را به تنهایی کافی می دانند، که عظمتی دینی ـ که ارتباط نسبی تقویتش می کند ـ برای بنی اسراییل برجای بگذارد، هر چند که از اصل رسالتی که خداوند به آن‌ها دستور داده است، که به آن تمسک جویند، دور شده، یا محتویاتش را تحریف و تبدیل کرده باشند، یا با رسالت‌های پس از آن ـ که خداوندآن ها را به پیروی کردن از آن دستور می‌دهد ـ مخالفت کنند، زیرا که آن، روش جدیدی برای دین است، که خداوند برای جهانیان برگزیده، و بر زبان پیامبران‌شان از آن‌ها تعهد گرفته‌است، که به آن عمل کنند. آنان همیشه خواب برگشت پادشاهی بزرگی را که خداوند به داوود و سلیمان ﷺ بخشیده بود، می بینند، و آن را درخیال می‌پرورانند، و باتمام توان می‌اندیشند، و با مکر و نیرنگ، نقشه می کشند، و دسیسه می چینند، تا به زور حکومت کنند، و پایه‌ی شریعت‌های ربانی و دولت‌ها و تمدن‌های بزرگ را درهم شکنند. بی‌شک خداوند پادشاهی را ازپیش به آن‌ها داده بود، ولی از آن محافظت نکردند، و حقش را ادا نکردند، و شتابان پایه‌های ستون پادشاهی‌شان را شکستند، و ازفرمان خدا سرپیچی کردند، و تباهی را در زمین منتشرساختند، و ستم پیشه کرده، و از حدود خدایی تجاوزکردند، و به حدود خدا تعدی نمودند، و در حق پیامبران و فرستادگان و دعوتگران مخلص‌شان ستم و تعدی روا داشتند، تا این که تاریخ، جنایت کشتن ناحق پیامبران را به نام آن‌ها برای همیشه ثبت کرد، و نسل‌های یهودی اخلاق ناپسندی را که به آن خوگرفته بودند، با عادت‌های پلیدی که نسل به نسل به ارث برده بودند، درهم‌آمیختند، تا جایی که جزو لاینفک سرشت‌شان شده بود، و زمانی که نیاکان آنان نکوهش می‌شوند، نوادگان‌شان هم مخاطب این سرزنش هستند، گویی همین نوادگان مرتکب آن اعمال زشت شده‌اند، زیرا آنان در طبیعت و سرشتی که در جامعه‌شان به‌وجودآورده بودند، باهم مشترک بوده، وتبهکاری را از یک‌دیگر به ارث برده‌بودند، بنابراین، هرگاه درمیان مردم، از خصلت‌های حسد و کینه و نیرنگ و فریب و نزاع و حیله وترس و بخل وخودپسندی و طمع و پستی‌های دیگر نام برده شود، درخیال‌شان مردی یهودی مجسم می شود، که اخلاقش در یکی از جوامع بسته‌ی یهود، رشدکرده است.

یهود و گوییم

یهودیان ازهزاران سال پیش، مردم را به دوگروه تقسیم کرده اند: یهود وگوییم، یعنی امت‌ها و کلمه‌ی امی در زبان عربی منسوب به امت است، وامت‌های غیریهودی درنظر آنان چون چهارپایان و پلیدان وکافران‌اند، و معتقدند، که خداوند صورت بشر را به یهودیان بخشیده است، چون ذاتاً استحقاقش را داشته‌اند، و خداوند آن‌ها را تکریم کرده است، اما گوییم، یعنی بقیه‌ی امت‌های غیر یهود از گِل دیگر که حیوانی‌ست (گِلی که حیوانات ازآن آفریده شده‌اند) آفریده شده‌اند، و نفوس‌شان نیز پلید و شیطانی‌ست، و خداوند آن‌ها را آفریده، تا به یهود خدمت کنند، و صورت بشری به آن‌ها داده‌است، نه به این علت که ذاتاً استحقاقش را داشته‌اند، بلکه به این دلیل که سروران‌شان (یهود) به آن‌ها انس بگیرند، و بتوانند به آسانی رام‌شان کرده، و از آن‌ها کار بکشند، چون بدون داشتن تشابه ظاهری، تفاهم میان سروران برگزیده و بردگان پست امکان پذیر نیست.

بنابراین، یهودیان طبق اعتقادشان در انسانیت اصل اند، و به حکم نژادشان، که از نژاد خدامایه می گیرد، پاک‌اند، اما غیریهود در اصل، نژادشان حیوانی و نجس‌هایی در قالب بشرند. بدین سبب با داشتن چنین عقیده‌یی ـ که بر خدا دروغ بسته اند ـ گناهی بر یهودی نیست، که دزدی و دروغ و فریب و ستم و غش و ربا خواری و کشتن و ریختن آبروی مردم را با استفاده از هر وسیله‌ی زشت و پلیدی، در برخورد با ملت‌های غیر یهودی، حلال بداند.

چرا این گونه رفتار نکنند؛ درحالی که، طبق اعتقادشان، فرق نژادی دراصل خلقت، این گونه اقتضا می کند، زیرا ایشان پسران و دوستان خدا بوده، ولی امت‌های دیگر دشمنان خداهستند، و خداوند پسران و دوستانش رابه سبب جرایمی که در رفتار با دشمنانش مرتکب شده باشند، هرچند هم بزرگ باشد، مؤاخذه نمی کند، بلکه اعمال‌شان را درصحیفه‌ی خوبی‌ها و حسنات ثبت‌می کند، و به آن‌ها پاداش می‌دهد، و غیراز این را از ایشان نمی پذیرد، و آنان را معاف نمی‌کند، مگر زمانی‌که مجبور باشند. پس اگر می‌بینیم، که تاریخ، یهود را به دلیل اعتقادات نادرست و برخوردهای اخلاقی ناشایست در رفتار با ملت‌های دیگر، می‌کوبد، و نکوهش می کند، جای تعجب و شگفتی نیست.

از جمله‌ی آن‌چه قرآن درباره‌ی یهود ثبت کرده، این است، که حقوق دیگران را پایمال کرده، واموال مردم را به باطل می خورند، و استدلال‌شان این است، که

شریعت‌شان آن را در رفتار با امی‌ها (آن‌هایی که به یهود منتسب نیستند) مباح کرده است. خداوند متعال در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۷۵ فرموده است:

﴿ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾

«ودر میان اهل کتاب کسانی هستند، که اگر دارایی فراوانی به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن را به تو پس می دهند، ودرمیان آنان کسانی هستند، که اگر دیناری به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن را به تو پس نمی دهند، مگر آن که پیوسته بالای سرشان ایستاده باشی، این بدان سبب است، که ایشان می گویند، مادر برابر امی ها مسؤول نبوده، وبازخواستی نداریم! وبر خدا دروغ می بندند، وحال آن که ایشان می‌دانند.»

این کسان از اهل کتاب، که امانتدار نیستند، واین سخن را می گویند، همان یهودیان‌اند. ایشان کسانی هستند، که می‌گویند: «**لیس علینا فی الأمیین سبیل**» یعنی، گناهی بر آن‌ها نیست، که اموال ملت‌های دیگر غیریهودی را چپاول کنند. دانشمندان یهود برای عامه‌ی مردم خود در توجیه این عقاید، به آن‌چه درکتاب‌هایشان آمده است، استدلال می کنند، و جرایمی که به پیامبران و مقدسات‌شان نسبت می دهند، این گونه توجیه می کنند، که این رفتارها درمقابل گوییم‌ها یعنی امی‌ها بوده است.

آن‌چه به عنوان نخستین دلیل و حجت می آورند، عملی‌ست، که موسی عليه السلام دربرخورد با قبطی (طرفدارفرعون) انجام داد، و او را با مشت زد، و سرانجام آن شخص مصری مرد، و به اسراییلی‌یی که با اودر گیر بود، کمک کرد، و خداوند در سوره‌ی قصص آن داستان را برای ما بازگو نموده، و فرموده است:

﴿ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴾

«وزمانی که موسی به نهایت قدرت ورشد خود رسید، وخرد واندیشه اش کامل گردید، به اوفرزانگی ودانش عطا کردیم، وما این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم. موسی بی آن که اهالی شهر مطلع شوند، وارد آن جا شد. درشهر دید، که دو مرد می جنگند، که یکی از قبیله‌ی او ودیگری از دشمنان او ست. فردی که از قبیله‌ی او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، ازموسی

کمک خواست، وموسی مشتی به او زد، و او را کشت! موسی گفت: این از عمل شیطان بود. واقعا اودشمن گمراه کننده‌ی آشکاری ست. گفت پروردگارا! من برخویشتن ستم کردم، پس مرا ببخش! و او را بخشید، زیرا خدا بس آمرزگار ومهربان است.گفت: پروردگارا! به پاس نعمت هایی که به من عطا فرموده یی، هرگز پشتیبان بدکاران وبزهکاران نخواهم شد.»

بنابراین، موسی قصد کشتن آن شخص را نداشت، تنها خواست، که اذیت طرفدار فرعون را با ضربه‌یی بازدارنده، از اسراییلی دورکند، ولی با این ضربه کشته شد، و چون او را دربرابر خود کشته دید، گفت: این از کار شیطان است، به درستی که او دشمن گمراه کننده‌ی آشکار است، و بلافاصله از آن‌چه کرده بود، از خدا درخواست بخشش کرد، و تمامی این‌ها (داستان‌ها) قبل از این بود، که خداوند به او وحی کند، و او را نبی و رسول خویش قرار دهد، بنابراین، این داستان درهیچ حالتی نمی تواند دلیلی برای یهود باشد، ولی روش معمول یهود تحریف و دروغ بستن بر شریعت خداوند است. اما شریعت ثابت خدا که تبدیل و تحریف به آن راه نمی یابد، و نصوص اسلام آن را بیان نموده، این است، که مردم در انسانیت برابرند، همه‌ی مردم از آدم‌اند، وآدم از خاک است. خداوند متعال در سوره‌ی حجرات فرموده است:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَـٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓا۟ ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾

«ای مردم! ما شما را از مرد وزنی آفریده ایم، وشما را تیره تیره وقبیله قبیله نموده ایم، تا هم دیگر را بشناسید. بی گمان گرامی ترین شما نزد خدا متقی ترین شماست. خداوند مسلما آگاه وباخبر است.»

از جمله چیزهایی که یهود به آن استناد می کنند، نصوص خودساخته‌یی‌ست، که بر شریعت خدا بسته‌اند، ودر کتاب‌های معتبرشان موجود است.

درتلمود دروغ‌ها و افتراهای زیادی‌ست، که دانشمندان‌شان آن را وضع کرده‌اند. تلمود عبارت از شرح‌ها و تفسیرها و منقولاتی‌ست، که دانشمندان یهود در قرون مختلف طبق امیال و هوس‌های خود آن را وضع کرده‌اند، و نصوص اصلی را تحریف‌شده تفسیر می‌کنند، و منظور و مقصود آن را تغییر می دهند.

پاره‌یی از تحریفاتی که در آن سخن را از منظور اصلی‌اش منحرف ساخته‌اند، و از جمله سخنانی که در تلمود آمده، این است، که: ارواح یهود از ارواح سایر بشر برتر است، زیرا جزیی از خداوند است، به همان صورتی که پسر جزیی از پدرش است، و بر هر یهودی واجب است، که تمام تلاش خود را به کارگیرد، تا ملت‌های غیر یهودی در زمین، به قدرت نرسند. اعتبار یهودی نزد خدا از فرشتگان

بیش‌تر است، و یهودی جزیی از خداست، بنابراین، هرگاه یک غیریهودی، یک اسراییلی را بزند، انگار عزت خداوندی را پایمال کرده است. فرق بین درجه‌ی انسان و حیوان به اندازه‌ی فرق بین یهودی و غیر یهودی‌ست. هم چنین تصریح شده، که یهودی می تواند غیر یهودی را بفریبد، و برایش سوگند دروغ یاد کند، و به سبب مشکل روانی یهود و دیدگاه‌های خودپسندانه و زشت‌شان مشاهده می‌کنید، که تاریخ جمعی یهود، مملو از اعمالی‌ست، که از مسیر انسانیت برتر منحرف شده‌است.

چون در ادوار مختلف تاریخ، اعمال منحرف‌شان شکل گروهی و پی‌درپی به خود گرفته بود، خداوند آنان را با آواره کردن و پراکنده ساختن در شرق وغرب زمین، مؤاخذه و شکنجه کرده است. خداوند متعال در سوره‌ی اعراف فرموده است:

﴿ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا ﴾

«وآنان را در زمین به گروه هایی تقسیم کردیم.»

درنتیجه پیکره‌شان ازهم پاشید، و گروه‌های‌شان متفرق شدند، ولی باوجود این پراکندگی توانستند، بر یکپارچگی اخلاقی و سرشت‌هایی که نشانه‌یی از ویژگی‌های مشترک یهودیت است، پای‌بند باشند، آن ویژگی‌هایی که با وجود آن نمی‌توانند خود را حفظ کنند، مگر این که راه انحراف و مکر و نیرنگ در پیش گیرند، و آن ویژگی‌هایی که سبب نزول عذاب خداوندی بر آن‌ها شده بود.

پای بندی یهود به ویژگی‌های مشترک‌شان در بین امت‌های مختلفی که گروه‌های یهودی در پیکره‌ی آنان لانه کرده بودند، اثر زیادی داشته، بدین صورت، که هر امتی که خواسته است، هویت خود را حفظ کند، و قدرتی داشته باشد، آن‌ها سعی کرده‌اند، که فریبش دهند، و غافلگیرش کنند، تا نیرنگی یهودانه بر آن‌ها وارد نمایند، و از این نیرنگ بتوانند به نفع خود استفاده کنند، مالی به‌دست آورند، یا در زمین به قدرت برسند، یا امتی را که از ته دل دشمن خود می پندارند، ضعیف سازند، زیرا آن امت حق خیالی‌شان، یعنی اعطای قدرت مطلق به‌آن‌ها را ادا نکرده است، و ایشان به گمان خود امت برگزیده‌ی خداوند هستند. زمانی که امتی از خواب بیدار شود، و خود را در دام نیرنگ عده‌ی اندکی یهود ببیند، که می‌خواهند، نابودش کنند، در آن هنگام آن امت برخود لازم می بیند، که سرزمینش را از لوث یهود، پاک گرداند، و آنان را سخت شکنجه دهد، و بدترین عذاب را به

آنان بچشاند، و بدین‌ترتیب تهدید خداوندی که در سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۶۷ بیان نموده، درباره‌ی آنان تحقق می یابد. خداوند فرموده است:

﴿ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ .... ﴾

«و یادکن هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت، که تا روز قیامت بر آنان (یهودیان) کسانی را خواهد گماشت، که آن ها را به شدت عذاب و شکنجه کند.»

در نتیجه‌ی گرفتار شدن یهود به انواع شکنجه به علت مکرشان نسبت به دیگر امت‌ها، ناچار شده‌اند، در بین امت‌ها لباس ذلت و خواری برتن کنند، تا بدین وسیله توجه مردم را به خود جلب کرده، و مظلوم نمایی کنند، تا امت‌ها احساس کنند، که خطری از جانب آنان متوجه‌شان نیست، ودر چنین حالتی‌ست، که نقشه‌ی فریبنده و جدید خود را آغاز می کنند، تا امتی از امت‌ها را به تدریج به سوی اهداف خود سوق دهند، و طی مراحل فریب، پیش از عملی ساختن نقشه، با زیرکی و سیاست توانسته‌اند، از نیروی امتی که زیرکانه در بین‌شان نفوذ کرده، و پنهان شده‌اند، برای رسیدن به اهداف‌شان استفاده کرده،.یا با حیله احساسات‌شان را متوجه خود کنند.

خداوند گاهی از یهود برای نشان دادن عقوبت امتی که از راهش منحرف شده‌اند، و آشکارا به مبارزه با دینش برخاسته‌اند، استفاده‌می‌کند، همان طور که از میکروب‌ها و حشرات زمین برای عقوبت امت‌ها استفاده می کند، به همین علت گاهی به آنان کمک‌می کند، ولی شتابان پس از این که هدف از مسلط ساختن‌شان محقّق شد، کمک خود را از آنان قطع می کند، به همان صورتی‌که میکروب‌های کشنده را پس از انجام وظیفه از بین می برد، زیرا یهودیان مستحق خشم خدا شده‌اند، بنابراین، این امداد الهی به طول نمی انجامد، تا این که سرانجام به سبب اعمال‌شان لعنت، آن‌ها را دربرمی گیرد، و همواره باید گفتار خداوند در سوره‌ی آل‌عمران درباره‌ی آنان تحقق یابد. خداوند فرموده است:

﴿ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُو بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴾

«آنان هر کجا یافته شوند (مهر) خواری بر ایشان خورده است، مگر با پیمان خدا وپیمان مردم وآنان شایسته‌ی خشم خدا شده اند، و (مهر) بیچارگی برایشان خورده است، چرا که آنان به آیات خدا کفر می ورزیده اند، وپیامبران خدا را به ناحق می کشته اند، این به سبب سرکشی وتجاوز می‌باشد.»

ویژگی‌های یهود، ثابت و تغییرناپذیراست، هرچند ممکن است، برحسب واقعیت‌های زندگی، درجاتش متفاوت باشد. به‌همین سبب یک واقعه‌ی تاریخی ناچار باید از ایشان و برای آنان تکرار شود؛ اگرچه، صورت ظاهری و اشخاصی که نقش بازی می‌کنند، و وسایل اجرا مختلف باشد، اما داستان، هدف، روش و نتیجه‌ی روانی آن یکسان است، و عقوبت خداوندی نیز همان عقوبت است. این روش و سنت خداوندی‌ست، که تغییر پذیر نیست، و این مشکل روانی باعث به وجود آمدن پدیده‌ی تقلید نزد آنان شده، زیرا تقلید از میراث پدران و نیاکان آنان است؛ اگر چه، باطلی هویدا و گمراهی آشکارباشد.

تقلید نزد یهود

پدیده‌ی تقلیدکورکورانه یا آگاهانه در پیروی از شر ـ به سبب خباثت نفس یا تعصب نسبت به آن‌چه پدران و نیاکان برآن بوده‌اند ـ نزد یهود و حتی بت پرستان‌شان، از هر امتی بیش‌تر به چشم می خورد. ولی آنان در بسیاری از موارد می توانند دلیل را به‌بازی‌گیرند، و این پدیده را به گونه‌یی دیگر جلوه دهند، گو این که از معنی تعصب و تقلید به دور است؛ درحالی که، آنان در تعصب و تقلید کورکورانه سرسخت‌ترین مردم هستند. گاهی آن را تقلید کور کورانه به معنی واقعی کلمه نمی نامیم، بلکه آن را تقلید آگاهانه در پیروی از راه‌های شر می نامیم، که این شر خود، از تقلید کورکورانه به مراتب بدتر است، زیرا این شر، یعنی به بازی گرفتن شیطان‌صفتانه‌ی قضایای حق، و در زیر پوشش تقلید قراردادن، به منظور محقق ساختن شهوات پست نفسانی و اهداف حقیر و بی‌ارزش است.

هنگامی که پیامبر آنان را به اسلام فراخواند، و از عذاب و خشم خدا برحذر داشت، بعضی از یهود، ضمن این بازیچه‌ی شیطانی، به پیروی از میراث پدران و نیاکان، علیه پیامبر دلیل و بهانه آوردند. رافع بن خارجه و مالک بن عوف (دوتن از دانشمندان یهود بنی‌قینقاع) در جواب پیامبر گفتند: ای محمد! از اعمال و رفتار پدران‌مان پیروی می کنیم، زیرا آنان از ما داناتر و بهتر بوده‌اند. خداوند در سوره‌ی بقره در توبیخ آنان فرمود:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾

«وچون به آنان گفته شود، از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می گویند، نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی‌می کنیم. آیا هر چند پدران شان چیزی را درک نمی کرده، و به راه صواب نمی رفته‌اند؟»

بنابراین، خداوند با گفتارش «**أولوکان آباؤهم لایعقلون شیئا ولایهتدون**» بهانه‌ی آنان را در تقلید از نیاکان، مردود و باطل دانسته‌است، یعنی آیا از پدران‌شان پیروی وتقلید می کنند، و بر دفاع از این دیدگاه پافشاری می کنند، هرچند پدران‌شان چیزی نفهمیده باشند؟ و تنها با دافعه‌ی غریزه‌ی منحرف و شهوت سرکش‌شان زندگی می کنند، بدون این که آن را به ضوابط مصلحت و منفعت و دفع مضرت مقید سازند، و بدون این که آن را با اسبابی محکم ـ که از اراده‌ای متکی به مدرکات عقل رشید و فهم سلیم قوت می گیرد ـ از شر بازش دارند؟ آیا از پدران‌شان تبعیت و تقلید می کنند، و بر این دیدگاه اصرار می ورزند، هرچند پدران‌شان راه نجات را نیافته باشند، و هرچند که مژده دهندگان و بیم‌دهندگان نزدشان آید؟ آری، آن‌ها به دلیل این که نفوس‌شان به شر خوگرفته، و بردل‌های‌شان تعصب و جمود چیره شده است، در برابر پند و اندرز نرم نمی‌شوند، و از تذکر نفع نمی برند، و بر این‌اساس، آیه‌ی کریمه، تقلید کورکورانه‌ی به دور از قضاوت منطقی و دلیل محکم را ـ که مقلدان خود را به آن ملزم می‌دانند ـ ناشی از دوعامل می داند:

۱. عدم تفکر و بحث و اندیشه که باعث می شود، قدرت تعصب نسبت به خودپرستی قومی، بر قدرت عقل غلبه کند، زیرا عقل نزد آنان در دام جمود اسیر وگرفتارشده، و از شناخت و تمییز حق از باطل و خیر از شر و هدایت از گمراهی و زشتی از زیبایی، عاجز شده، و از عقل برای وظیفه‌یی که به خاطرش خلق شده، استفاده نشده است، بنابراین، در چنین وضعیتی جز این که هوی و هوس بر انسان حاکم باشد، راه دیگری وجود ندارد. از جمله هوس‌های مسلط بر نفس، میل تعصب و وابستگی نسبت به میراث فکری پدران و نیاکان است، زیرا همیشه خوگرفتن به واقعیت ظاهری موجود و نیکوپنداشتن آن و عدم تمایل به تغییر، با یک‌نوع جمود فکری همراه است، و این همان علتی‌ست، که خداوند به آن اشاره فرموده‌اند «**أولوکان آباؤهم لایعقلون شیئا**» درچنین حالتی، سبب التزام‌شان به تقلید از پدران و نیاکانی که از عقل خردمند و رأی قوی بهره‌یی نداشتند، همان کوری فکربوده، که آنان را از دیدن حقیقت باز داشته است.

۲. مدعیان تقلید، اسیر هوس و شهوت خود هستند، ولی این هوس و شهوت را در زیر پرده‌ی تقلید از پدران و گذشتگان پنهان‌کرده‌اند، و خود را از فهمیدن منطق حق، کنار کشیده، و غافل نگه داشته اند، تا حجت بر آنان لازم نگردد؛ درحالی که، آنان درحقیقت حق را تشخیص می دهند، و آن کوری فکری، ناشی از عدم شناخت نیست، بلکه هوس‌های خاص، چشم بصیرت آنان را کور کرده، و شهوت و هوس آنان را از پیمودن راه هدایت باز داشته است، و تنها حجت تقلید را بهانه قرار داده‌اند، و این هم درصورتی‌ست، که رفتار و سلوک پدران و نیاکان‌شان با هوس‌ها و شهوت‌های آن‌ها هم‌خوانی داشته باشد، و این همان عاملی بود، که باعث شد، دانشمندان یهود رسالت عیسی ﷺ را انکار کنند، و به تبع آن، رسالت محمد ﷺ و حقی را که با خود آورده‌بود، نپذیرند، و آن را انکار کنند. استدلال‌شان در پیروی از گذشتگان، جز فرار از دلیل عقلی محکم که الزام آورباشد، چیز دیگری نبوده‌است، و این علت، همان چیزی‌ست، که آیه بدان اشاره نموده «ولایهتدون» یعنی هر چند پدران‌شان پس از شناخت حقیقت به آن پشت پا زده، و بر پیمودن راه گمراهی اصرار ورزیده باشند، چون تحت تأثیر دافعه‌ی غریزه و هوس و شهوت قرارگرفته‌اند، و نخواسته‌اند، راه‌های هدایت را بپیمایند، آیا باز هم مسیر آن‌ها رادنبال می کنند؟ بنابراین، هرگاه در این راه از آنان تقلید کنند، با وجود این که آگاه هستند، که پدران شان میل به پیمودن راه گمراهی داشته‌اند، پس ایشان هم در تمایل‌شان به پیمودن راه‌های شر و گمراهی طبق غرایز و هوس‌ها و شهوت‌ها مثل آنان هستند، و تعصب زشت وناپسند را نیز به آن افزوده‌اند.

یهود از ابتدای پیدایش، به صورت جمعی تمایل به انحراف داشته‌اند

هنگامی که تاریخ بنی اسراییل را از آغاز شکل‌گیری، حتی زمان تسلط بخت النصر در قرن ششم قبل از میلاد بررسی می کنیم، موارد زیادی از انحراف جمعی‌شان مشاهده می شود، که به اختصار به چند مورد زیر اشاره می کنیم:

الف. داستان حسد ورزیدن به برادر ناتنی‌شان یوسف ﷺ و تلاش برای کشتن وی و نهایتاً به چاه انداختن او، تا قافله‌هایی که ازآن جا می گذرند، او را با خود ببرند، تا توجه پدرشان فقط به آن‌ها باشد، این داستانی‌ست، که بر میزان خودپرستی و انحراف اخلاقی‌شان دلالت می کند، و این اخلاقی که داستان بر آن دلالت دارد، در طول تاریخ طولانی همراه‌شان بوده است.

ب. یوسف صدیق پس از مشکلات زیادی که پشت سر گذاشت، در مصر به قدرت و حکومت رسید، و برادرانش را که به او بدی کرده بودند، بخشید، و آنان را از شام به مصر فرا خواند، و در مصر درهای خیر و برکت فراوانی به رویشان گشوده شد، در نتیجه نسل‌های‌شان ـ که با خوی خودپرستی با مردم رفتار می‌کردند ـ به جمع آوری مال و پرستش طلا روی آوردند، که این امر باعث شد، مصری‌ها برآنان خشم بگیرند، وآن‌ها را به بدترین شکل ممکن عذاب و شکنجه کنند.

ج. در دوران موسی علیه السلام و با رهبری او از مصر خارج شدند، و خداوند آنان را با معجزه‌ی شکافتن دریا، از فرعون و لشکریانش نجات بخشید، و دشمن‌شان را غرق نمود، و آنان را باحمل رسالت ربانی گرامی داشت، ولی موسی اندکی در صحرای سینا به طرف سرزمین مقدس فلسطین پیش نرفته بود، که بر او و برادرش هارون شوریدند، و بنابر روایت تورات، به موسی و هارون گفتند: ای کاش در مصر مرده بودیم! چون کنار دیگ‌های پراز گوشت نشسته بودیم، و برای سیر شدن نان می خوردیم، و شما ما را بیرون برده‌اید، و به این بیابان بی آب و علف آورده‌اید، تا همه‌ی این‌ها را در اثر گرسنگی بکُشید. برای چه ما را از مصر به بیابان آورده اید؟ آیا برای این بوده، که ما و فرزندان و چهار پایانمان در اثر تشنگی بمیریم؟ در نتیجه خداوند در صحرای سینا، به تعداد قبیله‌ها برایشان چشمه‌هایی از زمین جاری کرد، و من وسلوی روزی‌شان کرد (غذای پاکی که هر روز از آن می‌خوردند.)

د. موسی و هفتاد تنی که از قومش انتخاب شده بودند، برای مناجات با پروردگار به کوه طور رفتند، و برادرش هارون را جانشین خود کرد، ولی قدرت هارون را ضعیف یافتند، و گوساله‌ی طلایی که سامری برای آنان ساخته بود، پرستش کردند. موسی پس از چهل شبانه روز به سوی ایشان برگشت، تا آنان را دید، که به بت پرستی مشغول هستند، خشمگین شد، و الواحی را که از مناجات آورده بود، پرت کرد. سپس خداوند به آنان امرکرد، به سوی خالق‌شان برگردند، بدین صورت که بعضی از آنان بعضی دیگر را بکشند، دستور را اجرا کردند، پس خداوند ازخطای آنان درگذشت، و آن‌چه امر کرده بود، از آنان برداشت.

ذ. سپس با موسی به لجاجت پرداختند، و به او گفتند: ای موسی! تا خداوند را آشکارا نبینیم، به تو ایمان نمی آوریم، در نتیجه آذرخشی آن‌ها را فراگرفت، و آنان را کشت، سپس خداوند آنان را دوباره پس از مرگ‌شان زنده کرد، سرانجام ترسیدند، و به اطاعت پروردگار برگشتند.

و. خداوند به موسی امرکرد، که از آنان تعهد بگیرد، به کتابی که خداوند برای آنان نازل کرده است، عمل نمایند، ولی قبول نکردند، و خداوند برای تهدید آن‌ها کوه طور را از بالای سرشان بالا برد، پس، از ترس نابودی، تسلیم شدند، و تعهد دادند .

ز. خداوند روز شنبه را برای آنان، روز عبادت قرار داد، و در آن روز صید ماهی را حرام کرد، پس خداوند میزان اطاعت‌شان را آزمود؛ بدین صورت که، ماهیان روز شنبه به محل صیدشان می آمدند، و در روزهای دیگر نمی آمدند، درنتیجه با امر خدا مخالفت ورزیدند، و تحریم شنبه را نادیده انگاشتند، و خداوند با مسخ کردن، آنان را مجازات کرد، و به آنان گفت: بوزینگان رانده شده باشید.

ح. موسی آنان را به طرف سرزمین مقدس برد، تا بدان داخل شوند، و در راه خدا پیکار کنند، و از آنان به تعداد قبیله هایشان، رهبر انتخاب کرد، و به آنان دستور داد، که برای کسب اطلاع از احوال شهر و ساکنانش، جلوتر به آن وارد شوند. آنان دستور را اجراکرده، و برگشتند، و گفتند: به راستی که سرزمین مقدس لبریز از شیر وعسل است، به جز این که ساکنان آن ستمگر هستند، و هر سرپرستی گروه خود را از داخل شدن به شهر منع می کرد، به جز دوتن از آنان، هنگامی که برگشتند، به قوم‌شان گفتند: به دروازه‌ی شهر داخل شوید، اگر به آن وارد شوید، شما پیروز هستید، و اگر مؤمن هستید، به خدا توکل کنید. ولی بنی‌اسراییل جهاد درا راه خدا را ترک کردند، و گفتند: ای موسی! به درستی که در آن (سرزمین مقدس) مردمی ستمگر هستند، و تازمانی که از آن بیرون نروند، ما وارد آن سرزمین نمی شویم، پس اگر خارج شدند، ما داخل می شویم. ولی دورهبر آن‌ها را انذار دادند، که در راه خدا جهاد کنند، و به سرزمین مقدس داخل شوند، اما آنان بر ترک جهاد پافشاری کردند، و به موسی گفتند: ای موسی! تا زمانی که درآن هستند، ما هرگز وارد آن نمی‌شویم، پس تو و پروردگارت بروید، بجنگید، ما این جا نشسته ایم. خداوند دربرابر رفتارشان آنان را سرزنش کرد، و سرزمین مقدس را چهل سال برآنان حرام ساخت، و در زمین سرگردان بودند.

ط. پس از وفات موسی و هارون علیهما السلام و گذشتن چهل سال حیرت و سرگردانی، به رهبری یوشع بن نون به سرزمین مقدس داخل‌شدند، و هنگامی که خداوند دررا به رویشان گشود، و بردشمن پیروزشان گردانید، برزبان پیامبرشان به آنان امر کرد، که سجده کنان از دروازه‌ی شهر داخل شوند، و برای سپاس گزاری از خدا به خاطر نعمتی که به آنان داده بود، به آن‌ها دستور داد، که بگویند «حطة»

یعنی پروردگارا! خطا هایمان را ببخش. ولی از دستور خدا سرپیچی کردند، وآن سخنی که به آنان گفته‌شده‌بود، از روی ستم و سرکشی تغییر دادند.

ی. پس از این که بنی اسراییل به سرزمین مقدس داخل شدند، قضاتی از آنان حاکم شدند، که از قدرت پادشاهان برخورداربودند، و این حکم مدتی ادامه داشت، که درنظر محققین ازصد سال تجاوز نمی کند، و این دوران به دوران قضات مشهوراست. درخلال این دوران، درمیان بنی اسراییل بسیاری از عبادت خداوند یکتا روی گردانده، و به بت پرستی برگشتند، و گناه کردن زیاد شد، و رذایل و منکرات و زنا شایع شد، و هرگاه مصلحانی درمیان‌شان پیدا می شدند، آنان را می کشتند، و خود را ازدست آنان رهامی‌کردند، درنتیجه به سبب گناهان بسیار، خداوند برآنان مصیبت‌هایی نازل کرد، و در این مدت کسانی را برآنان مسلط ساخت، که با آن یهودیان تبهکار، جنگیدند، و آنان را به بردگی کشیدند، و ذلیل‌شان کردند.

گفته‌اند: دراین مدت «شعنائم» پادشاه نهرین و «حجلون» پادشاه مؤاب و «یابین» پادشاه حاصور کنعانی و کسانی دیگر آنان را به بردگی کشیدند، و در اصحاح دوم از سفر قضات در بیان مرتد شدن و سرپیچی‌شان از امر خدا آمده است، که خداوند برآنان خشم گرفت، و آنان را به دست غارتگران سپرد، و در نتیجه غارت‌شان کردند، و بدین ترتیب، به ذلت و بردگی گرفتار شدند.

ک. درآن وقت از پیامبرشان خواستند، که برایشان پادشاهی انتخاب کند، تا درراه خدا بجنگند، و مجد و قدرت ازدست رفته‌ی خود را بازیابند، ولی پیامبرشان به آنان گفت: چه بسا که اگر جهاد بر شما فرض شود، جهاد نکنید.گفتند: چرا در راه خدا جهاد نکنیم؛ درحالی که، از خانه و کاشانه‌ی خود بیرون رانده شده‌ایم؟! پس پیامبرشان به آنان خبر داد، که خداوند طالوت را به‌عنوان پادشاه برگزیده است، ولی به آن اعتراض کردند، و گفتند: چگونه ممکن است، پادشاه ما باشد؛ درحالی که، ما از او به پادشاهی شایسته‌تریم، و مال چندانی هم ندارد. عاملی که باعث شد، به وسیله آن اعتراض خود را توجیه کنند، برتری طبقاتی بود، که بر دو اصل نسب و مال اتکا داشت. ولی پیامبرشان به آنان گفت: به درستی که خداوند اورا بر شما برگزیده، و گشایشی در دانش و علم به اوعطا کرده است، وخداوند ملکش را به هرکس که بخواهد می دهد، و خداوند گشایش دهنده‌ی داناست. درنتیجه طالوت پادشاه‌شان شد، و آنان را به جهاد در راه خدا فرا خواند، پس

هنگامی که جهاد بر آنان واجب شد، به جز اندکی از آنان، پشت‌دادند، و خداوند به ستمگران آگاه است. و خداوند همان گروه اندکی را که همراه طالوت بر ضد دشمن‌شان جنگیدند، یاری‌داد، و پس از آنان پادشاهی بزرگ را با دادن قدرت و شکوه به داوود و سلیمان به آنان ارزانی داشت.

ل. دردوران خاندان داوود، پادشاهی بنی اسراییل به اوج شکوه و عظمت خود رسید، اما از آنان جز اندکی، درستکار باقی‌نماندند، و از قانون خدا سرپیچی کردند، و در زمین مرتکب هر نوع فسادی شدند، و دین خدا را تحریف کردند، و شریعتش را تغییردادند، و تبدیل کردند، و پیامبری به دنبال پیامبر دیگر می آمد، ولی با آنان مخالفت می کردند، و آنان را به ناحق می کشتند، و رهبران دینی‌شان اعم از دانشمندان و غیر آنان اسیر خواسته‌ها و شهوت‌ها و منافع مادی شدند، و هربار که مصلحانی در میان‌شان ظهورمی کردند، علیه آنان توطئه می کردند، تا از دست‌شان خلاص شوند، و خداوند بلاها برآنان نازل می کرد، ولی عبرت نمی‌گرفتند، تا این که خداوند بخت النصر را برآنان مسلط ساخت.

مسلط شدن بخت النصر بر یهود

یهودیان در فاصله‌ی قرن هفتم پیش از میلاد به لحاظ انحطاط و سقوط اخلاقی به درجه‌یی از گناه و معصیت رسیده بودند، که از وقوع عقوبتی ربانی درمیان‌شان بیم می‌داد، چون در جامعه فساد زیاد شده بود، و سرکشی و ستم و لجاجت درمیان آنان افزایش‌یافته بود، و در ستم کردن به ساکنان شهرهایی که به نام دین و با تأیید خداوندی نسبت به پیامبرانش بر سرزمین‌شان چیره شده‌بودند، زیاده روی می‌کردند، و بازماندگان‌شان در آن‌چه که خداوند تحت تصرف آن‌ها قرار داده بود، بد کردند، و از دین خدا دور شدند، و اوامر و نواهی خدا را خوار شمردند، و به نصیحت و پند و بیم‌هایی که پیامبران‌شان مصرانه یکی پس از دیگری به آنان می‌گفتند، توجه نمی کردند، ولی در مقابل، تمامی آن نصیحت ها را با پافشاری بر گناه و ادامه دادن به مخالفت با پیامبران جواب می دادند، تا این که خواست خدا مبنی بر نزول عذاب و برانگیختن کسی برآنان که بدترین عذاب را به آنان بچشاند، محقق گشت.

بنابراین، پیامبران‌شان آنان را از فرود آمدن عذاب نزدیک خدا بیم دادند، ولی توجهی نکردند، و از تهدید پیامبران نترسیدند، و جز معصیت خدا و ادامه دادن به شر، کاردیگری نکردند.

در اوایل قرن ششم پیش از میلاد خداوند «نبوخذ نصر» همان کسی که عرب بخت النصر می نامند، برآنان مسلط کرد، او یکی از پادشاهان بابل بود. که ابتدا در سال «۶۰۶ پیش از میلاد» بر بابل مسلط شده بود. در قدیم بابل به قسمتی از عراق فعلی گفته‌می‌شد، که شامل قسمت جنوبی سرزمین پهناور ما بین دو رود دجله و فرات بود، که قبل ازآن ابراهیم ﷺ پس از این که میان او و نمرود مشکلاتی به وجود آمد، با خانواده‌اش ازبابل به شام مهاجرت کرد، و اسحاق در سرزمین شام رشد کرد، اما برای فرزندبزرگ ترش اسماعیل همراه با مادرش هاجر به امر خدا، سرزمین مکه را برگزید، که عرب های «مستعربه» از نسل اسماعیل هستند.

خداوند بخت النصر را درسال «۵۸۷ پیش از میلاد » بر یهود مسلط کرد، پس از این که فساد در میان‌شان شایع شده بود، و وضعیت‌شان به گونه‌یی درآمده بود، که نازل شدن عذاب خدا را برآنان حتمی کرد، پس نبوخذ نصر به سبب‌هایی که تاریخ ازآن پرده بر نداشته است، لشکریانش را برای حمله جمع کرد. شاید یکی از دلایل این باشد، که ساکنان اصلی شهرها که متشکل از کنعانی‌ها وآدومی‌ها بودند، از ستم یهود و سرکشی‌شان به تنگ آمده، و مخفیانه از پادشاه بابل خواستند، که آنان را از دست یهود نجات دهد، و یهودیان را از سرزمین‌شان کوچ دهد، بنابراین، پادشاه فرصت را مناسب دید، که بخشی از خواسته‌هایش را که اسیرگرفتن و رهایی یافتن از رقیبی که نزدیکش بود، تحقق بخشد.

بنابراین، نبوخذنصر با لشکرانبوهش حرکت کرد، تا به مملکت یهودیانی رسید، که از راه خدا منحرف شده بودند، و خداوند شکست و ذلت و خواری و اسیر شدن و رانده شدن از وطن را بر آنان مقدرکرده بود .

نبوخذنصر و لشکریانش وارد بیت المقدس شدند، و آن را خراب کردند، و با کشتن و شکنجه دادن وگرفتن اموال‌شان و اسیرکردن فرزندان‌شان یهودیان را قلع و قمع کردند. پس از آن نبوخذ نصر مقررکرد، که بیش‌تر کسانی که باقی مانده، و قدرت و موقعیتی دارند، از سرزمین شام بیرون روند، و آنان را با ذلت و شکنجه و برده‌وار با خود به بابل ببرد؛ بدین ترتیب، وعده‌ی خداوندی ـ که از قبل در تورات

بر آنان نوشته شده بود - محقق شد، و آن همان وعده یی‌ست، که خداوند در سوره‌ی اسراء بازگو نموده است:

﴿وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَآ أُو۟لِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا۟ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ ۚ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ۚ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْءَاخِرَةِ لِيَسُۥٓـُٔوا۟ وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا۟ ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا۟ مَا عَلَوْا۟ تَتْبِيرًا ﴿٧﴾ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ ۚ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ۘ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ حَصِيرًا﴾

«درکتاب به بنی اسراییل اعلام کردیم، که دوبار در زمین تباهی می ورزید، وبرتری جویی و بزرگی می کنید، ودشمنی را به غایت و ظلم وجور را به نهایت می رسانید. هنگامی که وعده‌ی نخستین آن دو فرا رسد، بندگان پیکارجو وتوانای خود را بر شما برمی انگیزیم، که خانه ها را تفتیش وجاها را جستجو کنند. این وعده یی انجام پذیرفتنی ست، سپس شما را برآنان چیره می‌گردانیم، و با اموال وفرزندان مدد وباری‌تان می دهیم، وتعداد افرادتان را بیش تر می کنیم، اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید، واگر بدی کنید، به خودتان بدی می‌کنید، وهنگامی که وعده‌ی دوم فرا می رسد، تا شما را آشفته و پریشان سازند، و داخل مسجد گردند، همان گونه که در بار اول بدان‌داخل‌شدند، وبرهرکه و هرچه دست یابند، بکشند، ودر هم کوبند. امید است پروردگارتان به شما رحم کند، واگر هم برگردید، ماهم برمی‌گردیم، ودوزخ را زندان تنگ کافران می‌کنیم.»

خداوند با مسلط کردن بخت النصر بر آنان، وعده‌ی خود را درمورد آنان محقق ساخت، پس از این که در زمین فساد کردند، و برتری‌جویی و بزرگی جستند. این همان چیزی‌ست، که درکتاب یعنی تورات برآنان نوشته شده بود. ولی نمی‌دانم، که عقوبت بار دوم را دریافت کرده اند یا خیر؟ هر چه که باشد، طبیعت‌شان تغییر نمی‌کند، و پستی‌شان تمام نمی شود، و فسادشان درزمین ادامه دارد، و قانون خداوندی نیز تغییر نمی‌کند، و گفتار خداوند حق است:

﴿وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ۘ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ حَصِيرًا﴾

«و اگر برگردید، برمی گردیم، وجهنم را زندان تنگ کافران قرار می دهیم.»

قاتلان پیامبران

یهودیان به شکل عجیبی با دعوتگران حق درمی‌افتند، تا از مخالفت‌شان رها شوند، به علت ارتکاب جرم و ایستادگی پیامبران درمقابل خواسته هایشان، ولو

این که این دعوتگران پیامبران‌شان باشند. آن پیامبرانی که در ریشه‌دارترین پیوند نسبی‌شان دریعقوب پسر اسحاق پسرابراهیم به هم می‌رسند، و قرآن به خاطر ارتکاب این گناه بزرگ و زشت، آنان را نکوهش می کند، و در سوره‌ی مائده می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَأَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۖ كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُولٌۢ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا۟ وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ مائده: ۷۰

«ما از بنی اسراییل پیمان گرفتیم، وپیامبرانی به سویشان فرستادیم، هر زمان که پیغمبری چیزی را می آورد، که با هواها وهوس های آنان سازگار نبود، دسته یی را تکذیب می کردند، وگروهی را می کشتند.»

در سوره‌ی آل عمران فرمود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِٱلْقِسْطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ آل‌عمران: ۲۱

«به راستی کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند، و پیامبران را به ناحق می کشند، وکسانی را که به عدالت امر می کنند، می کشند، به‌عذاب دردناکی مژده بده.»

در تاریخ ثابت شده است، که یهودیان پیامبرانی از قبیل: حزقیال و أشعیا و أرمیاویحیی و زکریا را کشته اند، که مختصر آن چنین است:

۱. حزقیال: یکی از قضات‌شان اورا کشت، زیرا او را از منکری که انجام داده بود، نهی کرده بود.

۲. أشعیا بن آموص: منسّی یکی از پادشاهان یهود اورا کشت؛ بدین صورت که، در سال «۷۰۰ پیش از میلاد» دستور داد، که اورا بر تنه‌ی درخت اره کنند، زیرا نصیحتش می کرد، و به ترک بدی ها وگناهان کبیره دستور می داد.

۳. أرمیا: یهودیان سنگسارش کردند، و او را کشتند، زیرا در برابر اعمال زشت وگناهان کبیره و سرپیچی از پروردگار، آنان را زیاد سرزنش می کرد، و این واقعه در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد بوده است.

۴. یحیی: توسط هیرودس عبرانی که ازطرف امپراتوری روم بر یهود مسلط شده بود، کشته شد. این پادشاه مردی بسیار شرور و فاسق بود، و دختر برادری داشت، که هیرودیا نام داشت. بسیار زیبا بود. عمویش هیرودس خواست با او ازدواج کند، و دختر و مادرش به این ازدواج راضی بودند، ولی هنگامی که یحیی‌عليه‌السلام قضیه را فهمید، مخالفتش را اعلام کرد، و فرمود، که در شریعت الهی ازدواج عمو با دختر برادر حرام است. مادر دختر کینه‌ی یحیی را به دل گرفت، و

نقشه‌ی قتلش را طرح‌ریزی‌کرد. دخترش هیرودیا را کامل زینت داد، و او را پیش عمویش فرستاد، پس روبه رویش رقصید، تا که اورا اسیر خود کرد. آن وقت هیرودس به او گفت: هرچه می خواهی بگو. دختر به او گفت: می خواهم سر یحیی را در این بشقاب برایم بیاوری ـ همان طور که مادرش به او یاد داده بود ـ هیرودس درخواستش را پذیرفت، و دستور داد، سریحیی آورده‌شود. بدین ترتیب، یحیی عليه‌السلام را کشت، و سرش را درحالی که، خون از آن می چکید، در بشقاب گذاشت، و به دختر تقدیم کرد. این حادثه تقریبا سال ۳۰ میلادی، یعنی سه سال پیش از رفتن عیسی به آسمان‌ها بوده است. مورخین گفته‌اند، که در حادثه‌ی کشته شدن یحیی، تعداد زیادی از دانشمندانی که عمل حاکم را محکوم نمودند، کشته شدند.

۵. زکریا نیز به دست هیرودس کشته شد، زیرا از پسرش یحیی عليه‌السلام دفاع کرد، و آن ازدواج را به سبب قرابت فامیلی نادرست اعلام کرد؛ بدین ترتیب، یهودیان زشت‌ترین جرایم انسانی را زمانی که طبق امیال نفسانی‌شان باشد، و توان اجرای آن نیز داشته باشند، مرتکب می شوند، و دست‌بردار هم نیستند.

نیرنگ یهود درباره‌ی عیسی عليه‌السلام

خداوند، عیسی عليه‌السلام را در جامعه‌ی یهود برانگیخت؛ در حالی که، به اوج انحراف از شریعت خداوندی رسیده بودند، شریعتی که برموسی نازل کرده بود، و پیامبران بنی اسراییلی پس از موسی آن را تأکید و تبیین نموده بودند، یهود طبق خواسته‌های نفسانی‌شان در دین خدا فساد ایجاد کردند، و آن را به بازی گرفتند؛ تا جایی که، تحریفات شان اصول شریعت خداوندی و نصوص و شروح و احکامش را شامل می شد.

عیسی عليه‌السلام بنی اسراییل را بیم داد، که به دین خدا برگردند، و عبادت را برای او خالص گردانند، و آن تحریف و دگرگونی که در شریعت‌شان وارد کرده بودند، تصحیح کنند، و خود عیسی عليه‌السلام همان طور که خداوند اورا مکلف کرده بود، اوامر و نواهی خدا را به آنان ابلاغ می کرد، و احکام تشریعی نوینی که براو نازل شده بود، به آنان می رسانید. ازآن جمله بود: حلال ساختن بعضی چیزهایی که در شریعت موسی و پیامبران پس از او برآنان حرام شده بود، و احکامی که به سبب ستم‌شان برآنان نازل شده بود، و حکمت آن، تنبیه یهود بود. این چیزی‌ست، که خداوند در سوره‌ی نساء بیان نموده است:

﴿ فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾

«به سبب جور و ستمی که از یهودیان سرزد، و به علت این که بسی از راه خدا بازداشتند، چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام‌کردیم، و به خاطر دریافت ربا، درحالی که از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردن مال مردم به ناحق، وما برای کافران عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.»

عیسی علیه السلام با رؤسای یهود به مجادله پرداخت، آنانی که در مفاهیم دینی‌شان از اصول شریعت خداوندی منحرف شده، و درعمل از راه راست کج شده بودند، ولی در ظاهر لباس ریا پوشیده بودند، بنابراین، عیسی علیه السلام با فریسی‌ها[1] (آنهایی که به‌منظور عبادت از دیگران بریده بودند) و نویسندگان (آنهایی که پنددهنده بودند، و شریعت را برای هرکسی که خواستار بود، می‌نوشتند) و با کاهنان (آنهایی که خدمت‌گزاران هیکل بودند) به مجادله پرداخت. هم‌چنین به جدال با صدوقی‌ها (فرقه‌یی ازیهود، که روز قیامت و مسایل مربوط به آن را از قبیل روز حساب و جزا، انکار می کردند) پرداخت، و با دلایل قانع کننده‌اش، همه‌ی آنان را ساکت کرد، و دلایلش برای همه‌ی کسانی که با او مجادله می کردند، قانع کننده بود؛ درحالی که، حجت‌های آنان پوچ و بی‌اساس بود. تنها گروه اندکی، عیسی علیه السلام را تصدیق کردند، بیش‌ترشان او را تکذیب نمودند، ولی عیسی پیوسته آشکارا دعوت می کرد، و با کاهنان و کاتبان و فریسی‌های[1] منحرف مجادله کرده، و آنان را به سوی خدا هدایت، و به استقامت امرشان می کرد، و فاسدبودن روش‌شان را بیان می فرمود، و ریا و پلیدی‌شان را آشکارمی کرد، تا این که از او به ستوه آمدند. درنتیجه بزرگان و دانشمندان یهود جمع شدند، و گفتند: ما می‌ترسیم، که عیسی دینمان را تباه کند، و مردم از او پیروی کنند، البته منظورشان از دین، همان اباطیلی بود، که از خود به شریعت خدا وارد کرده بودند. این‌جا بود، که رییس کاهنان در آن وقت که قیافا نام داشت، گفت: اگر یک مرد بمیرد، بهتر از

---

[1]. گروهی از بنیاد گرایان یهودی بودند، که برای اجرای صحیح آیین یهود و روح بخشیدن به ایمان تشکیل شده بودند، اما به تدریج از هدف اصلی خود دور شدند، و به دادن شعار خالی و ریاکاری و دین فروشی و دست‌آویز قراردادن دین پرداختند، که به شدت مورد سرزنش حضرت عیسی علیه السلام واقع شدند، لذا در صف مقدم دشمنان آن حضرت قرار گرفتند. مترجم المنجد ج۲ ص ۱۳۱۱

آن است، همه‌ی مردم از بین بروند، و این فتوای کاهنان یهود بود، که کشتن پیامبر خدا عیسی﷣ را مباح دانستند، و بدین ترتیب، بزرگان و دانشمندان یهود بر کشتن عیسی اتفاق کردند، ولی حکم دردست ایشان نبود، بلکه حکم آن زمان در دست دولت روم بود، پس نزد حاکم رومانی در فلسطین به سخن چینی پرداختند، و او را بر کشتن عیسی تشویق کردند.

تاریخ نویسان گفته اند: اسم این حاکم، بیلاطس بنطی بوده است. بدین ترتیب، پیوسته یهودیان شکایت‌های خود را از عیسی﷣ برای او می فرستادند. چه بسا برای این پادشاه دعوت عیسی را دعوتی سیاسی جلوه داده بودند، و به او وانمود کردند، که عیسی قصد براندازی حکومت روم را ـ که در سرزمین‌ها وجود دارد ـ درسر می‌پروراند، و سعی می کند، پادشاهی یهود را برگرداند، تا خودش پادشاه شود، و پیوسته سینه‌ی فرمانروای رومی را لبریز از کینه‌ی عیسی مسیح نمودند.

تا وادارش کردند، که با کشتن و به دار آویختن، خود را از او رهایی بخشند، یعنی به همان شیوه‌ای که با هر کس که به قتل محکوم می‌شد، رفتار می کردند. عیسی از نیرنگ قوم و تصمیم پادشاه بر قتلش آگاهی یافت. درنتیجه عیسی از چشم رقیبان مخفی شد، تا جایی که هم‌دستان حاکم از مکان ایشان اطلاعی نداشتند، که دستگیرش کنند، و دشمنان یهودی‌اش نتوانستند، مخفی‌گاهش را پیدا کنند، و نشان دهند.

گفته‌اند: مسیح به اورشلیم (قدس) وارد شد؛ درحالی که، بر الاغی سوار بود، و یارانش در قلوب النخل از او استقبال کردند، و مسیح به یاران و دوستانش گفت: بی‌شک بعضی از شما که با من می خورند، و می نوشند، جایم را به دشمن نشان خواهند داد، سپس عیسی ﷣ همراه شاگردانش به آن‌جایی رفت، که او و یارانش درآن جا جمع می‌شدند، و یهود ا بن شمعان اسخریوطی، یکی از حواری‌های دوازده گانه از آن مکان مطلع بود، پس هنگامی که به آن مکانی که عیسی در آن بود، داخل شدند، خداوند همان یهوداسخریوطی که مکان را نشان داده بود، شبیه عیسی ساخت، و خداوند بر دیدگان‌شان پوششی قرارداد، درنتیجه عیسی﷣ را ندیدند. پس از به دار آویختن، وقتی قضیه روشن شد، آن را پنهان کردند، تا مردم به دیانت عیسی و به راستی نبوت و رسالتش ایمان نیاورند، که گفتار خداوند متعال در سوره‌ی نساء دلیل بر این است، که آنان نتوانستند، عیسی را بکشند، یا به دارش آویزند. خداوند فرمود:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾

«درحالی که، نه او را کشتند، ونه به دار آویختند، ولیکن کار بر آنان مشتبه شد، وکسانی که درباره‌ی او اختلاف پیدا کردند، راجع به او در شک وگمانند، وآگاهی بدان ندارند، وتنها به گمان سخن می گویند، ویقینا اورا نکشته اند، بلکه خداوند اورا در پیش خود به مرتبه‌ی والایی رساند، وخداوند چیره وحکیم است.»

آری، یهود این چنین رفتار کرده‌اند، و پیوسته رفتار می کنند، و این چنین نسبت به شریعت‌های خداوندی و نسبت به هر امتی نیرنگ‌می چینند، و می پندارند، که آنان امت برگزیده‌ی خدا هستند، و می گویند، ما فرزندان و دوستان خدا هستیم.

تحریف نمودن پایه‌های دیانت نصرانی

از جمله کسانی که در دیانت نصرانی، جایگاه ویژه‌یی از ریاست را اشغال نموده، مردی به نام پولس است. داستان پولس در نصرانیت داستانی شگفت و غریب دارد. او در تحریف کردن دیانت نصرانی از اصول ربانی و صحیحش که خداوند آن را بر عیسی نازل کرده، از منزلت ویژه‌یی برخوردار است. این مرد یهودی طرسوسی یا رومانی از فریسی‌ها و نامش شاؤول است، و با وجود این که، در زمان عیسی عليه السلام بوده، ولی عیسی را ندیده، و از او نشنیده است، که مردم را دعوت می کند، و به دین خدا مژده می دهد.

گفته اند: او درابتدا از بزرگ‌ترین دشمنان نصارایی بود، که به عیسی ایمان آوردند، و تصدیقش نمودند، و از او پیروی کردند، تا حدی که انواع مختلفی از آوارگی و قتل و شکنجه را به آنان وارد کرد. پس از مدتی که خداوند عیسی را بالا برد، ناگهان اعلام‌کرد، که به نصرانیت گرویده است، و ورودش به دین مسیحیت با ماجراهای عجیب و غریبی همراه بود، که مدعی بود، برایش پیش آمده‌است. هم‌چنین مدعی مشاهدات روحی ویژه‌یی شده بود، این‌گونه که، یسوع با نور بزرگش در نزدیکی دمشق بر او فرود آمده، و به او گفته است: چرا آواره‌ام کرده‌یی؟ و پولس درحالی‌که لرزان و متحیر شده بود، درجواب گفته بود: پروردگارا! چه می خواهی که انجام دهم؟ پروردگار به او گفته بود: برخیز و مردم را به مسیحیت دعوت کن! و از آن زمان فعالانه مردم را به مسیحیت دعوت‌کرد، و

اعلان داشت، که عیسی پسر خداست؛ تا جایی که، نخستین معلم و دعوتگر فعال مسیحیت شده بود، و همه‌جا پخش می کرد، که تعالیم حضرت مسیح را به صورت الهام دریافت می کند، و با این ادعا مردم را فریب می داد، چون که می‌دانستند، او از شاگردان مسیح نیست، و با او ملاقات نداشته، و از او نشنیده است، و با این ادعای دروغین برای خود فرصتی یافته بود، تا اصول دین مسیح را به بازی بگیرد، و مطابق نقشه‌ی یهود، با هرچه و هرکه یهودی نباشد، دشمنی ورزد، اگرچه از طرف خدا باشد، آن را تحریف نماید، و درتاریخ مسیحیت این مرد یهودی به یکی از پیامبران هفتادگانه‌یی تبدیل شده بود، که به اعتقاد مسیحیان، پس از بالا رفتن مسیح، روح القدس بر آنان نازل شده، و به آنان الهام شده است، که به مسیحیت مژده دهند، به همان صورتی که اصول و مبادی مسیحیت به آنان الهام شده است. مسیحیان این هفتاد تن را پیامبر می نامند، یعنی پیامبران مژده‌دهنده به مسیحیت در نقاط مختلف جهان. تأثیر پولس زیاد شده بود، تا حدی که معلم مرقس یکی از اناجیل چهارگانه شده‌بود،. و هم‌چون همراهی شاگرد با استاد، با او همراه‌گشته بود، به همان ترتیبی که معلم لوقا، یکی دیگر از اناجیل چهارگانه نیز شده بود.

گفته اند: لوقا دانش آموز محبوب وهمراه همیشگی پولس بوده، و او دراصل یهودی‌ست. لوقا در پایان حکایتش درباره‌ی داستان پولس و درباره‌ی این که یسوع چگونه بر او فرود آمده است، می گوید: «درهمان وقت درشهرها به مسیحیت دعوت می کرد، که مسیح پسر خداست؛ درحالی که، می دانست این فکر قبلاً معروف نبوده است، و پس از این که این یهودی حیله‌گر به مسیحیت وارد شد، و خود را به عنوان نخستین معلم معرفی کرد، ضمن نقشه‌یی بسیار زیرکانه، در شهرها می گشت، و مسیحیت نوین را تبلیغ می‌کرد. سخنرانی ایراد می‌کرد، و نامه‌ها را می نوشت؛ تا جایی که، نامه‌هایش به سبب مشتمل بودن بر مبادی اعتقادی و شرایع عملی، نامه‌های تعلیمی محسوب می شد.»

گفته اند: هنگام آوارگی نرون، سال ٦٦ یا ٦٧ میلادی کشته شده است، و با این نقشه‌ی مکارانه، این مرد توانست، جوهر دیانت مسیحی را تحریف کند، بدون این که کسی بتواند با او معارضه کند، زیرا او به مردم وانمود کرده بود، که تعالیم را به صورت الهام روحی از مسیح دریافت می کند، و مردم هم او را تصدیق می‌کردند، و بدین ترتیب آن‌چه خواست، به مسیحیت وارد کرد، و تحریف نمود، و برای از بین بردن دین خدا، هر نقشه‌یی که خواست، کشید.

نیرنگ‌های یهودیان بر ضد اسلام و مسلمانان در زمان پیامبر خدا و موضع‌گیری یهود در قبال رسالت محمد ﷺ

بعضی از یهودیان به یثرب (مدینه) و مناطق مجاور آن در مسیر شام هجرت کرده بودند، و بعید نیست، که به عمد به این مناطق هجرت کرده باشند، به سبب مطالبی که در کتاب‌هایشان درباره‌ی مژده‌ی پیامبر مورد انتظار ـ که خداوند به وسیله‌ی او دینش را پیروز می گرداند، و سرزمین‌های دنیا را به دست او می‌گشاید ـ خوانده بودند، و زمانی که صفات سرزمین هجرتش را بررسی‌کردند، ظن غالب‌شان براین شد، که آن سرزمین یثرب و اطرافش باشد، درنتیجه به عمد هجرت کردند، تا اقامتگاهی در آن جا و اقامتگاه‌های دیگری در راه شام برای خود قرار دهند، و آن‌جا قلعه‌هایی بنا کنند، که در آینده‌ی نه چندان دور، زمانی که خداوند آن پیامبر را برگزید، در جنگ با عرب به آن‌ها نیاز دارند. به این دلیل در خیبر قلعه‌های متعددی داشتند، ولی آنان گمان‌می کردند، که این پیامبر مورد انتظار ناچار باید از بنی اسراییل باشد؛ بدین سبب، ساکنان یهودی حجاز پیش از بعثت محمد ﷺ منتظر پیامبری بودند، که خدا به وسیله‌ی او نبوت را خاتمه می دهد. رسالتی عمومی و شامل همه‌ی شریعت ها را می آورد، و از خداوند متعال می‌خواستند، که آنان را به وسیله‌ی این پیامبر، که برزبان پیامبران به آنان وعده داده شده بود، پیروز گرداند، تا از او پیروی کنند، و همراه او با عرب بت پرست بجنگند، و پادشاهی بنی اسراییل را در زمین برگردانند، زیرا آنان می دانستند، که خداوند برای آن پیامبر پیروزی و گشایش نوشته است، و در بین عرب به صراحت می‌گفتند: خداوند به زودی پیامبر مورد انتظار را مبعوث می کند، و آنان نخستین کسانی هستند، که از او پیروی می کنند، سپس همراه او با عرب می‌جنگند، در نتیجه به برکت او پیروز و غالب می شوند، ولی هنگامی که این پیامبر موعود از بنی اسراییل نیامد، بلکه از عرب و از فرزندان اسماعیل آمد، نسبت به آنان حسد ورزیدند ـدرحالی که حسد گمراه کننده و کشنده از خصلت‌های پلید و موروثی یهودیت است ـ درنتیجه همه‌ی یهود به او کفر ورزیدند، و تعداد کسانی که به او ایمان آوردند، اندک بودند. علت کفرشان عدم باور قلبی نبود، زیرا آنان او را با تمامی صفت‌هایی که در تورات آمده بود، شناختند، و تنها از روی سرکشی و حسادت بود، که پس ازروشن شدن حق، کافرشدند. این چیزی‌ست، که خداوند در سوره‌ی بقره آشکارا بیان نموده است:

﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ كِتَٰبٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ فَلَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾

«و هنگامی که از طرف خداوند کتابی به آنان رسید، که تصدیق کننده‌ی چیزهایی بود، که با خود داشتند، وآن را شناختند، وپی بردند، بدان کفرورزیدند؛ درحالی که، قبلا امید فتح وپیروزی بر کافران داشتند، پس لعنت خداوند بر کافران باد.»

هم‌چنین فرمود:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾

«کسانی که کتاب را به آنان داده ایم، او را (پیامبر خدا) می شناسند، آن گونه که فرزندان شان را می شناسند، و بی شک گروهی از آنان حق را می پوشانند؛ درحالی که، می دانند.»

پس از هجرت، از همان روزهای نخستینی که محمد ﷺ به مدینه تشریف فرما شدند، یهود به دشمنی با او پرداخته، و با نیرنگ اورا تکذیب کردند، و عرب را برضد او تحریک نمودند، و برای آسیب رساندن به پیامبر و رسالتش هرراهی را پیمودند؛ با این‌که، رسول‌خدا ﷺ از همان روزی که در مدینه ساکن شد، بین خود و آنان پیمانی نوشت، و در آن پیمان، آنان را بر آزادی دینی و عبادت و معابد و اموال و حقو قشان درامان قرارداد، هم‌چنین هم پیمانی‌شان با اوس و خزرج را ابقا کرد، و به آنان قول کمک و حمایت داد، مشروط براین که پیمان‌شکنی و تبهکاری و تجسس نکرده، و دشمن را کمک نکنند، و برای آزار رساندن دست‌درازی نکنند، ولی مدتی نگذشته بود، که قدوم پیامبر را نحس دانستند، و دل هایشان از حسد و کینه لبریز شد، و با بیم و هراس به او می نگریستند، که از راسخ بودن قدمش و انتشار دعوتش و جمع شدن اوس و خزرج زیر پرچمش پس از آن دشمنی خونین و طولانی می ترسیدند، زیرا آنان از دشمنی بین اوس و خزرج بهره‌برداری کرده، و پایگاه‌شان را محکم می نمودند؛ باوجودی که، در منطقه بیگانه بودند، بسیاری مصالح و منافع و امتیازات را برای خود محقق می‌ساختند، و ثمراتش را می چیدند، که مهم‌ترین آن‌ها مصالح اقتصادی بود، که یهود می دانست، چگونه از آن بیش‌ترین بهره را ببرد، و برای غیر خود جز قوت ضروری، چیزی باقی نگذارد، و به همین سبب یهودیان در حجاز بهترین باغ های خر ما را داشتند، که آن زمان درمنطقه مهم‌ترین ثروت محسوب می شد؛ با این که، آنان مهمانانی بودند، که در سرزمین‌های عربی اقامت گزیده بودند، و صاحبان اصلی زمین نبودند.

یکی از دانشمندان یهود نزد پیامبر ﷺ علیه یهودیان گواهی می دهد

از جمله کسانی که پیامبر آنان را به اسلام فرا خواند، یهودیان هستند، و قرآن قسمت زیادی از آیات را به آنان اختصاص داده‌است، زیرا آنان دارای کتاب هستند، و از کتاب‌هایشان صدق رسالتش را می دانند، و پیامبر خدا در بین مردم اعلام کرد، که رسالت‌های آسمانی در اصول وعقاید و بیش‌تر تشریعات یکی هستند، و او برانگیخته شده، تا تغییرات وتحریفاتی که از جانب صاحبان هوی و هوس به شریعت‌های گذشته راه یافته است، تصحیح کند، و بعضی از احکامی را که در اراده‌ی خدا صفت استمرار و ابدیت نداشته‌اند، تعدیل کند، تا تشریعات و احکام شریعت‌های گذشته را درزمینه‌ی معاملات مردم ـ که دگرگونی و پیشرفت روابط اجتماعی اقتضا می کند، که نوین شود ـ کامل گرداند. پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«مثلي ومثل الأنبياء من قبلي كمثل رجل بنى بيتا فأحسنه وأجمله إلا موضع لبنة من زاوية من زواياه فجعل الناس يطوفون به ويعجبون له ويقولون:هلا وضعت هذه اللبنة قال صلوات الله عليه: فأنا اللبنة وأنا خاتم النبيين.» (رواه مسلم عن أبي هريرة.)

(مثال من و مثال پیامبران پیش از من همانند مردیست، که ساختمانی را ساخته، وآن را خوب وزیبا بنا کرده است، به جز جای یک آجر در یکی از گوشه ها. مردم دور آن می چرخند، واز آن شگفت زده می شوند، و می گویند: چرا این آجر گذاشته نشده است؟ پیامبر خدا فرمود: من همان آجر وختم کننده‌ی پیامبران هستم.) (مسلم آن را از ابوهریره روایت کرده است.)

ولی یهود خود را بالاتر ازآن دانسته‌اند، که از او پیروی کنند، به همین دلیل با دشمنی و حسد و نیرنگ، دربرابر او موضع گرفتند. نظربه این که در سرزمین عرب مهمان بودند، دردشمنی ورزیدن و نیرنگ چیدن نسبت به او از روش‌های فریب و نیرنگ و حقه‌بازی استفاده کردند، به جز تعداد اندکی از آنان که اسلام آوردند. عبدالله بن سلام یکی از دانشمندان بزرگ‌شان است، که به تورات آگاهی‌داشت. خداوند اورا به اسلام هدایت کرد، و به سبب مسلمان شدنش یهودیان بر او سخت خشم گرفتند. اسم عبدالله‌بن سلام پیش از این که مسلمان شود، حصین بود. هنگامی که مسلمان شد، پیامبر اورا عبدالله نامید.از او روایت شده، که گفته است: هنگامی که درباره‌ی رسول خدا شنیدم، اورا با صفت و اسم و زمانی که انتظارش را داشتیم، شناختم، ولی آن را پنهان‌کرده، و سکوت کردم، تا پیامبر به مدینه وارد شد. زمانی که در قبا، بین فرزندان عمروبن عوف فرود آمد، مردی آمد، و خبر قدومش را داد؛ درحالی که، من بالای درخت نخل بودم، و

عمه‌ام خالده دختر حارث پایین نشسته بود. با شنیدن خبرآمدن رسول‌خدا تکبیر گفتم. وقتی عمه تکبیرم را شنید، گفت: خداوند ناکامت گرداند. به خدا قسم! اگر شنیده بودی، که موسی‌بن‌عمران آمده، چیزی نمی گفتی. به او گفتم: به خدا قسم! او برادر موسی بن عمران است، و بر دین اوست، و همان رسالت موسی را دارد. عمه گفت: ای پسر برادرم! آیا او همان پیامبری‌ست، که خبر می‌دادیم، در این زمان مبعوث خواهد شد؟ به او گفتم: بله. عمه گفت: در این صورت، همان است. سپس به‌سوی رسول خدا روانه شدم، و اسلام آوردم، و نزد خانواده‌ام برگشتم، و آنان را به اسلام امرکردم، آنان نیز مسلمان شدند. وی می‌گوید: اسلامم را از یهودیان پنهان نمودم. سپس نزد رسول خدا آمدم، و به اوگفتم: ای رسول خدا! یهود قومی تهمت زن هستند، و دوست دارم، مرا در یکی از خانه‌هایت پنهان کنی، سپس درباره‌ی من از ایشان بپرسی، پیش از این که از مسلمان شدنم با خبر شوند، تا شما بدانید، که من در میان آنان چه موقعیتی داشتم. زیرا اگر بدانند، که مسلمان شده‌ام، به من تهمت زده، و ازمن عیب جویی می‌کنند.رسول خدا مرا در یکی از خانه‌هایش پنهان کرد، و آنان بر ایشان وارد شدند، و با او سخن گفتند، و از او سؤال کردند. سپس به آنان فرمود: حصین بن سلام در بین شما چگونه مردی‌ست؟ گفتند: سرورمان و پسر سرورمان و دانشمندمان و از دانایان ماست. عبدالله گفت: هنگامی که گفتارشان را تمام کردند، برآنان خارج شدم، و به آنان گفتم: ای ملت یهود! از خدا بترسید، و آن‌چه این پیامبر برای شما آورده است، قبول کنید. به خدا قسم! می‌دانید، او پیامبر خداست، و او را درتورات با اسم و صفتش نوشته شده می‌یابید. من بدون شک گواهی می دهم، که او پیامبرخداست، و به او ایمان می‌آورم، و تصدیقش می کنم، و او را می شناسم. این‌جا بود، که گفتند: دروغ می‌گویی، سپس به جانش افتاده، و گفتند: بدترین ما و پسر بدترین ماست. به پیامبر خدا گفتم: آیا به شما خبر ندادم، که آن ها قومی تهمت زن، خیانتکار، دروغگو و تبهکاراند؟

عبدالله گفت: اسلامم و اسلام خانواده‌ام را آشکار کردم، و عمه‌ام (خالده دختر حارث) نیز اسلام آورد، و اسلامش نیکو شد. هنگامی‌که عبدالله مسلمان شد، حیی بن أخطب و کعب بن أسد و ابو نافع و أشیع و شمویل بن زید به اوگفتند: در میان عرب پیامبری مبعوث نمی شود، بلکه دوست تو پادشاه است. می خواستند، بدین وسیله او را از دینش برگردانند. بنابراین، این همان عبدالله‌بن‌سلام، یکی از دانشمندان‌شان است، و به سرشت‌شان آگاه است، و خداوند دلش را به اسلام

هدایت می کند، و علیه آنان گواهی می دهد، که آنان قومی بسیار دروغگو، خیانتکار و تبهکاراند، و به همین سبب در بین عرب شیطان وار کوشیدند، که برای اسلام و حامل رسالتش و برای مسلمانان نیرنگ و نقشه بکشند.

حیی بن أخطب و دشمنی اش با رسول خدا ﷺ

حیی بن أخطب یکی از دانشمندان یهود بنی نضیر بود، و از کسانی بود، که می‌دانست، محمد فرستاده‌ی خداست. از همان زمانی که رسول خدا به مدینه وارد شدند، و آنان نزدش جمع شدند، تنها احساس کینه و دشمنی به پیامبر بود، که باعث شد، اسلام نیاورند. چون که خداوند او را از عرب مبعوث کرده، و از بنی‌اسراییل مبعوث نکرده است.

دخترش صفیه نقل می‌کند، و می‌گوید: من محبوب‌ترین فرزند، پیش پدرم و عمویم ا بویاسر بودم. هرگز آن دو را ملاقات نکردم، که فرزندی همراه‌شان باشد، مگر این که مرا بر می‌داشتند. هنگامی که پیامبر خدا ﷺ به مدینه وارد شد، و در «قبا» میان فرزندان عمروبن‌عوف منزل کرد، پدرم حیی و عمویم ابویاسر صبح زود پیش او رفتند. صفیه گفت: تا غروب خورشید برنگشتند. هنگام غروب‌بود، که خسته و درمانده، درحالی که توان راه رفتن نداشتند، آمدند. ازعمویم ابویاسر شنیدم، که به پدرم حیی بن أخطب می‌گفت : آیا او خودش بود؟ پدرم گفت: به خدا قسم! بله. عمویم گفت: آیا اورا شناختی؟ مطمئن هستی، که خودش است؟ پدرم گفت: بله. عمویم گفت: نسبت به او چه موضعی داری؟ پدرم گفت: به خدا قسم! دشمنی با او تا زمانی که زنده هستم.

بدین ترتیب، این دو دانشمند یهودی به علت عدم شناخت نبود، که ایمان نیاوردند، بلکه کینه و دشمنی که آن‌ها نسبت به پیامبر دردل‌داشتند، آنان را از ایمان آوردن، بازداشت. چه چیزی باعث این دشمنی شده بود؛ درحالی که، پیامبر خداﷺ هنوز در «قبا» نزدیک مدینه بود، و هنوز وارد مدینه نشده بود، و میان او و یهود، چه قولی چه عملی، درگیری صورت نگرفته بود؟ جز این که از آن آرزویی که یهود با کمال شکیبایی منتظر محقق شدنش بودند، و آن این که، خداوند پیامبر مورد انتظار را از بنی اسراییل مبعوث کند، و پادشاهی را به آنان برگرداند، و کلیدهای دنیا را به آنان تحویل دهد، نا امید شده بودند، ولی هنگامی که ازعرب آمد، و صفاتش را شناختند، و یقین پیدا کردند، ازروی خشم و ناراحتی

نیروهایشان از هم گسیخت، وآرزوهایشان برباد رفت، و کاخ رؤیاهایشان فروپاشید، و حسرت و ناکامی برآنان سایه انداخت. اما اگر از این پیامبر بی سواد پیروی می کردند، به همان صورتی که خداوند درکتاب‌هایشان از آنان پیمان گرفته بود، به وسیله‌ی اسلام، به آرزوهایی که در خیال داشتند، می‌رسیدند، زیرا اسلام میان اقوام مختلف جدایی نمی‌اندازد، ولی آنان چون از نظرروانی بسیار خودپرست و برتری جو و انحصار طلب بودند، و دردل‌هایشان آتش حسد شعله‌ور شده بود، جز این که بر پروردگارشان خشم بگیرند، راهی نداشتند، زیرا او پیامبری که ختم کننده‌ی نبوت بود، از آنان انتخاب‌نکرده است، و تنها شفای درون خود را در این دیدند، که به دشمنی با پیامبر و دین او برخیزند، و درزمین تباهی کنند، مثل حسادت ابلیس نسبت به آدم. هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد، که بر آدم سجده کنند، ابلیس نیز درزمره‌ی فرشتگان بود، ودر ظاهر کمال اطاعت را داشت، ولی خداوند خواست، تا گوهر درونی اش را روشن سازد، و پستی درونش را آشکار کند. پس همه‌ی فرشتگان سجده کردند، به جز ابلیس که از جن بود، و از فرمان پروردگار سرپیچی کرد. خداوند به او فرمود: چه چیزی مانع‌شد، که بر آدم سجده نکنی؟ ابلیس گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌یی، و او را از گل. در این هنگام که ابلیس از اطاعت دستور پروردگار تکبر ورزید، و به شریف بودن نژادش افتخار کرد، خداوند او را از رحمتش دور ساخت، و او را لعنت کرد.

بنابراین، مشکل روانی‌یی که دانشمندان یهود را از پذیرش رسالت محمد ﷺ باز داشت، شبیه مشکل روانی ابلیس است، زیرا آنان خود را از دیگر امت‌ها برتر و بزرگ‌تر می‌بینند، و به دروغ و ناحق خود را برای هرنوع انتخاب از جانب خدا، شایسته‌تر از دیگران می بینند، اما زمانی‌که خداوند خاتم پیامبران را مطابق خواسته‌ی آنان نفرستاد، تکبر ورزیدند، و سرپیچی کردند، و در زمین به فساد برخواستند، و در زمین شیطان صفتانه اقدام کردند.

ابن اسحاق می گوید: حیی بن أخطب و برادرش ابویاسربن أخطب از حسودترین یهود عرب بودند، زیرا خداوند نبوت را به عرب اختصاص داده بود، و این دونفر با همه‌ی توان سعی می کردند، مردم را از اسلام برگردانند. خداوند درباره‌ی آن دو چنین فرمود:

﴿ وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعْدِ إِيمَٰنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَٱعْفُوا۟ وَٱصْفَحُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴾

«بسیاری از اهل کتاب به سبب حسادت شان پس از این که حق برای آنان آشکار شده است، دوست دارند، که شما را پس از ایمان آوردن‌تان به‌کفر برگردانند. پس گذشت نمایید، وچشم پوشی کنید، تا خداوند دستورش را صادر کند. به راستی خداوند بر هر چیزی تواناست.»

چکیده‌ی نیرنگ های یهود در زمان پیامبر ﷺ

زمانی که قدرت و شوکت مسلمانان زیاد می شد، و دعوت پیامبر گسترش می‌یافت، مهمانان یهودی حجاز، جز دشمنی نسبت به پیامبر و مؤمنان همراه، راه چاره‌یی نیافتند. که این دشمنی از سرکشی و کینه و حسادت‌شان ناشی می‌شد، و پرچمدار این دشمنی، دانشمندان‌شان بودند، که برای بازداشتن عرب از پذیرش دعوت پیامبر و برگرداندن مسلمانان از دین و درتنگنا قرار دادن آنان و خوارکردن و سست کردن نیروی‌شان و درهم شکستن توان‌شان توطئه‌های بسیاری چیدند. از جمله نیرنگ‌هایی که بر ضد اسلام و حامل رسالتش و مسلمانان چیدند، نیرنگ‌های زیر است:

الف. منافقانه تظاهر به مسلمانی کردند، تا آن را از درون تخریب کنند، و بر اسرار مسلمانان اطلاع یابند، و آن اسرار را به گروه‌هایشان انتقال دهند، و با پناه بردن به حربه‌ی مسلمانی، خود را از کشته شدن و خشم مسلمانان دراماں نگه دارند.

ب. کوشش برای داخل شدن به اسلام و سپس خارج شدن از آن، تا بعضی از مسلمانان را مرتد کنند، و مثل آنان مرتد شوند، تا به عرب بنمایانند، که بعضی از کسانی که به اسلام داخل می‌شوند، به سبب ناپسند دانستن اسلام از آن برمی‌گردند، و این باعث می شد، که بعضی از مشرکان عرب که متمایل به اسلام بودند، از مسلمان شدن خودداری کنند، یا به تأخیر بیندازند.

پ. مشکل تراشی برای پیامبر خدا ﷺ با سیلی از پرسش‌های معاندانه، که حق را با باطل درهم می آمیختند، و چه بسا به عرب وانمودمی کردند، که ایشان از پیامبر داناتر هستند، و پیامبر در رسالتش صادق نیست.

ج. کوشش برای گرفتار کردن پیامبر با پرسش‌ها و مشکل تراشی‌ها، برای این که ایشان را از دین و دعوتش منصرف کنند، یا برای‌این‌که مسلمانان را بفریبند، و استقبال کنندگان ازدعوت پیامبر را از داخل شدن به اسلام بازدارند، ولی آن‌ها فراموش کرده‌بودند، که پیامبران با عصمت الهی، از هر فتنه‌یی در دین محفوظ هستند.

چ. جنگ تبلیغاتی مبتنی برفشار، با طعنه زدن و تحقیر نمودن و دشنام، به آن کسانی که خداوند سینه‌شان را برای پذیرش اسلام گشوده بود، و مسلمان شده بودند، و هدایت خداوندی را که پیامبر آورده بود، قبول کرده بودند.

ح. خیانت و پیمان‌شکنی. هرزمان که مسلمانان در موقعیت بحرانی شدید قرار می‌گرفتند، و یهودیان گمان می کردند، که پیمان‌شکنی و خیانت، پیامبر و مسلمانان را سخت منکوب خواهد کرد، پیمان‌هایی را که با پیامبر بسته بودند، می شکستند.

خ. برخی از گروه‌های عرب بت پرستی را که با نفاق آشنایی نداشتند، وادار می‌کردند، که از روی نفاق، تظاهر به اسلام کنند، و درمیان مسلمانان نفوذ کنند، تا درموقعیت‌های بحرانی یاور یهودیان باشند، و هنگام روی دادن هرحادثه‌یی اخبار مسلمانان را به آنان انتقال دهند، و موقع بروز مشکلات، از کمک کردن به پیامبر خودداری کنند، و با دسیسه‌های کفرآمیز، در صفوف مسلمانان وسوسه ایجاد کنند، و بدین ترتیب، اعتماد مسلمانان را نسبت به پیامبر و شور و شوق‌شان را دردفاع و جهاد برای نشر دین، ضعیف سازند.

د. استهزا و مسخره کردن و طعنه زدن به اسلام، هر زمان که فرصتی پیش می‌آمد، برای جلوگیری از ایمان آوردن به آن و سست‌کردن شور و شوق مسلمانان به اسلام، چون که افراد ضعیف، از جنگ استهزا و مسخره و طعنه و نیش زدن، برحذر بودند، و می‌ترسیدند.

ذ. جنگ اقتصادی، با ایجاد نوعی فشار مالی برمسلمانان، تا از اطراف پیامبر پراکنده شوند.

ک. تفرقه انداختن میان مسلمانان و از بین بردن یکپارچگی گروهی، تا آنان را با هم‌دیگر درگیر سازند، و توان‌شان را تضعیف‌کنند.

م. انواع مختلفی از جنگ مستقیم تبلیغاتی و کوشش برای ترور پیامبر خدا.

و. شوراندن قبیله‌های عربی که مسلمان نشده بودند، علیه پیامبر و مسلمانان و تحریک کردن آنان به جنگ با مسلمانان و ضعیف و کم‌اهمیت نشان دادن وضعیت مسلمانان در نظر کفار عرب .

ی. هم‌دستی‌های مخفیانه با قبایل عربی که دشمن مسلمانان بودند، همان قبایلی که در گذشته در میدان‌های جنگ با آنان درگیر شده‌بودند. به این صورت هم‌دستی می کردند، که یاریشان دهند، و به پیامبر خیانت کنند، و از پشت به مسلمانان خنجرزنند؛ درحالی‌که، مسلمانان از آنان غافل هستند، و به امان نامه‌شان اعتماد دارند، و عهد و پیمان‌هایشان را تصدیق می‌کنند، و نیرنگ‌های دیگری که یهود در طول تاریخ به آن شناخته شده‌اند، و همین نیرنگ‌ها باعث شده است، که به گرفتاری‌های زیادی دچار شوند، ولی آنان دست‌بردار نیستند؛ هر چند که، مصیبت‌هایی را به دنبال داشته باشد. در واقع این نیرنگ‌ها جزو ویژگی‌های اخلاقی‌شان است، که نمی‌توانند ازآن تنزل کنند، و این ویژگی‌ها از مظاهر شخصیت ممتازشان، در جهان است. بیش‌تر آن‌چه تاریخ علیه آنان ثبت کرده‌است، به نیرنگ ها و توطئه‌ها و فتنه‌هایی برمی‌گردد، که برخی از آن ویژگی‌ها کافی‌ست، تا صورت زشتی از شیاطین جن را نشان دهند، ولی شیاطین انس، زیرک‌تر و ماهرتر و پلیدتر و مکارتر و موثرتر و توانمندترند.

بر مسلمانانی که باخدا صادق هستند، لازم است، که از شر یهود، به خدا پناه برند، و با صبر و نماز و پرهیز شدید، علیه آنان از خدا کمک بخواهند، و هر نیرویی را با نیرویی مانند آن مقابله کنند، و با درگیری، پیوسته مشغول‌شان کنند، تا فرصت توطئه‌چینی و نیرنگ نداشته باشند. با این که، هرچه نیرنگ به کار بندند، و چاره اندیشی کنند، خداوند نیرنگ و چاره اندیشی‌شان را باطل می‌کند، و بلای‌فراگیر را دامن‌گیرشان می‌سازد، البته زمانی که، مسلمانان حقیقتاً با خدا صادق باشند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصۡلِحُ عَمَلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾

«به‌راستی که خداوند عمل تبه‌کاران را اصلاح نمی‌گرداند.»

در فصل‌های آینده، این نیرنگ‌ها را همراه با شواهد و مثال‌های تاریخی به تفصیل بیان خواهم کرد، ولی ترجیح دادم، که درآغازبحث، به‌صورت مجمل ذکرکنم، تا راه‌هایش واضح و روشن باشد، و نسبت به بحث‌های مفصلی که پس از آن می‌آید، به منزله‌ی نقشه و طرح کلی باشد.

شرح نیرنگ‌های یهود در زمان پیامبرﷺ

نخستین نیرنگ: تظاهریهود به وارد شدن به دین اسلام از روی نفاق

برخی از دانشمندان یهود در زمان رسول خدا ﷺ از حربه‌ی نفاق، به عنوان یکی از نیرنگ‌های مهم در پیشبرد اهداف‌شان بهره‌می‌بردند، تا به وسیله‌ی پناه بردن به اسلام و برخورداری ازحمایت مسلمین، تلاش کنند، مسلمانان را از درون متفرق کنند، و آنان‌را به نفاق و ارتداد وادار سازند، و درفرصت مناسب بتوانند علیه پیامبر توطئه کنند. تعدادی از دانشمندان یهود بنی قینقاع، که ازروی نفاق و نیرنگ بر ضد مسلمانان، به اسلام تظاهر کردند، عبارتند از:

سعدبن حنیف، زیدبن لصیت، نعمان بن أوفی، عثمان بن أوفی، رافع بن حریمله، رفاعه بن زید بن تابوت، سلسلهٔ بن برهام، کنانه بن صوریاء.

هریک از آنان ماجراها، دسیسه‌ها و نیرنگ‌هایی داشته اند، اما خداوند آنان را در اجرای نیرنگ هایشان ناکام کرد.

از جمله نیرنگ‌های آنان چیزی‌ست، که از زیدبن لصیت سرزد، آن هنگامی که خداوند نفاقش را به سبب گفتار زشتی که حاکی از نیرنگ پلیدی بر ضد رسول خدا ﷺ بود، آشکار کرد، چون او می خواست، دل مسلمانان را دچار شک کند. هنگامی که شتر پیامبر گم‌شد، این یهودی منافق از این فرصت استفاده کرد، و گفت: محمد می پندارد، که خبر از آسمان برای او می آید؛ درحالی که، نمی‌داند، شترش کجاست! این سخن پلیدش به گوش پیامبر رسید، و پیامبر در بین قوم اعلام کرد: کسی گفته است: محمد می‌پندارد، که از آسمان برای او خبر می آید، ولی نمی داند، شترش کجاست. به خدا قسم! من جز آن‌چه خداوند به من یاد می‌دهد، چیزی‌نمی‌دانم. خداوند مرا بر شتر آگاه کرد، آن شتر در این دره است، و درختی افسارش را نگه داشته است. درنتیجه مردانی ازمسلمانان رفتند، و شتر را همان‌جا و به همان صورتی که پیامبر فرموده بود، یافتند.

دومین نیرنگ: دخول به اسلام و سپس برگشتن از اسلام، به قصد به فتنه انداختن مسلمانان

از جمله نیرنگ‌هایی که یهود درزمان پیامبر خدا ﷺ به کار می برد، این بود، که از روی نفاق، به اسلام داخل شده، و با کینه و خشم ازآن بیرون می رفتند، و از این کار اهداف متعدد و پلیدی به شرح زیرداشتند:

۱. می‌خواستند، بدین وسیله برخی از مسلمانان را شکار کنند، و آنان را از دین‌شان گمراه کرده، و به فتنه بیندازند، در نتیجه همراه آنان مرتد شوند.

۲. با این کار، در صفوف مسلمانان شکاف ایجاد کنند، تا مسلمانان آن آرامشی که داشتند، از دست بدهند، و توانمندی‌هایشان نابود شود.

۳. در دل مسلمانان پریشانی و اضطراب و شک و حیرت ایجاد کنند، و از نمونه‌های این نیرنگ، آن است، که کتاب‌های سیرت بازگونموده‌اند، به این صورت که، گروهی از یهود بین خودشان مذاکره کردند، تا نیرنگ دخول به اسلام درآغاز روز و خارج‌شدن ازآن را در پایان همان روز ترتیب دهند، تا عرب‌های مسلمان، از آنان تقلید کنند. در تاریخ ثبت شده است، که عبدالله بن ضیف وعدی بن زید، دوتن از یهودیان بنی قینقاع و حارث بن عوف از یهود بنی قریظه با هم جمع شدند، و به یک‌دیگر گفتند: بیایید، به‌آن‌چه بر محمد و یارانش نازل شده است، صبحگاهان ایمان بیاوریم، و شامگاهان به آن کافر شویم، تا آنان را دردین دچار اشتباه‌کنیم، شاید آنان، همانند ما عمل کنند، و از دین‌شان برگردند. درنتیجه خداوند نیرنگ‌شان را آشکار کرد، و درباره‌ی آنان درسوره‌ی آل‌عمران فرمود:

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٧١ وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٧٢ وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ قُلۡ إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤۡتَىٰٓ أَحَدٞ مِّثۡلَ مَآ أُوتِيتُمۡ أَوۡ يُحَآجُّوكُمۡ عِندَ رَبِّكُمۡۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ﴾

«ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می آمیزید، و کتمانش می کنید، حال آنکه می دانید؟ جمعی از اهل کتاب گفتند: بدان چه بر مسلمانان نازل‌شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید برگردند، و باور مکنید، مگر به کسی که پیروی از آیین شما کرده باشد ـ بگو بی گمان هدایت، هدایت خدا ست ـ این که به کسی همان چیزی داده شود، که به شما داده شده است، و این که دیگران بتوانند درباره‌ی شما به داوری بنشینند، واقامه‌ی حجت کنند، بگو: فضل وبزرگی در دست خدا ست، وآن را به هرکس که بخواهد می دهد، وخداوند فراخ و آگاه است.»

یقیناً بازیچه‌های سیاسی نوین، با این نیرنگ یهود آشناست، این‌گونه که، برخی از مخالفان .سیاسی از طرف گروه‌ها و جماعت‌هایشان که پنهان و پوشیده‌اند، کسانی را می فرستند، که به گروه مخالف‌شان منتسب شوند، و در دفاع از گروهی که به آن منتسب شده اند، با اعمال حزبی فریبنده، تظاهر به دفاع از آنان کنند، ولی روزی که به یک عمل قاطعانه و منسجم و هماهنگ نیازباشد، همین افرادی که تا به حال خباثت درون‌شان را پنهان کرده بودند، درصف داخلی شکاف ایجاد

می‌کنند، و درباره‌ی برخی از کارها دست به مخالفت می زنند، و گاهی جز اختلافی بی‌ارزش نمی توانند ایجاد کنند، ولی آن را بزرگ و مهم جلوه می‌دهند، سپس معرکه‌یی داخلی که نیروها را نابود کند، برمی انگیزند، تا بدین وسیله دیدگان و جان‌ها را از کار ضروری در آن روز منصرف کنند، و با این کار فرصتی به وجود آورند، که دشمنان‌شان پیروز شوند؛ درحالی که، طرف‌های مقابل به جای این که به امورات ضروری و لازم بپردازند، به اختلاف داخلی که حیله‌گران ساخته‌اند، سرگرم می شوند، و بدین ترتیب، پژوهشگران نیرنگی را در زمین نمی‌یابند، مگراین که یهود خیلی وقت پیش آن را کشف نموده، و درضمن نقشه‌های نیرنگ آمیزشان قرار داده، یا به کار برده باشند.

سومین نیرنگ: پرسش‌های لجوجانه

ازجمله نیرنگ‌های کینه توزانه‌یی که یهودیان ساکن حجاز، بر ضد رسالت محمد ﷺ به کار می‌بردند، پرسش‌هایی بود، که برای پیامبر مطرح می‌کردند، و هدف‌شان این نبود، که مطمئن شوند، که او پیامبری راستین است، یا حقیقتی دینی را دریابند، بلکه این پرسش‌ها را متوجه پیامبر می کردند، تا حق را با ستیزه و لجاجت درآمیزند، و راه و روش آزردن پیامبر و آشفته کردن و مشغول‌کردنش به چیزهایی که، بدان وسیله او را به اشتباه بیاندازند، در پیش گیرند، و با طرح این پرسش‌های بی اهمیت ـ که شأن و مقام پیامبر از پاسخ دادن به آن بالاتر است ـ وی را به مشکل اندازند،و هدف دیگرشان این بود، که مانع ایمان آوردن مشرکان شوند، و مسلمانانی که دچارضعف ایمان بودند، ازدین اسلام برگردانند. از جمله پرسش‌های معاندانه‌یی که دانشمندان یهود از پیامبر می‌پرسیدند، می‌توان به مثال‌های زیر اشاره کرد:

مثال اول: «رافع بن حریمله» یکی از دانشمندان یهود بنی قینقاع و «وهب بن زید» یکی از دانشمندان یهود بنی قریظه، نزد پیامبر آمدند، وگفتند: آیا می توانی نامه‌یی از آسمان بر ما نازل کنی، تا آن را بخوانیم، و برای ما رودهایی جاری کنی؟ دراین صورت از تو پیروی کرده، و تصدیقت می کنیم. دو درخواست، که جز سرکشی در برابر خدا و پیامبر چیز دیگری از آن به مشام نمی رسید، و این دو یهودی آن را می‌دانستند، ولی خواستند، پیامبر را به مشکل بیندازند، و کسانی را که به اسلام علاقمندند، از دخول به اسلام بازدارند، و مسلمانان را از دین‌شان منحرف سازند، حال آن که، می دانستند، پیامبر، پیام رسانی از جانب خداوند

است، و خداوند دلایل کافی برای کسانی که بخواهند، او را بشناسند، و آگاهانه از او پیروی کنند، ارائه می کند، و شریعت‌ها را آن گونه که خداوند می خواهد، بر او نازل می کند، نه آن طوری که افراد معاند و لجوج بخواهند، و آن کسانی که مطالبات و خواسته‌هایشان پایان‌ناپذیراست؛ هرچند که، به آن درخواست‌ها هم جواب مثبت دهد. اگر منظورشان شناخت راستی رسالت محمد با نشانه‌ی معجزه باشد، بایدگفت، که آنان پیش از این بر معجزات بسیاری که گواه برصدق رسالتش باشد، اگاهی یافته‌اند، که مهم‌ترین معجزات نسبت به یهود، همان بیان صفات و نامش در کتاب‌هایشان است، هم‌چنین آن آیاتی از قرآن است، که بسیاری از چیزهایی را که آنان کتمان می کردند، آشکار کرده، و بسیاری از حقایق تاریخی دینی را ـ که جز برای تبلیغ دین آگاهی بر آن ها ممکن نبود ـ بیان‌کرده‌است.

در باره‌ی خواسته‌ی نخست‌شان که می گفتند: «برای ما از آسمان نامه‌یی بیاور، تا آن را بخوانیم» باید گفت، که این مطلبی‌ست، که درتأیید رسالت محمد ﷺ کم‌ترین تأثیری نمی تواند داشته باشد، جز این که با چشم خود ببینند، که نامه‌یی مکتوب از آسمان نازل‌شده است. اما مضمون این کتاب که شریعت خداوندی را برای بندگانش در برداشته باشد، به همان صورتی که مشتمل بر معانی اعجازی باشد، تا ثابت کند، که این کتاب از طرف خداوند است، خداوند آن را هم اکنون بر پیامبر نازل کرده است، که همان قرآن عظیم باشد، و ترجیح داده است، که به صورت سخنی شنیدنی بر زبان پیامبری که خواندن و نوشتن را نمی دانست، نازل کند، آن هم به‌صورت زمان‌بندی و تدریجی برحسب حکمت تربیتی تشریعی که خدا می‌داند، نازل کرده است، زیرا این روش (نزول تنجیمی و تدریجی) از روش‌های نزول کتاب‌های آسمانی‌ست، و وظیفه اش تحقق بخشیدن مصالح نبوت و مقاصد شریعت است، شریعتی که قرار است، پایان بخش همه‌ی رسالت‌های آسمانی باشد؛ درحالی که، نزول یکباره نمی تواند این هدف را تحقق بخشد، و دیدن نامه‌یی مکتوب که از آسمان نازل شده باشد، همانند سایر معجزاتی‌ست، که خداوند به پیامبرش داده‌است. پس چرا معاندانه برای پذیرش دخول به اسلام این معجزه را درخواست کرده، و صورت‌های مشابه دیگری که خداوند انتخاب کرده است ـ که ثابت کننده‌ی صدق رسالتش باشد ـ رها کرده‌اند؟

اما درباره‌ی خواسته‌ی دوم که می‌گفتند: «برای ما رودها جاری کن» باز هم مطلبی‌ست، که هدف ازآن مطمئن شدن از راستی رسالت محمد نبود، آن هم پس

از آن همه معجزاتی که برای تثبیت رسالتش کافی بود، که می توان به جوشیدن آب از بین انگشتانش اشاره‌کرد، ولی در این درخواست لجاجت وجود دارد، که این دو یهودی از آن، دو هدف پلید را دنبال می کردند:

هدف اول: می خواستند، عرب حجاز را به طمع بیندازند، تا مصرانه از پیامبر بخواهند، برای این که اسلام را بپذیرند، رودها و باغ‌هایی در منطقه به وجود آورد.

هدف دوم: به درد سر انداختن پیامبر با در خواستی که از جانب خدا پذیرفتنی نبود، چون این درخواست مستلزم تغییر نظام حاکم بر زمین بود، پس از این که خداوند ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها را بر اماکن و زمین‌ها طبق حکمتش ـ که آن را در جهان هستی قرار داده ـ تقسیم کرده است، و جاری ساختن رودهای بزرگ در منطقه‌ی حجاز با نظام اندازه‌گیری که خداوند آن را طبق علم و حکمتش در زمین توزیع کرده، مخالف است، و این مستلزم آن است، که خداوند نظام فراگیر و ثابتش را به خاطرخواسته‌های برخی غلط اندازان تغییر دهد، چون این گونه افراد در میان مردم بسیارند، و هر روز خواسته‌ی تازه‌یی دارند، و اگر خداوند به درخواست هر لجوجی پاسخ مثبت می داد، وظیفه‌ی پیامبر که تبلیغ تعالیم خداوند به مردم است، به بازیچه گرفتن نظام جهان هستی تبدیل می‌شد؛ درحالی که، آنان در واقع تشنه‌ی حقیقت نبودند، تا خداوند این معجزه را اجرا کند، و اگر واقعاً تشنه‌ی حقیقت بودند، و قصدشان سرکشی در برابر حق نبود، خداوند درخواست‌شان را می پذیرفت، همان گونه که خداوند درخواست بنی اسراییل را درصحرای سینا پذیرفت. آن هنگامی که موسی از پروردگار برای قومش آب خواست، خداوند به او فرمود:

﴿ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ ﴾

«عصایت را به سنگ بزن.»

موسی این کار را کرد :

﴿ فَٱنفَجَرَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ﴾

«در نتیجه دوازده چشمه از آن جاری شد.»

هنگامی که این دو دانشمند یهودی درخواست خود را مطرح کردند، خداوند در سوره‌ی بقره فرمود:

﴿ أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْـَٔلُوا۟ رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ۗ وَمَن يَتَبَدَّلِ ٱلْكُفْرَ بِٱلْإِيمَٰنِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴾

«شاید می خواهید، از پیغمبر خود درخواستی کنید، که پیش از این از موسی خواسته می‌شد، و هرکه ایمان را با کفر معاوضه کند، راه راست را گم کرده است.»

خداوند با این آیه اعلام کرد، که درخواست‌های لجوجانه یکی از روش‌های کفر، در ردکردن دعوت به ایمان است، و این روش درحقیقت منحرف شدن از راه راست است.

مثال دوم: رافع بن حریمله یکی از دانشمندان یهود بنی قینقاع یک بار دیگر پیش پیامبر آمد، وگفت: ای محمد! اگر همان طور که می‌گویی، پیامبری از جانب خدا هستی، پس به خدا بگو با ما سخن بگوید، تا سخنش را بشنویم.

با این در خواست جدید، یهودیان می‌خواستند، بدین وسیله پیامبررا عاجز کنند، و هدف از آن، شناخت راستی رسالت محمد ﷺ نبود، بلکه درواقع هدف‌شان عاجز کردن پیامبر و به فتنه انداختن مسلمانان دردین و بازداشتن مشرکان عرب ـ که به اسلام تمایل‌داشتند ـ از ورود به اسلام بود. این درخواست شبیه درخواست بنی اسراییل از موسی بود، آن هنگام که به موسی گفتند: تا خدا را آشکارا نبینیم، به تو ایمان نمی آوریم، و جواب خدا صاعقه‌یی بود، که آنان را در بر گرفت؛ درحالی که، نگاه می کردند، تا عقوبتی در برابر لجاجت‌شان باشد، سپس خداوند آنان را دوباره پس از مرگ برانگیخت، شاید سپاسگزاری کنند.درواقع هیچ یک از پیامبران معجزات را در اختیار ندارند، و نمی توانند آن معجزه‌یی را که دوست دارند، انتخاب کنند، تا خواسته‌ی قوم‌شان را برآورده سازند، یا با اجازه‌ی او کاری انجام دهند. معجزات در دست خداوند است، و به هریک از پیامبرانش به اندازه‌یی که برای صدق و تقویت رسالتش کافی‌باشد، می دهد. روش خداوند درتأیید پیامبرانش این گونه است، که پاره‌یی از کارهای خارق العاده را به هر یک اختصاص‌می‌دهد، و معجزات پیامبران را به یک شکل نازل نمی کند، تا تکرارش باعث نشود، مردم خیال کنند، معجزه پدیده‌یی طبیعی‌ست، اگر چه درحالت‌های نادری پیش آید. داستان ایمان به خدا و کتاب‌ها و پیامبران، داستان شناخت اندیشمندانه است، که از اندیشمندان می خواهد، در مضمون علمیش تأمل کنند، و هرگاه آن را حق یافتند، لازم است، که از آن پیروی کنند، و دلیل‌تراشی‌های لجوجانه و عذرهای پوچ و بی ارزش، آنان را از مسؤولیت پیروی کردن نزد خدا معاف نمی دارد. مادامی که دلایل و شواهد این شناخت حقیقتاً از جانب خدا ثابت شده باشد، به ویژه آن کسانی که ازپیش به اصول شریعت‌های خداوندی و راه‌های

تبلیغش آشنایی داشته‌اند، مانند بنی اسراییل، که به سبب پرسش‌های لجوجانه و مخالفت‌شان با پیامبران، خداوند آنان را هلاک کرد.

پس از درخواست رافع بن حریمله از پیامبر خدا ﷺ خداوند در سوره‌ی بقره دراین باره فرمود:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا ٱللَّهُ أَوْ تَأْتِينَآ ءَايَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَٰبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«آنان که نمی دانند، می گویند: چه می شود، اگر خدا با ما سخن بگوید، یا این که معجزه‌یی برای ما بیاید.کسانی که پیش از آنان نیز بودند، همین سخنان ایشان را می گفتند. دل هایشان باهم همانند است. ما آیه ها را برای حقیقت جویان آشکار بیان کرده‌ایم.»

یعنی خداوند پس از این که آیاتش را برای کسانی که بخواهند، نسبت به امر شریعت خدایی به یقین برسند، بیان نمود، دیگر خواسته‌های لجوجانه‌ی آنان را نمی‌پذیرد.

مثال سوم: جبل بن أبی قشیر و شمویل بن زید، دوتن از دانشمندان یهود بنی قریظه پیش پیامبر آمدند، وگفتند: ای محمد! اگر همان‌گونه که ادعا می کنی، پیامبر هستی، به ما بگو قیامت چه وقت بر پا می شود؟ این خواسته نیز آشکار است، که لجوجانه است، زیرا یهودیان می دانستند، که زمان برپایی قیامت امری‌ست، که خداوند آن را از همه‌ی مخلوقاتش در آسمان‌ها و زمین پنهان نگه‌داشته است، و هیچ پیامبر و فرشته‌یی آن را نمی‌داند، و خداوند آن را به خود اختصاص داده، و کسی را بر آن آگاه نکرده است، ولی یهودیان خواستند، لجاجت و عناد به‌کار برند؛ درحالی که، آنان می دانستند، که محمد و دیگر پیامبران خدا نمی‌توانند تعیین کنند، که قیامت چه وقت برپا می شود، و اگر کسی آن را تعیین کند، و بگوید پیامبر است، در واقع کذاب است، و پیامبر نیست. به جهت پرسش این دو دانشمند یهودی، خداوند در سوره‌ی اعراف این آیه را نازل فرمود:

﴿يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَآ إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْـَٔلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«راجع به قیامت از تو می پرسند، و می گویند: درچه زمانی قیامت رخ می دهد؟ بگو تنها پروردگارم از آن آگاه است، وکسی جز او نمی تواند دروقت خود، آن را پدیدار سازد. برآسمان ها و زمین سنگین و دشوار است. قیامت ناگهانی به وقوع می پیوندد، و برسرتان می تازد. از تو می‌پرسند، انگارتو از قیامت باخبری؟ بگو اطلاع از آن، خاص یزدان است، لیکن بیش تر مردم نمی‌دانند.»

مثال چهارم: از سعید بن جبیر روایت شده است، که گروهی از یهود پیش پیامبر ﷺ آمدند، وگفتند: خداوند مخلوقات را آفریده‌است، پس چه کسی خدا را آفریده است؟ پیامبر خدا ﷺ خشمگین شد، تا حدی که رنگ چهره‌اش دگرگون شد، و برآنان شورید، و خواست به خاطر خدا با آنان درافتد، ولی جبرییل عليه السلام آمد، و او را آرام کرد، و به او گفت: ای محمد! بر خود آسان بگیر، و پاسخ پرسش آن‌هارا از طرف خداوند آورد، خداوند متعال فرمود:

﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ﴾

«بگو او خداوندیکتاست، الله بی نیاز است، و همه به او نیازمندند، نزاده و زاییده نشده است، وکسی همتای او نیست.»

این پاسخ خداوند به پرسش آن‌ها در حقیقت کشف مغالطه‌یی‌ست، که خواسته بودند، به شکل إشکال فلسفی مطرح کنند، زیرا این یهودیان گمان می کردند، که به موسی پیامبر خدا ایمان دارند، و ایمان دارند، که خداوند آفریننده‌ی هر چیزی‌ست، و معلوم‌است، کسی که این گونه به خدا ایمان داشته باشد، پس باید بداند، که خداوند موجودی ثابت است، که وجودش به چیزی نیازمند نیست، زیرا عقل، نبودنش را در هیچ حالتی نمی پذیرد، و اصل درعقل نسبت به خدا، وجود قطعی‌ست. چون اگر اصل عدم می بود، هیچ‌چیزی در هیچ وقتی به وجود نمی‌آمد، زیرا عدم به ذات خود، قادر به تحول به وجود نیست. به این دلیل باید موجود کاملی‌باشد، که به چیزی نیازمند نباشد، و آن همان آفریننده‌یی‌ست، که تمامی موجودات دیگر در آغاز وجود و درادامه‌ی حیات به او نیازمندهستند. بنابراین، خدا یکتاست، و دروجود ذاتی، شریکی ندارد، و بی‌نیاز است، و همه‌ی موجودات به او نیازمندند، وعقل‌سلیم باید به این حقایق ایمان داشته باشد، و ایمان داشته باشد، به موجودی توانا که به وجودآورنده‌یی ندارد، و از چیزی پیش ازخود صادر نشده، و پس از آن، چیزی از ذاتش جدا نشده است، بنابراین، اونزاده وزاده نشده است، و همه‌ی چیزهایی که خداوند به‌وجود می آورد، با فرمان اوست. تنها فرمانش، زمانی که چیزی بخواهد، آن است، که به آن بگوید «باش» پس می شود،

و این همان حقیقتی‌ست، که یهودیان آن را می‌دانستند، ولی آنان می خواستند، با پرسش‌های مبتنی برمغالطه درحقیقت‌های ثابت، پیامبر را آشفته و پریشان کنند. زمانی که پیامبر این سوره را برآنان تلاوت کرد، به پرسش دیگری پرداختند، که آشفتگی و مغالطه‌ی دیگری دربرداشت. گفتند: ای محمد! برای ما توصیف کن خلقتش چگونه است؟ دست و بازویش چگونه است؟ و بدین ترتیب، سایر صفات‌ذاتی خدا. باز هم پیامبر خدا ﷺ همانند پرسش نخست، برآنان خشمگین شد، و خواست آنان را تنبیه کند، و برای او آشکارشد، که آنان در قالب پرسش از حقیقتی دینی، قصد تمسخر و به تدریج به باطل انداختنش را دارند، زیرا آنان از شریعت‌شان آگاه بودند، که خداوند مانندی ندارد، و وصف ذاتش ممکن نیست، و هرچیزی که درباره‌ی ذات خدا به ذهن انسان خطورکند، خداوند غیر از آن‌است، زیرا همه‌ی چیزهایی که به ذهن انسان خطور می کند، چیزهایی‌ست، که دراین جهان بزرگ برحواس انسان عارض‌می‌شود، و چیزهایی که قابل درک هستند، پدیده‌هایی‌ست، که خداوند آن را خلق نموده است؛ درحالی که، خداوند از ذاتش به ما خبرمی‌دهد، که چیزی همانند او نیست، بنابراین، واجب است، بدانیم، که خداوند برعکس همه‌ی این چیزهاست، و وقتی ما از تصور چیزی که اجزایش به واحدهایی که صورتش را از مخلوقات خداوند گرفته‌ایم، از هم جدا نمی شود، عاجزیم، چگونه ممکن است، که ذات خدا یا چیزی از آن را تصورکنیم، یا این که اگر برای ما وصف شود، آن را بفهمیم، چون در افکار ما هیچ شباهتی برای او وجود ندارد، که با مقارنه یا مشابهت یا مناظره آن را بفهمیم. پیامبر این حقایق را می دانست، هم‌چنین می دانست، که پرسش کنندگان یهودی از آن ناآگاه نیستند، و همین امر باعث شد، که پیامبر را خشمگین کند؛ تا جایی‌که، بخواهد، آنان را تنبیه کند، جز این که جبرییل برای بار دوم پیش اوآمد، و آرامش کرد، همان گونه که بار اول آرامش کرده بود، و خداوند گفتارش را در سوره‌ی زمر نازل کرد:

﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ وَٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطْوِيَّٰتٌۢ بِيَمِينِهِۦ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾

«آنان آن گونه که شایسته است، خدا را نشناخته اند. در روز قیامت سراسر کره‌ی زمین یکباره درمشت او قراردارد، و آسمان ها بادست راست او درهم پیچیده می شود. خدا پاک و منزه از شرک آنان است.»

خداوند با این بیان آشکار کرد، که پرسش از تفصیل درباره‌ی صفات ذاتی خداوند، تشبیه کردن خداوند به مخلوقاتش است، که نوعی شرک است، زیرا به اتخاذ معبودی غیر از الله منتهی می شود، و آن هم تصور کردن الله به شکل مخلوقاتش است.

مثال پنجم: داستانی‌ست، که کتاب‌های سیرت بازگو نموده اند: گروهی از یهودیان که شامل: محمودبن‌سیحان و نعمان بن أضا و بحری بن عمرو و عزیز بن أبی عزیز و سلّام بن مشکم بودند، پیش پیامبر خدا ﷺ آمدند، و گفتند: آیا درست است، که آن‌چه‌آورده‌یی حق از جانب خداوند است؟ درحالی که، ای محمد! ما آن را به مانند تورات منظم و شیوا نمی بینیم. پیامبر به آنان گفت: به خدا قسم! شما می‌دانید، که آن از جانب خداست، و آن را مکتوب درتوراتی که پیشتان است، می‌یابید، و اگر انس و جن باهم جمع شوند، که مانندش را بیاورند، هرگز نخواهندتوانست.

این پرسش یهودیان (آیا درست است، چیزی که آورده‌یی حق از جانب خداست) آشکارا در نهایت غلط اندازی و لجاجت برمنکراست. آیا انتظار داشتند، که پیامبر به آنان بگوید، این قرآن حقی ازجانب خدا نیست، و سخن خودم است؟ درحالی که، او درهر فرصتی به مردم اعلام کرده، که فرستاده‌ی خداست، و این قرآن کتاب خداست، و همه‌ی مردم را به مبارزه می طلبید، که مانندش را بیاورند. اما سخن آنان که «ما آن را به مانند تورات منظم و شیوا نمی بینیم» تکبری لجوجانه است، که هیچ شبه‌یی درآن نیست، تاچه‌رسد، که ذلیل قاطعی داشته باشد، زیرا قرآن عظیم درنظم و بلاغت و شیوایی بیانش، به اوج اعجاز رسیده، و این ویژگی که خداوند برای قرآن قرارداده است، هیچ یک از کتاب‌هایی که برپیامبران پیش از او نازل شده، نداشته‌اند، و این چیزی‌ست، که همه‌ی فصحا و بلغا به آن گواهی داده‌اند، و ناتوانی دشمنانش از مقابله کردن با آن پس از مبارزه طلبی‌یی که پیامبر خدا قاطعانه اعلام کرد، و تکرار کرد، حقانیت قرآن را تأکید و تأیید کرده، و بدین وسیله برآنان اقامه‌ی حجت شده است. اگر آنان می‌توانستند، با آوردن مانندش با آن مقابله کنند، برای آنان بسی آسان‌تر از این بود، که با مسلمانان وارد جنگ شوند، و خود را به خطر بیندازند. به‌همین‌دلیل پیامبر در جواب‌شان فرمود: به خدا قسم! شما می دانید، که قرآن از جانب خداست، آن را در توراتی که دارید، مکتوب‌می‌یابید، و اگر انس وجن با هم جمع شوند، که مانند قرآن رابیاورند،

نخواهند توانست مانندش را بیاورند، و بدین ترتیب، برای آنان آشکار نمود، که این پرسش آن‌ها ـ که وانمود می کنند، آنان نسبت به حق بودن و از جانب خدابودن قرآن نا آگاه هستند ـ از جمله پرسش‌هایی‌ست، که خود به دروغ بودنش آگاه هستند، اما سعی دارند، که آن را وارونه جلوه دهند، و دیگران را به‌اشتباه بیندازند، و بر انکار حقیقت پافشاری کنند، و موضع خود را اعلام دارند. اما ادعایشان مبنی بر این که قرآن به شیوایی تورات نیست، پیامبر با اصرار بر موضع مبارزه طلبی با آنان و همه‌ی انسان‌ها وجنیان، که قرآنی مانند این قرآن را بیاورند، مردود شمرد، این‌مبارزه طلبی به این معناست، که اگر قرآن سخن خودش یا سخن بشری بود، و سخن خدا نبود، قطعاً می‌توانستند با آن مقابله کنند. زمانی که پیامبرخدا این گونه جواب داد، دانشمندان یهود هم دیگر را فرا خواندند، و پرسشگران پیشین با هم جمع شدند، و دانشمندانی از جمله: فنحاص، عبدالله بن صوری، ابن صلوبا، کنانه بن الربیع بن أبی الحقیق، أشیع، کعب بن أسد، شمویل بن زید و جبل بن عمرو بن سکینه، با آنان بودند، و گفتند: ای محمد! آیا انسانی یا جنیٰ آن را به تو نمی‌آموزد؟ می خواستند، بدین وسیله صفت نبوت را از پیامبر بردارند؛ درحالی که، می دانستند، او پیامبری راستین است،زیرا وقتی که از مقابله کردن با قرآن درماندند، کوشیدند، به روش‌های دیگری متوسل شوند، از جمله قرآن را به معلمی غیراز خدا و قانون وحی نسبت دهند، و بگویند، آیا انسانی و جنی آن را به تو نمی آموزد؟ که پیامبرخدا به آنان گفت: به خدا قسم! می دانید، که آن حق از جانب خداوند است، و بی‌شک من پیامبر خدا هستم، آن را در توراتی که پیش رو دارید، نوشته شده می یابید. آری، این چنین پیامبر در رویارویی با انحراف‌شان از حقیقت تابان و پافشاری‌شان بر موضع لجاجت، برای پرسش آن‌ها پاسخی نیافت، جز این که بر موضع‌گیری خود در قبال آنان پافشاری کند، و به آنان اعلام دارد، که از چیزی که کاملاً به آن آگاه هستند، طفره‌می‌روند.

آنان گفتند: ای محمد! هرگاه خداوند پیامبری بفرستد، آن چیزی را که پیامبرش بخواهد، به او می دهد، و برآن‌چه اراده کند، قادرش‌می سازد، بنابراین، برما کتابی از آسمان نازل کن، که آن را بخوانیم، و بشناسیم، و اگر نه همانند آن‌چه آورده‌یی، می‌آوریم. پیامبر جوابی بهتر از این را نیافت، که پیشنهادشان را بپذیرد، تا همانند قرآن را بیاورند، و خداوند در این مورد در سوره‌ی اسراء پیامبرش را تأیید کرد، و فرمود:

﴿ قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴾

«بگو اگر انس و جن با هم جمع شوند، تا همانند قرآن را بیاورند، همانندش را نمی آورند، اگر چه بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند.»

ولی یهود برکفرشان اصرار ورزیدند، و نتوانستند همانندش را بیاورند، و پیوسته تا قیامت مبارزه طلبی متوجه آنان و غیر آنان است.

نیرنگ چهارم: پرسش‌ها و ایجاد لغزشگاه‌ها

از جمله نیرنگ‌های کینه توزانه‌یی که یهودیان ساکن حجاز، بر ضد رسالت پیامبرخدا ﷺ درپیش گرفتند، آن سؤالاتی بود، که به‌منظور لغزش وی مطرح می‌کردند، و مکارانه در برابرش پدیدار می شدند، که می توانیم آن را پرسش‌های لغزاننده و پدیدارشدن لغزاننده بنامیم، و هدف‌شان این بود، که پیامبر دچارخطا شود، و به باطل جواب دهد، در نتیجه آن را مستمسک قرارداده، و به عنوان حجتی علیه او استفاده کرده، و او را بدنام کنند، و مسلمانان را ازپیروی او باز دارند، یا به تدریج او را فریب‌دهند، و از گوهر دعوت دورش‌سازند، ولی خداوند او را با اراده‌ی قوی و بیداری کامل و امانت داری بر شریعت و پرهیز زیادی که در دین داشت ـ که خدا به او داده بود ـ محافظت فرمود، در نتیجه یهودیان نتوانستند به خواسته‌های خود دست یابند، هرچند از هیچ نیرنگی دریغ نکردند، و هیچ راه نفوذی وجود نداشت، که بدان وسیله به پیامبر دست یابند، مگر این که درآن راه، یکی از شیاطین‌شان را مخفیانه برآن‌گماشتند.

کتاب‌های تاریخ زندگی پیامبر، مجموعه‌یی از نمونه سؤالات گمراه کننده‌یی را که یهودیان مطرح می‌کردند، نقل کرده‌اند، که در آن نیرنگ‌ها و پرسش‌ها، هدفشان لغزش پیامبر بود، که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

مثال اول: کعب بن أسد و ابن صلوبا و عبدالله بن صوری و شاس بن قیس، از دانشمندان یهود، گرد هم جمع شدند، و به یک‌دیگر گفتند: پیش محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش منحرف کنیم، چون به هر حال او بشر است، یعنی چه بسا به خیال خودشان بتوانند بر او تأثیر بگذارند،؛ اگرچه پیامبر باشد. پس نزد پیامبر آمدند، و به او گفتند: ای محمد! تو می دانی، که ما دانشمندان یهود و بزرگان و رهبران‌شان هستیم، و اگر ما از تو پیروی کنیم، همه‌ی یهود از تو پیروی خواهند کرد، و با ما مخالفت نخواهند کرد، و به‌درستی که بین ما و بعضی از اقوام

دشمنی‌ست، آیا آنان را پیش تو آوریم، که به نفع ما و علیه آنان قضاوت‌کنی، در نتیجه به تو ایمان بیاوریم، و تصدیقت کنیم؟ پیشنهادی بسیار فریبنده است. می‌خواهند، با وعده‌ی ایمان آوردن به او و تصدیق‌نمودنش، به او رشوه دهند، تا همه‌ی یهود به دنبال آنان ایمان آورند، چون آنان دانشمندان و بزرگان و رهبران‌شان هستند، و درنظر بسیاری از مردم آسان بود، که پیامبر درخواست‌شان را بپذیرد، وبر ضد بعضی از برادران‌شان، هر وقت که به او مراجعه‌کنند، به باطل حکم کند، و یهودیان اورا دراختلاف و نزاع‌هایشان داور قرار دهند؛ درحالی که، در این پیشنهاد فریبنده، نیرنگ پلیدی نهفته است، معلوم نیست، که این نیرنگ را از شیطان آموخته‌اند، یا شیطان از آنان آموخته است؟ لغزشگاهی بسیار خطرناک است، که اگر پیامبر همراه آنان درآن‌می‌لغزید، پایه‌های نبوتش و شالوده‌ی رسالتش را ویران می کرد، و به تبع آن، بنای اسلام که خداوند به عنوان امانتی بزرگ برعهده ی پیامبرﷺ گذاشته بود، از بالا فرو می ریخت، و پذیرفتن چنین پیشنهادی با مفهوم نبوت و رسالت درتناقض است، زیرا یکی‌از صفات واجب برای پیامبر صفت عصمت از سرپیچی خداوند و امانت‌داری بردینش است، و هر وقت این صفت مختل شود، مفهوم نبوت درهم شکسته می شود، و دعوت فرد به دعوت پادشاهی و قدرت تبدیل می شود، که درنتیجه به بازیچه‌های سیاسی پاسخ مثبت می دهد، زمانی که بخواهد، از این طریق پادشاهی و قدرتش را تقویت کند، و این درواقع دعوت نبوت و رسالت نیست، دعوتی که آن را از جانب خدا همان طورکه خداوند دستور داده‌است،تبلیغ کند. پیامبر دربرابر این پیشنهاد فریبنده و پلید دانشمندان یهود، جز این که به جایگاه نبوت متمسک شود، و به آن چه معانی رسالت ربانی براو فرض کرده، چنگ زند، راه دیگری نداشت، به‌همین دلیل پیشنهادشان را رد کرد، و حاضر نشد، جز به حق در بین آنان قضاوت کند، که خداوند درباره‌ی آنان، آیات سوره‌ی مائده را نازل کرد:

﴿ وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ وَٱحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنۢ بَعْضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾

«و میان آنان به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری کن، و از هواهایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش! مبادا! تو را دربخشی ازآن چه خدا برتو نازل کرده، به فتنه اندازند. پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد، آنان را فقط به [سزای] پاره‌یی از گناهان‌شان برساند، و درحقیقت

بسیاری از مردم نافرمانند. آیا خواستار حکم جاهلیت اند؟ و برای مردمی که یقین دارند، چه کسی برای داوری از خدا بهتر است؟»

این دو آیه برای پیامبر مشخص نمودند، که دربرابر پیشنهادات فریبنده‌ی فتنه‌انگیزی که شیاطین نیرنگ و حیله ارائه می دادند، چه‌موضع‌گیریی داشته باشد، و حالت روانی پیامبر را معالجه نمودند، و به یهود فهمانیدند، که دعوت پیامبر از آنان برای ایمان آوردن، فقط برای نجات آنان از عذاب است، نه این که با افزایش تعدادشان قدرتش را درزمین تقویت کند، تا آنان بخواهند، با او بر سرقدرت چانه زنند، و معامله‌ی سیاسی کنند، درنتیجه درپادشاهی به منزله‌ی وزیر نیرومند حیله‌گر باشند. بنابراین، جمله‌ی **«أن احکم بینهم بماأنزل الله»** موضع‌گیری دایمی که لازم است، پیامبر در هر شرایطی بر آنان ثابت بماند، و شایسته است، پیروان راستین پیامبر نیز چنین باشند، مشخص کرده است، و جمله‌ی **«لاتتبع أهواءهم واحذرهم أن یفتنوک عن بعض ماأنزل الله إلیک»** علاج حالت روانی پیامبر و معالجه‌ی حالت روانی مؤمنین است، که گاهی اجتهادهای شخصی برآنان عارض می شود، و به فکرشان خطور می کند، که جهت محقق ساختن مصلحتی برای مسلمانان، بعضی کارهای خلاف شرع را بپذیرند، که در این حادثه، مصلحت، جذب بیش‌تر یهودیان ساکن حجاز، به اسلام بود. هم‌چنین در این داستان، پیامبر ازنیرنگ‌های یهود آگاه‌گردانیده، و پرهیز داده شده است، که مبادا! او را از دینش منحرف سازند، و در جمله‌ی **«فإن تولوا فاعلم أنما یریدالله أن یصیبهم ببعض ذنوبهم وإن کثیرا من الناس لفاسقون»** آگاه ساختن یهود است، که علاقه‌ی پیامبر به مسلمان شدن آنان جهت نجات‌شان از عذاب است، نه برای این که به‌وسیله‌ی آنان قدرت محمد در زمین گسترش یابد، تا طمع ورزند، که قدرت را با او تقسیم کنند. هم‌چنین این قسمت ازآیه، دلداری‌دادن به پیامبر و کاستن از غم و اندوه اوست، که بسیار علاقه داشت، آنان مسلمان شوند، و بسیار اندوهگین می شد، که مبادا! ایمان نیاورند، و به سبب کفر، به عذاب دچار شوند، و عبارت **«أفحکم الجاهلیة یبغون ومن أحسن من الله حکما لقوم یوقنون»** برای سرزنش یهودیانی‌ست، که از پیامبر خواستند، برای آنان به باطل حکم کند، و درواقع این آیه راه و روش آن ها را درهم کوبیده، و آنان را قانع ساخته، که حکم خداوندی برای‌شان بهتر و برتر است، اگر به خدا و عدالت و پاداشش یقین داشته باشند.

مثال دوم: سلام بن‌مشکم یکی از دانشمندان یهود بنی‌نضیر و رافع بن‌حارثه و رافع بن‌حریمله و مالک بن‌صیف از دانشمندان یهود بنی‌قینقاع، پیش پیامبر آمدند، وگفتند: ای محمد! آیا نمی پنداری، که برشریعت و دین ابراهیم هستی، و به توراتی که پیش ماست ایمان‌داری، و گواهی می‌دهی، که آن حق است؟ این یکی از پرسش‌هایی‌ست، که حق با باطل درآمیخته، و دو هدف را دنبال‌می‌کردند، که در هریک لغزشگاهی‌ست، تا مردم را از دین برگردانند:

هدف نخست این که، پیامبررا به تدریج یهودی کنند، اگرچه آرزویشان بعید به نظر می‌رسید، زیرا می دانستند، که او پیامبری مرسل‌است، و امکان ندارد، از دعوتی که خدا او را مکلف به تبلیغ آن نموده، دست بردارد.

هدف دوم این بود، که رسالتش را دردعوت مشرکان عرب به اسلام محدود کنند، و از دعوت کردن یهود به اسلام دست بردارد، و آن‌ها را درکناره‌گیری‌شان از اسلام معذور و بر حق بداند، و همه‌ی اعمال و اعتقاداتی که دارند، بپذیرد، و آن‌ها را به حال خود رهاکند، تا دین خدا را به بازی گرفته، و در زمین فساد کنند.

پیامبر به نیرنگ نهفته در سؤال‌شان پی برد، و به آنان فرمود: بله، یعنی بر دین و شریعت ابراهیم هستم، و به تورات ایمان دارم، و گواهی می دهم، که آن حق از جانب خداوند است. سپس فرمود: ولی شما آن را تغییر داده‌اید، و آن پیمانی را که با خدا بسته‌اید، انکار نموده، و آن‌چه مأمور شده‌اید، که برای مردم بیان کنید، کتمان کرده‌اید، بنابراین، از تحریفات شما بیزارم، یعنی به تحریفاتی که به تورات وارد نموده‌اید، ایمان ندارم، و بدین ترتیب، برای آنان فرق گذاشت، بین توراتی که خداوند آن را برموسی نازل کرده‌است، و بین توراتی که خودشان خیال می‌کنند، تورات است؛ درحالی‌که، در آن تحریفات و بدعت‌ها و تغییراتی که ازپیش خود درکتاب خدا وارد کرده‌اند، بسیارزیاد است، و برای آنان روشن کرد، که امکان ندارد، آنان را برحق بداند؛ باوجودی که، بسیاری از آن‌چه درتورات است، انکار می‌کنند. به عنوان مثال، خداوند درتورات ازآنان پیمان گرفته بود، که هر گاه محمد را مبعوث کرد، به او ایمان بیاورند، و باز درتورات به آنان دستور داده است، که نبوت محمد را برای مردم بیان کنند، و کتمان نکنند، ولی آنان با دستور خدا مخالفت‌ورزیدند، و پیامبرش را تکذیب کردند، و آن‌چه مأمور به بیانش برای مردم بودند، کتمان کردند، پس شایسته است، که پیامبر از تحریفات‌شان که از خود ایجادکرده‌اند، بیزاری جوید، و ایشان را منکرین اوامر خدا، و از راه هدایت خارج

بداند. درنتیجه این گروه یهودی به پیامبر گفتند: ما به آن چه داریم، تمسک می‌جوییم، زیرا ما برحق و هدایت هستیم، و به تو ایمان نمی آوریم، و از تو پیروی نمی‌کنیم.

این ادعایشان که برحق و هدایت هستند، ادعای باطلی‌ست، که خود ادعایش را دارند، تا به دنبال آن، ایمان به محمد را رد کنند، و مجادله‌یی‌ست، که برمنطق درستی استوار نیست، زیرا می کوشند، از پیامبرخدا برای خود اعتراف بگیرند، که برحق و هدایت هستند؛ درحالی‌که، برتکذیب عیسی و انجیلی که خدا بر او نازل نموده، و برتکذیب محمد و قرآنی که خدا بر او نازل نموده، اصرار می‌ورزند، درواقع تکذیب عیسی و انجیل و محمد و قرآن تکذیب خداوند است. خداوند از آن‌چه انجام می دهند، پاک و منزه و برتراست، زیرا خداوند آن دو را فرستاده، همان طور که پیش ازآن موسی و دیگر پیامبران را فرستاده است، و موضوع ایمان موضوع واحدی‌ست، که درهیچ حالتی تجزیه پذیر نیست. بنابراین، مخلوق باید به آن‌چه از جانب خالقش بیاید، به همان شکلی که آمده است، ایمان آورد، و اگر کسی به پاره‌یی از آیات و احکامی که از جانب خدا نازل شده است، به دلیل تعصب و دلبستگی نسبت به کسی که آیات براو نازل‌شده، بپذیرد، یا آن دسته از آیاتی را قبول داشته باشد، که با هواهای نفسانی‌اش مطابقت دارد، و علاوه برآن، به آن‌چه بدعت‌گزاران در دین ایجاد کرده‌اند، عمل نماید، به این بهانه که در برخی از کتب قدیم آمده است، اما قسمت دیگر که از طرف خدا با دلایل‌آشکار برراست بودنش آمده، به دلیل این که با هوای نفس مخالفت دارد، تکذیب کند، یا صفت پست حسادت را دنبال کند، این خود کفری لجوجانه است، که خداوند هیچ عذر و بهانه‌یی برای آن نمی‌پذیرد.

مثال یهودیانی که عیسی، انجیل، محمد و قرآن را تکذیب می کنند، مثال همان کسانی‌ست، که دستور جدید رییس دولت را ردمی‌کنند، و به دستور قدیمش که چندی پیش داده بود، تمسک می جویند. درواقع دستور را به بازی‌گرفته‌اند، و مطابق خواسته‌های‌خود تحریفش نموده‌اند، در نتیجه اصرار دارند، که به آن دستور قدیمی عمل کنند، و گمان می کنند، که آنان در برابر رییس دولت مسؤول نیستند؛ درحالی‌که، دستور جدیدش را کامل به آن‌ها ابلاغ کرده، و ایشان را از عمل به دستور قدیم، بازداشته است.

هنگامی که یهودیان به پیامبرخدا چنین گفتند، خداوند درسوره‌ی مائده چنین فرمود:

﴿ قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَىْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا۟ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ ۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَٰنًا وَكُفْرًا ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴾

«بگو ای اهل کتاب! تا [هنگامی که] به تورات و انجیل و آن چه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، عمل نکرده‌اید، برهیچ [آیین برحقی] نیستید، وقطعا آن چه ازجانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، برطغیان و کفر بسیاری ازآنان خواهد افزود، پس بر گروه کافران اندوه مخور.»

خداوند دراین آیه اعلام داشته، که موضوع ایمان، موضوع واحدی‌ست، که تجزیه پذیر نیست، بنابراین، درصورتی که اهل کتاب، تورات و انجیل و همه‌ی آن‌چه که خدا نازل نموده، برپای ندارند ـ که درخاتمه‌ی آن‌چه نازل نموده، قرآن است ـ بویی از ایمان نبرده‌اند، و تکذیب هر کتابی که ازجانب خدا نازل شده باشد، و تکذیب هر پیامبری که خدا مبعوثش نموده، چه قدیمی باشد، چه‌جدید، کفر و انکار حقیقت است، که کیفرش نزد خداجهنم است، و چه بد جایگاهی‌ست.

مثال سوم: گروهی از بزرگان و دانشمندان یهود از جمله: ابویاسر بن أخطب ازدانشمندان یهود بنی‌نضیر و نافع بن أبی نافع از دانشمندان یهود بنی‌قریظه و زیدبن حارث و عازر بن أبی‌عازر و خالد و أزار بن أبی أزار، از دانشمندان یهود بنی قینقاع، پیش پیامبر آمدند، و از او پرسیدند، که او به کدام پیامبران ایمان دارد؟ پیامبر فرمود: به خدا ایمان داریم، و ایمان داریم، به آن‌چه به سوی مانازل‌شده، و آن‌چه برابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است، و آن‌چه به موسی و عیسی داده‌شده، و به‌آن‌چه پیامبران ازجانب پروردگارشان دریافت نموده‌اند، و بین هیچ یک از آنان جدایی نمی اندازیم، و ما برای او مسلمان هستیم. بنابراین، هنگامی که پیامبر عیسی بن مریم را ذکرنمود، نبوتش را انکار کردند، و گفتند: به عیسی پسر مریم و به کسانی که به او ایمان‌آورده‌اند، ایمان نمی‌آوریم. از گفتارشان پیداست، که می خواهند، تلویحاً به او بگویند، که نبوت عیسی را انکار کند، گویا این‌نخستین شرط‌شان است، تا پس از آن، درباره‌ی ایمان آوردن به او تصمیم بگیرند؛ درحالی که، پیامبر نمی تواند از پیش خود حقیقتی را که خدا بر او نازل کرده، تغییردهد، و از جمله حقایق ثابتی که خدا بر او نازل نموده، از قبیل قوانین و اخبار، ایمان داشتن به‌همه‌ی پیامبران است، چه آن کسانی که خداوند داستان‌شان را برای ما بازگو نموده، چه آن کسانی که داستان‌شان را بازگو ننموده

است. این درحالی‌ست، که پیامبر خدا عیسی علیه السلام از جمله کسانی‌ست، که خداوند داستانش را بازگو نموده، پس چگونه نبوتش را انکار کند؟! درحالی که، خدا به او دستور داده است، که به عیسی ایمان داشته باشد، و اگر نبوتش را انکار کند، درحقیقت آن‌چه را خدا نازل نموده، دگرگون کرده، وخدا را تکذیب نموده است، و این شایسته‌ی هیچ یک از پیامبران الهی نیست، و اگر چنین‌کنند، خداوند سخت عذاب شان می دهد. هم چنین شایسته ی هیچ یک از مؤمنان صادق هم نیست، که چنین کنند، و اگرچنین‌کنند، به قوانین خداوندی کافر شده‌اند، و خدا را تکذیب کرده‌اند، پس چگونه ممکن است، کسی که خداوند او را به عنوان پایان بخش رسالت‌های آسمانی‌اش برگزیده، و رسالتی فراگیر برای همه‌ی مردم بر عهده‌اش گذاشته است، چنین کاری بکند؛ حال‌آن که، او را مأمور کرده، که آن‌چه بر او نازل شده است، به مردم ابلاغ کند، و از کتمان آن بپرهیزد، که درسوره‌ی مائده صراحتاً به‌این امر اشاره شده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ ﴾ مائده: ۶۷

«ای پیامبر! آن چه ازجانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن، و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌یی، وخدا تو را از [گزند] مردم نگاه‌می‌دارد.»

آیا پس از این امکان دارد، که محمد پیامبر خدا، نبوت عیسی را انکار کند، یا آن را کتمان کند، و با خدا به مخالفت بپردازد؟ آن هم به‌خاطر خشنودی یهودیانی که سعی‌دارند، درراه دعوت پیامبر لغزشگاه‌هایی قرار دهند، تا او را دردین به فتنه بیندازند، و هنگامی که این گروه یهودی گفتند، به عیسی پسرمریم و به کسانی که به او ایمان آورده‌اند، ایمان نمی آوریم، خداوند گفتارش را در سوره‌ی مائده برپیامبر نازل کرد:

﴿ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ هَلۡ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلُ وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ ﴾

«بگو ای اهل کتاب! آیا جز این بر ما عیب می گیرید، که ما به خدا و به آن چه به سوی ما نازل شده، و به آن چه پیش از این فرود آمده است، ایمان آورده‌ایم، واین که بیش تر شما فاسقید؟»

بنابراین، خداوند در این آیه آشکارکرد، که یهودیان هیچ دلیلی ندارند، که برمحمد و دعوتش خشم گیرند، ورسالتش را انکارکنند، جزاین که او به خدا و به همه‌ی آن‌چه که خداوند بر او و بر پیامبران پیش از او نازل کرده، ایمان دارد، و هیچ یک از این موارد، نمی‌تواند توجیه گر خشم‌شان باشد، یا نمی‌تواند سببی

باشد، که آنان را به خشم فرا خواند. این همان حقیقت تابناکی‌ست، که یهود را می‌کوبد، اما ایمان به عیسی موضوعی‌ست، که گذشتگان‌شان انکار کرده‌اند، و لازم بود، که با تقلید و تعصب کورکورانه و خودخواهی زیاد درحمل گناهان‌شان، آنان را پیروی نکنند، بلکه بر آنان واجب بود، که پس از این که نور اسلام راه درست را برای‌آنان آشکار و روشن کرد، اشتباه تاریخی پیشینیان را ـ که از روی سرکشی و حسادت آغاز کرده بودند ـ **تصحیح** کنند، آن‌خطاهایی که نسل‌های متوالی ازروی خود خواهی و تعصب، به آن التزام داشته‌اند، و درنتیجه‌ی آن، به گرفتاری‌های زیادی دچارشدند، و سبب خشم شدید خداوند برآنان شد. هم چنین لازم بود، که خود را از نادانی‌های موروثی و کفری که با گذشت سال‌ها در درون‌شان نفوذ کرده، و گندیده بود، پاک سازند، و به رسالت عیسی عليه‌السلام ایمان بیاورند؛ درصورتی‌که، نباید فقط همین موضوع، مانع آن‌ها ازایمان آوردن به رسالت عیسی و شریعتش شده باشد. بنابراین، اگر آمادگی داشته باشند، به محمد ایمان آورند، ایمان محمد به عیسی نباید مانع ایمان آوردن آنان باشد، زیرا چیزی را تغییر نمی دهد، و آن موضوع به قضیه‌یی تاریخی تبدیل شده، که هیچ تأثیر عملی ندارد؛ علاوه برآن، خداوند قالب جدیدی از دینش را برپیامبرش محمد نازل کرده است، ولی حقیقت این است، که این استدلال «چون که به عیسی ایمان دارد، به او ایمان نمی آوریم» سخنی بیهوده است، زیرا هدف‌شان این بود، در راه پیامبر لغزشگاه‌هایی قراردهند، تا شاید برخی از اعتقادات دینی را که خدا براو نازل کرده است، تغییر دهد، و این تغییر مقدمه‌یی برای ایجاد اضطراب و نابسامانی در بین صفوف مسلمانان باشد، و پیامبررا بلغزانند، و بدین ترتیب، اورا بدنام سازند، البته هدف دیگری نیز داشتند، و آن، آزمودن پیامبر بود، که آیا سیاستمدار و پادشاه است، تا به او اعلان ایمان کنند، و منافقانه پیرویش کنند، و دین را آن گونه که خود دوست دارند، برای او وضع کنند، یا این که پیامبری مرسل ازجانب خداوند است، تا ازاو بپرهیزند، و به جنگ با او بپردازند. درنتیجه سبب حقیقی خشم‌شان این است، که بیش‌تر فاسق هستند، و این چیزی‌ست، که آیه‌یی که در این‌باره نازل شده، بیان کرده است:

﴿ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ هَلۡ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلُ وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ ﴾[۱]

مثال چهارم: از هزاران سال پیش، کعبه قبله‌ی ابراهیم و اسماعیل بود، و ملت‌های عرب پس از اسماعیل، بزرگداشت کعبه وحج وعمره کردن نزد کعبه را از هم‌دیگر به ارث برده بودند، اما پس از مدتی بت پرستی که عمروبن لحی ازخارج از مرزهای عربستان واردکرده بود، در جامعه‌ی آنان نفوذ کرد، درنتیجه به خدا شرک ورزیدند، ولی دلیل و مدرکی نداشتند؛ باوجوداین، درضمیر و درون بیش‌تر عرب، تقدیس کعبه و احترام و بزرگداشت آن باقی ماند، و از عبادت‌های اسماعیل، طواف دور کعبه و حج وعمره درحالی‌که با بدعت‌ها و زیادت‌های خودساخته درآمیخته بود، باقی ماند، و مظاهری از شرک با مظاهر تعظیم و احترام کعبه درآمیخت، به‌این‌صورت که، هرگاه می خواستند، بعضی از بت‌هایشان را تکریم کنند، درکنار کعبه می گذاشتند، یا بربام کعبه می‌بردند، تا کعبه (بیت الحرام) که در نفوس بت پرستان خانه‌یی‌ست، که مکان پرستش خداست، احترامش دراین باشد، زیرا خدا آن را مکانی جهت‌عبادت خود قرار داده، و آن را برای همه‌ی طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده‌کنندگان قرارداده، و ازهمه‌ی آثار و مظاهر شرک، پاک گردانیده است، و سرانجام به مکانی تبدیل شد، که نزد آنان از قداست ذاتی برخوردار بود، و به‌احترام خیالی‌یی که برای بت‌هایشان قایل بودند، شباهت داشت.

اسلام در مکه ظاهر شد، و دربرابر شرک ایستاد، و خردمندان مشرک را نادان شمرد، آن خردمندانی که بت‌ها را می پرستیدند، و نفعش‌را می خواستند، و از ضررش می ترسیدند، و خداوند برای مسلمانان نماز را مشروع کرد، و کعبه را قبله گاه‌شان قرارداد، و موروثات صحیحی که از اسماعیل در میان عرب به جا مانده بود، مانند: حج و عمره و طواف اطراف کعبه را تأیید کرد، و کعبه به‌عنوان قبله‌ی مسلمانان باقی ماند، تا پیامبرخدا ﷺ به مدینه مهاجرت نمودند؛ درحالی که، قلوب مهاجرین به مکه و به خانه‌ی خدا درمکه تعلق داشت؛ تا جایی که، روایت شده است، زمانی که پیامبر به قصد مهاجرت از مکه خارج شد، ایستاد، و به مکه نگاه کرد، و فرمود: به خدا قسم! که تو بهترین و محبوب‌ترین سرزمین پیش خدا

---

[۱]. نگا به ص ۶۴.

هستی، و اگر ازنزد تو بیرون رانده نمی شدم، هرگز از تو دورنمی شدم، ولی حکمت خدا اقتضا کرد، که از دل‌های مسلمانان عرب، آخرین معانی تقدیس ذاتی کعبه را بزداید، و آن تقدیس‌ذاتی چیزی بود، که طی چندین نسل پی درپی درمیان عرب نفوذ کرده بود، هم‌چنین حکمت خدا اقتضا کرد، تا این که مفاهیم‌شان را درباره‌ی اماکن عبادت تصحیح کند، و به عنوان مثال عملی و مأثور، در میان مسلمانان باقی بماند، بنابراین، برآنان فرض شد، که در نمازشان به بیت المقدس روی بیاورند، و آنان را آگاه کرد، که همه‌ی جهات مشرق و مغرب و دیگر جهات، ازآن خداوند است، پس صورت‌هایشان را در عبادت خدا به هر طرف که بچرخانند، خداوند همان جاست. زیرا در حقیقت، ذات خداوند محصور به‌مکان و محدود به زمان نیست، و معلوم است، که یهود درمدینه درنمازشان به مسجد «صخره» در قدس روی می کردند، و پیامبر و مسلمانان دستور خدا را استجابت کرده، و به بیت المقدس روی کردند؛ درحالی که، دل‌هایشان میل داشت، که کعبه (بیت الحرام) به‌عنوان قبله‌ی آنان باقی بماند، و یهودیان خیال کردند، که این کار از جانب محمد، به منظور جلب رضایت آن‌هاست،.تا دل‌هایشان به اطاعت و ایمان آوردن به او الفت گیرد، به همین دلیل به طمع افتادند، که بیش‌تر راضی‌شان کند: تا جایی که، به دین‌شا ن درآید. هفده ماه گذشت، که برای از بین بردن رسوبات جاهلی در تقدیس ذاتی کعبه، کافی بود، هم‌چنین کافی بود، تا نمونه‌یی دینی - عملی ارائه کند، که تا قیام قیامت، تاریخ حفظش کند؛ درحالی که، پیامبرخدا ﷺ به آسمان می نگریست، و با نگاه‌های ملتمسانه‌اش از خداوند می خواست، که قبله‌ی نخست‌شان را به ایشان برگرداند، بدون این که به زبان چیزی بگوید، تا ادب را در برابر پروردگارش رعایت کرده باشد، بنابراین، خداوند خواسته‌ی قلبی او را اجابت کرد، و دستور تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه را درسوره بقره نازل فرمود:

﴿قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ ۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَىٰهَا ۚ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ ۗ﴾

«ما [به هرسو] گرداندن رویت درآسمان را نیک می بینیم، پس [باش تا] تو را به قبله‌یی که بدان خشنود شوی، برگردانیم، .پس روی خود را به‌سوی مسجدالحرام کن، و هرجا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید.»

یهودیان ساکن مدینه به تغییر قبله فکر کردند، و گمان بردند، که فرصت مناسبی‌ست، تا دستان شرو فتنه را پنهانی به کار انداخته، واسلام را به بازی گرفته، و پیامبر و مسلمانان را ازدین شان به فتنه بیندازند، که این، شیوه‌ی یهود است.

ایشان پیوسته از زمانی که پیامبر به مدینه وارد شده بود، با هوشیاری کامل منتظربودند، تا به پیامبر و مسلمانان آسیب برسانند، بنابراین، شتابان شایعات خود را درمدینه پراکندند، وگفتند: آن (تغییر قبله) چیزی‌ست، که محمد از نزد خود ساخته است، یک بار به سوی بیت المقدس و باردیگر به‌سوی کعبه نماز می‌خواند؛ درحالی که، اگر بر قبله‌ی ما باقی مانده بود، امید وار بودیم، که او همان پیامبر مورد انتظارمان باشد. این‌جا بود، که خداوند درباره‌ی آنان درسوره ی بقره فرمود:

﴿ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴾

«درحقیقت، اهل کتاب نیک می دانند، که این [تغییر قبله] از جانب پروردگارشان [به جا و] درست است، و خدا از آن چه می کنند، غافل‌نیست.»

پس از تغییر قبله به سوی کعبه، پیش از این که کسی ازآنان نزد پیامبر بیاید، این شایعه را پخش کردند، تا زمینه‌ی توطئه‌ی مکارانه‌یی‌را که برای پیامبرتدارک دیده بودند، فراهم کنند، تا بدین وسیله او را کم کم به سوی قبله شان برگردانند، ولی خداوند آن‌هارا ازهرجهت احاطه کرده است، و پیامبرش را تأیید، و دشمنانش را خوار می گرداند. یهودیان برای به فتنه انداختن پیامبر دردین، شتابان توطئه‌ی خود را کامل کردند، بنابراین، گروهی از دانشمندان و رؤسایشان جمع شدند، که شامل: رفاعه بن قیس و فردم‌ابن‌عمرو و کعب بن أشرف و رافع بن أبی رافع و حجاج بن عمرو هم پیمان کعب بن أشرف و ربیع بن ربیع بن أبی الحقیق و کنانه بن الربیع بن‌أبی الحقیق، بودند، پیش پیامبرخدا آمدند، وگفتند: ای محمد! چرا از قبله‌یی که داشتی، منصرف شدی، و به سوی قبله‌ی دیگری روکرده‌یی؛ درحالی که، گمان می کنی، بردین و شریعت ابراهیم هستی؟ به سوی قبله‌یی که بودی، برگرد، از تو پیروی‌می کنیم، و تصدیقت می کنیم.

شیوه‌ی تازه‌یی از شیوه‌های فریبنده‌ی یهودیت است، که جز به فتنه انداختن پیامبر منظوری نداشتند، و اگر قبله به سوی بیت المقدس باقی مانده بود، یا این که پیامبر به این دروغ فریبنده‌ی یهود اعتماد کرده، و به سوی آن برگشته بود، قطعاً آنان باز هم برکفر و مخالفت با پیامبر اصرار می ورزیدند، زیرا آنان می دانستند، که روی کردن به هر قبله‌یی امری تشریعی ست، که مصلحت اقتضا می‌کند، مؤمنان هرجای زمین باشند، درنمازشان به یک جهت روی کنند، و این امرتنها یکی از انواع گوناگون اوامر تشریعی‌ست، که حکمت‌خداوندی گاهی آن را اقتضا می‌کند، و گاهی از آن باز می دارد، و هیچ ارتباطی با اصول عقاید علمی تغییرناپذیر ندارد، تا تغییر آن تردید در حقایق به حساب آید.

پیش از این که این گروه یهودی نزد پیامبر آیند، خداوند این آیات را بر پیامبرش نازل کرد:

﴿ سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيْهَاۚ قُل لِّلَّهِ ٱلْمَشْرِقُ وَٱلْمَغْرِبُۚ يَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسْتَقِيمٖ ﴿١٤٢﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدٗاۗ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِۚ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴾

«به زودی مردم کم‌خرد خواهندگفت: چه چیز آنان را از قبله‌یی که برآن بودند، روی گردان کرد؟ بگو مشرق و مغرب از آن خداست، هرکه را خواهد، به راه‌راست هدایت می کند، و بدین‌گونه شمارا امتی میانه قرار دادیم، تا برمردم گواه باشید، و پیامبر برشما گواه باشد، و قبله‌یی را که [چندی] برآن بودی، مقررنکردیم، جز برای آن که، کسی را که از پیامبر پیروی می کند، از آن کس که از عقیده‌ی خود برمی‌گردد، بازشناسیم، و البته [این کار] جز برکسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت گران بود، و خدا برآن نبود، که ایمان شمارا ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به‌مردم دلسوز و مهربان است.»

منظور این آیه این است، که در ابتدای امر، تغییر قبله ازکعبه به بیت المقدس برای جلب رضایت یهود نبوده است، بلکه برای آن بوده، که ایمان مؤمنان عرب را بیازماید، تا مشخص شود، چه اندازه خود را ازرسوبات جاهلی رهانیده‌اند، و آیا ارتباط‌شان با کعبه برایناساس است، که دل‌هایشان سرشار از تقدس ذاتی‌ست، یا منحصر درحد اطاعت از اوامر خداوند است، یا در نفوس‌شان چیزدیگری‌ست؟ هم‌چنین درهمین چرخش قبله از کعبه به بیت المقدس، حکمت دیگری نیز نهفته است، و آن، تربیت آنان براطاعت‌از دستورات خداوند و مخالفت کردن با خواسته‌ها و احساسات خاص‌شان است، فرقی نمی کند، که خواسته‌های نفسانی‌باشد، یا احساسات قلبی و دینی، که این آزمایش و تربیت در امرنمودن شان به برگشت به قبله‌ی اول نیز نهفته است. ولی یهود برای آسیب‌رساندن به همه‌ی دعوت‌های مفید، از هر امری می تواند سوء استفاده کند. بنابراین، چون این آیات را شنیدند، و متوجه‌شدند، که محمد پیشنهاد دروغین‌شان را نپذیرفته، و به دام آنان نیفتاده است، با توسل به مکر و نیرنگ و برانگیختن جدل‌های‌دینی، درصفوف مسلمانان نابسامانی و پریشانی ایجاد کردند، و پایه‌های ایمان را در قلوب مسلمانان به لرزه درآوردند. پس حیی بن أخطب رییس یهود بنی نضیر و یکی از دانشمندان‌شان همراه گروهی از یهود، به صفوف مسلمانان داخل شده، و

به آنان گفتند: از نمازتان به‌طرف بیت المقدس به ما خبر دهید، اگر هدایت بوده، از آن برگشته‌اید، و اگر گمراهی بوده، با روی کردن به آن، ازفرمان خدا سرپیچی کرده‌اید، و آن‌هایی که برآن قبله مرده‌اند، بر گمراهی مرده‌اند.

مسلمانان درجواب گفتند: هدایت آن است، که خداوند متعال به آن دستوردهد، و گمراهی آن است، که خداوند از آن باز دارد. یهودیان گفتند: نظرتان درباره‌ی آن کسانی که بر آن قبله مرده‌اند، چیست؟ چون پیش از تغییر قبله، أسعدبن زراره از بنی نجار و براءبن‌معرور از بنی‌سلمه مرده بودند، و آن‌ها جزو بزرگان انصار بودند، و مردان دیگری نیز مرده بودند. این‌جا بود، که خویشاوندان آن کسانی که مرده بودند، نزد پیامبر آمدند، و گفتند: ای رسول خدا! یقیناً خداوند تو را به قبله‌ی ابرهیم برگردانید، پس تکلیف برادرانمان که مرده‌اند، و به سوی بیت المقدس نماز خوانده‌اند، چه می شود؟ درنتیجه خداوند این آیه را نازل کرد، و فرمود:

﴿ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَـٰنَكُمْ ﴾

«خداوند نمازتان را که به سوی بیت المقدس خوانده‌اید، ضایع نخواهد کرد.»

خداوند در این آیه از نماز، تعبیر به ایمان کرده است، زیرا نماز یکی از مظاهرایمان به خداست. حال خداوند به هر جهت که دستوردهد، درنماز به آن روی کنند، و آن را قبله قرار دهند، همان ایمان است، و بی‌شک خداوند پاداش ایمان راستین را ضایع‌نمی‌کند، آن ایمانی که اعمال ظاهری دال برآن باشد.

مثال پنجم: دانشمندانی از یهود و هیأتی از مسیحیان نجران نزد رسول خدا گردآمدند، پس پیامبر آنان را به اسلام فراخواند، این‌جابود، که یکی از دانشمندان یهود بنی قریظه که کنیه‌اش ابو رافع بود، برای پنهان کردن فتنه و حیله اش، طبق روش معمول یهود، وجود هیأت مسیحیان نجران را غنیمت شمرد، وگفت: ای محمد! آیا از ما می خواهی، که تو را آن گونه که مسیحیان عیسی پسر مریم را می‌پرستند، بپرستیم؟ معلوم است، که این دانشمند یهود بنی قریظه از مطرح کردن این سؤال پلید، اهداف شیطانی بسیاری داشت. می‌خواست از وجود هیأت مسیحیان نجران سوء استفاده کند، زیرا او اهل مدینه بود، و قطعاً می دانست، پایه‌های دعوت پیامبر چیست. چون چندین بار از پیامبر شنیده بود، که به عبادت خدای یکتای بی‌شریک فرا می خواند، و می دانست، که پیامبر بیش‌ازاین‌که بگوید، پیامبری از جانب خداست، و خداوند او را برانگیخته، تا مردم را به عبادت خدای یکتا دستور دهد، چیزی به مردم نگفته است.

خلاصه‌ی اهداف پلیدی که از این سؤال داشتند، به شرح زیر است:

الف. کوشش برای برانگیختن جدلی دینی میان محمد و هیأت مسیحیان نجران، تا هیأت مسیحیان نجران را از پذیرش دعوت پیامبر باز دارند، زیرا جدل، تعصب‌ها و خودخواهی‌ها را برمی انگیزد، و باعث می شود، که طرف مقابل از مقدسات خود دفاع‌کند. درنتیجه هیأتی که آمده، احساسات پاکش جریحه‌دار شده است، و صدمه می بیند، آن احساسات پاکی که به سمت خیر کشیده شده، به‌گونه‌یی که آنان را واداشته است، از سرزمین‌های دوردست نزد او بیایند.

ب. تشویق نمودن پیامبر به این که مردم را به عبادت خودش دعوت کند، و بدین ترتیب، او را به تدریج در دین به فتنه اندازند.

ج: در بن‌بست قراردادن پیامبر، تا به احترام هیأت نجرانی، از جواب سؤال ساکت شود، ازترس این‌که مبادا! ازجهتی احساسات‌شان درباره‌ی اعتقادات‌شان به عیسی جریحه‌دار شود، و ازجهت دیگر، اگر جواب ندهد، یهود آن را بهانه‌یی برای مبارزه با او و بدنام کردن دعوتش، قرار می دهد.

هنگامی که این دانشمند یهودی پرسش شیطانی‌اش را مطرح‌کرد، مردی از هیأت مسیحیان نجران که ربّیس نام داشت، گفت: ای‌محمد! آیا آن را از ما می‌خواهی، و ما را به آن دعوت می کنی؟ این‌جا بود، که پیامبر جز این‌که با آرامی جواب دهد، راهی‌نداشت، جوابی‌آرام که جدل درآن نباشد، و احساسات را برنیانگیزد، ولی توطئه‌ی یهود را خنثی کند، پس به آنان گفت: به خدا پناه می‌برم! که غیر الله را پرستش کنم، یا به عبادت غیر او دستور دهم، خداوند مرابدان برنیانگیخته، و مرا به آن دستور نداده‌است.

این‌جا بود، که همه ساکت ماندند، و یهودی هم به توطئه‌ی مورد نظرش دست نیافت، و کوشش شیطانی‌اش ناکام ماند، و خداوند در این باره گفتارش را در سوره‌ی آل عمران برپیامبر نازل کرد:

﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا۟ عِبَادًا لِّى مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُوا۟ رَبَّٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ ٱلْكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا۟ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُم بِٱلْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴾

«هیچ کسی را نسزد، که خدا بدو کتاب وحکمت ونبوت بخشد، آن گاه او به مردمان بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید. بلکه با کتابی که آموخته‌اید، و یاد داده‌اید، و درسی که خوانده اید، مردمانی خدایی باشید، و به شما فرمان نمی دهد، که فرشتگان و پیغمبران را به پروردگاری خود بگیرید، مگر [معقول است که] شما را به کفر فرمان دهد، پس از این‌که [مخلصانه رو به خدا کرده‌اید و] مسلمان شده‌اید؟»

بنابراین، خداوند با این دو آیه روشن کرد، که دعوت همه‌ی پیامبران یکی‌ست، و خلاصه‌اش این است، که به مردم دستورمی‌دهند، که خدایی باشند، یعنی به خدا علم داشته باشند، و به علم‌شان عمل کنند، تا درعقاید وعبادات و برنامه‌های زندگی و تمامی امور باپروردگارشان ارتباط داشته باشند، و کسی که در همه‌ی امور با خدا مرتبط باشد، غیر او را نخواهد پرستید، و درعبادت کسی را شریک او قرار نمی دهد، و در زندگی، خودرا جز به احکام و قوانین خداوندی پای‌بند نمی‌داند.

از جمله پیامبرانی که به‌ربانی بودن فرا خوانده‌اند، عیسی ؑ است، که به دانشمندان بنی‌اسراییل فشارآورد، که خدایی باشند، زیرا آنان از هرکس دیگری اولاترند، که به این برنامه پای‌بند باشند، چون وظیفه دارند، کتاب‌های آسمانی نازل شده بر پیامبران را به ناآگاهان تعلیم دهند، و موظفند، آن کتاب‌های دینی که وظیفه‌ی انسان ربانی را ـ که علم و به دنبال آن عمل وتطبیق باشد ـ مشخص نموده‌اند، مطالعه کنند، نه این‌که از علم‌شان برای بازیچه قراردادن دین و تحریف نصوصش طبق خواسته‌هایشان، استفاده‌کنند. به همین دلیل برای بشری که خداوند او را برگزیده، و به او کتاب وحکمت ونبوت داده است، شایسته نیست، که مردم را به عبادت خودش دعوت کند، یا این که به مردم دستوردهد، که فرشتگان و پیامبران را خدای خود بدانند، چگونه چنین‌کند؛ درحالی‌که، پرستش غیرخدا و معبودان دیگری را هم‌ردیف خدا کردن، کفراست، و خدا نیز او را برگزیده، که مردم را به ایمان فراخواند، نه به کفر؟! آیا معقول است، خداوند رهایش کند، تا به کفر دستور دهد، پس از این‌که به نبوتش ایمان‌آورده‌اند، و جزو مسلمانانی شده‌اند، که اعلام کرده اند، تسلیم خداوند هستند، و دستورات پیامبرش را مطیع‌اند، آن هم پیامبری که با دلایل و معجزات تأیید شده است؟

مثال ششم: کوشش جهت وادارکردن تدریجی پیامبر، تا به جای این که نبی مرسل باشد، ادعای پادشاهی کند، تا درپادشاهی‌اش از او تبعیت کنند، سپس فرمانروایی را چنان‌که می‌خواهند، تصرف کنند، ولی در این تلاش موفق نشدند، زیرا محمد نبی و رسول حقیقی خداوند است، درنتیجه در پناه خداوند است، اگر تمامی‌جهان هستی را به او ببخشند، از رسالتی که خداوند مسؤولیت آن را برعهده‌اش گذاشته، و مأمور به تبلیغ آن کرده است، دست برنخواهد داشت.

قضیه این بود، که درمیان یهود مرد و زنی که ازدواج کرده بودند، مرتکب زنا شدند، [حکم زناکار محصن که سنگسار باشد، درتورات وجود داشت] بنابراین،

درمورد حکم آن‌ها، دوتن از مردان متأهل به پیامبر مراجعه کردند، تا اورا بیازمایند، که اگر حکمی غیرازسنگسار بدهد، مشخص می شود، که او پادشاه است، و از او پیروی کنند، و درصورتی که حکم سنگسار را بدهد، برایشان معلوم‌می شود، که پیامبر است، و از او بپرهیزند. بدین سبب دانشمندان یهود در پرستشگاه‌شان جمع شدند، ـ که آن پرستشگاه، مدراس نامیده می‌شد، زیرا درآن‌جا کتاب‌های‌شان را تدریس می کردند ـ درحالی که، مرد و زنی که هر دو ازدواج کرده بودند، مرتکب زنا شده بودند، گفتند: این دو را نزد محمد بفرستید، و از او بپرسید، که حکم این دو چگونه است، و حکم درباره‌ی این دو را به او واگذارید، اگر هم‌چون خودتان به تجبیه[۱] حکم کرد، پس او پادشاه است، از او تبعیت کنید، و تصدیقش‌کنید، ولی اگر حکم به سنگسارداد، او پیامبراست، از او بپرهیزید، که مبادا! آن‌چه را در دست دارید، برباید. بنابراین، گروهی از آنان نزد پیامبر آمدند، وگفتند: ای محمد! این مردی‌ست، که پس از ازدواج، با زنی متأهل زنا کرده است، درباره‌ی آن دو حکم کن، زیرا ما حکم را به تو واگذار کرده‌ایم. پیامبر قضیه را بررسی کرد، و دریافت، که هدف یهود از واگذاری قضاوت درباره‌ی آن دو، آزمودن راستی نبوت و رسالتش است.[۱]

به همین دلیل، پیامبر مناسب دید، نزد دانشمندان‌شان برود، و ازآنان اعتراف بگیرد، که حکم خدا درباره‌ی مرد و زن زناکاری که پس‌از ازدواج زنا کنند، سنگسار است، نه آن تجبیه‌یی که برخلاف حکم خدا، از خود ساخته‌اند. پس رسول خدا با جمعی از اصحابش ازجمله عبدالله‌بن‌سلام نزد دانشمندان آن‌ها در معبدشان رفتند، و خطاب به آنان فرمود: ای ملت یهود! دانشمندانتان را حاضر کنید. عبدالله بن صوری و ابویاسربن أخطب و وهب بن یهودا را آوردند، گفتند: این‌ها دانشمندان ما هستند، پس پیامبرخدا از آنان سؤال‌کرد: آیا نمی‌دانید، که خداوند درتورات برای کسی که پس از ازدواج زنا کند، حکم سنگسار را مقرر نموده است؟ پس جمعی از آن‌ها ازپاسخ دادن طفره رفتند، و برآشفتند، سپس از سه نفر، دو نفر خود را کنارکشیدند، وگفتند: عبدالله بن صوری به تورات آگاه‌تر

---

[۱]. تجبیه نزد یهود عقوبتی کم‌تر ازسنگسارست، که برخلاف حکم تورات، از خود ساخته‌اند، که عبارت است، از شلاق زدن با لیفی که با قیر آمیخته شده باشد، سپس صورت مرد و زن زناکار محصن را سیاه می کنند، و بر دو الاغ برعکس [صورت‌شان به طرف پشت الاغ] حمل می شوند، تا تنبیه شوند.

است. بنابراین، پیامبر با او خلوت کرد، او جوانی بود، که از بقیه سنش کم‌تر بود. پیامبر به او فشار آورد، و به اوگفت: ای ابن صوری! تو را به خدا و ایامش نزد بنی اسراییل سوگند می‌دهم! آیا می‌دانی، خداوند درتورات برای کسی که پس از ازدواج زنا کند، حکم سنگسار را مقرر نموده است؟ ابن صوری گفت: بله، اما به خدا قسم! ای ابوالقاسم! بی‌شک آنان می‌دانند، تو پیامبری، ولی به تو حسد می‌ورزند. سپس پیامبرخدا به سوی آنان رفت، وآنان را به تورات فراخواند. دانشمندی یهودی نشست، و تورات را تلاوت کرد، و دستش را برآیه‌ی سنگسار گذاشت، که عبدالله بن سلام دستش را بیرون انداخت، و گفت: ای‌رسول خدا! این آیه‌ی سنگسار است، که ابا دارد، برتو بخواند. پیامبر به آنان گفت: چه چیز شما را واداشته، که حکم خدا را که پیش شماست، ترک کنید؟ گفتند: به خدا قسم! به آن عمل می شد، تا این‌که مردی از خانواده‌ی پادشاهان و شرافتمندان پس از ازدواج مرتکب زنا شد، که موقعیتش مانع از اجرای حکم‌شد، و پس از او مرد دیگری نیز مرتکب زنا شد، خواستند، سنگسارش کنند، گفتند: نه، به خدا قسم! تا فلانی را سنگسار کنید. درنتیجه توافق کردند، که به جای سنگسار، تجبیه را جایگزین کنند.

پس از این‌که پیامبر از آنان اعتراف گرفت، از معبد خارج شد، و دستور داد، که دو زناکار محصن یهودی، کنار در مسجد در بین بنی‌غنم بن مالک بن نجار سنگسار شوند، و سنگسار شدند. ولی ابن صوری پس از این‌که بین خود و پیامبر به نبوت پیامبر اعتراف‌کرد، یهودیان ازآن آگاه شدند، بنابراین، پیوسته با او بودند، تا این که او را از حقیقت منصرف کردند، پس همراه با بقیه‌ی یهود به کفر شتافت، و نبوت محمد را انکار کرد. در این‌جا بود، که خداوند آیاتی از سوره‌ی مائده را بر پیامبر نازل کرد:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْكُفْرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِأَفْوَٰهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ ۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُوا۟ ۛ سَمَّـٰعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّـٰعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ ۖ يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ مِنۢ بَعْدِ مَوَاضِعِهِۦ ۖ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَـٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَٱحْذَرُوا۟ ۚ وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتْنَتَهُۥ فَلَن تَمْلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمْ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ۚ لَهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا خِزْىٌ ۖ وَلَهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ سَمَّـٰعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّـٰلُونَ لِلسُّحْتِ ۚ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ۖ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن

يَضُرُّوكَ شَيْـًٔا ۖ وَإِنْ حَكَمْتَ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوْرَىٰةُ فِيهَا حُكْمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُو۟لَـٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾

«ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود، کسانی که در کفر بر یک‌دیگر سبقت می‌گیرند، کسانی که به زبان می گویند، مومن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند، و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند، و پیوسته گوش به دروغ فرا می‌دارند، گروه دیگری را می پذیرند، که پیش تو نمی‌آیند، و سخنان را ازجاهای خود دور وتحریف می‌کنند، می‌گویند، اگر این به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد، خویشتن را برحذردارید. اگر خداوند بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی، اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانی‌اند، که خداوند نمی‌خواهد، دل هایشان را پاک گرداند، بهره‌ی‌ایشان دردنیا خواری و رسوایی و در آخرت عذاب بزرگی‌ست. آنان بسی دروغ را می‌شنوند، و می‌پذیرند، وبسیار مال حرام را می‌خورند. اگرایشان نزد تو آمدند، در میان‌شان داوری کن، یا ازایشان روی بگردان، و اگر ازایشان روی بگردانی، هیچ زیانی نمی‌توانند، به تو برسانند. ولی اگر در میان‌شان داوری کردی، دادگرانه داوری کن. بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. شگفتا! چگونه تو را به داوری‌می‌خوانند؛ درحالی‌که، تورات دارند، و حکم خدا درآن آمده است؟ پس از داوری پشت می‌کنند، وروی می‌گردانند، وآنان مؤمن‌نیستند.»

این آیات به داستانی که ذکر شد، اشاره دارد، و آن اسباب روانی را که باعث شد، پیامبر را حاکم کنند، هم بیان نموده است، و جمله‌ی «**إن أوتيتم هذا فخذوه**» اشاره به سخن آنان است، که گفتند: اگر به تجبیه حکم کرد، پس او پادشاه است، از او پیروی کنید، و تصدیقش نمایید، و جمله‌ی «**وإن لم تؤتوه فاحذروا** » اشاره به سخن آنان است، که گفتند: اگر درباره‌ی آن دو به سنگسار حکم کرد، پس او پیامبر است، از او بپرهیزید، که مبادا! آن‌چه دارید، از شما بگیرد.

نیرنگ پنجم: تحت فشار قرار دادن یهودیانی که مسلمان شده بودند، با طعنه زدن و تحقیر نمودن و دشنام دادن

یکی دیگراز نقشه‌های یهود درزمان پیامبر این بود، که با زخم‌زبان و عیب‌جویی و تحقیر و دشنام، یهودیانی را که مسلمان شده‌بودند، و درمسلمانی‌شان صادق بودند، تحت فشار قرار می‌دادند؛ درحالی‌که، همین افراد پیش از مسلمان شدن، رهبران و شخصیت‌هایی شرافتمند و رییس‌های آنان بودند، مانند: عبدالله بن سلام و ثعلبه بن سعیه و أسیدبن سعیه و أسدبن عبید و یهودیان دیگری که همراه‌آنان مسلمان شدند. زمانی که اسلام آوردند، و مؤمن شدند، و تصدیق نمودند، و از همان ابتدا به اسلام رغبت پیدا کردند، و دراسلام ثابت قدم ماندند،

دانشمندان یهود که کفر را برایمان ترجیح داده، و گمراهی را با هدایت خریده‌بودند، گفتند: جز بدترین‌هایمان کسی به محمد ایمان نیاورده، و از او پیروی نکرده‌است، و اگر بهترین بودند، دین پدران‌شان را رها نمی‌کردند، که به‌دین دیگری روی آورند. یهودیان از این کار چند هدف داشتند:

الف. کوشش برای شک انداختن دردل آن‌هایی که مسلمان شده بودند، یا تشویق آنان بر موقعیت از دست رفته قبلی‌شان تا برای بازیابی آن موقعیت، از اسلام برگردند.

ب. جلوگیری ازیهودیانی که هنوز اسلام نیاورده بودند، ولی به اسلام علاقه داشتند، وقتی آنان می دیدند، برادران‌شان که مسلمان شده‌اند، جامعه‌ی یهود از آن‌ها عیب‌جویی کرده، و دشنام داده، و طردشان کرده‌اند، و ازدانشمندان یهود بدترین زخم زبان را می‌شنوند؛ درحالی که، پیش از اسلام آوردن، بهترین موقعیت را داشتند، اما اکنون به بدترین بودن متهم می شوند، درچنین حالتی به سبب ضعف اراده، دچار تردید شده، و از جامعه‌ی یهود می ترسند، چون ترسویی و بزدلی از صفات اصیل یهود است.

ج. مقابله کردن با حجت‌ها و دلایلی که سبب اسلام آوردن گروهی از دانشمندان و رؤسایشان شده‌بود، چون سبب اسلام آوردن‌شان مطالبی بود، درباره‌ی بشارت به پیامبری مورد انتظار، که بیان صفات و زمان ظهورش را در کتاب‌هایشان خوانده بودند، و همه‌ی آن اوصاف با صفات و زمان بعثت محمد کاملاً مطابقت داشت.

د. کوشش برای فرصت دادن به منافقانی که با ایشان در تماس بودند، تا بتوانند نقشه‌ی نفاق خود را آزادانه دنبال کنند.

ذ. سهیم شدن در جلوگیری از اسلام آوردن آن عده ازاعرابی که هنوز مسلمان نشده بودند.

هنگامی‌که یهودیان به هم‌کیشان خویش که مسلمان شده بودند، دشنام دادند، و آنان را به بدی یاد کردند، و گفتند، آنان بهترین‌شان نبوده‌اند، خداوند درکتابش آیاتی نازل کرد، که شامل تمجید از آن مؤمنان راستین بود، تا بدین وسیله آنان را بر ایمان ثابت قدم نگه‌دارد، و دل‌هایشان را به دست آورده، و آنان را تسلی خاطر دهد، و از ایشان دفاع کند، تاگفتار یهودیان کافری که آن‌ها را آزار و اذیت

می‌کردند، در هم کوبد، و آن یهودیان را سرزنش کرده، و به عذاب تهدیدشان کند. خداوند متعال فرمود:

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾ مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾

«آنان همه یکسان نیستند، گروهی از اهل کتاب پابرجایند، و در بخش هایی از شب ـ درحالی‌که، به نماز ایستاده‌اند ـ آیات خدا را می‌خوانند، و به‌خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، و به کار نیک می‌خوانند، و از کار زشت باز می دارند، و در انجام اعمال شایسته و بایسته بریک‌دیگر سبقت‌می‌گیرند، و آنان از زمره‌ی صالحانند، و آن‌چه از اعمال نیک انجام دهند، از ثواب آن محروم نمی‌گردند، و خداوند آگاه از پرهیزگاران‌است. بی‌گمان اموال و اولاد کسانی که کفر ورزیده‌اند، ایشان را به هیچ وجه ازعذاب خدا نمی‌رهاند، و آنان دوزخیانند، و در آن‌جا جاودانه‌می‌مانند. مثل آن‌چه کافران در این جهان بذل و بخشش می‌کنند، همانند سرمای سختی‌ست، که به کشتزار قومی اصابت کند، که برخود ستم کرده‌اند، وآن را نابودسازد. خداوند برآنان ستم ننموده است، بلکه خودشان به خویشتن ستم روا می دارند.»

مفهوم کلی آیات دلالت براین دارد، که همه‌ی یهودیان اهل کتاب در گناه و بدی با هم برابر نیستند، بلکه آنان دو گروه هستند:

گروه اول: گروهی درستکار که پیش از بعثت محمد ﷺ اهل راستی و صداقت بودند، که آیات خدا را در تورات با فروتنی درساعت‌هایی از شب تلاوت می‌کردند، و برای پروردگارشان سجده می بردند، زیرا آنان به خدا وروز قیامت ایمانی راستین داشتند، و به مقتضای ایمان‌شان عمل می کردند، و به خیر و خوبی دستور می‌دادند، و از بدی و زشتی باز می‌داشتند، و درکارهای خیری که برای آنان پیش می‌آمد، با هم‌دیگر مسابقه می دادند، درنتیجه به رسالت محمد، به منظور لبیک گفتن به امرخدا ایمان‌داشتند، و تعصب‌ها و خودخواهی‌هایشان را کنارگذاشتند، و به همین دلیل آنان از طرف خدا شایسته‌ی ستایش و تمجید هستند، که آنان افرادی شایسته اند. سپس خداوند این مؤمنان را خطاب قرارداد، و به آنان فرمود:

﴿وَمَا يَفْعَلُوا۟ مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُتَّقِينَ﴾

«خداوند عمل شما را نابود و انکار نمی‌کند، بلکه با فضل خود دربرابر آن، شما را پاداش می‌دهد، و کسی که تقوایی راستین داشته باشد، خداوند ازآن چه در سینه‌ی وی می گذرد، آگاه است.»

گروه دوم: کسانی که راه‌های کفر را درپیش گرفته‌اند، و خیال می‌کنند، که به خدا ایمان دارند، و به اموال و فرزندان‌شان تکیه‌کرده‌اند؛ درحالی‌که، آنان را در برابر خدا بی‌نیاز نمی‌کند، و یقیناً خداوند برآنان حکم نموده، که یاران آتشند، و درآن جاوید خواهند ماند، و اگر خیال کنند، که آن‌چه دراین زندگی دنیا انفاق می‌کنند، برای آنان منفعت ثابتی خواهد داشت، و تا روز قیامت ادامه خواهدیافت، یقیناً خیال باطلی‌ست، زیرا حقیقت این است، که مثال آن‌چه به خیال خدمت به رسالت موسی در این زندگی دنیا انفاق می‌کنند، و ازطرف دیگر با رسالت محمد مخالفت می ورزند، همانند مثال کشت مردمی‌ست، که به خود ستم کرده‌اند، درنتیجه خداوند برآن‌کشت باد سردی می‌فرستد، و پیش از این‌که از آن سودی ببرند، از بین می برد، وواقعیت حال یهودیانی که بر کفر پافشاری می‌کنند، نیزچنین است.

نیرنگ ششم: خیانت و پیمان شکنی یهود

قضیه‌ی پیمان شکنی و درپیش‌گرفتن راه‌های خیانت، از قضایای اخلاقی معروف یهود است، که به اقامه‌ی دلیل نیازی ندارد، چون درطول دوره‌های مختلف این قضیه در میان‌شان تکرارشده، و نمونه‌های فراوانی ازآن قابل ذکراست. یقیناً یهودیان ساکن حجاز، چندین بار دررفتار با پیامبر به این اخلاق متوسل شدند، زیرا زمانی که پیامبر به مدینه قدم گذاشت، و رهبر بلامنازع مدینه و شهر و روستاهای پیرامونش شد، با یهود پیمانی نوشت، بر این اساس که، جان و مال و ناموس و آزادی‌شان دراماان باشد، به‌شرط این که پیمان شکنی و خیانت نکنند، و کسی را برضد مسلمانان یاری نکنند، و به آزار و اذیت مسلمانان نپردازند، اما مدتی نگذشته‌بود، که باتمام آن شرط‌ها مخالفت کردند، و دست هایشان را برای ایجاد فتنه از آستین بیرون آوردند، و مسلمانان را بسیار آزار و اذیت کردند، و عهد و پیمان را شکستند، و از مشرکان علیه مسلمانان حمایت کرده، و کاری کردند، که می بایست پیامبر کارشان را یکسره می‌کرد، ولی پیامبر به مقتضای رحمتش نسبت به جهانیان، با آنان برخورد کرد، و براساس میل قلبی‌اش به آنان مهلت‌داد، که شاید به راه حق برگردند، وانحراف را دنبال نکنند. یکی ازنمونه‌های عهد و پیمان‌شکنی یهود درعرصه‌ی دعوت شدن‌شان به اسلام آن چیزی‌ست، که کتاب‌های سیرت نبوی بازگو نموده‌اند، ازجمله: گروهی از دانشمندان یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند، و

گفتند: ای محمد! درباره‌ی چهار چیز از تو می پرسیم، به ما پاسخ بده. اگر جواب‌دهی، از تو پیروی می‌کنیم، و تصدیقت می نماییم، و به تو ایمان می آوریم. پیامبر در جواب فرمود: آیا به خدا تعهد می دهید، که اگر به شما پاسخ دهم، نبوتم را تصدیق نمایید؟ گفتند: بله. فرمود: بنابراین، ازهرچه دوست دارید، سؤال کنید. گفتند: به ما بگو چگونه فرزند به مادرش شباهت پیدا می کند؛ درحالی‌که، نطفه از مرد است؟ فرمود: شما را به خدا و ایامش نزد بنی‌اسراییل سوگند می دهم! آیا می‌دانید، نطفه‌ی مرد سفید و غلیظ و نطفه‌ی زن زرد و شفاف است؟ پس نطفه‌ی هرکدام بردیگری غالب شود، فرزند به همان شباهت پیدامی‌کند. گفتند: بله، درباره‌ی خوابت به ما بگو. پیامبر ﷺ فرمود: شما را به خدا و ایامش نزد بنی اسراییل سوگند می دهم! آیا می دانید، خوابی که خیال می کنید، از آن برخوردار نیستم، آن‌است، که چشم می خوابد؛ درحالی که، قلب بیدار است؟ گفتند: بله، پیامبر فرمود: خواب من نیز چنین است، چشمم می خوابد، ولی دلم بیدار است. گفتند: بگو یعقوب چه چیزی برخود حرام کرد؟ فرمود: شما را به خدا و ایامش نزد بنی اسراییل سوگند می دهم! آیا می دانید، که محبوب‌ترین غذا و نوشیدنی نزد او گوشت و شیر شتر بود؟ او یک‌بار مریض شد، و خداوند او را شفا داد. این‌جابود، که محبوب‌ترین غذا و نوشیدنی را (گوشت و شیر شتر) برای سپاسگزاری ازخدا برخود حرام کرد. گفتند: بله، پس از روح به ما خبر بده. پیامبر فرمود: شما را به خدا و ایامش نزد بنی‌اسراییل سوگند می دهم، آیا می دانید، که او همان جبرییل است، که پیشم می آید؟ گفتند: بله، ولی ای محمد! او دشمن ماست، و فرشته‌یی‌ست، که عذاب می آورد، و خونریزی می کند، و اگر این نبود، قطعاً از تو پیروی می کردیم.

این‌جا ملاحظه می کنیم، که پیامبر به پرسش‌هایشان پاسخ داد، و با آن‌چه خود می‌دانستند، مطابقت داشت، ولی به عهد وپیمان‌شان مبنی براین‌که از او پیروی می‌کنند، وفا نکردند، و پیمان‌شان را دور انداختند، و برکفر اصرار ورزیدند، در نتیجه خداوند درباره‌ی آنان بر پیامبرش آیات زیر را نازل کرد:

﴿ قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ
وَجِبْرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَٰفِرِينَ ﴿٩٨﴾ وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ
وَمَا يَكْفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَكُلَّمَا عَٰهَدُوا۟ عَهْدًا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٌ مِّنْهُم ۚ بَلْ

أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾ وَلَمَّا جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ كِتَـٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾

«بگو کسی‌که دشمن جبرییل است [درواقع دشمن خداست] چرا که، به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است؛ درحالی‌که، مؤید [کتاب‌های‌آسمانی] پیش از آن، و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. هر کسی‌که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او وجبرییل و میکاییل است [بداندکه] خدا یقیناً دشمن کافران است. و همانا برتو آیاتی روشن فرو فرستادیم، و جز فاسقان [کسی] آن‌ها را انکار نمی‌کند. مگر نه این‌بود، که [یهود] هرگاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؟ بلکه [حقیقت این است که] بیش‌ترشان ایمان نمی‌آورند. و آن‌گاه که فرستاده‌یی از جانب خداوند برایشان آمد ـ که آن‌چه را با آنان بود، تصدیق می داشت ـ گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت‌سرافکندند، چنان‌که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند.»

بالاخره راهی پیدا کردند، تا عهدی که با پیامبر بسته بودند، بشکنند، چون ایمان نیاوردن‌شان را این گونه توجیه کردند، که جبرییل دشمن‌شان است، و همان جبرییل که دشمن ایشان است، بر محمد وحی نازل می کند، به همین دلیل به او ایمان نمی آورند، یا بهتربگوییم، او را باجبرییل در صف دشمنان خود قرار دادند، و ناچار این دشمنی را باید به کسی نسبت دهند، که آن دو را فرستاده‌است. به همین سبب خداوند فرمود: «من کان عدواً لِلّه وملائکته ورسله وجبریل ومیکال فإن الله عدو للکافرین.» و خداوند اخلاق عهد و پیمان شکنی یهود را بر آنان اثبات کرد، زیرا صیغه‌یی به کار برده، که متضمن معنی تکرار فعل از جانب آنان است، فرمود: «أوکلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل أکثرهم لایؤمنون.»

نیرنگ هفتم: پرورش دادن منافقان عرب درجامعه‌ی اسلامی

یهودیان مقیم حجاز، عرب یثرب، اوس وخزرج و روستاهای اطراف یثرب را دیدند، که به سوی اسلام می شتابند، و گروه گروه در دین‌خدا داخل می شوند، و این امر آنان را به وحشت انداخت؛ درحالی‌که، پیش از آن، با آنان زندگی می‌کردند، و به طور متوازن میان اوس وخزرج دشمنی قوی وجود داشت،که آن عداوت را یهود پیوسته تقویت می کرد. چون یهودیان به دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی هم‌پیمان اوس بر ضد خزرج ، وگروهی هم پیمان خزرج بر ضد اوس بودند. بنابراین، بنوقینقاع و کسانی که جزو آنان به شمار می رفتند، هم‌پیمانان خزرج ، و بنو نضیر و بنو قریظه و یهودیانی که وابسته به آنان بودند، هم‌پیمانان اوس بودند، وهرگاه عرب یثرب با هم درگیرمی‌شدند، وگروهی از آنان بردیگری پیروز می شد، گروه غالب از ربودن و غارت‌کردن اموال برادران‌شان

خودداری می‌ورزیدند، ولی یهودیانی که براساس هم‌پیمانی همراه‌شان برضد گروه دیگر می‌جنگیدند، اموال را می ربودند. به عنوان مثال می توان به رویداد جنگ بعاث اشاره کرد، جنگ بعاث آخرین جنگی بود، که در جاهلیت پیش از اسلام میان اوس وخزرج روی داد، که درآن جنگ اوس و هم پیمانان‌شان از یهود بنی قریظه و بنی نضیر پیروزشدند؛ بدین صورت که، وقتی اوسی‌ها در برخورد با خزرجی‌ها اسلحه کشیدند، و کاملاً برآنان پیروز شدند، تا حدی که می‌توانستندآنان را از بین ببرند، کسی فریاد زد: ای ملت اوس! نیکویی‌کنید، و برادرانتان را ازبین نبرید، زیرا همسایگی‌شان از همسایگی روباه‌ها یعنی یهود بهتر است، آن‌ها هم این ندا را لبیک گفتند، و از برادران‌شان دست برداشتند، و آنان را غارت‌نکردند، و فقط هم پیمانان یهودیشان بنی قریظه و بنو نضیر به غارت آنان پرداختند، و هنگامی که پیامبر به یثرب تشریف فرما شدند، میان مهاجرین وانصار رابطه‌ی برادری برقرار نمود، و خداوند به وسیله‌ی اسلام کینه‌ها و ادعاهای جاهلیت را از دل‌هایشان زدود، و صف‌داخلی در مدینه میان اوسی‌ها و خزرجی‌ها را متحد کرد، که این زنگ خطری برای یهود به شمار می آمد، که پس از اتحاد کلمه‌ی عرب یثرب و روستاهای اطراف، درصورتی که یهودیان مسلمان نشوند، و از محمد پیروی نکنند، و به دشمنی‌شان ادامه دهند، در این دیار جایی برای ماندن نخواهند داشت.

این‌جا بود، که نزد هم پیمانان‌شان از عرب یثرب که هنوز مسلمان نشده بودند، رفتند، و نزد کسان دیگری نیزرفتند، که ضمن یک اقدام دسته جمعی به اسلام داخل شده بودند، ولی هنوز اسلام دردل‌هایشان محکم نشده بود، و هر دوگروه را وسوسه می‌کردند، که درظاهر با مسلمانان باشند، تا اعراب غیر مسلمان که از هم‌کیشان عرب مسلمان دوری گزیده بودند، با توسل به‌این حیله بتوانند خشم آنان را فرونشانند، و پیوسته جریانات میان پیامبر و مسلمانان را به یهودیان گزارش دهند، و مخفیانه به‌دورازچشم مسلمانان، این منافقان با یهودیان ملاقات می کردند.

بدین وسیله توانستند، حزبی پنهانی ازمنافقان عرب یثرب همراه برخی از افراد یهودی که منافقانه تظاهر به اسلام کرده بودند، تشکیل دهند، و با عوامل نفاق زیرکانه و مرموز آن را تقویت کنند. عوامل نفاقی که در طی چند قرن از طریق حکومت برملت‌های مختلف و به ذلت کشاندن آنان به‌دست آورده بودند، و چیزی که مؤکد رابطه‌ی میان منافقان عرب و یهودیان است، از این قرار است: وقتی که یهودیان از مدینه کوچ کردند، سروصدای منافقان پایین آمد، و بیش‌تر

حرکت‌هایشان راکد ماند، و احوال پیامبر و مسلمانان راستین ازجهت سالم‌ماندن صف داخلی از عوامل فتنه و نابسامانی، بهترشد، و گفتار خداوند متعال در اول سوره‌ی بقره آن‌جایی که از منافقان سخن می گوید، برهمین موضوع تأکید می کند، خداوند فرمود:

﴿ وَإِذَا لَقُوا۟ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا۟ إِلَىٰ شَيَـٰطِينِهِمْ قَالُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾ ٱللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَـٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾

«و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند، برخورد کنند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم، و چون با شیطان های خود خلوت کنند، می گویند: درحقیقت ما با شماییم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم. خدا [است که] ریشخندشان می‌کند، و آنان را در طغیان‌شان فرو می‌گذارد، تا سرگردان شوند.»

بنابراین، شیاطینی که با آنان خلوت می کردند، همان یهودیان بودند، همان طور که بیش‌تر مفسرین ذکر نموده‌اند، و خداوند متعال آنان را شیاطین نامید، تا به فریب کاری‌ها و وسوسه هایشان اشاره کند، که یهودیان بدان وسیله منافقان را وسوسه کرده، و آن‌ها را به برهم زدن آرامش پیامبر و مؤمنان تشویق می‌کردند، و با وسوسه‌های کفرآمیز و دسیسه‌های فتنه برانگیز، صف داخلی را درهم‌می‌کوبیدند، و نیروی مسلمانان را سست می کردند.

هدف یهود این بود، که از منافقان لشکر داخلی تشکیل دهد، که با اسلام و مسلمانان دشمنی کند، و هنگام بروز حوادث سرنوشت‌ساز از همراهی با پیامبر عقب نشینی کنند؛ همان‌گونه‌که، منافقان درغزوه‌ی احد کردند، تا هرگاه یهودیان مورد خشم پیامبر قرارگرفتند، آن منافقان داخلی، پشتیبان یهود باشند؛ همان طور که، رییس منافقان عبدالله بن ابی بن سلول انجام داد، روزی که مسلمانان، یهود بنی‌قینقاع را محاصره کردند، و خداوند دردل‌هایشان ترس ایجاد کرد، به صورتی که نتوانستند، ظاهر شوند، و به حکم پیامبر راضی‌شدند، این جا بود، که عبدالله بن ابی بن سلول پیش رفت، و مصرانه از پیامبر خواست، امان‌شان دهد. پیامبر درخواست آنان را پذیرفت، و به کوچاندن‌شان از مدینه اکتفا کرد، درنتیجه به شام رفتند، و در اذرعات ساکن شده، و همان جا هم هلاک شدند.

نیرنگ هشتم: استهزا و تمسخر و طعنه زدن به اسلام

یهودیان ساکن حجاز از این اسلامی که روز به روز دردل‌های عرب بیش‌تر نفوذ می کرد، و از آنان امتی با بینش‌های صحیح می‌ساخت، و آنان را برای پیروزی بزرگ و آینده‌یی درخشان آماده می کرد، به تنگ آمده بودند، و این پس از

آن بود، که نیرنگ پلیدشان مبنی بر پرسش‌های لجوجانه و مشکل‌ساز نتیجه نداده بود، هم‌چنین نیرنگ گمراه‌سازی و بازداشتن مردم از دخول به اسلام نیز سودی نداده بود، و می دیدند، که تمام تلاش‌هایشان بر باد رفته، و انگار دانه در هوا کاشته اند، این‌جا بود، که با مسخره‌کردن تعالیم اسلام، با مسلمانان مواجه شدند، و مسلمانان را با به بازی گرفتن معانی آیات قرآن، عصبانی و خشمگین می‌کردند، به‌عنوان‌نمونه می توان به داستانی که میان ابوبکر صدیق و فنحاص یکی از دانشمندان یهود بنی قینقاع رخ‌داد، اشاره‌کرد: داستان از این قراراست: روزی ابوبکر صدیق به پرستشگاه یهودیان داخل شد، و مشاهده کرد، که تعداد زیادی از مردم دوروبر مردی از خودشان که فنحاص نام داشت، جمع شده بودند. فنحاص از دانشمندان یهود بود، و یکی دیگر از دانشمندان یهود بنی‌قینقاع به نام اشیع نیز با اوبود. ابوبکر به فنحاص گفت: وای بر تو ای فنحاص! از خدا بترس، و مسلمان شو، به خدا قسم! که تو می دانی، محمد فرستاده‌ی خداوند است، و برای شما حق را از جانب خدا آورده، و این چیزی‌ست، که درتورات و انجیل نیز مکتوب است. فنحاص بعضی از آیاتی را که برمحمد نازل شده بود، استهزا و مسخره کرد. فنحاص به ابوبکر گفت: به خدا قسم! ای ابوبکر! ما به خدا نیازی نداریم، ولی او به ما نیازمند است، و به اندازه‌یی که او از ما خواهش و التماس می کند، ما از او خواهش و التماس نمی کنیم، و بی‌شک ما ازاو بی نیازیم، ولی او از ما بی نیاز نیست، و اگر از ما بی نیاز بود، از ما اموالمان را قرض نمی گرفت؛ آن گونه که، دوستتان می‌پندارد. شما را از ربا باز می‌دارد، ولی به ما سود می دهد، و اگر از ما بی‌نیاز بود، به ما سود نمی داد. فنحاص این سخن را برای استهزا و تمسخر گفتار خداوند برزبان آورد، چون خداوند فرموده است:

﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافٗا كَثِيرَةٗۚ وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾

«کیست، آن کس که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد، تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ و خداست، که [در معیشت بندگان] تنگی و گشایش پدید می‌آورد، و به سوی او بازگردانده می شوید.»

واضح است، که او راه تحریف و به بازی گرفتن معانی این آیه و اهداف انسانی بزرگش را در پیش گرفته، و این ادب قرآنی عالی را پلیدانه تحریف کرده است. خداوند متعال با شیوه‌ی استفهام، مؤمنان را به صدقه و انفاق در راه‌های خیری که می‌پسندد، تشویق‌می‌کند: «**من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا**» اما

فنحاص یهودی، آن را خواهش و التماس‌کردن خدا از بندگانش به‌حساب‌می‌آورد؛ درحالی که، خداوند آن کسانی را که به خاطر خشنودی پروردگار، انفاق می کنند، به پاداشی بزرگ و ثوابی بسیارزیاد وعده می دهد، که دربرابر انجام کارهای نیکو، چندین برابر پاداش داده می شود، و این وعده را با شیوه‌یی ادیبانه و شیوا بیان می‌کند، پس آن کسانی را که درراه خدا انفاق می کنند، به کسانی تشبیه می کند، که به خدا وامی نیکو می دهند، و خداوند هم درمقابل، پاداش آن‌ها را چندین برابر می‌دهد، و این درحقیقت قرض نیست، بلکه عمل شایسته‌یی‌ست، که خداوند از فضل وکرمش درمقابل آن، پاداشی چند برابر می دهد، ولی فنحاص یهودی این معانی را دگرگون می کند، و آن را به بازی می‌گیرد، چون خداوند را نیازمندی تصور کرده، که عاجزانه از بندگانش خواهش می کند، تا به او وام دهند، و او به آنان تعهد می‌دهد، که درمقابل، سودبیش‌تری به آنان بپردازد. و برخلاف آن‌چه که به بندگانش دستور داده، عمل می کند، چون بندگانش را از ربا بازداشته؛ درحالی‌که، به ما وعده داده، که درمقابل وامی که از ما می گیرد، سود بیش‌تری بدهد. این بازی پلید و پست با معانی نص قرآنی، ظاهر قضیه است، این قضیه ریشه‌یی عمیق و مدبرانه در میان دانشمندان یهود دارد، زیرا آنان منتظر فرصتند، تا با کینه وسرزنش، به اسلام و مسلمانان حمله کنند، و با استهزا و تمسخر قرآن کریم، بخشی ازدردهای درون و حسادت‌شان را نسبت به اسلام و مسلمانان شفابخشند. به همین دلیل هنگامی که ابوبکر به پرستشگاه‌شان آمد، فنحاص این فرصت را مناسب‌دید، چون درخانه‌ی خود و در میان برادران‌شان ازخشم مسلمانان درامان بودند، و درمقابل این بازی که منظور ازآن استهزا و تمسخر و شوراندن مسلمانان بود، ابوبکر برای مناقشه‌یی آرام، که با حجت‌های منطقی عرضه شود، مجالی نیافت، بلکه به خاطر خدا بسیار خشمگین شد، و به شدت صورت فنحاص را زد، و اهمیتی نداد، که در بین یهود یا دریکی از پرستشگاه هایشان است، و به فنحاص گفت: قسم به کسی که جانم دردست اوست! ای دشمن خدا! اگر بین ما و تو پیمانی نبود، سرت را می زدم. فنحاص نزد پیامبر رفت، و از ابوبکر شکایت کرد، و گفت: ای محمد! ببین دوستت با من چه کرده است. پیامبر به ابوبکر فرمود: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ ابوبکر گفت: ای رسول خدا! بی‌شک این دشمن خدا سخن بس بزرگی برزبان آورد. او خیال کرده، خدا به آنان نیازمنداست، و آنان از خدا بی‌نیازهستند. این‌جا بود، که به

خاطر خدا از گفته‌اش خشمگین شده، و صورتش را زدم. ولی فنحاص طبق عادت یهود که دروغ و تهمت است، آن را انکار کرد، وگفت: آن را نگفته‌ام. این‌جا بود، که خداوند تکذیب فنحاص و تصدیق ابوبکر را درسوره‌ی آل عمران نازل کرد:

﴿لَّقَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَآءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتْلَهُمُ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ﴾

«مسلماً خداوند، سخن کسانی را که گفتند: خدا نیازمند است، و ما توانگریم، شنید. به زودی آن‌چه گفتند، و به ناحق کشتن پیامبران را، خواهیم‌نوشت، و خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را.»

خداوند درمورد خشمگین‌شدن ابوبکر از فنحاص، آیه‌ی زیررا نازل کرد، و همه‌ی مؤمنان را مخاطب قرارداد، و فرمود:

﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ أَذًى كَثِيرًا ۚ وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ﴾

«و از کسانی که پیش ازشما به آنان کتاب داده شده، و [نیز] از کسانی که به شرک گراییده‌اند [سخنان دل] آزار بسیاری خواهید شنید [ولی] اگرصبر کنید، و پرهیز گاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی ازعزم استوار [شما] در کارهاست.»

بنابراین، خداوند با این آیه آنان را راهنمایی‌کرد، که در رویارویی با آزار و اذیتی که از دشمنان اسلام می بینند، شکیبا باشند، و نفس‌خودرا کنترل کنند، و حکیمانه برخوردنمایند، ولی تمسخر یهود به این‌حد محدود نشد، بلکه کینه‌ی آنان براسلام و مسلمانان بالاگرفت؛ تاجایی‌که، با عبارت‌ها و الفاظ طعن آمیز و توأم با استهزا و تمسخر با پیامبر و اسلام برخورد کرده، و هم‌چون استهزاکنندگان بی‌آبرو به پیامبر و مسلمانان دهن‌کجی می کردند، و خود را از بعضی افراد ضعیف برتر دانسته، و آنان را خوارمی‌شمردند، و به آنان بی‌توجهی می‌کردند، و این درواقع روشی برای سرپوش‌گذاشتن برکمبودهاست، و یکی از جلوه‌های تخلیه‌ی کینه پنهانی وحسد درونی‌ست، که آتشش دردل‌های آنان زبانه می کشید، و می توان آن را به انتقام‌جویی و جسارت تعبیرکرد، هرزمان که زمینه‌ی مناسب فراهم شود. پیامبر همه را می دید، ولی پیوسته بر پیمانی که با آنان بسته بود، مبنی بر امان و آزادی و برخورداری از یاری متقابل با مسلمانان متعهد بود، و چیزی از آن نکاست، و پیامبر و مؤمنان دعوت‌شان به اسلام، فقط باحکمت و پند نیکو بود، و برای آنان احترام قایل می‌شدند، و حق همسایگی را ادا می کردند، و برتمامی چیزهایی که درروش دعوت‌حکیمانه و کریمانه طبق آموزه‌ها و سفارش‌های اسلام لازم بود، متعهد بودند، ولی یهود تمامی این رفتارهای کریمانه و حکیمانه پیامبر و

مؤمنان را با کینه و حسد و دشمنی درونی‌شان پاسخ می دادند، که به عنوان مثال به داستانی که کتاب‌های سیرت‌نبوی نقل نموده‌اند، اشاره می کنیم. این داستان درباره‌ی رفاعه بن زید بن تابوت یکی از بزرگان یهود بنی قینقاع بوده، و از این قرار است: رفاعه هرگاه با پیامبر سخن می گفت، همانند متکبران و مسخره کنندگان صحبت می کرد، و می گفت: ای محمد! به ما گوش بده، تا به تو بفهمانیم، اما همین که پیامبر به او گوش می داد، بدون دلیل و برهانی شروع به طعنه زدن و ناسزاگویی از اسلام می‌کرد، و هرگاه می‌خواست، حجتی علیه اسلام و مسلمانان اقامه کند، سخنان را از منظوراصلی تحریف می کرد، و معلوم است، وقتی پیامبر از برخی یهودیان این شیوه‌ی پست را مشاهده می کرد، برای عمل کردن به توصیه‌ی خداوند متعال در سوره‌ی آل عمران «**ولتسمعن من الذین أوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین أشرکوا أذی کثیرا وإن تصبروا وتتقوا فإن ذلک من عزم الأمور**» با روی‌گردانی و بی‌توجهی به آنان پاسخ‌شان می داد، و این بی توجهی پیامبر وجواب ندادن به تحریکات پیاپی آن‌ها، که می‌خواستند، بدان وسیله پیامبر را گام به گام با خود درگیر کنند، آنان را خشمگین می کرد، و بدین سبب از روی کینه به او می‌گفتند: «**أرعنا سمعک یا محمد حتی نفهمک**» یعنی به ما گوش فراده، تا سخنانمان را به تو بفهمانیم، و پیامبر هم‌چون بردباری که به پروردگارش مطمئن، و به نیات یهودیان آگاه باشد، به آنان نگاه می کرد، و به سخنان‌شان گوش می‌داد، و با حلم و بردباری با آنان رفتار می کرد، شاید ازجهالت مذموم خود دست بردارند، یا هدایت شوند. ولی در برابر این رفتار کریمانه‌ی پیامبر برناسزاگویی و طعنه زدن به دین خدا اصرار ورزیدند، درنتیجه از آنان روی گردان شد، و هرگاه می خواست، برای آنان توضیحی‌دهد، یا حجتی را برآنان عرضه کند، یا به‌کاری ارشادشان کند، می گفتند: نمی خواهیم، از تو بشنویم، یقیناً آن‌چه ما را به آن فرا می‌خوانی، شنیده‌ایم، و سرپیچی کرده‌ایم؛ تاجایی‌که، موضع‌گیری تکراریشان با رسول خدا این شده بود، که از او می‌خواستند، به ناسزاگویی‌ها و طعنه زدن به اسلام گوش‌بدهد، بدون این‌که حاضر باشند، جوابی کوبنده و دندان شکن بشنوند، و تا حد مبارزه طلبی‌یی که از وقوع درگیری بیم می داد، پیش رفتند، که بیش‌ترین و مهم‌ترین آن را یهودبنی قینقاع برعهده داشتند. خداوند متعال دراین باره فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

«آیا به کسانی‌که بهره‌یی ازکتاب یافته‌اند، ننگریستی؟ گمراهی را می‌خرند، و می‌خواهند، شما [نیز] گمراه شوید، وخدا به [حال] دشمنان شما داناترست، کافی ست، که خدا سرپرست [شما] باشد، و کافی ست، که خدا یاور [شما] باشد. برخی از آنان که یهودی اند، کلمات را ازجاهای خود برمی گردانند، و باپیچاندن زبان خود و به قصد طعنه زدن دردین [اسلام، با آمیختن عبری به عربی] می گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی. و [نیز ازروی استهزا می گویند:] «راعنا» [که درعربی یعنی به ما التفات کن، ولی درعبری یعنی خبیث ما] واگر آنان می گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر، قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، درنتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی آورند.»

بنابراین، این‌ها گروهی از کسانی بودند، که از علم موجود درتورات بهره‌یی داشتند، که گمراهی را خریدند، و قیمت آن را برای عذاب و بدبختی همیشگی جان‌هایشان پرداخت کردند، و می خواهند، شما مسلمانان را نیز گمراه کنند، زیرا دردل و باطن با شما دشمن‌هستند. ولی هرچه کوشش کنند، که دشمنی خود را با شما پنهان کنند، برخدا مخفی نمی ماند، و کار دشمن این است، که نقشه و نیرنگ بچیند، بنابراین، اگر به خدا ایمان داشته باشید، و از اوامرش اطاعت کنید، و براو توکل نمایید، و از او پیروزی بخواهید، اوهم پشتیبان و یاری‌دهنده‌ی شما خواهدبود، که حمایت و یاری خدا خودکافی‌ست. هم‌چنین یکی از جلوه‌های دشمنی بعضی از یهودیان، منحرف کردن کلمات از معنی و منظور واقعی و به بازی گرفتن معانی آیات خداست. آنان به منظور پافشاری برکفر وعناد ورزیدن برباطل، به پیامبر می‌گفتند: «شنیدیم و سرپیچی کردیم» یعنی از دعوت کردن ما دست بردار، و به او می‌گفتند: «بشنو» یعنی به ما گوش فراده، تا به اسلام طعنه بزنیم، و آن را به باد مسخره بگیریم. «غیر مسمع» یعنی نمی خواهیم، جواب بشنویم، یا مناقشه کنیم، و اگر سخن بگویی، پس گوش نداده‌یی، «وراعنا» یعنی گوش تو با ما باشد، و از ما روی‌گردان نباش. همه آن را می گویند؛ درحالی‌که، زبان‌هایشان را نازیبا می چرخانند، و «راعنا» را «راعینا» می گویند، یا «راعنا"» یعنی احمق، و برای به خشم آوردن و شوراندن پیامبر، از دین عیب جویی

می‌کنند، ولی اگر با نرمش و آرامی می گفتند، شنیدیم، و اطاعت کردیم، و دلایل ما را بشنو، و دلایل خود را برای ما بازگو کن، برای آنان بهتر و استوارتر بود، و به سبب کفرشان، خداوند آنان را از رحمتش دورکرده است، بنابراین، به جز اندکی ایمان نمی آورند.

نیرنگ نهم: جنگ اقتصادی

یهودیان مدینه، دیدند، که مردان انصار با جان و مال خود، پیامبر را تأیید می‌کنند، که باعث تقویت پیامبر و یارانش می شد، و عظمت و شوکت مسلمانان قوت می گرفت، و دایره‌ی اسلام گسترش می یافت. این جریان یهودیان را سخت به وحشت انداخت، درنتیجه برای برگرداندن مسلمانان انصار از دین و منصرف کردن‌شان از تأیید پیامبر، نیرنگ‌های زیادی طراحی کردند، اما موفق نشدند؛ تا جایی که، بسیاری از مردم مدینه به یهودیان می گفتند: از خدا بترسید، و مسلمان شوید، چون خود شما می‌خواستید، به وسیله‌ی محمد برما پیروزشوید، و ما مشرک بودیم، و شما خبر بعثتش را به ما می دادید، و یکایک صفاتش را توصیف می‌کردید ـ معاذبن جبل و بشربن براءبن معرور برادر بنی سلمه این‌گونه می‌گفتند.
یهودیان اندیشیدند، و دیدند، که مال مهم‌ترین وسیله‌ی مادی‌ست، که باعث دوام و پابرجایی و توسعه و گسترش هرحرکت و دعوتی‌ست، و می‌دانستند، مردان انصار نخستین کسانی هستند، که هزینه‌ی مالی این حرکتی که علنی شده، و به رهبری پیامبر قوت گرفته است، به عهده گرفته‌اند، این‌جا بود، که گفتند: چگونه انصار را از بخشیدن مال به پیامبر بازداریم؟ پس از اندیشیدن و طرح‌ریزی، مناسب دیدند، خود مستقیماً وارد عمل شوند، درنتیجه خود را افرادی شریف و دلسوز نشان دهند، و بدان وسیله باطن خود را بپوشانند، باطنی که روباه صفت بود، هم‌چنین مناسب دیدند، برای اجرای طرح‌شان ازبرادران منافق‌شان نیزکمک بگیرند، و واضح است، که در امتداد حرکتی که برای دشمنی با اسلام و مسلمانان راستین پیموده‌اند، میان یهود و منافقان ارتباط تنگاتنگی وجود داشته است، که این ارتباط درزمان پیامبر و به همان صورت دردوره‌های بعد آشکارا بوده است، اما نقش مستقیم یهود در اجرای طرح پلیدشان و درمشکلاتی که برای مسلمانان عرب یثرب پیش آمد، هویداست، چون گروهی از دانشمندان یهود، مانند: حیی بن أخطب و کردم‌بن قیس هم‌پیمان کعب بن أشرف، از دانشمندان یهود بنی نضیر و اسامه بن حبیب و نافع بن نافع از دانشمندان یهود بنی‌قریظه و بحری بن عمرو و رفاعه بن زید بن تابوت از دانشمندان یهود بنی قینقاع، طراحی‌اش کرده‌بودند؛

بدین‌صورت که، درلباس دلسوزی و نصیحت نزد مردانی از انصار ـ که پیش از اسلام با آنان رفت وآمد داشتند ـ رفتند، و به آنان گفتند: اموال‌تان را انفاق نکنید، زیرا می ترسیم، با این کار تهی‌دست شوید، و درنفقه دادن شتاب نکنید، زیرا شما نمی دانید، که کار محمد به کجا خواهدانجامید. با این سخنان به آنان وانمود می‌کردند، که ناصح و دلسوزشان هستند، چون اگر اموال‌شان را درتأیید اسلام و مسلمانان انفاق کنند، می ترسند، تهی‌دست شوند، و تلویحاً به آنان می‌گفتند: احتمال دارد، دعوت محمد با شکست روبه‌رو شود، و اگر دعوت محمد ناکام ماند، احساس نابودی می کنند، که نه مالی دارند، و نه قدرتی. این‌جا بود، که خداوند متعال درباره‌ی آنان در سوره‌ی نساء چنین فرمود:

﴿ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِ وَيَكۡتُمُونَ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴿٣٧﴾ وَٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۗ وَمَن يَكُنِ ٱلشَّيۡطَٰنُ لَهُۥ قَرِينٗا فَسَآءَ قَرِينٗا ﴿٣٨﴾ وَمَاذَا عَلَيۡهِمۡ لَوۡ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِهِمۡ عَلِيمًا ﴾

«همان کسانی که بخل می ورزند، و مردم را به بخل وامی‌دارند، و آن‌چه را خداوند ازفضل خویش بدان‌ها ارزانی داشته، پوشیده می دارند، و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم، وکسانی که اموال‌شان را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند، وبه خدا وروز بازپسین ایمان‌ندارند، وهرکس شیطان یاراو باشد، چه بد هم‌دمی‌ست، و اگر به خدا وروز بازپسین ایمان می‌آوردند، و از آن‌چه خدا به آنان روزی داده، انفاق می کردند، چه زیانی برایشان داشت؟ وخدابه [کار] آنان داناست.»

هدف یهود از واداشتن مسلمانان به بخل، دلسوزی برای آنان نبود، بلکه هدف‌شان تضعیف نیروی مسلمانان بود، آن هم با منع‌کردن وسیله‌یی مهم که از وسایل تقویت و توسعه‌ی حرکت دعوت اسلامی بود. ولی آن چیزی که برادران منافق‌شان را به آن وادارنمودند، درگفتاری که عبدالله بن أبی میان منافقان تکرار می‌کرد، تا در بقیه‌ی انصار نیز تأثیر داشته باشد، آشکار می شود، که عبارت بود، از «**لاتنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا**» یعنی برکسانی که گرد پیامبرخدا هستند، انفاق نکنید، تا ازاطرافش پراکنده شوند، زیرا پراکنده کردن و تضعیف نیروی مسلمانان از اهدف‌شان بود. خداوند درسوره‌ی منافقون فرمود:

﴿ هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَفۡقَهُونَ ﴾

«آنان کسانی‌اند، که می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند، انفاق نکنید، تا پراکنده شوند، وحال آن که، گنجینه های آسمان ها و زمین ازآن‌خداست، ولی منافقان درنمی یابند.»

بنابراین، خداوند دراین آیه بیان فرمود: گنجینه‌های آسمان ها و زمین دردست اوست، و نشردین و تأیید پیامبر و مؤمنان همراه او، به‌انفاق این‌ها وابسته نیست، و اگر این‌ها مال‌هایشان را نگه دارند، و بخل ورزند، خداوند به کسان دیگر (مؤمنان راستین) توفیق‌خواهدداد، که درراه خدا انفاق کنند، و با مال و جان‌شان مجاهدت و تلاش کنند، ولی منافقان، به علت کفرورزیدن به خدا و ربط دادن اسباب به مسببات ظاهری، حقیقت اشیا را درنمی‌یابند، درنتیجه از آن کسی که فرمان روایی آسمان‌ها و زمین دردست اوست، غافلند.

نیرنگ دهم: تفرقه انداختن میان مسلمانان و از هم گسلاندن وحدت‌شان

از جمله نیرنگ‌هایی که یهودیان ساکن مدینه به آن متوسل شدند، ازهم گسلاندن یکپارچگی صف داخلی مسلمانان و به‌جان هم‌انداختن آنان بود. بنابراین، نیرنگی چیدند، تا دشمنی‌های جاهلی میان اوس و خزرج را ـ که پیش از الفت دادن خداوند میان آنان و یکپارچه کردن صف‌شان به وسیله‌ی اسلام وجودداشت - برانگیزند، آن هم بازنده کردن اختلافات گذشته‌یی که درپرتو برادری‌اسلامی ازمیان رفته بود، و محبت و اخلاص و پاکی نسبت به هم و هماهنگی را جایگزینش کرده بود. هدف یهود از این کار، این بود، که بار دیگر برای مسلط شدن، راهی یابند، تا میان نیروهای درگیر توازنی ایجاد کنند، به همان صورتی که، پیش از مهاجرت پیامبر به مدینه می کردند. یکی از دانشمندان یهود بنی قینقاع به نام شاس بن قیس مسؤول اجرای این طرح شد. وی پیرمردی بود، که با اسلام بسیار دشمنی داشت، و سخت کافر بود، و کینه‌ی مسلمانان را دردل داشت، و بسیار به آنان حسد می‌ورزید. روزی برگروهی از انصارگذشت، و دید، که در مجلسی جمع شده‌اند، و با هم سخن می گویند، و برادری اسلامی، آنان را به هم پیوند داده، و محبت‌خدایی، آنان را دور هم گردآورده است، که این دوستی و پیوند و برطرف شدن اختلافات داخلی آن‌ها به وسیله‌ی اسلام، پس‌ازاین که درجاهلیت با هم دشمن بودند، اورا به خشم آورد، وگفت: بزرگان بنی قیله دراین شهر با هم جمع شده‌اند، به خدا قسم! اگر بزرگان‌شان درشهر جمع شوند، ما با وجود آنان آرام نخواهیم گرفت، یعنی یهود درمدینه و اطرافش آرام نخواهد نشست، اگر بزرگان عرب یثرب باهم جمع شوند. عرب یثرب دو طایفه‌ی اوس و

خزرج بودند، که به‌آنان بنی قیله گفته می‌شد، که به مادرشان قیله نسبت داده می‌شدند. بنابراین، شاس، جوانی را از یهود که همراهش بود، مأمورکرد، و به او گفت: نزد آنان برو، و با آنان بنشین، سپس جنگ بعاث و پیش از آن را یاد کن، و بعضی از اشعاری را که درآن مورد سروده‌اند، برای آنان بخوان. جنگ بعاث یکی از جنگ‌های جاهلی بود، که اوس و خزرج در آن ایام با هم جنگیدند، و درآن روز اوس بر خزرج پیروز شد، ولی پس از پیروزی، اوس‌ها برادران خزرجی‌شان را چپاول نکردند، بلکه یهودیان هم پیمان اوس بودند، که اموال خزرجی‌های شکست خورده را به‌غارت بردند، و پیش از این جنگ، درگذشته جنگ‌هایی به نوبت میان دو گروه صورت می گرفت، که یک‌بار اوسی‌ها و بار دیگر خزرجی‌ها پیروز می شدند. بنابراین، همین جوان یهودی که شاس او را برای برافروختن آتش فتنه وادارش کرده بود، رفت، و میان مسلمانان نشست، و درپی فرصتی بود، که از روز بعاث سخن بگوید، سرانجام فرصت را غنیمت شمرد، و از روز بعاث سخن‌گفت، و آن اشعاری که درآن مورد گفته شده بود، وحفظ داشت، برای آنان سرود، و ایامی را که اوس و خزرج با هم جنگیده‌بودند، به یادشان آورد، ولی آن‌ها به هدفش پی‌نبردند، درنتیجه اوس و خزرج درباره‌ی روزهای جاهلی‌شان سخن گفتند، و به‌تدریج کار بالا گرفت، و به کش‌مکش و فخرفروشی نسبت به هم پرداختند، تا این‌که دو مرد از دو قبیله برشتر سوارشدند، یکی از آن دو اوس بن قیظی از اوس و دیگری جبّار بن صخر از خزرج بود، که به هم‌دیگر زبان درازی کردند، و به یک‌دیگر ناسزا گفتند، سپس یکی از آن دو به دیگری گفت: اگر بخواهی، آن را اکنون به شتر تبدیل می کنیم، و دوگروه همگی خشمگین شده، و گفتند: ما حاضریم، وعده‌گاهتان حره است، اسلحه را بردارید. بنابراین، به حره رفتند، تا باهم بجنگند؛ درحالی‌که، یهودیانی که فتنه را برپا کرده‌بودند، با خوشحالی جریان را زیرنظر داشتند، و کسانی را پنهانی مأمور کرده بودند، که آتش فتنه را برافروزند، و شعله ورش کنند، این‌جا بود، که این خبر به پیامبر رسید، و با چند تن از اصحابش از مهاجرین به نزد آنان رفت، و هنگامی رسید، که آنان در حره، خودرا برای جنگ آماده می کردند، پس فرمود: ای ملت مسلمان! خدا را درنظر بگیرید، خدا را درنظر بگیرید، آیا پس از این‌که خداوند شما را به اسلام هدایت کرد، و با آن گرامی‌تان داشت، و بدان وسیله جاهلی را ازشما زدود، و دورکرد، و شما را از کفر نجات‌داد، و میان دل‌هایتان الفت انداخت، به جاهلیت فرا

می‌خوانید؛ درحالی‌که، هنوز درمیان شما هستم؟ هنگامی که اوس و خزرج آن سخنان را از پیامبرخدا شنیدند، دانستند، که آن کار، یکی از لغزش‌های شیطانی و نیرنگی ازجانب دشمنان است، پس گریه کردند، و مردان اوس و خزرج هم‌دیگر را درآغوش گرفتند، و به پیامبر گوش داده، و از او اطاعت کردند، و از جنگیدن منصرف شدند، و بدین ترتیب، خداوند آتش فتنه‌یی که در میان‌شان به وجود آمده بود، خاموش کرد، و نیرنگ یهود را به خودشان باز گردانید، و این‌نیرنگ‌شان نیز با شکست پایان یافت، و تلاش دشمن خدا، شاس بن قیس ناکام ماند، و خداوند در این باره درسوره‌ی آل عمران چنین فرمود:

﴿ قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾ قُلْ
يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَآءُ ۗ وَمَا
ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ
يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ كَٰفِرِينَ ﴿١٠٠﴾ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمْ
رَسُولُهُۥ ۗ وَمَن يَعْتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدْ هُدِىَ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ
حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَٱعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْ ۚ
وَٱذْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا
وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾

«بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفرمی‌ورزید؟ حال آن که، خدا برآن‌چه می کنید، گواه است. بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی‌را که ایمان‌آورده‌است، ازراه خدا بازمی‌دارید، وآن [راه] را کج می شمارید، با آن‌که خود [به راستیِ آن] گواهید؟ وخدا از آن‌چه می‌کنید، غافل‌نیست. ای‌کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر ازفرقه‌یی ازاهل کتاب فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر برمی‌گردانند، و چگونه کفرمی‌ورزید، بااین‌که آیات‌خدا برشما خوانده می شود، و پیامبرِاو میان شماست؟ و هرکس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت‌شده است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا آن‌گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید، وزینهار! جز مسلمان نمیرید، و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، وپراکنده‌نشوید، ونعمت خدا را برخود یادکنید، آنگاه که دشمنان [یک‌دیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت‌انداخت، تا به لطف او برادرانِ هم‌شدید، و برکنار پرتگاه آتش بودید، که شما را ازآن رهانید. این گونه، خداوند نشانه‌های خودرا برای شما روشن می‌کند، باشد، که شما راه‌یابید.»

نیرنگ یازدهم: انواع گوناگونی از جنگ رویا رو

به سبب هوشیاری و بیداری بسیارزیاد پیامبر و یاران راستینش، تمامی نقشه‌های یهود که پیش از این گذشت، ناکام ماند، آن نقشه‌هایی‌که می‌خواستند، به وسیله‌ی آن‌ها حرکت اسلام و نشرش را متوقف سازند، و نیروی مسلمانان را از منسجم شدن بازدارند، وحرکت و انتشار اسلام و انسجام مسلمانان باعث می‌شد، که کینه وخشم و درد ودشمنی یهود افزون شود، و به اقداماتی منفعلانه دست‌بزنند، درنتیجه پیمان‌شان را با پیامبربشکنند، و به انواع گونا گون جنگ مستقیم و آشکار، گاهی به صورت فردی وگاهی گروهی دست بزنند، و ازعاقبت خیانت و پیمان‌شکنی‌شان نترسیدند، که این نوع برخوردها با پیامبر و اصحاب، نمونه‌هایی دارد، که تاریخ پاره‌یی از آن واقعیت ها را ثبت کرده است، از جمله می‌توان به واقعیت های زیر اشاره کرد:

جنگ تبلیغاتی شاعران یهود

درپایتخت، دعوت اسلامی نوپا درمعرض دسیسه‌های یهودبود، چون آن‌ها فرصت را غنیمت شمرده، ودوتن از شاعران‌شان را واداشتند، معرکه‌ی مبارزه طلبی آشکاررا شروع کنند. آن دو شاعر، ابوعفک وکعب بن أشرف بودند. ابوعفک پیرمرد بزرگ‌سالی بود، که شعر می‌گفت، و شعرهایش ناسزاگویی به پیامبر و تشویق به جنگ برضد پیامبربود؛ درآن زمان، شعر درمیان عرب مهم‌ترین وسیله‌ی تبلیغاتی بود، که به جنگ تشویق می کرد، و برای آمادگی آن، توجه می‌داد، و ازآن بیم می داد. یکی از مؤمنان به نام سالم‌بن‌عمیر به خشم آمد، و خواست که با آن مقابله کند، و ازهمان آغاز آتش فتنه را خاموش کند، بنابراین، نذرکرد، که او را بکشد،[۱] به همین دلیل منتظر فرصت بود، تا این که او را کشت، البته بندهای عهدنامه پیامبر به آنان اجازه می داد، جنایتکاری که مسلمانان را آزار و اذیت کند، مجازات کنند.

اما کعب بن أشرف از ابی عفک خطرناک تر بود، زیرا وقتی بشارت پیروزی مسلمانان درجنگ بدر و کشته شدن نمایندگان مشرکین به او رسید، گفت: آیا این حقیقت دارد؟ آیا یقین دارید، که محمد این‌ها را کشته است؟ این‌ها بزرگان عرب

---

[۱] یا خود در این راه بمیرد.

و پادشاهان مردم‌اند، به‌خدا قسم! یقیناً اگرمحمد این افراد را کشته باشد، زیرزمین ازروی زمین بهتر است، وهنگامی که کعب ازدرستی خبرها یقین یافت، به زبان درازی و اهانت به پیامبر و مؤمنان پرداخت، وعهد شکنی خود را اعلام کرد، و از مدینه خارج شد، و به مکه آمد، و مردم را برضد پیامبر تحریک می کرد، و شعرها می سرود، و برمشرکانی که درجنگ بدرکشته شده بودند، می گریست، سپس به مدینه برگشت؛ درحالی که، دشمنی‌اش را آشکار کرده بود، و ناسزا می گفت، و زنان مسلمان را موضوع ترانه‌های عاشقانه‌ی خود کرده بود، و بدین گونه آنان را می‌آزرد، و همین اعمال باعث شد، که خونش را حلال بدانند، ولی پیامبر ازجماعت یهود چشم پوشی کرد، و خواست، که دامنه‌ی این پیمان شکنی را تنگ و محدود نماید، و اقدامات کعب را ازجمله حوادث شخصی به حساب آورد، که فقط کار خود کعب است، و جمع یهود به آن راضی نیستند، درنتیجه فقط جنایتکار را مجازات کند، و نیرنگ رهبر یهود را نادیده انگارد، رهبری که نیرنگ‌ها را طرح ریزی، و به آن تشویق می کرد، و می کوشید، دشمنی میان او و پیامبر ـ که درپوشش‌هایی از ریا و بستن پیمان پنهان شده بود ـ با ازبین بردن پوشش‌ها و موانع، به دشمنی آشکار تبدیل کند، بنابراین، پیامبرﷺ فرمود: چه کسی حاضراست، کعب بن أشرفْ را بکشد؟ پس محمدبن مسلمه وگروهی از اوس برای کشتن کعب بسیج شدند، پیش کعب رفته، و بافریب از قلعه پایینش آوردند، و او را کشتند. کعب بن أشرف از یهود بنی نضیر بود. و با کشته شدن این دو شاعر که مأمور تحریک و بدگویی برضد پیامبر بودند، و برضد او اعلام دشمنی کرده بودند، زبان مبارزه طلبان بندآمد، و اخگر شری که آتشش را برافروخته‌بودند، تا جنگی آشکار میان مسلمانان و یهود برانگیزند، خاموش شد، همان جنگی که با کلمه‌یی آغاز، و درنهایت به‌درگیری مسلحانه تبدیل می‌شد. هدف یهود ازاین جنگ کلامی، این بود، که قبایل بت پرست عرب را برضد مسلمانان بشورانند، و به مسلمانان خیانت کنند، به این صورت که، وقتی دیدند، باد پیروزی به جهت مشرکان می‌وزد، برمسلمانان تاخته، و با پیمان شکنی و خیانت ازپشت سر، آنان را کاملاً از بین ببرند، و اگر پیروزی ازآن مسلمانان باشد، عهد میان خود و پیامبر را نگه دارند، و زیرکانه و فریبکارانه تظاهر به بی‌طرفی کنند. ولی پیامبر دربرابر نیرنگ‌هایشان کاملاً بیداربود، و به مکر و نیرنگ‌شان آگاه بود، بنابراین، دربرابر هرکاری که از آنان سرمی‌زد، با پرهیز برخورد می‌کرد، و هرکار مغرضانه‌یی را که

انجام می دادند، ازبین می‌برد، تا فکر غافل‌کردن پیامبر را ازسر بیرون کنند، و به همان ترتیبی که پیامبر کاملاً هوشیار و بیداربود، خداوند نیز آنان را ازهرجهت احاطه کرده بود، و دینش را یاری می‌داد، و پیامبر و مؤمنان را تأیید می‌کرد، و نیرنگ یهود را به خودشان برمی‌گردانید، و اگر این نبود، که اسلام دین خدا و محمد پیامبر خدا و مورد تأیید اوست، قطعاً نیرنگ‌ها و دسیسه‌های یهود، کافی بود، تا آنان را برتجمع عربی که به رهبری محمدبن‌عبدالله شروع شده بود، پیروزگرداند، و هربار که اسباب و وسایل تکرارشود، و حوادث مشابه باشند، تاریخ نیز تکرار خواهدشد، بنابراین، هرتجمع عربی که اسلامی نبوده، و هدفش خشنودی خداوند نباشد، سرانجامی جز شکست و ناکامی نخواهدداشت، زیرا نیرنگ‌های دشمنان با نیروهای مادی‌شان پیوسته پیش خواهدتاخت.

مبارزه‌طلبی‌های بنی قینقاع

یهود بنی قینقاع دراعلان دشمنی با پیامبر و مسلمانان و درموضع‌گیری مبارزه‌طلبی و ممانعت ازرسالت اسلام و توطئه‌چینی علیه مسلمانان زیاده‌روی کردند، و پیامبر به شدت ازآنان پرهیز می‌کرد، زیرا بیم خیانت آنان را داشت.

روایت شده‌است، که فرمودند: از خیانت بنی قینقاع می‌ترسم، و آن هنگامی بود، که خداوند آیه‌ی سوره‌ی انفال را براو نازل کرد:

﴿ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴾

«و اگر ازگروهی بیم خیانت داری [پیمان شان را] به سویشان بینداز [تا طرفین] به طور یکسان [بدانند، که پیمان گسسته است] زیرا خدا خائنان‌را دوست نمی‌دارد.»

یعنی پیمان‌شان را به سویشان بینداز، و به آنان خیانت نکن، و به آنان اعلام کن، که به سبب عهد شکنی‌شان، درامان نیستند، تا هر دوطرف واضح و روشن درجریان از بین‌رفتن عهد و پیمان باشید، و باوجود آن، پیامبر برپیمانی که با آنان بسته بود، متعهد بود، و آن را نشکست، و پیوسته آنان را به اسلام دعوت می‌کرد، و بسیارعلاقمند بود، که مسلمان شوند، ولی آنان شرارت و پیمان شکنی را آغاز کردند، و باخوار شمردن و مبارزه طلبی و اعلان آمادگی برای جنگیدن با او، با دعوتش مقابله کردند، سپس فتنه‌ها را برانگیختند، و به کارهایی دست زدند، که به دشمنی با مسلمانان منجرمی‌شد.

تاریخ نویسان سیرت نبوی ذکرکرده‌اند، که پیامبر ﷺ پس از جنگ بدر، آنان را دربازارشان (بازار بنی قینقاع) جمع کرد، پس به آنان فرمود: ای ملت یهود! ازخشم خداوند که برقریش فرود آمده است، بترسید، و مسلمان شوید، زیرا شما می دانید، که من پیامبرمرسل هستم، این چیزی‌ست، که درکتاب‌هایتان وجوددارد، واین پیمانی‌ست، که خدا ازشما گرفته‌است، گفتند: ای محمد! گمان می‌کنی، که ما مانند قومت هستیم، مغرورنشوی، که با قومی ناآگاه به جنگ، روبه‌رو شده‌یی، و فرصتی به‌دست آورده‌یی، به خدا قسم! اگر باتو بجنگیم، قطعاً خواهی دانست، که ما مرد میدانیم. دراین‌جا خداوند درباره‌ی آنان آیاتی از سوره‌ی آل عمران را نازل فرمود:

﴿ قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ ۚ وَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿١٢﴾ قَدْ كَانَ لَكُمْ ءَايَةٌ فِى فِئَتَيْنِ ٱلْتَقَتَا ۖ فِئَةٌ تُقَـٰتِلُ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْىَ ٱلْعَيْنِ ۚ وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِۦ مَن يَشَآءُ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُو۟لِى ٱلْأَبْصَـٰرِ ﴾

«به کسانی که کفر ورزیدند، بگو: به زودی مغلوب خواهید شد، و [سپس درروز رستاخیز] در دوزخ محشور می‌شوید، و چه بدبستری‌ست، قطعاً دربرخورد میان دوگروه، برای‌شما نشانه‌یی [ودرس عبرتی] بود. گروهی درراه خدا می جنگیدند، ودیگر [گروه] کافر بودند، که آنان [مؤمنان] را به‌چشم، دوبرابر خود می‌دیدند، وخدا هرکه را بخواهد، به یاری خود تأیید می کند، یقیناً در این [ماجرا] برای صاحبان بینش عبرتی ست.»

این برخورد یهود بنی قینقاع، به منزله‌ی اخطار برای جنگ با پیامبر بود، و درواقع، اعلام می داشتند، که برای شکستن پیمانی که میان ایشان و پیامبر هست، مصمم هستند، و به این تهدید اکتفا نکردند، بلکه متعرض زنان مسلمان می شدند، و مستقیماً به اعمال پرخاشگرانه‌ی فیزیکی که درواقع مقدمه‌ی جنگ بود، دست زدند. ازکارهایی که نشانگر آمادگی‌شان برای جنگ با مسلمانان بود، و منتظر فرصت مناسبی بودند، این است، که زنی از مسلمانان عرب با کالایی به مدینه وارد شد، وآن را در بازار بنی قینقاع فروخت، سپس نزد زرگری یهودی دربازار نشست، شاید می خواست، از او زیورآلات بخرد. این زن عربی صورتش را پوشانده‌بود، پس گروهی از یهود بنی قینقاع او را مسخره کردند، و از او خواستند، که صورتش را باز بگذارد، ولی زن خودداری می کرد، پس درحالی‌که زن نشسته بود، بدون این‌که متوجه شود، زرگریهود، از پشت سر، گوشه‌ی لبا سش را گرفت، و به پشت کمرش گره‌زد، بنابراین، وقتی که زن برخاست، عورتش نمایان شد، که یک‌باره فریاد خنده وتمسخر به این زن مسلمان، از یهودیان برخاست. هنگامی‌که زن

متوجه نیرنگ زرگر شد، فریاد کشید، و به خاطر اهانتی که به شرفش دربازار یهود شده بود، مسلمانان را به فریاد خواند. این‌جا بود، که مردی ازمسلمانان به زرگر حمله برد، و او را کشت، و درمقابل یهودیان نیز به آن مسلمان حمله‌ور شده، و او را کشتند، درنتیجه خانواده‌ی آن مسلمان، علیه یهود، از مسلمانان کمک خواستند، و مسلمانان خشمگین شدند، و بین آنان و بین این قبیله ازیهود درگیری پیش آمد، و قبیله‌ی بنی قینقاع اولین یهودیانی بودند، که با خیانت و پیمان شکنی با مسلمانان روبه‌رو شدند. بنابراین، پیامبر همان گونه که خدا دستور داده بود، به طور آشکار و روشن پیمان‌شان را به سویشان انداخت، و مسلمانان را به جنگ با آنان فراخواند، پس پانزده شب در قلعه هایشان آنان را محاصره کرد، و خداوند دردل‌هایشان ترس انداخت، و نتوانستند، برای جنگ با مسلمانان بیرون آیند، و هنگامی‌که محاصره طولانی شد، مطابق حکم پیامبرخدا پایین آمدند، و خداوند پیامبرش را برآنان مسلط کرد. دراین‌جا عبدالله بن أبی بن سلول رییس منافقان درمدینه و هم‌پیمان یهود بنی قینقاع پیش ازاسلام، جلو آمد، وگفت: ای محمد! با یاری‌دهندگان و هم پیمانانم به نیکی رفتارکن، زیرا من شخصی هستم، که از بلاها می‌ترسم، و پیوسته به پیامبر فشارمی آورد، تا این که پیامبر پذیرفت، و این کاری که رییس منافقان انجام داد، از میوه‌هایی بود، که یهود دربرنامه‌ی نفاقی که بعضی از مشرکان عرب را به آن وادارکرد، به دست آورد، و پیامبر به کوچاندن‌شان ازمدینه اکتفا کرد، و بیش‌ترشان به زرگری و تجارت مشغول بودند. پیامبر به آنان اجازه‌داد، که اموال و وسایل سنگین و اسلحه‌ی سبک‌شان را با خود بردارند، درنتیجه به شام رفتند، و در اذرعات اقامت کردند، ولی مدتی نگذشت، که بیش‌ترشان ازبین رفتند، و به جزای خیانت و پیمان شکنی و جنگ‌شان با خدا و رسول رسیدند.

کوشش بنی نضیر برای ترور پیامبرخدا

پس ازکوچاندن یهود بنی قینقاع، احوال یهود بنی نضیر و بنی قریظه موقتاً آرام شد، ولی درون‌شان ازکینه و دشمنی لبریز بود، و منتظربودند، بلا و مصیبت دامنگیر پیامبر و مسلمانان شود، ولی پیامبر پیوسته با نیکی با آنان رفتارمی کرد، و به مفاد پیمان و صلح‌نامه‌یی که هنگام ورود به مدینه نوشته بود، پای‌بند بود، آن پیمان‌نامه‌یی که مبانی قانونی جامعه‌ی جدید را درمدینه مشخص‌می‌کرد. این پیمان

نامه متضمن آشتی با یهود بود، و آزادی های شخصی و دینی و مالی‌شان را تأمین می‌کرد، و در مقابل امتیازاتی که به آنان می داد، شرطهایی نیز داشت. ازجمله چیزهایی که بندهای این پیمان‌نامه‌ی قانونی دربرداشت، تأیید اهل مدینه برقانون خون‌بها بود، به این صورت که، با توجه به سوگندهایی که میان عرب مدینه و یهود وجود داشت، اگر درمدینه قتلی صورت‌می گرفت، اعراب و یهودیان به طور مشترک، خون‌بهای مقتول را می پرداختند، که پیامبر همین مسأله را مطابق عرف‌شان تأییدنمود، و مصلحت عرفی اقتضا می کرد، که مسلمانان خون‌بهای دو مقتول مشرک از بنی عامر را که به دست یکی از مسلمانان به‌نام عمروبن امیه کشته شده بودند، بپردازند، چون آن دو مقتول ازپیامبر عهدنامه‌یی داشتند، ولی عمرو از آن اطلاعی نداشت، زیرا گروهی ازمسلمانان که هفتاد مرد بودند، به سوی قبیله‌ی بنی عامر درپناه رییس آنان ابی براءبن مالک رفتند، و به درخواست ابی‌براءبن‌مالک، نامه‌ی پیامبر را نیز با خود حمل می کردند، ولی هنگامی که نزد آنان رسیدند، عامربن طفیل که ازآنان بود، به مسلمانان حمله‌ورشد، و علیه مسلمانان ازبعضی قبایل درخواست کمک کرد، و آن قبایل دعوتش را پذیرفتند، و مسلمانان را محاصره کردند، و همه را کشتند، و کسی از مسلمانان جان سالم به در نبرد، به جز کعب بن زید الانصاری که هنوز رمقی داشت، رهایش کردند، پس زنده ماند، تا این‌که درروز خندق کشته شد، و عمروبن امیه برای انتقام خواهی ازخون آنان، آن دو مشرک را کشت. ولی پیامبر مصلحت دید، که خون‌بهای دو مقتول از بنی عامر را بپردازد، زیرا آن دو با پیامبر پیمان بسته بودند، بنابراین، به عمروبن امیه فرمود: یقیناً دو نفررا کشته‌یی که خون‌بهایشان را می پردازم، و مطابق عرف مرسوم ـ که از قوم و هم پیمانان‌شان خون‌بها جمع‌آوری می‌کردند ـ پیامبر ازمسلمانان مقداری جمع‌آوری کرد، و با چند تن از یارانش از جمله: ابوبکر و عمر و علی نزد بنی نضیر رفت، و ازآنان خواست، در خون‌بهای دو مقتول مشارکت کنند، تابدین وسیله به آنان بفهماند، که به پیمان‌نامه وحق همسایگی و حسن نیتش نسبت به آنان پای بند است، و سبب کوچاندن بنی قینقاع شر و پیمان شکنی‌شان بوده است.

رؤسای بنی نضیر گفتند: بله، ای ابوالقاسم! درهرموردی که دوست داشته‌باشی، ازجمله این مورد که درخواست کمک کرده‌یی، کمکت‌می کنیم، و رفتند، تا درباره‌ی سهم‌شان درخون‌بهای دو مقتول ـ که می بایست بپردازند ـ بیندیشند. با هم‌دیگر خلوت‌کردند، و پیامبر با همان گروه از یارانش، کنار دیوار یکی

ازخانه‌هایشان نشسته بود. یهودیان درخلوت به یک‌دیگر گفتند: فرصتی بهتر ازاین دست نمی دهد، که این (پیامبر) زیر دیوار نشسته باشد. چه کسی ازاین خانه بالا می رود، تا تخته سنگی براو بیندازد، و ما را ازدست او راحت کند؟ عمروبن جحاش یکی از یهودیان بنی نضیر برای این کار داوطلب شد، و گفت: من این کار را خواهم کرد. دراین‌جا یکی از دانشمندان‌شان به نام سلام بن مشکم آنان را از این کار بازداشت، و گفت: محمد مطلع می‌شود، ولی از او نپذیرفتند. عمروبن‌جحاش بالا رفت، تا تخته سنگ را براو بیندازد، و بدین ترتیب، پیامبر را ترورکند، بلافاصله از آسمان بر پیامبر وحی نازل می‌شود، و او را از نیرنگ آنان آگاه می‌کند، که توطئه کرده‌اند، تا اورا بکشند، و ازاو خواست، باسکوت کامل و بی‌سروصدا برود. بنابراین، پیامبر برخاست، و به یارانش فرمود: همین جا بمانید، تا برگردم، و بیرون رفت، بدون این‌که یارانش را از قضیه باخبر کند، به مدینه برگشت، و یاران گمان کردند، که برای قضای حاجت رفته، و برخواهدگشت، ولی زمانی که انتظارشان طولانی شد، به جست‌وجوی او پرداختند، و با مردی که ازمدینه می آمد، ملاقات کردند، و درباره‌ی پیامبر ازاو پرسیدند، او گفت: او را درمدینه دیده‌ام. پس یاران پیامبر حرکت کردند، تا به مدینه رسیدند، و پیامبر آنان را ازنیرنگ یهودیان باخبر کرد، و خبر این نیرنگ ـ که یهودیان برا ی کشتن پیامبر به منظور پیمان شکنی طرح کرده بودند ـ درمدینه پخش شد، و فریاد سرزنش و ملامت مسلمانان برخاست، و یهودیان براین جرم زشت هم‌دیگر را ملامت می‌کردند، و نیرنگ خیانت به پیامبر را انکار نکردند، و خداوند برپیامبر گفتارش را درسوره‌ی مائده نازل کرد:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوٓا۟ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ ﴾

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! نعمت خدارا برخود، یادکنید، آنگاه که قومی آهنگ آن داشتند، که برشما دست یازند، و [خدا] دست‌شان را از شما کوتاه کرد.»

پس از این نیرنگ، مسلمانان ماندن یهود را درمیان خود خطرناک دیدند، چرا که قریش به تحریک یهود، افرادش را برای درگیری و جنگ با مسلمانان جمع می‌کرد، بنابراین، زمانی که جبهه‌ی داخلی ایمن نباشد، و مسلمانان درپایتخت، دشمنان پیمان شکنی داشته‌باشند، ازنیرنگ دشمنان‌شان دراما‌ن نخواهند بود، چه برسد، به این‌که درپی به دست آوردن پیروزی باشند، به همین دلیل برخود لازم دانستند، که تنها پناهگاه‌شان را ازشر دشمنان خون‌خوار رها سازند. این هنگام بود، که پیامبر دستورداد، برای جنگ با بنی نضیر پس از این جنایت که مرتکب شده

بودند، آماده شوند، و ابن‌ام مکتوم را برمدینه گماشت، سپس با مردم حرکت کرد، تا به آن‌جا رسید. یهودیان ازترس مسلمانان درقلعه‌هایشان پناه گرفتند، و پیامبر آنان را محاصره کرد، و این‌جا بود، که منافقانی که با یهود دوستی‌داشتند، نیرنگ بازی خودرا آغاز کردند؛ بدین صورت که، گروهی از منافقان ازجمله عبدالله بن ابی بن سلول و ودیعه و مالک بن قوقل و سوید و داعس، به یهودیان پیغام دادند، که ثابت قدم باشید، و ازخود دفاع کنید، زیرا ما تسلیمتان نمی کنیم، پس اگر جنگیدید، ما همراه شما می جنگیم، و اگر بیرون رانده شدید، با شما خارج می‌شویم. بنابراین، یهودیان از منافقان انتظار یاری داشتند، ولی یاریشان‌نکردند، و ترسیدند، و خداوند دردل‌های بنی نضیر ترس انداخت، و از پیامبر خواستند، ایشان را مثل بنی قینقاع کوچ دهد، و ازخون‌شان بگذرد؛ بدین ترتیب که، به اندازه‌ی بارشتر مال با خود بردارند، به جز اسلحه. پیامبر موافقت‌کرد، درنتیجه به اندازه‌ی باریک شتر با خود برمی داشتند، به گونه‌یی که شخص خانه‌اش را از سردر دروازه‌اش، خراب می کرد، تا با خود بردارد، و آن را برپشت شترش می‌گذاشت، و باخود می برد. بنابراین، بعضی از آنان به خیبر و بعضی به شام رفتند. خداوند درباره‌ی آنان در سوره‌ی حشر فرمود:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۝١ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَخْرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ مِن دِيَٰرِهِمْ لِأَوَّلِ ٱلْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُواْ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَأَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُواْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي ٱلْمُؤْمِنِينَ فَٱعْتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلْأَبْصَٰرِ ۝٢ وَلَوْلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمُ ٱلْجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي ٱلْءَاخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ﴾

«آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح گوی خدا هستند، واوست، شکست ناپذیرسنجیده کار. اوست، کسی که ازمیان اهل کتاب، کسانی را که کفر ورزیدند، درنخستین اخراج [ازمدینه] بیرون کرد. گمان نمی‌کردید، که بیرون روند، و خودشان گمان داشتند، که دژهایشان دربرابر خدا مانع‌آن‌ها خواهد بود، [ولی] خدا از آن‌جایی که تصور نمی کردند، برآنان درآمد، و دردل‌هایشان بیم افکند[به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان، خانه‌هایشان را خراب می‌کردند. پس ای دیده‌وران! عبرت گیرید، واگرخدا این جلای وطن را برآنان مقرر نکرده بود، قطعاً آن‌ها را دردنیا عذاب می‌کرد، و درآخرت[هم]عذاب داشتند.»

پیمان شکنی یهودیان بنی قریظه

یهود بنی نضیری که از مدینه کوچ کردند، و درخیبر فرود آمدند، قریش و دیگر قبایل عرب را علیه پیامبر و یارانش تحریک‌می‌کردند، و یهودیانی را که درحجاز باقی مانده بودند، برای جنگ با مسلمانان درمدینه تحریک می کردند، و برضد آنان گروه‌هایی تشکیل‌می‌دادند، و لشکریان را جمع‌آوری می‌کردند، و گذشت پیامبرآنان را به طمع انداخته بود، زیرا به اخراج‌شان ازمدینه اکتفا کرد، و اجازه داد، همه‌ی اموال‌شان را به جز اسلحه، با خود بردارند؛ درحالی که، به او خیانت کرده بودند، و نقشه‌ی قتلش را کشیده بودند، و گروه‌های عربی و یهودی را برضد پیامبر و مؤمنان همراهش، به ترتیب زیر تشکیل دادند:

۱. برای اجرای این کار، هیأت مشترکی از رهبران یهود بنی نضیر و رهبران یهود بنی وائل را انتخاب کردند، که از بنی نضیر، سلام بن أبی الحقیق وحیی بن أخطب وکنانه بن الربیع بن أبی الحقیق و کسان دیگر بودند، و از بنی وائل، هوذه بن قیس و ابو عمار و کسان دیگری شرکت داشتند.

۲. این یهودیان از خیبر حرکت کردند، تا به مکه آمدند، و قریش را به جنگ با پیامبر فرا خواندند، و به آنان گفتند: ما برضد او باشما خواهیم بود، تا او را ریشه‌کن کنیم. قریشیان به آنان گفتند: ای ملت یهود! به راستی که شما اهل کتاب هستید، و به‌آن‌چه که ما و محمد با هم اختلاف داریم، آگاهی دارید، آیا دین ما بهتر است یا دین او؟ گفتند: دین شما از دین او بهتراست، و شما از او به حق شایسته‌تر هستید. این سخن را به قریشیان گفتند؛ درحالی که، بیش‌ترشان از دانشمندان یهود بودند، و به گمراهی بت پرستی قریشیان، و به راستی رسالت محمد آگاهی داشتند، ولی کینه و حسادت و دشمنی کورشان‌کرده بود، درنتیجه درسخن‌شان زشت ترین گناه دینی را مرتکب شدند، که درواقع طبیعت ننگین‌شان را نشان می‌داد، زیرا برای مشرکان گواهی دروغ دادند، گواهی دادند، که بت‌پرستی از عبادت خدای یکتایی که فریادرس و فرمانروایی جزاونیست، بهتر است، تا بدین وسیله آنان را به جنگ با پیامبری که آنان را به ایمان به خدا وترک شرک فرا می خواند، وادارکنند، که این گواهی دروغ و ناحق، اعتقادات‌شان را از پایه ویران می‌کرد، زیرا خیال می کردند، اعتقادات‌شان براساس ایمان به خدای یکتا استوار است. خداوند درسوره‌ی نساء آنان را نکوهش کرد، و فرمود:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴾

«آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته‌اند، ندیده‌یی؟ که به «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند، ودرباره‌ی کسانی که کفر ورزیده‌اند، می گویند:«اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند، راه یافته ترند.» اینانند، که خدا لعنت‌شان کرده است، و هر که را خدا لعنت کند، هرگز برای او یاوری نخواهی یافت.»

بنابراین، هنگامی که به مشرکان قریش چنین گفتند، آنان خوشحال شدند، و باجان و دل دعوت‌شان را برای جنگ با محمد و یارانش پذیرفتند، پس برای آن جمع شدند، و آماده شدند.

٣. سپس طراحان و مدبران نیرنگ، از مکه خارج شده، و نزد قبیله‌ی غطفان از قیس عیلان رفتند، و هم‌چون قریش، آنان را نیز به جنگ با مسلمانان فراخواندند، و به آنان خبر دادند، که با ایشان خواهند بود، و قریش نیز دراین مورد تابع ایشان است. درنتیجه غطفان موافقت کرد، که درجنگ با مسلمانان مشارکت کنند، و قریش و غطفان برای جنگ آماده شدند، و رهبران یهود به خیبر برگشتند، تا نیرنگ‌هایشان را اجرا کنند، و هرسه گروه برای جنگ با مسلمانان با هم ملاقات کردند، که خبر این توافق، به پیامبر رسید، پس مقرر کرد، که مسلمانان را درمدینه پناه دهد، و آنان را برای جنگیدن با احزاب، خارج نکند، و دستور داد، درسمت باز مدینه خندق حفر کنند، تا گروه‌ها نتوانند از آن سو به مدینه حمله کنند. مسلمانان درکندن خندق بسیارتلاش کردند، و پیوسته کار می کردند؛ تاجایی که، ازکار زیاد لاغرشده بودند، ولی هیچ‌یک ازآنان درنگ و عقب‌نشینی نکرد، جز مردان منافقی که خیال می کردند، کارمی کنند، چون خود را به کارهای سبک و کوچک سرگرم کرده‌بودند، و پنهانی نزد خانواده‌هایشان می‌رفتند، بدون این‌که ازپیامبرخدا اجازه بگیرند، و هیچ‌یک از مؤمنان چنین کاری نمی کردند، و خداوند درباره‌ی هردوگروه آیاتی را نازل کرد. لشکریان احزاب برای جنگ بامسلمانان آمدند، قریش با ده‌هزار افراد مختلف و کسانی که پیروآنان بودند، و ازبنی کنانه و اهل تهامه و غطفان هم با پیروان‌شان ازاهل نجد آمدند، و تنها برای سردمداران یهود، یک کار باقی مانده بود، که انجام دهند، و آن، این‌که، مدینه را از درون نا امن کنند؛ بدین صورت که، یهود بنی‌قریظه‌یی که هنوز درمدینه بودند، مجبور کنند، تاپیمان‌شان را با پیامبر بشکنند، و همراه احزاب بجنگند، و بدین ترتیب، بنیاد اسلام و مسلمانان را براندازند، که حیی بن أخطب رهبریهود بنی نضیر ـ که پس

از اخراج‌شان، درخیبر فرود آمده بود ـ این کار را به عهده گرفت. بنابراین، نزد کعب بن أسد رهبریهود بنی قریظه رفت؛ درحالی که، کعب به خاطر محافظت‌ازقومش با پیامبر آشتی کرده بود، و با او عهد و پیمان بسته بود، که بنی قریظه برای آزار مسلمانان دست درازی نکنند، مسلمانان نیز باآنان به نیکی رفتار می کردند، و حق همسایگی را به‌جا می آوردند. کعب درآغاز مردد بود، و از حیی استقبال‌چندانی نکرد، که حیی ازبیرون قلعه صدایش زد: وای برتو ای کعب! دررا برایم باز کن، کعب درجوابش گفت: وای‌برتو ای حیی! تو خیلی پلیدی، من با محمد پیمان بسته‌ام، و حاضرنیستم، پیمان را بشکنم، و از محمد جز وفا و راستی چیز دیگری ندیده‌ام، ولی حیی پیوسته ازاو می خواست، دررا به رویش بگشاید، تا این که به او اجازه‌ی دخول داد. پس حیی‌گفت: وای برتو ای‌کعب! عزت روزگار و کلید سعادت را برایت آورده‌ام، همراه قریش و غطفان ، به اتفاق رهبران و بزرگان‌شان نزد تو آمده‌ام، با من عهد و پیمان بسته‌اند، جابه‌جا نشوند، تا محمد و همراهانش را ریشه کن کنیم. کعب به‌اوگفت: به خدا قسم! ذلت روزگار و ابربی‌باران را برایم آورده‌یی، که می غرد، و می درخشد، و چیزی درآن نیست. وای‌برتو ای حیی! مرا با پیمانم رها کن، زیرا ازمحمد جز راستی و وفا چیزی ندیده‌ام، ولی حیی پیوسته با کعب صحبت‌می‌کرد، تا موافقت کرد، که پیمانش را بشکند، و ازپیمانی که میان او و محمد بود، بیزاری جوید. خبر به پیامبررسید، و مسلمانان درموقعیت بسیار سختی قرارگرفته بودند، چون خطر ازدوطرف آن‌ها را تهدید می‌کرد، ازیک طرف، لشکریان‌انبوه احزاب، که برای‌جنگ باآنان آمده بودند، و از طرف دیگر، یهود بنی قریظه‌یی که درپایتخت‌شان حضورداشتند، و پیمان را شکسته، و خودرا برای یاری رساندن به لشکریان حمله کننده‌ی بیرون مدینه آماده کرده بودند. علاوه برآن‌ها، منافقان نیز درمَیان صفوف مسلمانان مشغول دسیسه‌چینی و ایجاد شک دردل آنان بودند، و بایهود ارتباط داشتند. محاصره برای احزاب طولانی شد، و نتوانستند، به مدینه حمله کنند، و خداوند درشب زمستان بسیارسرد، بادهای تندی را برآنان فرستاد، به گونه‌یی‌که دیگ‌هایشان را واژگون می‌کرد، و خیمه‌هایشان را ازجا می کند، و آتش هایشان را خاموش می‌کرد، و خداوند با نقشه‌یی که نعیم بن مسعود غطفانی کشیده‌بود، رابطه‌ی میان بنی قریظه و غطفان را خراب کرد، چون نعیم تازه مسلمان شده بود، نزدپیامبرآمد، و گفت: ای رسول خدا! من مسلمان شده‌ام، ولی قومم ازمسلمان شدنم، باخبر نیستند، پس مرا به هرچه می‌خواهی، دستور بده، پیامبر فرمود: همانا تو درمیان ما فقط یک نفری، پس اگر می توانی، آنان را از ما دورکن، زیرا جنگ فریب است. بنابراین، نعیم خارج شد، و هماهنگی و هم‌دلی را که بین مشرکان عرب و یهود بنی قریظه

وجود داشت، ازبین برد، و فرمانده‌ی احزاب ابوسفیان مقررداشت، که کوچ کنند، پس دریکی ازشب‌های شوال سال پنجم هجری به قریش گفت: ای ملت قریش! به خدا قسم! شما جای ماندن ندارید، یقیناً اسبان و شتران ازبین می‌روند، و بنی قریظه هم مارا جاگذاشتند، و خبربدی ازجانب آنان به‌مارسیده، و باد به‌اندازه‌یی شدیداست، که می‌بینید، دیگمان واژگون می شود، و آتشمان برپا نمی شود، و چادری بند نمی آید، پس کوچ‌کنید، که من کوچ می‌کنم. پس قوم، محاصره را ترک کردند، و رفتند، و خداوند مؤمنان را ازجنگ بی نیازکرد، و مسلمانان بابنی‌قریظه تنها ماندند، آن کسانی که درسخت‌ترین شرایط، درپیمان‌شان خیانت کردند، بنابراین، مسلمانان آنان را محاصره‌کرده، و برآنان مسلط شدند، و خداوند شکنجه‌یی که شایستگی‌اش را داشتند، بر آنان (خیانت کاران) نازل کرد، و بدین ترتیب، مدینه کاملاً ازیهود پاک سازی شد.

زنی یهودی می‌کوشد، پیامبر را با سم بکشد

هنگامی که همه‌ی وسایل حیله و نیرنگی که یهود برضد پیامبر و مسلمانان به کاربرده بودند، با ناکامی مواجه شد، و همه‌ی آن‌حیله‌ها، خشم و غضب خدا و پیامبر و مؤمنان را برای آنان به دنبال‌داشت، و راهی نداشتند، جز این که از افراد ضعیف و ناتوان استفاده کنند. بنابراین، کوشیدند، که مخفیانه درغذای پیامبر سم بریزند، و برای اجرای این کارزشت، زنی یهودی به نام زینب‌بنت‌حارث، زن سلام بن مشکم یکی از دانشمندان یهود بنی نضیر را وادار کردند؛ بدین ترتیب که، وقتی پیامبر ازکار یهود خیبر فارغ شد ـ آن کسانی که قلعه‌هایشان را مرکزی برای شوراندن عرب، برضد مسلمانان مدینه کرده بودند ـ و اوضاع آرام شد، زینب بنت حارث یهودی، گوسفند بریانی را که سم زیادی درآن ریخته بود، به پیامبر تقدیم کرد. زن یهودی پرسیده بود، که پیامبر کدام عضو گوسفند را بیش‌تر دوست دارد؟ به او گفته بودند، دست، به همین دلیل درآن سم بیش‌تری ریخته بود. بنابراین، هنگامی‌که آن را جلو پیامبرگذاشت، گوشت دست را تناول فرمود، و تکه گوشتی را جوید، ولی آن را قورت نداد، اما بشربن‌براءبن‌معرور که همراهش بود، گوشت دست را خورد، و قورت داد، ولی پیامبر آن را بیرون انداخت، و فرمود: این استخوان به من خبرمی دهد، که مسموم است، سپس پیامبرزن یهودی را فراخواند، و زن اعتراف کرد. پیامبر فرمود: چه باعث شد، که چنین‌کنی؟ زن گفت: قومم به چیزی دچار شده‌اند، که برشما پنهان نیست، پس گفتم، اگر پادشاه است، از دستش

راحت می‌شویم، و اگر پیامبر باشد، توسط وحی باخبر خواهد شد. پیامبر ازآن زن درگذشت، ولی بشر دراثر همان لقمه‌یی که خورده بود، فوت‌کرد. روایت شده، که پیامبر دربیماری وفاتش به خواهربشر که ام بشرکنیه داشت، فرمود: ای ام بشر! دراین دم احساس‌می‌کنم، که دراثر لقمه‌یی که بابرادرت درخیبر خوردم، رگ قلبم پاره شده است. علت این که بعضی مسلمانان معتقدند، پیامبرعلاوه بربرخورداری از نعمت نبوت، شهید شده، همین موضوع بوده است. شاید این سؤال مطرح شود، که پیامبر مگر معصوم نبوده است، پس چگونه به دست زنی یهودی کشته شده است؟ آیا این با عصمت منافات ندارد؟ درجواب باید گفت: خداوند آن هنگام او را از تأثیرسم محفوظ نگه داشت، اما زمانی که مرگش فرا رسید، به سبب تحریک اثر سم، خداوند شهادت را برایش نوشت. والله أعلم.

یهودیان می‌کوشند، پیامبرﷺ را سحر کنند

باردیگرعاجزانه و باتوسل به وسایلی که افراد ناتوان به آن متوسل می‌شوند، کوشیدند، تا پیامبررا سحرکنند. برای این‌کار، یکی‌ازساحران‌شان، به نام لبیدبن الأعصم ازیهودیان بنی زریق را وادارکردند، درنتیجه، سحر برجسم پیامبر اثرگذاشت، بدون این‌که وظایف رسالتش تحت‌تأثیر قرارگیرد، زیرا پیامبران ازجهت دریافت و تبلیغ رسالت معصوم هستند، بنابراین، امکان ندارد، که نیروهای فکری و روانی که به وظیفه‌ی رسالت ارتباط دارد، تحت‌تأثیر قرارگیرد. عایشه ماجرا را روایت می‌کند،و درصحیح‌بخاری و مسلم آمده است، عایشه نقل می کند: پیامبر سحر شدند، تا حدی که گمان می کرد، فلان کاررا انجام داده است؛ درحالی‌که، انجام نداده بود، تا هنگامی که شب نزد عایشه بود، بسیاردعا کرد، سپس فرمود: ای عایشه! آیا احساس کردی، که خداوند راه حل را به من نشان داد، درآن مورد که راه حل خواسته بودم؟ دو مرد نزد من آمدند، یعنی دو فرشته درقیافه‌ی دو مرد، که آن دو فرشته جبرییل و میکاییل بودند. یکی از آن دو کنار سرم نشست، و دیگری کنار پایم، و گفت: بیماری مرد چیست؟ دیگری گفت: سحرشده است. دیگری گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لبیدبن الأعصم یهودی. سپس خداوند آزار سحر را به وسیله‌ی دعا و پناه بردن به خدا برطرف کرد، و براو معوذتین نازل فرمود، تا درپناه بردن‌هایش، آن دو را تکرارکند، و مسلمانان نیز آن را تکرارکنند. سحر ازکارهای یهوداست، که همیشه آن را به

کارمی بردند، ازهمان زمانی که خداوند شیاطینی را مسخرسلیمان کرده بود، و از دوفرشته یا دوپادشاه دربابل آموخته بودند، و بسیاری ازیهود معتقد هستند، که سلیمان پادشاهی‌اش‌را نه به وسیله‌ی نبوت، بلکه به وسیله‌ی سحر به دست آورده‌است. یهودیان برای یادگیری سحر، بسیار خودرا به‌زحمت می‌انداختند، ولی ازآن خیری به دست نیاوردند، و چگونه ازآن خیری به دست آورند؛ درحالی‌که، خداوند می‌فرماید: «**ولایفلح الساحر حیث أتی**» یعنی ساحر هرگونه که آید، رستگار نمی شود، و خداوند پیامبرش سلیمان را ازسحر تبرئه کرد، و تلاوت‌هایشان را به‌شیاطین نسبت‌داد، آن شیاطینی که خداوند باقدرت نبوت، مسخرسلیمان کرده بود، خداوند تبارک و تعالی درحالی‌که ازاستفاده‌ی یهود ازسحر و وسایل حیله و نیرنگ انتقاد می کند، فرمود:

﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَٰنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحْرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَزَوْجِهِۦ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشْتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ مِنْ خَلَٰقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ﴾

«و به آن‌چه شیاطین‌صفتان وگناه پیشگان‌شان درباره‌ی سلطنت سلیمان می خواندند، باورداشتند، و ازآن پیروی می نمودند؛ وحال آن که، سلیمان هرگز کفر نورزیده است، و بلکه شیاطین صفتان گناه پیشه، کفر ورزیده‌اند. جادو و آن‌چه دربابل بردو فرشته‌ی هاروت و ماروت نازل‌گردیده بود، می آموزند، و به هیچ کس نمی آموختند، مگر این که پیشاپیش بدو می گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم، کافر نشو. ازایشان چیزهایی می آموختند، که باآن میان مرد و همسرش جدایی می افکندند؛ وحال آن که، با چنین جادویی(خویش) نمی توانند به‌کسی زیان برسانند، مگر این که بااجازه و خواست خدا باشد، وآنان قسمت هایی را فرا می گرفتند، که برایشان زیان داشت، و بدیشان سودی نمی‌رساند،و مسلماً می دانستند، هرکس خریدار این گونه متاع باشد، بهره‌یی درآخرت نخواهد داشت، و چه زشت و ناپسند است، آن‌چه خودرا بدان فروخته‌اند، اگر می دانستند.»

سحر دراسلام ازگناهان کبیره است، و بعضی ازائمه قایل به کافربودن ساحر هستند، که هرکجا یافته شد، کشته می شود، و توبه داده نمی شود، که مالک و احمد رحمهماالله و جماعتی پیش از آن، ازصحابه و تابعین، براین رأی هستند. اما

جمهور فقها می‌گویند: ساحر زمانی کافر می شود، که با سحرش بعضی کارهای کفرآمیز قولی یا عملی انجام دهد، اما اگر چنین نکند، کافر نمی شود، ولی گناه بزرگی مرتکب شده، که دراسلام ممنوع شده است؛ اگرچه درآسیب رساندن به کسی ازآن استفاده نکند، زیرا راه پرخطری‌ست. کم است، کسی که یادگرفته، و تمرین کرده باشد، و ازفتنه‌اش نجات یافته باشد. اما جامعه‌ی یهود برپایه‌ی سحر یا آن‌چه به سحر شباهت دارد، برحیله‌های مکارانه‌ی پلیدی استواراست، در این‌جا سخن مفصل‌مان درباره‌ی نیرنگ‌های یهود درعصر پیامبر ﷺ به پایان می‌رسد، و چیزی که باید به آن توجه شود، این است، که دونیرنگ دوازدهم و سیزدهم (شوراندن قبایل بت پرست بر ضد اسلام و توافق‌های پنهانی میان خودشان و میان قبایل بت‌پرست) شواهدشان درفصل بنی قریظه و پیمان‌شکنی‌شان آمده، چون غزوه‌ی خندق متضمن این دو نیرنگ است.

عبرت و پندهایی که می توان از نیرنگ های یهود نسبت به پیامبر و یارانش استنباط کرد

درمقابل نیرنگ‌های بیش ازحد یهود ـ که پاره‌یی ازآن عرضه شد ـ برمسلمانان لازم است، که خودشان را ازشر یهود حفظ کنند، و درهرامری ازآنان برحذر باشند، و دربرابردشمنانی که با مسلمانان رفت و آمد داشتند، احتیاط کنند. آن دشمنانی که درصلح و جنگ همسایه مسلمانان هستند، و دسیسه می‌چینند، و منتظر فرصت‌اند، و لغزش‌ها را غنیمت می شمارند، تا مسلمانان را سرکوب کنند. به همان ترتیب، حوادث‌شان، به ما عبرت‌ها و پندهایی می آموزد، که واجب است، درآن دقت و تأمل کنیم، و آن سلوک و رفتاری که به ما می آموزد ـ که لازم است، دررویارویی با یهود و کسانی که درصفات نیرنگ و حیله و نفاق و خباثت و پیمان‌شکنی و خیانت و ازاین قبیل پلیدی‌ها که شاخصه‌ی بارز یهود درطول تاریخ است، و همانند یهود هستند ـ درهرزمانی به‌آن عمل کنیم. امتی که ازتجربه‌های گذشتگان استفاده نمی کند، و ازآن تجربه‌ها پند نمی آموزد، امتی‌ست، که شایستگی پیشرفت ندارد، و اسباب ترقی را به دست نمی آورد، بلکه درتجارب خاص خودش دست‌وپا می زند، و کورکورانه راه می رود؛ درحالی‌که، دیگران اضافه برمیراث فکری گذشتگان، درابتکارات نوین نیز گوی سبقت را ربوده‌اند. این پند و اندرزها شامل توصیه‌هایی به شرح زیر است:

۱. بردباری و شکیبایی و سعه‌ی صدر و هماهنگ حرکت کردن و کارهارا دقیق و کامل انجام‌دادن، همراه با عمل مداوم و مصرانه، که برای مداوا و اصلاح باید برنامه ریزی بلند مدت داشته باشیم.

۲. احتیاط و پرهیز و هوشیاری همیشگی.

۳. اعتمادنکردن به کسانی که ازآنان نیرنگی دیده شده، و نشانه‌هایی از فریب و نفاق درآنان ظاهر شده است.

٤. با هرامتی باید متناسب با ویژگی‌های جمعی‌اش برخوردکرد، و به کسانی ازآن امت، که آن ویژگی‌های جمعی راندارند، باید برخوردویژه داشت. بنابراین، درصورتی‌که، ویژگی‌های جمعی‌شان، حکایت ازلزوم برخوردی محتاطانه و هوشیارانه داشته‌باشد، باید به این دوویژگی توجهی خاص نمود، بدون این که خودشان متوجه باشند.

۵. برنامه‌ریزی دقیق و مشورت کردن باکسانی که عقلی هدایت یافته دارند، و اهل حل وعقد اند (شورای مجتهدین) و برای رویارویی با هرامر محتملی باید آمادگی لازم فراهم شود، تا اگر مضراست، آسیبش دفع شود، و اگر مفید است، ازآن بهره‌برداری شود.

٦. محافظت کردن ازاخلاق اسلامی و تعالیم ربانی دربرخورد با مردم و سیاست‌هایشان، هرچند که امکان فریب و فرصت توسل به غیراخلاق اسلامی باشد. بنابراین، مسلمانان فرصت طلب نیستند، و درهیچ کاری خیانت نمی کنند، و اگر ازخیانت قومی ترس داشته باشند، باید به آنان اعلام کنند، که پیمانی که میان ایشان بوده، به پایان رسیده است، تا هردو طرف درجریان اتمام پیمان باشند، اسباب پرهیز را بگیرند، و چاره‌ی کارشان را بکنند.

۷. ریشه کن کردن ریشه‌های شر، با ازبین بردن اسباب آن و نابودکردن علت، نابودکردنی اندیشمندانه و قاطع، بی بروو برگرد، هرزمان که ضرورت اقتضا کند، و فرصت مناسب باشد.

۸. حکیمانه اداره کردن کارها از راه‌های مناسب و مداوای هرحادثه‌یی با داروی مناسب آن درد و حادثه.

۹. چنگ زدن به ریسمان خداوندی و اعتماد و تکیه کردن به او، هرچند که مشکلات بسیارسخت و بغرنج باشند، چون گشایش هراندوهی و راه خروج از هرتنگنایی نزد خداوند است، و هرامری سببی و هردردی را دوایی‌ست، که پندهای دیگری نیز دربردارد، و اکنون به شرح و توضیح این پندهای نه گانه می‌پردازیم:

شرح پند اول:

عبارت بود، از «بردباری و شکیبایی و سعه‌ی صدر و متوازن بودن و کارها را دقیق و کامل انجام‌دادن و برای مداوا و اصلاح همراه با عمل مداوم و پی‌گیر و پافشاری، باید بلند مدت برنامه ریزی کرد.»

این پندی‌ست، که حوادث به ما می آموزد، و اخلاق پیامبر آن را به ما دیکته می کند، آن اخلاقی که بدان وسیله خداوند او را بردشمنان اسلام با اختلاف دیدگاه‌ها و مشرب‌هایشان پیروز گردانید. یقیناً خداوند اورا به این اخلاق دستورداده است، بنابراین، خودرا به دستورخدا آراسته بود، که میوه‌ی آن، پیروزی آشکار و عظمتی استوار و امتی که بهترین امت هستند ـ که به نفع مردم آفریده شده‌اند ـ بود، که آن را به دست آورد، و با توجه به صبوری همراه باتوازن و محکم کاری، می بینیم، که درهشتادوچند جایگاه از قرآن کریم، خداوند تأکید نموده است، که پیامبرسخت به آن پای‌بند باشد، یا این‌که مؤمنان را به آن تشویق کرده، و پیامبران اولوالعزم را بدان صفت (صبر و پایداری) ستوده، و توصیف نموده است. ازآن جمله آیه‌ی سوره‌ی طه است:

﴿ فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ وَمِنْ ءَانَآئِ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴾

«پس برآن‌چه می گویند، شکیبا باش، وپیش ازبرآمدن آفتاب و قبل ازفروشدن آن، باستایش پروردگارت [اورا] تسبیح گوی، وبرخی ازساعات شب و حوالی روز را به نیایش بپرداز، باشد، که خشنود گردی.»

خداوند دراین آیه به پیامبرش دستور می دهد، که دربرابر گفتار کافران، بردبار و شکیبا باشد، زیرا چیزهایی که به او می گفتند، امرساده‌یی نبود، چون آنان او را به دروغ گویی متهم می کردند؛ درحالی که، او امانتدارترین مردم بود، و اورا به پیش‌گویی و سحر توصیف می کردند، ولی او عاقل‌ترین مردم و دورترین مردم ازپیش گویی و سحربود، و چیزهایی دیگری به ایشان نسبت‌می‌دادند، که باعث اندوه و اضطراب و پریشانیش می شد، ولی درمقابل، خداوند داروی روانی ـ که شایسته است، روزانه درشرایط ویژه‌یی به کاربرده شود ـ به او داده بود، تا فضیلت بردباری و شکیبایی و سعه‌ی صدر را به دست آورد، به همین خاطر به او فرمود:

﴿ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ وَمِنْ ءَانَآئِ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴾

این آیه اضافه براین که احساسات را بیدار می کند، تا به دنبال خشنودی خدا باشد، و ازدنیا و آن‌چه درآن است، فقط با خدا احساس بی نیازی کند، و به مناجاتش انس‌گرفته، و ازارتباط و نزدیکی با او لذت ببرد، همان دارویی‌ست، که خشمی که باعث ناراحتی می شود، ازبین می برد، و دل را ازخشنودیی که شکیبایی بخشد، و دروازه‌ی آرزو را بگشاید، پرمی کند، و اراده و عزم را محکم کرده، و همت را برای تداوم ادای وظیفه تجدید می کند. خداوند متعال خطاب به پیامبرش درسوره‌ی احقاف فرمود:

﴿فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ﴾

«پس همان‌گونه که پیامبرانِ نستوه، صبرکردند، صبر کن، و برای آنان شتابزدگی به خرج مده.»

بنابراین، خداوند درهمین آیه به پیامبرش محمد دستور می دهد، که همانند پیامبران اولوالعزم پیش ازخود، صبر پیشه کند، و شتابان عذاب را برای قومش درخواست نکند، زیرا برای اصلاح سرشت و اخلاق و عادت‌های یک امت، زمانی طولانی و صبری زیبا لازم است، و پیامبر برای اطاعت ازامر خداوند، شکیبایی نمود، و خودرا به اخلاق کاملی که خداوند اورا بدان ارشادکرده بود، مقیدکرد، بنابراین، با مشرکان قریش با شکیبایی و سعه‌ی صدر و بردباری و وقار رفتار کرد، و با یهود نیز این‌گونه بود، و دربرابر آنان صبر کرد، و با آنان به نرمی رفتار نموده، و حجت را برآنان عرضه کرد، و دربرابر انواع مکر و نیرنگ و لجاجت و تباهی‌شان درزمین، ازخود صبر و پایداری نشان داد، و برای مداوای آنان بسیارتلاش کرد، تا این‌که ازآنان به تنگ آمد، و فرصت مسلط شدن برآنان برایش فراهم شد، درنتیجه کارشان را با تعادل محکم گردانید، سپس با قدرت تمام، ریشه‌ی آنان را خشکاند.

شرح پند دوم:

عبارت است، از «احتیاط و پرهیز و هوشیاری پیوسته دربرابر دشمنانی که منتظر نگون‌بختی مسلمانان هستند.» محتاط عمل کردن بابستن همه‌ی منافذ و دیوارمحکم کشیدن اطراف آن، همان منافذی که ممکن است، دشمنان ازآن طریق به درون قلعه‌های فکری یاروانی یا مادی اسلام داخل‌شوند، که این کار ازطریق عمل مداوم و پی‌گیری که پیوسته قلعه‌ها و دیوارهای اطراف آن‌را ترمیم‌کنند، و قلعه‌ها و دیوارهای جدیدی طبق نیاز بسازند، امکان‌پذیر است. وپرهیز، باگماشتن

نگهبانان ماهرو بیدار که به نوبت وظیفه‌ی پاسبانی و مراقبت را انجام دهند، هرچند زمان به درازا بیانجامد، ممکن می باشد، زیرا دشمنان پیوسته درکمین هستند، و منتظر غفلت و بی‌خبری مسلمانان‌اند، که هرگاه غفلت کنند، به سرعت و برق آسا برآنان بتازند، درنتیجه آن چه می‌خواهند، ازحیله و نیرنگ درون قلعه‌های اسلامی به وجودآورند؛ درحالی که، آنان هنگام تاختن، تمامِ زیرکی و تیزهوشی و نیرو وحیله‌ی خودرا به کار می‌اندازند، و به منظور پرهیز، برمسلمانان لازم است، اقدامات پیشگیرانه‌یی انجام دهند، که عبارتند از:

اولین کار:

پرهیز کردن ازنیرنگ‌ها و بازیچه‌های فکری که دشمنان می کوشند؛ تا جایی که، بتوانند آن را پنهان کنند. قرآن به پرهیز ازحیله‌ها و بازیچه‌های فکری که دشمنان می کوشند، پیوسته درصفوف مسلمانان پنهان کنند، ارشاد می کند، آن جایی که پیامبرش محمد را مخاطب قرارداده، و می‌فرماید:

﴿ وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ وَٱحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنۢ بَعْضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ﴾

«و میان آنان به‌موجب آن‌چه خدا نازل کرده، داوری کن، و ازهوا و هوس‌شان پیروی مکن، و ازآنان برحذر باش، مبادا! تورا دربخشی ازآن‌چه خدا برتو نازل کرده، به فتنه بیندازند.»

خداوند دراین آیه به پیامبرش دستور می‌دهد، که ازخواسته‌های دشمنان اسلام ازقبیل یهود، درمواردی که برای او لغزشگاه ساخته‌اند، تا اورا بلغزانند، پیروی نکند، هم‌چنین اورا برحذرمی‌دارد، که مبادا! آنان باوسایل فریبنده و دروغین و نیرنگ‌های مکارانه و فریبنده ایشان را ازتعالیم خداوندی که براو نازل کرده، منحرف کنند، و ازحقیقت دورسازند. سفارش به برحذربودن ازیهود، درحقیقت پرهیزدادن ازتمامی کسانی‌ست، که دردشمنی بااسلام و مسلمانان همانند یهود هستند. هم‌چنین خداوند دستورداد، که ازمنافقان نیز برحذرباشند، و درسوره‌ی منافقون فرمود:

﴿ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ۖ وَإِن يَقُولُوا۟ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ۖ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ ۖ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ۚ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَٱحْذَرْهُمْ ۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۖ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴾

«و چون آنان را ببینی، هیکل‌هایشان تو را به تعجب وا می‌دارد، و چون سخن گویند، به گفتارشان گوش فرا می‌دهی، گویی آنان چوب‌هایی‌خشک پشت بر دیوارند [که پوک شده، و درخور اعتماد نیستند] هرفریادی را به زیان خویش می پندارند. خودشان دشمن‌اند، ازآنان بپرهیز، خدابکشدشان، تا کجا [از حقیقت] انحراف یافته‌اند.»

دراین آیه توجه اکید و محکمی‌ست، که ازمنافقان باید کاملاً برحذر بود، زیرا آنان با مسلمانان رفت و آمد دارند، و میان‌مسلمانان نفوذ می کنند، و ازنقاط ضعف و قوت‌شان آگاه هستند، و ازمنافذی که ممکن است، دشمن بیرونی از آن داخل شود، باخبرند. پرهیز کردن از آنان با کنترل کردن نیروهایشان و بازداشتن ازتمامی مراکزعملی قدرت و گماشتن آنان به کارهایی که درآن امر و نهی و قدرتی و نیروی مادیی ـ که به شر و فتنه وادارشان کند ـ نباشد، همچنین برحذر بودن از آنان که با توجه نکردن به وسوسه‌ها و نیرنگ هایشان، امکان‌پذیراست. البته انواع دیگری ازپرهیز وجود دارد، به همین دلیل امر به برحذربودن از منافقان، بی قید و شرط ذکر شده، زیرا وضعیت‌شان اقتضا می‌کند، که درهمه‌ی کارها باید ازآنان بپرهیزیم.

دومین کار:

برحذربودن ازنیروهای اقتصادی و سیاسی و نظامی‌ست، که دشمنان بدان وسیله می کوشند، به درون قلعه‌های اسلامی راه یابند، درنتیجه پایه‌ی نیروهای اقتصادی یا سیاسی یا نظامی مسلمانان را درهم کوبند، و این برحذربودن ازنیروهای مادی دشمنان اسلام چیزی‌ست، که خداوند آن را اعلام نموده، و شکل این پرهیزرا بیان کرده است، خداوند فرمود:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعٗا ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! [دربرابر دشمن] آماده باشید [اسلحه‌ی خودرا برگیرید] وگروه گروه [به جهاد] بروید، یا به طور جمعی روانه‌شوید.»

خداوند دراین آیه، شکل پرهیز ازنیروهای مادی را درقالب بسیج کردن نیروهای اسلامی، برای رویارویی با دشمنانی که منتظرغفلت و لغزش مسلمانان هستند، قرار داده است. بسیج کردن نیروهای اسلامی شایسته است، که به اندازه‌ی ترس و پرهیز باشد. بنابراین، اگر ترس ازنیرنگ‌های دشمن، ترس موجهی باشد، که احتمال وجود نیروهای مخالفی به صورت پراکنده باشد،گروهی که علیه آنان بسیج می شوند، نیز باید به صورت پراکنده میان صف‌ها پخش شوند، و این چیزی‌ست، که گفتارخداوند متعال (فانفرواثبات) بدان اشاره دارد، یعنی باید

درقالب گروه‌هایی درهرجهت پخش شوند، تا نیروهای دشمن را درهم بشکنند، و همکاران‌شان را ازاطراف‌شان پراکنده کنید، و آنان را زیرنظر داشته باشید، و اگر ترس ازدشمن ترسی قوی و تهدیدکننده با جنگی جمعی و صریح باشد، مقابله با آن نیز باید مقابله‌یی جمعی و فراگیر باشد، و این همان چیزی‌ست، که گفتارخداوند متعال **(أوانفروا جميعا)** بدان اشاره دارد، یعنی درحالی که باهم هستید، با آنان روبه‌رو شوید، تا بدین‌وسیله دربرابر خواسته‌های دشمن ممانعت ایجاد کنید، و با نیرنگ‌ها و حملات‌شان نیرومندتر ازآنان برخورد کنید، به این امید که خداوند برای یاری رساندن به دوستانش ، آنان را شکست دهد.

سومین کار:

این که از دشمنان محرم اسرار نگیرند، مبادا! میان مسلمانان، دوستانی محرم اسرار داشته باشند، که بدین وسیله ازاسرار مسلمانان مطلع شوند، تا راه دسیسه و استراق سمع و برانگیختن فتنه‌ها را به‌روی آن دشمنان ببندند، و برای محقق شدن این امر، خداوند مسلمانان را بازداشته، که دیگران نامسلمان را به عنوان محرم اسرار اتخاذکنند، چون مردانی ازمسلمانان با مردانی ازیهود ارتباط و رفت‌وآمد داشتند، و میان آنان روابطی مانند پناهندگی و هم پیمانی درجاهلیت وجود داشت، و مردانی ازمسلمانان با مردانی ازیهود ـ که ازروی نفاق تظاهر به اسلام کرده بودند ـ دوستی صمیمی داشتند، این درحالی بود، که آن یهودیان سخت به کفرشان پای‌بند بودند، و نسبت به عقاید باطل‌شان تعصب داشتند، مثل رفاعه بن زیدبن تابوت و سویدبن الحارث که هردو ازدانشمندان یهود بنی قینقاع بودند، و بعضی ازمسلمانان با آن دو، دوستی می کردند، و با آنان هم‌نشینی داشتند، این‌جا بود، که خداوند درسوره‌ی آل عمران فرمود:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمۡ لَا يَأۡلُونَكُمۡ خَبَالٗا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمۡ قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ وَلَا يُحِبُّونَكُمۡ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ

عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۱۱۹﴾ إِن تَمۡسَسۡكُمۡ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ وَإِن تُصِبۡكُمۡ سَيِّئَةٞ يَفۡرَحُواْ بِهَاۖ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ﴾

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! ازغیرخودتان [دوست و] هم‌راز مگیرید [آنان] ازهیچ نابکاری درحق شما کوتاهی نمی ورزند. آرزو دارند، که دررنج بیفتید. دشمنی ازلحن و سخن‌شان آشکار است، و آن‌چه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگ‌تر است. درحقیقت، ما نشانه‌ها [یِ‌دشمنیِ‌آنان] را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید. هان! شما کسانی هستید، که آنان را دوست می دارید، و [حال آن که] آنان شما را دوست ندارند، و شما به‌همه‌ی کتاب‌ها [یِ خدا] ایمان دارید، و چون شما برخورد کنند، می گویند: «ایمان آوردیم.» وچون [باهم] خلوت‌کنند، ازشدت خشم برشما، سرانگشتان خود را می گزند. بگو: «به خشم خود بمیرید» که خداوند به رازدرون سینه‌ها داناست. اگر به‌شما خوشی رسد، آنان را بد حال می کند، و اگر به شما گزندی رسد، بدان شاد می شوند، و اگر صبرکنید، و پرهیز گاری نمایید، نیرنگ‌شان هیچ زیانی به شما نمی رساند، یقیناً خداوند به آن‌چه می کنند، احاطه دارد.»

بنابراین، دراین نص قرآنی، مشکلات به طرز ظریفی توصیف شده است. خداوند مؤمنان را ازاین که غیرمؤمنان را به عنوان دوستان صمیمی خود برگزینند، و آن دوستان با مؤمنان رفت‌وآمد داشته باشند، و میان آنان داخل شوند، و آنان را دوست بدارند، و براسرارشان مطلع شوند، بازمی دارد، و خداوند این دوستان صمیمی را بطانه (آستر) نامیده است، یعنی آنان را به آسترلباس تشبیه کرده است، زیرا آستردرونش که به بدن می‌چسبد، پنهان است. اما دلیل این که مسلمانان نباید آنان را به عنوان محرم اسرار برگزینند، دراین آیات کاملاً شرح شده است:

الف. لایألونکم خبالا: درانجام کارهای فسادی که به شما شر یا بدی برساند، کوتاهی نمی کنند.

ب. ودوا ما عنتم: عنت به معنی زیان زیاد است. یعنی آرزو دارند، که دردین‌تان و دنیایتان به شما شدیدترین و بیش‌ترین آسیب را برسانند.

ج. قد بدت البغضاء من أفواههم: این یک دلیل مادی‌ست، که ازکینه‌ی شدیدی که دردل دارند، تعبیرمی‌کند، و بدین ترتیب، محرم‌اسرار نگرفتن ازآنان را نیکو می‌شمارد.

د. وما تخفی صدورهم أکبر: کار درآن‌چه با زبان‌شان ابراز می‌دارند، خلاصه نمی شود، بلکه کینه‌های پنهانی درونی‌شان ـ که ایشان را به اعمال مکر و نیرنگ وادار می‌کند ـ به مراتب بزرگ‌تر از آن چیزی‌ست، که از سخنان‌شان آشکار می‌گردد.

ذ. با شما منافقانه برخورد می کنند؛ درحالی که، دل هایشان لبریز ازآتش خشم نسبت به شماست.

و. اگر نعمت زیادی به شما برسد، آنان را ناراحت می کند، و اگر به شما مصیبت بزرگی برسد، خوشحال‌شان می کند، باتوجه به‌همه‌ی این دلایل و ضرورت نگهداری جامعه‌ی اسلامی ازمکر دشمنان، ایجاب می کند، که به دشمنان اسلام به عنوان محرم‌اسرار اعتمادنشود، و به‌عنوان دوست و یاری‌دهندگان خود نگیرید، زیرا آنان مورداعتماد نیستند، و دل‌هایشان پراز کینه و دشمنی‌ست، و هرگونه اعتمادی به آنان درواقع، خود را به هلاکت انداختن است، و خداوند در کتابش به صراحت هردوستی و موالاتی با آنان را معصیت و مخالفت با اوامرش به حساب می آورد.

شرح پند سوم:

عبارت است، از «اعتماد نکردن به کسانی که نیرنگ ازآنان دیده و شنیده شده، و نشانه‌های فریب و نفاق ازآن‌ها آشکارشده‌است.» بنابراین، مؤمنان نباید ازآنان دوستانی بگیرند، و نباید آنان را مطمئن بدانند، و درمشکلات به آنان اعتماد کنند، تا بدین وسیله مانع‌فعالیت‌شان شوند، و آنان را ازآزاررساندن به مسلمانان بازدارند، اگر آنان درمیان مسلمانان مشغول فعالیت باشند، و به اسلام تظاهرکنند. تکیه کردن مومنان به چنین کسانی که ازآنان مکر دیده شده، و نشانه‌های فریب و نفاق برآنان ظاهرگشته، همان‌هایی‌که دل‌هایشان برای پذیرش اسلام خالص نگشته است، برای آنان بهترین شرایط را برای متوسل شدن به فریب و حیله و نیرنگ فراهم می کند؛ درحالی که، ازجانب مسلمانان که هدف مکر و نیرنگ‌شان هستند، درامان اند، و تکیه کردن به این‌ها یکی ازبدترین غفلت‌ها و جهل مرکب و سادگی کشنده‌یی ست، که خداوند آن را برای مؤمنان نمی‌پسندد؛ هم‌چنان‌که، این کار (تَکیه کردن) ازصفات مسلمان راستین و دلیر نیز نیست، مسلمانی که به خودش و به محیط اطرافش آگاه و بینا بوده، و ازنیرنگ‌های دشمن‌دینش برحذرباشد. تکیه کردن نفس به فردی یا گروهی یا امتی نزداندیشمندان ازآثار اعتماد به فرد یا گروه یا امت به‌حساب‌می آید؛ درحالی که، اعتماد درنفس، زاییده‌ی برادری ایمانی راستین است، که براساس یکپارچگی عقیده یا تجربه‌ی‌شخصی درازمدت یا اخلاقی ریشه‌دار که طی قرن‌ها ازامتی دیده شده، استوار باشد، و روشن است، که دشمنان اسلام به‌ویژه یهود هیچ‌یک ازشروط را ندارند، و قضیه کاملاً برعکس است، زیرا آنان درعقیده با مسلمانان مخالف هستند، و تجربه ثابت‌کرده، که آنان پیوسته علیه

اسلام و مسلمانان نقشه می چینند، و منتظر واردشدن بلا و مصیبتی برآنان هستند، و اخلاقی که طی قرن‌ها ازآنان مشاهده شده، اخلاق پیمان‌شکنی و خیانت و علاقه‌ی بیش ازحد به نابودکردن اسلام و آواره کردن مسلمانان‌است. پس چگونه نزد دانای آگاه معقول است، که به آنان تکیه شود، و قلب به آنان اطمینان کند؟ تکیه کردن به آنان پس ازشناخت این صفات، از یک‌جهت نشانه‌ی نادانی و کودنی و پیروی ازشهوات سرکش است، وازجهتی دیگر، نشانه‌ی ضعف‌ایمان است. خداوند پیامبر و مؤمنان همراهش‌را بازمی دارد، که به ستمگران تکیه کنند، و درسوره‌ی هود فرمود:

﴿ وَلَا تَرْكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴾

«و به کسانی‌که ستم کرده‌اند، متمایل مشوید، که آتش [دوزخ] به شما می رسد، و دربرابرخدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد.»

دراین آیه، خداوند پیامبر و مؤمنان همراه وی را ازامری مهم برحذر می‌دارد، که اگر بانواهی او مخالفت کنند، و به ستمگران تکیه‌کنند، توجه نکردن به آن امر، عقوبتی سه جانبه به دنبال خواهد داشت:

۱. عقوبت داخل شدن به آتش است، و این چیزی‌ست، که گفتارخداوند متعال (**فتمسکم النار**) بدان اشاره دارد، و این آتش، همان آتشی‌ست، که دردنیا و آخرت، مخالفت کنندگان با امرخدا باآن گداخته می شوند، و دچارشدن به آتش، از نتایج حتمی تکیه‌کردن به ستمگران است.

۲. عقوبت ازدست دادن دوستان راستین، و این نیز همان چیزی‌ست، که گفتارخداوند متعال (**ومالکم من دون الله من أولیاء**) بدان‌اشاره می کند، یعنی ازکسانی که به آنان تکیه کرده‌اید، کسی یا غیرشان را نمی یابید، که صادقانه یاری‌تان دهد، یا درتأیید حق با شما دوستی کند، مگر ازروی نفاق آشکار باشد، و طمع درغنیمت داشته باشد.

۳. عقوبت خواری و شکست، و این چیزی‌ست، که گفتارخداوند متعال (**ثم لا تنصرون**) بدان اشاره می کند. ملاحظه می کنیم، این آیه، به نتایج حتمی تکیه کردن به ستمگران، اشاره دارد، و داستان این غفلت زدگان با فریبی که بدان وسیله ستمگران آنان را می‌فریبند، آغاز می شود، چون به خدا کفر می ورزند، و حقیقت را انکار می کنند، و احسان را نادیده می انگارند، و درپلیدی فرورفته، و خیررا کم

ارزش جلوه می‌دهند، و بر پیمودن راه‌های شر حریص می‌شوند، و این فریفتن بدین صورت است، که نسبت‌به آنان اظهارمودت کرده، و دربعضی موارد نیز تأییدشان می کنند، و بدین ترتیب، به تدریج آنان را به دام می اندازند، پس هنگامی که این غفلت‌زدگان فریب، این ستمگران راپذیرفتند، به آنان اعتماد می‌کنند، ومودت [ظاهری] شان را با مودت جواب‌می دهند، ولی این دو مودت به هم شباهتی ندارند. بنابراین، مودتی که ازجانب ستمگران باشد، بیش‌تر به مودت روباه به جوجه پرندگان و مودت گرگ به گوسفند شبیه است، اما مودت فریفته شدگان مودتی صادقانه است، که نفوس‌شان به آنان متمایل می شود، و دل‌هایشان به آن آرام می گیرد، و هروقت دل آرامش یافت، و نفس میل پیداکرد، چشم غافل می شود، و پرهیز ازبین می‌رود، و این هنگام است، که ستمگران فرصت مناسب را برای چاره‌جویی پنهانی و اجرای نیرنگ‌شان می یابند. پس زمانی‌که فریفته شدگان به دام افتادند، به سوی ستمگرانی که به آنان تکیه کرده‌اند، می شتابند، تا به‌وسیله‌ی آنان، خود را نجات‌دهند، ولی یاری حقیقی را ازآنان نخواهنددید، و اگرچه برای آنان تظاهر به کمک رسانی و تأییدکنند، پس آنان همانند صیادی هستند، که وانمود می کند، می خواهد، گنجشک را ازدام نجات دهد، پس کناردام می ایستد، و باصدای بسیاربلند فریادمی‌زند، و از او می خواهد، که گنجشک را ازظلم و بیداد آزادکند، و بلافاصله دام را دشنام می دهد، و آن‌را به تجاوزگری و ستم متهم می کند، و به خود زحمت نمی دهد، که دستش را درازکند، و گنجشک را رها کند. چگونه چنین کند؛ درحالی که، خودش صاحب دام یا شریک صیاد دیگری‌ست؟ این چنین، پس ازاین‌که فرصت ازدست رفت، برای غفلت‌زدگان آشکارمی‌شود، که کسانی که به آنان تکیه کرده‌اند، یاریشان نکرده‌اند، و چگونه ستمگرانی دیگر یاری‌شان دهند، که ازپیش به آنان تکیه نکرده‌اند؟ و درپایان خدا را به یاد می آورند، ولی ازاو کمکی نمی بینند، زیرا با او مخالفت کرده‌اند، و ازاو بریده‌اند، درنتیجه خدا آنان را به‌خودشان واگذاشته، و رهایشان کرده است، تا درنادانی خود سرگردان باشند، و درآتش گناه و نافرمانی‌شان بسوزند، چون یاری خدا را از دست داده‌اند، و نیرنگ‌های ستمگرانی که به آنان تکیه کرده‌اند، برایشان آشکارشده است، ناچار نتیجه این خواهد شد، که یاری نشوند، و دراین هنگام، به رسوایی و شرمی فراگیر و ذلتی پایدار و عذابی دردناک دچار خواهند شد، و به راستی که درآن تذکری‌ست، برای کسی که دلی داشته باشد، یا با دلی آگاه گوش

فرادهد، و گواه آن، ازما دور نیست، و نصوص قرآنی که ما را ازاین منافقان فریبکار برحذر می‌دارند، بسیاراند، از جمله گفتار خداوند متعال درسوره‌ی مائده:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٥٧ وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡقِلُونَ ﴾

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] ازکسانی که پیش ازشما به آنان کتاب داده شده، و [چه از] کافران، دوستان [خود] مگیرید، و اگرایمان دارید، ازخدا پروا دارید، و هنگامی‌که [به وسیله‌ی اذان، مردم را] به نماز می خوانید، آن‌را به مسخره و بازی می گیرند، زیرا آنان مردمی هستند، که نمی اندیشند.»

هم‌چنین درآیه‌ی دیگری فرمود:

﴿ وَإِذَا جَآءُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِٱلۡكُفۡرِ وَهُمۡ قَدۡ خَرَجُواْ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكۡتُمُونَ ﴾

«و چون نزدشما می‌آیند، می‌گویند:«ایمان آوردیم.» درحالی که، با کفر واردشده، و قطعاً با همان [کفر] بیرون رفته‌اند، وخدا به آن‌چه پنهان‌می داشتند، داناتر است.»

ازجمله صفات این‌ها که ازاین آیات برداشت می شود، آن است، که دینتان را به مسخره و بازی می گیرند، پس هنگامی که به‌نماز فراخواندید، با شما با حالت مسخره و بازی نماز می‌خوانند، واین ازنشانه‌های کفرشان است، و دومین نشانه این است، که منافق‌اند، و ایمان حقیقی ندارند، و هنگامی که نزدشما آیند، تظاهر می کنند، که مؤمن هستند، و هنگامی که به خلوت روند، کینه‌ی درونی خود را نسبت به شما آشکارمی کنند، زیرا آنان، هنگامی که باتظاهر به اسلام به صفوفتان وارد می شوند، درحقیقت با لباس کفر وارد شده‌اند، و دوباره ازحقیقت اسلام، با همان کفری که با آن وارد شده‌اند، خارج می‌شوند. این پاره‌یی از صفات‌شان است، که درشرح پند دوم پاره‌یی دیگر ازصفات‌شان ذکرشد، که شایسته است، کتاب کاملی به شرح صفات منافقان و پلیدی ایشان اختصاص داده شود.

شرح پند چهارم:

عبارت است، از«ضرورت برخورد با هرامتی به‌گونه‌یی که باویژگی‌های جمعی آن مناسبت داشته باشد، و توجه خاص کردن به‌افرادی ازآنان که این ویژگی‌ها را ندارند.» بنابراین، درصورتی‌که، ویژگی های امت‌شان پرهیز و

هوشیاری را واجب می کند، لازم است، که توجه خاص‌شان با پرهیز و هوشیاری زیاد همراه باشد، بدون این‌که آنان متوجه شوند، و بابررسی ویژگی‌های امت‌ها و ملت‌ها آشکار می شود، که میان آن‌ها تفاوت های روانی و اجتماعی بسیاری وجود دارد، که این تفاوت ها ناشی‌ازعوامل مختلفی از قبیل: مفاهیم و عقایدرایج و وراثت و محیط اجتماعی و آب و هوا و نوع تغذیه و وضع معیشتی‌ست، به همین خاطر یک پدیده‌ی روانی یا اخلاقی را می بینیم، که به نسبت بسیارزیادی در یکی از ملت‌ها یا یکی ازامت ها تکرارمی‌شود؛ درحالی که، نسبت تکرار آن پدیده درمیان امت یا ملت دیگر بسیارکم یا اندکی کمتراست. به عنوان مثال، پدیده‌ی تندخویی و خشن بودن و توقع انجام سریع خواسته‌های انفعالی درمیان برخی امت ها پدیده‌یی کاملاً آشکار است، ولی درملتی‌دیگر، پدیده‌ی بردباری و نرم‌خویی و به ندرت خشمگین شدن و به واکنش‌ها جواب سریع ندادن، آشکار می‌شود، و پدیده‌ی حیله و دروغ و فریب و نفاق و به کارگیری تیزهوشی به عنوان وسیله‌یی ازوسایل شر و گناه درملتی ازملت‌ها به علت بالا بودن نسبت تکرار آن درمیان افرادش، کاملاً مشهود است؛ درحالی که، پدیده‌ی استقامت و راستی و صراحت درملتی دیگر کاملاً بارزاست، و پدیده‌ی جزم‌اندیشی و جمود فکری و سرشتی درمیان ملتی، به عنوان صفتی کاملاً بارز و آشکارمی یابیم، ولی درملت دیگر، پدیده‌ی انعطاف پذیری و قابلیت استجابت و هماهنگی و سازگاری و انسجام باشرایط و محیط را مشاهده می‌کنیم، و گمان نمی کنم، که بتوان ویژگی‌های ملت‌ها را تصحیح و تعدیل نمود، ولی قضیه این است، که تأثیرات مفاهیم و عقاید رایج و وراثت و محیط اجتماعی و آب و هوا و نوع تغذیه و وضعیت معیشتی تازمانی که تغییرناپذیر باشد، ناچاراین سلسله ویژگی‌ها، به نسل‌های آینده سرایت خواهدکرد، و به همین دلیل نوح را می بینیم، که پس ازتجربه‌ی طولانی، درباره‌ی قومش ازخدا می‌خواهد، که ازکافران عصرش کسی را برزمین باقی نگذارد، زیرا تجربه به او نشان داده، که ویژگی‌هایشان به تمامی کسانی که ازآنان متولد خواهند شد، سرایت خواهدکرد، درنتیجه ازاصلاح فرزندان‌شان ناامید شده است، زیرا تاثیرات محیط اجتماعی موجود درمیان آنان، فرزندان‌شان را به گونه‌یی بار می آورد، که ازآزاد کردن خود از قید و بند عوامل اجتماعی، عاجز می مانند، و ازپذیرش خیری که سرشت سالم‌شان به آن میل دارد، ناتوان خواهند بود. خداوند متعال درسوره ی نوح فرمود:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا۟ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓا۟ إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾

«و نوح گفت: پروردگارا! هیچ کس ازکافران را برروی زمین مگذار، چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند، و جزپلیدکار ناسپاس نزایند.»

پذیرفته شدن دعای نوح برای هلاکت همه‌ی قومش ازجانب خدا درواقع، اعتراف و تایید خداوند به آن سببی‌ست، که نوح دردعایش علیه قومش به آن استنادکرده، و به سلامت سرشت فرزندان‌شان توجهی نکرده است، زیرا محیط بسته‌ی گمراه کننده، پیوسته سلامت فطرت فرزندان را فاسد می کنند، و محمد ﷺ برای عمل به این سیاست تربیتی، نسبت به امت‌ها، فرزندان ملت‌های مختلف را رهبری می کرد، و به ویژگی‌های روانی و اجتماعی‌شان و حتی ویژگی‌های ذاتی افراد نیز توجه می کرد. بنابراین، با بادیه نشینی که ازصحرا می آمد، و تندخویی بادیه نشینی داشت، سیاستی که با آن، رفتار می کرد، غیرازسیاستی بود، که با شهرنشینان و افراد متمدن برخورد می‌کرد، چون تاثیرات محیط برهریک ازبدوی و شهری متفاوت بود، و ضرورت سیاست‌تربیتی اقتضا می کرد، که با یهود، با سیاست ویژه‌یی که با ویژگی‌های روانی و اجتماعی موروثی آن ها مناسبت داشته‌باشد، برخوردکند، و همین سیاست باسیاستی که باآن، باقبیله‌های عرب برخوردمی کرد، فرق داشت؛ اگر چه، هدف تربیت، به نسبت هریک ازعرب و یهود یکسان بود، ولی ویژگی‌های یهودیان، تربیتی خاص و ویژگی‌های عرب، تربیت دیگر ی را می‌طلبید. بنابراین، سیاستی که درقبال یهود اتخاذ می شد، اقتضا می کرد، که بانهایت مراقبت و پرهیز و احتیاط و جدیت با آنان رفتارشود، زیرا از ویژگی‌های دروغ و حیله و خیانت و پیمان شکنی و به کارگیری نیروهای تیزهوشی درراه شر، برخوردار بودند، ولی رهبری کردن غیریهود، تمامی این شروط را نمی طلبید .

بررهبران اسلامی لازم است، این پندی را که ازواقعیت سیرت پیامبر اقتباس شده، چراغ راه‌شان قراردهند، و باید شناختی کافی ازویژگی‌های ملت‌های مختلف داشته باشند، و ازصفات افراد بارز هرملتی آگاه باشند، تا بدانند، چگونه باآنان رفتارکنند، هنگامی‌که آن افراد بارز مخالف باشند، و هنگامی که غالب یا مغلوب شوند.

شرح پند پنجم:

عبارت است، از «برنامه‌ریزی دقیق و مشورت کردن بااهل حل و عقد، کسانی که دیدگاه‌های درست و عقلی هدایت یافته دارند، لذا شایسته است، برای

رویارویی با هرامری که احتمال وقوع داشته باشد، آماده شوند، تا اگرآن امر مضر است، آسیبش دفع شود، و اگرمفیداست، منفعتش جلب شود.» بنابراین، برهمه‌ی مسلمانان به طوراعم و بررهبران سیاسی و اداری و نظامی به طوراخص واجب است، که درهمه‌ی کارها بیندیشند، و احتمالات را بانهایت دقت بررسی کنند، و یک‌باره بدون دقت و بررسی کاری را قطعی نکنند، زیرا این‌کار سبب وقوع خطاها و لغزش‌ها می گردد، هم‌چنین ازفضایی که واکنش ها را برمی‌انگیزد، به دورباشند، زیرا تنش‌ها بصیرت را کورمی کند، و ازدیدن صحت و سقم راه کارهای سیاسی یا اداری یا نظامی باز می دارد، همان گونه که، گردباد دیدگان را می پوشاند، و انسان را ازدیدن راه‌های درست بازمی‌دارد. بنابراین، شیاطین جهانی سیاست، دررهبرانی که واکنش ها، سیاست‌شان را جهت می دهد، نکات ضعف زیادی می‌یابند، که می توانند بدان وسیله برآنان مسلط شده، و هرگونه که بخواهند، سیاست خودرا برآن‌ها اعمال کنند، پس هرگاه که بخواهند، دشمنان‌شان را به جهتی که درآن لغزشگاه‌های خطرناک یا شر فراگیری‌ست، جهت دهند، برای‌شان زمینه‌یی فراهم کرده، که واکنش آنان را برانگیزند، درنتیجه همراه واکنش، خرد و عقل‌شان را ازدست می‌دهند، و اعصاب‌شان نابسامان شده، و اراده‌ی آنان مختل می‌گردد، و تازمانی‌که عقل و روان‌شان تابع احساسات باشد، و زود منفعل شوند، درنهایت تصمیمی را می گیرند، که خود و امت‌شان را به هلاکت می اندازند؛ درحالی که، این تاثیر پذیری سریع و زود منفعل شدن، هیچ‌گاه صفت هیچ‌یک ازبزرگان سیاسی یا اداری یا نظامی ـ که خواسته‌اند، برای خود یا امت‌شان عظمتی تاریخی و بزرگ محقق سازند ـ نبوده است. اندیشیدن و تدبر، با اخلاق استبدادی با هم یک‌جا جمع نمی‌شود، زیرا اندیشیدن درگرو این است، که همه‌ی احتمالات بررسی شوند، و همه‌ی مثل ومانندهای تاریخی برشمرده شده، و به مقدمات و وسایل کار و نتایجش توجه شود، و اسباب پیروزی شناسایی گردد. پیامبرخدا ﷺ بیش ازهرکس، برای کارها برنامه‌ریزی می‌کرد، و بیش از هرکسی به عواقب آن می اندیشید، و حکیمانه برای آن چاره اندیشی می کرد، که سیرت عظیم و سیاست حکیمانه‌اش گواه آن است. تدبیرعبارت است، از برنامه‌ریزی پیش از عمل، و شایسته‌است، اجرای آن، ضامن بهترین نتایج‌باشد، و این ازصفات خداوند متعال است. خداوند درسوره‌ی یونس فرمود:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ... ﴾

«پروردگارشما آن خدایی‌ست، که آسمان‌ها و زمین را درشش هنگام آفرید، سپس برعرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می کند.»

هم‌چنین فرمود:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴾

«خدا [همان] کسی‌ست، که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید، برافراشت، آنگاه برعرش استیلا یافت، و خورشید و ماه را رام‌گردانید، هرکدام برای مدتی معین به سیرخود ادامه می دهند [خداوند] درکار [آفرینش] تدبیر می کند، وآیات [خود] را به روشنی بیان‌می نماید، امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل‌کنید.»

انسان به هردرجه‌یی که برسد، بازهم ازعوامل شخصیتی و خواسته‌های ذاتی تأثیر می پذیرد، مگر این که پیامبری معصوم باشد، بنابراین، جز مشورت کردن با دارندگان رأی درست و عقل هدایت یافته و رجوع به اهل حل و عقد، راه دیگری ندارد، تا او را درروشن کردن حقیقتِ، مساعدت کنند، و آن‌چه را به صواب و به‌دست آوردن موفقیت و پیروزی نزدیک‌تر می بینند، به او مشورت دهند. بنابراین، اگربه حقیقت برسد، ازمنزلتش نزد مردم کاسته نمی‌شود، چون به توصیه‌های بزرگانی که نزد او صاحب‌نظرند، عمل نموده است، و اگربه اشتباه و خطا دچارشد، در به‌دوش‌کشیدن مسؤولیت خطا، بزرگان صاحب نظر، با او شریک می شوند، و برای اصلاح آن هم‌دیگر را فرامی‌خوانند، و هرگاه آسیبی به او و به امت برسد، کاهش می‌دهند، و با تدبیری اندیشمندانه و بررسی دقیق همه‌ی احتمالات و مشورت خواستن ازصاحب نظران باتجربه، باید تدابیر مختلفی اتخاذکرد، و امکانات لازم را برای رویارویی با هرامری که احتمال وقوع دارد، فراهم‌کنند، که یک‌باره هنگام غفلت، باآن روبه‌رونشوند. پیامبر برای هرکاری به اندازه‌ی توان خودومؤمنان همراهش، امکانات لازم را تهیه می‌کرد، که سیرت صحیح و نتایج سیاست‌حکیمانه‌اش گواه این مطلب است، و به منظور احتیاط، باید برای رویارویی با بلا و مصیبت یا حوادث ناگهانی خوشحال‌کننده آمادگی داشت، حتی باید بیش‌تر ازآن، امکانات لازم را تهیه کرد، اما کسانی که برای بلا و مصیبت یا حوادث‌ناگهانی خوشحال کننده، امکانات و شرایط لازم را آماده نمی‌کنند، خردشان را ازدست خواهند داد، و به هنگام بلا و مصیبت عقل‌شان مختل

خواهدشد؛ همان‌طورکه، هنگام پیش آمدن حوادث ناگهانی خوشحال‌کننده، سرمستی و تنبلی به آنان دست می دهد، و ازخیر و برکت آن غافل می مانند، درنتیجه این فرصت را ازدست می دهند؛ درحالی که، روی دادن خوبی‌ها، فرصت پربرکتی‌ست، که اگر کسی آن را غنیمت‌شمارد، سود برده، و کسی که سستی‌کند، آن را ضایع کرده، و پشیمان‌می‌شود، این پند سه پیام دارد:

۱. انجام دادن دقیق کارها و اندیشیدن درآن، با عقل و تفکر.

۲. مشورت کردن با افراد صاحب نظر و متخصص و خبره، از اهل حل و عقدی که مخلص و ناصحی مدبّر و خیّرند.

۳. آماده کردن امکانات و شرایط لازم برای رویارویی با هر امری که احتمال وقوع دارد، زیرا حوادث، گاهی هنگام غفلت روی‌می‌دهند، اعم ازبلا و مصیبت یا حوادث ناگهانی خوشحال کننده، و برای دفع ضرر یا جلب منفعت شایسته است، که مسلمانان درزندگی خصوصی و اجتماعی‌شان و برای سیاست و رهبری و تدبیر همه‌ی کارهایشان، ازروشی که ازسیرت پیامبر اقتباس شده است، استفاده کنند، تا دشمنان اسلام، برمواضع حساس‌شان تسلط نیابند.

شرح پند ششم:

عبارت است، از «محافظت کردن ازاخلاق اسلامی و تعالیم ربانی، دربرخورد با مردم و سیاست‌هایشان، هرچندکه زمینه‌ی فریب و فرصت برای اخلاق غیراسلامی فراوان فراهم باشد.» بنابراین، برمسلمانان لازم است، که ستم نکنند، و حقی را پایمال نکرده، و پیمان شکنی نکنند، و خیانت نورزند، و عهد و پیمان‌شان را نقض نکنند، و ضمانت و امان دادن مسلمانی به کسی نادیده نگیرند، و هرگاه ازخیانت قومی ترسیدند، به آنان اعلام کنند، که پیمانی که میان ایشان بوده، به پایان رسیده، یا آن را لغو نموده‌اند، تامسلمانان و دشمنان‌شان به طوریکسان درجریان نبود عهد و پیمان باشند، زیرا ساختار اخلاقی مسلمانان، ساختار ثابتی‌ست، که بدجلوه و بدترکیب نشان دادن را نمی پذیرد؛ هرچندکه، برای به دست آوردن خواسته‌هایشان فرصت مناسب فراهم شود، چون مسلمانان صاحب رسالتی ربانی هستند، و مردم را به‌آن فرا می خوانند، و علاقه دارند، که همه‌ی مردم با آنان شریک شوند، درنتیجه می خواهند، درصف نیک‌بختان قرارگیرند، و خیر و نیکی و بهترین‌ها را تنها برای‌خود نمی خواهند، و به مخالفان‌شان بادیددشمنی نمی نگرند، بلکه با دید

ترحم و دلسوزی به آنان نگاه می کنند؛ همان طورکه، پزشکان دلسوز، بانگاه‌هایی لبریز ازمهر و محبت به بیماران‌شان نگاه می کنند، و برصحت و سلامتی آنان حریص‌اند، ولی بعضی ازبیماران کم ظرفیت، با نگاه‌هایی لبریز ازدشمنی به پزشکان‌شان نگاه می‌کنند. وقتی که مسلمانان صاحب‌رسالت ربانی باشند، برآنان واجب است، که ازخود، نمونه‌ی زنده‌یی ازرسالت‌شان ـ که مردم را به آن فرا می‌خوانند ـ بسازند، چه درزمینه‌های اخلاقی و معاملاتی بین خودشان، چه‌درزمینه‌های اخلاقی و معاملاتی با دشمنان یا مخالفان‌شان. بنابراین، اخلاق نزد مسلمان راستین، ساختاری ثابت دارد، که باتغییراشخاصی که با آنان رفتارمی کند، تغییرنمی کند، زیرا اخلاق اسلامی ارتباط تنگاتنگی با اوامر و نواهی خداوند دارد، که درهیچ حالتی ازآنان جدا نمی شود، پس آن‌چه خدا به آن دستوردهد، نزد مسلمانان، ازاخلاق برتر به حساب می آید، و آن‌چه خدا ازآن بازدارد، نزد مسلمانان، ازاخلا ق پست و پلید به‌حساب می آید، و یقیناً خداوند به عدالت دستور داده، و حاکمان را ازستم برزیردستان بازداشته است، به همین دلیل، مسلمان راستین آراسته به‌اخلاق اسلامی، برای خودنمی پسندد، که ازعدالت کناره‌بگیرد؛ اگرچه، باسرسخت‌ترین دشمنان روبه‌رو باشد، زیرا می‌ترسد، به معصیت و گناه دچارشود، و خداوند متعال درسوره‌ی مائده فرمود:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُواْ ۚ ٱعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته دشمنی گروهی شما را برآن دارد، که عدالت‌نکنید. عدالت کنید، که آن به تقوی نزدیک‌تر است، و ازخدا پروا دارید، که خدا به آن‌چه انجام می دهید، آگاه است.»

بنابراین، مؤمنان مأمورند، که برای خدا قیام کنند، نه برای خواسته‌ها و مصالح دنیوی خاص خود. وقتی قیام کنندگان برای خدا باشند، خداوند به عدالت امر می‌کند، و ازستم بازمی دارد، پس دراین صورت، برآنان واجب است، که به عدالت گواهی دهند؛ اگرچه، به‌زیان خودشان باشد، و دشمنی‌شان باقومی نباید سبب شود، که عادلانه برخورد نکنند؛ درحالی که، خداوند مؤمنان را دستورداده، که به عهد و پیمان‌هایشان وفا کنند، و آن را نقض نکنند، تا زمانی که مشرکانی که با آنان

پیمان بسته‌اند، آن را نقض‌نکرده‌اند. خداوند متعال درسوره‌ی توبه خطاب به مؤمنان چنین فرمود:

﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ثُمَّ لَمۡ يَنقُصُوكُمۡ شَيۡـًٔا وَلَمۡ يُظَٰهِرُواْ عَلَيۡكُمۡ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيۡهِمۡ عَهۡدَهُمۡ إِلَىٰ مُدَّتِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾

«مگرآن مشرکانی که باآنان پیمان بسته‌اید، و چیزی‌از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذارنکرده، و کسی را برضد شما پشتیبانی ننموده‌اند. پس پیمان اینان‌راتا [پایان] مدت‌شان تمام کنید، چراکه خدا پرهیزگاران را دوست دارد.»

هم‌چنین فرمود:

﴿ فَمَا ٱسۡتَقَٰمُواْ لَكُمۡ فَٱسۡتَقِيمُواْ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾

«پس تا باشما [برسرعهد] پایدارند، با آنان پایدار باشید، زیرا خدا پرهیز گاران را دوست می‌دارد.»

بدین ترتیب، مسلمانان راستین، نمونه‌ی عملی ازبرتری رسالتی که مردم را به آن فرا می خوانند، به همه‌ی مردم ارائه می دهند، درنتیجه غیرمسلمانان را با اعمال و اخلاق و فضایل‌شان به اسلام جذب می کنند، و همگی معلمان اخلاق خواهند شد، حال مردم دوست داشته باشند، یا نداشته باشند، چون فضایلی که ازراه اطاعت از اوامر خداوندی کسب کرده‌اند، باید آنان را به جایگاه و مقام معلمان برساند، وبهترین شرایط را برای ایشان فراهم کند، تا مردم گروه گروه به دین خدا بپیوندند، چون دنبال خشنودی‌خدا بودن دراین مسیرو مخالفت کردن با خواسته‌های نفس، ازلوازم تقوی‌ست، و خداوند برای برپاداشتن عدل درسوره‌ی مائده فرمود:

﴿ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴾

و به منظور وفای به عهد نسبت به کافران درسوره‌ی توبه فرمود:

﴿ فَمَا ٱسۡتَقَٰمُواْ لَكُمۡ فَٱسۡتَقِيمُواْ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾

و نیز فرمود:

﴿ فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيۡهِمۡ عَهۡدَهُمۡ إِلَىٰ مُدَّتِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾

اعمال و اخلاق مسلمانان راستین این چنین است، و مثل والایشان بین مردم نیزچنین است، و با این اعمال و اخلاق می توانند که به دشمنان اسلام و به همه‌ی مردم الگوی زنده‌یی نشان دهند، که انسان باید چگونه باشد.

شرح پند هفتم:

عبارت است، از «تصمیم‌گیری اندیشمندانه و قاطع، هرزمان که ضرورت اقتضا کند، و فرصت مناسب باشد، و ریشه کن کردن پایه‌های شر، باازبین بردن علت‌ها و جلوگیری ازعلل آن.» تجربه نشان داده، که بیش‌ترمردم به رهبری که از اراده‌ی قوی و اندیشمندانه ـ درجاهایی که به اندیشه نیاز است ـ برخوردار نباشد، اعتماد نمی‌کنند. اراده‌یی که با قضایا قاطعانه برخورد کند، مثل کسی که نتیجه را دقیق پیش‌بینی می‌کند، و با قاطعیت و بدون تردید، روش‌های عملی را برنامه‌ریزی می‌کند، سپس با ثبات و قدرت توأم بارأی خردمندانه و قهرمانانه و عاقلانه، دراجرای آن بکوشد، زیرا انسان‌ها نیروهایی با اراده‌های متنوعی هستند، و هیچ انسانی به هردرجه‌یی که برسد، نمی‌تواند همه توانایی‌ها را یک‌جا داشته باشد، و شک و تردید رهبر بین آرای مختلف، هرصاحب نظری را تحریک می کند، که به رأی خود ـ که بسیار به آن مغروراست ـ تمسک جوید، و او را به قناعت برساند، که تنها همان حقیقت و صواب قطعی‌ست، و بی شک رأی دیگران اشتباه است، و او را به طمع اندازد، که تنها رأی او باید پیش‌رهبر نافذ باشد، تا خودی بنمایاند، و پس ازآن میل به رام کردن رهبری دروجودش پدید آید، تا به خواسته‌هایش برسد، و بدین ترتیب، رهبری فاسد می شود، و کارش مختل می گردد، و هرج و مرج فراگیر شده، و اعتماد توده‌ی ملت به رهبرشان ضعیف می گردد، سپس دراین واقعیت ضعیف و متردد، گروهی ازرهبران به رقابت می پردازند، که هریک اعتماد عده‌یی ازتوده‌ی مردم را ازرهبرشان گرفته، و به خود معطوف می دارند، درنتیجه درجامعه پراکندگی و تنازع و اختلاف به وجود می‌آید، و دراین هنگام، نیروها ضعیف شده، و یکپارچگی گروهی ازهم گسیخته می‌شود، و صفات رهبری سالم ازبین می رود؛ هرچندکه، رهبر پیروان و یارانی داشته باشد، سپس چنین جامعه‌یی به سستی فراگیر دچارمی شود. چیزی که پیامبررا برهمه‌ی مخالفان و نیرنگجویان ضداسلام ـ که درپیشاپیش آنان یهود است ـ پیروزکرد، این بود، که پیامبر ازتمامی صفات ایده‌آلی که رهبران بزرگ باید داشته‌باشند، برخورداربود.. از جمله، او صاحب اراده‌یی محکم و قوی بود، و هنگامی که تصمیم قطعی می گرفت، دچار تردید نمی‌شد، و ازآن برنمی‌گشت، بلکه در اجرای آن، تازمانی که گناه نبود، برخدا توکل می کرد، با وجود این، او در هر شرایطی با یاران صاحب نظر و خردمندش مشورت می کرد، پیش از این که رأی نهایی را اتخاذ کند، و آن تصمیم

را قطعی‌کند، تمامی جوانب قضیه را بررسی‌می‌کرد، تا بدین وسیله امرخداوندی را اجرا کرده باشد، خداوند درسوره‌ی آل عمران فرمود:

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ۖ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى ٱلْأَمْرِ ۖ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَوَكِّلِينَ ﴾

«پس [به برکت] رحمت الهی، باآنان نرمخو [و پرمهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً ازپیرامون تو پراکنده می شدند. پس، ازآنان درگذر، و برایشان آمرزش بخواه، و درکار [ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی، برخدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.»

پیامبر بزرگوار، علاوه بررحمت و نرم‌خویی و گذشت، درکارها با اصحابش مشورت می کرد، پس ازمشاوره، اگرمطمئن می شد، که کاررا قطعی کند، تصمیم قطعی می گرفت، و شک به دل راه نمی‌داد، و آن را اجرا می‌کرد؛ درحالی که، برخدا توکل می کرد، و دربه دست آوردن نتایجی که به آن امیدواربود، برخدا اعتماد داشت. شایسته است، که صفات رهبر این‌گونه باشد، و هررهبری که طالب رسیدن به قله‌های مجد و بزرگی‌ست، باید به او اقتدا کند. علاوه برتصمیم قاطعانه و محکم و قوی لازم است، رهبر به‌هدایت قسمت پایانی این بند نیز عمل‌کند، که عبارت است، ازریشه‌کن کردن شر، همراه با ازبین بردن اسباب و علل آن، زیرا عوامل شر، درابتدا کوچک به نظرمی آیند، بنابراین، اگر نادیده انگاشته شوند، بزرگ و بزرگ‌تر شده، و به تدریج پیچیده و دشوارمی شوند؛ درحالی که، رهبر کاردان و حکیم ازهمان ابتدا، پیش ازاین که پیچیده و دشوار شوند، علت‌های اصلی و حقیقی محرک و تقویت کننده شر را بررسی کرده، و ریشه‌کن می کند، و اثری ازآن باقی نمی گذارد، زیرا هروقت شر پیچیده و دشوارشد، ریشه‌کن کردنش مشکل است، واسبابش گسترده می‌شود، و عواملش زیاد می‌شود، و نتایج مصیبت باری خواهدداشت. یقیناً پیامبر باحکمت عالی که خدا به او بخشیده بود، توانست باشدت و قوت، یهود را ریشه‌کن کند، پیش ازاین‌که کارشان براو دشوار شود. بنابراین، هنگامی که متوجه شد، بنی قینقاع چشمان‌شان برمسلمانان قرمز شده، و وضعیت‌شان ازخطرخیانت خبرمی‌داد، آنان را ازمدینه بیرون راند؛ همان طورکه، بنی نضیر را بیرون راند، هنگامی که خداوند توطئه‌ی آنان را مبنی برقتل پیامبر، برملاکرد، و ماندن‌شان درمدینه ازخطر فتنه‌های مهلک خبرمی داد، و پس ازاین که پیمان شکنی و خیانت‌شان آشکارشد. درپایان باشدت و قاطعیت، به بنی قریظه حمله کرد، آن زمانی که درسخت‌ترین بحران پیمان را شکستند، و قصدداشتند، ازپشت سر به مسلمانان خنجربزنند؛ درحالی که، مسلمانان به گروه‌هایی که مدینه

را محاصره کرده بودند، و بیش‌ترین نیروی عرب با آنان بود، سخت مشغول بودند، تا آنان را ازحمله به مدینه باز دارند.

خلیفه‌ی اول ابوبکرصدیقؓ درسیاست قاطعش، براساس این پندنبوی حرکت کرد، پس ازاین که باگروه برگزیده‌ی اصحاب مشورت کرد، برای جنگ با مرتدین تصمیم قطعی گرفت، و با تصمیمی که ایمان به خدا و اعتماد و توکّل بر او تقویتش می کرد، ازآن کار جلوگیری کرد، و بدین وسیله توانست فتنه را ریشه‌کن کند، پیش ازاین که شر پیچیده و دشوار و بلا فراگیر شود. برمسلمانان درهر عصری لازم است، که مطابق این هدایت حرکت کنند، تا راهی برای دشمنان اسلام باقی نگذارند، که ازآن طریق وارد شوند، و آتش فتنه را برافروزند، و یکپارچگی مسلمانان و نیرویشان را درهم شکنند.

شرح پند هشتم:

عبارت است، از «حکیمانه اداره کردن کارها ازراه مناسب و مداوای هرحادثه‌یی با داروی مناسب آن درد و حادثه.» خداوند متعال درسوره‌ی بقره فرمود:

﴿يُؤْتِي ٱلْحِكْمَةَ مَن يَشَآءُ ۚ وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُولُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾

«[خدا] به هرکس‌که بخواهد، حکمت می بخشد، و به هرکس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است، و جزخردمندان، کسی پند نمی گیرد.»

بنا براین، استواری رأی ایجاب می کند، که رهبر باید کسی‌باشد، که با قوت و نیرومندی، وظیفه‌ی رهبری را به عهده بگیرد، حال فرد باشد، یا گروه یا امتّی که به صفات حکمت آراسته باشند. حکمت عبارت است، از گذاشتن هرچیز درجایگاه خودش، که ضدّآن حماقت است، یعنی قرار ندادن هرچیز درجایگاه خودش.

شاعر می گوید: گذاشتن علف خشک به جای شمشیر دربلندی مضر است، همانند گذاشتن شمشیر به‌جای علف خشک.

به عنوان مثال، حکیمانه نیست، که نقشه‌های نظامی را به‌دشمن اعلام‌کنیم، زیرا وقتی آن‌را بفهمند، وسایل دفاع و محافظت ازخودرا دربرابر آن فراهم می‌کنند، درنتیجه هدف نقشه‌ها ازبین می رود. هم‌چنین حکیمانه نیست، که با استعدادهای نظامی توانمند درسرکوب دشمن فخر و مباهات کنیم، زیرا این کار باعث تحریک و تشویق دشمن می شود، که استعداد هایش را چندبرابرکند؛ درحالی که، حکمت

اقتضا می کند، دشمن غافل بماند، دراین صورت، هرگاه فکر تجاوز به ذهنش خطورکرده، و تجاوز را آغازکند، ناگهان با نیرویی روبه‌رو خواهدشد، که توان رویارویی با آن را ندارد، و پشیمان خواهدشد، و خداوند نیرنگ‌شان را مردود و آن‌ها را خوار و ذلیل خواهدکرد. هم‌چنین حکیمانه نیست، که نیروهای نظامی دردست افراد نامطمئن باشد، زیرا این افراد، آن نیرو ها را درجهت به دست‌آوردن خواسته‌ها و اهداف خاص‌شان به کارمی گیرند، و هرگاه ضرورت عمومی برای استفاده ازآن نیروها اقتضا کند، کارشکنی نموده، و ازآن بازمی دارند. همان‌طور به هیچ وجه حکیمانه نیست، خود را به‌هلاکت بیاندازیم، و بدون درنظرگرفتن نتیجه‌ی آن، امّتی را به هلاکت اندازیم. روش پیامبر به این صورت بود، که کتمان را دردستور کارش قرارداده بود، وقتی که براجرای کاری تصمیم می گرفت، با اصحابش مشورت می کرد، سپس آن‌چه را مصلحت‌می دید، قاطعانه انجام می داد. هرگاه قصد جهتی داشت، برای گمراه کردن دشمن، جهت دیگری را اعلام می‌کرد، چون جنگ همان‌طور که پیامبر ﷺ فرموده، فریب است.

پیامبر در انتخاب هم‌نشینان و رهبران سریه‌ها و امیران هردسته ازلشکرها درجنگ‌هایش و در انتخاب مشاوران اهل حل و عقد ازیارانش، حکیم بود. تمامی این‌ها درعرصه‌های دفع نیرنگ دشمنان بود، امّا درعرصه‌های دعوت، خداوند به پیامبردستور داده‌بود، که دردعوت به راه او، طریق حکمت را درپیش گیرد. خداوند متعال درسوره نحل فرمود:

﴿ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ ﴾

«باحکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.»

این امرشامل سایردعوتگران راه خدا نیز می‌شود، بنابراین، برآنان لازم است، که باحکمت و پند نیکو، به راه‌خدا فراخوانند، هنگامی‌که محمد ﷺ سردمدار دعوت اسلامی باشد، برمؤمنان به رسالتش در هرعصری واجب است، که باقدرت و قوت، وظیفه‌ی رهبری این دعوت را برعهده بگیرند، و در هدایت مردم به سوی آن، راه حکمت را بپیمایند.

حکمت دردعوت، یعنی برخورد با مردم، با توجه به استعدادهای فکری و ویژگی‌های روانی و اجتماعی و موقعیت آنان درمیان اقوام‌شان. و این ازطریق نرم خویی و مدارا درگفتار و پند نیکو و ارائه‌ی الگوهای عملی ازاخلاق کریمانه و بخشیدن جان و مال و گفت‌وگو با بهترین روش و حرکت تدریجی ازسبک‌تر به

سبک و ازسخت به سخت‌تر و شیوه‌های دیگر ـ که برشمردن همه‌ی‌آن‌ها دراین کتاب دشواراست ـ امکانپذیراست.

دعوت کردن مردم با سختگیری و تندخویی، ازحکمت نیست، زیرا این روش‌ها آنان را بیزار می کند، و نتیجه نمی دهد. پیامبر دستورداده، که آسان بگیرید، و سختگیری نکنید، و مژده دهید، و تنفر ایجاد نکنید. پیامبر ﷺ درسیرتش برترین نمونه‌های حکمت را دردعوت بیان نموده است. او بسیارعلاقه داشت، که یهودیان ساکن حجاز، به اسلام هدایت شوند، به همین منظور تمامی شگردهای دعوت حکیمانه را به‌کارگرفت، و احترام‌شان گذاشت، و حق همسایگی آنان را ادا کرد، و با بهترین شیوه با آنان به گفت‌وگو و مجادله پرداخت، و نعمت خداوندی را برآنان برشمرد، و به همه‌ی مردم اعلام کرد، که رسالت‌های آسمانی دراصول با هم یکی هستند، و همه‌ی پیامبران عليهم السلام با هم برادرند، ولی هنگامی که همه‌ی شگردهای حکیمانه سودی نداد، ازآنان روی‌گرداند، و به دعوت دیگران به راه پروردگار مشغول شد.

هنگامی‌که یهودیان دعوت محمد ﷺ پیامبر خدا را نپذیرفتند، دردل‌هایشان شرّ و فتنه ایجادشد، و شیاطین آنان را به بازی گرفتند، درنتیجه رسم هم‌جواری را به‌جا نیاوردند، و به امنیّت و استقراری که پیامبر به آنان بخشیده بود، خشنود نشدند، بلکه برانگیختن فتنه‌ها و پیمودن راه‌های شر را شروع‌کردند، درنتیجه حکمت درانجام کارها، اقتضا کرد، که مشکلات‌شان باداروی مناسب درمان‌شود. بنابراین، پیامبر بانهایت حکمتی‌که خدا به‌او بخشیده بود، فتنه‌ها و دسیسه‌هایشان را یکسره کرد، و هرحادثه و دردی را باداروی مناسب همان بیماری مداوا کرد، و همان‌طورکه خدا به او وعده داده بود، سرانجام موفقیت و پیروزی را برایش کامل و دشمنان اسلام را خوارکرد.

شرح پند نهم:

عبارت است، از «چنگ زدن به ریسمان خداوندی و اعتماد و تکیه‌کردن براو، هرچندکه مشکلات بسیارسخت و بغرنج باشند، چون گشایش هراندوهی و راه خروج از هرتنگنایی نزد خداوند است، و هرامری سببی و هردردی را دوایی‌ست.» زیرا چنگ‌زدن به ریسمان خداوندی، متمسّک شدن به قوی‌ترین نیرویی‌ست، که سایر نیروها درمقایسه با آن چیزی نیست، ازجمله چنگ زدن به ریسمان خدا، به

کارگرفتن وسایل مادّی سودمندی‌ست، که خداوند اجازه‌ی آن را داده، و با توجیهی عمومی ازشریعت خدا یا با توجیهی ویژه، بهترین اعتماد را برگزیده است، زیرا اگر شریعت خداوندی به انتخاب وسیله‌یی راهنمایی کند، درواقع آن وسیله برترین و سودمندترین وسیله خواهدبود، و اهداف مهمی را که مسلمانان راستین و پیشوایان و مردم دنبال می‌کنند، محقق می‌سازد.

چنگ زدن به ریسمان خداوندی و اعتماد و توکّل براو درکسب نتایج موردنظر، به مسلمانان قدرت چشمگیری می‌بخشد، و آنان را ازتوان فوق العاده‌یی برخوردار می‌سازد، که توان آنان را از دو بُعد مادّی و معنوی چند برابر می کند.

از بُعد مادی به این ترتیب، که انسان استعدادهای درونی بالقوه‌یی دارد، که ناامیدی این نیروهای نهفته را ازبین می برد، و ضعف اعتماد به نفس آن را سست و پراکنده می سازد، سپس این درد به نیروهای مؤثر درانسان سرایت می کند، درنتیجه این‌استعدادها ازبین می روند، و ضعیف شده، و به سستی و رکود دچارمی‌شود، و درنهایت به فروپاشی همگانی می انجامد، ولی اگر او به خدا چنگ بزند، و به او اعتماد داشته باشد، و توکّل کند، نا امیدی و سستی به دلش راه نمی‌یابد؛ هرچندکه، امر مهم و خطر بغرنج باشد، بلکه آن را به فال نیک می‌گیرد، و کارش را ادامه می دهد، و برای رسیدن به آرزو و هدف خود تلاش می‌کند، چون او احساس می کند، خدا مراقب اوست، خداوند نیز به او کمک می‌کند، و مؤید و منصورش می دارد، بدین ترتیب، استعدادهای نهفته‌ی درونیش شکوفامی‌شود، درنتیجه نیرویش زیادشده، و اراده‌اش محکم و همتش افزون می‌گردد. بنابراین، باحکمت وعقل وعمل پیگیر و مداوم و ثبات و صبر، تلاش اندکش را به کار می‌گیرد؛ همان‌طورکه، خداوند به او دستور داده است، تا سختی‌ها را ازبین ببرد، و به آن هدفی که دنبال می کند، و موجب خشنودی خدا و رسول است، دست یابد.

اما از بُعد معنوی بدین صورت است، که مسلمان راستین هنگامی‌که به ریسمان خدا چنگ می‌زند، و براو اعتماد و توکل می‌کند، باید با دعای خالصانه به خدا پناه ببرد، چون دعا مغز عبادت و ترجمان ایمان است. هرگاه خداوند ازاو صداقت ببیند، دعایش را می پذیرد، و با کمک و امداد ش او را یاری می‌دهد، و موانع را ازسرراهش برمی دارد، و شرایطی را برایش فراهم می‌کند، که تضمین کننده‌ی نتایج و آثاری باشد، که بسیار مشتاق به دست آوردن آن است. ازجمله کمک‌های

خداوند به مؤمنان راستین این‌است، که دردل دشمنان اسلام، ترسی سست‌کننده و اضطرابی خوارکننده بیاندازد، و درصفوف‌شان پراکندگی و کش‌مکش و ضعف وشکاف ایجادکند، تا مؤمنان را برآنان پیروزگرداند. هم‌چنین از کمک‌های خدا این است، که مصیبت و گرفتاری‌های بسیاری را بردشمنانش فرودآورد، تا راه پیروزی دوستانش را فراهم کرده، و اسباب نصرت را برایشان مهیّاکند. انواع دیگری ازکمک‌های الهی به دوستانش ـ که قابل شمارش نیست ـ این‌گونه است.

به منظور تحقق شرط چنگ زدن به ریسمان خداوندی و اعتماد و توکل براو، پیامبرخدا ﷺ بیش ازهمه‌ی مردم با خدا ارتباط‌داشت، و براو اعتماد و توکّل می‌کرد. هرزمان که پیامبر با مشکلی مواجه می شد، یا خطری بغرنج پیش می آمد، به پروردگارش پناه می‌برد، و از او می‌خواست که وعده‌اش را قطعی‌کند، و یاریش دهد، و هرموقع که مشکل مسلمانان شدّت‌می‌گرفت، و به بن بست می رسیدند، پیامبر ﷺ به آنان مژدگانی گشایش نزدیک را می‌داد، که سیرت عظیمش گواه آن‌است، و ازمثال‌های بارزی که دراین زمینه می‌توان آورد، آن است، که کتاب‌های سیرت بازگو نموده‌اند، که وقتی به پیامبر خبررسید، یهود بنی قریظه پیمان شکسته‌اند، و باتحریک رهبران یهودبنی نضیر و بنی وائل به خاطر ریشه‌کن کردن مسلمانان، به گروه‌هایی پیوسته‌اند، که برای جنگ به مدینه آمده‌اند، به‌گونه‌یی سخن گفت، که ازآن بوی بشارت پیروزی می آمد، فرمود: **الله اکبر**، بشارت‌دهید، ای ملت مسلمان! این درحالی بود، که وضعیت مسلمانان درآن روز به حدی سخت و بغرنج و ناامیدکننده بود، که هیچ وقت به آن حد نرسیده بود، چون دشمن ازبالا و پایین آنان را محاصره کرده، و دل‌ها به گلوگاه‌ها رسیده بود، و منافقان به‌خدا گمان‌های بدی داشتند، و اگر دراین معرکه، اسلام شکست می‌خورد، ظاهراً هیچ وقت پا نمی گرفت، جز این که با همه‌ی این مشکلات فراگیر، پیامبر نا امیدی و سستی به دل راه نداد، و با نیروی ایمان و اعتمادش برخدا توانست مشعل مژده‌ی پیروزی را روشن نگه دارد، و شاد و خندان درهای امید و پیروزی را درلابلای این فضای تیره و تار و ترسناک و ظلمانی برای مسلمانان بگشاید. پس ازاین که نهایت توانش را دربه کاربردن ابزار و امکانات مادی به کارگرفت، و صادقانه برخدا توکل کرد، چیزی‌نمانده بود، جز این‌که خداوند با نصرتی ازجانب خود یاریش دهد، و او یقین داشت، که خداوند مؤمنان راستینی را که درياری دینش و اعتلای کلمه «الله» ازهیچ کوششی دریغ نکرده‌اند،

ازیاریش محروم نخواهدکرد، تا خداوند به وعده‌ی یاریش وفاکند، و ازجایی که گمان نمی‌کند، یاریش رساند، وخداوند کسانی را که کافر شده‌اند، با خشم‌شان برگردانید، و خیری به‌دست‌نیاوردند، و پیامبر و مؤمنان را برای انتقام ازخیانتکاران موفق گردانید.

نیرنگ‌های یهود برضد اسلام و مسلمانان پس از عصر پیامبر: تخریب درونی ازراه نفاق

نقشه‌ی تظاهر به ایمان به منظور تخریب اسلام ازدرون، تا بتوانند با رخنه درمیان مسلمانان با مکر و نیرنگ برآنان ضربه واردکنند، ازنقشه‌های پلیدی‌ست، که یهود ازابتدای طلوع فجراسلام آن را دنبال می کرد، و این کار را درطول تاریخ مسلمانان ادامه دادند. آنان هنگامی که به اسلام داخل می شدند، برای هرموقعیت و شرایطی لباس مخصوص آن را می پوشیدند.گاهی لباس تقوی و ورع می‌پوشیدند، وگاهی لباس علم و معرفت و گاهی به خاطر دیدگاهی سیاسی، لباس همکاری و تأیید و گاهی به خاطر دیدگاهی دیگر، لباس مخاصمه و دشمنی برتن می‌کردند، و لباس‌های دروغین دیگری نیز می پوشیدند؛ درحالی که، آن‌ها درهمه‌ی این موارد می کوشیدند، با مکر و نیرنگ ضربه‌یی مهلک به مسلمانان و به اساس این دین وارد کنند، و بسیار پیش‌می‌آمد، که نیرنگ‌هایشان بربیش‌تر مسلمانان مخفی می‌ماند، درنتیجه مسلمانان به آن متأثر می‌شدند، هم‌چنین بربعضی افراد خاص که فریب ظاهر یهودیان را می‌خوردند، پوشیده باقی می ماند، درنتیجه آنان نیز متأثرمی‌شدند، و حقیقت امرروشن نمی‌شد، مگر زمانی‌که مسلمانان به‌واسطه‌ی دسیسه‌های یهودیان منافق، به مشکل بزرگی برمی‌خوردند، یا درفتنه‌یی بزرگ سقوط می کردند. گاهی هم قضیه به‌عنوان اسرار تاریخی باقی می‌ماند، وعوامل حقیقی فتنه کشف نمی‌شد، و سران یهودی که فتنه را تدبیرمی‌کردند، ازدید همه‌ی پژوهشگران پنهان می ماندند، جز این که ظواهر امر نشان می داد، که کار، کاریهود است، ولی طراحان یهودی توانسته‌اند، خود را ازنظرها دورنگه دارند، تا بازخواست نشوند، و انتساب فتنه به یهود نیز باعث نافرجامی آن فتنه نشود، زیرا آنان درمیان مسلمانان و سایرامت‌ها احساس ناخوشآیند و حساسی برضد خود به وجود آورده بودند، درنتیجه هرکاری‌که یهودیان درآن نقش داشته باشند، ازآن پرهیز می‌کنند، و پیش از اقدام به آن کار بسیار می‌اندیشند، به همین سبب عناصر

یهودی دربسیاری ازادوار تاریخ سعی کرده‌اند، که خودرا پنهان نگه دارند؛ هرچندکه، وضعیت اضطراری باشد، ولی انتساب‌آن به یهود، کشف نشود. گاهی خانواده‌یی ازآنان به اسلام ایمان می آوردند، و برمظهراستقامت درمیان مسلمانان پیوسته پایبند بودند، بدون‌این‌که کارنیرنگ آمیزی انجام دهند، ولی پیوسته باعناصر یهود ارتباط داشتند، که این ارتباط کاملا سری و مخفیانه بود، و ده‌ها سال ادامه می‌یافت، و ازاین خانواده دونسل یا بیش‌تر متولد می شد؛ تاجایی که، درظاهر آن‌چه مردم ازنسب‌ها می دانستند، ارتباط این خانواده با اصل یهودی‌اش ازبین می‌رفت، و دراین هنگام بود، که کار خود را شروع می کردند، و ازآن‌ها شیطانی زبردست انتخاب کرده، و او را مکلف به‌اعمال تباه‌سازی یا برافروختن فتنه درمیان مسلمانان می کردند، و مردم گمان داشتند، که فتنه گر، مردی ازمسلمانان است، و متوجه نیرنگ یهودی که درپشت آن کمین کرده بود، نمی شدند، زیرا این‌خانواده مدت طولانی مسلمان شده بودند، و درمیان خانوده‌های اسلامی قرارداشتند، و مردم اصلیت یهودی‌شان را فراموش‌کرده بودند. گاهی نیرنگ‌بازشان که خود را پنهان کرده بود، به ریاست دینی یا سیاسی می رسید، و یکی ازمناصب مهم دینی یا سیاسی را اشغال می کرد؛ درحالی که، مردم حقیقت امر را نمی دانستند، و این حیله‌گر می‌توانست، آن‌چه می‌خواست، به‌تباهی بکشاند، و پیوسته هویت و نسبش مجهول می‌ماند. داستان نفاق یهود داستانی‌ست، که درهمه‌ی ادوار تاریخ طولانی‌شان همراه آنان بوده است، و اوامر یهود از رهبران و امیران و دانشمندان‌شان به آنان می‌رسید، و تازمانی که یهودی منافق، پنهانی بر یهودیتش پایبند بود، اشکالی در تظاهر به مسلمانی نمی‌دیدند. یهودیان توانستند این نیرنگ را به همه‌ی ادیان واردکنند، تا ازاین راه به خواسته‌هایشان برسند. ازنمونه‌های دستور یهود به نفاق، دستوری‌ست، که از مجمع جهانی یهود درترکیه درسال ۱۴۸۹ صادر شده است. این متن درواقع، جواب نامه‌ی شامورخاخام یهودیان شهر أرل فرانسه است. متن نامه بدین شرح است: «ای برادران بزرگوار و عزتمند به موسی! نامه‌تان را دریافت کردیم، و مارا ازمشکلات و بلاهایی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنید، مطلع کرده‌اید. این خبر برما بسی‌سنگین بود، نظرخاخام‌ها و دانشمندان را محکم بگیرید. می‌گویید: پادشاه فرانسه شما را مجبورمی کند، دیانت مسیحی را بپذیرید، پس آن را بپذیرید، زیرا توان مقاومت دربرابر آن را ندارید، ولی برشما واجب است، که شریعت موسی را استوار دردل‌هایتان باقی بگذارید.

می‌گویید: آنان به شما دستورمی دهند، که ازاموالتان جداشوید، پس فرزندان‌تان را بازرگان کنید، تا اندک اندک بتوانید مسیحیان را ازملک‌هایشان کناربزنید. گفته‌اید: آنان معبدهایتان را خراب‌می‌کنند، پس ازفرزندان‌تان کاهنان و خدمتکاران کنشت بسازید، تا کنشت‌هایشان را ویران‌کنند. گفته‌اید: به شما ضربه‌های دیگری وارد می‌کنند، پس ازفرزندان‌تان، وکلای دعاوی و دادستان بسازید، تا پیوسته درقضایای حکومتی دخالت کنند، و مسیحیان را دربرابر قدرت‌تان وادار به تسلیم نمایند، درنتیجه برزمام قدرت چیره می شوید، و بدین‌ترتیب، انتقام برایتان ممکن و آسان می‌شود. مطابق همین دستور ما حرکت کنید، درنتیجه با تجربه خواهید دانست، که از خواری و افتادگی می‌توانید به قله‌ی قوت و عظمت برسید.

امضا: فرمانروای یهودی

این متن درمجله‌ی «درس‌های یهودیت» درسال ۱۸۸۰ منتشرشد. این دستور یهودی متضمن همان نقشه‌یی‌ست، که دررفتار بامسلمانان نیز انجام می‌دهند. با وجود این که، طبق تعالیم اسلام، تمامی حق و حقوق‌شان ازجانب مسلمانان رعایت می شد، ولی یهودیان راضی نمی شدند، مگر این که همه چیز ازآنِ آنان باشد. یقیناً یهودیان راه نفاق را بامهارت بی نظیری طی کرده‌اند، و دربرخورد با امت‌های مختلف روی زمین، آن را تمرین کرده‌اند، و بیش‌تر کارهای نیرنگ‌آلودشان برضد مسلمانان و نصاری و بعد کسانی‌که پشت سرشان هستند، ازسایر امت‌ها می باشند، و اعمال مکرآمیزشان بی‌شمار است، و شایسته است، به پاره‌یی از آن‌ها به شرح زیر توجه کنیم:

۱. به بازی گرفتن دین، بدین‌صورت که، اصول و عقاید و احکام و مسایل عملی‌اش را با زیاده‌روی یا کاستن و سبک شمردن یا تحریف درتفسیرنصوص و تغییردادن آن یا بدعت و اختراع دروغ و اباطیل تازه‌یی که اصلاً پایه‌یی ندارند، فاسد می گردانند.

۲. ایجاد فرقه‌هایی که درمیان خودشان برپایه‌یی دینی، با هم بسیار اختلاف داشته باشند.

۳. شکاف انداختن بین امت ازدرون صفوفش بااحزاب سیاسی که باهم درگیر و درستیز باشند، تا نیروی امت سست شود، و نیروهایش در معرکه‌های گوناگون سیاسی ازبین بروند.

٤. پیوسته برانگیختن فتنه‌ها، تا امت را به فتنه‌های درونی مشغول کنند، و ازتأمل و پرداختن به قله‌های مجد بازدارند، تا این فتنه‌ها به منزله‌ی جنگی با امت باشد، که دراین جنگ، جنگجویان حقیقی با مرد و اسلحه نمی‌جنگند، بلکه با وسوسه‌ها و دسیسه‌ها می جنگند.

۵. مشغول کردن امت به شهوت‌ها و لذت‌ها و طلب دنیا و زینتش و دوری‌گزیدن ازطاعت خدا و عدم تلاش برای جلب رضایت پروردگار.

٦. فاسد کردن اخلاق امت و ویران کردن سرشت ذاتی و بزرگی که رمز قوت و مجد آن ملت است.

۷. نفوذ در امت به خاطر مصلحت دشمن خارجی و منتظرشدن برای درهم شکستن امت، هروقت فرصت مناسب پیش آید.

۸. کوشش برای مسلط شدن برمراکز نظامی یا سیاسی برای اداره کردن سکان امت یا قراردادن آن درجهت دلخواه خود.

۹. کوشش جهت تسلط براقتصاد با امکانات گوناگون، درحالی که امت ازآن چه یهودیان منافق انجام می دهند، غافل باشد.

۱۰. تدبیرتوطئه‌های پنهانی برای کشتن مسلمانان راستین و مخلصی که قدرت دارند، و مطابق کتاب خدا و سنت رسولش حرکت می کنند، و برحدود خداوندی ایستاده‌اند، و ازآن تجاوز نمی کنند.

نیرنگ‌هایشان باجعل و نشر دروغ‌ها و شایعات ساختگی و تزویر به‌آن چه تزویرش ممکن است، ازوثیقه‌ها و زشت جلوه دادن آوازه‌ی بزرگان امت، همراه است. حوادث یهود، که بدان سبب تاریخ آنان را درهمه‌ی عصرها می کوبد، حقیقت این نیرنگ ها را ثابت می کند. درفصل‌های آینده مثال های واقعی آن را به خوانندگان ارائه می دهیم، که ناآگاهان، با شناخت آنان توشه برگیرند، و غافلان آن را به یادآورند، و عبرت گیرندگان ازآن پندگیرند. «پس ای خردمندان! عبرت بگیرید.»

نیرنگ‌هایشان دردوران خلفای راشدین: کشته شدن خلیفه‌ی دوم «عمربن خطاب»

می توان گفت، که کشته شدن عمربن خطاب، نتیجه‌ی توطئه‌ی پلیدی بود، که منافقان یهودی با مشارکت کینه‌توزانی ازغیر یهود آن را تدارک دیدند، و برده‌یی نصرانی که فیروز ابولوءلوء نام داشت، آن را اجرا کرد، و بهانه‌اش دراین مورد بهانه‌یی ساختگی بیش‌نبود، و بدین وسیله می خواستند، گردانندگان حقیقی جنایت شناخته نشوند.

شورشی که به کشته شدن خلیفه‌ی سوم «عثمان بن عفان» منتهی شد

در دوران خلیفه‌ی سوم (عثمان بن عفان) مردم خبرهایی از اخلالگری و فتنه‌گری که درکوفه پیش آمده بود، هم‌چنین بروز ناامنی در بصره را نقل می‌کردند. اما آن‌چه درکوفه بروز کرد، فتنه‌های سیاسی بود، که برتری قریش را ـ که درآن روز زمامدار حکومت‌بودند ـ منکر شدند، ازجمله مالک بن حارث نخعی معروف به أشتر، آن جریان را رهبری می کرد، ولی فرمانداران عثمان «سعیدبن العاص» فرماندار کوفه سپس «معاویهٔ بن أبی سفیان» فرماندار شام، باحکمت و سیاست به سرعت مشکل را حل کردند، تا این که آشوب‌شان فرونشست. و برخیانت و تباهی کمین گرفتند.

اما آن چه دربصره بروز کرد، کارهای تجاوزگرانه‌یی بود، که به امنیت اخلال واردمی کرد، که رهبری آن به عهده‌ی مردی ازبنی‌عبدالقیس بود، وی شبیخون زدن برایران را آغازکرد، و در زمین تباهی می کرد، و گروهی ازمفسدان با او بودند، درنتیجه اهل‌ذمت و اهل قبله نزد عثمان ازاو شکایت کردند. عثمان به فرماندار بصره عبدالله بن‌عامر نامه نوشت، که او و یارانش را دربصره زندانی کن، و به آنان اجازه‌ی خروج ندهند، و این چیزی‌ست، که امروزه به عنوان مراقبت شدید ازآن نام برده می شود، و سرانجام، سرکشی و طغیان این مرد و گروه همراهش آرام شد. یهودیان یمن این خبرها را شنیدند، پس مردی یهودی به نام عبدالله بن سبأ که به ابن السوداء مشهور بود، و بسیار پلید بود، و امکانات وسیعی برای به فتنه انداختن مردم داشت، شتابان ازیمن به بصره آمد. وی درحالی‌که به اسلام تظاهر می‌کرد، ترجیح داد، که نزدگروه تجاوزگر از عبدالقیس ـ که عثمان به خاطر دفع تعدی و طغیانش به بصره تبعید کرده بود ـ مهمان شود، و همین یهودیی که به اسلام تظاهر می کرد، با عناصر فساد و کینه که به او می پیوستند، نزد رییس گروه جمع می شدند، و ابن سوداء سبئی درمیان آنان افکار کذبی را پخش می کرد، که عقاید مردم را به بازی‌می‌گرفت، و با مهارت، دو فکر اساسی زیر را ترویج نمود:

۱. وی بشارت برگشت محمدﷺ را به مسلمانان می داد، و می‌گفت: تعجب می‌کنم، ازکسی که گمان می کند، عیسی برخواهدگشت، ولی برگشت محمد را تکذیب می کند؛ درحالی‌که، خداوند متعال درسوره‌ی قصص فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾

«درحقیقت، همان کسی که این قرآن را برتو فرض کرد، یقیناً تورا به سوی وعده گاه باز می‌گرداند.»

۲. می‌گفت: هرپیامبری وصی و جانشینی دارد، و علی وصی محمد است، و محمد خاتم پیامبران و علی خاتم اوصیاست، و چه‌کسی ستمکارتر ازکسی‌ست، که وصیت پیامبرخدا را نادیده گرفت، وحق وصی پیامبر را غصب کرد، و فرمانروایی امت را به دست گرفت؟ گروه انبوهی ازفاسدان و کینه توزان اطراف این یهودی منافق (عبدالله بن سبأ) گردآمدند، و پنهانی فرقه‌یی‌سیاسی، تحت پوشش دینی تأسیس کردند، که دعوت‌شان، درخواست واگذار کردن امرخلافت به علی‌ﷺ بود، نظربه این که او خاتم اوصیای محمد است، و گروهش را به تحریک این امر دستور داد، هم‌چنین دستورداد، از امرای عثمان ایرادبگیرند، و به امر به معروف و نهی ازمنکر تظاهرکرده، تا مردم را به دعوت‌شان جذب کنند. عبدالله بن سبأ یهودی ـ که به اسلام تظاهرمی کرد ـ درشنوندگانش تأثیر زیادی داشت، به گونه‌یی که کسانی که نزد او جمع می شدند، تحت تأثیر او قرارمی گرفتند، و گفتارش را می پذیرفتند، و اورا گرامی و بزرگ می داشتند. خبر به فرماندار بصره رسید، و اورا فراخواند، و ازاو پرسید، تو کی هستی؟ درجواب گفت: مردی ازاهل کتاب، که به اسلام و پناه تو علاقمند است. ابن سبأ درسخن گفتن فروتنی و ذلت نشان داد، فرماندار به او گفت: این چیست، که ازتو به من رسیده است؟ ازنزد من دور شو. پس ازبصره خارج‌شد، و به کوفه دومین مرکز فتنه رفت، و گروهی را درکوفه فاسد کرد، و اظهار می داشت، که مالک بن أشتر نخعی و جماعتش را ملاقات کرده است، همان کسانی که نشانه‌های فتنه‌ی سیاسی ازآنان ظاهرشده بود، و برتری قریش را منکر شده‌بودند، تا زمینه‌ی بیرون کشیدن حکومت را ازدست قریشیان فراهم کنند، درنتیجه فرماندار کوفه ازاو مطلع شد، و ازکوفه بیرونش کرد، و این پلید فتنه برانگیز، به مصر کوچ کرد، و درآن‌جا اقامت گزید، و به کسانی که دربصره و کوفه فاسد کرده‌بود، نامه می نوشت، و آنان نیز به او نامه می نوشتند، تا این که دعوت‌شان گسترده و مشکل آفرین شد، سپس شروع‌کرد، به انتشاردعوتش درمیان عرب‌هایی که ازدوران عمرﷺ و پس ازآن به مصرآمده بودند، و درآنان روحیه‌ی شر و سرکشی و فتنه را تحریک می‌کرد، و مردم را علیه عثمان و فرماندارانش می‌شورانید، و برآنان دروغ‌ها و افتراها می بست، و دسیسه‌ها می‌چید، و ازپشت پرده، آتش را برمی افروخت، و بعضی از مسلمانان فریبش را خورده بودند، و پیوسته این یهودی حیله‌گر تظاهرکننده به اسلام، خود و گروهش برضد عثمان و امیرانش فعالیت می کردند، تا همه‌جا را ازشایعات پرکردند، و نامه‌هایی

می نوشتند، که درآن‌ها به عثمان و امیرانش عیب‌هایی نسبت می دادند، و علیه آنان دسیسه‌ها چیدند، و آن را به سران مردم درشهرها فرستادند، تا زمینه‌ی فتنه‌ی بزرگ‌تر را ـ که درسر عبدالله بن سبأیهودی پلید طراحی شده بود ـ آماده‌کنند؛ تا جایی که، تعدادی ازنامه‌هایشان به اهل مدینه رسید، پس نزدعثمان آمدند، و ازاو پرسیدند، آیا ازمصر مانند آن‌چه برای آنان آمده، برای او نیز آمده است؟ عثمان به آنان گفت: به خدا قسم! جزخبر سلامتی برایم نیامده است، پس خبررا به او دادند. عثمان به آنان گفت: شما شریکان من و گواه مؤمنان هستید، راه درست را به من نشان دهید، پس رأی و نظر دادند، که افراد مورد اعتماد را به شهرها بفرستد، تا به مردم آن شهرها خبردهند، که نه بزرگان و نه عوام، ازعثمان کار ناپسندی ندیده‌اند، عثمان نیز آن کار را کرد، سپس به مردم شهرها نامه‌یی عمومی نوشت، و شایعات و طعنه‌های مربوط به امیران را که به او رسیده بود، درآن نامه ذکرکرده، و گفته بود: او امرمؤمنان را عهده‌دار شده، تا به معروف امرکند، و ازمنکر بازدارد، و حاکمانش را نیز براین اصل گماشته است، و آماده‌ی شنیدن هرشکایتی ازخودش و حاکمانش بوده، و حاضراست، به هر شکایت کننده‌یی انصاف دهد، و حق هرصاحب حقی را بپردازد، و کسانی را که شکایتی داشتند، دعوت کرده بود، که درموسم حج با او ملاقات کنند، سپس عثمان‌ رضی الله عنه تدابیردیگری اتخاذ کرد، و دانست، که آن ایرادهایی‌که ازفرماندارانش گرفته‌شده، و به او رسیده، دروغ و دسیسه و وسوسه‌های محض بوده، که پنهانی منتشرشده است. از نیرنگ سبئی‌ها این‌بود، که به کسانی‌که می‌خواستند، علیه عثمان و والیانش بشورانند، نامه‌هایی دروغین می‌نوشتند، و نامه‌ها را به اسم عده‌یی ازبزرگان اصحاب پیامبرخدا ﷺ کرده، سپس نامه‌های دروغینی به نام خود خلیفه می کردند. بنابراین، دسیسه‌های این یهودی پلید و منافق، به برافروختن فتنه‌ی بزرگ‌تری منجرشد، که اخگرهای سه گانه‌اش ازبصره و کوفه و مصر حرکت‌کرد، و این همان شهرهای سه گانه‌یی بود، که این پلید، پس ازآمدن ازیمن، درآن اقامت گزیده، و دسیسه‌ها و فتنه‌هایش را منتشر کرده‌بود. سپس فتنه‌ی سبئی یهودی به شورشی مسلحانه برضد عثمان تبدیل شد، و درسال ۳۵ هجری حرکت سبئیه به اوج خودرسید، و شورش طراحی شده، عناصرش را ـ که دسیسه ساز و شیطان بزرگ آن را تدارک دیده بود ـ کامل کرد، به این ترتیب، که سبئی‌ها ازمصر و کوفه و بصره به هم‌دیگر نامه نوشتند، و به‌هم وعده دادند، که لشکریان شورشی‌شان به سوی مدینه حرکت کنند، و بیرون

ازمدینه اردو بزنند، این درحالی بود، که قیام‌شان را علیه عثمان علنی کرده بودند. برای هرپژوهشگری قطعاً روشن‌است، که تصادفی نبوده، که آشوبگران به‌سوی مدینه، تنها ازشهرهای سه‌گانه‌یی که ابن سبأ دسیسه‌هایش را درآن پراکنده بود، خارج شده بودند. سپس عقل‌های تدبیرکننده شتابان به لشکرهای شورشیان راه یافت، و کوشش می کرد، آن صحابه‌یی را که می خواستند، به جای عثمان، خلافت را به او بسپارند، تحریک‌کنند، ولی اصحاب برآنان فریادزدند، و طردشان کردند. شورشیان برای این‌که مکر و نیرنگ‌شان را کامل و دقیق طرح‌ریزی کرده باشند، این گونه عمل کردند، که هرگروهی ازسبئی‌ها که ازشهرهای سه‌گانه می‌آمدند، ادعای هواداری صحابه‌یی داشتند. سبئی‌های مصر به علاقمندی به علی بن ابی طالب تظاهرمی کردند، و سبئی‌های کوفه به تَبَع خواسته‌ی‌کوفی‌های شورشی، تظاهر به هواداری زبیر می کردند، و سبئی‌های بصره به تَبَع خواسته‌ی بصری‌های شورشی، تظاهر به هواداری طلحه می‌کردند، یا این که آنان همان کسانی بودند، که این خواسته‌های مختلف را مطرح می کردند، تا میان صحابه شکاف و تفرقه ایجادکنند؛ درحالی که، پایه‌ی دعوت یهودی نقاب‌زده (ابن سبأ) دربصره و کوفه براین استوار بود، که علی همان وصی محمد است، و او خاتم اوصیاست. آری، نیرنگ یهودیان به گونه‌یی‌ست، که به اندازه‌یی که راه‌های شر و فتنه و افساد وجود داشته باشد، نیرنگ می‌چینند.

خلیفه ازآمدن‌شان آگاه شد، پس افرادی را به‌سوی آنان فرستاد، که معلوم شود، به چه هدفی آمده‌اند، و خواسته‌شان چیست. پس انتقاداتی که به دروغ ساخته بودند، و سبئی‌ها آن را علیه عثمان و والیانش پخش کرده، و افزون و گسترده‌اش کرده بودند، برای قاصد عثمان برشمردند، و گفتند: ما ازاو می‌خواهیم، که ازخلافت کناره‌گیری کند، و اگرکناره نگیرد، اورا خلع می کنیم، یا او را می کشیم. قاصد سخن‌شان را به گوش عثمان رساند، پس خلیفه، اصحاب پیامبر و گروه‌هایی را که ازشهرها آمده بودند، به‌مسجد پیامبر فراخواند، و درمیان آنان سخنرانی کرد، و آن‌چه را دروغگویان می گفتند، ذکرکرد، سپس یکی یکی تهمت‌ها را برشمرد، و بی‌اساس بودنش را بیان کرد، و هربار که بی‌اساس بودن یکی از افتراها را بیان می کرد، ازیاران رسول‌خدا می پرسید، و به آنان می‌گفت: آیا آن‌چه می گویم، صحیح است؟ آنان می‌گفتند: بله، سپس عثمان آمادگی‌اش را برای پذیرش مشورت اصحاب اعلام‌کرد، که حاضراست، فرماندارانی را که خواستارعزلش هستند، عزل

کند، و به‌کتاب خدا و سنت رسولش و به آن‌چه ابوبکروعمر برآن بوده‌اند، ملتزم باشد، و اعلام کرد، که آمادگی دارد، به مؤمنان چیزهایی بدهد، که راضیشان کند. هنگامی‌که گروه‌ها سخنان عثمان را و نادرست بودن آن شایعات را ازاو شنیدند، و آمادگی‌اش را برای هرکاری که رضایت مؤمنان را فراهم‌کند، دیدند، به ظاهر تسلیم و قانع شدند، و به اردوگاه‌هایشان برگشتند؛ درحالی که، قصد برگشت، به شهرهایشان را داشتند، و بارسفر را بستند، و تظاهربه برگشت کردند. سبئی‌ها طراحان این نیرنگ، وقتی ازبرانگیختن فتنه درمدینه و خلع خلیفه ناکام‌ماندند، ناراحت شده، و طبق روش معمول‌شان نیرنگ جدیدی بافتند، و شتابان نامه‌یی دروغین را اززبان عثمان جعل کردند، و مخفیانه به پیکی که به مصر می‌رفت، دادند، و درآن، دستور عثمان را به والی مصر نوشته بودند، مبنی براین که، محمدبن‌ابی‌بکر و بعضی ازسران گروه‌ها را بکشد. هنگامی که پیک مقابل قافله رسید، این شورشیان به سوی پیک شتافتند، و نزد افراد لشکر تظاهرکردند، که می‌خواهند، پیک را تفتیش کنند، پس نامه‌یی که عناصر سبئی‌ها آن را جعل و پنهان کرده بودند، پیدا کردند، و جلو افراد لشکر نامه را گشودند، و بدین ترتیب، وانمودکردند، که خلیفه به‌آن‌ها خیانت کرده است، پس به مدینه برگشتند، و شگفت انگیز این است، که گروه‌های کوفه و بصره نیز پس از طی مسافتی، درحالی که به شهرهایشان روی کرده بودند، برگشتند، بدون این‌که هنگام برگشت‌شان به نامه‌یی همانند نامه‌یی‌که گروه مصر بهانه کرده بودند، استناد کنند! که علی بن أبی طالب رضی الله عنه متوجه موضوع شد، و ازاهل کوفه و بصره پرسید، ازکجا دانستید، که اهل مصر برایشان چه پیش آمده است؛ درحالی که، مسافتی ازراه را پیموده بودید؟ و به آنان گفت: حتماً قضیه درمدینه طراحی شده است، آنان گفتند: هرطور دوست دارید، حسابش کنید، ما به این مرد (عثمان) نیازی نداریم، باید کناره‌گیری کند.

روایت شده است، که بعضی ازاصحاب رسول خدا به عثمان مشورت دادند، که شورشیان را بکشد، ولی عثمان گفت: گذشت می‌کنیم، و عذرشان را می‌پذیریم، و آنان را ازتلاشمان آگاه می کنیم، تا مرتکب حدی نشده باشند، یا کفر را آشکار نکرده‌باشند، کسی را حد نمی زنیم. عثمان نامه را انکار و دروغ بودن آن را ثابت کرد، ولی سبئی‌ها آن را به عنوان فتنه‌یی کور بهانه کرده‌بودند، درنتیجه عثمان را درخانه‌اش محاصره کردند، و محاصره را براو تنگ کردند، و به او

فشارآوردند، که ازخلافت کناره‌گیری کند، ولی عثمان نپذیرفت، و گفت: قمیصی که خدا آن را برتن من کرده است، بیرون نمی آورم، درنتیجه اورا ازنمازخواندن با مردم درمسجد بازداشتند، و آب را ازاو منع کردند، سپس بعضی ازآن شورشیان براو داخل شده، و او را کشتند. سودان بن حمران کشته‌شد، و او ازجمله کسانی بود، که عثمان را خنجر زد، و ازکسانی‌که عثمان ﷺ را ضربه زدند، کنانه بن‌بشر تجیبی و غافقی‌بن‌حرب عکی بودند. هدف بیش‌تر محاصره کنندگان، تنها کناره‌گیری عثمان ازخلافت بود، ولی دستان پنهانی نیرنگ توانست نیرنگ را به هدف موردنظر برساند. این فتنه‌ی بزرگ، آثار ناگواری به دنبال داشت، که به مسلمانان مصیبت‌های بسیاری واردکرد، و شیاطین یهود توانستند، ازفتنه‌های خونین میان مسلمانان، بهره برداری لازم را بکنند.

نیرنگ های یهود دردوران علی ﷺ

روحیه‌ی سرکشی و عوامل فتنه‌یی که عبدالله بن سبأ یهودی منافق ـ که به اسلام تظاهرکرده بود ـ برافروخته بود، درنفوس کسانی‌که علیه خلیفه‌ی سوم شوریده بودند، پیوسته تأثیرمی گذاشت. هنگامی که خلیفه‌ی چهارم علی بن أبی طالب ﷺ عهده‌دار امارت مؤمنان شد، این سرکشان درآغاز اطاعت کردند، و سبئی‌ها خود را درلشکر خلیفه پنهان نمودند، سپس عبدالله بن سبأ، تحریک کننده‌ی فتنه و طراح توطئه‌ها، لباس دروغین تقوی پوشید، و درمیان یاران و دوستداران خلیفه پنهان شد، سپس پنهانی به او نزدیک شد؛ تا جایی که، او را زیر پله‌ی منبرش می نشاند، و مسلم است، که این پلید، بسیار زیرک و دانا و حیله‌گر بود، و توانست پنهانی با فریب و نفاق به صف مقدم مسلمانان راه یابد، سپس درنزدیک بودنش به خلیفه زمینه‌ی امنی یافت، که دسیسه‌ها و نیرنگ‌ها و بازی‌گرفتن پایه‌های عقیده‌ی اسلامی و اصول اسلامی را پیگیری و دنبال کند، و دسیسه‌هایش برضد اسلام دردوران عثمان بین دو امر درجریان بود:

اول: ادعا می کرد؛ همان طورکه، عیسی برخواهدگشت، محمد نیز به زندگی دنیا برخواهدگشت.

دوم: می گفت: هرپیامبری وصی دارد، و علی وصی محمد و محمد خاتم پیامبران است، و علی خاتم اوصیاست. پس هنگامی که خلافت به علی رسید، درزمره‌ی دوستدارانش خود را پنهان کرد، و خلیفه او را به خود نزدیک نمود، ولی

باز با دسیسه‌هایش به‌دشمنی با اسلام پرداخت، و پنهانی بدون این‌که خلیفه بفهمد، ادعای نبوت علی را پخش می کرد، و باتوجه به نزدیکی‌اش به‌خلیفه، بعضی ازافراد غفلت‌زده و بی‌خبر به سخن و دسیسه‌اش فریفته شدند، و ازشدت خباثتش، جلو علی ﷺ به تقوی و پرهیزگاری تظاهرمی کرد، سپس سریع عمل کرد، و باردیگر با دسیسه اش پیش رفت، و وارد مرحله‌ی تازه‌یی شد، درنتیجه بین‌فریب خوردگان، الوهیت علی را منتشر می کرد، و اندیشه‌ی فرودآمدن خدا براشخاص (وحدت وجودی) را نقل کرده، و آن‌را دربین ناآگاهان اهل کوفه پنهانی پخش می‌کرد، بنابراین، درباره‌ی علی بسیار زیاده‌روی کردند، و بدان سبب کافر شدند، و این یهودی (عبدالله بن سبأ) درباره‌ی علی همان کاری را کرد، که ازقبل، استاد پیشین دسیسه‌ها درباره‌ی ادیان، یهودی پیشین (پولس) با عیسی ﷺ کرده بود.

تفکرحلول خدا درحادثه‌ها اززندگان یا جامدات، تفکری قدیمی‌ست، که شیاطین دسیسه‌ها آن را به عقاید بسیاری ازامت‌ها داخل‌کردند، و یقیناً این یهودی پلید با دسیسه‌های مکارانه و نیرنگ‌های خیانتکارانه‌اش کوشید، که آن را درمیان مسلمانان داخل‌کند، و بدان وسیله افراد نادان و ساده لوح را بفریبد. دسیسه‌هایش ازسخنان زیرلبی پنهانی به اقوالی صریح تبدیل شد، که افراط گرایان فریب خورده که تحت تأثیر او قرارگرفته بودند، آن را تکرارمی کردند، درنتیجه این قضیه را به خلیفه گزارش دادند، و خلیفه متوجه شد؛ همان طورکه، به او خبررسیده، درباره‌ی او زیاده‌روی می کنند. علی ﷺ از فردگمراه کننده و باعث فتنه و انحراف درعقیده، جست وجو کرد، و دانست، که مسبب اصلی همان ابن سبأ است. پس آن‌ها را جمع کرد، و پندشان داد، و آنان را نهی کرد، و به اسلام دعوت‌شان کرد، و با بهترین شیوه با آنان گفت‌وگو کرد، ولی دست بردار نشدند، زیرا وسوسه‌های ابن‌سبأ در آنان تأثیر زیادی گذاشته بود، درنتیجه خلیفه مقررداشت، که آنان را سخت تنبیه‌کند، زیرا با گفتار زشت‌شان ازاسلام برگشته‌بودند، پس گروهی ازآنان را جمع کرد. گروهی ازتاریخ نویسان ذکرکرده‌اند، که ازباب محکم کاری و مبالغه درتنبیه‌شان، آنان را با آتش سوزاند، و شگفت انگیزترین چیزی که دراین‌باره روایت شده، این است، که هنگامی که، سوزش آتش را احساس‌کردند، گفتند: اکنون دلیل راستی الوهیتش را احساس کردیم، زیرا جز خدا کسی دیگر با آتش شکنجه نمی دهد. ابن سبأ و همکارانش که با او هم‌دست شده بودند، تأثیرروانی و زبانی زیادی داشتند، به اندازه‌یی که این افراط‌گرایان به سبب گمراهی که دربین‌شان منتشر کرده بود، تا این حد از او تأثیر پذیرفته بودند.

خلیفه علی ﷺ قصد کرد، ابن سبأ را بکشد، ولی ابن عباس به او مشورت داد، که او را نکشد، شاید او همانند پیروانش که آن مقاله را آشکار می‌کردند، درمقابل علی سخنش را آشکارنمی کرد، یا شاید برای این که دسیسه‌ها و نیرنگ‌هایش را دنبال کند، تظاهر به توبه کرده بود، درنتیجه علی او را به ساباط مدائن تبعید کرد، ولی گمراهی این شیطان یهودی پایان نیافت، و باقی ماند؛ همان طورکه، تعدادی ازگروهش باقی ماندند، و دست عدالت به آنان نرسید، که تنبیه‌شان کند، و پیوسته گمراهی را پنهانی پخش‌می کرد، و هنگامی‌که علی کشته شد، ابن سبأ درمیان کسانی که ازگمراهیش متأثرشده بودند، پخش می کرد، که علی کشته‌نشده، بلکه به آسمان ها بالا برده شده؛ همان طورکه، عیسی ﷺ به آسمان بالابرده شده است، و او به دنیا برخواهد گشت، و از دشمنانش انتقام خواهدگرفت، و آن کسی که کشته شده، شیطانی بوده، که به شکل او درآمده است.

عبدالله بن سبأ یا یکی‌دیگر ازشیاطین سبئی آنان را وسوسه می‌کرد، که علی درابر حرکت می کند، و صاعقه صدای اوست، و برق شلاق اوست؛ تاجایی‌که، هروقت سبئی صدای صاعقه را می‌شنید، می‌گفت: علیک السلام یا امیر المؤمنین. سبئی‌ها گمراهی‌شیطان بزرگ‌شان را ادامه دادند، و به تناسخ جزیی ازخدا درائمه ازآل بیت پس ازعلی معتقد شدند، و درگمراهی حرکت‌کردند. دشمنی عبدالله بن سبأ با اسلام و نیرنگ بازی و کینه‌توزی‌اش با مسلمانان و علاقه‌اش به اجرای نیرنگ‌های یهود برضد اسلام و برضد همه‌ی ادیان آسمانی و همه‌ی امت‌های روی زمین به جز یهودیت باطل و تحریف شده و بنی اسراییل، باعث شده بود، که به‌همه‌ی این دسیسه ها و فتنه ها دست بزنند.

اگر روحیه‌ی سرکشی درخوارج به سبب نیرنگ‌ها و دسیسه‌های ابن سبأ بوده است، می توان گفت، که کشته شدن علی ﷺ نیز دراثر این دسیسه‌ها بوده است. واقعاً جهالت است، که مقدمات شر را کوچک بشماریم، و آغاز فتنه را حقیر و کوچک پنداریم، زیرا بیش‌ترین حوادث بزرگ تاریخ، که باعث تحول تاریخ امت‌ها شده است، با هسته‌یی کوچک شروع شده، که درآغاز امر، مردم به‌آن اهمیتی نداده‌اند، سپس رشدکرده، و درنهایت به درخت تناوری با ریشه‌های محکم و استوار تبدیل شده است.

نیرنگ‌های میمون قداح و باطنی‌ها

درادامه‌ی زنجیره‌ی نیرنگ‌های یهود برضد اسلام و مسلمانان، درحالی که اخگر فتنه‌ی سبئی‌ها هنوز خاموش نشده بود، یهود نیرنگ تازه‌یی را آغاز کرد، که یهودی منافق به نام میمون بن دیصان قداح که درسال ۲۷۶ هجری نبوی درکوفه ظاهرشده بود، آن را رهبری می کرد، که یهودی بودنش را پنهان می نمود، و منافقانه تظاهربه اسلام می کرد، پس برای مسلمانان دام‌ها گذاشت، و آنان را به مهلکه‌ها انداخت. میمون قداح همان سازی را می‌زد، که پیش ازاو ابن سبأ نواخته بود، که عبارت بود، ازبزرگداشت خانواده‌ی علوی و شایسته‌تر بودن‌شان به امامت، همراه با اضافات و تلفیقات تازه‌یی که همه‌ی اسلام و اصول و فروع و همه‌ی احکام تطبیقی‌اش را برباد می داد، و جزاسم، هیچ حقیقتی ازحقایق اسلامی ـ که خدا آن را برپیامبرش نازل کرده بود ـ باقی‌نمی‌ماند. با ظهور میمون قداح، نیرنگ و فتنه‌ی یهودی نقاب زده، شیوه‌های جدیدی برای ناتوان کردن اسلام به خود گرفت، چون نیرنگ‌های پنهانی با زیرک‌ترین و تلخ‌ترین شکل‌های آن پیوسته درجریان بود، و هربارکه بحران‌ها برآنان شدت می گرفت، و تجارب کارکشته‌اش می‌کرد، این نیرنگ‌ها دقت وعمق و احتیاطش بیش‌ترمی‌شد؛ همان طورکه، برای دعوتش پایه‌هایی‌می‌یافت، که بعضی ازآن را ازرهنمودهای ادیان مختلف و فلسفه‌های گوناگون می‌گرفت، و با عبارت‌های فلسفه‌ی یونان، قالب‌ریزی‌اش می‌کرد، و برای آن قواعد جدلی وضع می کرد، که منتسبان به آن، به آن التزام کامل داشتند. میمون قداح به پذیرفتن نصوص شریعت اسلامی ازقرآن و سنت و فرض‌ها و واجبات اسلام تظاهرمی کرد، ولی او برای هرآیه‌یی تفسیری و هرحدیث نبوی را براساس اختراعات خودش تأویل می‌کرد، و نزدپیروانش وسوسه می‌کرد، که هریک ازفرایض و واجبات و آداب اسلامی رمزی ازامردیگری‌ست، و غیر از آن چیزی‌ست، که سطحی‌نگرها می‌فهمند، آن‌هایی که تنها به ظاهر الفاظ و اعمال توجه می‌کنند، و به فریب خوردگانش وانمود می کرد، که این تفسیرها و تأویل‌ها و معانی‌رمزی، درواقع معانی باطنی این نصوص و فروض و واجبات و آداب‌اند. ولی علمای ظاهربین به پوست می چسبند، و مغز را رها می کنند، و هنگامی که به تفسیرها و تأویل‌ها و معانی باطنی می پرداختند؛ همان طورکه، خواسته‌ی گمراه‌سازان درعقیده و در شریعت و در همه‌ی مفاهیم اسلامی آن را می‌خواستند، با آن بازی می کردند، و این نیرنگ مخفی یهود، حدود

سه قرن دردوره‌هایی با اشکال و ظواهر متنوع و با اهداف و غایت‌های متحد ادامه یافت، و اشرار و اهل فسق و فساد و بعضی از نادانان فریب خورده را به خود جذب کرد، و فرقه‌ها و نام‌هایش متعدد شد، و افرادی ازطبقه‌های مختلف به آن گرویدند، و دعوتگران باطنی توانستند، پیروان‌شان را به خدا و فرشتگان و پیامبران و روز قیامت ملحد بار آورند، یا آنان را به ملغی شدن همه‌ی فرایض اسلامی ازنماز و روزه و زکات و حج معتقد کنند، و همه‌ی حرام‌ها و نکاح پدر با دختر و نکاح برادر با خواهر را مباح بدانند، و نه تنها ازهمه‌ی رهنمودهای اسلامی خود را جداکنند، بلکه ازهمه‌ی ضوابط انسانی، هرنوعی که باشد، خود را رها سازند، و شروع به نشر فساد در زمین کردند، و بانیرنگ‌های جنایت‌کارانه، قتل هرخیراندیش صالحی اعم ازقدرتمندان و دانشمندان و افراد صاحب مقام و منزلت را طراحی‌کردند، و برافراد ایمن شبیخون می‌زدند، و می‌کشتند، و می‌ربودند، و کارهای زشت و ناروایی را مرتکب می‌شدند، و بامهاجمان به سرزمین مسلمانان همکاری می کردند، و با آنان برای درهم شکستن پایه‌های دولت اسلامی توطئه می‌چیدند؛ درحالی‌که، اظهارمی‌کردند، که به اسلام منتسب هستند، ولی دشمنی کینه توزانه‌یی را نسبت به هرچیزی که به اسلام و مسلمانان مربوط می شد، دردل پنهان می کردند، و با مکر و نیرنگ‌های پنهانی‌شان توانستند، بسیاری ازقلعه‌های مادی و معنوی اسلام را خراب‌کنند. فرقه‌هایی که ازاین نیرنگ‌یهودی منشعب شده بودند، براین اصل تکیه داشتند، که نصوص و احکام و آداب اسلامی دارای پیدا و پنهانی‌ست، پس پیدا آن‌چیزی‌ست، که دانشمندان اسلامی ازظاهر الفاظ و اعمال می‌فهمند، و پنهان آن چیزی‌ست، که فرقه‌های این نیرنگ آن را وسوسه می کنند، درنتیجه همه‌ی فرقه‌هایش زیراسم باطنی ـ که بافت جعل و نیرنگ و دسیسه‌هایش را یهودی تظاهر کننده به‌اسلام، یعنی میمون بن دیصان قداح شروع کرده بود ـ گرد آمده بودند.

میمون قداح و ملحق کردن نسب فرزندش به نسب آل بیت

میمون قداح مطابق آن‌چه محققان ذکرکرده‌اند، یهودی متعصبی ازفرزندان شلعلع یهودی بود، و یکی ازدانشمندان یهود به شمار می‌رفت، و به فلسفه و ستاره‌شناسی آگاهی‌داشت، و براصول مذاهب و ادیان مطلع بود، و مطابق آن‌چه دانشمند فقیه «محمدبن مالک یمانی» ازفقهای یمن دراواسط قرن پنجم هجری در کتابش «کشف أسرار الباطنیه» ذکرنموده، درشهر سلمیه زرگربود. به نظر می‌رسد، که رهبران یهود، این مردرا به طرح‌ریزی نیرنگ برای نابودکردن اسلام و ازهم

پاشاندن نیروی مسلمانان وادارکرده بودند، چون نشانه‌ی کفایت انجام این شرفراگیر را دراو دیده بودند، زیرا او ازقدرت مکر و خباثت و حیله و شناخت اصول مذاهب و ادیان برخورداربود، درنتیجه این مرد، وظیفه‌ی خباثتی را که به او واگذارشده بود، پذیرفت، و تظاهر به اسلام کرد، و راهی را پیمود، که سلف یهودی یمنی‌اش عبدالله بن سبأ پیموده بود، و خود را درزمره‌ی شیعه‌ی اسماعیل بن جعفرصادق بن محمدباقربن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن أبی‌طالب پنهان کرد.، و به‌خدمت و تأیید و محبت‌شان تظاهرمی‌کرد؛ درحالی‌که، دلش ازکینه و دشمنی و بغض اسلام و پیامبرخدا و خاندان پاکش و سایرمسلمانان لبریز بود، ولی راهی بهتر ازدعوت به خاندان پیامبر نیافت، که بدان وسیله در مسلمانان نفوذ کند، تا آنان را ازدین‌شان برگرداند، و آنان را ازدین، به الحاد و اباحی‌گری همه جانبه خارج کند، و دعوتش را ادامه داد، و باتوجه به احساسات مسلمانان نسبت به اهل‌بیت، همان احساساتی که اوضاع مختلف سیاسی مکدرش کرده، و مانع رسیدن اهل بیت به حکومت شده‌بود، گروهی ازمردم فریفته شدند، ولی او باوجود پذیرش و عمل براساس دعوت به اهل بیت پیامبر، ازفرزندان علی ﷺ ترسید، که مبادا! حکومت به‌آنان برسد، و با او و نیرنگش به اسلام، همان کاری کنند، که ازپیش علی با سلفش عبدالله بن سبأ و سبئی‌ها کرد، درنتیجه نیرنگ سرقت نسب اهل بیت را برای فرزندان پس ازخودش طرح‌ریزی کرد، تا یهودیان بتوانند، با اطمینان کامل نیرنگ‌شان را دنبال کنند؛ در حالی که، به نسل پلیدش خدمت می‌کنند.

محققین‌علم انساب طی بررسی‌هایی ثابت‌کرده‌اند، که کسانی‌که ازشجره‌نامه باطنی‌ها ظاهر شده‌اند، براین اساس که آنان پیشوایانی ازاهل بیت هستند، همگی نسب‌شان به «عبیدالله» ملقب به مهدی منتهی می‌شود، و عبیدالله همان پسر میمون‌بن‌دیصان قداح بوده، و اسم اصلی‌اش سعیداست، که بعدها خودرا عبیدالله نامیده است، ولی آنان دروغ می گویند، که عبیدالله پسر امامان پنهانی‌ست، که هنوز ظاهرنشده‌اند، و این امامان پنهانی نسب‌شان به محمدبن‌اسماعیل‌بن جعفرصادق می‌رسد. علمای نسب‌شناسی ثابت کرده‌اند، که همین اسماعیل، درحیات پدرش جعفرصادق مرده، و محمد بن اسماعیل ذریه‌یی نداشته است، پس بی‌شک ثابت می‌شود، کسانی‌که برایشان ادعای امامت شده، درواقع، فرزندان همین یهودی میمون بن دیصان قداح هستند، که خود را کاملاً مخفی نموده، و نسب حقیقی‌شان را پنهان‌کرده‌اند، تا به اسلام و مسلمانان نیرنگ بزنند. ازجمله آن‌چه تاریخ ثبت‌کرده، گواهی علمای بزرگواری‌ست، که ثابت کرده‌اند، ادعای انتساب آن امامان

به فرزند علی‌بن‌أبی طالب دروغ و بی‌اساس است، بلکه آنان زندیق و ملحد و منکراسلام بوده‌اند، که زنا را مباح کردند، و خمررا حلال و به انبیا دشنام دادند، و ادعای ربوبیت کردند، که این گواهی علما درمحضر علمایی که درزیر به آن‌ها اشاره می‌شود، نوشته‌شده، که درماه ربیع الاول سال ۴۰۲ هجری آن را امضا کرده‌اند. علمایی که امضایشان براین گواهی ثبت‌شده، عبارتنداز: شریف رضی و شریف مرتضی و ابو حامد اسفرایینی و ابوعبدالله صیمری و ابوالحسین قدوری و ابوجعفرنسفی و پیشوایان بزرگواردیگر. کسانی ازآنان که بعدها به اسم فاطمی‌ها ظهورکردند، یهودیان را دروزارتخانه‌ها و به‌عنوان رییس.به کارمی گرفتند، و تدبیرامر ریاست را به آنان واگذار می کردند، و آنان‌را برخون و مال مسلمانان حاکم می گرداندند، اما آن کسانی که ظاهرنشدند، و مخفی بودند، درهرزمانی با یهود همکاری‌می‌کردند، و به یهود آزاری نمی رساندند، بلکه بلاهایشان را برسرمسلمانان فرومی‌ریختند، و درکمین علما و پارسایان بودند، و برحجاج شبیخون می‌زدند، و پس ازاین که میمون قداح نیرنگش را محکم طرح‌ریزی کرد، او و پسرش سعید که بعدها خود را عبیدالله نامیده بود، سپس لقب خودرا مهدی کرده بود، به کوفه انتقال یافتند، و مدتی درآن اقامت گزیدند، و مشغول طرح‌ریزی نیرنگ‌شان بودند. واضح است، که کوفه را انتخاب کردند، زیرا ریشه‌های سبئیه درآن‌جا بود، همان ریشه‌هایی که عبدالله بن سبأ ازپیش مکارانه آن‌ها را به کاربرده بود. درکوفه میمون با مردی به نام حمدان قرمط ملاقات کرد، و هردو اتفاق کردند، که اولاً جمعیتی سری تأسیس کنند، که اسلام را نابود و مسلمانان را پاره پاره سازند، ثانیاً برای آن جمعیت سری مبادیی اعتقادی الحادی قراردهند، که برای منتسبان به آن، هرآن‌چه بخواهند، ازکشتار و مال و زنان و غیره را حلال کنند، ثالثاً حتماً این مبادی را با پوشش‌هایی ازنفاق بپوشانند، و درضمن این مبادی این بند را قراردهند، که مسلمانان کافرند، هرجا یافته شوند، کشتن‌شان واجب است، بنابراین، پایه‌های گمراهی موردنظرشان را پی‌ریزی کردند، و پنهانی به آن دعوت می‌کردند، که درنتیجه نُه گروه به‌آنان جواب مثبت دادند، که درزمین به اسم دعوتگران، تباهی می‌کردند، و به نام دعوت به امامان علوی تبار، حقیقت خود را پنهان کرده بودند، همان کسانی که به ناروا و دروغ ازروی کذب و بهتان خود را به نسب شریف چسبانده، و درحقیقت، فرزندان میمون قداح یهودی بودند، و ازاین نیرنگ یهودی پلید، عناصر کینه توز ایرانی پشتیبانی کردند، و این‌ها گروهی

ازفلاسفه‌ی اباحی‌گر و دیگر کسانی بودند، که اسلام، سرزمین‌هایشان را تصرف کرده، و تخت پادشاهی‌شان را درهم شکسته بود، و قدرت‌شان را ازسربندگان خدا برچیده بود، و این شیاطین ازاختلافات سیاسی برضد شخص خلیفه‌ی مسلمانان سوءاستفاده کردند، و لباس اندوه دروغین، برای کشته شدن مظلومانه‌ی فرد پاکی ازنسل اهل بیت اطهار، پوشیدند. تاریخ نویس دیلمی درکتابش «قواعد عقاید آل محمد الباطنیه» درباره‌ی نیرنگ باطنی‌ها برعقایداسلامی گفته است: صاحب نظران گفته اند: اولین کسانی که این مذهب نحس (مذهب باطنی) را پایه‌گذاری کردند، گروهی اززرتشتیان و بازماندگان خرمی ها (گروهی اباحی‌گر از زرتشت) و فلاسفه و یهودیان بودند، که باهم یک‌جا گردآمدند، و به مشورت نشستند، و گفتند: محمد برما غالب شده، ودینمان را باطل کرده، و یاری‌دهندگانی به‌دست آورده است، که مذهبش را یاری می‌دهند، و ما طمع نداریم، که با شمشیر و جنگ بتوانیم، آن‌چه ازمملکت دردست‌شان است، ازآنان بگیریم، زیرا قدرتمنداند، و لشکرهایی دارند، که خشکی و دریا را اشغال کرده‌اند، هم‌چنین طمع نداریم، که بتوانیم، ازراه مناظره با آنان روبه‌رو شویم، چون درمیان آنان دانشمندان و افراد برجسته و متکلمین و محققانی وجوددارند، و کتاب‌ها و تصنیف‌هایشان زیاد است، در نتیجه برجعل حیله اتفاق کردند، که بتوانند، بدون این که خودشان متوجه باشند، دین‌شان را تباه گردانند، و کارهایشان را برمشتبه سازی و فریب بنا کردند، و دراین باره دست ابلیس لعین را ازپشت بستند، و جای شگفتی نیست، که عنصراصلی تحریک کننده‌ی این نیرنگ، یهودی تبار است، و یهودیان درطول تاریخ طولانی‌شان، درطرح ریزی نیرنگ، ازتجربه‌های بسیاری برخوردار بوده‌اند.

حیله‌های باطنی‌ها برای جذب پیروانی از مسلمانان

درابتدا دانستیم، که آنان درنیرنگ شان مقرر داشتند، که ازقاعده‌ی اول باطنی‌ها حرکت را شروع کنند، و آن قاعده عبارت بود، ازاین که اعمال دینی و نصوص شرعی ازقرآن و سنت، دارای ظاهر و باطنی‌ست، ظاهر آن چیزی‌ست، که ازعمل مشاهده‌می‌شود، یا ازنص عربی، برحسب اصطلاحات و مفاهیم لغوی فهمیده می‌شود، و باطن آن چیزی‌ست، که باطنی‌ها با وسوسه‌ها و خیال‌پردازی‌های پلیدشان، بدون قاعده‌یی که درفهم این باطن به آن رجوع شود، آن را می‌فهمند، جز این که آن‌ها، خرافات و تحریفاتی بیش نیستند، که می خواهند، نص را به

گمراهی تبدیل کنند، سپس برسبیل ایهام و گمراه کردن می گویند: ظاهر به‌منزله‌ی پوست و باطن به‌منزله‌ی مغز موردنظر است،.هنگامی که مقررکردند، درنیرنگ‌شان ازاین قاعده‌ی خطرناک باطنی حرکت را شروع کنند، برای انتشار گمراهی‌شان درصفوف مسلمانان و جذب پیروانی ازآنان، نُه حیله وضع کردند، براین اساس که برای اجرای حیله‌های نُه گانه‌شان، به اقتضای شرایط و موقعیت‌هایی که درمسیر ظالمانه و جنایتکارانه‌شان با آن برخورد می‌کنند، تدریجی پیش بروند، تا به اسلام ضربه بزنند، و عقاید و مبانی و قوانین را دردید افراد ساده لوحِ مسلمان، زشت جلوه دهند، و عوام و طمعکاران گناهکار را کم‌کم به مذاهب منحرف‌شان ـ که برای آنان هرحرام عقلی و شرعی را مباح‌می‌گردانند ـ بکشانند. دربررسی حیله‌هایشان فوایدی نهفته، که لازم است، مسلمانان را ازآن آگاه کنیم، تا دربرابر نیرنگ‌ها و دسیسه‌هایی که دراین زمان به حیله‌های باطنی‌هایی که جهان اسلام مدتی در آتشش می سوخت، بسیار شبیه است، بیدار باشند:

حیله‌ی اول: آن را حیله‌ی تفرُّس(با زیرکی وتأمل نگریستن) می‌نامند. این حیله عبارت است، ازبررسی و تأمل درشرایط و موقعیت شخصی که برای به شر و فتنه انداختن موردنظر است. وقتی که ظن غالب دعوتگر باطنی براین شد، که فرد موردنظر اهلیت پذیرش دعوت شیطانی را به هروسیله‌یی دارد، آنگاه جهت به دام انداختن او تلاش می‌کند. رهبران باطنی‌ها به دعوتگران‌شان اجازه نمی‌دهند، کسی را قبل ازاین که موقعیتش به دقت بررسی نشده، و امکان پذیرشش را مشاهده نکرده‌اند، دعوت کنند، و با تعبیری رمزآمیز درآن باره می گویند: بپرهیز، ازاین که بذر درشوره زار بپاشی. شرط می کنند، که دعوتگران‌شان باید ازحدس قوی برخوردار باشند، و تیزهوش باشند، که بتوانند به سرعت اشیا را تغییردهند، و ظواهر را به باطن برگردانند، و درقبول نظریه‌ی کسی‌که می خواهند، به دامش اندازند، انعطاف‌پذیر باشند، سپس با او حرکت کنند، تا او را ازعقایدش به هدفی که به آن سمت سوقش می‌دهند، منحرف سازند. دعوتگران‌شان را توجیه می‌کنند، که هرکس را به یک شیوه و روش دعوت نکنند، بلکه لازم است، حالت‌های روانی و میل فطری‌اش را بررسی کنند، پس اگر علاقمند به دنیاست، برغرقِ شدن درآن و بهره‌گرفتن ازلذت‌هایش برانگیزند، و برای او بیان کنند، که تنها راه عاقلانه همین است، و غیر ازآن حماقت و کودنی‌ست، اگر علاقمند به تقوا و عبادت است، او را برآن تشجیع کنند، سپس تدریجی او را به ترک عبادت و دورانداختن

ترس و خشیت ازخدا وادارکنند، و او را این‌گونه بفریبند، که عبادت برای کسی‌ست، که طالب رسیدن به معرفت باشد، اما پس ازرسیدن، تکلیف ساقط است، و دراین زمینه ازفن‌های غریب و امکانات عجیبی برخوردارند. واضح است، که حیله‌ی تفرّس خاص باطنی‌ها نیست، بلکه همه‌ی نهادها و تشکیلاتی که با اسلام دشمنی دارند، و پنهانی کارمی کنند، و درنهان نیرنگ می‌چینند، ازاین حیله برای شکار قربانیان و به دام انداختن‌شان، استفاده می کنند، هم‌چنین برای ضربه زدن به امتی که با جنگ پنهانی و پوشیده، هدف قرارداده‌اند، هم از آن استفاده می‌کنند، که این کار را ازدرون صفوف‌شان انجام می دهند؛ درحالی که، آنان غافلند، و برای دشمنانی که با آنان رفت و آمد دارند، و درمیان‌شان نفوذ می کنند، حسابی بازنمی کنند، و بین خود و آنان پرده‌ی دفاعی قرارنمی دهند، و یقیناً گروه‌های کمونیستی درمیان ملت‌ها با تیزهوشی و زیرکی تمام، ماهرانه ازاین حیله استفاده می کنند، بنابراین، فرصتی برای شکار مخصوص جدید دست نمی دهد، مگر این که با زیرکی و تیزهوشی او را به دام اندازند، این درحالی‌ست، که لشکریان کمین‌گرفته‌شان، در هرجایی پراکنده‌اند، و فرصتی ازدست نمی دهند، و شکاری ازدست‌شان فرارنمی کند، و بیش‌تر شکارچیان‌شان درمناطق فقیرنشین درمانده و درمیدان‌های شناخت و علم ـ که جویندگان مجد دنیایی و طمعکاران سیاسی زیاد به آن علاقمند هستند ـ پراکنده‌اند.

حیله‌ی دوم: آن را حیله‌ی تأنیس(دلجویی کردن) می نامند. این حیله یکی از انواع نفاق قولی یا عملی‌ست، که باید با شرایط و موقعیت دعوت شونده مناسبت داشته باشد، تا برای همراهی با دعوتگر انس بگیرد، درنتیجه شکارکردن و انداختنش به کوره‌ی نیرنگ برضد اسلام و مسلمانان آسان می‌شود. حیله‌ی تأنیس براساس وضعیت مردم صورت‌های مختلفی دارد. بنابراین، کسی‌که با بذل و بخشش انس می‌گیرد، با هدایا و انواع تکریم با مال یا غذا یا شبیه آن ازبهره‌های نفسانی، فریب داده می شود، و کسی که با تعظیم و احترام انس می‌گیرد، ازعبارت‌های تعظیم و احترام به اندازه‌یی که خلاء شخصیتی‌اش را اشباع کند، برایش پیمانه و کیل می گردد، و اشتیاقش به تکبرو خود بزرگ بینی، با سرابی دروغین و منافقانه ازقول یا عمل سیراب می شود، و کسی که باشهوت انس می‌گیرد، زمینه‌ی شهوترانی برایش فراهم می شود، و درهای شهوت ـ که حسابش را هم نمی کرده ـ به رویش گشوده می‌شود، و کسی که باعبادت و تقوا انس

می‌گیرد، منافقی باطنی را می فرستند، تا ازآن‌چه خوشش می آید، نزداو بگوید، وقتی که یقین کرد، که به او اعتماد کرده، فریب دادن و تغییر دادنش را شروع می‌کنند، و او را درلغزشگاه‌هایی قرارمی دهند، که کاملاً ازمیدان تقوا و عبادت دورش سازند، سپس به هم‌نشین دیگری تحویلش می‌دهند، که گمراهیش را بیفزاید، و درنهایت به عنصر جدیدی ازعناصر نیرنگ تبدیل شود، و صورت‌های دیگری که دعوتگر باطنی با تیزهوشی و زیرکیش آن را ابتکار می کند. هم‌چنین آشکار است، که این حیله‌ی شیطانی ازحیله‌هایی‌ست، که همه‌ی مؤسسات و نهادهای دشمن اسلام و مسلمانان درهمه‌ی عصرها آن را به کار می بندند، و درعصر حاضر، به شکلی وسیع و خطرناک و باروش‌های متمرکز و علمی انجام‌می‌گیرد. مؤسسه‌ی جهانی یهود که خود را با نام فراماسونی پوشانده‌اند، در به کارگرفتن این حیله مهارت زیادی دارند، به‌همان ترتیب، که احزاب کمونیستی، از تجربه‌ی طولانی دراین زمینه برخوردارند، هم‌چنین سایر تشکیلات دشمنان اسلام با کمی اختلاف درشیوه‌ی عمل.

حیله‌ی سوم: تشکیک نامیده می‌شود. این حیله این‌گونه خلاصه می‌شود، که پرسش‌هایی پیچیده و مشکل را با مسلمانان عوام ـ که دلایل عقاید صحیح‌شان و حکمت عبادات اسلامی و جوانب قوانینش را نمی دانند ـ مطرح می کنند. هدف باطنی‌ها ازاین حیله، به سختی و مشکل انداختن شخص مورد سؤال است، چون از پاسخ صحیح ناآگاه است، و بدین ترتیب، دردل شخص، به‌نسبت اعتقاداتش و عباداتی که انجام می‌دهد، و قوانینی که به آن ملتزم است، شک ایجادکرده، سپس تشویقش می کنند، که به‌کمک دعوتگر باطنی نسبت به حقیقت، شناخت پیدا کند. اگر به دقت بنگریم، نظیر این حیله نزد سایر دشمنان اسلام نیز می‌یابیم. بنابراین، آنان پیوسته شبه ها را برمی انگیزند، و دردل جوانان مسلمان ـ که پیرامون عقاید و مبادی و عبادت‌ها و قوانین اسلامی به دنبال دانش‌های جدید هستند ـ شک می‌اندازند، و ازپوچ نشان دادن حقایق اسلامی با تحریف یا نقل دروغین یا زشت‌جلوه دادن آن حقایق با دروغ و تهمت، پرهیز نمی کنند، و چه‌قدر ازجوانان ما آماج این تیرهای مکارانه‌ی ظالمانه‌ی گناهکارانه قرارگرفته اند، که با نیرنگ‌هایشان آنان را فریفته‌اند، و ازدین مرتدشان کرده‌اند؛ تاجایی‌که، عادت‌های نسل جدید و تقلیدهای امت درعصر حاضر، محصول نبرد فکری دشمن اسلام و مسلمانان است.

حیله‌ی چهارم: آن را حیله‌ی تعلیق می نامند. دعوتگر باطنی زمانی این حیله را به کار می‌برد، که مطمئن شود، که عقل شکارش به وسیله‌ی شک‌هایی که با حیله‌ی تشکیک ـ که گذشت ـ براو مسلط کرده، به یغما رفته، و درجریان این شک‌ها، فکرش و عقایدش ـ که پیش ازآن به آن اطمینان داشت ـ با هم درآمیخته و درگیر شده‌اند، ناچار باید نفس شک کننده نسبت به حقیقت، شناخت پیدا کند. این‌جاست، که درآن باره از دعوتگر باطنی می پرسد، و پافشاری می‌کند، که به او جواب دهد. دراین هنگام، گمراه کننده‌ی باطنی، حیله‌ی تعلیق را دررفتار با او به کار می‌گیرد، بدین صورت که، پاسخ پرسشش را نمی دهد، بلکه رهایش‌می‌کند، تا فکرش به‌دنبال جواب مشغول باشد، که منظور ازتعلیق همین است، و هربار که شک‌کننده‌ی رها شده، ازدعوتگر باطنی می‌خواهد، که درباره‌ی پرسش‌های پیچیده‌اش توضیح دهد، تا قلب و فکرش ازشک راحت شود، به او می‌گوید: شتاب‌نکن، زیرا دین خیلی برتر ازآن است، که بازیچه قرارگیرد، یا درغیر جایگاهش گذاشته شود، و برای کسانی که شایستگی‌ندارند، کشف شوند. بعید است، بعید است. سپس قضیه را بزرگ جلوه می دهد، و چه بسا مطابق روش باطنی‌ها به بعضی نصوص شرعی استشهاد کند، و هرگاه شک‌کننده‌ی معلق شده، به دعوتگر باطنی فشار آورد، و درخواست شناخت سِرّقضیه کند، و این گمراه‌کننده، علاقه‌ی وافری دراو ببیند، وقت مشخصی به او وعده می دهد، و دستور می‌دهد، که پیش از آن وقت روزه بگیرد، و نماز بخواند، وتوبه کند، و این سِرّ پنهانی را درنظرش بزرگ جلوه می دهد، تا خوب فریبش داده، و قضیه را برای او بزرگ و ترسناک جلوه داده، و نیروی فکری وی را تخدیرکرده باشد. وقتی که موعد مقرر فرارسد، به او می گوید: این اسرار پوشیده است، وجز نزد افراد مطمئن به ودیعه نهاده نمی‌شود، بنابراین، خوب ازآن نگه‌داری کن، و منافذش را محکم‌بگردان. این‌جاست، که سوال کننده می گوید: روشش چیست؟ گمراه کننده‌ی باطنی می گوید: ازتو عهد وپیمان می گیرم، که این سرّ، پوشیده بماند، وضایع نشود، زیرا آن دُرّی گران‌بهاست، و پارچه‌ی نفیسی‌ست، وکم‌ترین درجه‌ی علاقمندی به شناخت این سِرّ این است، که آن را از ضایع شدن حفظ کنی، و بدان! که خداوند این اسرار را نزد پیامبرانش به ودیعه ننهاده، مگر پس از این که ازآنان عهد و پیمان گرفته است، پس اگر سؤال کننده تعهد لازم را بدهد،

گمراه کننده‌ی باطنی حیله ربط را در مورد او به کار می‌گیرد، وآن حیله‌ی پنجمی‌ست، که می‌آید.

حیله‌ی پنجم: حیله‌ی ربط است (محکم نگه داشتن) و این حیله این گونه خلاصه می شود، که گمراه کننده‌ی باطنی، سؤال کننده را برای گمراه کردن محکم نگه دارد، به این صورت که، از او با سوگندهای مختلفی که به آن معتقد است، پیمان‌های مؤکد بگیرد، ازجمله سوگندهای طلاق، آزادی برده، نذرها، و سوگند به جداشدن ازهمه‌ی آن‌چه مالک است. ازاو سوگند بگیرد، که اسراری که می شنود، افشا نکند، مگر به اندازه‌یی که به او اجازه داده می شود، و آن هم زمانی که دربحرانی شدید قراربگیرد، و ازامام پنهانی دعوت، اطاعت کند، و دعوتگر باطنی، امام مجهول باطنی‌ها را درهاله‌یی بسیاربزرگ ازتقدیس و تعظیم قرار می‌دهد، و مجموعه‌یی ازامور غیبی که براوهام افراد ضعیف اثر می گذارد، به آن می افزاید، پس زمانی که حیله‌ی ربط برای دعوتگرباطنی کامل شد، با زیرکی به حیله‌ی ششم که حیله‌ی تدلیس است، می پردازد.

حیله‌ی ششم: آن را حیله‌ی تدلیس می نامند. این حیله خلاصه‌اش چنین است، که گمراه کننده‌ی باطنی به افشای اسرار گمراه‌کننده به شکارش ـ که ازاو عهد و پیمان و سوگند محکم گرفته ـ قیام کند، و این افشای اسرار، تدریجی و کم کم صورت‌می گیرد، و آن را یک‌باره القا نمی کند. ابتدا به او می‌گوید: بی‌شک باطل واضح وآشکار است، اما حق ظریف و پنهان است، به درستی که آن (حق) امری‌ست، که اگر اکثر افراد آن را بشنوند، انکارش کرده، و از آن می گریزند، و جویندگان و گویندگان حق، نسبت به جویندگان باطل، بسیار اندک‌اند؛ درحالی که، هدف دعوتگر باطنی ازاین مقدمه زمینه سازی جهت القای مبادی منحرف و گمراه‌کننده‌ی باطنی به سؤال کننده است، سپس به او می گوید: اصل نادانی، همان حاکم کردن عقل درفهم نصوص و تسلیم شدن به پیشوایانی‌ست، که برگزیدگان خدا و اوتاد زمین و جانشینان پس ازپیامبرش (طبق دروغ باطنی یهودی) هستند، و هدف ازآن تعطیل کردن جانب عقلی درسؤال کننده است، که مطابق خواسته‌ی رهبران باطنی‌ها آسان بتوانند او را دگرگون کنند، سپس گمراه کننده‌ی باطنی به سؤال کننده می گوید: سِرّی نزد تو افشا می کنم، و ازتو می‌خواهم، که حفظش کنی، و کسی را برآن مطلع نسازی. پس هنگامی که سؤال کننده گفت: بله، دعوتگر باطنی می‌گوید: فلانی و فلانی به مذهب ما ملتزمند، و آن را پنهان می دارند، و

آشکارش نمی کنند، و تعدادی ازافراد برجسته‌یی که سؤال کننده به تیزهوشی و زیرکی و فضیلت و صلاح‌شان معتقداست، ردیف می‌کند، سپس دعوتگر باطنی برای سؤال کننده درهای امید و آرزو را می‌گشاید، و مژده‌ی نزدیکی ظهور قدرت طایفه‌ی باطنی و گسترش کار و گشاده دستی و رسیدن هریک ازپیروان به مرادش را می‌دهد، تا برای او خوشبختی دنیا و آخرت را به تصویربکشند؛ درحالی که، مهم‌ترین هدف از این حیله آن است، که پرسشگر نسبت به حقیقت دین، احساس نادانی کند، و این که دین غیراز آن چیزی‌ست، که به طور مطلق درتصورش بوده است، سپس برای وابسته شدن به امام پنهان، توجیهش کنند، و او را به خود متمایل می کنند، به این که، امام پنهان از نسل خاندان پاک نبوت است.

حیله‌ی هفتم: آن را حیله‌ی تأسیس یا تلبیس می نامند. خلاصه‌ی این حیله این‌گونه است، که دعوتگر باطنی می کوشد، که پرسشگر را قانع کند، که شریعت دارای ظاهر و باطنی‌ست، که ظاهرش به منزله‌ی پوستی‌ست، که به آن توجه نمی‌کنند، اما باطن همان مغز موردنظر است، و این باطن، جز ازطریق پیشوایان برگزیده‌ی آنان شناخته نمی‌شود، بنابراین، هنگامی که پرسشگر دربرابر این دروغ باطنی‌ها تسلیم شد، دعوتگران باطنی، آن گمراهی‌هایی را که معانی باطنی می نامیدند، به او انتقال می دهند، و این معانی را مطابق دستوری که رؤسای شیطان صفت‌شان ازیهود ـ که درتاریکی و ازپشت پرده برای نابودی اسلام و مسلمانان نقشه می کشند ـ به آن‌ها می دهند، به بازی می‌گیرند، و این معانی، پیرامون الحاد و زندقه (بی‌دینی باطنی همراه با تظاهر به‌دیانت) و اباحی‌گری بی قید و شرط و خوار و حقیرشمردن همه‌ی ارزش‌ها دور می زند.

حیله‌ی هشتم: آن را مجردشدن و جداشدن ازدین می نامند. این حیله خلاصه‌اش چنین است، که دعوتگر باطنی می کوشد، پرسشگر را با استناد به مضمون حیله‌ی سابق، قانع کند، که فایده‌ی ظاهرشریعت، فهم آن چیزی ازعلم باطن است، که درآن به ودیعه نهاده شده، و منظور، عمل به آن نیست، پس هنگامی که انسان باطن شریعت و سِرّ نهفته‌اش را شناخت، عمل کردن به ظاهر، ازاو ساقط می شود، و بدین ترتیب، تمامی تکالیف و احکام اسلامی را ازاو ساقط می‌کنند، و تمامی محرماتی که نفس خواستارآن است، برایش مباح می‌گردانند. بنابراین، وقتی پرسشگر تا این درجه پیش‌رفت، دعوتگر باطنی، آخرین و پلیدترین درجات را با او طی می‌کند، و آن درجه‌ی انکار همه‌ی دین و انکار

هرحقیقتی‌ست، که به دین مربوط است، و دراین هنگام نوبت به حیله‌ی نهم می‌رسد، که درحقیقت هدف بزرگ از تمامی حیله‌های سابق است.

حیله‌ی نهم: درحقیقت هدف و نتیجه‌ی کلی ازحیله‌های سابق است. خلاصه‌اش چنین است: این حیله آخرین مرحله است، که به طورکلی جداشدن ازهر ارزش ظاهری و باطنی‌ست، و قانع کردن پرسشگر به این که همه‌ی دین خرافاتی بیش نیست، که برای افراد ساده لوح وضع شده است، نه برای کسانی‌که به شناختِ حقیقت رسیده‌اند، این مرحله شامل الوهیت انسان یا حلولیت (عقیده‌یی که می‌گوید، خدا درهمه چیز حلول کرده است) یا الحاد مطلق و ماده بودن همه‌ی وجود است، و درهمه‌ی حالت‌ها پرسشگر ـ که همان باطنی جدید باشد ـ به انکار همه‌ی شریعت‌ها و اباحی‌گری بی قید و شرطی که هیچ قید دینی یا اخلاقی مقیدش نمی کند، می پردازد، و هیچ حدی او را از ارتکاب جنایت باز نمی دارد، و غرق شده درآن، هیچ چیزی جلودارش نیست، و جنگ فکری‌شان درمیان مسلمانان این چنین است.

باطنی ها به چند فرقه تقسیم می شوند

پس از این‌که جمعیت سِرّی باطنی‌ها برنقشه کلی خود مبنی برنیرنگ زدن به اسلام و مسلمانان، اتفاق کردند، افرادشان در شهرهای مسلمانان به تباهی و فساد پرداختند، و هریک ازآنان، ضمن یک نقشه‌ی کلی، مذهبش را طبق خواسته‌های نفسانی‌اش و مطابق بسترهای محیطی که دعوت باطنی را درآن منتشر می‌کرد، به تصویر می‌کشید، و معانی باطنی را به صورتی که برایش جذاب‌باشد، تفسیر می‌کرد، وتحریفات و خرافات را به اندازه‌یی که بتواند بی‌خردان را درمحیطی که تبلیغ می کرد، گمراه سازد، شرح و تفسیرمی کرد. با توجه به این که آنان آموزش‌های اصولی برای هرمسأله‌یی نداشتند، تا همه‌ی کسانی که به دعوت مشغول بودند، به آن ملتزم باشند، یا این که یهود درنهان، آن گونه خواسته بود، تا این حرکت یکی نشود، و بریک خط حرکت‌نکند، و صورت ثابتی نداشته باشد، به همین سبب پس از این که مدت طولانی برآنان گذشت، به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند، که هریک از آنان طبیعت جدا ازهم و خاصی داشتند. برحرکت باطنی‌ها اسم‌های مختلفی اطلاق شده است، از جمله: قرمطیان و مزدکی و تعلیمی و ملاحده و اسم‌های دیگر.

شرارت های حرکت باطنی درتاریخ

باطنی‌ها گمراهی‌های نقاب زده‌ی خود را درمیان مسلمانان منتشرکرده، و درزمین تباهی می کردند، و با مکر و زیرکی، نقاط‌ضعف افراد و گروه‌ها را بررسی می‌کردند، تا آنان را به دام اندازند، و بتوانند شکارشان کنند. شیاطین یهود آنان را به هرکار پلیدی وامی‌داشتند، بدون این که رؤسای پنهانی‌شان که تحریک‌کننده بودند، آشکارشوند. به سبب فرو نشاندن فتنه‌های پیاپی که این نیرنگ باز پلید، پیوسته با تازگی و نیروی هولناک و ترسناکی، آتشش را شعله ورتر می‌کرد، نیروهای زیادی ازبین رفتند، و عده‌ی زیادی کشته شدند، و درطی چند قرن ازتاریخ مسلمانان، دارایی‌های هنگفتی ضایع شد.

کوفه اولین جا برای اجرای این حرکت شیطانی بود، که ازروی نفاق، تظاهر به شیعه بودن و پیروی ازامامان و فرزندان علی می‌کردند. تا ازاحساسات شیعیان سوءاستفاده کنند، و آن را به بازی بگیرند، و گمراهی‌هایشان را درمیان مسلمانان نیکو جلوه‌دهند، با اسم‌های خیالی و پیشوایانی که خیال می کردند، ازترس این که مبادا دست حکام عباسی به آن‌ها برسد، پنهان شده‌اند. درنسب شریف علی کسانی را وارد می کردند، که با او نه نسبتی داشتند، و نه سببی، و گمراهی‌هایی که می‌خواستند، به آنان نسبت می‌دادند، و خیال می‌کردند، که آن معارف صحیحی‌ست، که با دانش‌های ویژه ازطریق وحی یا الهام یا شهود ذاتی، آن را ازامامان دریافت می کنند. چون دروغی اعتقادی را تلقین می‌کردند، به گونه‌یی که می‌پنداشتند، الوهیت یا قسمتی ازآن درآن امامان مجسم شده است، و گمراهی‌های دیگری که بی شمارند، و قاعده و ضابطه‌یی نداشتند، به آنان نسبت می دادند. دو گروه ازمردم به آنان پاسخ مثبت می‌دادند: گروه اول، بی خردانی که تابع احساسات بودند، و آن احساسات، آنان را کور کورانه به هرسو می برد. گروه دوم، شیاطینی که درصفوف این حرکت، چراگاه سرسبزی برای خواسته‌هایشان می‌یافتند، از قبیل: علاقه به قدرت و طمع به مال و شهوت و سرمستی و بی‌توجهی به محرمات و میل شدید به حلال دانستن گناهان کبیره‌ی هلاک کننده.

درزیر مواردی ازشرارت‌های این حرکت مجرمانه را مرور می‌کنیم:

۱. دعوتگران قرمطی[1] برای اجرای نقشه‌های ترسیم شده‌یی که رؤسای شیطان صفت‌شان آماده کرده بودند، پخش شدند، و درشهرها می گشتند، و برای اجرای فتنه‌هایشان، مراکزی مطمئن و دوراز دید مردم انتخاب می کردند، و درآن مراکز به افراد ساده‌لوح و احساساتی، دست می یافتند، که دل‌هایشان به پیروی ازآن کسانی که ادعا می‌شد، فرزندان علیؓ هستند، تمایل‌داشتند، و درحوالی سال ۲۸۰ هجری قرمطیان باطنی، نقشه‌ی شهرهای اسلامی را بررسی کردند، و دیدند، که در بحرین، دولت نیرومند نیست، و خانواده‌ی علوی‌ها درآن، شیعیانی دارند، درنتیجه آرزویشان برای صید مناسب برآورده شد، و آن را محلّی بسیارمناسب برای شر و فساد یافتند. پس یکی ازدعوتگران خود را فرستادند، تا درآن‌جا تباهی منتشر کند، و این دعوتگر به‌نام یحیی پسرمهدی شناخته شده است. پس رهسپار قطیف شد، و درسال ۲۸۱ هجری با مردی که به علی بن معلی بن حمدان مولای زیادی‌ها معروف بود، ملاقات کرد، و این مرد درشیعه‌گری به خاندان علی، زیاده‌روی می‌کرد، پس یحیی به او اظهارداشت، که فرستاده‌ی مهدی‌ست. و به او دستور داده، به سوی شیعیانش از شهر خارج شود، و آنان را به یاری دادنش فراخواند، و این که ظهورش زود صورت گرفته است، پس علی پسر معلی نزدشیعیان قطیف رفته، و آنان را جمع کرد، و برایشان نامه را اززبان مهدی خواند، درنتیجه دعوتش را استجابت کردند، و به او وعده دادند، که هرگاه کارش آشکار شود، با او خارج خواهند شد، و درسایر شهرها نیز هم‌چون قطیف عمل کرد، درنتیجه به او جواب مثبت دادند. درمیان کسانی‌که به او جواب مثبت دادند، مردی به نام ابوسعید جنّابی بود، که همین مرد بعدها حوادث و فتنه‌های قرمطی بسیار شری را برپا کرد. سپس یحیی ازآنان غایب شد، و پس ازمدتی به سویشان برگشت، و نامه‌یی باخود داشت، که خیال می کرد، ازمهدی به شیعیانش است، که درآن نامه به آنان دستورداده‌بود، هرمردی ازآنان شش و دو سوم دینار به یحیی بن مهدی بپردازند، که این کار را کردند. سپس ازآنان غایب شد، و پس ازمدتی به سویشان برگشت، و با خود نامه‌یی دیگر داشت، که گمان می کرد، ازمهدی به شیعیانش است. که درآن نامه، آنان را دستور داده بود، که یک پنجم اموال‌شان را به یحیی بدهند،

---

[1]. قرامطه شعبه‌یی از اسماعیلیان است، و توسط حمدان الأشعث در حدود سال ۲۸۰ هجری پدید آمد، از داعیان این فرقه، زکرویه بن مهرویه و ابوسعید حسن ابن بهرام جنابی از اهالی بندر گناوه در استان بوشهر و پسرش ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید جنابی هستند.

هم‌چنین ذکرکرده بود، که به زودی ظاهرخواهد شد، پس آمادگی لازم را داشته باشند، و چنین کردند. رهبری قرمطیان را دربحرین، ابوسعید جنّابی دردست گرفت، و فتنه‌های خونین زیادی برانگیخت، و مردم زیادی کشت، و سوزاند، و به غارت و چپاول دست زد، و به منظور تحقق بخشیدن به اهداف این گروه شرور، درزمین تباهی و زشتی ایجادکرد، همان گروهی که درپی نابودی و دربه‌در کردن اسلام و مسلمانان بودند، و طمع مال و قدرت و مباح کردن هرچیزی را داشتند.

۲. لازم است، که بررسی کننده‌ی تاریخ حرکت باطنی ـ که اسم‌های مختلفی برآن اطلاق شده است ـ به حوادث هولناکی که این مؤسسه‌ی جنایتکار به آن قیام نموده، توجه کند. همان مؤسسه‌ی جنایتکاری که نیرنگ یهودی آن را به وجود آورده، و کمکش کرده، و تقویتش نموده، و به آن جهت داده، و هربار که آتشش خاموش شده، هیزم فتنه اش را فراهم کرده، و منتظر فرصتی بوده، تا نتایجی کسب کنند، که اهداف و مصالح مستقیم یا غیر مستقیم یهود را تحقق می بخشد. این درحالی‌ست، که یهودیان هرنوع ویران‌کردن پایه‌های اسلام و سست کردن نیروی مسلمانان را، پیروزی و موفقیت بردشمنان‌شان به حساب می‌آورند.

تاریخ را که می خوانیم، به حوادث و فتنه‌های بسیاری برمی خوریم، که گروه قرمطیان باطنی به آن اقدام نموده‌اند. تعداد زیادی ازمسلمانان را کشتند، و اموال فراوانی را چپاول کردند، و مسجدها را سوزاندند، و خانه‌ها را ویران کردند، و مردمی را که باامنیت و آرامش زندگی می کردند، ترساندند، و به راهزنی پرداختند، و به حجاج و مسافران خیانت کردند. درسال ۲۸۹ هجری فتنه‌هایشان درسرزمین شام و در سواد عراق ظاهر شد، و درسال ۲۹۰ هجری یحیی قرمطی معروف به شیخ، شهر دمشق را محاصره کرد، و مردمش را درتنگنا قرارداد، و بیش‌تر لشکریان امیر دمشق را درآن روز کشت، و اگر نیروی نظامی ازمصرنمی آمد، اهل دمشق را به هلاکت می رساند، نیروهای نظامی که ازمصر آمده بودند، با قرمطیان جنگیدند، و محاصره‌ی دمشق را درهم شکستند، و رییس‌شان یحیی کشته شد، و شکست خوردند، ولی مدت زیادی نگذشت، که برادرش حسین را جانشین او کردند، و درصورتش علامتی آشکار کرد، که گمان می کرد، آن نشانه‌ی جانشینی اوست، درنتیجه با پیروانش برای بار دوم به دمشق برگشت، و اهل دمشق مجبور شدند، با مال راضیش کنند، پس مال به او دادند، و ازآنان منصرف شد. ولی با پیروانش به نواحی حمص رفت، و برآن غالب شد، و نوجوانی ازاهل حمص را آورد، و

مطوق لقبش داده بود، و کشتن اسیران مسلمان را به او سپرده بود، سپس به حماه و مُعَرَّه و شهرهای دیگر رفت، و ازمردم این شهرها افراد زیادی را کشت، و ازجمله کسانی که آنان را کشت، زنان وکودکان بودند، سپس به بعلبک رفت، و همه‌ی مردم را قتل عام کرد، و طبق سازشی که با مردم سُلَمِیَّهْ کرد، به سلمیه داخل شد، ولی به آنان خیانت کرد، پس به قتل عام بنی هاشم پرداخت، و همه را کشت، سپس چهارپایان را کشت، و کودکان را درمکتب خانه‌ها کشت، و حوادث دیگری به وجود آورد، که جز افراد پست، آن را انجام نمی دهند، که ازجمله افراد پست، یهودیان و عوامل اجرایی‌شان هستند. و وضعیت‌شان بدین صورت بود، که هربار که رییس ظاهری‌شان هلاک می شد، بین قرمطیان نامه‌ها پخش می شد، که دعوتگران رتبه بالای باطنی آن را می فرستادند، و آنان را ازوجود امامی از امامان‌شان که درقید حیات بود، باخبر می کردند، که ظاهرخواهدشد، و پیروز خواهد شد، و برایشان علامت‌هایی از او قرار می دادند، و باهاله‌یی ازتقدیس، احاطه‌اش می کردند، بنابراین، یک‌بار اخبارشان را به دریافت‌های وحیانی نسبت می‌دادند، و بار دیگر به‌نفحاتی ازالهام و بارسوم به کشف غیبی، سپس به حلول خداوندی دربعضی رهبران‌شان، و به این ترتیب، قیاس کن. به‌عنوان‌مثال، هنگامی که یحیی معروف به شیخ، و پس از او برادرش حسین معروف به صاحب بینی کشته شدند، نامه‌یی ازپلید زکرویه پسر مهرویه دعوتگر حمدان قرمطی، به قرمطیان رسید، که درآن نامه به آنان اعلام کرده بود، که به او وحی می‌شده، که یحیی معروف به شیخ و حسین معروف به صاحب بینی کشته می شوند، وامامش که زنده است، پس از آن دو، ظاهر می شود، و پیروز خواهد شد، درنتیجه حیله‌اش درنظر افراد فرومایه و طبقه‌ی پایین، زیبا جلوه کرد، و شروع کردند، به کشتن و چپاول و درزمین تباهی می‌کردند. درسال ۲۹۳ هجری زکرویه دعوتگر حمدان قرمط، مردی به نام عبدالله بن سعید را فرستاد، که دعوت را آشکار کرد، و قرمطیان اطرافش جمع شدند، و دوباره به سرزمین‌های شام یورش بردند، درنتیجه کشتند، و ربودند، و حرام‌ها را حلال شمردند، و خواب را ازچشمان مسلمانان ربودند، که خلیفه‌ی عباسی دو گروه را به جنگ آنان فرستاد، پس هنگامی که پیروانش ازبنی کلب احساس کردند، که محاصره شده‌اند، بررهبر (عبدالله بن سعید) پریدند، و او را کشتند، و سرش را به خلیفه تقدیم کردند، تا آنان را ببخشد، پس آشکار می شود، که این عرب‌ها ازروی ایمان به دعوتش، ازاو پیروی نکرده

بودند، تنها به‌خاطر چپاول و غارتگری و راهزنی ازاو پیروی کرده بودند. درسال ۲۹٤ هجری زکرویه با قرمطیان خارج شد، تا راه حجاج به‌بیت الله الحرام را ببندند، پس با قافله‌ی خراسانی حجاج درمحلی به نام عقبه‌ی شیطان ملاقات کرد؛ درحالی که، ازمکه برمی‌گشتند، پس با شیطان هم پیمان شد، و با حاجیان به شدت جنگید، و هنگامی که جنگ سخت و جان برکفی آنان را دید، ازآنان پرسید: آیا نایب پادشاه درمیان شماست؟ گفتند: کسی با ما نیست، گفت: دراین صورت باشما کاری ندارم، پس مطمئن‌شدند، و رفتند، هنگامی که به طرف شهرهایشان پشت دادند، ازپشت سر به آنان خیانت کرد، و همه را کشت، و کسی ازآنان نجات نیافت، مگر کسی که گریخته بود، و قرمطیان زنان را به اندازه‌یی که می خواستند، اسیرکردند، و بقیه را کشتند. این، می رساند، که رهبران‌شان فقط درپی رسیدن به حکومت و قدرت برپایه‌ی اختلاف سیاسی نبودند، بلکه هدف‌شان سرکوب و دربه‌در کردن مسلمانان بود، و این ازاهداف باطنی و پنهانی مملو ازکینه و خشم یهود نسبت به اسلام و مسلمانان است. فراموش‌نمی کنیم، که زکرویه پسر مهرویه، دعوتگر حمدان قرمط بود، و حمدان قرمط همان کسی‌ست، که حرکت باطنی را ازدوست یهودیش که به اسلام تظاهر می کرد، یعنی میمون‌بن‌دیصان دریافت کرده بود، و براجرای نیرنگ پلیدشان به اسلام و مسلمانان، اتفاق کردند. زکرویه پس از این که قافله‌های حجاج خراسانی را کشت، شرارت‌هایش را ازسرگرفت، و در کمین گذر قافله‌ی دیگری از قافله‌های حاجیانی که به شهرها برمی‌گشتند، نشست، او افراد باطنی شرور و پیروان راهزنش را مأمورکرد، که چاه‌ها و برکه‌ها و چشمه‌های آبی که درراه قافله‌های حاجیان بود، با مردار و خاک و سنگ پرسازند، تا آب را ازآنان منع‌کنند، پس هنگامی که قافله آمد، او و افراد شرورش جلوی آنان را گرفتند؛ همان طورکه، حیوانات وحشی جلو شکار را می‌گیرند، و سه روز با آنان جنگیدند، تا آبی که حاجیان حمل می‌کردند، تمام شد، و نزدیک بود، ازتشنگی هلاک شوند، درنتیجه ازشدت تشنگی تسلیم شدند، و زکرویه قرمطی شمشیر را برگردن آنان گذاشت، و همه را کشت. بعضی ازشکست خوردگان ازدستش فرار کردند، پس کسانی را دنبال‌شان فرستاد، که ازروی مکر و فریب به آنان امان دهند، ولی هنگامی که برگشتند، آنان را کشت، و زنان قرمطیان با آب بین کشته شدگان حُجّاج می گشتند، آب را برآنان عرضه می داشتند، پس هرکس از (حاجیان) باآنان (زنان) سخن می‌گفت، کارش را یکسره می‌کردند. گفته‌اند:

درهمان سال، تعداد کشته شدگان حاجی، به بیست هزار نفر رسیده‌بود، و آتش فتنه‌ی این قرمطی پلید، خاموش نشد، تا خلیفه، لشکریان را برای جنگ با او آماده کرد، پس با او جنگیدند، تابراو پیروز شدند. یورش بردن به قافله‌ی حُجّاج نزد بیش‌تر قرمطیان، به عادت مرسومی تبدیل شده بود، و آن به شکلی بسیارزشت در قرمطیان عراق و ایران و بحرین ظاهر شد، که عقل آن را باور نمی‌کند.

۳. پیش ازاین، به ابی سعید جنّابی که رهبری قرمطیان را به دست گرفت، و فتنه‌های خونینی که برانگیخت، و غارت و چپاول و تباهی که انجام داد، اشاره شد. آن‌چه شایسته‌ی ذکراست، توجه به این نکته است، که کار این مرد، بسیارسخت و مشکل‌آفرین شد؛ تاجایی‌که، برهَجَر و أحساء و قطیف و سایرشهرهای بحرین چیره شد، و حدود بیست سال به فساد پرداخت، تا این که یکی ازنوکرانش، هنگامی که جنابی می خواست، با او لواط انجام دهد، او را درحمام کشت، و چهار نفر ازسران قرمطیان درسال ۳۰۱ هجری همراه او کشته شدند، درنتیجه پسرش ابوطاهر جانشین او شد، و این پسر ازجهت پلیدی و شرارت، ازپدرش گوی سبقت را ربود، و کاراین پسرآشکارشد، و طمع‌کرد، که قدرت خودرا برشهرها بگستراند، تا باطنی‌ها را به‌قدرت‌برساند، بنابراین، ازخلیفه مقتدر، شهرهای بصره و اهواز را خواست، ولی خلیفه به درخواستش جواب مثبت نداد، پس به بصره آمد، و خواست، که شبانه برآنان یورش برد؛ درحالی که، با او ۱۷۰۰ (هزاروهفتصد) جنگجوی قرمطی بود، تا بکشد، و غارت و چپاول کند، پس هنگامی که مردم آن شهرخواب بودند، وارد شهر شد، و مردم را غافلگیرکرد، و تعداد زیادی ازآنان را کشت، زیرا آنان آمادگی رویارویی با دشمن را نداشتند، و بسیاری ازآنان به بیرون ازشهر فرارکردند، و خود را درآب انداختند، و تعداد زیادی ازآنان غرق شدند، و قرمطیان ۱۷ روز دربصره ماندند، و آن‌جا تباهی می‌کردند، سپس آن‌چه می‌توانستند، با خود حمل کنند، ازمال و کالا و زنان و کودکان، با خود حمل کردند، سپس به شهرهایشان دربحرین برگشتند. این جریان درسال ۳۱۱ هجری رخ داد، و دراین سال، این پلید، به حجاج بیت الله الحرام حمله کرد، و اموال را چپاول و زنان و کودکان را اسیرکرد، و به هجر برگشت. درسال ۳۱۲ هجری ابو طاهر قرمطی به قصد حمله به‌قافله‌ی حاجیان، ازهجر خارج شد، و با قافله‌یی که ازکوفه می آمد، روبه‌رو شد؛ درحالی که، ازعقبه سرازیرشده بود، پس به‌آنان تاخت، و لشکرخلیفه که حاجیان را همراهی می‌کرد،

دربرابرش استقامت نکردند، و حاجیان به کوفه برگشتند، و ابوطاهر و اشرار قرمطی‌اش به آنان ملحق شدند، تا به کوفه داخل شدند، و قرمطیان ازپشت سرشان وارد شدند، و شش روز اقامت گزیدند، می‌کشتند، و چپاول می کردند، سپس با لشکریانش به هجر برگشتند. و درسال ۳۱۷ هجری این قرمطی ملعون و اشرارش درموسم حج، به مکه حمله کردند، و اموال حاجیان را ربودند، و آنان را بدجور کشتند، و درون مسجد الحرام و درون کعبه مشرفه تعداد زیادی ازحاجیان را کشتند، و اشیای قیمتی بیت الحرام را ربودند، و پلیدی ازآنان، به ناحیه‌ی طواف داخل شد؛ درحالی که، براسبش سواربود، و مست و مدهوش بود، با آهنی که با خود داشت، حجر الاسود را زد، و آن را شکست، و ازجا کَند، سپس قرمطیان همه‌ی چیزهایی که ربوده بودند، با خود به هجر بردند. هنگامی که جهان اسلام، ازجنایت‌های قرمطیان و شرارت‌هایشان فریاد برآوردند، امام‌شان مهدی به آنان دستورداد، که حجر الاسود را به کعبه برگردانند، بنابراین، پس از ۲۲ سال آن را برگرداندند، و واضح است، که هدف‌شان ازاین کارهای ننگین، بازداشتن مسلمانان ازبیت الله الحرام و جنگیدن با اسلام و توطئه علیه مسلمانان بود، و بدین ترتیب، فتنه‌های هولناک و طاقت فرسایشان که نیرنگ یهودی ترتیبش داده‌بود، پی‌درپی انجام می‌گرفت، و برای انجام این کارها ازپست‌ترین افراد استفاده می‌کردند، بنابراین، جهان درآتش جنایت‌ها و فتنه‌هایشان درطول چند قرن می سوخت.

٤. حوادث هولناک‌شان مدت زمان طولانی ادامه یافت، تا نیروهای حکومتی برای خاموش‌کردن آنان ناچار شدند، ازلشکریان زیادی استفاده کنند، درنتیجه مدتی آرام شد، سپس دراواخر قرن پنجم هجری درشهرهای ماوراء النهر به شکل بسیارتند و هولناکی ظاهرشدند، سپس باردوم تا سرزمین‌های شام امتداد یافت. درسال ٤٩٤ کارشان دراصفهان محکم و استوارشد، درنتیجه ازمسلمانانی که برآنان تسلط داشتند، می دزدیدند، و آنان را می کشتند، تا این که ترس از آنان، درشهرها فراگیر شده‌بود، و هرانسانی می‌ترسید، که یکی از باطنی‌ها تروررش کند، و برای شکار و کشاندن افراد به خانه‌هایشان، ازحیله‌های زیادی استفاده می‌کردند، و آنان را می‌کشتند، و درچاه‌های ویژه‌یی که به آن منظور حفرکرده بودند، می‌انداختند. به‌عنوان‌مثال، مرد کوری ازخودشان را در جلو در بعضی ازخانه‌ها گذاشته بودند، سپس هرگاه مسلمانی گذر می‌کرد، آن کور از اَو می‌خواست، که چند قدمی تا درخانه‌اش عصایش را بگیرد، و ببرد، پس مرد مسلمان هم به او نیکویی می کرد،

و او را با خود می برد، و هنگامی که به درِ یکی ازخانه‌هایشان می رسید، گروهی ازباطنی‌ها ازخانه خارج شده، و او را می رَبودند، یا با حیله به داخل می بردند، و او را می کشتند، و غارتش می کردند، و به سبب همین کارها بسیاری دراصفهان مفقود شدند، درنتیجه اوضاع نابسامان شد، و امنیت مختل گشت، تا این که خداوند رسوایشان کرد، بدین صورت، که مردی ناگهانی به خانه‌ی دوست باطنی‌اش داخل شد، و نزد او لباس‌هایی با شکل‌های مختلف و لباس‌ها و کفش‌های متنوعی که آن را ندیده‌بود، مشاهده کرد، دراین‌جا بود، که با زیرکی به کار باطنی‌ها پی برد، و آن‌چه دیده بود، بازگو کرد، پس مردم به خانه داخل شدند، و لباس‌ها و آن‌چه همراه آن بود، بیرون آوردند، و دانستند، که آن لباس‌های کسانی‌ست، که درشهر مفقودشده‌اند، و ازآنان انتقامی که مستحقش بودند، گرفتند، سپس باطنی‌ها برای جنگیدن با مردم، مناسب دیدند، به کوه‌ها پناه ببرند، و درقلعه‌ها متحصن شوند، تا ازشکنجه و مؤاخذه درامان باشند، پس با وسایل نیرنگ‌آمیزشان حیله کردند، تابرتعدادی از قلعه‌های محکم درکوه‌ها مستولی شدند، ازجمله: قلعه‌ی اصفهان، قلعه‌ی الموت، قلعه‌ی وستمکوه، قلعه‌ی خالنجان، قلعه‌ی استوناوند، قلعه‌ی کردکوه، قلعه‌ی ناظر درخوزستان، قلعه‌ی طنبور و قلعه‌ی خلاد خان. درمدت زمان طولانی ازاین قلعه‌ها بدترین استفاده را کردند، و دراین مدت یکی ازدعوتگران‌شان به نام «احمد» پسر عطاش نقش بارزی‌داشت، و پدر احمدعطاش پزشک گروه‌شان بود، و درمیان آنان ریاست داشت، پس پسرش احمد برقلعه‌ی اصفهان چیره شد؛ همان طورکه، سیاستمدار خطرناک‌شان حسن پسر صباح ـ که با حیله برقلعه‌ی الموت چیره شد ـ نقش بسزایی‌داشت، و همین حسن، شاگرد باطنی مسلک پزشک عطاش بود، و هنگامی‌که براین قلعه چیره شد، ترس برمردم غالب‌شد، و تا بیش‌ترین حدی که امکان داشت، ترور می کرد، و عقل بی‌خردان کودن را به بازی گرفت، فقط مردم کودن و نادان را به آن دعوت می‌کرد، و درابتدای کار، به پارسایی تظاهرمی کرد، و لباس پارسایان می پوشید، تا کودن‌ها را بفریبد، به‌حساب و هندسه و ستاره‌شناسی و سحر و ... آگاهی داشت، و نیرنگ بسیار پلیدی چید، و با پلیدترین وسایل، برپیروانش چیره شد، و مغزشان را تباه کرد، و آنان را برای ترور کسانی که می خواست، آنان را بکشد، رهسپار و روانه می‌کرد، و به‌یکی ازآنان دستور می‌داد، که خودش را بکشد، پس چنین می‌کرد، شاید مواد مخدر ازقبیل حشیش و تریاک یکی ازوسایلش بود، و خطرش

افزون و کارش مشکل‌ساز شد، و افراد زیادی به سبب او به فتنه افتادند، درنتیجه پادشاه برای او نامه‌یی فرستاد، که درآن نامه تهدیدش کرده‌بود، و او را ازکارهایش بازداشته بود، و فتوای علمایی که به گمراهی مذهبش اشاره داشت، برایش‌فرستاد، هنگامی که سفیر پادشاه، نامه را خواند، به جوانانی که اطرافش بودند، و فریبش خورده بودند، و با نیروی اراده و حیله و مواد مخدر برآنان چیره شده بود، گفت: من می خواهم، ازشما فرستاده‌یی را نزد آقایش بفرستم، پس تیز به او نگاه‌کردند، و در واقع به او اعلام می داشتند، که برای آن کار آمادگی کامل دارند، سپس به یکی از آن جوانان گفت: خودت را بکش، پس چاقویی بیرون آورد، و با آن گردن خود را زد، و افتاد، و مرد، و به دیگری گفت: ازاین بالا خودت را پایین‌بینداز، پس خودش را ازبالای قلعه به پایین‌خندق انداخت، و تکه تکه شد، سپس به فرستاده‌ی پادشاه گفت: پاسخ همین است، و هنگامی‌که کارش شدت‌گرفت، و فسادش زیاد شد، نظام الملک به سوی او لشکری فرستاد، و او را درقلعه‌ی الموت محاصره‌کردند، و تمامی راه‌های منتهی به قلعه را مسدود کردند، و حسن صباح ازمحاصره به تنگ آمد، و ازپیروانش کسانی را فرستاد، که نظام الملک را تروركنند، پس هنگامی‌که نظام الملک کشته شد، لشکرش ازقلعه برگشتند، و محاصره را شکستند، و این دعوتگر باطنی باقی ماند، که فساد می کرد، و مردم را گمراه می نمود. درسال ٤٩٨ هجری باطنی‌ها دیدند، که پادشاهان مشغول دفع غارتگری فرنگیان هستند، و ازآنان غافل‌اند، این‌جا بود، که باطنی‌ها ازمشغولی پادشاه سوءاستفاده‌کرده، درنتیجه گروهی ازآنان برمسلمانان شبیخون زدند، و کشتار و چپاول و اسیرکردن زنان و کودکان را زیادکردند، و به تباهی پرداختند، و به قافله‌ی حاجیان حمله کردند، و با آنان جنگیدند، زیرا قافله‌ی حاجیان، از ماوراءالنهر و خراسان و هند و دیگر شهرها دراین سال گرد آمده، و به نزدیکی ری رسیده بودند، که دروقت سحر باطنی‌ها برآنان تاختند، و شمشیر برآنان کشیدند، و آنان را کشتند، و اموال و چهارپایان‌شان را ربودند، و چیزی را باقی نگذاشتند، و دراین سال به‌کمین فقیه ابی‌جعفر پسر مشاط نشستند؛ درحالی‌که، مردم را پند می‌داد، پس هنگامی که از صندلی‌اش پایین آمد، یک باطنی نزد او آمد، و ترورش کرد، و پیوسته همین مسلک‌شان بود. درسال ۵۰۰ هجری ابن عطاش و گروهی ازباطنی‌های همراه او، به دست پادشاه محمد بن سلطان ملکشاه کشته شدند، و حسن صباح باقی‌ماند، و به مناطقی که درمجاورت قلعه‌اش، یعنی قلعه‌ی الموت قرار داشتند، حمله می برد، تا درسال ۵۱۸ مرد، و مردم ازشرش راحت شدند.

۵. درسال ۵۲۰ هجری باطنی‌ها ـ دشمن اسلام و مسلمانان ـ درسرزمین‌های شام فعالیت خود را ازسر گرفتند، و آن، هم‌زمان با وقوع بحران‌های پیاپی و خطرناکی بود، که شهرها به خاطر جنگجویان صلیبی به آن دچار شده بودند، و کار ازسرگرفتن فعالیت‌شان توسط مردی به نام بهرام ـ که دایی‌اش أسد آبادی را دربغداد کشته بود، و به شام گریخته بود ـ صورت گرفت، او خودش را پنهان کرده، و دعوتگر باطنی شده بود، پس درشهرها رفت‌وآمد می کرد، و مردم بی‌سروپا و احمق و هرجنایتکار و طمعکار و منحرفی را دعوت می‌کرد، و با دعوتش بی‌خردان را فریب می داد، تا این که گروهش زیاد شد، و درحلب اقامت گزید، و توانست مدتی نزد امیرش أیلغازی، منافق بازی کند، و به دوستی با او تظاهر کند. این امیر می‌خواست، خود را به وسیله‌ی او تقویت کند، چون مردم را می‌دید، که از شر او و یارانش می ترسند، زیرا هرکسی که باآنان مخالفت می‌کرد، می‌کشتند، و این عادت آنان درهمه‌ی دوره‌ها و شهرهایی بود، که درآن پیروز شده بودند، هربار که قدرتی پیدا می کردند، و می توانستند، عقده‌ی درونی و قلبی خود را ازدشمنی و خشم و کینه و علاقه به جنگ و دربه‌درکردن اسلام و مسلمانان راضی کنند. سپس امیرحلب به منزلتی که به او داده بود، اکتفا نکرد، و به امیر دمشق (طغتکین) مشورت داد، که او را نزد خود قراردهد، و خود را با کمک او علیه دشمنانش تقویت کند. امیر دمشق هم نظر امیرحلب را پذیرفت، و او را نزد خود فراخواند، و دراین زمان بود، که بهرام شخصیت حقیقی‌اش را آشکار کرد، و دشمنی‌اش را با اسلام و مسلمانان اعلام نمود، پس ازاین که موفق شده بود، دردمشق صاحب نفوذ شود، بنابراین، پیروانش را از هرکس که به دنبال شر و فساد بود، زیاد کرد، و وزیر ابوطاهر پسرسعد مرغینانی کمکش کرد، تا ازجهت سیاسی نفوذش را تقویت کند، ولی بهرام ازآن به نفع خود استفاده کرد، درنتیجه شرش مشکل‌آفرین و هولناک شد، و او و اشرارش، گمراهی‌باطنی را پخش می‌کردند، و با مخالفان‌شان می‌جنگیدند، تا این که پیروانش به نسبت، پیش ازبرخورداری ازکمک امیر دمشق و وزیر ابوطاهر، چند برابرشد، و اگر اهل دمشق متمسک به دین‌شان نبودند، این باطنی بردمشق چیره می شد. سپس بهرام وضعیت دمشق را بررسی کرد، و مردمش را دید، که به او متمسک نیستند، پس ازحمله‌ی آنان ترسید، و ازطغتکین امیر دمشق قلعه‌یی خواست، که او و پیروانش به آن پناه ببرند، و وزیر ابوطاهر به امیر مشورت داد، که قلعه‌ی بانیاس را به او تحویل دهد،

که امیر موافقت کرد، پس قلعه به باطنی‌ها تحویل داده شد، و بهرام به آن‌جا رفت، و یارانش ازهرگوشه‌یی نزدش جمع شدند، پس از این که درقلعه‌ی بانیاس سنگرگرفت، کارش خطرناک شد، و خطر بزرگی روی کرد، و همه‌ی مسلمانان از هرچاره‌یی باز ماندند، مگر این که منتظر گشایشی ازجانب خدا باشند، و منتظر فرود آمدن بلا و شکست بردشمنان اسلام شوند، و بهرام ترجیح داد، که درقلعه‌ی بانیاس اقامت گزیند، پس ازاین که جانشینش دردمشق مانده‌بود، و به باطنی‌گری دعوت می کرد، درنتیجه زیاد و منتشرشدند، و درسرزمین‌های شام برچندین قلعه درکوه‌ها چیره‌شدند، ازجمله قلعه‌ی قدموس و... درسال ۵۲۳ هجری خداوند بین بهرام و بعضی فرقه‌های باطنی درگیری به‌وجود آورد، پس خواست، بر مناطق‌شان چیره شود، با او جنگیدند، درنتیجه خداوند با دست‌هایشان او را کشت، و دربانیاس مردی ازیاران طراز اولش به نام اسماعیل جانشین او شد، و به جایش برخاست، و پیروان پراکنده‌ی بهرام را گردآورد، و دعوتگرانش را درشهرها پخش‌کرد، و مردی ازآنان که مزدقانی نام داشت، اسماعیل را تقویت کرد، و یکی ازدعوتگران باطنی به نام ابوالوفاء را به دمشق فرستاد، که این مرد درنشر گمراهی‌اش بسیار زرنگ و ماهر بود، و کارش قوت گرفت، و قدر و منزلتی یافت، و اشرارش که ازبی‌خردان و افراد بی‌فرهنگ جامعه بودند، زیاد شد، و قدرت عملی‌اش دردمشق، ازقدرت امیر آن روز دمشق (تاج الملوک) بیش‌تر شده بود، و هنگامی که باطنی ها قدرت خود را دردمشق دیدند، تصمیم گرفتند، که یکی ازنیرنگ های بزرگ‌شان را اجرا کنند، پس مزدقانی به صلیبی‌ها که شهر صُوَر را اشغال کرده بودند، نامه نوشت و با آنان مذاکره کرد، که ازروی خیانت شهر دمشق را به آنان تحویل دهد، و درمقابل شهرصُوَر را به او تحویل دهند، و برآن توافق کردند، و مقررشد، که وعده‌گاه تحویل، روز جمعه‌یی باشد، که دربین خود تعیین کردند، و مزدقانی با باطنی‌ها مقرر داشت، که درآن روز، درهای مسجد جامع بزرگ (جامع بنی امیه) را محاصره کنند، و مسلمانان را ازخارج شدن ازمسجد باز دارند، و این محاصره به اندازه‌یی طول بکشد، که صلیبی‌ها بتوانند شهر را اشغال کنند، پس خبراین خیانت بزرگ به امیردمشق تاج الملوک رسید، و مزدقانی را به نزدخود طلبید، و با او خلوت کرد، و واضح است، که فریبش داده، تا که به آن اعتراف کرد، درنتیجه او را کشت، و سرش را بردر قلعه آویزان کرد، و درشهر اعلام کرد، که خیانتکاران را خواهد کشت، پس مَردم و لشکریان به‌کشتن آنان

شتافتند. این جریان درنیمه‌ی ماه رمضان سال ٥٢٣ هجری بوده است. اسماعیل باطنی والی بانیاس ترسید، که مبادا مردم شورش کنند، و ازاو و پیروان باطنی‌اش انتقام بگیرند، پس به صلیبی‌ها نامه نوشت، و به آنان پیشنهاد داد، که درمقابل این‌که او و پیروانش به شهرهایشان انتقال یابند، قلعه‌ی بانیاس را به آنان تحویل دهد. صلیبی‌ها آن را لقمه‌یی گوارا و بدون زحمت یافتند، و با او برآن موافقت کردند، درنتیجه قلعه‌ی بانیاس را به آنان تحویل داد، و او و کسانی ازباطنی‌ها که بااو بودند، به شهرهایشان منتقل شدند، و درآن باره سختی و ذلت و خواری کشیدند، و اسماعیل دراوایل سال ٥٢٤ هجری یعنی پس ازچند ماه از تحویل دادن قلعه‌ی بانیاس به صلیبی‌ها، هلاک شد.

٦. صلیبی‌های مقیم درسواحل شام و قدس، آن کسانی‌که برای جنگیدن با مسلمانان از اواخر قرن پنجم هجری آمده بودند، دانستند، که خیانت باطنی‌ها با آنان دردمشق برملا شده، و این‌که مزدقانی که با آنان اتفاق نموده، که دمشق را با خیانت به آنان تحویل دهد، کشته شده، و تعداد زیادی ازیارانش نیز کشته شده‌اند، درنتیجه بسیارمتأسف شدند، چون گنج بزرگی‌که نزدیک بود، بدون جنگ به دست‌شان بیفتد، ازدست داده بودند، پس رؤسای دولت‌های کوچک‌شان که درقدس و انطاکیه و طرابلس و جاهای دیگر اقامت داده بودند، گردهم آمدند، و اتفاق کردند، که نیروهایشان را جمع‌آوری کنند، و به دمشق بروند، و آن‌را محاصره کنند، و پس ازاین که فرصت غلبه برآن‌ها را، ازطریق خیانت باطنی‌ها ازدست داده بودند، با جنگ، برآن دست یابند، بنابراین، سربازان‌شان را جمع کردند، و برای محاصره‌ی دمشق، به دمشق رفتند. تاج الملوک، پادشاه دمشق ازآمدن‌شان آگاه شد، و برای دفاع ازدمشق، لشکریان مسلمان را ازعرب و ترکمن بسیج کرد، لشکرصلیبی‌ها درماه ذی‌الحجه سال ٥٢٣ هجری رسیدند، و برای محاصره‌ی شهر، آماده شدند، و گروهی ازلشکریان‌شان را برای شبیخون زدن برشهرهای غوطه و حوران فرستادند، تا رعب و وحشت ایجادکنند، و برای لشکر محاصره‌کننده‌ی غارتگر و چپاولگر آذوقه جمع کنند، پس پادشاه یکی ازامیرانش را برای جنگ با فرقه‌هایی که برای جنگ به حوران آمده بودند، فرستاد، و خارج شدن این امیر باجنگجویان مسلمان درشبی سرد و بسیاربارانی بود، و هنگامی که روز روشن شد، با گروه‌های صلیبی روبه‌رو شدند، و سخت باهم جنگیدند، و درآن جنگ هرکدام به نسبت دیگری ازخود أستقامت نشان داد، تا این‌که خداوند مسلمانان را

پیروزکرد، درنتیجه آنان را کاملاً سرکوب نمودند، و به جز رییس‌شان و چهل مرد همراهش، کسی ازآنان نجات نیافت، و آن‌چه‌که همراه‌شان بود، به غنیمت گرفتند، که شامل ده هزار حیوان بارکش و سیصد اسیر بود، و بدون این که به آنان آسیبی‌برسد، به دمشق برگشتند. هنگامی‌که جنگجویان صلیبی که دمشق را محاصره کرده بودند، آن خبر را شنیدند، خداوند دردل‌هایشان ترس انداخت، پس مانند شکست خوردگان از آن‌جا رفتند، و مسلمانان آنان را دنبال کرده، و می‌کشتند، و آواره می‌کردند، و جز اندکی درمحاصره نماندند، و بدین ترتیب، این سازمان باطنی در سخت‌ترین بحران‌ها و بدترین شرایط خیانت‌شان را به شهرهای اسلامی ثابت کردند، و جای تعجب نیست، زیرا ریشه‌های محکمی با نیرنگ‌های یهود داشتند.

۷. درسال ٥٤٩ هجری باطنی‌های قهستان ازمشغول بودن مسلمانان دردفاع درمقابل جنگجویان، سوء استفاده کردند، پس ۷۰۰۰ (هفت هزار) تن ازجنگجویان‌شان را گرد آوردند، و برای جنگیدن با مسلمانانی که درخراسان درامنیت به سر می بردند، حرکت کردند، ولی امیرخراسان ازنیرنگ‌شان آگاه شد، و سازوبرگ جنگی را برای رویارویی با آنان آماده کرد، و برای جنگیدن با آنان حرکت کردند، پس با آنان روبه‌رو شدند، و آنان را راندند، و سخت جنگیدند، و جنگ میان آنان به طول انجامید، سپس خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان کرد، و دشمنان اسلام را خوار نمود، و قلعه‌ها و دژهای باطنی از حمایت‌کنندگان خالی ماند، و اگر لشکر مسلمانان به دفاع در برابر جنگجویانی که از آن طرف مرزها می‌آمدند، مشغول‌نبودند، کار باطنی‌ها را یکسره می کردند. سپس همین باطنی‌ها لشکریان‌شان را جمع کردند، و نیرنگ یورش بردن به حاجیان بیت الله الحرام را طراحی کردند، تا کینه و خشمی که ازمسلمانان داشتند، شفا بخشند، ودرسال ٥٥٢ هجری حدود سه سال پس ازنیرنگ سابق‌شان، به کمین حاجیان خراسان نشستند، و نزدیک راه‌شان اقامت‌گزیدند؛ درحالی‌که، حاجیان به ادای عبادت خداوند مشغول بودند، هنگامی که به روبه‌رویشان رسیدند، برآنان شبیخون زدند، و حجّاج صادقانه با آنان جنگیدند، و بسیار صبرنمودند؛ تاجایی‌که، امیرکاروان حج به شهادت رسید، این‌جا بود، که حجاج مبارز عقب نشینی کردند، و تسلیم شدند، و ازباطنی‌ها امان خواستند، و سلاح‌هایشان را انداختند. اما باطنی‌ها فریب‌شان دادند، و اظهار داشتند، که درامان‌اند، سپس همه را از دم تیغ گذراندند، و جز تعداد اندکی ازآنان باقی نماند، و تعداد زیادی ازپیشوایان، علما و زاهدان و صالحان ازجمله‌ی کشته شدگان بودند، و کشتاری وحشتناک .و مصیبتی بزرگ بود، که

شهرهای مسلمانان و مخصوصاً خراسان را دربرگرفت. تاریخ نویسان گفته‌اند: تمامی شهرهای مسلمان برکشته شدن فاضلان دراین حادثه‌ی خیانتکارانه غرق درماتم شدند، و برای این که نیرنگ‌شان را کامل کرده باشند، باطنی‌ها خواستند، مجروحانی که دربین کشته‌شدگان حجاج بودند، با نیرنگ بکشند، به همین دلیل پیرمردی ازآنان بین کشته‌شدگان و مجروحان می‌گشت، و صدا می‌زد، ای مسلمانان! ای‌حجاج! بی‌دینان رفتند، و من مردی مسلمانم، اگرکسی آب بخواهد، آبش می‌دهم، بنابراین، هرکس‌ازمجروحان با او سخن می گفت، او را می کشت، و کارش را تمام می‌کرد، و کسی ازمجروحان سالم نماند، به جز شکیبایی که به نیرنگ پی برده‌بود، درنتیجه آب نمی‌خواست، و وانمود می کرد، که درجمله‌ی مردگان است. بسیارشگفت‌انگیز است، که این‌مجرمان را، این‌گونه تشنه به خون حاجیان مسلمان می یابیم، و به همین خاطر دردوره‌های مختلف تاریخ، قصد آنان را می کردند، ولی اگر نسب این گروه ناچیز وابسته به میمون قدّاح را بشناسیم، سِرّ کار برما پوشیده نمی‌ماند، زیرا یهودیان معتقدند، که کشتن غیریهودی به منزله‌ی طاعت معبودشان است، و معتقدند، که برهرمرد و زن یهودی درعید فِصْح[1] خوردن‌خون بشرغیریهودی واجب‌است؛ اگرچه، به اندازه‌ی یک قطره باشد. هنگامی‌که صلیبی‌ها شهرقدس و بسیاری‌ازشهرهای ساحلی درسرزمین‌های شام را اشغال کردند، خداوند برای مسلمانان «نورالدین محمود» سپس قهرمان تاریخی «صلاح الدین ایوبی» را برانگیخت، و آن‌ها آزادسازی شهرها را ازدست اشغال گران غاصبی که ازپشت دریاها آمده بودند، به دوش گرفتند، یقیناً نورالدین محمود با ذکاوت و هوشیاری و قهرمانی و اخلاص و ورع و تقوایش، راه را هموارکرد، و گروه‌های پراکنده‌یی را که باهم درگیر بودند، متحدکرد، ولی عمرش طولانی نشد، تا نتیجه‌ی جهاد و فداکاریش را ببیند، و هنگامی که فوت کرد، ریاست میدان مبارزه را قهرمان مسلمانان صلاح الدین ایوبی به عهده گرفت، و دریک زمان دو کار بزرگ را انجام داد:

کاراول: متحد کردن نیروهای پراکنده و درگیر با هم درشهرها زیرنظر رهبری واحد، تا بتوانند بردشمن اشغالگر پیروز شوند، و مسلمانان همراه او بجنگند؛ درحالی‌که، متفق القول باشند، و رهبرشان فردی مخلص و راستین و ثابت‌قدم باشد، که برای رضای‌پروردگار و نصرت دینش کارکند .

کاردوم: بسیج شدن و آمدن به میدان مبارزه برای آزادسازی و جنگ با دشمن اشغالگر.

خداوند به خاطر اخلاص و صدق و سیاست نیکو و همکاریش با مؤمنان راستین و علمای عامل، درهای پیروزی را دربیش‌تر میدان‌های آزادسازی و میدان‌های رهایی ازپراکندگی و تجزیه به رویش گشود، تا این که صلیبی‌ها ازدست او به تنگ آمدند، و به هرقیمتی می خواستند، ازدست او نجات یابند، درنتیجه برای ترورش به جز گروه اندکی ازباطنی‌ها کسی را نیافتند، که آن‌ها را اجیرکنند، زیرا باطنی‌ها کینه‌ی اسلام و مسلمانان را دردل داشتند، و میان مسلمانان بودند، و بین آنان و صلیبی‌ها نامه‌هایی ردوبدل می‌شد، و توافقاتی ازقبل وجود داشت؛ همان طورکه، کتاب‌های تاریخ بازگو نموده‌اند. چون صلاح الدین با صلیبی‌ها پیوسته درحال جنگ بود، ناچارشد، که بسیج همگانی نیرو را برای علاقمندان به جهاد درراه خدا درمقابل حقوق ماهیانه‌یی که به آنان پرداخت می‌شد، آغازکند، و این حقوق ماهیانه غیراز بخشش‌ها و غنایمی بود، که به دست می آوردند، و یقیناً لشکرهای زیادی ازاقوام مختلف اسلامی به ارتش صلاح الدین پیوستند، و بیش‌ترشان همراه او با ایمان و اخلاص می جنگیدند، جزاین که دربین لشکریانش گروهی ازباطنی‌ها برای به دست آوردن غنیمت‌هایی که به سبب پیروزی‌هایی که خداوند به او بخشیده بود، به سوی صلاح الدین سرازیر شده بود، و به منظور به دست آوردن فرصت مناسب، جهت ضربه زدن به او و مسلمانان خود را پنهان کرده‌بودند. تاریخ نویسان یکی ازخطرناک‌ترین حوادث تاریخی که خیانت باطنی‌ها را ثابت می کند، ذکر کرده‌اند، و آن، کوشش برای ترور صلاح الدین، آن هم درحالی‌که دراوج انجام کارهای مهم و بزرگی مانند، متحدکردن شهرهای تجزیه شده‌ی درگیر باهم بود، تا آنان را برای جنگ با صلیبی‌ها آماده کند، و اجماع مسلمانان را برآن متفق سازد. گفته‌اند: درسال ۵۷۱ هجری صلاح‌الدین متوجه حلب شد، پس لشکریانش با لشکریان سیف الدین درفاصله‌ی یک مرحله‌یی ازحلب برای جنگ با هم روبه‌رو شدند، ولی لشکر سیف الدین دیری نپایید، بدون این‌که جنگ سختی دربگیرد، دربرابر صلاح الدین شکست خورد، سپس به بزاعه رفت، .صلاح الدین آن را به دست گرفت، سپس به قلعه‌ی أعزاز رفت، ولی سیف الدین دربرابر او ازخود دفاع کرد، و صلاح الدین با او وارد جنگ شد، و محاصره‌اش کرد، و آن را احاطه کرد، و کسانی را که درقلعه بودند، درتنگنا قرار داد، و درحالی که درمحاصره‌اش بود، دریکی ازروزها مناسب دید، که به خیمه‌ی بعضی ازفرماندهانش که به او جاولی گفته می شد، برود ـ او (جاولی)

رییس طایفه‌ی أسدی بود - پس وقتی که او درخیمه‌ی این فرمانده بود، و کسی ازدوستانش با او نبود، ناگهان یکی ازباطنی‌ها به خیمه‌اش داخل شد، تا ترورش کند، مرد باطنی بر او پرید، و با چاقو به سرش ضربه زد، و مجروحش کرد، و اگر کلاه خود زره‌دار زیرکلاهش نپوشیده بود، قطعاً او را می کشت، بنابراین، صلاح‌الدین با دستش دست باطنی را گرفت، اما کاملاً نمی توانست از زدن بازش دارد، فقط ضربه‌ی ضعیفی می‌زد، و باطنی پیوسته با چاقو به گردن صلاح الدین می‌زد، ولی گردنش با نوعی لباس کلفت که به آن کراغند گفته می‌شد، پوشانده بود، بنابراین، ضربه‌ها برزه گریبان می خورد، و تکه تکه‌اش می‌کرد، و حلقه‌ی آهنی زره که ازسرش آویزان شده بود، ازرسیدن چاقو به گردنش منع می‌کرد، و بدین ترتیب، چون هنوز عمرش باقی بود، خداوند او را ازکشته شدن نگه‌داری کرد، پس یکی ازفرماندهانش به نام یازکش به خیمه وارد شد، و چاقو را بادستش گرفت، که درنتیجه‌ی آن باطنی او را زخمی کرد، و چاقو را رها نکرد، تا این که باطنی کشته شد، سپس یکی‌دیگر ازگروه باطنی‌ها آمد، تا اجرای نیرنگ را کامل کند، که درخیمه کشته شد، سپس سومی داخل شد، و باز کشته شد، و صلاح الدین ازاین خیمه‌ی شوم بیرون آمد، و همانند مرعوبی که به نجاتش امیدی نداشت، به خیمه‌اش برگشت، و این هنگام بود، که صلاح الدین دریافت، که باید لشکرش را ازوجود منافقانی که درلشکر پنهان شده بودند، و نمی توان ازآنان دراما‌ن بود، پاک کند. پس به لشکریان ایستاده نگاهی انداخت، و کسانی‌را که ناخوش‌آیندشان می‌دانست، یا به او مشکوک بود، ازخدمت برکنار و دورش می‌کرد، و کسی را که می شناخت، و به او اعتماد داشت، برخدمتش ثابت می‌کرد، و پس ازاین پاکسازی که درون لشکر انجام داد، ازنیرنگ دشمنانی که با مسلمانان مراوده داشتند، و با نیرنگ، مخفیانه به صف‌ها داخل می‌شدند، تا کار هرنیروی رزمنده را یکسره کنند، و جلو پیشرفت رو به مجد را بگیرند، و مانع ایجاد کنند، دراما‌ن ماند.

نیرنگ‌های یهود درنفوذ تدریجی و پهنانی به مراکز قدرت

یهودیان برای راه‌یابی به مراکز مهم سیاسی با زیرکی و پنهانی، درسازمان‌ها و نهادهای ملت‌هایی که آنان را به عنوان مهاجر پذیرفته‌اند، فعالیت کرده، و ازمنافع آنان بهره‌برداری می‌کنند، و این زمانی‌ست، که ازاین ملت‌ها حمایت و رعایت و گذشت ببینند، ولی هرگاه به قدرت برسند، یا احساس کنند، که ازنوعی قدرت برخوردارند، تندخویی می‌کنند، و لباس‌های میشی را که به آن تظاهر می کردند، بیرون آورده، و گرگ‌های درنده‌یی می شوند، که علاقه‌ی زیادی به دریدن دارند،

و این هنگام است، که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند، و گذشت را باتعصب و دلسوزی را با سرزنش و بخشش را با محروم کردن و امنیت و آرامش را با ترس و همه‌ی اخلاق نیکو و رفتارهای شایسته را با ضدش جواب می‌دهند، برای آگاهی بیش‌تر ازآن‌چه درتاریخ مسلمانان آمده، به‌مثال‌های زیر اشاره می کنیم:

مثال اول: دریک سوم پایانی قرن هفتم هجری، یهودی زیرک و پلیدی ملقب به سعدالدوله پسر صفی توانست درسایه‌ی حکومت مغول، که برعراق ازسال ٦٥٦ چیره‌شده بود، به منصبی والا دردولت برسد، که درآن، امورنظارت بروزارتخانه‌ی عراق را به‌عهده‌گرفت، و به سبب مهارتش درطبابت به این مقام رسیده بود، که همین مهارت به او امکان می‌داد، که به مراکز مهم و برکسانی که آن روز قدرت را دردست داشتند، نفوذکند، و هنگامی که این یهودی پلید به این منصب دست یافت، برمسلمانان چیره شد، و به آنان ظلم و ستم روا می‌داشت، و اموال‌شان را می ربود، و برای سرکوب مسلمانان و آزار رساندن به آنان، ازافراد شرور یهود ودیگران کمک می گرفت. وضعیت عراق برهمین منوال ازفساد و ظلم ادامه یافت، تا این که امور عراق را یکی‌ازوالیان مغول «قطلغ شاه» درسال ٦٨٦ هجری به عهده گرفت. پس وضعیت مردمی را که درمشکلات و سختی به‌سرمی‌بردند، به سبب ستمی که ازاین یهودی ـ که بروزارتخانه‌ی عراق نظارت داشت ـ به آنان می‌رسید، مشاهده کرد، و ازپادشاه مغول أرغون نوه‌ی هلاکو خواست، که او را ازکارش برکنارکند، پس برکنارش کرد، و او را ازبغداد بیرون راند. ولی این یهودی (سعدالوله) به أردو (جایی که پادشاه مغول اقامت داشت) رفت، و کوشید، که به او نزدیک شود، و نزد او چاپلوسی می کرد، و رفتاری منافقانه داشت، تا این که با او خلوت کرد، و با او سخن گفت، درنتیجه اعتمادش را جلب کرد، و او را به بغداد برگرداند. هنگامی که به بغداد رسید، نیرنگ‌های خودرا برضد والی مغولی‌اش (قطلغ شاه) شروع کرد، ازجهتی خود را به مردم نزدیک می‌کرد، و ازجهت دیگر، اعتماد پادشاه به والی‌اش را ازبین می‌برد، درنتیجه سعدالدوله به پادشاه أرغون نامه نوشت، و به او گفت: قطلغ شاه برمردم مالیاتی فرض کرده، که مردم ازپرداختش عاجزند، و همه ازاو به تنگ آمده‌اند، پس پادشاه دستوری به‌والی‌اش فرستاد، که مالیاتی که برمردم مقررکرده، بردارد، بنابراین، مردم به سبب این کارنیکویی که این یهودی به منظور مکر و حیله انجام داد، راحت شدند، سپس پیوسته شکل‌های حیله را عوض می‌کرد، تا کار و مقام سابقش، یعنی نظارت

بروزارتخانه‌ی عراق را دوباره به دست آورد. پس ازمقام خود برای تقویت مرکزش و مرکزیت یهود درعراق استفاده کرد، و پایه‌هایش را محکم‌می‌کرد، تا این که رییس وزارتخانه‌ی ممالک عراق شد، و برادرش فخرالدوله را دروزارتخانه منصوب کرد، هم‌چنین یهودی دیگری که او را مهذب الدوله لقب داده بود، ولی اسمش نصر پسرماشیری بود، دروزارتخانه منصوب کرد،و با مهارت و زیرکی هرچه تمام‌تر، به تقویت کاریهود و نابودکردن افراد شایسته‌ی مسلمانان پرداخت. ازجمله کارهایی که انجام داد، این بود، که دستورداد، علی زین الدین حظائری عهده‌دار تمغات و علی مجد الدین اسماعیل پسر الیاس عهده‌دار کارهای جنگی و نایب وزارتخانه را دربغداد، پس ازاین که به اختلاس متهم‌شان کرد، دستگیر و اموال‌شان را مصادره، و آن دو را دربازار بدنام کرد، سپس هردو را کشت؛ درحالی که، زین‌الدین حظائری ازافراد شایسته‌ی دوران بود، وی دانشمندی برجسته و ادیب و بخشنده بود، ولی یهودی تبهکار براو خشم گرفت، و فرصت را برای کشتنش مناسب دید، و او را به طرز ناگواری به قتل رساند، و آوازه‌ی این یهودی پلید، درپناه پادشاه مغولی هم‌چنان روبه افزایش بود؛ تاجایی که، برادرش امین الدوله را به‌عنوان حاکم موصل و توابعش فرستاد، این فرد نیز انسانی شرور و ستمگر بود، و به مسلمانان درموصل آزار می رساند، و به آنان ستم و بلاهای بسیاری روا می‌داشت، و مسلمانان ازتسلط یهود ازراه نفوذ پنهانی، به منصب‌های دولتی درپناه حکومت مغول به تنگ آمده‌بودند؛ تاجایی که، درمساجد بی‌تاب بودند، و اجتماعات عمومی درآن‌جا برپا می کردند، و نارضایتی و خشم خود را ازکارهای یهودیان و ظلم و ستم‌شان اعلان، و علیه آنان درخطبه‌ها و درس‌هایشان دیگران را تحریک می کردند، و با دعا و گریه و زاری ازخداوند می‌خواستند، که این مصیبت‌ها را از مسلمانان دور کند. سپس گروهی ازافراد سرشناس مسلمان باهم جمع شدند، ودرباره‌ی سعدالدوله و خانواده و همکاران یهودیش بیانیه‌یی نوشتند، و آیاتی ازقرآن و احادیث نبوی را درآن گنجاندند، که درآن تصریح می‌کرد، یهود قومی هستند، که خداوند ذلیل‌شان کرده، و هرکس بکوشد، که عزت‌شان دهد، خداوند ذلیلش می کند، و این بیانیه را نزد پادشاه مغول أرغون نوه‌ی هلاکو فرستادند، و این پادشاه سرکش، بیانیه را نزد همان کسی که ازاو شکایت شده بود، فرستاد، و داوری درباره‌ی آن کسانی که آن بیانیه را امضا کرده بودند، به او واگذار کرد، ولی سعدالدوله ازعاقبت انتقامش ترسید، زیرا آنان

درشهرها ازمنزلت و مقام برخورداربودند، پس منتظر آنان شد، و خواست، که دردل‌هایشان ترس ایجاد کند، بنابراین، جمال الدین پسر الحلاوی عهده‌دار تمغات بغداد را به دارآویخت، و مسلمانان هنگامی که آن را دیدند، بسیار پریشان خاطرشدند، سپس تصمیم قطعی گرفتند، و علیه یهودیانی که درعراق تباهی می‌کردند، و به مسلمانان ستم روا می‌داشتند، به شورش سختی دست زدند، و سعدالدوله و برادرانش و بسیاری ازسرشناسان و عامه‌ی یهود که تسلط داشتند، و به مردم ستم می کردند، غافلگیرکرده، و به آنان حمله بردند، و ازآنان انتقام سختی گرفتند، که چنین کیفری مناسب حال‌شان بود.

مثال دوم: آن چیزی‌ست، که تاریخ ازیکی ازدوره‌های حکومت فاطمی درمصر نقل نموده است: چون حکام فاطمی یهودیان را برمنصب‌هایی می‌گماشتند، یهودیان فرصت طلایی می یافتند، که برای نفوذ به منصب‌های وزارت، آن را غنیمت بشمارند. این‌جابود، که یهودی ابونصر پسریوسف الفلاحی که توانسته بود، نفوذ و بهره‌یی درکاخ خلیفه‌ی فاطمی داشته باشد، مناسب دید، که ازروی نفاق تظاهر به اسلام کند، تا خلیفه را راضی کند، که منصب وزیری را به او بدهد، پس اسلام خود را اعلان کرد، و خلیفه‌ی فاطمی نیز او را به عنوان وزیر منصوب کرد، و ازسال۱۰٤٤ میلادی تا سال۱۰٤۷ میلادی درپست وزارت باقی ماند، و ابونصر یهودی درطول این مدت، همان گونه که سرشت یهود منشانه‌اش به او الهام می‌کرد، کارهای دولت را اداره می کرد، و ازیهودی دیگری که به او ابوسعد گفته می‌شد، کمک گرفت، و همراه هم با دیگر عناصر یهودی که درشهرها پراکنده بودند، درتعصب نکوهیده‌ی یهود، با جدیت تلاش می کردند، و برای ارتقای وضعیت‌شان کار می‌کردند، و به مسلمانان ظلم و ستم و سرکوب روا می داشتند، و مال و قدرت و موقعیت را به خود اختصاص می دادند، و دیگران را محروم می‌کردند؛ تاجایی‌که، سینه‌ها ازدرد تبهکاری‌هایشان لبریزشد، و گلوها فریاد انزجار و بیزاری ازآنان را سردادند، و آه و فریاد ازبیدادشان، برزبان بعضی از شاعران و نویسندگان جاری شد. ازجمله چیزهایی که دراین باره روایت شده، ابیاتی‌ست، که به حسن پسر خاقان منسوب است، که درآن ابیات، وضعیت حکومتی را که برشهرها حاکم بود، مسخره کرده است:

یهودیان این دوران به نهایت آرزوهایشان رسیده اند، و مالک شده اند
عزت درآنان است، و مال نزد آنان است، و مشاور و پادشاه ازآنان است

ای مردم مصر! شما را نصیحت می کنم، یهودی شوید، یقیناً گردون یهودی شده است.

مثال سوم: همانند آن‌چه درمصر پیش‌آمد، دراندلس نیز پیش‌آمد، هنگامی که حکومت اسلامی درحال فروپاشی بود، یهودیان درشهرهای اسپانیا، مخفیانه ازطریق تجارت و صرافی و ربا و تجارت شراب و بردگان و کنیزان، به مراکز قدرت راه یافتند، و باوسایل فاسقی و تبهکاری ـ که بدان وسیله اخلاق امت را فاسد می کردند، و نیرویشان را ازبین می بردند ـ وضعیت را نابسامان‌کرده بودند، ودرسایه‌ی این وضعیت نابسامان، شخص یهودی به نام ابن نغراله توانست کرسی وزارت یکی ازپادشاهان بربر را درغرناطه به نام بادیس اشغال کند، و همین یهودی درکارهای دولت اسلامی دراندلس به امرکننده و نهی‌کننده تبدیل شده‌بود، هرگونه که می‌خواست، درآن تصرف می‌کرد، و مسلمانان را آن گونه‌که می‌خواست، با ظلم و ستم مؤاخذه می‌کرد، مسلمانان ازتسلط یافتن او و ازفاش شدن فسق و فجور توسط یهودیان، به تنگ آمده بودند، و با نیش و کنایه آنان را نکوهش و سرزنش می‌کردند، و قصاید شعرایی که درمذمت پادشاه بود، زمزمه می کردند، و از او متعجب بودند، که چگونه ابن نغراله را به‌عنوان وزیر انتخاب کرده است؟! این درحالی بود، که قصاید شاعرانه، مهم‌ترین وسیله‌ی تبلیغاتی آن روز به شمار می‌رفت، مثل این قصیده:

ای بادیس! تو شخص زبردستی هستی، گمانت به خطا نمی رود
چگونه زنا زاده را دوست می داری؛ درحالی که، تو را نزد جهانیان مبغوض کرده‌اند.
و چگونه برای کسب بزرگی، با فاسق هم‌نشین شده‌یی؛ درحالی که، هم‌نشین بدی‌ست.
پس ازآنان خدمتگزاری نگیر، و آنان را به لعنتِ لعنت کنندگان واگذار
یقیناً زمین ازفسق‌شان به فریاد آمده، و نزدیک است، همه‌ی ما را بلرزاند

پادشاه بادیس فرزندی‌داشت، که‌داوطلب ولی‌عهدی پس از او بود، و ازاین یهودی به شدت متنفربود، و پدرش (پادشاه) را نصیحت می‌کرد، که ابن نغراله‌ی یهودی را برکنار کند، و او را ازخیانت ابن نغراله برحذرمی داشت. این‌جا بود، که یهودی زیرک متوجه شد، درنتیجه حیله‌ی خود را عملی کرد، تا که علیه ولی‌عهد توطئه کند، پس نقشه‌ی قتل ولی‌عهد را طراحی کرد، بدین‌صورت، که او را به مجلس شراب فراخواند، و سم به او نوشاند، درنتیجه مرد، و وزیر یهودی تهمت

را ازخود دورکرد، و آن‌را به بستگان پادشاه و کنیزان و نزدیکانش نسبت داد، تا باایجاد شک و بدگمانی درکاخ، یکپارچگی و وحدت درون کاخ را به‌هم بزند. سپس نزد صاحب مریّه که چشم طمع به تخت غرناطه دوخته بود، پیغام فرستاد، و ازاو خواست، که به مملکت غرناطه حمله کند، و او را به جنگ با پاشاه (بادیس) تحریک و تشویق می کرد، و به او وعده‌ی همکاری و پشتیبانی می‌داد. مسلمانان درغرناطه از او به تنگ آمده بودند، پس پیش ازاین که توطئه‌ی زشتش را اجرا کند، براو شوریدند، و او را کشتند. این روش همیشگی‌شان درهر شهری‌ست، که پناه‌شان دهد، و با مدارا با آنان برخورد کند، بنابراین، یهودیان درمرحله‌ی اول خوار و فروتن‌اند، درمرحله‌ی دوم حشرات موذی اند، درمرحله‌ی سوم روباه حیله‌گرند، درمرحله‌ی چهارم گرگان درنده‌اند، و درنهایت پلنگ‌های سرزنش و سرکوبگرند.

پس ای ساکنان جهان! ازآنان برحذر باشید، و ای مسلمانان! ازآنان بپرهیزید، ازآنان بپرهیزید.

از مثال‌های نفوذشان دربین غیرمسلمانان داستان بنیامین دزراییلی‌ست. بنیامین دزراییلی پنهانی به حکومت بریتانیا نفوذ کرد، تا به‌منصب نخست وزیری رسید. این جریان دراواخر قرن نوزدهم میلادی بوده است. یهودیان توانستند به سرعت دربریتانیای کبیر ـ که دارای مستعمره‌های زیاد و نفوذ جهانی بزرگی درآن روز بود ـ این مرد زیرک از یهود را وادارند، تا او را به بزرگ‌ترین منصب مهم دراین دولت که همان منصب رییس وزیران باشد، برسانند. سرشت حکومت بریتانیا درآن روز همانند وضعیتی که بعدها پیش آمد، یهودی نبود، ولی یهودیان به شیوه‌ی پنهانی و پوشیده توانستند این مرد را به مقام حکومتی برسانند، و ازهمان طریق فایده‌های بسیاری دراین دولت کسب‌کنند، چون دزراییلی بزرگ‌ترین شخصیت‌شان بود.

ازجمله تألیفات دزراییلی کتابی تحت عنوان «کوننغربی» ست، که درآن کتاب ساختار یک شخصیت یهودی که «سیدونیا» خوانده‌می شود، ترسیم نموده است. خواننده‌ی کتاب پی خواهدبرد، که مؤلفش دزراییلی کوشیده، ازطریق ترسیم این شخصیت یهودی و عباراتی که بیان نموده است، یهودی جهانی را به شکلی ترسیم کند، که از مردم می خواهد، آن را آن گونه ببینند، و کوشیده، بسیاری ازحقایق خسیسانه‌ی یهود را پنهان کند، و باوجود آن، شکلی که وضع کرده، و طبق تخمین

خودش آن را اصلاح‌نموده، عیب‌هایش ازشکل یهود بین المللی که همه‌ی مردم آن را می‌شناسند، خارج نیست، و آن شخصیت که همه‌ی مردم می‌شناسند، انسانی‌ست، که درهاله‌یی ازابهام قراردارد، و به رهنمودهای صهیونیست ایمانی کامل و عمیق دارد. با هروسیله‌یی هیجانات انسان را برمی‌انگیزد، تا آن را به‌سمت شرسوق دهد، و او شخصیتی‌ست، که می کوشد، به هروسیله‌یی که شده، ازروی تندخویی و وحشیگری درزمین، بربیش‌تر نیروها مسلط شود، و آن نیروی مال (اقتصادی) است، هنگامی‌که ضوابط دینی یا اخلاقی یا عقلی جلوسرکشی‌اش را نگیرد. اگر شخص دیگری که یهودی نبود، شخصیت یک یهودی را درسیدونیا ازجهت تاریخ نژادی و ویژگی‌هایش صادقانه، همان گونه که دزراییلی ترسیم کرده، ترسیم می کرد، قطعاً تحت فشار وحشتناکی قرارمی گرفت، که به طورطبیعی یهود برهرکسی که ازآنان نباشد، و صادقانه ازآنان بگوید، وارد می کنند. دزراییلی برزبان قهرمان یهودی‌اش سیدونیا عبارت زیر را آورده، که بسیاری ازواقعیت حال یهود را درجهان آشکار می کند. آن عبارت است، از درجهان شخصیت‌هایی به زور حکومت می کنند، که کاملاً با شخصیت‌های آن کسانی که ـ خود را پشت صحنه پنهان می کنند ـ تصورمی‌کنند، متفاوتند. هم‌چنین می‌گوید: نمی‌توانی حرکت فکری بزرگی را دراروپا مشاهده کنی، که یهود درآن سهم بسیارزیادی نداشته باشد، و یقیناً مسیحیان نخستین، ازیهود بودند، و دیپلماسی پیچیده‌ی روسی، که دولت‌های غربی را بی‌تاب و ناآرام کرده‌بود، سازماندهی و اجرایش به دست یهود است، و انقلاب بزرگی که زمینه‌های پیدایش آن هم اکنون درآلمان درجریان‌است، و انقلابی که به منزله‌ی حرکت اصلاح‌گرانه‌ی دینی دومی‌ست، و شاید ازحرکت اولی بزرگ‌ترباشد، و حرکتی که اکنون درانگلستان است، و به جز افرادی اندک کسی ازآن اطلاع ندارد، و به طورکلی پیشرفت و رشد می کند، تحت نظارت است. ملاحظه می شود، که این سخن پیش ازظهور حرکت‌هایی که بعدها ظاهرشده، گفته شده است، ولی خداوند یهود را به‌همان چاه‌هایی انداخت، که برای دیگران کنده بودند، هم‌چنین کتاب، گفت‌وگویی را عرضه می کند، که سیدونیا درآن مشارکت‌می کند، و دراین گفت‌وگو اظهار می‌دارد، که یهود چگونه برای براندازی هرنظام پابرجایی کارمی کنند.وآن ازطریق افکار و نظریات بی‌اساسی است، که به آن لباس‌های زیبا و فریبنده می پوشانند، آن هنگام که می گوید: محافظه‌کاران در لحظه‌ی حساس، انتخابات مهمی را می بازند،

زیرا یهودیان برضد آنان برای انتخابات جلو افتاده‌اند، و کلیسا ازنقشه‌ی وضع‌شده، برای برپایی جامعه‌یی که روحیه‌ی گذشت، آن را رهبری کند، به جزع و فزع می‌افتد، سپس احساس راحتی می کند، هنگامی که متوجه می شود، برای برپاییش اموال به حد کافی نیست، ولی یکی ازیهودیان برای قرض دادن و بخشش مال لازم، پیش‌قدم می‌شود، و هرزمانی واجب است، که یهود نیرومندتر و خطرش برجامعه‌یی که با آنان به دشمنی می پردازد، بیش‌تر باشد.

این مطلبی‌ست، که یکی ازرهبران یهود آن را نوشته، که روزی رییس وزیران بریتانیای کبیرشده بود. یهودیان نزد دیگران عبارت تسامح و گذشت را به کار می‌برند، و جز ویران کردن بناهای عزت و عظمتی که انسجام امت‌ها را حفظ می‌کنند، منظوری‌ندارند، چون همیشه گذشت را با افکاری که لباس آزادی خواهی برتنش می‌کنند، همراه می گردانند؛ درحالی که، درحقیقت نه عظمت و عزتی را بنا می‌کنند، و نه ستمی را برطرف می سازند، و نه سودی به ارمغان می آورند، و فقط با نیروی هولناکی همانند نیروهای انفجاری، نظام‌های موجود را درهم می شکنند، و پس ازاین که نظامی درهم کوبیده شد، چیزی جزهرج و مرج به دنبال نخواهدداشت، و نتیجه‌ی هرج و مرج، فروپاشی و ویرانی و سرنگونی‌ست. بی‌شک ساختن نظام‌هایی نوین، فقط با مصالح یهودیانی که هرج و مرج ایجاد کرده‌اند، و خود را پشت پرده‌ها پنهان نموده‌اند، همراه خواهد بود، تا نظام‌هایی را بر ویرانه‌های تمدن امت‌های دیگر بنا کنند، که رهبری جهان را برایشان تضمین کند.

نیرنگ سوء استفاده اززنان برای تأثیر گذاشتن برقدرتمندان

یهودیان برای رسیدن به پادشاه درشهرهایی که به‌آن مهاجرت کرده‌اند، اززنان استفاده می‌کنند، و می‌کوشند، روابط بین رییس‌جمهور و همکاران و معاونان و وزرا و مشاورانش را قطع و اعتماد فیما بین را تباه کنند، تا همه به دام‌شان بیافتند، زیرا هرگاه روابط گسست، و اعتماد ازبین رفت، و به یک‌دیگر بدگمان شدند، هریک ازآنان برای مخالفش توطئه و نیرنگ می چینند، و دراین هنگام یهودیان می‌کوشند، آن کسی که می‌خواهند، به وسیله‌ی او پیروز شوند، و ازطریق او نفوذ خود را گسترش دهند، کس دیگری را رقیب و خصم سیاسی‌اش جلوه دهند، و برای شخص مورد نظرشان اخباری ازرقیب خیالی نقل می‌کنند، که دشمنی‌اش را نسبت به او برانگیزند، و دلش را ازکینه و خشم نسبت به رقیب پرکنند، تا رقیب و معاونانش را مجازات کند، و هرگاه او یارانش را برکنارکرد، جو برای آنان خالی

می ماند، درنتیجه پست‌هایی را که به دنبال حرکتِ پلیدشان ـ که شروع کرده‌اند، و با وسوسه‌ها ودسیسه‌هایشان آن را دنبال‌کرده‌اند ـ خالی‌شده، اشغال می‌کنند، تا به گرفتن قویِ‌ترین دشمنان و شکار ضعیف‌ترین‌شان و به زیرسلطه‌ی خود درآوردن‌شان منتهی شود. به عنوان مثال می‌توان به بعضی داستان‌هایی که یهودیان درابواب معتبر کتاب مقدس ذکرکرده اند، اشاره کرد، ازجمله سِفْر أستریت و سِفْر یهودیت. سِفْر أستریت شامل داستان زن زیبای یهودی به نام أستریت است، که یهودیان او را وسیله‌ی مناسبی دیدند، تا بدان وسیله به پادشاه درسرزمین‌های ایران برسند، پس بانیرنگ کارشان را شروع کردند، تا که او را به پادشاه ایران نزدیک کردند، پس پادشاه او را نیکو دانست، و با او ازدواج کرد، و چون زن پادشاه شد، توانست با فتنه و زیرکی دلش را به دست آورد، و بدین ترتیب، توانست براو تأثیر بگذارد، و برای پسرعمویش مردخای نزد پادشاه موقعیتی فراهم کند، و هنگامی‌که مردخای نزد پادشاه محبوبیتی به دست آورد، با تمام حیله و زیرکی که داشت، می‌کوشید، نفوذ یهود درایران را بگستراند، و آنان را به قدرت برساند؛ درحالی‌که، نقشه‌های معروف را درتاریخ یهود هرجا که یافته شده‌اند، و هرگاه توانسته‌اند قدرتی داشته باشند، دنبال می‌کرد، و موقعیت یهود درشهرهای ایران بالا رفت، و وزیر پادشاه که هامان نام داشت، متوجه خطرشان شد، و خواست، جلو سرکشی و دهن‌کجی یهودیان را بگیرد، و ازنفوذشان جلوگیری‌کند، ولی مردخای یهودی به وزیر ایرانی اهمیتی نداد، زیرا ملکه‌ی قصر، دختر عمویش بود، و برپادشاه قدرت نافذی داشت. خشم وزیر هامان برمردخای و سایریهودیان درایران شدت گرفت، و نقشه‌ی قتل مردخای و تمام کردن کار یهودیان درمملکتش را طرح‌ریزی کرد. جاسوسان نقشه‌ی طراحی شده را به مردخای رساندند، پس مردخای ساکت ماند، بدون این که پیش از وقت مناسب برای خنثی کردن نقشه‌ی هامان کاری کند. دراین اثنا مردخای به وزیر هامان وانمود می کرد، که ازتوطئه‌یی که برضدش درجریان است، نا آگاه است؛ درحالی که، او و دخترعمویش، نقشه و نیرنگ هامان را به پادشاه انتقال‌داده بودند، و نیرنگ را به گونه‌یی تصویرکردند، که درواقع نقشه‌ی هامان برضد خود پادشاه است، و هامان قصد کشتن پادشاه را دارد، و می‌خواهد، تاج و تختش را ازاو برباید، و برای این که نیرنگ را محکم و کامل کرده باشند، مردخای توانست باپادشاه امور را دقیق بررسی کند، و احاطه‌ی کامل داشته باشد، تا روزی که وزیر هامان مقررکرده بود، که مردخای را به دارآویزد، و یاران یهودی‌اش را سرکوب کند، فرا رسید، سربازان پادشاه و یاران مردخای خارج شدند؛ درحالی که، دستور پادشاه مبنی‌برکشتن هامان و یارانش را با خود داشتند، درنتیجه او را گرفتند، و با همان چوبه‌ی داری که برای مردخای آماده کرده بود،

کشتند، و یهودیان درپناه این نیرنگ به سرعت وارد عمل شده، و ایرانیان پیرو هامان را می کشتند، تا که تعداد کسانی که به دست یهودیان کشته شده بودند، به هفتاد وپنج هزارنفر رسیده بود. گفته‌اند: این حادثه درروز سیزدهم ماه مارس بوده است، به‌همین‌خاطر روز بعدش یعنی چهاردهم مارس تا به امروز به عید یهودیان تبدیل شده است. سِفْر یهودیت نیز مانند سفرأستیرداستانی شبیه به این داستان دارد، و این دو داستان با هم، متضمن آموزش واجباتی به یهود است، که درهر شهری که اقامت می کنند، باید انجام دهند، تا سلطه‌ی سیاسی را به دست آورند، و نفوذشان را برشهرها گسترش دهند، با تأکید برضرورت به کارگرفتن زنان درضمن وسایل نیرنگ، که به وسیله‌ی آنان قدرتمندان را وادارکنند، تا به زور به حکومت برسند؛ همان طورکه، با مکر و فریب و انتشار پلیدترین شکل‌های فساد، درس‌هایی می دهند، و هرگاه برمخالفان نقشه‌هایشان پیروز شوند، با آن نقشه‌ها که هدفش به‌دست آوردن مال یا قدرت درَممالک دیگر است، بدترین انواع خشونت را درحق آنان اعمال می کنند، یهودیان درطول تاریخ طولانی‌شان درتاریکی‌های تعالیم تحریف شده و سیاه حرکت کرده‌اند، آن تعالیمی که شیاطین‌شان آن را وضع کرده‌اند، و به‌این تعالیم تحریف‌شده و سیاه با دقت تمام عمل نموده‌اند، و با ابتکار چیزهای زیادی برآن افزوده‌اند، و با آتشش همه‌ی امت‌ها و ملت‌ها را داغ نموده‌اند؛ تاجایی‌که، تاریخ هرامت و ملتی، ازفاجعه‌ی جرم و جنایت‌هایشان و داستان‌های زیادی پیرامون نیرنگ‌هایی که کشیده‌اند، و خواهندکشید، پرشده است، و بسیاری ازمردم درگمراهی آنان سرگردانند، و درحالی‌که متوجه نیستند، دشمنان خودشان را یاری می دهند.

یهود و جمعیت‌های پنهانی

یهودیان برخدا دروغ بستند،آن هنگامی که گمان بردند، که فضل خدا مختص ایشان است، و آنان ملت برگزیده‌ی خدا درهر زمان و مکانی هستند. هنگامی که به سبب خودخواهی و حسادت‌شان نتوانستند، برگزیده شدن عیسی ﷺ را ازجانب خداوند به‌عنوان آخرین پیامبران اسراییلی بپذیرند، و برگزیده شدن محمد ﷺ افتخار عرب و خاتم پیامبران و فرستاده‌ی خدا برای همه‌ی مردم را بپذیرند، و هنگامی که نتوانستند، ازبنی اسراییل تعداد زیادی نیروی غلبه کننده به دست آورند، به راه‌های حیله و نیرنگ روی‌آوردند، تا به رؤیای خود مبنی برگسترش نفوذشان درسرزمین‌های دیگر دست یابند، و قدرت‌شان را برجهانیان بگسترانند، و

هدف‌های اساسی و مهمی را نصب العین خود قرار داده‌اند، تا افراد اندک‌شان بدان وسیله برتعداد زیادی از امت‌های دیگر غالب‌شوند.

هدف اول: تجزیه کردن امت‌های دیگر و فریفتن بعضی با بعضی دیگر و برافروختن جنگ دربین آنان و برافروختن آتش فتنه‌ها درون ملت‌هایشان.

هدف دوم: تباه کردن عقاید امت‌ها و مفاهیم و اخلاق و قوانین و دورکردن امت ها ازراه خدا، تا این امت‌ها عوامل قوت و عظمت خود را ازدست بدهند، و با تحقق این دو هدف است، که یهودیان گمان می برند، که راه‌های تسلط براین امت‌ها را برخود هموارخواهندیافت، و فراموش‌کرده‌اند، که خداوند آنان را احاطه کرده، و پیوسته مطابق سنت دایمی‌اش آنان را درهمان گودال‌هایی می اندازد، که برای مردم کنده اند، هرچند گمان کنند، که با تدابیر و حیله‌هایشان و تیزهوشی رهبران‌شان ازآن مصون‌اند. پس چه بسیار هم آن، باعث سرازیر شدن مصیبت‌ها و بلاهایی برآنان شده است، زیرا کار آنان درحقیقت کارشیاطین تباهگراست، و وظیفه‌ی ملت برگزیده نیست، و خداوند کار فسادکنندگان را اصلاح نمی‌کند، و ازسنت‌هایش دررفتار با مخلوقاتش این است، که فساد کنندگان درزمین را مؤاخذه می‌کند، و نیرنگ‌شان را به خودشان برمی گرداند، و بلای تبهکاریشان را برخودشان فرود می آورد، و باآتشی که برافروخته اند، تا کسانی ازبندگان خدا را که به اغواگری هایشان جواب مثبت می‌دهند، درآن بیاندازند، می‌سوزاند، و ازجمله حیله‌هایی که برای تجزیه‌ی امت‌ها و تباه کردن‌شان به‌کار گرفته‌اند، به وجودآوردن جمعیت‌های پنهان با اهداف پنهانی‌ست، و شاید مهم‌ترین این جمعیت‌ها که دررأس قرار دارد، جمعیت فراماسونی باشد.

اصل و اهداف و کارهای سازمان فراماسونی

تاریخ این جمعیت که اهداف حقیقی‌اش با پنهان‌کاری بسیاربزرگی پوشیده، ثابت نموده، که خطرناک‌ترین جمعیت‌های پنهانی جهانی‌ست، که نقش مهمی درتاریخ امت ها بازی نموده، و تأثیر مستقیمی برسرنوشت بسیاری ازملت‌ها گذاشته و درسیاست بیش‌تر دولت‌های جهان به ایفای نقش پرداخته، به گونه‌یی که این دولت‌ها احساس نکرده‌اند، که به دام فریب یهودی‌هایی افتاده، که ازطریق محافل فراماسونی به آن داخل شده است، همان فراماسونیی که دستان نیرنگ یهودی که خود را کاملاً پنهان می‌سازد، ازپشت پرده اداره‌اش می‌کند، و

اداره‌کننده‌ی حقیقی کارهای فکری و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و جنگی و... در شهرهایی که محافل فراماسونی وجود دارد، همان یهود است؛ اگرچه، دراین شهرها یهود افراد زیادی نداشته باشد، که بتوانند برای مصلحت یهود جهانی کاری انجام دهند، جز این که جمعیت فراماسونی ـ که افراد زیرکی ازدانشمندان و حکمای یهود درجهان آن را کنترل می کنند ـ به اهداف یهود خدمات ارزنده‌یی می‌کنند. افراد درآن جمعیت فعالیت می کنند، بدون این که متوجه باشند، که به کجا می‌روند، و برای چه‌کسی کار می کنند. بعضی از پژوهشگران هنگامی‌که پی می‌برند، عامل جنگ‌های بزرگ جهانی، یهودیانی بودند، که ازطریق جمعیت فراماسونی و محافلش درجهان، آن را تحریک کردند، و آتشش را برافروختند، سخت تعجب می کنند، نیز هنگامی که پی می‌برند، که بسیاری ازرهبران و سردمداران منحرف درجهان، بازیچه‌ها وحیله‌های یهودیت جهانی بوده، که آنان را ازطریق جمعیت فراماسونی و محافلش درشهرها به مراکز قدرت رسانده‌اند، هم‌چنین وقتی که می‌فهمند، بسیاری ازمسایل اقتصادی وسیاسی و علمی و اجتماعی درجهان، دستان یهود با نظریاتش ازطریق جمعیت فراماسونی و محافلش آن‌را اداره و کنترل کرده است، شگفت‌زده می‌شوند. بعضی ازسطحی نگرها و کوته نظران می پندارند، که این نوعی خیال و حدس و گمانه‌زنی مبالغه آمیزاست، ولی بسیار شایسته است، که پژوهشگران این حقیقت و واقعیت تاریخی را کشف‌کنند، و چشمان مردم را برآن بگشایند، تا آن را ببینند؛ هرچند که، ازتیررس حدس‌شان دورباشد، و بی‌خردان‌شان آنان را به‌مسخره بگیرند، و غفلت زدگان آنان را مورد استهزاء قرار دهند.

تأسیس جمعیت فراماسونی و اهداف آن

تاریخ دقیق تأسیس جمعیت فراماسونی که یهود آن را شروع‌کرده، یا در بیش‌تر دوره‌های تاریخ ازآن بهره‌برداری کرده، مشخص‌نیست، ولی قطعاً می توان گفت، که آن جمعیت ریشه‌دار و دارای قدمت است، و به طورکلی دو صورت دارد:

۱. صورت ظاهری که تمام درخشندگی و زیبایی فریبنده و گمراه کننده دارد.

۲. صورت باطنی که مملو ازعذاب است، و نیرنگ‌های بسیاری برای امت‌ها و ملت‌های مختلف دربردارد، برای این که به‌مصالح مملکت پنهانی یهود که درجهان پراکنده است، خدمت کند، هم‌چنین به مصالح مملکت یهودی که

دانشمندان صهیونیست ظهورش را درفلسطین ترتیب داده‌اند، خدمت کند، و مانند هسته‌یی که می‌خواهند، امتداد پیدا کند، تا نه تنها همه‌ی‌دولت‌های مسلمان و مسیحی بلکه دولت‌های دیگر را نیز نابودکند، و وسیله‌ی آنان برای این کار، حیله و طلاست. بعضی ازپژوهشگران گفته‌اند، شاید اولین محفل فراماسونی، همان محفلی باشد، که با ارشاد هیرودوس اغریبا پادشاه یهود درحدود سال‌های ۳۷تا۴۴ قرن اول میلاد مسیح صورت گرفت، و ازآن‌چه از این پادشاه یهودیِ نقل شده، همین گفتار است: «به درستی، روش ایده‌آلی که بدان وسیله جمعیتمان را مهم و بزرگ و جذّاب می کنیم، این است، که تاریخ تأسیسش را سِرّی قراردهیم، و وظیفه‌ی ما درقبال کسانی که به ما می پیوندند، این است، که به آنان بفهمانیم، این جمعیت بسیار قدیمی‌ست، و چیزی ازتاریخ تأسیسش معلوم نیست، و مشخص نیست، چه کسی آن را به وجود آورده است. ولی مدتی منحل شده بود، و برای این‌که مخالفان را وادار به تصدیق کنیم ـ مخالفان باید وجود داشته باشند ـ به آنان می‌گوییم، پادشاه هیرودوس درگنجینه‌های پدرش برگه‌هایی قدیمی پیدا کرد، که به جمعیتی قدیمی دارای اشاره‌ها و قوانین پنهانی اشاره می‌کرد، پس خیر را دراین دید، که تجدیدش کند، و ازمحل دفنش خارج نماید، زیرا طبق شناختی که ازآن برگه ها حاصل کرد، آن را مفید و ثمربخش می‌دانست، پس با این پنهانکاری، هدفی‌را که به خاطرش این جمعیت تأسیس شد، پنهان می کنیم؛ همان طورکه، تاریخ تأسیسش را پنهان کرده‌ایم.»

بنابراین، اگر این نقل قول ازپادشاه یهودی صحیح باشد، برچند امر دلالت دارد:

۱. این جمعیت بسیارقدیمی‌ست.۲. مؤسسان یهودی‌اش مقرر داشته‌اند، که تاریخ تأسیسش پنهان باشد.۳. اهداف حقیقی‌اش پوشیده است، و جز اساس و ارکان و رهبران یهودی‌اش آن را نمی دانند.

این‌ها اموری‌ست، که محققان برآن اتفاق نظر دارند؛ اگرچه، این متن برآن دلالت نکند. جمعیت فراماسونی پیوسته برای تحصیل اهداف پوشیده‌اش کار می‌کند، و درطول قرن‌ها بین شدت وضعف درنوسان بوده است، وهمان طور که دو رو آغاز به کارکرده، ادامه یافته است.صورتی خندان که رخسارش را آشکار کرده، و صورتی سیاه و ترش رو که ازدیدگان پوشیده و پنهان است. اما صورتی‌که پوشیده شده، همان صورتی‌ست، که سازمان پنهانی یهودی محض، سرپرستی‌اش را به عهده دارد، که اجازه نمی دهد، جز یهودیانی که اهلیت‌شان محرز است، به

رهبری‌های فعال برسند، وآن صورت سیاه و پلید که مملو ازتمامی نیرنگ‌های یهودی درجهان است، می‌کوشد، محافل فراماسونی را ضمن نقشه‌یی تعیین‌شده جهت دهد، که هدف آن خدمت به سیاست پوشیده‌ی یهود درجهان و جنگیدن با همه‌ی ادیان و ویران کردن ادیان به جز یهود و به تباهی کشاندن همه‌ی ملت‌های دنیا و ویران کردن کیان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی و دینی آن امت است، تا بنی اسراییل که در جهان اندک‌اند، راهی برای ساختن ساختمان پادشاهی‌شان بر ویرانه‌های مملکت ها و ملت‌هایی که با نیرنگ و انتشارتباهی برای ویرانی‌اش کار کرده‌اند، پیدا کنند، و گمان می‌کنند، می‌توانند با وجودی که اندک‌اند، برجهان حکومت کنند، پس باید سیاست مکر و فریب را محکم کنند، و وسایل حیله را با دقت لازم به کارگیرند، و مال و زیرکی و ترویج نظریه های فریبنده را به کار گیرند، و افراد بوالهوس را ازملت‌های دیگر، با جهل و شراب و زنان و قمار و وسایل لهو وکفربه خدا و دشمنی با ادیان آسمانی و مبارزه با هرفضیلت اخلاقی که نسل‌های گذشته پس ازقرن‌ها ازتجارب وآگاهی‌های تاریخی کسب کرده‌اند، مشغول کنند، و معتقد هستند، که فرورفتن ملت‌ها درشهوت‌های مهلک، آنان را به گروه‌هایی سرگردان تبدیل خواهدکرد. که به سرپرستی‌که صاحب نیروهای‌انسانی باشد، نیاز پیدامی‌کنند، تا با سیاست و زیرکی آنان را اداره کنند، و آن هنگام نیرویی منسجم دردنیا وجود نخواهدداشت، جز نیروی یهودیانی که به خیال خودشان می دانند، این گروه‌ها را چگونه رهبری کنند، این چنین می‌پندارند، و به همین صورت درمقررات پنهانی‌شان می گویند.

درجه‌های فراماسونری

یهودیان برای این‌که مقام رهبری درسازمان فراماسونی را برای خود تضمین کرده باشند، و درکنترل‌شان باشد، و شریکی نداشته‌باشند، برای این سازمان مراتب و درجاتی قرارداده‌اند، که به درجه‌های بالای آن، جز مخلصی که درراه خدمت به اهداف پنهانی‌جمعیت، خودرا فداکند، نمی‌رسد، و ارتقای درجه با شناخت خبرگانی که درواقع ارکان محافل فراماسونری و نمایندگان مخلص یهود هستند، صورت می پذیرد، و باوجود آن، به مراتب بالایی که به منزله‌ی مرکز است، که حرکت همه‌ی محافل فراماسونری درجهان را اداره می کند، جز افراد زیرک و باهوش یهود به‌آن نمی رسند، آن کسانی‌که نسبت به ملت اسراییل مخلص هستند،

و به حق مالکیت یهود درجهان ایمان دارند، و به وجوب به کارگرفتن هروسیله‌یی هرچند غیراخلاقی باشد، برای تحقق بخشیدن به رؤیای بزرگ یهود ایمان دارند.
محققان توانسته‌اند مراتب سه‌گانه‌ی فراماسونری را شناسایی‌کنند، که شامل: مرتبه‌ی‌اول: فراماسونری‌عمومی‌یا رمزی، مرتبه‌ی‌دوم: فراماسونی پادشاهی یا پیمان پادشاهی، مرتبه‌ی سوم: فراماسونری جهانی‌ست.

مرتبه‌ی اول، فراماسونری عمومی یا رمزی: محققان آن را این‌گونه معرفی‌کرده‌اند، که این مرتبه خود دارای سی‌وسه درجه است، که عضو فراماسونری برحسب خدماتی که به جمعیت ارائه می‌کند، و به مقدار بی بندوباری دینی و اخلاقی که آشکار می‌سازد، و به مقدار مسخره کردن و خوارشمردن تقلیدها و عادت‌ها و اخلاق موروثی، هردرجه‌یی را یکی پس ازدیگری می پیماید. می‌توانیم این مرتبه را مرتبه‌ی شکار فراگیر بنامیم، زیرا ظاهر اهدافش همکاری اعضا درامور دنیوی و سهیم شدن دربعضی کارهای خیرخواهانه و کار برای پیشرفت جامعه‌ی انسانی و دورکردن جامعه ازشر است. از تکالیف این مرتبه این است، که اعضا به دیدگاه‌های دینی و سیاسی یک‌دیگر کاملاً احترام بگذارند، به طوری که هرنوع مناقشه‌یی ممنوع شود، و باتوجه به این‌که این‌مرتبه اخم و تروشرویی درآن نیست، بسیاری ازطرفداران مصالح دنیوی ازهمه‌ی ادیان و ازاقوام مختلف و دیدگاه‌های سیاسی متفاوت، دعوتش را پذیرفته اند، و محافلش دربیش‌تر نقاط جهان انتشاریافته است، و دست‌یابی به بسیاری ازمنافع و مقام و درجاتی که سخت به آن علاقمند هستند، بسیاری را فریفته است، تا به آن منتسب شوند؛ درحالی‌که، این منافع به منزله‌ی طعمه‌یی‌ست، که دام شکارچی حیله‌گر در آن گذاشته می‌شود، و بسیاری ازاین طعمه‌ها ماهی‌یی ازجنس همان ماهیانی‌ست، که برای شکارچی هزینه‌یی دربرندارد. اعضای این مرتبه با اشاره و رمزهایی که دلالت اصلی‌اش را نمی دانند، مطالب هم‌دیگر را می‌فهمند، و تنها دلالت‌های رمزی‌اش را که درعرف سازمان مرسوم است، می دانند، هم‌چنین آداب و رفتارهایی را انجام می‌دهند، که بیش‌تر ارتباط مستقیمی با دلالت‌های خاص یهودی دارد. عضو فراماسونری غیریهودی، پله‌های درجات فراماسونری فراگیر را که به سی‌وسه درجه می‌رسد، طی می‌کند، و گاهی به بالاترینش می رسد، اما پس از تلاش طاقت فرسا و خود را از قید روابط دینی و اخلاقی و مالی و نژادی

رهاکردن. افراد دو درجه‌ی دیگر، افراد درجه فراماسونری عمومی را عمیان (کوران) می‌نامند، زیرا بدون این که اهداف را بشناسند، به سازمان خدمت می‌کنند.

پیمانی که منسوبین این مرتبه برخود لازم می‌دانند، همان پیمان قسم است، که می‌گویند: به اندازه‌گیرنده و به وجود آورنده‌ی بزرگ جهان سوگند یاد می‌کنم، که اسرار و نشانه‌ها و گفتارها و رهنمودها و عادت‌های فراماسونری را فاش نکنم، و برای همیشه درسینه‌ام پنهان نگه دارم. به اندازه‌گیرنده‌ی بزرگ جهان سوگند یاد می‌کنم، که به پیمان جمعیت و اسرارش نه با اشاره و نه باکلام و نه با حرکت خیانت نکنم، و چیزی ازآن را ننویسم، و با چاپ کردن یا دفن کردن در زمین یا با تصویر منتشر نکنم، و راضی‌هستم، اگر قسم را شکستم، دو لبم با آهن داغ سوزانده شود، و دو دستم قطع و گردنم شکسته و جثه‌ام درمحفل فراماسونری آویخته شود، تا دیگران آن را ببینند، و ازآن پندگیرند، سپس جثه‌ام سوزانده و خاکسترش درهوا پاشیده شود، تا اثری از جنایتم باقی نماند.

بدین ترتیب، فرد فراماسونری بسیار حریص است، که همه‌ی اسرار فراماسونری را کتمان کند؛ هرچند که، مهم و خطرش بزرگ باشد.

مرتبه‌ی دوم که عبارت ازفراماسونری پادشاهی‌ست، باروش‌های پیچیده و دشوار، انتقال به آن صورت می‌گیرد، و سِرّش را جزیهودیی که به مرتبه سوم راه یافته باشد، و ازبزرگان و رهبران فراماسونری شده باشد، درک نمی‌کند، و نمی‌فهمد، و رهنمودها و اهداف این مرتبه، پیرامون احترام و مقدس شمردن یهود و ازنو بناکردن هیکل سلیمان و به مالکیت درآوردن فلسطین توسط یهودیان و درمرحله‌ی اول آن را به عنوان وطن قومی قراردادن، و سپس بعد از این که یهودیان نیروی کافی که آنان را به‌خواسته‌هایشان برساند، به دست آوردند، برجهان یورش برند، می چرخد. ارتقا یافتن به این مرتبه، با دادن پیمان سوگند همراه‌است: سوگند یاد می کنم، که به طورمطلق تمامی روابطم را با هرانسانی مانند پدر و مادر و برادران و خواهران و زن و نزدیکان و دوستان و پادشاه و رؤسا و هرکسی که برای او سوگند امانت و طاعت یاد کرده‌ام، و با او پیمان شکر و خدمت بسته‌ام، قطع کنم.

به این ترتیب، شخص فراماسونری ازتمامی روابط به جز رابطه‌ی فراماسونری آزاد می‌شود، و کاملاً فرمانبردار و مسخّر دستان رهبری فراماسونری پنهانی می‌گردد.

مرتبه‌ی سوم که فراماسونری جهانی‌ست، و رسیدن به آن جزبرای دانشمندانی که در یهودیت کاملاً پیشرفت کرده‌اند، ممکن نیست. وظیفه‌ی اعضای این مرتبه

اداره‌ی هرحرکتی ازحرکت‌های انقلابی و ویران‌سازی و تخریب و هرج ومرج سیاسی و اجتماعی با راه‌ها و وسایل گوناگون درنقاط مختلف جهان است. فراماسونری جهانی برای اجرای اهداف خاص یهودیش، ازاعضای فراماسونری عمومی و پادشاهی استفاده می‌کند. این نوع فراماسونری می‌تواند از طریق فراماسونری یک و دو، تمامی معلوماتی که درباره‌ی دولت‌های دیگر نیازدارد، جمع کند، و بدان وسیله، هرپادشاه و رؤسایی که می‌خواهند، به کارگمارند، هم‌چنین می‌توانند ازطریق اعضای فراماسونری، آن اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی که می خواهند، دردولت‌های مختلف درگیر باهم املا کنند، و ازطریق فتنه‌ها و کش‌مکش‌ها و جنگ‌هایی که بخواهند، تحریک کنند، و نقش هریک ازدو طرف درگیر را دردولت‌ها و احزاب درون یک دولت به عهده بگیرند، و از طرف هریک ازطرف‌های درگیر، به مذاکره و تبادل نظر بپردازند، و مذاکره وگفت‌وگو را ضدهریک ازآنان، به مصلحت یهودیت جهانی خاتمه دهند، بدون این که هیچ یک ازآنان احساس کند، که به دست فراماسونری به دام نیرنگ یهودیت افتاده اند. این مرتبه‌ی سوم به جز عده‌ی انگشت شماری از یهود که نسبی ریشه‌دار درنسل‌های یهودیت دارند، دقیقاً آن را نمی شناسند، و دردنیا فقط یک محفل دارند، و آن، هم اکنون همان طورکه محققان ذکر کرده اند، درنیویورک قراردارد.

ساختار سازمانی مفصل فراماسونری

ساختار تفصیلی این سازمان، ازمحافلی که اسم‌های ویژه‌یی دارند، تشکیل می‌یابد، که با اصطلاحات یهودی ارتباط دارد. اعضای محافل اعمالی را انجام می‌دهند، که دلالت‌های یهودی دارد، و هم‌دیگر را با رمزهایی می‌شناسند، که بیش‌تر اعضا دلالت‌های پنهانی‌اش را نمی دانند، جز این‌که هنگام تحقیق معلوم می‌شود، که آن نیز دارای دلالت های یهودی‌ست، که اعتراف‌شان گواه این مطلب است. درسخنرانی‌های چهارگانه‌یی که برای محفل سلامت فراماسونری ایراد شده، آمده است: عقاید و رمزها و اشاره‌ها و درجه‌هایمان مصری فرعونی‌ست، ولی به واسطه‌ی بنی اسراییل به ما انتقال یافته است. دراین اعتراف دلالت آشکاری‌ست، براین که وضع کننده‌ی رمزها و روش‌ها و عقاید و اشاره‌ها و درجه‌هایش همان یهودیان اند. به عنوان مثال می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. محفل: نزداعضای فراماسونری عمومی اسم مکانی‌ست، که درآن مکان جمع می‌شوند؛ درحالی‌که، اعضای فراماسونری پادشاهی آن را به عنوان رمزی برای هیکل سلیمان که یهودیان آن را شعار ملی نژادی‌شان می دانند، به حساب می‌آورند.
۲. نور: نزد اعضای فراماسونری عمومی نورعقل انسانی‌ست، ولی فراماسونری پادشاهی آن را به عنوان رمزی ازنوری که بدان‌وسیله خداوند بر موسی متجلی گشت، به حساب می آورند.
۳. شمشیر: نزداعضای فراماسونری عمومی اشاره به جهاد درراه حق و عدالت و آزادی‌ست، ولی اعضای فراماسونری پادشاهی آن‌را به عنوان رمزی ازشمشیری که بنی اسراییل برضد امت‌های دیگر با خود حمل می کنند، به حساب می آورند.
٤. نورهای هفتگانه: درعرف اعضای فراماسونری عمومی، همان اعضایی‌ست، که باوجود آنان جلسه‌ی محفل رسمیت می یابد، ولی اعضای فراماسونری پادشاهی آن را رمزی ازسال‌های هفتگانه‌یی می‌دانند، که درآن مدت، سلیمان هیکل را ساخته است.
۵. بریدن سرچیزی: فراماسونری‌ها دربعضی ازمحافل‌شان سری را قطع می‌کنند، حال ازهرماده‌یی‌که باشد، که اعضای فراماسونری عمومی آن را رمزی ازقطع کردن سرجهل و غیرآن ازنقص‌های بشری می‌دانند، ولی اعضای فراماسونری پادشاهی آن را تمثیلی ازداستان پادشاهی داوود و قطع کردن سرجالوت ستمگر می‌دانند، که ملت اسراییل را اسیرکرده بود، هم‌چنین آن را تمثیلی ازداستان یهودیت می‌دانند، هنگامی که سرفرمانده‌ی رومانی ألیفانا را قطع کردند، وقتی که برای جنگیدن با یهود آمده بود. محققان ملاحظه کرده‌اند، که بین اعضای فراماسونری عمومی یا رمزی، کلماتی که یهودی محض است، و از کتاب‌های یهود گرفته شده، تکرار می‌شود، از جمله: «برگزیده‌ی بزرگ، پیشگوی فراماسونری، خورشید سوار، شمشیر سوار» این اسم‌ها درجاتی در فراماسونری‌ست، که بعضی از اعضای فراماسونری رمزی به آن ارتقا می یابند، و به آن کسانی که به این درجه‌ها ارتقا می‌یابند، می‌فهمانند، که چیزی‌که یاری دادنش واجب است، همان «حیرام» است. ولی حیرام چیست؟ مطابق آن‌چه خردمندان‌شان به اعضای فراماسونری رمزی می‌گویند، آن آزادی‌ست، و قاتل آزادی فقط سلطه‌ی دینی‌ست، که با یهودیت دشمنی می‌کند، و به همین دلیل برفرد فراماسونر واجب است، که باسلطه‌ی دینی قاطعانه بجنگد، تا برآن

پیروزشود، و آن‌هنگام است، که امکان می‌یابد، معبدش را بسازد، و این چیزی‌ست، که به کورها (فراماسونرهای رمزی) وانمود می‌کنند. ولی محققان مشخص کرده‌اند، که حیرام درواقع اسم دانشمند یهودی‌ست، که ترتیبات تأسیس سازمان فراماسونری را درقرن اول میلادی انجام داده است، و پس ازاین که خواسته‌هایش را کامل نمود، به گشت و گذار درشهر پرداخته، و دعوتگران مسیحی را تعقیب می کرده، تا دعوت‌شان را فاسد و درراه‌شان مانع ایجاد کند، سپس درصیدا (صیدون) درحالی‌که کشته شده بود، زیردرخت موزی یافته شد، که سگ‌ها و پرندگان شکاری تکه پاره‌اش کرده، و جسدش را خورده بودند، به همین خاطر یهودیان اسمش را درسازمان فراماسونری جاودان‌کرده‌اند، هم‌چنین ازراه و روش‌هایش، تمثیلی ازکشتارگاهش و ماتمی برای نوحه خوانی براو قرار داده‌اند، ولی آنان این حقیقت را با معانی رمزی می پوشانند، و بدین وسیله کورها را گمراه می‌سازند.

اسم درجات فراماسونری عبارتنداز: قدوس، صلیب سرخ. به کسانی که داوطلب این دو درجه هستند، می فهمانند، که دشمنان‌شان که سرراه فراماسونری ایستاده‌اند، سه چیزاست: سلطه‌ی‌دینی و سلطه‌ی‌نظامی و سلطه‌ی انتظامی که یهودیت جهانی را تأییدنمی‌کنند، و این سلطه‌های سه‌گانه همان مار رمزی سه سری‌ست، که مجسمه‌یی ازآن را درمحافل‌شان نصب می‌کنند، و همان اژدهایی‌ست، که برفرد فراماسونر واجب است، سرهای سه‌گانه‌اش را قطع کند،و ازکلماتی که درفراماسونری رمزی تکرار می‌شود، استاد بزرگ معبد اورشلیم است، و آن لقب یکی ازیهودیان مشهور به نام هارمبام می باشد، و ازجمله رمزهایی که بیش‌تر فراماسونرها تکرار می‌کنند، بدون این که معنای حقیقی‌اش را بفهمند، رمزهای زیر است:

۱. شبولت: درزبان عبری به معنی خوشه است، و این کلمه نشانه‌یی برضد یهود بوده، و ازهمین لفظ افراد زبردست یهودی را می‌شناختند، و او را می‌کشتند.

۲. دوستون: مراد ازآن دو ستونی‌ست، که هنگام خروج بنی اسراییل ازمصر به رهبری حضرت موسی علیه السلام دربرابر آنان قرارداشت.

۳. بوعز: نام یکی ازمردان بنی اسراییل است، که نزدیهود دارای شأن و منزلت بوده است.

٤. جاکین: اسم آخرین پادشاهان یهود است.

۵. جادا: نام یکی ازقبایل دوازده‌گانه‌ی بنی اسراییل است.

۶. نقطه دایره: درهر محفل سازمان یافته‌یی ناچاربابد نقطه‌یی درون دایره مشخص شود، که برهر فراماسونر واجب است، ازآن عدول نکند، این نقطه با دوخط مستقیم بین شمال و جنوب معین شده‌است، که یکی برموسی و دیگری برسلیمان دلالت دارد، و بالای آن توراتی یافته می‌شود، و پله‌ی یعقوب برآن است، و آن پله نزد بنی اسراییل رمزی ازخوابی‌ست، که‌یعقوب دیده‌است، و فرشتگان برآن بالا می‌رفتند، و پایین می‌آمدند، و داستان این خواب درکتاب‌هایشان ذکر شده است.

۷. ستارگان یا نقاط سه‌گانه: نزدآنان اشاره به تمجید میخ‌هایی دارد، که خیال می‌کنند، دربدن مسیح کوبیده شده است. مسیحی که یهودیان برای به دارآویختنش کار می‌کردند، این چنین خیال می‌کنند ـخیال واهی و بی‌اساس ـ ولی حقیقت این است، که خداوند او را ازدست آنان رهایی بخشید، و شباهت عیسی را برکسی انداخت، که جای عیسی را نشان داده بود، و مطابق این نمونه‌ها و اصطلاحات فراماسونری و رمزها و اشاره‌ها و راه وروشش حرکت می‌کند، و اگر بسیاری ازکسانی که غیر یهودی‌اند، و به این جمعیت پلید منتسب هستند، حقیقت معانی که یهودیان آن را با پرده‌هایی کلفت می پوشانند، تا غیریهودیان یا نمایندگان‌شان آن‌را نبینند، می‌دانستند، قطعاً می‌فهمیدند، که ازروی جهالت خود را درصف‌های دشمنان‌شان و دشمنان امت‌شان بسیج کرده‌اند، به‌گونه‌یی که خودشان هم متوجه نیستند، و چه بسا این رمز و اشاره و راه و روش‌ها نزدبسیاری ازمردم، به‌منزله‌ی سخنانی پوچ و بیهوده و دروغ و بازی‌های بچه‌گانه‌یی جلوه کند، که فراماسونری‌ها به منظور پیروی از قانون و نظام این سازمان پنهانی و اطاعت ازاوامر مناقشه ناپذیرش انجام می‌دهند، که این رمز و اشاره و راه وروش‌ها بین اعضا پخش می‌شود، انگار که وحی مُنَزل است، بدون این که اعضای اجراکننده بدانند، آمر چه کسی‌ست،.با وجود این که بیش‌تر این رمز و اشاره و راه وروش‌ها درحقیقت امر، همان طورکه دانستیم، تفسیرهای محض یهودی‌ست، که با خود حمل می‌کنند، ولی طراحان یهود عنوان دیگری برآن نهاده‌اند، که بدین وسیله کورهایی که اعضای مرحله‌ی اول (مبتدی) محسوب می‌شوند، می فریبند، تا پس ازاین که دربوته‌ی آزمایش و امتحان یهود قرارگرفتند، ازمیان آنان کسانی که حاضر می شوند، کاملاً خود را از التزام به دین و اخلاق و وابستگی به امت‌خویش رها سازند، برگزینند. سپس یهودیان اقدام به ارتقای این افراد دردرجات فراماسونری می‌کنند، و پیوسته به آن‌ها تلقین می‌کنند، که شما بایدعالی‌ترین مناصب حکومتی را دردست بگیرید، تا با تسلط براین افراد بتوانند آن‌ها را درجهت تباهی دین و

دولت به‌کارگیرند، هم‌چنین بتوانند بنا به اهمیت مشاغل دولتی وی، اطلاعاتی که آن فرد دراختیار دارد، از او بگیرند، به گونه‌یی که خود فرد متوجه نیات رهبران و نمایندگان مکار یهود ـ که درپشت صحنه پنهان شده‌اند، و خود را حتی ازدید مخلص‌ترین و وفادارترین افراد یهود نیز پنهان‌می‌سازند ـ نشوند، چون محفل‌های فراماسونری دربیش‌تر دولت‌های جهان منتشراست، و بیش‌تر صاحبان مراکز مهم باید دراین محافل عضو باشند، یا دوستان‌شان یا در خدمت آنان یا تحت مراقبت آنان باشند، پس به این دلیل کار اداره‌ی این دولت‌ها به صورت تضمینی تحت حکم رهبری برتر یهودیت درآمده است، و علاقه‌ی صاحبان پست و مقام به پست و مقام‌شان باعث شده، احساس نکنند، که دارند، ازطریق سازمان فراماسونری به یهود خدمت می‌کنند، زیرا آنان معتقدند، اگر براداره برتر یهودی تمردکنند، ازطریق نمایندگان پنهانی‌شان، اگرچه با انتشار زشتی‌ها و اتهام‌ها باشد، آنان را ازپست و مقام‌شان طرد خواهندکرد. هنگامی‌که می کوشیم، هدف‌شان را ازرمزها و اشاره‌ها و راه‌وروش‌هایی که از آن‌ها دراین سازمان استفاده کرده‌اند، کشف کنیم؛ درحالی که، تمامی آن‌ها به تعالیم و تقلیدها و داستان‌های یهودی مربوط است، آشکار می‌شود، که ازاین کار چند هدف را دنبال می‌کنند:

۱. ثابت گرداندن سرشت یهودی که این سازمان برآن برپا شده است.

۲. دقت و مبالغه‌ی زیاد درکتمان اهداف حقیقی‌اش ازاعضای غیریهودی و آنان (اعضای غیریهودی) غالباً ازاعضای فراماسونری عمومی هستند، که برآنان صفت عمیان (کورها) اطلاق می شود.

۳. پرکردن جلسه‌های محفل، با کارهایی که اعضا را ازایجاد هرکار مفید و سودمندی بازمی‌دارد، و مشغول کردن‌شان با امورخیالی و کورکورانه که حقیقت اسرارش را درک نمی‌کنند، و پوشاندن چشمان‌شان ازاهداف حقیقی این سازمان و آن همان اهدافی‌ست، که یهود ترسیم کرده، و شامل ویران‌سازی همه‌ی ادیان دنیا به جزعقیده‌ی یهودیت و ویران‌سازی همه‌ی نظام‌های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی درجهان است، تا برای بنی اسراییل دست‌یابی به مملکت یهودی که ازفلسطین شروع می‌شود، و تا روم ادامه می‌یابد، و اژدهای افعی‌اش کره زمین را دربرمی گیرد، آسان شود. این چیزی‌ست، که برایش نقشه می کشند، و برای آن کار می کنند.

بعضی ازسخنان یهود که بیانگر اهداف و نقشه هایشان است

ثابت است، که بزرگان یهود، محافل فراماسونری را به منزله‌ی دستگاه‌هایی به حساب می‌آورند، که ازآن طریق به هرچه می‌خواهند، ازقبیل اخبار می‌توانند دست یابند، و به منزله‌ی مراکز مهمی برای تبلیغات‌شان است، و آنان پشت محفل‌های فراماسونری خود را پنهان می کنند؛ درحالی که، زمام آن را کاملاً دراختیار دارند، و برای محقق کردن اهداف جهانی یهود، آن را توجیه و ارشاد می‌کنند، این پنهانکاری به این خاطر است، تا چشم امت‌هایی که افرادی ازآنان درمراکز فراماسونری کار می‌کنند، متوجه یهود نشوند؛ درحالی که، کارگزاران مراکز فراماسونری و به دنبال آنان امت‌شان حقیقت سرنوشت تاریکی که برای آنان رقم‌زده‌اند، نمی‌دانند. درقسمت‌هایی ازبرنامه‌ها و نقشه‌های دانشمندان صهیونیست، دلایل کافی برای اثبات این حقایق وجوددارد. دراین باره گفته‌اند: تا هنگامی که به قدرت برسیم، خواهیم کوشید، که مراکز فراماسونری آزاده را درهمه‌ی نقاط جهان ایجاد و دوچندان کنیم، و هرکسی که بالقوه یا بالفعل معروف باشد، یا روحیه‌ی اجتماعی قوی داشته باشد، جذب این مراکز خواهیم کرد. این مراکز اماکنی مهم و حساس خواهد بود، که ازآن طریق به اخباری که می خواهیم، دست می یابیم، همین طور، بهترین مراکزتبلیغات خواهد بود، و این مراکز را تحت یک رهبری که فقط برای خودمان شناخته شده‌است، جمع خواهیم‌کرد، و رهبری آن را به دانشمندان خواهیم سپرد. هم‌چنین این مراکز نمایندگان خصوصی خواهند داشت، تا مکان حقیقی اقامت رهبرمان را پنهان سازیم، و فقط این رهبر حق تعیین سخنگو وترسیم نظام امروزی را دارد. دراین مراکز بندها و دام‌هایی را برای سوسیالیست‌ها و طبقات شورشی جامعه قرارخواهیم داد، و بیش‌تر نقشه‌های سیاسی پنهانی، برای ما شناخته شده است، و همه‌ی وکیل‌ها درپلیس مخفی بین المللی دراین مراکز عضو خواهند بود. خدمت‌های پلیس نزدما ازاهمیت زیادی برخورداراست، زیرا آنان می توانند کارهایمان را مشروعیت بخشند، و برای فشار و خشم گرفتن طایفه‌ها تفسیرهای معقولی استنباط کنند، و کسانی را که ازتسلیم شدن دربرابر ما سرباز می‌زنند، مؤاخذه کنند. بیش‌تر مردم که درجمعیت‌ها داخل می شوند، مدهوش‌اند، دوست دارند، راه‌شان را درزندگی بدون تلاش و سختی به هرکیفیتی که باشد، بپیمایند. دربرابر این‌گونه مردم، برای ما آسان خواهد بود، که اهدافمان را دنبال کنیم، و آنان را واداریم، که دستگاه‌هایمان را به حرکت اندازند.

هم‌چنین دربرنامه‌های آنان آمده است: هنگامی‌که توطئه‌ها درجهان شروع می‌شود، اگر یکی ازمخلص‌ترین نمایندگان آن را شروع کند، این توطئه را کنترل می‌کند، و کاملاً طبیعی‌ست، که ما تنها ملتی هستیم، که کارهای فراماسونری را توجیه می‌کنیم، و ما تنها ملتی هستیم، که روش توجیهش را می‌شناسیم، و هدف پایانی هرکاری را می دانیم؛ درحالی که، غیریهودیان به بیش‌تر چیزهایی که ویژه‌ی فراماسونری‌ست، نا آگاه هستند، و نمی توانند نتایج شتابان آن‌چه انجام می‌دهند، ببینند. غیر یهودیانی که به مراکز فراماسونری رفت وآمد می‌کنند، یا واقعاً فضول‌اند، یا به خاطر این است، که ازچیزهای خوبی که درآن مراکز درجریان است، بهره‌یی به دست آورند، و بعضی ازآنان به‌مراکز فراماسونری می‌آیند، زیرا می‌توانند دربرابرمحافل با اندیشه‌های احمقانه‌ی خود به وراجی و پرحرفی بپردازند. غیریهودیان به دنبال انگیزه‌های پیروزی و آفرین‌گویی هستند، و ما به طورگزاف و بدون کوششی آنان را تشویق می‌کنیم، و آفرین‌شان می‌گوییم، و برای همین است، که رهایشان می کنیم، به پیروزیشان دست یابند، تا همه‌ی کسانی را که مغرور هستند، و ناآگاهانه اندیشه‌هایمان را می پذیرند، و به راستی و عصمت شخصی‌شان اعتماد دارند، برای خدمت به مصالح‌مان توجیه کنیم، و چه راحت می‌توانیم با ساده‌ترین وسیله، شجاعت و اراده‌ی آنان را سست کنیم. برای سست نمودن شجاعت و اراده‌شان همین‌بس است، که دربرابر کارهایی که انجام می دهد، آفرینش نگوییم، این‌جاست، که او را ذلیلانه به تسلیم شدن وامی‌داریم. درپروتوکل چهارم آمده است: چه کسی و چه چیزی می تواند قدرت مخفی را ازتختش خلع کند؟ این قدرت پنهانی همان چیزی‌ست، که اکنون حکومتمان ازآن برخودار است. محافل فراماسونری که درهمه‌ی نقاط جهان پراکنده‌اند، هم‌چون نقابی غافلانه برای اهداف ما کار می‌کنند، ولی فایده‌یی که با توسل به این قدرت، باجدیت درصدد محقق کردنش هستیم، درنقشه‌ی کار و درمرکز رهبری‌مان پیوسته برجهان بسیار ناشناخته باقی مانده است. درپروتکل یازدهم آمده است: امی‌ها (غیریهود) هم‌چون گله‌ی گوسفند و ما هم‌چون گرگ هستیم. آیا می‌دانید، هنگامی که گرگ به آغل گوسفند راه یابد، گوسفند چه کار می کند؟ گوسفندان چشم‌شان را ازدیدن هرچیزی می بندند. چه دلیلی دارد، که سیاست‌مان را اختراع کنیم، و آن را به غیریهود تلقین‌کنیم؟ این سیاست را به غیریهود الهام کرده‌ایم، بدون این که آنان را به حال خودشان رها کنیم، که مفهوم حقیقی‌اش را درک کنند. چه‌دلیلی دارد، که به

این شیوه‌ی عمل متوسل شویم، جز این که امتی پراکنده هستیم، و از رسیدن به اهدافمان با روش‌های مستقیم عاجزیم، بلکه فقط با فریب‌کاری. سبب درست همین است، و اصل در سازماندهی فراماسونری که آن امی‌های خوک‌صفت آن را نمی‌فهمند، همین است، برای همین درمقاصدمان شک و تردید به خود راه نمی‌دهیم. آنان را درتشکل محافلمان که چیزی بیش‌ترازفراماسونری پیدا نیست، انداخته‌ایم، تا خاکستر را درچشم رفیق‌هایشان بپاشیم. موضوع مبارزه‌ی فراماسونری با دین، موضوعی مجادله ناپذیر و مناقشه ناپذیر است، زیرا ازامور زیادی‌ست، که تصرفات همیشگی‌شان و سپس اعترافات‌شان وگفتارهایشان که دربسیاری ازاسناد معتبرکه ازایشان منتشر شده، ازقبیل تصریح‌ها و سخنرانی‌ها و نوشته‌ها آن را کشف‌نموده‌است. محققان نصوص زیادی ازگفتارهایشان را گردآورده اند، که آن نصوص، یهودیان را به کوشش برای انتشار کفر به خدا و مبارزه با همه‌ی ادیان آسمانی به جز یهودیت، محکوم می کند، زیرا دین یهود به حکم گوشه‌گیری‌اش و محافظت افراد محوری فراماسونری ازآن، ازاین جنگ دورنگه داشته شده است، و بدان وسیله عقیده‌ی یهود درنفوس یهود ثابت می‌ماند، به جزکسانی که خود یهودیان بخواهند، برای تحقق اهداف‌شان درجنگ با ادیان قربانی‌شان کنند.

طبیعی‌ست، که اعضای فراماسونری رمزی، خود را ازآن بری بدانند، زیرا بیشترشان گمراه شده‌اند، دستان پنهانی یهود آنان را رام اهداف یهود کرده‌اند، بدون این‌که خودشان متوجه باشند. ازجمله گفتارهای بزرگ‌ترین محفل فراماسونری سال ۱۹۲۲ میلادی این است: با تمام قدرتی که داریم، آزادی درون و ضمیر را درافراد تقویت، و آن را به عنوان جنگی تمام عیارعلیه دشمن حقیقی بشر که دین باشد، اعلام خواهیم کرد، و این چنین برعقاید باطل و پیروان عقاید باطل پیروز خواهیم شد.

بنابراین، آشکاراست، که دراین تصریح، اعلام جنگ تمام عیارشان علیه دین است، و آن را دشمن حقیقی بشریت می دانند، و طبیعتاً مرادشان ازآن، همه‌ی ادیان غیریهودی‌ست. دردفتر اندیکاتور کنفرانس فراماسونری بلگراد درسال ۱۹۲۲ آمده است: نباید فراموش کنیم، که ما فراماسونرها دشمنان دین هستیم، و برما لازم است، که درنابود کردن همه‌ی مظاهر دین، ازهیچ کوششی دریغ‌نورزیم. دردفتر اندیکاتور مشرق الاعظم درسال۱۹۱۳آمده است: انسانیت را به عنوان هدفی غیراز

خدا اتخاذ خواهیم کرد. دردفتر اندیکاتور کنفرانس جهانی درسال ۱۹۰۰ آمده است: ما به پیروز شدن برمتدین‌ها و پرستشگاه‌هایشان اکتفا نمی‌کنیم، تنها هدف اساسی‌مان محوکردن دین ازصحنه‌ی وجوداست. درمجله‌ی آکاسی فراماسونری درسال ۱۹۰۳ آمده است: مبارزه برضد ادیان پایان نمی‌پذیرد، مگر پس ازجدایی دین ازدولت. ازجمله گفتارهایشان این عبارت است: به زودی فراماسونری جای ادیان را خواهدگرفت، و محافل فراماسونری جایگزین معابد خواهد شد. درمجله ترکی فراماسونری الشرق الاکبر آمده است: کفر بی دین یا پاداش دیندار یا وصف بهشت وآتش به ما نفعی نمی‌رساند، و هرگاه کسی پیدا شود، که می کوشد، درمیدان دین کار کند، او و کارش را با خدا رها می کنیم، و هنگامی که برنظریه‌اش پا فشاری کرد، امیدواریم، که ما را بین خودش و خدا داخل نکند. دراخباررسمی که شرق الاعظم درفرانسه درتیرماه ۱۸۵٦ پخش کرده، آمده است: ما فراماسونرها برایمان ممکن نیست، که ازجنگ موجود بین خود و ادیان دست برداریم، زیرا یا باید ادیان پیروز شوند، یا ما پیروز شویم، یا باید ما بمیریم، یا ادیان بمیرند، و فراماسونری‌ها تا معابد را قفل نکنند، راحت نمی نشینند.

کوکفیل درمحفل منفیس درلندن گفته است: هرگاه به مسلمان یا مسیحی اجازه‌ی دخول به یکی ازمعبدهایمان را بدهیم، به‌این‌شرط است، که داخل شونده ازگمراهی‌ها وخرافاتش دست بردارد، خیالاتی که هرجوانی فریبش را خورده، انکار کند. درکنفرانس چهارم محفل سلامت فراماسونری آمده است: فراماسونری عبارت است، ازخالص گرداندن اندیشه‌ها ازخرافات و نظریه‌های خدایی کهنه که ازطرف ادیان بیان شده است. درکنفرانس محفل شرق درسال۱۹۲۳ آمده است: واجب است، که فراماسونری برای یک ملت باقی بماند، و براین اساس اقتضا می‌کند، که همه‌ی ادیان و منتسبان به آن راریشه‌کن کنیم.

درترتیب‌ها و تصرفات مستمر فراماسونری، معروف است، که ملتی که بایدباقی بماند، همان یهودیت است، و سایرادیان طبق برنامه‌ریزی‌شان باید محکوم به فنا شوند. کسی که موضوع را بررسی‌کند، اقوال زیادی را که محافل و کنفرانس‌ها و خبرگزاری‌های فراماسونری به آن تصریح نموده‌اند، و بزرگان فراماسونری دراعصار مختلف آن را به زبان آورده‌اند، می شنوند. آن اقوالی که اهداف حقیقی سازمان یهودیت جهانی را مشخص می‌سازد، و نزد همه‌ی محققان ازامور بدیهی شده‌است. بدانید، که آن هدف حقیقی، اعاده‌ی قدرت و عظمت بنی اسراییل و

تأسیس دولت بزرگ‌شان ـ که می‌خواهند، قدرتش را برهمه‌ی جهان بگسترانند ـ می‌باشد، و این‌که همه‌ی ادیان آسمانی و مکاتب اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی سودمند را درجهان نابودکنند، و فقط پرچم یهودیت را بالا ببرد. درحقیقت دولت صهیونیستی درفلسطین، زاییده‌ی همین نقشه‌های یهودیتی‌ست، که جمعیت فراماسونری را به عنوان یکی ازوسایلش به کارگرفته است.

نیرنگ های یهود درایجاد انقلاب انگلستان

درخلال قرن هفتم میلادی یهود برای ایجاد انقلاب درانگلستان نقشه‌یی طرح‌ریزی کردند، که درآن پادشاه بریتانیا «شارلس اول» کشته شد، و همه‌ی طرفداران شارلس کاملاً ازمجلس انگلستان تسویه شدند. یهودیان به آن‌چه می‌خواستند، رسیدند، که عبارت‌بود، ازاجرای نقشه‌های پنهانی که رهبران یهود ازپیش ترسیم کرده بودند، بنابراین، مهم‌ترین حوادثی‌که تاریخ از نیرنگ‌های یهود برای برپایی انقلاب درانگلستان ثبت کرده است، به شرح زیر می آوریم:[1]

۱. یهودیان درانگلستان برطلا و بیش‌تر میدان‌های اقتصادی کاملاً مسلط شده بودند، امری که باعث شد، پادشاه ادوارد اول آنان‌را ازشهرهایش بیرون براند. دراین هنگام یهودیانی که طلا را احتکار کرده بودند، درفرانسه و هلند و آلمان تصمیم گرفتند، که برای ایجاد نابسامانی و کارهای ویران سازی و تخریب، اول انگلستان را هدف قرار دهند.

۲. درانگلستان سازمان‌هایشان را برای برانگیختن اختلاف حاد بین گروه‌ها و دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی و دینی، تحریک کردند، و نتیجه این شد، که انگلستان به اردوهایی که دشمن یک‌دیگر و درحال ستیز و لجاجت و درگیری با هم بودند، تقسیم‌شد، که هریک ازآنان برای نابودی دشمنش به اندازه‌یی که می‌توانست، نقشه می‌کشید، و بین پادشاه انگلستان «شارلس‌اول» و بین اعضای پارلمان انگلستان اختلاف شدیدی به وجود آمد. دراین هنگام یهودی هلندی مناسح پسر اسراییل با فرمانده‌ی انگلیسی، مشهور به اولیفر کرومویل تماس گرفت، و او را با بهای زیادی خرید، تا کاری کند، که سبب ازبین‌رفتن تخت بریتانیا شود. وقتی که یهودی هلندی موفق شد، این فرمانده را بخرد، گروهی

---

[1] پاورقی مؤلف: این حوادث از کتاب (أحجار علیٰ رقعة الشطرنج) تألیف امیر ویلیام کای کار اقتباس شده است.

ازیهودیان ثروتمند، برای دراختیار گذاشتن مال و اداره‌ی آن انقلاب تشکیل شدند. ازآنان رییس، یهودی پرتغالی فرناندیز کارفاجال[۱] بود، که بعدها رییس مشاوران نظامی کرومویل شد.

۳. یهودیان صدها تن ازشورشیان حرفه‌یی تمرین‌دیده را به انگلستان فرستادند، و به سازمان‌های آنارشیسمی یهودی موجود درانگلستان ملحق شدند، و همه‌ی آنان کارهای تروریستی گسترده‌یی شروع کردند، تا شهروندان را بترسانند، و پریشانی و ترس شایع کنند، تا زمینه‌ی برافروختن آتش جنگ محلی و برخورد مسلحانه با نیروهای امنیتی و ارتش را فراهم کرده باشند. این کارهای تروریستی مجرمانه را رییس یهودی به نام «دی سوز» رهبری می کرد، و این یهودی سفیر پرتغال درانگلستان‌بود، و کسی که او را به این مقام رسانده بود، یهودی پرتغالی فرناندیز کارفاجال بود.

٤. انقلاب انگلستان با کش‌مکش دینی بین کاتولیک و پروتستان ازمذهب کالفن شروع شد. لازم به یادآوری‌ست، که کالفن ایجادکننده‌ی مذهب معروفی با نام خودش درمسیحیت پروتستانی یهودی‌ست،و اسمش کوهین است. سپس مراکز پنهانی یهود تظاهراتی مسلحانه برای انتشار هرج ومرج و اضطراب ترتیب دادند.

۵. فرمانده کرومویل رییس انقلاب انگلستان که بارهبران یهود هم‌دست بود، به خاخام اینزابرات رییس کلیسای مولخیم درهلند درتاریخ ١٦ حزیران ١٦٤٧ نامه‌یی به این مضمون نوشت: درمقابل کمک مالی، ازپذیرش یهود درانگلستان دفاع خواهم‌کرد، ولی تا زمانی‌که پادشاه شارلس زنده باشد، غیرممکن است. اعدام پادشاه بدون محاکمه ممکن نیست. درحال حاضر توجیهی‌اساسی برای محاکمه دردست نداریم، که برای صادرکردن حکم اعدامش کافی باشد. به همین دلیل من ترورش را توصیه می‌کنم، ولی ما درترتیب دادن و آماده‌کردن قاتل دخالت نمی‌کنیم، جزاین که درحالت گریختن کمکش می کنیم. خاخام اینزابرات این نامه را در تاریخ ۱۲ تموز ١٦٤٧ میلادی بدین صورت جواب داد: اززمان برکناری پادشاه شارلس و پذیرفته شدن یهودیان درانگلستان کمک مالی را تقدیم خواهم کرد، و ترور بسیارخطرناک است، و باید به شارلس فرصت‌گریختن را بدهیم، و دروهله‌ی اول می توانیم دستگیرش کنیم، و سبب معقولی برای محاکمه و اعدامش

---

[۱] پاورقی مؤلف: کسی که کتاب های تاریخی به او لقب یهودی بزرگ داده اند.

داریم، و کمک زیادی خواهد بود. ارزش ندارد، که پیش ازشروع محاکمه، درباره‌ی شروط کمک، بحث و مناقشه کنیم.

٦. در ۱۲تشرین دوم ازسال ١٦٤٧ میلادی فرصت گریز برای پادشاه شارلس فراهم شد، و طبق نقشه‌ی مرسوم و ازپیش تعیین‌شده دستگیرشد، که این کار با نقشه‌ی کرومویل صورت گرفت، و پس ازاین که پادشاه دستگیرشد، کرومویل همه‌ی‌اعضای پارلمان انگلستان را که به پادشاه وفادار بودند، تسویه کرد، ولی مجلس با وجود آن، با اکثریت اعضایش، عقب‌نشینی‌هایی را که پادشاه اعلام داشت، پذیرفت، و آن را برای پیمان تفاهم تازه‌یی با پادشاه کافی دانست. اما این برای کرومویل ناخوشایند بود، زیرا بدین ترتیب، دورش پایان می‌یافت، و ازمالی که یهود به او وعده داده بود، محروم می‌شد، درنتیجه به یکی ازپیروانش به نام کولونیل براید که درتاریخ انگلیس مشهور است، دستورداد، که با همه‌ی اعضای پارلمان که با پیمان تفاهم با پادشاه موافقت کرده بودند، تسویه حساب کند.

٧. در۹ کانون دوم ١٦٤٩ میلادی تشکیل دادگاهی را به نام دادگاه عدالت برتر اعلام داشت ، و وظیفه‌ی محاکمه‌ی پادشاه را به‌آن‌سپرد؛ درحالی‌که، دوسوم اعضای این دادگاه ازاعضای لشکر کرومویل بودند، و هیچ وکیل مدافع انگلیسی قبول نکرد، که دادستانی برضد پادشاه را به‌عهده بگیرد، به همین دلیل یهودی فرناندیز کارفاجال، یکی ازیهودیان بیگانه به نام اسحاق‌دوریلاوس را مکلف کرد، که این وظیفه را به عهده بگیرد. محاکمه پایان یافت، و پادشاه شارلس اول محکوم شد، و یهودیان به خواسته‌ی خود رسیدند، و در روز ۳۰ کانون دوم ١٦٤٩ به صورت علنی روبه‌روی بانک یهودی واقع درمیدان هواتیهول لندن، سرش با تبر قطع شد.

٨. پس‌ازاین که اعدام پادشاه به منظورخدمت به یهود به‌دست مزدورشان فرمانده‌ی انگلیسی کرومویل پایان یافت، حوادث فتنه‌انگیز بزرگی ازسال ١٦٤٩ تا سال١٦٨٩ میلادی پی‌درپی به‌وقوع پیوست. درسال ١٦٤٩ میلادی کرومویل به منظور اجرای نقشه‌ی یهودی و با کمک مالی آنان، به ایرلند هجوم برد، و درسال ١٦٥٢میلادی انگلستان با هلندی‌ها به جنگ پرداخت، سپس کرومویل خودش را به عنوان دیکتاتورحاکم برانگلستان معرفی کرد، و برای خود لقب لورد پشتیبان انگلستان را انتخاب کرد، و اجرای دستورات یهود را دنبال می‌کرد، و برای اجرای آن دستورات، رباخواران یهودی با اموال کمکش می‌کردند. درسال ١٦٥٤ میلادی

انگلستان درگیر تعدادی ازجنگ‌های اروپایی شد، سپس کروموپل مرد، و نظام پادشاهی برگشت، بنابراین، شارلس دوم پسر شارلس اول پادشاهی خود را برانگلستان اعلام کرد، و پرده ازتوطئه‌های کروموپل با هم‌دستی یهود برداشت. و ملت انگلیس جسد کروموپل و همکاران بزرگش را نبش‌کرده، و برچوبه‌ی دار آویزان کردند. ولی نیرنگ‌های یهود با برگشت نظام و رهایی ازدیکتاتوری گماشته‌ی یهود، پایان نیافت، و حوادث بزرگی پی‌درپی به وقوع پیوست، و برنامه‌ریزی‌های پنهانی شروع شد، که درون دستگاه حکومت فعالیت می‌کرد، و موج‌های تازه‌یی ازفشارهای دینی و سیاسی ظاهرشد، و یهودیان مزدوران دیگری را برای اجرای نقشه‌های تخریبی‌شان درانگلستان به‌کارگرفتند، و اموال را به آنان می بخشیدند، و حوادث بزرگی پیاپی ظاهرشد، ازجمله: انقلاب‌ها و فتنه‌ها و جنگ‌های دینی و سیاسی، تا این که ربا خواران یهودی درسال۱۶۸۹ میلادی توانستند درانگلستان در دو بعد اقتصادی و سیاسی به رهبری برسند؛ درحالی که، انگلستان ازحوادث و جنگ‌ها و فتنه‌هایش به جز زیان وسختی‌های زیاد بهره‌یی نبرد، و استثمارگران انگلستان، جز یهودیان تحریک‌گر که خود را پنهان کرده‌بودند، کس دیگری نبود. هنگامی که یهودیان درانگلستان دردو بعد اقتصادی و سیاسی به رهبری رسیدند، نیرنگ‌هایی طراحی کردند، تا حکومت انگلیسی را وادارند، که درمقابل فواید ربایی که بردوش ملت سنگینی می‌کرد، ازآنان اموال هنگفتی قرض بگیرد، و برای مجبورکردن حکومت به درخواست قرض، جنگ‌هایی را پی‌درپی برمی‌انگیختند، درنتیجه قرض‌ها زیاد شد، و سودها متراکم و دولت اسیر مليونرهای یهودی شد، و بدین ترتیب، توانستند آن‌گونه که می خواستند، کارهای سیاسی و اقتصادی را بازیچه قراردهند.

نیرنگ یهودیان درایجاد انقلاب فرانسه

درخلال قرن هیجدهم میلادی یهودیان نیرنگ‌شان را برای برپایی انقلاب بزرگ فرانسه طراحی کردند، آن انقلابی که آتشش درسال ۱۷۸۹ میلادی شعله‌ور شد، و توانستند به حساب دردهای ملت و خون‌هایی که بدان خاطر ریخته شده بود، به نفع خود ازآن استفاده کنند، و توانستند خود را ازدید مردم دورنگه دارند، و بسیاری ازحقایق تاریخی را برای پوشاندن نیرنگ‌ها و اهداف‌شان تحریف کنند، و این انقلاب و آن‌چه به دنبال داشت، به شکل دوست داشتنی و زیبا جلوه دهند،

و آن را یکی ازحوادث تاریخی نیکو به حساب آورند، و آن هم ازطریق شایعات و تبلیغات زیبا همراه با شعارهای پرزرق و برقی که بیش‌تر مردم فریبش‌را خوردند، و ازروی غفلت و حماقت و نادانی و نا آگاهی ازهدفی که داشتند، تکرارش می‌کردند؛ همان طورکه، طوطی‌ها کلماتی را که می‌شنوند، تکرار می‌کنند، ولی نمی‌دانند، کلمات به چه معناست. بزرگ‌ترین حوادث[1] و نیرنگ‌هایی را که یهود برای برپایی این انقلاب به آن متوسل شد، خلاصه‌وار ذکر می کنیم:

۱. نام روتشیلد اول[2] که ازسال۱۷۴۳ میلادی تا۱۸۱۲ میلادی می‌زیست، درمیدان‌های صرافی و رباخواری و سایر معاملات مالی درخشید، درنتیجه دانشمندان یهود برای به کارگرفتن او و خانواده‌اش به او چشم امید دوختند، تا اجرای بعضی از نقشه‌های بزرگ و جهانی‌شان را به عهده بگیرد. سپس درهمین میدان یکی از فرزندان او به نام ناتان‌روتشیلد نبوغ پیداکرد، و همراه پدرش و پس ازپدرش با شریک‌شدن با گروهی ازرهبران مالی یهود (رباخواران جهانی) مسؤولیت اجرای نقشه‌های خاخام‌های نورانی را به عهده گرفت.

۲. روتشیلد اول، دوازده مرد یهودی ازمالداران یهودی را به فرانکفورت دعوت کرد، و آن موقع سی‌سال داشت، و گرد آمدگان، کنفرانسی برای تأسیس احتکار جهانی ترتیب دادند، که اموال جهان را به زیرسلطه ی خود درآورند، و آن را برای تحقق اهداف یهودیت جهانی تسخیرکنند، وروتشیلد اول برای شرکت‌کنندگان دراین کنفرانس نقش مهم توطئه‌های یهودیت‌جهانی را درادار‌ه‌ی انقلاب انگلیس بیان کرد، و خطاهایی را که درآن جریان مرتکب شده بود، بررسی کرد، و آن‌چه برای جبران خطاها لازم بود، برشمرد، که خطاها شامل موارد زیر بود:

الف: کندی دراجرا و درنتیجه ی آن، دست نیافتن به قدرت مطلق و شامل.

ب: باقی ماندن نیروهای زیادی که ازقوای نفوذی برخورداربودند، و می‌توانستند دربرابر توطئه بایستند، یا با آن بجنگند، که می‌توان این خطاها را این‌گونه جبران کرد: ۱. اجرای سریع بدون هیچ‌گونه نرمش و رهایی یافتن ازنیروهای مخالف یا نیروهایی‌که ممکن است، روزی امکان یابند، دربرابرتوطئه بایستند، که رهایی ازاین نیروها تنها ازراه گرفتن و خشونت و ازبین بردن جمعی امکان‌پذیر است.۲. تسلط مطلق و کور برمردم و مطیع گرداندن رهبریش ازطریق ترساندن فکری و مادی.

---

[1]. پاورقی مؤلف: این حوادث از کتاب (أحجار علی رفعة الشطرنج) اقتباس شده است.

[2]. اسم اصلی اش «أمشل باور» است. پاورقی مؤلف

سپس روتشیلد اول برای شرکت کنندگان درکنفرانس توضیح داد: اگر بتوانیم آتش انقلاب را درفرانسه شعله ور کنیم، به غنایم زیادی دست می یابیم، که ازمنافع مادی فراوانی که درانقلاب انگلستان عاید یهود شده، به مراتب بیش‌تر است. شرکت کنندگان درکنفرانس و روتشیلد برچند چیز اتفاق‌نظر کردند: الف. هدف مشترک ب. برگزیدن نقشه‌یی انقلابی که پیش ازاین تجربه شده باشد، و روتشیلد به آنان ارائه کرده است. برای اجرای این برنامه امکانات مالی‌شان را دراختیار بگذارند، و نقشه‌ی مورداتفاق، شامل به کارگرفتن ثروت یهودیان متحد، برای به بازی گرفتن اوضاع اقتصادی درفرانسه می‌شد، به شکلی‌که به ایجاد بسترهای اقتصادی بسیار بسته منجرمی‌شد، و این امر بیکاری را دربین بیش‌تر ملت فرانسه گسترش می‌داد، و پیامد آن بیکاری و گرسنگی خواهد بود، و دراین‌هنگام تبلیغات دروغین و مسموم ازطرف سازمان‌های یهودی و مزدوران‌شان به‌شکل پنهانی که توجیه‌گران حقیقی‌اش شناخته نشوند، منتشرمی‌شد، که این تبلیغات دروغین مسؤولیت فروپاشی اقتصادی را به دوش پادشاه فرانسه و کاخ پادشاهی و خردمندان و کلیسا و صنعت‌گران وکارگران می انداخت، و لشکریان توطئه برای برانگیختن احساسات کینه و خشم میان توده‌ی ملت پیوسته فعالیت می کردند، و زشتی‌های مختلفی را ازحکام و همکاران و یاران‌شان پخش می کردند، و ازمردم می‌خواستند، که ازآنان انتقام بگیرند، و داستان‌های نازیبایی را می بافتند، تا بدان وسیله آوازه‌ی هرکسی که ممکن بود، درمقابل اجرای نقشه‌هایشان بایستد، خراب کنند، تا جرأت نکند، که برضد آنان قیام کند، و توانایی خود را برای مقاومت دربرابر توده‌ی مردم ازدست بدهد.

۳ . پس ازاین که روتشیلد اول نقشه‌ی فراگیرش را برشرکت‌کنندگان درکنفرانس عرضه کرد، وثیقه‌های مکتوبی که گروه نورانی‌ها (دانشمندان یهود) برآن اساس ازاو تعهد گرفته‌بودند، آشکارکرد، و برایشان خواند، و این وثیقه‌ها دربرگیرنده‌ی برنامه و نقشه‌ی کار می‌شد، که با دقت زیاد و اهمیت فوق العاده‌یی طراحی و ترسیم شده بود. دراین وثیقه‌های مکتوب آمده است:

الف: حقایق مشهود گویای این امراست، که گرایش بیش‌تر مردم به شر، بیش‌تر ازگرایش آنان به خیراست. نتیجه‌ی منطقی این‌امرآن است؛ درصورتی که، نظام حکومتی بر ترور و خشونت و عملیات ماجراجویانه و غصب قدرت استوار باشد، ما تنها با توطئه‌چینی می‌توانیم، به اهداف موردنظر خود دست یابیم. اما تنها

مانع پیشبرد این توطئه، حکومت شورایی و شرعی‌ست، که مارا ازرسیدن به مقاصدمان باز می‌دارد. درادامه روتشیلد می افزاید: قوانین طبیعت حکم می کند، که حق با صاحبان قدرت است.

ب: آزادی سیاسی، اندیشه‌یی بیش نیست، بنابراین، آزادی سیاسی امری واقعی نمی باشد. شخص یا گروهی که خواهان دست‌یابی به قدرت سیاسی‌ست، باید ضمن پنهان کردن توطئه‌ی خود مژده‌ی آزادی سیاسی را به توده‌ی ملت بدهد، و هنگامی‌که این‌اندیشه درمیان مردم رواج یافت، آنان حاضر می شوند، برای دفاع ازاین اندیشه، ازامتیازات و حقوقی که نظام حاکم به آنان می دهد، صرف نظر کنند، آن هنگام توطئه‌کنندگان بدون ترس ازمحقق شدن آزادی سیاسی خواهند توانست، برتمامی این امتیازات و حقوق مسلط گردند؛ درحالی که، آزادی سیاسی عملاً وجود ندارد، و امکان ندارد، این اندیشه به امری واقعی تبدیل شود.

ج: همواره قدرت طلا (ثروت) توانسته برنیروی حاکمان آزاده غلبه کند. زمانی دین برجامعه تسلط داشت، اما بعدها دربسیاری ازسرزمین‌ها، آزادی جایگزین دین شد، ولی مردم نفهمیدند، چگونه بدون افراط وتفریط، ازاین آزادی استفاده کنند، و این یک‌واقعیت است، و منطق به ما حکم می‌کند، که ازاندیشه‌ی آزادی سیاسی به سود خود بهره‌برداری کنیم، تا بتوانیم دریک جامعه‌ی منسجم، کش‌مکش و نزاع به وجود آوریم. ضمناً روتشیلد خطاب به شرکت‌کنندگان درهمایش گفت: برای پیروزی نقشه‌هایمان لازم نیست، که حکومت موجود ازطریق نیروهای داخلی یا خارجی کاملاً درهم کوبیده شود، زیرا هرگروهی که پیروز شود، و قدرت را دردست بگیرد، برای اداره‌ی کشور، به سرمایه نیاز پیدا خواهد کرد، و سرمایه هم کلاً دراختیار ماست.

د: برای پیشبرد این توطئه، ما می توانیم ازهر وسیله‌یی استفاده کنیم، زیرا حاکمی که طبق اصول اخلاقی حکم می کند، درمسایل سیاسی نمی‌تواند سیاستمدار ماهری باشد، زیرا خود را پای‌بند به حق و شریعت می‌داند، و به مردم دروغ نمی‌گوید، و دشمنانش را تازمانی‌که جرم‌شان ثابت نشده است، مؤاخذه نمی‌کند... روتشیلد گفته است: کسانی که به حکومت کردن علاقمندهستند، باید به دگرگون کردن حقایق و نیرنگ و فریب متوسل شوند، زیرا فضیلت‌های بزرگ اجتماعی مثل راستی و استقامت، عیب بزرگی محسوب می شود.

ه: حقانیت ما دراقتدار ما نهفته است، و کلمه‌ی حق، تعبیری خیالی و بی‌معناست. برای حق، معنای تازه‌یی یافته‌ایم، و آن، یعنی هجوم‌بردن تدریجی و زیرکانه با قوای حق، تا محو کامل و همه جانبه‌ی مفهوم عدالت. پس ازاین ما می‌توانیم طبق میل خود همه‌ی مؤسسات و نظام‌های اجتماعی را پی‌ریزی کنیم، و بدین شیوه، برمردمی که حق حاکمیت و رهبری را به ما داده‌اند، مسلط‌می شویم. درچنین روزی‌ست، که ندای آزادی خیالی درفرانسه را سرخواهیم داد.

و: واجب است، قدرتمان ـ که ازسیطره‌ی مالی ما ناشی می‌شود ـ ازدید همگان پنهان بماند، تا روزی فرارسد، که این قدرت به‌درجه‌یی ازقوت برسد، که هیچ قدرت دیگری نتواند آن‌را درهم‌کوبد، و این‌جا روتشیلد، شرکت کنندگان در کنفرانس را، ازضرورت التزام به نقشه‌ی توطئه آگاه کرد، و به آنان بیم داد، هرگونه انحرافی از طرح استراتژی قانون، به فروپاشی برنامه‌هایی منجرخواهد شد، که نسل‌های نورانی درطول قرن‌ها آن را ساخته‌اند.

ز: لازم است، برای به دست گرفتن زمام توده‌ی ملت، روان‌شناسی گردهمایی مردمی را برگزید، زیرا بیش‌تر مردم کورند، و قدرت اندیشه ندارند، و زود منفعل می‌شوند، و پیوسته تحت پوشش هرتشویقی و تحریکی ازهرجهتی که آید، قرار می‌گیرند. هیچ انسانی جزحاکم طغیانگر نمی تواند برتوده‌ی مردم حاکم شود، و طبق خواسته‌اش آنان را به حرکت درآورد.، و سرکشی بی‌قید و شرط، تنها راه ساختن تمدنی‌ست، که به دنبالش هستیم، و هنگامی‌که توده‌ی ملت به آزادی مورد نظر دست یابند، این‌آزادی به سرعت تبدیل به هرج و مرج خواهدشد.

خ: باید برخمر و مشروبات الکلی و مواد مخدر و فساد اخلاقی و جنسی و رشوه و تیرگی درون تکیه کرد، و مواردی که ذکرشد، نمونه‌یی ازانواع پستی‌ست، که برسازمان‌های مزدور لازم‌است، که آن را بپذیرند، و به صورت نظامی تجربه شده و توجیه شده برای استفاده‌ی خود برنامه‌ریزی کنند، تا ساختار اخلاقی جوانان را دربین امتی که سازمان به آن راه یافته است، نابود سازند. برگروه‌های ویژه درسازمان لازم‌است، که افرادشان را به گونه‌یی تربیت کنند، که استاد و خدمتگزار و مربی و مرد و زن، مستخدم و همانند آن شوند، و زنانی برگزیده شوند، تا دراماکن لهو و فجور و پلیدی که دربین گوییم وجود دارد، کارکنند. اضافه براین، گروهی اززنان ـ زنانی که برای کام‌جویی هستند ـ از پیش، خودشان برای رقابت بازنان دیگر درمیدان‌های فساد و کام‌جویی افراطی، داوطلب می‌شوند،

براین اساس درزمینه‌ی رشوه و فساد و زشتی و خیانت لازم نیست، به هیچ قید و بندی ملتزم باشیم، بلکه لازم است، درراه هدف نهایی ازهر چیزی بهره‌برداری کنیم.

ط: اعضای کنفرانس به طور طبیعی حق دارند، اموال هرکسی را غصب کنند؛ درصورتی‌که، آن کار، به آنان سیطره‌ی بیش‌تری می‌بخشد، تا بهتر بتوانند شخص موردنظر را تسلیم و ذلیل کنند. دردولتی که برپاخواهیم کرد، روش نبرد نفوذی و مخفیانه را خواهیم پیمود، و بدین ترتیب، خود را اززشتی‌ها و نتایج جنگ دورنگه می‌داریم، و به جای آن به روش‌هایی متوسل می شویم، که هزینه‌اش کم‌تر و نتایجی با تضمین بیش‌تر داشته‌باشد. مانند اعدام دسته جمعی که برای ارعاب مردم و تسلیم کردن آن‌ها ضروری‌ست.

ی: آن‌چه آزادی و برادری و برابری نام دارد، درجهان محلی ازاعراب ندارد، و شعارهایی بیش نیست، و ما نخستین کسانی بودیم، که به پذیرش این شعارها تظاهرکردیم، و آن را دردهان توده‌ی ملت انداختیم، تا طوطی‌وار تکرارش کنند. نظام طبقاتی که اکنون موجود است، براریستوکراسی و اصالت نسب و شرف به شکل افراطی استوار است، و این نظام را با نام شعارهای مذکور درهم خواهیم‌کوبید، تا برویرانه‌هایش نظامی را بنا کنیم، که برپایه اریستوکراسی شورش و انقلاب استوار باشد، و مال و ثروت، جوهره‌ی اریستوکراسی نوین خواهدبود، و همان طور که می‌دانید، ثروت دردست ماست.

ک: سپس روتشیلد برای اعضای کنفرانس برنامه‌های جنگ‌افروزی را توضیح‌داد، وگفت: این جنگ‌ها باید مطابق برنامه‌ی تجربه‌شده و مشخص باشد، و آن را باید به گونه‌یی جهت داد، که همراه آن، ملت‌های درحال جنگ غرق دربدهی شوند، که به شکل پنهانی طلبکاران اصلی آن، همان توطئه چینان باشند، سپس کنفرانس‌های صلح را پس ازآن به شکلی که ازپیش ترسیم‌شده، باید توجیه کرد.

ل: درادامه افزود: باید انتخابات و نام‌نویسی‌ها برای مناصب عمومی را کنترل‌کرد. اما راه رسیدن به آن، درگرو به‌کارگیری قدرت شبکه‌های مزدور و تبلیغات وسیع می‌باشد، به نام شعارهای آزادی بخش خیالی برای تحریک‌کردن به هرج ومرج و سرکشی، هم‌چنین شوراندن توده‌ی ملت با حمله‌های منظم ـ که هزینه‌های آن ازمحل اموال جهانی یهود برای پیشبرد توطئه تأمین‌می‌گردد ـ است. سپس نقش کسانی‌که باید به منصب‌های عمومی و ریاست برسند، بیان می‌کند، و به اعضای کنفرانس می‌گوید: این‌ها درخدمت ما خواهند بود، و ازرهنمودهایمان

اطاعت می‌کنند، یعنی آماده خواهند بود، تا نقش مهره‌ها را دربازی شطرنج بازی‌کنند، و خلاصه عروسک‌هایی خواهند بود، که افراد ماهر و باتجربه و توانمندمان ازپشت پرده، آنان را به حرکت درمی‌آورند. اما این افراد پخته و با تجربه یا همان مشاوران، انتخاب و گزینش‌شان از دوران کودکی صورت می‌گیرد، و نظارت برتعلیم و تمرین‌شان ادامه خواهد داشت، تا به مرحله‌ی نبوغ و خلاقیتی برسند، که آمادگی تسلط پنهانی برپست‌های کلیدی دنیا را داشته‌باشند.

م: پس ازاین که درمرحله‌ی اول، مدیریت و رهبری اجرای حکم ترور را به بعضی افراد ساده‌لوح فریب خورده و بعضی جنایت‌کاران سپردیم، آن‌ها را نیز درفرصت مناسب اعدام می کنیم، و بدین صورت، به توده‌ی ملت وانمود می کنیم، که آنان را ازظلم و آوارگی نجات داده‌ایم، و خود را هم‌چون قهرمانان رهایی‌بخش به ملت می نمایانیم، و این درحالی‌ست، که کاملاً برعکس، هدف خود را دنبال می‌کنیم، یعنی به سیطره‌ی مطلق و انتقام ازگوییم می پردازیم.

ن: سپس بحران‌هایی مثل بی‌کاری فراگیر و فقر و گرسنگی که ازتوقف کارها ناشی شده، به وجود خواهیم آورد، و به واسطه‌ی قدرتی که داریم، آن را برتوده‌ی ملت تحمیل خواهیم کرد، درنتیجه مواد غذایی درشهرها ازبین خواهد رفت، و به زایش حق جدیدی که همان حق سرمایه درتسلط باشد، منجرخواهد شد.

روتشیلد درحالی که، برای اعضای کنفرانس توضیح می‌داد، این پرسش را مطرح کرد، که سازمان چگونه توده‌ی ملت را به‌حرکت درخواهد آورد، و برآنان مسلط خواهدشد؟ و پس ازآن افزود: چگونه می توان هرکسی را که جرأت قد علم کردن دربرابر سازمان داشته باشد، و اقدام به توجیه توده‌ی ملت برای نابودی سازمان نماید، ازبین برد، و نابود کرد؟

س: سپس موضوع نفوذ به قلب فراماسونری اروپایی را مورد بحث و بررسی قرار داد، و ذکرکرد، که هدف ازآن، استفاده ازنفوذ و سِرّی بودن فراماسونری‌ست، و اشاره نمود، که گروه توطئه کننده، این امکان را دارد، که مستقیماً محافل بزرگ شرق را که تابع‌شان است، اداره کنند، آن محافلی که فراماسونری آبی نامیده خواهدشد، و وظیفه‌ی اداره‌ی فعالیت را تحت پوشش کارهای خیریه و انسان دوستانه‌یی که فراماسونری به آن متوسل می‌شود، به آن بسپارد. هم‌چنین اشاره کرد، اعضایی که این محافل فراماسونری گردشان می‌آورد، پس ازتمرین و

آموزش، ازآنان پیمان گرفته می‌شود، که عقاید الحادی و مادی‌گرایانه را درمیان گروه‌های گوییم یعنی امت‌های غیریهودی منتشر سازند.

ع: پیوسته این امکان وجوددارد، که برخلاف وعده‌هایی که قاطعانه به‌توده‌ی ملت داده می‌شود، رفتارکرد. دراین صورت، این‌وعده‌ها اهمیت چندانی ندارند، و حماسه‌ی توده ملت و اثرپذیری‌شان را تا حدزیادی برخواهیم انگیخت، ازطریق به کاربردن تعبیرهای فریبنده‌یی مانند آزادگی و آزادی و عبارت‌های دیگر، و این هنگام است، که امکان دارد، توده‌ی گوییم را توجیه کرد، تا هرچیزی حتی قوانین طبیعی و الهی و اخلاقی را درهم کوبند، و نابود سازند. روتشیلد اشاره کرد، ضرورت دارد، که ترس و وحشت ایجاد کنیم، زیرا این راه، پردرآمدترین و کارآمدترین راه است، و نمی‌شود، پس ازهر تمرد و سرکشی آگاهانه خود را ازآن بی‌نیاز دانست، تا دردل توده‌ی مردم ترس و وحشت منتشر شود، و سریع تسلیم شوند.

ف: برای این که سازمان امکان یابد، افراد متخصص و کارآگاه خود را درمراکز حساس اقتصادی و سیاسی و مالی جای دهد، به‌عنوان مثال، هویت خود را تغییردهند، و به شکل مشاورانی درعرصه‌ی داخلی و بین المللی خود را نشان دهند؛ به طوری که، به‌اجرای وظایف مهمی که قدرت پنهانی مسلط ازپشت پرده به آنان واگذار می‌کند، بپردازند، بدون این که بترسند، که در معرض‌دید بزرگان قرارمی‌گیرند. واجب است، دیپلماسی پنهانی‌مان به اندازه‌یی نفوذ پیدا کند، که برای هیچ امتی ممکن نباشد، بدون‌این‌که دیپلماسی ما نقش داشته باشد، توافق نامه‌یی را امضا کنند، یا مذاکراتی انجام دهند.

ص: ضروری خواهد بود، که احتکارهای جهانی انبوهی که ثروت‌های متحدمان تقویتش می‌کند، به وجود آید تا این که این احتکارها به درجه‌یی ازقدرت برسند، که تمام ثروت ملی ـ که گوییم درشهرهایی که قوانینش به آنان اجازه داده، که مِلْک داشته باشند، دارا هستند ـ تحت فشار این احتکارها قرار گیرد، و هنگامی که زمانی فرارسد، که درآن زمان اقتصاد آن امت را درهم کوبیم، این امت از نظر اقتصادی و سیاسی سقوط می کند، و همراه با آن، همه‌ی ثروت‌های ملی نیز سقوط می کند.

ق: سپس اعضای کنفرانس، جنگ اقتصادی را بررسی‌کردند، و راه‌های ترسیم‌شده و کاری برای چیره‌شدن برسرزمین‌های گوییم و گرفتن ملک‌های کشاورزی و اموال غیرمنقول و صنعتی‌شان مورد مناقشه قرارگرفت، و برپذیرش

نقشه‌ی زیر اتفاق نظرکردند: تحمیل مالیات‌های سنگین ازطریق سازمان و زمینه‌سازی بسترهایی که با آن بسترها دررقابت اقتصاد داخلی، ظلم حکمفرما شود، و نتیجه‌ی حتمی، همان ازهم پاشیدن زندگی اقتصادی گوییم و درهم کوبیدن بهره‌ها و مصالح مالی‌شان خواهدبود. اما درمیدان بین المللی، برکنفرانس لازم است، که امت موردنظر را به تدریج درخفقان قرار دهد، تا به خودی خود ازبازارهای جهانی بیرون‌رود، و این کار ازطریق تسلط بربازارهای مواد اولیه‌یی که این امت با آن معامله می کند، امکان‌پذیر است. سپس ترتیب دادن نابسامانی‌های درونی درمیان کارگران و وادار کردن‌شان به باز ایستادن ازکار و درخواست مزدهای غیرمعقول و خریدن رقابت‌کنندگان با مال. روتشیلد گفت: واجب است، به گونه‌یی حرکت کنیم، که درهیچ حالتی کارگران نتوانند ازمزدهای زیادی که به دست می آورند، فایده ببرند.

ر: اعضای کنفرانس پیشنهادی را در دستور کارشان قراردادند، که ایجاد قتل و کشتار میان امت‌های گوییم و به کارگرفتن زشت‌ترین سلاح‌های ممکن را ایجاب می‌کرد، تا روزی فرا رسد، که این امت‌ها دربه‌در شوند، و جز افراد فقیر و تلاشگرانی که مزدوران کنفرانس آنان را استثمار می‌کنند، در میان‌شان نباشد.

ش: سپس حکومت جهانی برپا می‌شود، که دیکتاتوری که اعضای کنفرانس انتخاب می‌کنند، آن حکومت را اداره می‌کند.

ت: برسازمان لازم است، به همه‌ی طبقات و محافل اجتماعی و حکومتی نفوذ کند، و درضمن نقشه‌اش، جوانان را در هرمکانی بفریبد، و به شکلی منظم ازطریق فراگیرکردن پستی و افکار فاسد و پوچ کردن افکار جوان و مبارزه با ادیان آسمانی، احساسات دینی و اخلاقی‌شان را فاسد گرداند.

ث: لازم نیست، به قانون‌های داخلی یا بین المللی دست زد، بلکه همان طورکه هست، باید رهایش کرد، ولی آن را غلط به‌کاربرد، و تطبیق کرد، تا نهایتاً کار به ویرانی تمدن گوییم خاتمه یابد. روتشیلد اشاره کرد: واجب است، این مراحل به صورت زیر انجام‌گیرد: قوانین تطبیق و پیوسته با شکل‌های متفاوتی تفسیرشود، به گونه‌یی که درمرحله‌ی اول با پرده‌یی، روح قوانین را پوشانده، سپس به دنبال آن به‌صورت عملی حکم قانون به طورکلی پنهان شود، وگفت: هدف نهایی ما، جایگزین کردن حکم‌نسنجیده به جای حکم قانون و روح شریعت‌های آسمانی است. شاید شما گمان می‌کنید، که «گوییم» پس ازاین ساکت نخواهندنشست، بلکه

برای درهم کوبیدن ما سریع اقدام خواهند کرد، ولی این تصور اشتباه است. در شهرها و مناطقی که این‌فرصت را یافته‌ایم، که نظام قانونی‌اش را نابود سازیم، و پای‌بندی به دین و اخلاق را نابود کنیم، سازمانی خواهیم داشت، که این احتمال را جبران می‌کند، و سازمانی خواهد بود، که ازنیروی سرسام‌آوری برخور دار باشد، به گونه‌یی که نیروهای دیگر دربرابرش با ترس و وحشت عقب نشینی کنند، و شعبه‌های پنهانی این سازمان، درهرجایی منتشر خواهد شد، و به زودی در هر پایتخت و شهری که انتظار وقوع خطر را از آنان داریم، سازمان مشابهی ایجاد خواهیم کرد.

٤. بدین‌ترتیب، کنفرانس رباخواران با ریاست روتشیلد تشکیل‌شد، و مقررات خاخام‌های نورانی را برای اعضای کنفرانس تبیین کرد، و درخصوص پاره‌یی از نقشه‌های کار، بحث و مناقشه صورت‌گرفت، و سرانجام با اتفاق نظر براجرای توطئه‌ی بزرگ و برافروختن مستقیم آتش انقلاب درفرانسه، کنفرانس خاتمه یافت.

یهود دردل فراماسونری اروپایی مطابق برنامه‌ی ترسیم‌شده، ریشه دوانید، و مطابق تعلیماتی که ازجانب رهبری یهود برایشان می‌آمد، به اجرای توطئه پرداختند. سازمان «کونت دی میرابو الأشهر» را انتخاب کرد، تا برنامه را اجرا کند، زیرا این مرد به دلیل انتساب به طبقه‌ی اشراف و نفوذ زیاد دربین درباریان پادشاه فرانسه و برخورداری ازصفات لازم، بیش ازهر شخص دیگری درفرانسه برای پیشبرد این هدف و نقشه، مناسب بود. او دوست صمیمی دوک دورلیان پسرعموی پادشاه و استاد بزرگ فراماسونری و سخنوری مؤثر بود، و زندگی اباحی‌گری ننگینش او را غرق در بدهی‌کرده بود، و این نقاط ضعف درنظر رهبران توطئه، صفات بسیار مناسبی بود، که به او درانقلاب فرانسه، که برای زمینه‌سازی آن برنامه‌ریزی می‌کردند، نقش محوری می‌بخشید. رهبران مزدور توطئه، کمک‌های مالی‌شان را پیش ازاین کمک‌ها، به صورت قرض‌هایی درذمتش براو عرضه کردند، که این اموال بیش‌تر او را درپستی فروبرد، و کارش به جایی‌کشید، که مبالغ هنگفتی بدهکار آنان شد، درنتیجه بدهی‌های او را بخشیدند، و سرانجام به آلت دست آنان تبدیل شد. طلبکاران برای دریافت بدهی خود با او اجتماعی ترتیب دادند، و این درواقع حیله‌یی بود، که او را به یهودی بسیار ثروتمند موسی مندلوهن تحویل دهند، و این فرد ثروتمند به یاری و حمایت از او تظاهرکرد، تا او را برای توطئه‌ی یهودی آماده کند. موسی مندلوهن حالت روانی دی میرابو را

شناخت، و زن یهودی خوشگلی به نام (مادام هیوز) را به او هدیه کرد؛ درحالی‌که، این زن در پاریس، به فتنه‌گری افراطی و رها بودنش ازهر قیدو بند اخلاقی مشهور بود. مطابق برنامه‌ی ازپیش تعیین‌شده، این زن توانست مغز و خرد این مرد را شکارکند، تا این که به معشوقه‌اش تبدیل شد، و این‌هنگام بود، که مرد شخصیت خود را ازدست داد، و بازیچه‌ی دست یهودیان شد، بنابراین، هم غرق در بدهی‌هایشان بود، و هم‌غرق درشهوات. هنگامی که مرد به این مرحله رسید، بعضی ازاسرار توطئه و کودتایشان را برایش آشکار و او را به سازمان پنهانی‌شان ملحق کردند، سپس این مرد سوگند دوستی یاد کرد، همان سوگندی که اگر کسی آن را بشکند، جزایش نزد یهودیان مرگ است، و برای این که بتوانند او را از هرطرف محاصره کنند، وی را به فرو رفتن در رسوایی و ننگ سوق دادند، و پس از این که به انواع زشتی‌ها آلوده شد، به صورت پنهانی اسرار او را برملا کردند، تا این که آن طبقه اجتماعی که به آن منتسب بود (طبقه نجیبان) او را طرد کردند، درنتیجه کینه طبقه‌اش را که طردش کردند، به دل گرفت، و در پی انتقام برآمد، و ازنظر روانی آماده‌ی قیام و برافروختن آتش انقلاب شد. دی میرابو و دوستش دوک دورلیان ازاهداف توطئه آگاهی نداشتند، جز این که هدف از آن، فقط مجبورکردن پادشاه «لویی شانزدهم» برای کناره‌گیری ازقدرت، به نفع پسرعمویش دوک دورلیان ـ که پس ازاو به‌عنوان پادشاهی دمکرات قدرت را به دست می‌گیرد ـ می دانستند، و ازطریق دوک دورلیان، رهبران کودتا توانستند به قلب فراماسونری فرانسوی راه یابند، و آن را به هررنگی که می‌خواهند، درآورند، و برتعداد محافل و اعضای آن بیفزایند، تا ابزار و نیروی کارآمد دردستان یهود باشد.

سپس «دوک دورلیان» با دوستش «دی میرابو» درپستی‌های آشکار و کام‌جویی‌های تبهکارانه غوطه ور شدند، و یهودیان دو مرد را با تیغ‌های برنده احاطه کردند، تا کاملاً به دام افتادند، و اسیر کودتای رهبران یهودی شدند، و با نیرنگ و دسیسه‌چینی‌های یهود، کاخ دوک دورلیان به نام کاخ الباليه رویال که از کاخ‌های پادشاهی فرانسه بود، به محیط رذیلت و برگزاری برنامه‌های تبهکارانه و زیرپا گذاشتن اعتقادات دینی و اخلاقی درفرانسه تبدیل شد، و یهودیان یکی ازخانه‌های «دوک دورلیان» را برای چاپ نشریه‌هایی که برانقلاب تشویق می‌کرد، و زشتی‌ها را به شکل هیجان انگیزی پخش می کرد، به کارگرفتند، و اعضای کودتا با شادابی تمام جشن‌ها و اجتماعات و همایش‌ها را برای تحریک احساسات و

شعله‌ور کردن آتش هرج و مرج و نابسامانی برپا می‌کردند، و توطئه مطابق نقشه‌یی که ازپیش برای آن ترسیم شده بود، پیش می رفت، همان توطئه‌یی که برپایه‌ی شکار مردان با پلیدی و فساد و رسوا کردن‌شان استوار بو، .تا ابزار فرمانبرداری و اطاعت، دردستان طراحان توطئه و گردانندگانش باشد، و نفع‌کنندگان حقیقی آن، همان یهودیان بودند، و یهودیان برضد ملکه نیز برنامه‌ریزی کردند، و نیرنگ چیدند، و برنامه‌های رسوا کردنش را با زشتی‌ها و بر چسب‌های دروغین، پخش می‌کردند، و کتاب‌های دروغین را که شامل وعده‌های مجرمانه بود، به او نسبت می دادند.

یهودیان به تدریج و پنهانی اوضاع اقتصادی فرانسه را به‌بازی‌گرفتند، و آن را طی مراحلی به این طرف و آن طرف کشیدند، تاغرق دربدهی‌های فراوان شد، و وام‌های ثروتمندان گردن‌کلفت یهودی، برحکومت فرانسه متراکم شد، و یهودی «ینکر» پنهانی نفوذکرد، تا این که پادشاه او را به عنوان وزیر لایق برای سامان بخشیدن و اصلاح امورمالی تعیین کرد، تا اوضاع مالی رو به‌سقوط در فرانسه را اصلاح کند، که درنتیجه به تباهی و سقوط اقتصادی فرانسه افزود، و هم‌زمان با آن، برامکانات اطلاع‌رسانی تسلط‌یافتند، و بدین ترتیب، اوضاع عمومی درفرانسه نابسامان شد، و فرانسه آماده‌ی برپایی انقلاب برای دگرگونی اوضاع و تسویه‌ی حکومت موجود و جایگزین کردن حکومت ترس و ترور که دستان یهودی آن را اداره می‌کرد، شد.

انقلاب برپا شد، و آتشش درسال ۱۷۸۹ میلادی برافروخته شد و تشویق کنندگان و تبهکاران، به قتل و کشتار و غصب آشکار اموال مردم دست زدند، و کسانی که آماده‌ی برپایی انقلاب شده بودند، همه‌ی کسانی را که می دانستند، به پادشاه و سرزمین خود علاقه‌یی دارند، ازدم تیغ گذراندند.

۵. پس ازاین که انقلاب شروع شد، حوادث با سرعت و پشت سرهم به وقوع می‌پیوست، و درهمان راهی که برایش ترسیم شده‌بود، به جریان افتاد، و سازندگان حقیقی‌اش، «دوک دورلیان» را به عنوان آلت دست خود به کارگرفتند، سپس از او خواستند، درجمعیت ملی، اعدام پسرعمویش پادشاه لویی شانزدهم را اعلام کند، وی نیز به خیال این که او را به عنوان پادشاه قانونی معرفی خواهند کرد، لویی شانزدهم و ملکه را اعدام کرد، و دوک در نگاه کودتاچیان و دیکتاتورها آن وظیفه‌یی که برایش ترسیم شده بود، به پایان رساند، و لازم دیدند، که باید ازدست

او خلاص شوند، بنابراین، او را فریب دادند، تا که کارش باگیوتین پایان‌یافت، و او خود یکی از قربانیان انقلابی شد، که شکار دام‌هایش شده بود، درواقع او را به عنوان پلی انتخاب کرده بودند، که برای تحقق اهداف‌شان بر او عبور کردند، و سپس از بینش بردند.

۶. این‌گونه کارها ادامه یافت، و برای تأمین مصلحت یهودیت جهانی مکرراً به وقوع پیوست، و حقایق تاریخی، دروغین جلوه داده شد، و این انقلابی که در حقیقت انقلابی یهودی بود، انقلاب بزرگ فرانسه نامیده شد.

نفوذ پنهانی یهودیان درموقعیت‌های اقتصادی و غیر اقتصادی آمریکا

حرکت پنهانی یهودیت صهیونیستی اززمان شروع، یعنی ازهمان زمانی که برنامه‌ریزان و مجریان یهودی پا به آمریکا گذاشتند، تازمانی‌که به قدرت و سیطره‌ی کامل دست یافتند، مطابق زنجیره‌یی به هم پیوسته درضمن تدبیرهای کاملاً دقیق ـ که ازپیش آماده‌شده بود، و با محکم کاری به اجرا درآورده شد ـ صورت گرفت.

۱. درآغاز درزمینه‌های مختلف، به شکل بسیار پنهانی کار کردند، و به گرد آوری ثروت‌های هنگفتی اهتمام ورزیدند، تا این که قدرتمند شدند، به گونه‌یی که این قدرت‌شان درجوامع مختلف تأثیرگذار بود.

۲. در روز سوم ازایلول «سبتامبر» سال ۱۷۸۳ میلادی نخستین اجتماع یهودی صهیونیستی، که رباخواران بزرگ یهود را گردآورده‌بود، تشکیل شد، تا اولین برنامه‌ی سازمان یافته با هدف سیطره برزمام امور ایالات متحده‌ی آمریکارا وضع کنند.

۳. نخستن میدانی که یهودیان به مسلط شدن برآن اهمیت دادند، کمیسیون قانون‌گذاری کنگره بود، و آن عبارت بود، از کمیسیونی که قوانین تنظیم کننده‌ی روابط را قطعی و صادرمی‌نمود، و نخستین توافقی که علاقمند به انتشارش بودند، توافق ویژه‌یی بود، که به آنان حق احتکار و صادرکردن نقدینگی را بدهد. چون برایشان مهم بود، که قانونگذاری سازمان‌یافته برای آن، انعطاف‌پذیر باشد، و به یهودیان دراین میدان، آزادی عمل بدهد، درنتیجه همه‌ی وسایل را برای محقق‌کردن آن، به کار گرفتند، ازجمله: روابط ویژه و رشوه و مسایل جنسی و سایروسایل غیراخلاقی و غیرشرافتمندانه‌ی دیگر.

٤. با وسایل حقیر و پست‌شان توانستند مؤسسه‌هایی اقتصادی با فعالیت متعدد ایجاد کنند، و بیش‌ترین تلاش خود را در سه‌میدان اساسی متمرکز کردند، که عبارت بود، از: غذا، پوشاک، مسکن. واضح است، که این میدان‌ها، میدان‌های حیاتی هستند، که به شکل همه جانبه‌یی بهره‌وری درآن زیاد می شود.

٥. سپس تلاش‌های استثماری یهود، به گسترش‌و ایجاد بانک‌ها معطوف شد، و یهودیان ازطریق بانک آمریکا برسیاست مالی دولت سیطره‌ی اثرگذاری یافتند، و بدین ترتیب، هدف اول‌شان محقق شد، سپس به مرحله‌ی بعد انتقال یافتند، که افق تازه‌یی برای استثمارشان می گشود.

٦. درآن زمان، چیزی بهتر ازروی آوردن به برنامه‌ریزی گشایش بازارهای تجارت اسلحه[1] نبود، واین امر، مستلزم ایجاد جبهه‌های جنگ بود، که جنگ‌ها شعله‌ور شود، و به اندازه‌یی که معرکه‌ها طولانی می‌شد، و دوام می‌یافت، بازارهای اسلحه نیز توسعه می‌یافت، و فعال می‌شد، و نیاز به اموال و قرض‌هایی با سودهای سنگین و طاقت فرسا زیاد می‌شد. یهودیان دراین‌باره پس از یک‌سری توطئه‌ها و مانورهای وحشتناک، پیروز شدند، و با افروخته شدن آتش جنگ محلی و شدید درآمریکا پایان یافت، و ازسوی مجامع بین المللی، دربرابر لینکولن موضع‌گیری تندی شد، اما او مقاومت کرد، با توجه به‌این‌که او توطئه‌ی رباخواران یهودی را فهمیده بود، و این امر برشدت خشمش نسبت به آنان افزوده بود، پس ازاین که متوجه شد، یهودیان پس ازپایان جنگ محلی، موضع‌گیری اقتصادی نامطلوبی درپیش گرفته‌اند، اولین تصمیمی که برای نجات اقتصاد مردمی ازسلطه‌ی رباخواران یهودی اتخاذ کرد، این بود، که اعلان نمود، بسیار مشتاق است، قانونی را که فقط به کنگره حق صادرکردن نقدینه می دهد، اجرا کند، و به همین منظور دستورداد، مبلغ ٤٥٠ میلیون دلار به عنوان پشتوانه‌ی نقدی برای قرض ملی، که ملت درآن مشارکت می کنند، تصویب نمایند. رباخواران یهودی دریافتند، فرصتی‌که به خاطر آن، آتش جنگ را افروخته‌اند، ازبین رفته، درنتیجه دربرنامه‌ریزیشان می بایست، سرعت عمل به کاربرده، و اقدامی سهل الوصول نمایند. بنابراین، یهودیان نقشه‌ی ترور لینکولن را کشیدند، و جوانی یهودی دریکی ازسینماها ترورش کرد، و دراثنای تحقیق، محققان دربین مدارکش نامه‌یی یافتند،

---

[1] پاورقی مترجم: روزنامه یدیقوت أحر نوت در فاصله زمانی ۱۳۸۸/۹/۱۰تا ۱۳۸۸/۹/۱۳ هـش اعلام کرد که سود اسرائیل از فروش اسلحه برای جنگ فعلی افغانستان سالانه ۸۰ میلیون دلار است.

که با روش رمزی نوشته شده بود، و محققان هنگام تحقیق نتوانستند به آن پی‌ببرند، ولی جوابش پس از آن درتملک نماینده‌ی خانواده‌ی روتشیلد درآمریکا پیدا شد، و او (روتشیلد) یهودا بنیامین است، و به طورقطع ثابت شد، که میان قاتل و رباخواران یهودی درآمریکا رابطه بوده، و ترور لینکولن در ١٤ نیسان ١٨٦٥ میلادی بوده است.

۷. یهودیان فرصتی را که دراثر مرگ لینکولن پیش آمده بود، غنیمت شمردند، درنتیجه فشارها را متمرکز کردند، تا مسؤولان حکومت آمریکا را قانع کنند، که پشتوانه‌ی نقدینه‌ی آمریکا، طلا باشد؛ همان طورکه، دردولت‌های ثروتمند اروپایی نیز چنین‌است، و به جای نقره، طلا پشتوانه ی نقدینگی باشد، زیرا تا آن زمان، پشتوانه‌ی نقدینه درآمریکا نقره بود، به این اعتبار که نقره ازهر معدنی بیش‌تر یافت می شود. هدف رباخواران از آن، تغییر وضعیت و پیوند دادن همه‌ی مال آمریکا با طلایی بود، که گنجینه‌هایش را در بانک‌های اروپایی مالک بودند، و این بار نقشه‌شان پس از تمرین‌های متعدد و تلاش‌های فوق‌العاده، پیروز شد، درنتیجه در سال ۱۸۷۳ مورد توافق قرار گرفت.

۸. رباخواران یهودی پس از شیرینی پیروزیی که به دست آورده بودند، طمع زیادکردنش را داشتند، ولی آنان درمحیط آمریکایی، پس از این که کاملاً سیطره‌شان برهمه‌ی سیاست نقدینگی و اقتصادی درشهرها را تضمین کرده بودند. فرصت مناسبی‌برای بهره‌برداری بیش‌تر را نیافتند. دراین هنگام برنامه‌هایشان برای بهره‌برداری، متوجه ماورای قاره آمریکا شد، درنتیجه میان رباخواران دراروپا و آمریکا ملاقات‌ها و مشورت‌هایی برای گشودن جبهه‌های بهره‌برداری جدید، صورت گرفت، و برای این بهره‌برداری، جزاندیشه‌ی برافروختن جنگی جهانی راهی پیش رو نداشتند، به این صورت که، درابتدا اروپا درآن شرکت‌کند، چون برای برافروختن آتش جنگ، فرصت‌ها و مناسبت‌های بیش‌تری درآن یافته می‌شد، و میدانش به میادین جهانی دیگر درآسیا و آفریقا نزدیک بود، امری که گستردگی جبهه‌ی جنگ و شدت یافتن آتشش را می افزود، و درنهایت باعث می‌شد، جنگجویان برای درخواست کمک یا مشارکت، به آمریکا پناه ببرند. روتشیلد پیشنهاد داد، اتحادیه‌یی که مؤسسه‌های بزرگ مالی یهود را گردهم آورد، تشکیل شود، تا میان اروپا و آمریکا تحرک مالی را منسجم و هماهنگ کند، و این اتحادیه، هزینه‌های دولت‌هایی را که درآینده وارد جنگ خواهند شد، به عهده بگیرد، و

لشکریان را به اسلحه و ساز و برگ جنگی بیاراید. تشکیل این اتحادیه بین المللی احتکاری عملاً صورت گرفت، همان اتحادیه‌یی که قصد کرده بود، مجموعه‌های بزرگی از سهمیه‌های شرکت‌های صنعتی درسایر دولت‌های اروپایی را خریداری کند، و برشرکت‌های حمل‌ونقل دریایی و صنایع آهن آلات و توتون و تنباکو و کائوچو و شکر و صادرات گندم مسلط شود، و همه‌ی این‌ها ازکالاها و خدمات مهم استراتژیک به شمار می رفت، و بدین ترتیب، مقدمات جنگ جهانی اول، با تشکیل میدانش دراروپا آماده و مجهز شد، و رهبران و رباخواران برنامه‌ریز به دو قطب رقیب در اروپا تقسیم شدند، که عبارت بودند از:

الف: اردوگاه امپراتوری آلمان. **ب:** اردوگاه هم پیمانان درفرانسه و بریتانیا

۹. پس ازکامل کردن توزیع ارکان اصلی رهبری، دومین نقشه‌ی رباخواران یهودی این بود، که عملیات تروریستی سیاسی دردولت‌های غربی آغاز شود، تا افکارعمومی را تحریک کنند، و دروازه‌های شورش تبلیغاتی را بگشایند، و اضطراب و ترس شایع کنند، و مسؤولیت این هرج‌و مرج را به دوش مسؤولان سیاسی دولت‌های غربی بیاندازند، زیرا به سبب فساد سیاسی ازتضمین امنیت وآرامش عاجز مانده بودند، همان فساد سیاسی که حمله‌های تروریستی را ایجاد و شعله‌ور کرد، و افراد زیر مورد حمله‌ی تروریستی قرارگرفتند: درسال ۱۸۹۹ میلادی امپراتور اتریش، درسال۱۹۰۰ میلادی پادشاه ایتالیا، درسال ۱۹۰۱میلادی رییس‌جمهورآمریکا ماکینله، درسال ۱۹۰۸میلادی امپراتور روسیه سیرگیوس، سپس درهمان سال ۱۹۰۸ پادشاه پرتغال و ولیعهدش، درسال ۱۹۱٤ در۱۸ حزیران ارشیدوق فرانسوا فردینالد ولیعهد اتریش و زنش. پس ازاین که تیرگی روابط اروپایی به نهایتش رسیده بود، این حوادث به منزله‌ی آتش مستقیم جنگ جهانی بود .

۱۰. آتش جنگ شعله‌ورشد، و سه سال ادامه یافت، و درخلال آن رباخواران یهود موفق شدند، که همه‌ی دستگاه‌های اطلاع‌رسانی را برای قانع کردن افکارعمومی درآمریکا به کارگیرند، که باید آمریکا برای دفاع ازمصالح وآینده‌ی روابط و منافع خود و برای فراهم کردن امنیت جامعه‌اش، وارد جنگ شود.

۱۱. بعد از ظهر روزهفتم ازماه شباط(فبرایر) سال ۱۹۱۷ رهبران صهیونیست دراروپا، درلندن در منزل یهودی دکتر موسی جاستر گردهم آمدند، و درآن گردهمایی عده‌ی‌زیادی ازرباخواران بزرگ یهود حضورداشتند، مانند: جیمس روتشیلد که شهر تل‌آویو را به وجودآورده بود، هم‌چنین حایم وایزمن نخستین

رییس دولت اسراییل درفلسطین و سیر«هربرت صمویل» اولین نماینده‌ی عالی‌رتبه بریتانیایی برای فلسطین و هرپرت نبویتس اولین دادستان‌کل بریتانیایی درفلسطین. هربرت نبویتس کسی‌بود، که دردوران نمایندگی‌اش قوانین اداری را وضع کرد، و خودش برتطبیق آن نظارت داشت، تا به تدریج قدرت را به یهودیان منتقل سازد، هم‌چنین دربین شرکت کنندگان، سیر مارک سایکس بود، که نماینده‌ی بریتانیا درتوافق‌نامه‌ی پنهانی بافرانسه بود، توافق نامه‌ی معروف به سایکس بیکو که کشورهای عربی را تقسیم کرد. هم‌چنین دراجتماع «ناحوم سوکونون» مسؤول اطلاع‌رسانی درجنبش صهیونیستی و کسی که کتاب معروفش «تاریخ صهیونیست» را منتشر کرد، حضور داشت.

۱۲. کنفرانس موارد زیر را در دستور کار خود قرار داد:

الف: آماده کردن گزارش کاری برای تعیین سرنوشت فلسطین.

ب: مناقشه‌ی آینده‌ی ارمنستان و این که آیا به عنوان وطنی نژادی برای یهود صلاحیت دارد؟

ج: مناقشه‌ی آینده‌ی حجاز به شکل خاص و سایر منطقه ی خاور نزدیک به شکل عام.

۱۳. پس ازپایان یافتن همایش، تصمیمات اتخاذ شده را به نیویورک تلگراف کردند، و قاضی آمریکایی هیراندیس رییس کمسیون حوادث غیرمترقبه به صهیونیست اخطارداد، مبنی براین که حکومت بریتانیا عملاً برای برپایی دولت یهود درفلسطین، موافقت‌نموده، همکاری کند، تا وطن نژادی‌شان باشد، و این در مقابل سوگند یهودیت جهانی و به ویژه درآمریکاست، که‌درجنگ از بریتانیا دفاع کنند.

لابی یهودی در ایالات متحده‌ی آمریکا

مجله‌ی «المجله» درشماره‌ی ۲۰۸ تاریخ ۱۹۸٤/۱۰/٤ برابربا ۹ جمادی الاولی ۱٤۰٤ هجری تحقیقی را منتشرکرد، که روزنامه‌ی آمریکایی «گریس هالسیل» پیرامون تأثیر لابی یهودی درتصمیم‌گیری کنگره و کاخ سفید و سایر اداره‌های آمریکایی به شکلی عمومی، آماده کرده بود، و دربیش‌تر مواقع، تأثیرش به مصلحت یهودیت جهانی بوده، نه به مصلحت آمریکا.

لابی صهیونیستی عبارت است از: گردهمایی سازمان‌یافته‌ی یهود، که با نیروی سرسام آوری به‌حرکت درمی‌آید، تا با وسایلش، بازیرپاگذاشتن حقوق اکثریت

غیریهودی، مصالح و منافعی که درهیچ قانون و شرع و عرفی به مقتضای حقوق برابر شهروندی استحقاقش را ندارند، برای اقلیت یهودی تحقق بخشد؛ همان طورکه، مصالح اسراییل و سیاستش درآمریکا و جهان را نیز محقق‌می سازد.

در تحقیق روزنامه‌ی آمریکایی «گریس هالسیل» درباره‌ی لابی یهودی صهیونیستی در آمریکا چنین آمده است:

۱. تجمع یهودی صهیونیستی درایالات متحده‌ی آمریکا نماینده‌ی اقلیتی با تعداد کم است، ولی به منزله‌ی قلب محرک همه‌ی یهودیان درآمریکا هستند.

۲. تعداد یهودیان درآمریکا به شش میلیون نفر می‌رسد، بنابراین، نسبت‌شان به نسبت تعداد ملت آمریکا از۳٪ بیش‌تر نیست، ولی جنبش صهیونیستی آمریکایی، ازاین نسبت، نیروی اقتصادی و سیاسی و اطلاع‌رسانی قوی درآمریکا ساخته است.

۳. ازجمله کارهایی که فعالیت جنبش صهیونیستی را آسان کرده است، گردهمایی یهودیان درشهرهای اصلی و بزرگ آمریکاست، و این تمرکز جغرافیایی به نسبت تماس سریع و تأثیرگذاری ازاهمیت خاصی برخوردار است، چون صهیونیست‌ها می‌توانند به همه‌ی افراد دربه‌در یهودی با سرعت زیادی برسند، هم‌چنین امری که برای یهودیان آسان کرده‌بود، که درانتخابات آمریکا با موقعیت‌های مختلف، متحد با هم، مثل این که یک فرد هستند، خود را کاندیدا کنند. اضافه براین، یهودیان نسبت به کاندیداهای ریاست جمهوری، دراماکن مهم انتخاباتی تمرکزداشتند، زیرا رییس جمهور آمریکا درکاخ سفید پس از پیروزی بررقیبانش، براساس آرای مردم به منصبش نمی رسد، بلکه براساس تعداد حوزه‌های انتخاباتی که درآن پیروز شده، به مقامش می رسد. ۷٦ درصد ازیهودیان آمریکایی، تجمعات‌شان درشانزده شهر که شامل شش ایالت است متمرکز می‌باشند، که عبارتنداز: نیویورک، کالیفرنیا، پنسلوانیا، ایلینوی، اوهایو، فلوریدا. تعداد حوزه‌های انتخاباتی دراین ایالت‌های شش‌گانه به ۱۸۱ حوزه می‌رسد، این درحالی‌ست، که کاندیدای ریاست جمهوری برای به‌دست‌آوردن مقام ریاست‌جمهوری، فقط باید در۲۷۰حوزه پیروز شود، و بدین سبب است، که گروه‌های فشارصهیونیستی توانسته‌اند قدرتمندانه چانه‌بزنند،چون قدرت‌تحرک در۱۸۱ حوزه‌ی انتخاباتی دردست‌شان است.

۴. فعالیت لابی صهیونیستی، درعرصه‌های انتخاباتی خلاصه نمی‌شود، بلکه به همه‌ی عرصه‌های زندگی اقتصادی و سیاسی سرایت نموده است. به عنوان مثال، گروه‌های فشار صهیونیستی و دوایر اسراییلی حمله‌ی وحشتناکی را ازحدود دوسال پیش برای متوقف کردن فروش هواپیماهای «اواکس» به مملکت عربستان سعودی آغازکردند، و رییس رونالد ریگان وارد معرکه‌ی تلخی برضد گروه‌های فشار اسراییلی شد، همان گروه‌های فشاری که تحت پوشش کمیسیونی به نام کمیسیون کارهای عمومی آمریکایی اسراییلی، خود را پنهان نموده‌اند، و درکنار رییس ریگان، نمایندگان صنعت‌های اسلحه سازی و صنعت‌های الکترونی و هیأت‌های آمریکایی دیگری قرار داشتند.

۵. با وجود این که، ایالات متحده تعداد زیادی ازگروه‌های مختلف فشار را داراست، که برای اهداف مخالف با یک‌دیگر می‌کوشند، مثل گروه‌هایی‌که وکلای صنعت‌های نفتی‌را گردآورده، و دیگری کشاورزان توتون و تنباکو و سومی صنعت‌های اسلحه‌سازی را ـ که این سومی ازهمه بزرگ‌تر است ـ اما سیاستمدار آمریکایی پول ماکلوسکی می‌گوید: «به راستی که این‌گروه‌ها نمی‌توانند با لابی صهیونیستی درواشنگتن رقابت کنند، بنابراین، لابی صهیونیستی قوی‌ترین لابی درآمریکاست.» ماکلوسکی درگفت‌وگویی باروزنامه‌ی لوس‌آنجلس‌تایمز گفته‌است: «فعالیت لابی صهیونیستی با توجیهات مستقیم اسراییل کارمی‌کند.» بلکه ماکلوسکی از این هم فراتررفته و می‌گوید: «نفوذ یهودیت درکنگره، ایالات متحده را از اتخاذ سیاستی متوازن درخاور میانه بازمی‌دارد؛ همان طورکه، ازسیاست خارجی متوازن درآمریکا به شکلی فراگیر باز می دارد، و این چیزی‌ست، که ارگان‌های رسمی آمریکایی را به وحشت انداخته است.» این درحالی‌ست، که ماکلوسکی بهای اعلان این حقیقت را پرداخت.

۶. درتابستان ۱۹۸۱ میلادی سناتورتشارلز ماتیاس درمجله‌ی «امور خارجه» نوشت: «اعتراض نکردن اعضای مجلس سنا و نمایندگان نه براساس این است، که شخصاً قانع شده‌اند، یا مصالح ملی را به دقت بررسی کرده‌اند، بلکه بدین خاطر است، که ازطرف لابی‌صهیونیستی، متعرض فشارهای مستمری می‌شوند.» ماتیاس نیز بهای اعلان این‌حقیقت را پرداخت.

۷. جورج پول وزیر امورخارجه درمجله‌ی «امور خارجه آمریکا» گفت: تأییدکنندگان اسراییل دربین طبقات کنگره نه تنها ازنفوذی قوی برخوردارند، بلکه

شخصیت‌های اداره‌ی آمریکایی نمی‌توانند تصمیمی را که با مصالح اسراییل ارتباط دارد، بدون علم و آگاهی حکومت اسراییلی، مناقشه کنند، و هرگاه اندیشه‌ی اجرای آن‌چه امکان دارد، با سیاست اسراییل تعارض داشته باشد، پیش‌آید، می‌بینیم، که نمایندگان از تل‌آویو به آمریکا آمده، تا اعضای کنگره را براظهار ناراحتی شان ازاین اندیشه تشویق کنند. جرج پول پس ازاین که با جدیت و پیگیری تمام، نقش مستقیمی را که تل‌آویو در واشنگتن از طریق لابی صهیونیستی بازی‌می‌کرد، مورد انتقاد قرارداد، ناچارشد، که استعفا دهد، و درنهایت ازمیدان سیاست آمریکا خارج شود.

۸. هنگامی که رییس آمریکایی جیرالدفورد درماه تموز سال ۱۹۷۵ میلادی فروش ١٤ فروند از موشک‌های هوک به اردن را پیشنهاد داد، کمیسیون آمریکایی اسراییلی نامه‌هایی به همه‌ی اعضای کنگره و به قدرت‌های محلی در۳۹۷ شهر آمریکا فرستاد، که مخالفتش بااین معامله را اظهار می‌داشت، و یکی ازروزنامه‌های بزرگ، این کاررا پاکسازی فوری سازمان‌های بزرگ یهود، که تعدادشان به ۱۳ می‌رسید، توصیف کرد.

۹. لابی اسراییلی افتخارمی‌کند، که لیست طولانی از اسامی اعضای مجلس سنا و نمایندگانی دارد، که به شرکت در انتخابات مطابق با رهنمودهای لابی اسراییلی ملتزم هستند، و همین افراد گاهی اوقات ازمجموع اعضای دو مجلس به ۷۰ عضو می‌رسند.

۱۰. درکتاب «یهود و سیاست آمریکایی» تألیف استیون ایزاکس آمده است: هایمان پول پایندر نماینده‌ی کمیسیون اسراییلی آمریکایی درواشنگتن برای او ذکر کرده، که ٦۰ نفر ازاعضای مجلس سنا مطابق با خواسته‌های لابی اسراییلی درانتخابات شرکت‌می کنند، و این اعضا درمجلس سنای آمریکا کمک‌کنندگانی صهیونیستی دارند، که موضوعاتی که لابی اسراییلی به آن اهمیت می‌دهد، بررسی می‌کنند، و پول پانیدر می‌گوید: افراد گروه‌های فشار اسراییلی خط‌های تلفنی مستقیمی با دفتر اعضای مجلس سنا دارند، و با وجود آن، اعضای لابی اسراییلی به تماس شخصی با سناتور نیازی ندارند، بلکه فقط با یکی ازکمک‌کنندگانش ازیهود، تماس می‌گیرند، و بدین‌ترتیب، لابی‌اسراییلی ازطریق مکالمه‌ی تلفنی با یاری دهندگان یهودی اعضای مجلس سنا، ٦۰ رأی در مجلس سنا را به دست می‌آورند.

موریس امیتای از اعضای کمیسیون تأکید می‌کند: «کمک‌کنندگان یهودی دروضعیتی قرار دارند، که به آنان اجازه می دهد، در این‌گونه موضوعات، به نیابت ازرؤسایشان ازاعضای مجلس سنا تصمیم اتخاذ کنند. کارهای زیادی‌ست، که

تصمیم قطعی درباره‌ی آن درسطح کمک کنندگان گرفته می‌شود، زیرا اعضای مجلس سنا وظایف زیادی دارند، و آنان بیش‌تر مواقع سفارش‌های کمک‌کنندگان را اجرا می‌کنند، و هنگامی که موضوعی که برای اسراییل مهم است، برکنگره عرضه شود، کمیسیون اسراییلی آمریکایی، بیانیه‌ها و وثیقه‌هایی دراختیار همه‌ی اعضا قرارمی‌دهد، که نظریه کمیسیون را تقویت کند، و آن را با مکالمات تلفنی و ملاقات‌های خصوصی تقویت می‌نمایند، و روش‌های دیگر لابی یهودی صهیونیستی که تحقیق روزنامه‌ی آمریکایی گریس‌هالسیل آن را عرضه نموده است.

صهیونیست نوین در صدد برپایی دولتی یهودی درفلسطین می‌باشند

درسال ۱۷۷۰ میلادی رباخواران یهودی که بعدها مؤسسه‌ی بزرگ یهودی روتشیلد را سازماندهی کردند، دست به اقداماتی زدند، همان مؤسسه‌هایی که دراروپا برشاخه‌های صنعتی و تجاری و امورزیاد دیگری مسلط شده بودند، و در جهان تأثیر بسیار آشکاری برجای گذاشت، و در اقدامات شیطانی‌شان، مردی را که استاد الهیات و قانون دینی دانشگاه انگولد شتات بود، واداشتند، درنتیجه به کیش یهودیت درآمد. نام او آدم وایز هاویت بود، و او را برای تنظیم و ترتیب پروتکل‌های قدیمی دانشمندان صهیونیست برپایه‌های جدید کرایه کردند. این مرد کارش را درسال ۱۷۷٦ میلادی به پایان برد، و پروتکل‌هایی با قالب‌های جدید و پایه‌های جدید وضع کرد، و این برنامه‌یی که آدم وایزهاویت طرح ریزی کرده بود، هدفش ویران‌سازی همه‌ی حکومت‌ها و ادیان موجود درجهان بود، تا پس از این که امت‌های غیریهودی را ازعقاید راستین‌شان منحرف کردند، زمینه‌ی فرض نمودن تسلط یهود برجهان و جایگزین نمودن عقیده‌ی شیطانی یهود، که از اصل خدایی‌اش تحریف شده، به جای همه‌ی عقاید را فراهم کرده باشد. این برنامه برای تحقق این هدف، شامل بیان پاره‌یی ازترفندهای شیطانی‌ست، و ازجمله‌ی این ترفندها، تقسیم امت‌های غیریهودی به قطب‌های مخالف هم‌دیگر است، که پیوسته پیرامون پاره‌یی ازمشکلات اقتصادی و سیاسی و نژادی و اجتماعی و اندیشه‌ی مذهبی ـ که بدون هیچ وقفه‌یی به وجود می آید ـ با هم درگیر باشند، هم‌چنین این طرح شامل ضرورت مسلح کردن قطب‌های مخالف هم‌دیگر پس ازایجادش می باشد، و شوراندن فتنه‌ها درمیان آنان و طرح‌ریزی حوادث پیوسته و پی‌درپی، تا بعضی به‌بعضی دیگر حمله برده، و هم‌دیگر را درهم کوبند، و بدین شیوه است، که برای یهود نابودکردن حکومت‌های غیر یهودی و ازبین بردن قواعد

دینی درجهان آسان می شود، که می توانیم اهداف آینده‌ی طرح آدم وایز هاویت را این گونه خلاصه کنیم.

۱. ملغی کردن همه‌ی حکومت‌های ملی سازمان یافته.

۲. ملغی کردن قانون ارث.

۳. ملغی کردن مالکیت خصوصی به صورت مطلق.

٤. ملغی کردن احساس نژادی و ملی .

۵. ملغی کردن مسکن خانوادگی فردی و زندگی خانوادگی و ملغی کردن اندیشه‌ی زندگی خانوادگی و ازبین بردن این اندیشه که زندگی خانوادگی همان هسته‌یی‌ست، که پیرامونش تمدن بنا می شود؛ همان طورکه، درهمه‌ی تمدن‌ها پدید آمده است.

٦. ملغی کردن همه‌ی ادیان و مؤسسه‌هایی که درجهان وجود دارند، تا زمینه‌ی جایگزین کردن ایدئولوژی نورانی که همان عقیده‌ی شیطانی سرکش باشد، به جای ادیان فراهم شود.

هنگامی که آدوم وایز هاویت ترسیم طرح جدید را درسال ۱۷۷٦ به پایان رساند، مستقیماً به سازماندهی گروه نورانی‌ها پرداخت، و توانست نزدیک به ۲۰۰۰ نفر به آن ملحق سازد، که درمیان آنان برترین متخصصان درزمینه‌های فنون و آداب و تعلیم و دانش و اقتصاد و صنعت وجود داشتند. درآن هنگام بزرگ‌ترین محفل شرق را که همان مرکز اصلی و محوری فراماسونری باشد، تأسیس‌کرد، تا مرکزی باشد، که مردان طرح جدید را به هم پیوند می‌داد، و وضع‌کردن تعلیماتی که نورانی‌ها برای تحقق اهداف سازمان، ازآن پیروی کنند، صورت گرفت، که این تعلیمات را می توان این گونه خلاصه کرد:

۱. به کاربردن رشوه با مال و زنان درهمه‌ی حکومت‌ها و درزمینه‌های مختلف فعالیت انسانی، برای سیطره بر اشخاصی که مراکز مهمی در سطوح مختلف را اشغال کرده‌اند، و می‌بایست، گروه‌ها همه‌ی کسانی را که درزمره‌ی افراد با نفوذند، از هرطرف احاطه کنند، و برای کارکردن، با هروسیله‌یی که باشد، درخدمت نورانی‌ها، مورد بهره‌برداری قرار گیرند، مانند تهدید سیاسی یا زیان مالی یا قربانی زشتی بزرگی یا شکنجه جسمی یا تهدید به قتل یا قتل عزیزان.

۲. می بایست، نورانی‌هایی که به‌عنوان اساتید دردانشگاه‌ها و مؤسسه‌های علمی کارمی‌کنند، توجه خاص‌شان را متوجه دانشجویان برتر و منسوب به

که دست تقدیر، برای رسوایی نیرنگ‌هایی که یهود برای جهان کشیده بود، دخالت کرد، درنتیجه صاعقه‌یی برحامل نامه فرودآمد؛ درحالی‌که، درراه اجرای وظیفه‌اش بود، صاعقه او را نقش زمین کرد، و هنگامی‌که نیروهای امنیتی جسد مرد صاعقه دیده را تفتیش‌کردند، به آن وثیقه‌ی ویرانگر دست یافتند، و این وثیقه به قدرت‌های ویژه درحکومت بافاریا تحویل داده شد، و حکومت بافاریا این وثیقه را به دقت بررسی کرد، درنتیجه به قدرت‌های امنیتی دستورداد، بزرگ‌ترین محفل شرق را که آدم وایزهاویت تأسیسش کرده بود، اشغال کنند، و منازل تعدادی ازشریک‌های بزرگش را محاصره کنند، که ازجمله‌ی آن منازل، قصر محکمی بود، که بارون (باسوس) درساندر سدروف به خاطر تفتیش ازآن‌چه صحت این وثیقه‌ها را تأیید می‌کرد، درآن سکونت داشت. عملاً حکومت بافاریا به اسناد و وثیقه‌هایی زاید دست یافت، که قانعش می کرد، وثیقه‌یی که مرد صاعقه‌دیده با خود حمل می‌کرده، درواقع نسخه‌یی ازنقشه‌یی بوده، که کلیسای یهودی برای رسیدن به اهداف یهودمآبانه و تسلطبرجهان، طرح ریزی کرده بودند، و این زمان بود، که حکومت بافاریا درسال ۱۷۸۵ میلادی محفل بزرگ شرق را بست، و جماعت نورانی‌ها را به عنوان جماعتی متمرد، در برابر قانون، به حساب آورد، و درسال ۱۷۸۷ میلادی مسؤولان بافاریا تفصیل آن‌چه را نزد نورانی‌ها یافته بودند، با عنوان «نوشته‌های اصلی مذهب وسازمان نورانی‌ها» منتشر کردند، و نسخه‌هایی از آن را برای دولت‌مردان بزرگ فرستادند، و ازآن زمان، فعالیت نورانی‌ها بیش‌تر به فعالیت سِرّی وپنهانی تبدیل شد، و آدم‌وایزهاویت تعلیماتش را پنهانی برای پیروانش در جمعیت‌های پنهانی فراماسونری می‌فرستاد، و نورانی‌ها با جهت‌گیری ازرهبری پنهانی یهود، فعالیت‌هایشان را دنبال کردند، و به رفت و آمد سرّی و پنهانی متمسک شدند، و همان طورکه قبلاً بیان‌شد، اثر بسیارزیادی در برپایی انقلاب ۱۷۹۸ فرانسه داشتند، درسال ۱۸۲۹ میلادی نورانی‌ها درنیویورک همایشی برگزارکردند، که نورانی انگلیسی به نام «رایت» به آن فرا می‌خواند، و درآن کنگره به اجتماع کنندگان اعلام داشت، که گروه نورانی‌ها درانگلستان مقررنموده‌اند، که حرکت‌های آنارشیسمی در روسیه و اروپای میانه و جوامع الحادی در اروپا گردآوری شوند، و در یک سازمان جهانی به نام کمونیستی قرار گیرند، و برای اجرای این برنامه، کمیسیونی تعیین شده، و این‌کمیسیون، اموالی را گردآوری کرده، و برای آن آماده نموده است، و عملاً کمیسیون مذکور، هریک از کارل

خانواده‌های محترم کنند، تا درآنان اندیشه به سمت امتی جهانی یعنی مذهبی که دانشوران صهیونیست برای سلطه برجهان وضع کرده‌اند، به وجود آورند، تا تربیت‌شان بعدها تربیتی ویژه برپایه‌های مذهب جهانی جریان یابد، و این ازطریق اختصاص دانشجویان برتر به برنامه‌ی درسی ویژه‌یی امکان‌پذیر است، درنتیجه به این دانشجویان اندیشه‌ی جهانی تلقین می‌شود، تا ازجانب آنان موردقبول قرارگیرد، و در اذهان‌شان استوار و محکم گردانده شود، که تشکیل یک حکومت درهمه‌ی جهان، تنها راه رهایی ازجنگ‌ها و مصیبت‌های متوالی‌ست. سپس در اذهان‌شان محکم و راسخ گردانده‌شود، که اشخاصی که ازاستعدادهای خدادادی و توانایی‌های عقلی ویژه‌یی برخوردارند، این حق را دارند، که برکسانی که ازجهت شایستگی و تیزهوشی ازآنان پایین ترند، مسلط شوند، زیرا گوییم، یعنی توده‌ی ملت آن‌چه را از جهت جسمی و عقلی و روحی به صلاح‌شان است، نمی‌دانند.

۳. نورانی‌ها اشخاصی را که به دام‌شان بیافتند، به عنوان مزدور به کارمی‌گیرند، و سعی می‌کنند، که آنان درحکومت‌ها به مراکز حساس نفوذ کنند، و این مراکز درپشت پرده‌ها قرار دارند، همانند مراکز کارآگاهان یا ویژگان یا مشاورانی که می توانند دولت‌مردان بزرگ را نصیحت کنند، و آنان را توجیه کنند، که سیاستی را درپیش بگیرند، که بعدها مدتی طولانی به نقشه‌های پنهانی تنها سازمان جهان، خدمت کنند، آن هم ازطریق رسیدن به ویران سازی نهایی همه‌ی ادیان و حکومت‌هایی که درآن کار می‌کنند.

٤. نورانی‌ها باید بر روزنامه و همه‌ی دستگاه‌های اطلاع‌رسانی دیگر و براخبار مسلط شوند، و توده‌ی گوییم را قانع کنند، که تشکیل یک حکومت جهانی، تنها راه حل مشکلات مختلف جهانی‌ست، و با استناد به این تعلیمات عمومی‌ست، که آدم‌وایزهاویت دستوراتش را به گروه نورانی‌ها صادرکرد، که برای برانگیختن جنگ‌های استعماری کارکنند، تا بریتانیا و امپراتوریش را مجازات و کیفر دهند، هم‌چنین انقلاب فرانسوی بزرگی به خاطر از پای درآوردن فرانسه ترتیب دهند، زیرا این‌دو دولت درآن مدت، بزرگ‌ترین نیرو درجهان به شمار می‌رفتند، و ازنویسنده‌ی آلمانی به نام «تسفاک» پیمان گرفته شد، که همه‌ی نقشه و طرح‌های آدم وایزهاویت را به شکل کتابی گردآوری کند، که تسفاک نیز این کار را انجام داد، و عنوان‌کتاب را «تنها مخطوطات اصلی» قرار داد، و درسال۱۷۸٤ میلادی نسخه‌یی ازاین وثیقه را برای جماعت نورانی‌ها که آدم وایزهاویت آنان را به فرانسه آورده بود، تا انقلاب را درفرانسه طرح‌ریزی کند، فرستاد، و این‌جا بود،

متن نامه‌ی ژنرال آلبرت بایک به مازینی

در ۱۵ آب ۱۸۷۱ میلادی ژنرال آلبرت بایک به دوست انقلابی نورانی‌اش نامه‌یی فرستاد، که اخیراً به موزه‌ی بریتانیا درلندن رسیده، که آن‌جا نگه داری می‌شود. آن‌چه درزیر می خوانیم، چیزی‌ست، که درنامه آمده است:

«جنبش‌های آنارشیسمی را به حرکت‌های الحادی مرتبط خواهیم‌کرد، و برای ایجاد مصیبت انسانی فراگیری که زشتی پایان‌ناپذیرش درنتیجه‌ی الحاد مطلق آشکار شود، کارخواهیم کرد، و منبع وحشیگری و سرچشمه‌ی لرزش خونین بزرگی را درآن خواهند دید، و دراین هنگام است، که شهروندان همه‌ی امت‌ها مجبور خواهند شد، که در برابر اقلیت دعوتگران انقلاب جهانی، ازخود دفاع کنند، درنتیجه برای ازبین بردن آن افراد، حمله خواهند کرد، و تمدن‌ها را ازبین خواهند برد، و درآن هنگام، جمهورمسیحیت مشاهده خواهند کرد، که اندیشه‌ی لاهوتی‌اش، پوچ و بی‌معنی شده است، و این جماهیر تشنه‌ی هرعقیده و هرکسی خواهند بود، که به وسیله‌ی عبادت به آن‌ها روی کنند، پس دراین هنگام است، که نورحقیقی برخاسته ازعقیده‌ی ما، باعقیده‌ی شیطانی نورانی‌ها ـ که به پدیده‌یی جهانی تبدیل خواهد شد ـ تلاقی خواهد کرد، و آن هنگام است، که به شکل علنی به مردم تقدیم خواهد شد، و پیدایش این پدیده، نتیجه‌ی عکس العمل افکارعمومی‌ست، که آن، مستقیماً نابودی هم‌زمان مسیحیت و الحاد را به دنبال خواهد داشت.»

نامه‌ی دیگری از ژنرال آلبرت بایک، به محافل فراماسونری که سازماندهی‌اش کرده بود

در ۱٤ تموز سال۱۸۸۹ میلادی ژنرال آلبرت بایک، به محافل فراماسونری که تأسیس کرده بود، نامه‌یی نوشت، که دراین نامه آمده‌است: «واجب است، که به مردم بگوییم، که ما به خدا ایمان داریم، و او را می پرستیم، ولی خداوندی که به آن ایمان داریم، اوهام و نا امنی‌های روانی، ما را از او جدا نمی‌کند... و بر ما که به مراتب بالایی ازآگاهی رسیده‌ایم، واجب است، با باقی‌گذاشتن عقیده‌ی دینی‌مان، که شیطان، معبود معتبرآن شمرده می‌شود، خودرا حفظ کنیم. آری، اومعبود است، ولی «الله» معبود دیگری‌ست، زیرا به شکل مطلق، جز وجود دو معبود در برابر هم ممکن نیست، فقط دومعبود. برای همین است، که شیطان را به تنهایی‌اش

درعقیده‌مان کفر محض به حساب می‌آوریم، اما حقیقت فلسفی خالص عبارت از این است، که الله و شیطان دو معبود متساوی‌اند، ولی شیطان معبود نور و خیراست، و کسی‌ست، که پیوسته به خاطر انسانیت، ضد الله معبود تاریکی و شر، مبارزه می کند.»

این عقیده‌ی پست و پلید آنان است، که به قلم یکی ازرهبران‌شان نگاشته شده، و واجب است، با تأکید بدانیم، که بانکداران جهانی یهود، دربریتانیا و فرانسه و آلمان و ایالات متحده بودند، که هریک ازطرف‌های درگیر را تأمین می کردند، و این درهمه‌ی جنگ‌ها و انقلاب‌هایی بوده، که ازسال ۱۷۷٦ میلادی ازطریق مؤسسه های مالی‌شان که درهمه‌ی نقاط‌جهان پراکنده است، آتشش برافروخته شده است. درواقع سرمایه‌داران یهودی، به وجودآورندگان نظریه‌های متضاد در جهان و کسانی بوده‌اند، که اردوگاه‌های متخاصم را تأمین مالی کرده، و آنان را علیه هم تقویت می کردند، تا ازطریق نیرنگ طرح ریزی شده، به مقصد مورد نظرشان دست یابند. هنگامی که مازینی درسال۱۸۷۲ مرد، ژنرال آلبرت بایک، رهبرانقلابی ایتالیایی دیگری به نام لوّمی را به عنوان جانشین او تعیین کرد؛ درحالی که، این مرد، پیش از آن، یکی از دانشمندان یهودی بود.

مرکز رهبریت یهودی

تا اواخر قرن ۱۸ مرکز رهبریت یهود، درشهر فرانکفورت آلمان بود، همان جایی‌که خانواده‌ی روتشیلد تأسیس شده بود، سپس بعداز این که حکومت بافاریا درسال ۱۷۸٦ آنان را رسوا و طردشان کرد، به سویس انتقال یافت، و درپایان جنگ جهانی دوم، رهبریت یهود به نیویورک در آمریکا انتقال یافت، و مرکز رهبریتشان هارولدبرات شد.

۲. رهبران یهودی اجرای برنامه و نقشه‌هایشان را دنبال کردند، و دایره‌ی آموزش‌هایشان را گستردند، و در هر مرحله‌یی حیله‌گر پلیدی ازشیاطین‌شان رهبریت عمل را به دست می‌گرفت، و درتاریکی‌های محافل فراماسونری، فعالیت‌های پنهانی‌شان را دنبال‌می کردند، و اعضای فراماسونری درجهان را برای اجرای نیرنگ‌هایشان به کار می‌گرفتند، بدون این که بسیاری ازآنان از نیرنگ‌هایی که یهود برای ملت‌ها و حکومت‌ها و ادیان کشیده بودند، اطلاعی‌داشته باشند. رهبران‌شان پس ازآلبرت بایک ازسال ۱۸۹۷ تا سال ۱۹٦۰ میلادی به برگزاری

مارکس و انگلز را وادارنمود، تا مبادی و نظریه‌هایی را که در اجرای این برنامه مؤثراست، وضع کنند، و با کمک مالی یاریشان نموده است، درنتیجه کتاب‌هایشان را با عنوان‌های «سرمایه داری» و «بیانیه‌ی کمونیستی» نوشتند. این جریان در محله‌ی سوهو واقع در قلب لندن بوده است.

آن‌چه باید به آن توجه کرد، این است، که درهمان وقتی که کارل مارکس کتاب «بیانیه‌ی کمونیستی» را تحت نظارت گروهی ازنورانی‌ها می‌نوشت، پرفسور کارل رایتر استاد دانشگاه فرانکفورت، نظریه‌ی مخالف کمونیستی را تحت نظارت گروهی دیگر ازخود نورانی‌ها می‌نوشت، ولی کاری که کارل رایتر شروع کرده بود، به دست او کامل نشد، بلکه بعدها فیلسوف آلمانی «فریدریک‌نیچه» آن را کامل کرد، واین درواقع مقدمه‌یی برای ایجاد اردوگاه‌های مخالف و دشمن هم درجهان بوده، که پیوسته مطابق نقشه‌ی یهودیت باهم درگیر باشند؛ همان طورکه، ازپیش به آن اشاره شد، و درسال ۱۸۳٤ میلادی نورانی‌ها رهبر انقلابی ایتالیایی مشهوربه «مازینی» را انتخاب کردند، تا برنامه‌هایشان را جهت آشوب و نا امنی درجهان اجرا کند، سپس نورانی‌ها با ترفندهایی، ژنرال آمریکایی «آلبرت بایک» را وادار کردند، تا این که درسال ۱۸٤۰ او را نزد مازینی آوردند، ودیری نپایید، که این ژنرال، تحت‌تأثیر و نفوذ مازینی قرارگرفت، درنتیجه آلبرت بایک به یکی ازرهبران نورانی‌ها تبدیل شد، و درفاصله‌ی بین سال‌های ۱۸۵۹ و۱۸۷۰ نقشه‌ی نظامی مفصلی را به ترتیب زیر طرح ریزی کرد:

الف. برپایی سه جنگ جهانی.

ب. برپایی سه انقلاب بزرگ.

به این اعتبارکه این جنگ‌ها و انقلاب‌های سه‌گانه درخلال قرن بیستم، هدف یهود را محقق سازد، که هدف یهود، ویران کردن ادیان و حکومت‌های غیریهود و برپایی حکومت جهانی و واحد، زیرسیطره‌ی یهود بود. هنگامی که مازینی فعالیت انقلابی وسیعش را درنقاط مختلف اروپا شروع کرد، نورانی‌ها و هم‌زمان با آنان، محافل فراماسونری درنظر بسیاری از مردم مورد شک و تردید قرارگرفتند، و این هنگام بود، که ژنرال آلبرت‌بایک وظیفه‌ی تجدید و اعاده‌ی سازمان فراماسونری را مطابق با پایه‌های مذهبی تازه‌یی به دوش گرفت، درنتیجه سه مجلس عالی را به ترتیب زیر پی‌ریزی کرد:

۱. در چارلزتون در ولایت کارولینای جنوبی در ایالت متحده. ۲. در رم. ۳. در برلین.

مازینی تعهد داد، که بیست مجلس دیگر تابع این مجلس‌های سه‌گانه را تأسیس‌کند، که درمراکز مهم و حساس، درهمه‌ی نقاط دنیا پراکنده شوند، و ازآن زمان، این مجالس به مراکز رهبری کل پنهانی نیرنگ جهانی یهود تبدیل شدند، و قسمت زیادی ازنقشه‌ی آلبرت بایک به اجرا درآمد، و آتش جنگ جهانی اول برافروخته شد، و هدف ازآن، فرصت دادن به نورانی‌ها بود، تا بتوانند به‌دستور قیصرها درروسیه همه چیز را ازبین برده، و نابود کنند، و این قطعه ازجهان، محل تاخت و تاز حرکت کمونیستی الحادی باشد، و زمینه‌سازی برای این جنگ، با ایجاد اختلاف میان دو امپراتوری بریتانیا و آلمان صورت گرفت، و این اختلافات، همان اختلافاتی بود، که مزدوران نورانی‌ها درهریک از دو دولت به وجود آورده بودند، و پس ازپایان این جنگ، ساختن‌کمونیست به عنوان یک مذهب و قدرت به جریان افتاد، تا برای درهم کوبیدن حکومت‌ها و دولت‌ها و ادیان، ازآن استفاده کنند، و آتش جنگ جهانی دوم، که اختلاف میان فاشیسم‌ها وحرکت سیاسی صهیونیستی، زمینه‌اش‌را فراهم کرد، برافروخته شد، و هدف از برپایی این جنگ این بود، که به نابودی نازی‌ها منتهی شود، و قدرت صهیونیست سیاسی افزون شود، تا درنهایت بتوانند دولت‌اسراییل را درفلسطین برپا کنند، و ازاهداف نقشه‌ی فراگیر، پوشاندن بنای کمونیست جهانی و تقویتش است، تا به مرحله‌یی برسد، که ازجهت قدرت بتواند با جهان مسیحی غربی برابری کند، و دراین هنگام، نقشه و برنامه اقتضا می کند، که درهمین حد متوقف شود، تا کاراجرای مرحله‌ی پایانی، که عبارت از جنگ جهانی سوم باشد، شروع شود، همان جنگی که مصیبت بزرگی به انسانیت وارد خواهد کرد، و مقدمه‌ی جنگ جهانی سوم، با برافروزی آتش درگیری میان صهیونیست سیاسی و جهان اسلام کامل خواهد شد، تا جهان اسلام و اسلام را به نابودی کشانند، و پیرامون این مشکل است، که جهان به دو قطب دشمن هم تقسیم‌می‌شود، که هرگاه آتش این جنگ ویرانگر برافروخته شود، عالم انسانیت به کلی ویران خواهدشد، و آن را به درجه‌ی خستگی و تسلیم‌پذیری خواهدرساند، و نورانی‌ها معتقدند، که درآن روز می توانند زمام جهان را به دست گرفته، و ازقدرت مطلق برخوردار شوند، و دولتی را به دست آورند، که کسی برسرآن، با آنان نزاعی نداشته باشد. این چیزی‌ست، که برایش نقشه‌می کشند، ولی خداوند مسلط برآنان است.

همایش‌های صهیونیستی پرداختند، که تعدادشان به ۲۵ همایش می‌رسد. نخستین همایش آنان درشهر بال سویس درسال ۱۸۹۷ به ریاست رهبر فراماسونری‌شان درآن روز، تئودور هرتزل یکی از بزرگان یهود و تجدید کننده‌ی صهیونیست جدید و جمع کننده‌ی مقررات پنهانی دانشوران صهیونیست، برگزار شد. دراین کنفرانس حدود ۳۰۰ نفر ازمکارترین و پلیدترین رهبران صهیونیستی یهود جمع شده بودند، ودرواقع نماینده‌ی ۵۰ تشکل یهودی ازدولت‌های مختلف جهان بودند، و دراین کنفرانس، برنامه‌ی سِرّی خودرا برای به بردگی کشاندن همه‌ی جهان، تحت سیطره‌ی پادشاهی ازنسل داوود مقررکردند، و تصمیمات‌شان دراین کنفرانس، تصمیماتی پنهانی درکمال کتمان و احتیاط صورت گرفت، و جز تصمیم‌گیرندگان، هرچند از بزرگان یهود هم بودند، کسی ازآن اطلاعی نداشت، تا چه رسد، به دیگران.

لازم به ذکر است، پاره‌یی ازوثیقه‌های این کنفرانس یهودی صهیونیستی، توسط خانمی فرانسوی درآغاز قرن بیستم در اثنای اجتماعش با یکی ازرهبران و رؤسای بزرگ‌شان، دریکی ازمراکز پنهانی فراماسونری در فرانسه ربوده شد؛ درحالی که، این وثیقه‌ها جهان را ازوقوع انقلاب کمونیستی با برنامه‌ریزی یهود، پیش ازاین که واقع شود، هم‌چنین وقوع جنگ جهانی اول و درهم‌شکستن حکومت پادشاهی دردولت‌ها پیش ازوقوع بسیاری از آن و برانگیختن فتنه‌ها و نابسامانی‌ها درهر دولتی ازدولت‌های جهان و فروپاشی خلافت اسلامی که درآن هنگام، دردست ترکان عثمانی بود، بیم می داد، و این وثیقه‌ها فاش کردند، که یهودیان همان‌کسانی هستند، که برای این حوادث درجهان برنامه‌ریزی می‌کنند، و جمعیت‌های پنهانی‌یهودرا که درجهان پراکنده‌اند، برای اجرای برنامه‌هایشان به کارمی‌گیرند؛ درحالی‌که، این جمعیت‌های سرّی، درپشت پرده‌ی محافل فراماسونری که مملو ازکوته‌فکران کودن (غیریهود) است، خود را پنهان کرده بودند، و تعبیر کوته فکران کودن، تعبیری یهودی‌ست. پیش‌نویس این اسناد، ازپاریس به امپراتوری روسیه به طورپنهانی واردشد، و کسی‌که به دستش رسید، آن را به فرمانده‌ی روسی سرگی نیلوس سپرد، تا آن را ترجمه و محتویاتش را کشف کند، درنتیجه این مرد سال‌های زیادی به بحث و بررسی آن پرداخت، و اهداف پنهانی یهود را کشف کرد، تا این که درسال۱۹۰۳ میلادی ازآن فارغ شد، و این مرد پس از بررسی این اسناد دریافت، که امپراتوری روسیه سقوط‌خواهد کرد، و کمونیستی مارکسیستی

جایش را خواهد گرفت، هم‌چنین از برپایی دولت یهودی درفلسطین مطلع شد؛ درحالی که، آن، چهل و چند سال پیش از برپایی دولت یهود درفلسطین بود، و جهان را از مضمون این اسناد و وثیقه‌ها ترساند، و بیم داد. سپس چاپ ترجمه‌ی روسی آن نامه نیز انجام شد، ولی دیری نپایید، که مخفی و پنهان شد، و جز یک نسخه که تصادفی به موزه‌ی بریتانیا رسیده بود، که همان نسخه آن‌جا باقی ماند، بدون این که کسی به آن اهمیتی بدهد، تا این که انقلاب کمونیستی درسال ۱۹۱۷ روی داد، و درآن هنگام، همان نسخه به زبان انگلیسی ترجمه شد، و ازاین ترجمه بود، که تصمیمات دانشوران صهیونیست شناخته شد.

پس ازبحث و بررسی درمی‌یابیم، که تیودورهرتزل صهیونیستی فراماسونری درگردآوری وقالب‌بندی وترتیب تصمیمات دانشوران صهیونیست، نقش مهمی برعهده دارد، و او همان کسی‌ست، که برای برپاداشتن دولتی یهودی، آشکارا دعوت می کند، و یهودیان پراکنده درجهان را گردآوری می‌کند، و کتاب «دولت یهود» را تألیف کرد، و همین کتاب، طنین هولناکی نزد همه‌ی یهودیان ایجادکرد، و شور و حماسه‌ی یهودیان را برانگیخت، وسازمان‌های پنهانی یهود درپرتو آرا و رهنمودهای هرتزل کار خود را شروع‌کردند، و سازمان عاشقان صهیونیست، که در روسیه ایجاد شده بود، از قوی‌ترین و فعال‌ترین این سازمان‌هابود، و بعدها وایزمن و ابن‌غوریون به آن پیوستند، واین سازمان برای خود شعبه‌هایی در آستانه وسالونیک اطراف مرکز خلافت اسلامی در آن روز و شعبه‌های دیگری در بسیاری ازدولت‌های اروپایی ایجاد کرد، و این جمعیت‌ها خود را درسایه‌ی گروه فراماسونری و محافلش درجهان پراکنده کردند. سپس هرتزل، گروه‌ها و هیأت‌ها و سازمان‌های یهودی را سازماندهی سیاسی‌کرد، تازمینه‌ی محقق‌شدن هدف، که برپایی دولت یهودی‌ست، فراهم کرده باشد، و درهمان وقت، فعالانه گردهمایی‌های پنهانی برای دانشمندان صهیونیست برپاکرد، و پاره‌یی ازتصمیمات پنهانی مهم، ازآن گردهمایی صادر شد، تصمیماتی که اهداف حرکت یهودیت درجهان را مشخص می‌کرد، و روش ویران‌سازی هرچیزی دردولت‌ها و برپاداشتن تخت فرمانروایی اسراییل را برویرانه‌هایش، برای یهودیان تبیین می‌کرد.، و اگر دخالت قضا وقدر نبود، همه‌ی تصمیمات اتخاذ شده‌ی یهود، پنهان باقی می‌ماند، و جز رهبران و سربازان مخلص‌شان که عالمانه برای اجرای تصمیمات‌شان، آنان را به خدمت گرفته‌اند، کسی ازآن مطلع نمی شد.

یهودیان با مهارتی فوق العاده، فعالانه کار می‌کردند، و با نقاب‌های دروغینی که دارای مبادی و نقشه‌های علنی ازجهانی سازی یا سکولاریسم یا آزادی‌خواهی یا برابری یا عدالت یا شعارهای دیگری که ممکن بود، افراد نادان و کوته فکر امت‌های دیگر بپذیرند، مردم را فریب می‌دادند، تا با این شعارها، فعالیت‌های پنهانی‌شان که در تاریکی حرکت می‌کرد، ادامه دهند، همان فعالیت‌هایی که با تصمیمات سرّی همراه بود، و هدفش، ویران‌سازی هرچیزی درجهان که رنگ و بوی یهودی نداشته باشد، یا چیره‌شدن برآن و به زیرسلطه‌ی یهود درآوردن بود؛ همان طورکه، نقشه‌های شیطانی و جهنمی طرح ریزی می کردند، تایهودیان در جهان، مطابق تعالیمش با مکر و پلیدی و زیرکی کارکنند.

فروپاشی خلافت اسلامی

فعالیت یهود به مرحله‌ی اجرا رسیده‌بود، و رهبران‌شان مقررنمودند، که مستقیماً دروهله‌ی اول، هسته‌ی مرکزی مملکت‌شان را در فلسطین پایه‌گذاری کنند، و پس از آن، جوانبش را بگسترانند، تا بزرگ‌ترین رؤیایشان را محقق‌سازند، درنتیجه خواستند، که باترفندو نیرنگ، به خواسته‌ی پلیدشان دست یابند، به همین دلیل راه گفت‌وگو و مذاکره را درپیش گرفتند، و سعی کردند، به‌کسانی که درآن روز قدرت را دردست داشتند، رشوه دهند، ولی موفق نشدند، درنتیجه به ترفندهای دیگری متوسل شدند، و کارشان را به ترتیب زیر شروع کردند:

در اواخر دولت عثمانی، محفلی فراماسونری به نام محفل شرق عثمانی تأسیس‌شده بود، و استاد مهمش وزیرداخلی ترکیه «طلعت‌پاشا» بود، و اعضایش همان اعضای جمعیت اتحاد و ترقی و ثروتمندان بزرگ یهود بودند، و شهرسالونیک مرکزمحفل و مرکزی برای قدرت حقیقی دولت بود، و آستانه پایتخت دولت، تنها مرکز اجرا بود، زیرا فراماسونری دردامن یهود دونمه درسالونیک رشد و نمو کرده بود، و مصطفی کمال ازمهره‌های اصلی جمعیت اتحاد و ترقی بود، و همین جمعیت، بعدها رسالت سکولاریسم را به دوش گرفت، و مذاهب الحادیی که یهود وضع کرده بود، به دولت وارد کرد، و رهبران فراماسونری درطول سال‌های بسیاری - به ویژه یهودیان دونمه که ازروی نیرنگ و فریب مدت زمانی تظاهربه اسلام کردند، سپس مرتد شدند- توانستند مراکز مهمی دردولت عثمانی را به دست آورند، تا آن مراکز را درجهت اهداف‌شان که به

یهودیت جهانی خدمت می‌کند، در زیر پرده حرکت‌های آزادی بخش درترکیه به کار گیرند. این مسایل درهمان وقتی بود، که سلطان عبدالحمید، ندای جامعه‌ی اسلامی سرداده بود، و درهمین اوضاع بحرانی، که یهودیان با کمک فراماسونری ها و یاران و پشتیبانان‌شان دردولت عثمانی ترکی ترتیب داده بودند، یهودیان تصمیم گرفتند، که کسی را نزد سلطان عبدالحمید بفرستند، تا با او گفت‌وگو کند، و رشوه‌یی چشمگیر به او بدهند، تا بعضی امتیازات را در فلسطین به یهود بدهد، پس یهودی فراماسونری و ثروتمند بزرگ «قراصو» را نزد سلطان‌عبدالحمید فرستادند، و او به واسطه‌ی یکی ازدرباریان «کمال بیک» درخواست ملاقات کرد، و وقتی با سلطان روبه‌روشد، به سلطان گفت: من به عنوان نماینده‌ی جمعیت فراماسونری نزد شما آمده‌ام، تا به شما عرض‌کنم، که پنج میلیون لیره‌ی طلا به عنوان هدیه برای خزینه‌ی شخصی‌تان و صد میلیون به عنوان قرض برای خزینه‌ی دولت بدون سود به مدت صدسال بپذیرید، و درمقابل، بعضی امتیازات را درفلسطین به ما بدهید. هنوز قراصو سخنش را تمام نکرده بود، که سلطان‌عبدالحمید با خشم به خدمتگزارش نگاهی کرد، و گفت: آیا می‌دانستی، این خوک چه قصدی دارد؟ خدمتگزار خود را به پای سلطان انداخت، و سوگند یاد کرد، که اطلاع نداشته است.

سلطان رو به قراصو کرد، و گفت: ای پست! ازپیش من برو بیرون. پس قراصو مستقیم به باخره و از باخره به ایتالیا رفت، و از آن‌جا نامه‌یی تلگرافی بدین مضمون برای سلطان عبدالحمید فرستاد: تو پیشنها ما را ردکردی، و باید شخص خودت و مملکتت هزینه‌ی سنگین این ردکردن را بپردازید. ولی یهودیان ازاین طرزرفتار و برخوردی که سلطان عبدالحمید با آنان کرد، نا امید نشدند، و آنان در باردوم مقرر کردند، که خود هرتزل، رییس حرکت صهیونیستی جدید را بفرستند، تا با سلطان روبه‌رو شود، و با او گفت‌وگو کند، بنابراین، هرتزل به همراه خاخام موسی لیفی درسال ۱۸۹۷ میلادی به مرکز خلافت عثمانی وارد شدند، و درکاخ یلدیز با سلطان ملاقات کردند، و پس از این که ازدولت عثمانی درمقابل توجهش به اقلیت یهودی تشکرکردند، از سلطان خواستند، که حق سکونت یهودیان و بهره‌برداری ازفلسطین را به آنان بدهد، و درمقابل، به سلطان پیشنهاد کردند، که یهودیان کارهای آتی را برای سلطان انجام می دهند:

۱. ایجاد ناوگان دریایی عثمانی.

۲. تقویت سیاست عثمانی‌ها درجهان خارج.
۳. یاری دادن سلطان درساماندهی اوضاع نابسامان مالی مملکتش.
٤. ایجاد دانشگاهی عثمانی دربیت المقدس برای جلوگیری ازرفتن دانشجویان مسلمان به اروپا.

هنگامی‌که سلطان عبدالحمید پیشنهادات‌شان را شنید، چهره درهم کشید، و گفت: گمان می‌کنم، برادران یهودیتان به سبب توجهی که امتم و نیاکان پادشاهم به آنان مبذول داشته‌اند، دررفاه کامل به سر می‌برند، پس چه ستمی برشما رفته که ما ازآن بی خبریم؟! خاخام موسی لیفی جواب داد: «**استغفرالله** یا مولانا! ما هیچ‌گونه گله و شکایتی نداریم، فقط امیدواریم، که یهودیان پراکنده درجهان را جمع آوری کنیم، و وطنی برایشان قراردهیم، که تا ابد دعاگوی جناب‌عالی باشند.» سلطان به او جواب داد: «شما ازمنافع کشور بیش‌تر ازهم‌وطنان استفاده می‌کنید. آیا چنین نیست، خاخام؟» این‌جا بود، که سکوت ناشی ازترس و خشم مجلس را فرا گرفت. سپس هرتزل سکوت را شکست، و گفت: به عنوان مثال، اگر مولانا راضی شود، و سرزمین‌هایی که درفلسطین مالکی ندارد، با قیمتی که مولانا تعیین کند، به ما بفروشد. دراین هنگام، سلطان عبدالحمید خشمگین شد، و بر آن دو فریاد زد، و گفت: «سرزمین‌های وطن فروخته نمی شوند. سرزمین‌هایی که با خون به دست آمده، قیمتش هم خون است.»

آن‌چه درخاطرات هرتزل در مورد سخنش در رویارویی با سلطان عبدالحمید آمده، این حقیقت را تأیید می کند. هرتزل درخاطراتش می گوید: «سلطان عبدالحمید مرا نصیحت کرد، که دراین راه هیچ اقدام دیگری نکنم، زیرا او نمی‌تواند حتی از یک وجب ازخاک فلسطین عقب‌نشینی کند، چون فلسطین مال او نیست، بلکه فلسطین ازآن امت اسلامی‌اش است، که به خاطرش جنگیده‌اند، و خاک را با خون فرزندان‌شان سیراب کرده‌اند، نیز مرا نصیحت کرد، که یهودیان میلیون‌هایشان را برای خود نگه‌دارند، و گفت: هرگاه امپراتوری‌ام تجزیه شد، شما بدون پرداخت هیچ وجهی آن را می گیرید، اما تا زمانی که من زنده‌ام، اگر چاقو در بدنم فرو برند، و مرا پاره پاره کنند، خیلی برایم آسان‌تر ازآن است، که ببینم، فلسطین از امپراتوری‌ام جدا شده، و این امری غیر ممکن است.»

هنگامی‌که یهودیان ازطریق نیرنگ و رشوه دادن به خلافت اسلامی نتوانستند، فلسطین را بگیرند، برنامه‌های پنهانی‌شان را اجراکردند، درضمن این که، برای به

دست آوردن خواسته‌هایشان، ازسلطان عبدالحمید نیز اصرار می کردند. تصمیمات سرّی‌شان که هم‌چنان پوشیده ماند، تا به روزنامه‌ی تایمز درز کرد، و درسال ۱۹۲۰ میلادی منتشر نمود، بدین شرح است:

اول: به کارگرفتن همه‌ی ترفندها و بهره‌گرفتن ازهمه‌ی دولت‌ها و شخصیت‌ها، تا فلسطین مکان گردهمایی یهود برای برپا داشتن دولت صهیونیستی باشد.

دوم: ارتباط برقرارکردن جمعیت‌ها و گروه‌های یهود باهمه‌ی سازمان‌های بین المللی و سیاسی، تا ازآن‌ها برای برپاداشتن دولت‌صهیونیستی استفاده شود.

سوم: ظاهرشدن با لباس مسیحیت، درجوامعی‌که یهودیت را تجقیر می‌کنند، با ایمان سرّی به این که مسیحیت، دشمن حقیقی یهودیت است.

چهارم: تقویت سیستم پنهانی یهود درهمه‌ی نقاط‌جهان، تا روزی فرارسد، که درآن روز دولت یهود برهمه‌ی دولت‌های دیگر فایق‌آید.

پنجم: تلاش فوق العاده جهت تضعیف دولت‌های سیاسی موجود، با انتقال اسرار آنان به دشمنان شان و پاشیدن بذر تفرقه و اختلاف میان حکام به واسطه‌ی گروه‌های پنهانی و درهم کوبیدن شیرازه‌ی نظام آن حکومت ها با آشوبگری و هرج و مرج.

ششم: بریهود لازم است، که جماعت‌های دیگر را، گله‌های بی‌ارزشی ازچهارپایان به حساب آورند، و واجب است، که بازیچه‌ی‌دست حکام صهیونیست باشند.

هفتم: متوسل شدن به چاپلوسی و تهدید و مال، درفاسد کردن فرمانروایان و مسلط شدن برآنان.

هشتم: واجب است، برای تسلط یافتن برمطبوعات و سینما و تئاتر و مسابقات و علم و قانون‌گذاری برای برانگیختن افکارعمومی و به تباهی کشاندن اخلاق و تحریک به رذیلت و نابودی همه‌ی امیال علاقمند به تربیت و زیبا جلوه دادن مال پرستی و شهوترانی، طلای زمین دردستِ یهود باشد. سپس تصمیم نهمی صادر شد، بدین صورت:

نهم: اشکال ندارد، که درراه وطن نژادی‌مان، دختران را قربانی‌کنیم، هرچند این قربانی‌کردن، بی‌رحمانه و ناخوشایند باشد، زیرا این‌کار، ضامن بهترین نتایج است، و با ملتی که دختران را ترجیح می‌دهد، و شیفته‌ی آنان است، و ازآنان اطاعت می‌کند، نمی‌شود، کار دیگری کرد.

درضمن این‌که یهودیان این تصمیمات پنهانی را اجرا می‌کردند، هم‌چنان پیشنهادات خود را، مبنی برمطالبه‌ی فلسطین و اطرافش تا دجله و فرات درعراق و تا مصر، برسلطان عبدالحمید عرضه می‌کردند، تا بدین‌وسیله رد گم‌کنند، و برکارهایشان که با اسم‌های مستعار اجرایش می کردند، سرپوش بگذارند. ولی سلطان در برابر همه‌ی این‌ها، تصمیماتی صادر می کرد، که هریهودی جدیدی‌را از ساکن شدن در فلسطین و هجرت کردن به آن باز می‌داشت.

درسال ۱۹۰۱ میلادی سلطان عبدالحمید نامه‌یی ازیهودیان دریافت کرد، که درآن نامه درخواست کرده بودند، قسمتی ازسرزمین لبنان تا سرزمین بقاع فلسطین به فلسطین ملحق شود، تا شهر بعلبک پس از قدس، پایتخت دوم اسراییل قرار گیرد، این نامه را خاخام قدس فرستاده بود.

درسال ۱۹۰۳ میلادی نیز نامه‌ی دیگری ازخاخام دیگری دریافت کرد، که شامل دونقشه بود: اولی نقشه‌ی فلسطین و دوم نقشه‌ی منطقه‌ی مابین دو رود دجله و فرات درعراق. محتوای نامه بدین شرح بود: «حتی اگرهمه‌ی عرب ازفلسطین خارج شوند، فلسطین گنجایش بیش ازیک چهارم ملت یهود را ندارد، براین اساس، ما خواهان اسکان یهودیان درمستعمره‌هایی هستیم، که تا دجله و فرات می‌رسد.» سپس سلطان، سومین نامه را ازخاخام سومی دریافت کرد، بدین شرح: «نسل‌های گذشته سفارش‌کرده‌اند، که سرزمین‌شان ازمصر تا کلیکیا امتداد دارد.» و ازجمله نقشه‌هایی که برای سلطان فرستادند، نقشه‌یی مشتمل‌برفلسطین و سوریه و لبنان و عراق و قسمتی ازمصر و حجاز حتی مدینه‌ی منوره می شد.

سازمان‌های پنهانی یهود، برای فروپاشی خلافت اسلامی و تجزیه‌ی دولت عثمانی درپشت پرده‌ی جمعیت فراماسونری و محافلش، فعالیت خود را دنبال می‌کردند، و دولت‌های استعماری نیز آن را تشویق می نمودند، و راه را برایش هموار می‌کردند، تا که پس ازفروپاشی خلافت اسلامی، درمقابل محقق کردن حقوق سیاسی و اقتصادی یهود درجهان و درمناطق اسلامی و به ویژه سرزمین‌های عربی، نفوذشان را دردولت فلج شده و ازهم پاشیده‌ی عثمانی بگسترانند.

بی‌شک یهودیان بسیاری از افراد را ضد خلافت خریداری کردند، پس از این که به وضعیتی رسیده بود، که آن را به مرد بیمار تشبیه می کردند، و فراماسون‌ها را تحریک می‌نمودند، و شهر سالونیک را برای دسیسه‌ها و توطئه‌چینی‌هایشان به عنوان مقراصلی انتخاب کردند، زیرا بیش‌ترین تعداد یهودیان ترکیه در سالونیک

بودند، و سالونیک مرکز دونمه بود، همان یهودیانی که از روی نفاق، تظاهربه اسلام می کردند، تا در میان مسلمانان خلافت اسلامی را درهم کوبند، و اسلام را ازدرون ویران کنند، و پیوسته می‌کوشیدند، تا این‌که توانستند به بسیاری ازمراکز قدرت نفوذ کنند، بدون این که مسلمانان متوجه باشند.

ازجمله اشخاص منافق یهودی که مراکز مهمی را دردولت اشغال‌کردند، جاوید دیوید از دونمه و یکی ازارکان فراماسونری و یکی‌ازشخصیت‌های محوری جمعیت اتحاد و ترقی بود، که با کمک ارتشیان فاسد، درلغو خلافت نقش به سزایی داشت، و تا بدان‌جا پیش رفت، که وزیر مالی شده بود. هم‌چنین ازجمله شخصیت‌های منافق یهودی، حسین جاهد یالشین بود. این یهودی توانست درکمیسیون آشتی دادن سه‌گانه که ازسه عضو آمریکایی و فرانسوی و ترکی تشکیل می‌شد، عضو شود، که وظیفه‌ی این کمیسیون، آشتی‌دادن بین عرب و یهود بود، و بسیارجای تعجب است، که نماینده‌ی مسلمانان دراین کمیسیون، یک نفریهودی باشد. اما نفاق ازیک جهت و غفلت مسلمانان از جهت دیگر، این زمینه را فراهم کردند، تا این که نقشه‌اش را عملی کرد.

یهودیان برای فروپاشی خلافت اسلامی، اموالی را که سلطان عبدالحمید نپذیرفته بود، به توطئه‌چینان و خیانتکاران دادند، و جمعیت اتحاد و ترقی همراه فراماسون‌ها و یهودیان دست به توطئه‌هایی زدند، که به برکناری سلطان عبدالحمید و درنتیجه ملغی‌شدن خلافت اسلامی انجامید، و قراصوی یهودی که یکی‌از جانشینان سلطان عبدالحمیدبود، نامه‌ی برکناری سلطان را به سلطان تحویل داد، و ترک‌های دونمه که پس از پایان یافتن نقشه نیرنگ آمیزشان به یهودیت برگشته بودند، درپیروزی توطئه علیه اسلام، سهم به سزایی داشتند، و پس از ملغی کردن خلافت، سکولاریستی که یهودیان برنامه‌اش را طراحی کرده بودند، اعلام شد، و درهمه‌ی آن نقش فراماسون‌ها بسیار بارز و مهم بود؛ تاجایی که، بعضی ازکسانی که در توطئه سهیم بودند، بعدها برایشان روشن شد، که درواقع قربانی فریب فراماسونی یهودی شده‌اند.

همین انورپاشایی که درانقلاب علیه خلافت درسال ۱۹۰۸ نقش محوری داشت، و سبب فروپاشی دولت عثمانی شد، در گفت‌وگویی با جمال پاشا ضمن بررسی و تحلیل اسباب عقب‌نشینی دولت ترکیه، می‌گوید: «ای جمال! آیا می‌دانی، گناهمان چیست؟» پس از افسوس فراوان می‌گوید: «ما سلطان عبدالحمید را

نشناختیم، و آلت دست صهیونیست‌ها قرارگرفتیم، و فراماسونی جهانی ما را استثمار کرد، و ما برای صهیونیست‌ها تلاش کردیم، پس گناه حقیقی‌مان همین است.»

نویسنده‌ی یهودی برناردلویس درکتابش «رشد ترکیه جدید» می‌گوید: «یقیناً برادران فراماسونی و یهودیان به شکلی پنهانی برای برکنارکردن سلطان عبدالحمید با هم همکاری کردند، زیرا او مخالف سرسخت یهودیان بود، چون به شدت حتی ازدادن یک وجب از سرزمین فلسطین به یهودیان خودداری کرد.»

علاوه برکارهایی که در پایتخت خلافت اسلامی و اطرافش تدارک دیدند، دست به کارهایی زدند، که بدان وسیله، گوشه و کنار امپراتوری پهناور عثمانی را نیز ویران می‌کردند. تاریخ بسیاری از نیرنگ‌های یهود را درخود جای داده است، از جمله توطئه بر ضد طرابلس غربی «لیبی» ست، که ایتالیایی‌ها را تشویق می‌کردند، که با خشونت تمام آن را اشغال کنند.

حقایق تاریخی نشان می‌دهد، که استعمار طرابلس غربی درسال ۱۹۱۲ ازطرف ایتالیایی‌ها، با توطئه‌ی ننگین فراماسون یهودی «مترسالم» که درجه‌ی۳۳ فراماسونری را کسب‌کرده بود، آغازشد، و این کاملاً معقول است، که دستورات یهودیت فراماسونری برتر، او را به تدارک این توطئه وادار کرده باشند، و آن هم ضمن نقشه‌ی ازپیش تعیین‌شده برای فروپاشی خلافت اسلامی درآن‌روز، باتجزیه کردن بعضی ازسرزمین‌هایش، با توجه به این‌که طرابلس غربی درمکان دوردستی ازپایتخت خلافت قرارداشت، و به منظوراجرای این توطئه، یهودی فراماسونی «متر سالم» به ایتالیا رفت، و با رییس شهرداری روم که اوهم فراماسون یهودی بود، و درفراماسونری درجه‌ی ۳۳ را کسب کرده بود، ملاقات کرد. این دویهودی فراماسونی نقشه‌های لازم را جهت تحریک ایتالیا برای استعمار طرابلس غربی و ربودنش از چنگ خلافت اسلامی طرح ریزی کردند.

برای به‌دست آوردن این طعمه، یهود به وسیله‌ی تحریک دستگاه‌های فراماسونری پراکنده دردولت عثمانی، به ایتالیا وعده‌ی همکاری داد، درنتیجه ایتالیا سخت به آن چشم دوخت، و ازگنجینه‌اش میلیون‌ها لیره‌ی طلا به مترسالم داد، تا دولت عثمانی را قانع‌کند، که ضرورت دارد، برای تعمیرواصلاح، اسلحه وتجهیزات جنگی ازطرابلس غربی به استانبول آورده شود، و این کار با همکاری برادران فراماسون ترکش صورت گرفت، و نیرنگ کارگر افتاد، درنتیجه دولت عثمانی سلاح‌ها و تجهیزات جنگی‌اش را از طرابلس غرب بیرون کشید، و لشکر

دسته دسته به یمن سوق داده شدند، بنابراین، جو برای طمعکاران خالی شد، و به لیبی یورش بردند، و این لقمه‌ی گوارا را گرفتند، و بدان وسیله پاره‌یی از پاره‌های دولت اسلامی، هم‌چون صیدی در دهان حیوانات‌وحشی، سقوط کرد، و این نتیجه‌ی همان توطئه‌ی پلیدی بود، که یهودیان طرح ریزی کرده بودند، و برای اجرایش، دستگاه‌های فرمانبرشان، فراماسونری را به خدمت گرفتند، و صدای نمایندگان طرابلسی درمجلس نمایندگی عثمانی بالا گرفت، ولی آن صداها با پرده‌های آهنین فراماسونری برخورد کرد، و پس ازمدتی متلاشی‌شد، و برباد رفت، و یقیناً درپایان و پس ازفوت فرصت و وقوع مصیبت، طلعت پاشا این توطئه را درک کرده بود.

یهودیان برای فروپاشی خلافت اسلامی و تبدیل کردن قوانین و نظام شهرهای تحت حمایت خلافت اسلامی، به بی‌دینی و کفربه‌خدا و انکارهمه‌ی شریعت‌ها این چنین کارکردند، و هدف از این دگرگونی، خدمت به اهداف یهودیت جهانی‌ست، که می‌خواهد، همه‌ی ادیان را ویران سازد، تا برویرانه‌هایش هیکل سلیمان را بنا کند، و پرچم یهودیت را که دارای دو گرایش زیراست، بالا ببرد:

الف: گرایش دینی که یهودیان تحریفش کرده‌اند، و پایه‌های صحیحش را ـ که خداوند آن را برموسی وپیامبران بنی اسراییلی پس‌ازموسی نازل کرده است ـ به بازی گرفته‌اند.

ب: گرایش نژادی که می کوشند، هر مجد و عظمتی درجهان را برای بنی اسراییل احتکار کنند.

وثیقه‌یی به خط سلطان عبدالحمید، که سبب برکناریش را بیان می کند

تاریخ، نامه‌یی ازسلطان عبدالحمید را حفظ کرده، که پس ازبرکناریش، برای شیخش «شیخ محمود ابی الشامات» شیخ طریقه‌ی شاذلی دردمشق فرستاده است، که درآن نامه، سلطان مخلوع، سبب برکناریش را که عبارت ازنپذیرفتن تأسیس سرزمین نژادی برای یهودیان درفلسطین باشد، بیان می کند. شنیده بودم، که این وثیقه نزد خاندان ابی الشامات موجود است، ولی به آن دست‌نیافتم، تا این که استاد ادیب، سعید افغانی دمشقی درضمن مقاله‌یی تحت عنوان «سبب برکناری سلطان عبدالحمید» آن را منتشرکرد، وآن مقاله‌ی جالبی‌ست، که مجله‌ی «العربی» کویتی درشماره‌یی‌که درماه شوال ۱۳۹۲ هجری برابر با کانون اول ۱۹۷۲ میلادی

صادرکرد، آن را منتشرنمود، که ازجوانب مختلف سیرت این سلطان سخن گفته بود، و این که چگونه یهود و مزدوران و فریب خوردگان‌شان، تاریخ مردی که نسبت به دین و امتش مخلص بود، وارونه جلوه داده‌اند.

درهمین مقاله که مجله منتشرکرد،، همان نامه‌یی که سلطان برای شیخ محمود ابی‌الشامات با خط و امضای خود فرستاده، و به‌زبان ترکی نگاشته شده، موجود است، که مطلب زیر را از آن مقاله نقل می کنم:

شیخ این نامه را به‌عنوان سرّی پوشیده درطول دوران حکومت جمعیت اتحاد و ترقی حفظ کرده است، تازمانی که حاکمیت ترکیه ازسوریه برطرف شد، بعضی ازدوستان مخلصش را برآن مطلع کرد، سپس بعد ازوفات شیخ، فرزندانش از آن محافظت کردند، چون نفیس‌ترین هدیه‌یی بود، که علاقمندان به آن، علاقه نشان می‌دادند، و جز دوستان صمیمی و مورد اعتماد، کسی از آن مطلع‌نمی شد، تا دورانی گذشت، و آثار گذر روزگار برآن ظاهر شد، آن را ازهمه کس دریغ داشتند.

بعضی از معتمدین دمشق ازدوستان فرزندان شیخ کوشیدند، تا قانع‌شان کنند، که برآن اطلاع یابم، چون کتمان آن اکنون جایزنیست، تا حق ضایع نشود، و بسیاری ازمحققان و علما خطایی که آنان را به ورطه‌ی ادعاهای باطل انداخته، تصحیح کنند، درنتیجه وارثان، درخواست را اجابت کردند، که ازآنان سپاسگزارم، و درآغازسال ۱۹۷۲ میلادی آن را به من عاریت دادند، تا از آن کپی بگیرم، و به آنان برگرداندم. اما ترجمه‌ی عربی نامه، توسط یکی ازدوستان‌شان ازاهل علم که برزبان عربی و ترکی تسلط دارد، انجام گرفته است، و آن را برایشان با خط زیبا و معروف فارسی‌اش نوشته است، و آنان همان طورکه از اصل ترکی نامه محافظت می‌کنند، ازترجمه نیز محافظت می کنند. آن‌چه ازپیش تقدیم کردم، نامه ازسلطان (مرید) به شیخش درطریقت شاذلی فرستاده شده، پس باید درسخن گفتن با شیخ، به اذکار شاذلی و تقالید، ملتزم باشد، که نامه بدین شرح است:

یاهو

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمدلله رب العالمین وأفضل الصلاة وأتم التسلیم علی سیدنا محمد رسول رب العالمین وعلی آله وصحبه أجمعین والتابعین إلی یوم الدین:

این نامه را به شیخ طریقت بزرگ شاذلی، به حیات‌بخش روح، به شیخ زمانه «محمود افندی ابی الشامات» تقدیم می‌کنم، و دستان مبارکش را می بوسم، و از او

التماس دعا دارم. پس ازتقدیم احترام، عرض می شود، نامه‌ی مورخه‌ی ۲۲ مایس امسال شما را دریافت کردم. خدا را شکر و سپاس می گویم، که پیوسته درکمال صحت و سلامتی باشید.

سرورم: این‌جانب با توفیق خداوند تبارک وتعالی شبانه روز مشغول خواندن اوراد طریقت شاذلی هستم، و معروض می دارد، که این‌جانب همواره محتاج دعاهای قلبی شما می‌باشد. پس از این مقدمه، به آن جناب و امثال حضرت‌عالی و صاحبان جود و کرم وعقول سلیمه، مسأله‌ی مهم زیر را به عنوان امانتی درنزد تاریخ عرض می‌کنم. این‌جانب کناره‌گیری‌ام ازخلافت، هیچ سبب ندارد، جز این که سران جمعیت اتحاد وترقی موسوم به ترکان جوان، به من فشار آوردند، وتهدیدم کردند، و ناچار و مجبور شدم، خلافت را رها کنم. این اتحادی‌ها مصرانه از من خواستند، که با تأسیس وطن نژادی برای یهود درسرزمین مقدس فلسطین موافقت کنم، ولی برخلاف پافشاری‌شان، قاطعانه این خواسته‌شان را نپذیرفتم، و سرانجام وعده دادند، که ۱۵۰میلیون لیره‌ی طلای انگلیسی تقدیم کنند، که این پیشنهاد را نیز قاطعانه ردکردم، و با این جواب قاطع و دندان‌شکن، آنان را جواب دادم: «اگر شما علاوه بر۱۵۰ میلیون لیره‌ی طلای انگلیسی، یک دنیا طلا بپردازید، مطمئن باشید، که درخواستتان را نمی پذیرم. محققاً بیش از سی‌سال است، که به ملت اسلامی و امت محمدی خدمت می‌کنم، بنابراین، پرونده‌ی پدران و نیاکان مسلمانم ازپادشاهان و خلفای عثمانی را سیاه نمی‌کنم، و بدین خاطر این پیشنهادتان را قاطعانه نمی پذیرم، و پس از این جواب دندان‌شکن بود، که بر برکناری‌ام اتفاق کردند، و به من ابلاغ نمودند، که به سالونیک تبعیدم می‌کنند، و این پیشنهاد آخری را پذیرفتم، و خداوند متعال را سپاس گفتم، و او را شکر گزاردم، چرا که امپراتوری عثمانی و جهان اسلام را به این ننگ ابدی، مبنی برایجاد دولتی یهودی در سرزمین‌های مقدس فلسطین نیالودم، و پس از آن، این گونه شد، که می بینید. درپایان خداوند متعال را بی نهایت شکر و سپاس می‌گویم، و براین باورم، که آن‌چه را در این مسأله‌ی مهم خدمتتان عرض کردم، کفایت می‌کند، و نامه‌ام را به پایان می‌برم، و دستان مبارکتان را می‌بوسم، و تقاضا دارم، و امیدوارم که احترام مرا بپذیرید، و سلام من برهمه‌ی برادران و دوستان باد! ای‌استاد بزرگوار! بیش ازحد مصدع شدم، اما غرض این بود، که جناب‌عالی را و جماعت شما را دراین خصوص آگاه کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۲۲ ایلول ۱۳۲۹هجری، خدمتگزار مسلمانان، عبدالحمید بن عبدالمجید.

فروپاشی امپراتوری روسیه و برپایی نظام کمونیستی

سپس یهودیان نقشه‌ها می‌ریختند، و دسیسه‌ها می‌چیدند، و جمعیت‌های پنهانی یهودی را سازماندهی می‌کردند، تا نظام حکومتی قیصری را درروسیه درهم شکنند، و در نظام موردنظر، بهره‌ی شیر ازشکار یا بهره‌ی روباه ازپنیر داشته باشند، پس ازجمله سازمان‌های پنهانی یهودی که ایجاد شده بود، و به دور ازچشم نظام حکومتی قیصری کار می‌کرد، سازمان اتحاد کارگران یهودی‌ست، که این سازمان به علاوه‌ی سازمان‌های دیگر، فعالیت چشمگیری با اتکا بر دو وسیله‌ی به ظاهر متناقض داشت، که این دو وسیله به ظاهر متناقض، درحقیقت یک هدف را دنبال می‌کردند:

وسیله‌ی‌اول: شعله‌ورکردن و شوراندن عوامل انقلابی برضد حکومت قیصری که مطابق نظام اقتصادی آزاد متکی برفئودالیسم و سرمایه‌داری حرکت می‌کرد، که این شوراندن، با پخش دیدگاه‌های کمونیستی صورت می‌گرفت، که قبلاً کارل مارکس یهودی و پیش از او استاد یهودی‌اش موسی هس صاحب کتاب «روم وقدس» که درسال ۱۸۶۲ میلادی منتشرشده بود، منادی آن بودند، تا بدین وسیله برای دیدگاه خود ازکارگران و کاسبان، طرفدار جذب کنند، و حرکت یهودی‌شان را که نقاب کمونیست بر چهره زده‌بودند، تأیید کنند، و با ترویج این اندیشه‌ها موفق شدند، جمع زیادی ازطرفدارانی که هدف دراز مدت نقشه‌ی یهودیت را نمی‌دانستند، به خود جذب کنند.

وسیله‌ی‌دوم: تماس‌گرفتن باثروتمندان بزرگ درجهان ازسرمایه‌داران یهودی برای‌تأمین حرکت یهودی کمونیستی‌شان، و به این منظور با بانک‌های واربوغ و لیب و کوهن یهودی درنیویورک تماس‌گرفتند، که ثروت‌های انبوهی‌را در اختیارشان گذاشتند، و ایشان آن را به لنین و تروتسکی و طرفداران‌شان سپردند، تا برای تغذیه‌ی انقلاب سوسیالیستی از آن استفاده کنند؛ درحالی‌که، به ده‌ها میلیون دلار می‌رسید؛ تاجایی‌که، یعقوب شیف ملیونر یهودی پس از پیروز شدن حرکت انقلاب کمونیستی، آشکارا اعلان‌کرد، که این انقلاب به لطف کمک مالی او پیروز شده است، و بعضی کارشناسان آگاه اثبات کرده‌اند، که یعقوب شیف برای تغذیه‌ی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، بالغ بر۲۰ میلیون دلار پرداخته است... اضافه براین، یهودیان دیگر نیز برای پیروزی حرکت یهودی برضد حکومت قیصری چیزهایی بخشیده‌اند، و این حقیقت، نزد کارشناسان ازجمله بدیهیاتی‌ست، که به اقامه‌ی دلیل نیازی ندارد.

مجله‌ی «فرانسه‌ی قدیم» درشماره‌ی ۱۶۰ سال ۱۹۲۰ می‌گوید: «یهودیان بودند، که با دسیسه‌هایشان انقلاب شوروی را طرح‌ریزی‌کردند، و درهمین راه، میلیون‌ها خرج کردند، و این انقلاب را به منظور انتقام از ملت شوروی برافروختند.»

یکی ازیهودیان درکتابش به نام «نژاد سامی» می‌گوید: «تروتسکی یعنی بالاترین چپی و روتشیلد بالاترین راستی، و این دو نمایانگر فراز و نشیب‌های اندیشه‌ی یهودیت هستند، که تمدن قرن بیستم فشرده‌ی این دو مفهوم است.»[۱] و نصوص دیگر تاریخ‌نویسان سیاسی، که شاهد این امر است، و همه‌ی سیاستمداران درروسیه اتفاق نظردارند، که یهودیان با همکاری سرمایه‌داران بزرگ یهودی در جهان، در تقویت حرکت انقلاب، نقش‌کلیدی و محوری ایفا کردند، و هنگامی که نخستین گردهمایی کمونیست‌ها در آمریکا برای ابراز شادی ازپیروزی دوستان‌شان در روسیه برگزارشد، اولین تلگرافی که به همایش رسید، تلگراف میلونر یهودی، یعقوب‌شیف، مدیر بانک‌های کوهین و لیب بود، که دراین تلگراف، خوشحالی ملت یهود از این پیروزی که سال‌های سال انتظارش را می‌کشیدند، بیان شده بود، و بدین‌ترتیب، یهودیان منتظر این پیروزی بودند، زیرا ازسال‌ها پیش، همان طور که اشاره شد، نیرنگ‌ها و دسیسه‌ها و توطئه‌هایشان را تدارک دیده بودند.

شایان ذکراست، که وقتی درماه اکتبر سال ۱۹۱۷میلادی نسیم انقلاب کمونیستی وزیدن گرفت، اعضای سازمان کارگران یهودی نخستین کسانی بودند، که پلاکاردهای انقلاب را حمل می‌کردند، که عبارت زیر برآن نوشته شده بود: «ای روباهان جهان! متحدشوید، و خود را ازبردگی قیصر و هم‌دستانش و حاکمیت سرمایه‌داری برهانید.»

یهودیان نقاب برچهره زده، این انقلاب را با نظریه‌های کفر به خدا و جنگ با ادیان و ویران‌سازی هر ارزش اخلاقی که طی قرن‌ها امت‌ها بنا کرده بودند، درآمیختند، و یهودیان توانستند، یهودیت و متعلقاتش را ازجنگ انقلاب دورنگه دارند، و برای تقویت یهود درروسیه، ازآن بهره برداری کنند، چون خیلی زود قوانینی صادرشد، که مرکزشان را تقویت می‌کرد، و دشمنی با یهود را جرم می‌شمرد. معلوم است، که دشمنی با یهود دربیش‌تر دولت‌های شرقی و غربی درعبارت «نژاد سامی نابود باد» تجسم پیدامی‌کند.

---

[۱] پاورقی مؤلف: از سخنرانی مهدی بن عبود مجله مجتمع شماره ۲۳۴ تاریخ ۱۳۵۹/۱/۱۵ هجری.

سپس یهودیان توانستند از طریق انقلاب و انتساب به حزب حاکم، به بیش‌تر مراکز مهم دولتی راه یابند، و بیش‌تر کرسی‌های صف‌اول را اشغال کنند، و درضمن نقشه‌های یهودیت جهانی که گاه آشکار و گاه پنهان می‌شود، انقلاب را به کنترل درآورند. نزد کارشناسان، پیوند میان سازمان‌های کمونیستی درجهان با کارگاه‌های جهانی یهودی برای سازماندهی فکری و سیاسی، ازامور بدیهی‌ست، زیرا جهت‌گیری‌های فکری و سازمانی و عوامل کاری نخستینی که این سازمان‌ها برآن بنا شده‌اند، یهودی بوده‌اند، ازجمله:

الف: نخستین جهت‌گیری فکری کمونیستی ازیهودی موسی‌هس صادرشد، که کتاب «رم و قدس» را درسال ۱۸۶۲ میلادی منتشرکرد.

ب: کارل مارکس یهودی و انگلز، راه موسی‌هس را دنبال کرده، درنتیجه فلسفه‌ی مذهب را بیان کردند، و به قواعدش خدمت‌نمودند، و اهدافش را شرح داده، و نظریه‌هایش را توضیح دادند.

ج: سپس به دنبال آن، تصمیمات پنهانی دانشمندان صهیونیست مطرح‌شد، که درآن تصمیمات، صریحاً یهودیان را توصیه کرده‌بودند، که امت‌های مختلف را به کمونیستی یا آن‌چه درراه کمونیستی درحرکت است، و آن‌چه مقدمات آن است، وادارند. درپروتکل سوم ازپروتکل‌های دانشمندان صهیونیست، همین جمله آمده است: «ما قصد داریم، که اظهار کنیم؛ همان طورکه، اگر آزادکنندگان کارگران بودیم، که آمده‌ایم، آنان را از این ستم آزادسازیم، آن هنگامی که آنان را نصیحت می‌کنیم، که به طبقات مختلف لشکریان ما ازسوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها و کمونیست‌ها بپیوندند، و ما پیوسته کمونیسم را برمی‌گزینیم، و آن را درآغوش می‌گیریم، و تظاهر می‌کنیم، که ما به سبب علاقه به مبدأ برادری و مصلحت عمومی انسانیت، کارگران را یاری‌می‌دهیم، و این چیزی‌ست، که فراماسونری اجتماعی مژده‌اش را می‌دهد. بی‌شک اریستوکراسی که کارش را در بین طبقات کارگر تقسیم‌می‌کند، سود خود را در این می‌بیند، که این طبقات کارگر، تغذیه‌یی مناسب و از سلامتی کامل و جسم‌هایی نیرومند برخوردار باشند، اما سود ما در نگون‌بختی و ضعف امی‌هاست، و قوت‌مان دراین است، که کارگر درفقر و مرض همیشگی باقی‌بماند، زیرا بدین ترتیب، او را مقهور اراده‌ی خودمان می‌کنیم، و درکسانی که احاطه‌اش کرده‌اند، قوت و تضمینی برای رویارویی با ما نخواهند یافت، بی‌شک حقوقی که گرسنگی به سرمایه می بخشد، خیلی بیش‌تر

ازحقوقی‌ست، که قدرت قانونی حکومت می‌تواند آن را به اریستوکراسی ببخشد، و ما با بهره‌برداری ازاحساسات حسادت و دشمنی که تنگ‌دستی و فقر آن را شعله‌ور می‌کند، بر طوایف حکومت می‌کنیم، و این احساسات همان وسایلی هستند، که با آن، کسانی را که مانع ما شوند، ازبین‌برده، و ازخود دور می‌سازیم، و هنگامی‌که زمان حکومت جهانی‌مان فرارسد، به همین وسایل متوسل می‌شویم، یعنی از هرج‌ومرج وعوام‌فریبی بهره گرفته، و تمام موانع راهمان را از بین می‌بریم.»

بنابراین، دراین نص یهودیانه که از پروتکل‌هایشان نقل شده، به وضوح ملاحظه می‌کنیم، که صهیونیسم و کمونیسم دراهداف نهایی و واحدی با هم هم‌دست هستند؛ هرچندکه، راه‌ها مختلف باشد.

د: سپس به دنبال آن، موج کمونیسم سازمان یافته به سرعت شکل گرفت، که رهبری فعال و مؤثرش را عناصر صرف یهودی به‌دست گرفتند. درامپراتوری روسیه این سازمان حرکت بلشویکی‌اش را آغاز کرد، و درسال ۱۹۰۵ میلادی به اولین انقلاب ناکامش دست زد، انقلابی که یهود نتوانست ازآن طریق، بلشویکی را درآن روز بر روسیه تحمیل کند، و به دنبال ناکام‌ماندن این انقلاب، تعداد زیادی ازاعضای اتحادیه‌ی سوسیالیسم یهودی درروسیه ناچارشدند، ازاین سرزمین مهاجرت کنند، درنتیجه ایالت‌متحده‌ی آمریکا را انتخاب کردند، و به سرعت اندیشه‌ی پلیدشان را در این سرزمین کاشتند، و سازمان‌های بزرگ کارگری یهودی درسطح گسترده‌یی شکل گرفت، درواقع این سازمان‌ها جز رشد اتحادیه‌های سوسیالیسمی یهودی درروسیه نبود، که بسیاری ازاعضایش به آن‌جا انتقال یافته بودند، و این‌ها برای بلشویکی اتحادیه‌های یهودی درایالات متحده تلاش می‌کردند؛ تاجایی‌که، نیروی مولد نفوذ کمونیستی و تبلیغات کمونیستی دراین شهرها براتحادیه‌های یهودی استوار بود، که بدون استثنا ازبرنامه‌های بلشویکی برای صنعت‌های مختلف و برای همه‌ی شهرها استقبال می‌کردند. درکتاب «یهودیت جهانی» آمده است: «بلشویکی روسی از شرق نیویورک برانگیخته شده، به گونه‌یی که با تشجیع‌دینی و اخلاقی و مالی رهبران یهود، تقویت شده است. بنابراین «لیون تروتسکی برونشتاین» فردی یهودی ازقسمت شرقی نیویورک بود، و نیروهایی‌که نمایندگی‌هایش را تقویت می‌کرد، درمجلس گروه یهودیت به نام «کیهیلا» و در کمیسیون یهودی آمریکایی متمرکزشده بود، و هردو گروه برای

انجام کاری که خود را کاندید کرده بودند، تلاش ویژه‌یی می کردند. محققاً طلای یهود درآمریکا، بلشویکی روسی را درمحقق کردن اهدافش یاری‌داد.»

م: پس ازآن، سازمان‌های کمونیستیی ـ که دردولت‌های مختلف جهان شکل گرفت، و رهبران اولیه‌اش ازعناصر صرف یهودی بودند، وعناصردیگری ازامت‌ها وملت‌های مختلف با آن درآمیختند ـ مطرح‌شد. هنگامی‌که همه‌ی این سازمان‌ها را بررسی‌می‌کنیم، حیرت‌زده می‌شویم، که دستان یهود، محرک و توجیه‌کننده و ایجادکننده‌ی ارتباطات و پیوندهای مختلف این‌سازمان‌ها هستند، و با وجود این‌که ملت‌های عربی کم‌تر تحت‌تأثیر حرکت‌های یهودی قرارگرفته‌اند، چون از مسایل فلسطین دردمند بودند، اما ملاحظه می‌شود، که سردامداران احزاب کمونیستی در جوامع عربی، تنها یهودیان بوده‌اند. در عراق حزب به دست یهودیان شکل گرفت، که به‌عنوان مثال تعدادی ازآنان را ذکرمی‌کنیم: یهودا صدیق، یوسف زلوف، حزقیل صدیق، موشی‌مراد کوهین، یوسف زلخه، ساسون دلال، موشی مختار، ابراهیم شاؤول و کسان دیگر.

درسوریه و لبنان درابتدای امر، دبیرکلش جاکوب یهودی بود، که ازفلسطین آمده بود، تا رهبری حزب را به عهده بگیرد، که بعدها رهبریت به کسان دیگری سپرده شد، چون به اخلاص آن افراد اعتماد داشتند، و بدین ترتیب، بدون هیچ تلاش وزحمتی می‌بینیم، که حرکت کمونیستی و آن‌چه درمدار آن است، چه درمنابع و چه درابتدا و انتها حرکتی یهودی‌ست؛ اگرچه، بسیاری ازمهره‌هایش ساختار غیر یهودی داشته‌اند.

کمونیسم و فراماسونری

نقش فراماسونری درتقویت حرکت کمونیسم، نقشی مهم و ارزشمند بوده‌است، و این‌هم، چیزشگفت‌انگیز و غریبی نیست، چون منبع فراماسونری و حرکت کمونیسم یکی‌ست، و محرک و فرمانده‌ی کل‌شان یکی‌ست. دربیانیه‌ی مشرق اعظم فراماسونری فرانسوی درسال ۱۹۰٤ میلادی درصفحه‌ی۲۳۷ آمده است: «مارکسیسم و بی‌هویتی هردو زاییده‌ی فراماسونی هستند، زیرا بنیان‌گذاران آن کارل مارکس و انگلز ازفراماسون‌های درجه‌ی ۳۱ و ازمنتسبان به محفل انگلیسی و ازکسانی هستند، که فراماسونری را اداره می‌کردند، و به لطف فراماسونری بیانیه‌ی کمونیستی مشهور را منتشرکردند، و مجله‌ی آلمانی فراماسونری

به نام لاتونیا درمقاله‌یی درتاریخ ۱۲تموز۱۸۹٤ میلادی شادی و سرور خود را از انتشار یافتن سوسیالیسم اعلان کرد، و گفت: «فراماسونری درمبادی سوسیالیستی، بهترین کمک‌یار خود را یافته است، پس باید آن را تقویت و محکم گرداند.»

هم‌چنین درمجله‌ی آکاسیا فراماسونری درسال ۱۹۰۳ میلادی آمده است: «فراماسونری که بستر مناسب را برای انقلاب ۱۷۸۹ میلادی یعنی انقلاب فرانسوی آماده کرد، اکنون براو لازم است، که بستر را برای انقلاب کمونیسم آماده‌کند، و بر فراماسون‌هاست، که به طور مشترک همراه کارگران کار کنند، زیرا فراماسونری نیروهای فکری و عقلی را دراختیار دارد، و تعداد کارگران نیز چشمگیراست، و نیروهای ویرانگری دراختیار دارند، و با جمع‌شدن این دونیرو، نابسامانی اجتماعی شکل می‌گیرد.» و در پیمان‌نامه‌ی کنگره‌ی بزرگ مشرق فراماسونری درسال ۱۹۲۳ چنین آمده‌است: «درگیری میان سرمایه‌داری و طبقات کارگر در جنبه‌های مختلف زندگی رو به فزونی‌ست، و بر فراماسونری لازم است، که با جدیت و تصمیم قطعی یکی ازدو طرف درگیری را انتخاب کند. واجب است، با شیوه‌ها و راه‌های گوناگون، همه‌ی صنعت‌ها و کارخانه‌های خصوصی را ملی اعلام کنیم. محفل‌فراماسونری درآمریکا که فراماسونری جهانی را اداره می‌کند، و همه‌ی اعضایش تنها ازبزرگان یهود هستند، دراوایل قرن‌بیستم کنگره‌یی ترتیب دادند، که تصمیمی گرفتند، براین اساس که پنج تن از یهودیان متعهد شدند، آن را اجرا کنند، و آن‌تصمیم، ویران‌سازی امپراتوری روسیه بود، با انفاق یک میلیارد دلار و قربانی‌کردن یک میلیون یهودی، تا درروسیه انقلابی برپاکنند، و پنج نفری که بدون هیچ چشم‌داشتی مال را پرداختند، عبارت بودند، از: اسحاق موتیمر، وشیستر، لیفی، ورون، شیف.»

هنگامی‌که این متون را با آن‌چه در پروتکل سوم، ازپروتکل‌های داشنمندان صهیونیست آمده، مقایسه کنیم، که گفته بود: «ماقصدداریم، آشکار کنیم ـ همان طورکه اگر آزادکنندگان کارگران بودیم ـ آمده‌ایم، آنان را از این ستم رها سازیم، آن هنگامی‌که آنان را نصیحت می‌کنیم، که به طبقات مختلف لشکریان ما ازسوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها و کمونیست‌ها بپیوندند، و ما پیوسته کمونیسم را درآغوش می‌گیریم، و تظاهر می‌کنیم، که ما به سبب علاقه به مبدأ برادری و مصلحت عمومی انسانیت، کارگران را یاری می‌دهیم، و این چیزی‌ست، که فراماسونری اجتماعی مژده‌اش را می‌دهد.» با آن‌چه درپروتکل دوم آمده، که عبارت بود،از: «ملاحظه کنید، که پیروزی داروین و مارکس و نیچه را ازپیش،

ترتیب داده‌ایم .» کاملاً آشکار خواهدشد، که میان کمونیسم وصهیونیسم و فراماسونری ارتباط قوی همانند ارتباط قوی نسبی نزدیک وجوددارد، و جزکسی‌که با صهیونیسم درتوطئه بوده، یا کسی که چشمانش را بسته و همه‌ی حواس ظاهری و باطنی‌اش به دنبال خواسته‌های گمراه‌کننده و مطامع طغیانگر و شهوات سرکش باشد، و دلایل و قراین را بررسی نکرده باشد، نمی‌تواند این امر را انکارکند .

به عقیده‌ی من بیش‌تر کسانی که درقالب گروه‌هایی ـ که با مصالح امت و بلادشان مخالف‌اند ـ با دشمنان همکاری می‌کنند، و راهی را می‌پیمایند، که اهداف متکبرانه و نژادپرستانه‌ی یهودیت جهانی را تحقق می‌بخشد، نادان و گمراه شده‌اند، و خیال‌می‌کنند، که به صلاح خود و امت‌شان کارمی‌کنند؛ درحالی‌که، فریب شعارهای پرزرق و برق آن دشمنان نقابدار را خورده‌اند، که به سبب حماقت‌شان این گونه شعارها را تبلیغ می‌کنند، و اگر حقیقت را درک کرده بودند، بیش‌تر ازهرکسی با آنان دشمنی کرده، و با نصیحت‌های بیم‌دهنده، خطرها را بیان می‌کردند.

انسان هرچند نفهم و کودن باشد، و جزو سربازان مخلصی باشد، که درمؤسسه‌های تخریبی یهود خدمت می‌کند، نمی تواند به اقوال سرّی یهودیت، با دید بصیرت ننگرد، که به صراحت بیان می‌کند، که سرنوشت تاریکی را برای انسان درنظر دارند، و این سرنوشت مرگبار و تاریک زمانی‌ست، که یهودیان به خیالات و اوهام خود دست یابند، چون درآن وقت مجبورند، خود را ازشرّ سربازانی که سال‌های سال به مؤسسه‌هایشان خدمت کرده‌اند، رها کنند، و پاداشی جزمرگ نخواهندداشت، و حسن ظن دراین‌باب نهایت غفلت و نادانی‌ست، و چه بسا دیوانگی باشد، زیرا دانشمندان صهیونیستی درپروتکل پانزدهم گفته‌اند: «تشکیل هرنوعِ جمعیت پنهانی، نتیجه‌اش مرگ حتمی خواهد بود، اما گروه‌های پنهانی‌یی که درحال حاضر وجود دارند، و شناخته شده‌اند، و به‌اهدافمان خدمت می‌کنند، و ازپیش نیز خدمت کرده‌اند، آن را منحل و اعضایش را به نقاط دوردست جهان تبعید می‌کنیم، و باهمین روش با هریک از فراماسون‌های آزاده‌ی غیریهودی رفتار می‌کنیم، و فراماسون‌هایی که ممکن است، به سببی یا به هرعلتی آنان را عفو کنیم، آنان را به تبعید از اروپا، جایی‌که مرکز حکومت‌مان برپا خواهدشد، تهدید می‌کنیم، و تصمیمات حکومت ما نتیجه‌ی پایانی‌ست، و هیچ کس حق مخالفت ندارد، و برای این که گروه‌های غیریهودی را به عقب برگردانیم، و آنان را نابودکنیم، با خشونت تمام و بدون هیچ گونه چشم پوشی، با

آنان رفتار خواهیم کرد، و همین رفتارهای خشونت آمیز است، که امت‌ها را متوجه خواهد کرد، که توان رویارویی با قدرت ما را نخواهند داشت، و واجب است، قربانیانی که برای رسیدن به پیروزی درآینده، آنان را قربانی می‌کنیم، هرچند زیاد باشند، به حساب نیاورد، و توجهی نکرد.» نیز می‌گویند: «ما فراماسون‌های آزاده را با روشی که کسی جز برادران نمی‌تواند کم‌ترین شکی درحقانیت آن کند، به کام مرگ می فرستیم، البته خود قربانیان ازپیش شک‌نکرده‌اند، و هرگاه ضروری باشد، آنان همگی درظاهر با مرگ طبیعی می‌میرند، حتی برادرانی که به حقیقت آگاه هستند، جرأت اعتراض به آن را ندارند.»

بنابراین، بایدخدمتگزاران مؤسسات یهودی بیدارباشند، که برای هرکسی‌که دریکی ازمؤسسات‌شان خدمت می‌کند، چنین‌سرنوشتی درنظر گرفته شده، حال به هر رنگ و شکلی که باشد، و این زمانی‌ست، که یهودیان به اهداف‌شان دست یابند، و ازطریق آن خدمتگزاران، به اغراض‌شان نایل آیند. پس باید گمراه‌شدگان بدانند، که خیرشان دراین است، که حقایق را با چشم بصیرت ببینند، و اوهام و گمراهی‌ها و خواسته‌های مهلک را ازخود دورسازند، و در راه نور حرکت کنند، تا به شریف‌ترین اهداف دست‌یابند، و عاقبت به خیر شوند.

نتایجی که درطی هفتاد و چند سال به دست آورده‌اند

یهودیان درطی هفتادوچند سال از اواخر قرن نوزدهم تا زمان جنگ شش روزه‌ی بین آنان وعرب درسال ۱۹٦۷ قسمت مهمی از پروژه‌ی بزرگ‌شان را عملی کردند، همان پروژه‌ی بزرگی که درباره‌ی همه‌ی دولت‌های جهان نقشه می‌کشند، و هدف ازاین کار، توسعه‌ی قدرت‌شان برهمه‌ی کره‌ی زمین است، و خلاصه‌ی آن‌چه تاکنون ازپروژه‌شان به دست آورده‌اند، چنین است:

اول: فروپاشی خلافت اسلامی و تجزیه‌ی آن به دولت‌های کوچک و کمک به استعمار، برای به دست آوردن منافع مادی انبوهی که خلافت اسلامی پس ازخود آن را به جا گذاشته بود، بدون این که ازفرزندان آن مرز و بوم نیرویی باشد، که ازآن پاسداری‌کنند، و این غنایمی را که بدون جنگ و سختی به دست آمده بود، به استعمار تقدیم کردند، تا ازاین طریق به مصالح ارزشمند و بزرگ‌شان درپایتخت دولت‌های استعماری و به اهداف دراز مدت دربرنامه‌های یهودیت دست یابند،

هم‌چنین از پشتیبانی مادی دولت‌های استعماری برخوردار شوند، تا بتوانند به فلسطین وارد شوند، و با ترفند و نیرنگ و حیله و فریب آن را اشغال کنند.

دوم: فروپاشی نظام امپراتوری درروسیه، تا یهود ازطریق برگزیدن سیستم جدید، نفوذی گسترده داشته باشد، و درقدرت مشارکت‌جویند، و ازآن طریق تقویت حقیقی که رؤیای بزرگ‌شان را دردولت مورد انتظارشان تحقق می‌بخشد، به دست آورند، و جهان را به دو قطب تقسیم کنند، و درسایه‌ی دونظام که پیوسته مخالف هم باشند، زندگی‌کنند، به شرط این که یهود خود را در پشت هریک از دونظام پنهان کند، پس اگر هرکدام از دونظام غنایمی به‌دست آورد، یهودیانی‌که خودرا پشت آن پنهان کرده‌بودند، بیرون خزیده، و آن را تأیید کرده، و کرسی‌های اولین صفش را اشغال کنند.

سوم: راه‌یابی و نفوذ در هریک ازدولت‌های جهان، برای به دست گرفتن مراکز حقیقی قدرت درپایتخت‌های هریک ازدو قطب درگیر باهم، با نظام‌های ضد یک‌دیگر و متباین. بنابراین، برنامه‌ی فراگیر یهود، یهودیان پنهان‌شده در اردوگاه دست راستی را ملزم‌می‌سازد، که بکوشند، براقتصاد تسلط یابند، و بیش‌تر خانه‌هایش را مالک شوند، و صف اول سرمایه‌داری را اشغال کنند، که بتوانند سیاست راست‌گرایان را با قدرت طلا به نفع یهودیت جهانی توجیه کنند، و بتوانند وسایل اطلاع‌رسانی را دراختیار بگیرند، و درجهت مصالح یهودیت جهانی تسخیرش‌کنند؛ همان طورکه، یهودیانی را که درجناح چپ پنهان شده‌اند، ملزم می‌کند، که بکوشند، تا رهبران و فیلسوفان و توجیه‌گران و استثمارگران آن نظام باشند، و برای به دست آوردن مصالح یهودیت جهانی، آن را تسخیرکنند، و یهودیان همیشه بتوانند اغراض حقیقی‌شان را پنهان سازند. و فریب خوردگان‌شان را به تدریج و با تشویق و بخشش‌های مختلف و با ارضای خواسته‌ها و شهوت‌هایشان بفریبند، و چشم بصیرت‌شان را ببندند، دراین هنگام است، که یهود می‌تواند آنان را به‌دامی که مدت طولانی از آنان پنهان داشته، بیاندازند، و تمامی چیزهایی که به آنان بخشیده‌اند، ازآنان پس‌بگیرند، درنتیجه زندگی و همه‌ی وجودشان را درمقابل آن، ازآنان بربایند، و تصریح ناحوم گلدمن رییس سازمان صهیونیست جهانی، درواقع تصریح یک یهودی نیست، یا تصریح یک سازمان یهودی نیست، بلکه یک نوع تعبیر ازهر یهودی درجهان است، که می‌گوید: «تازمانی‌که فقط به عنوان یهود دراطراف و اکناف جهان زندگی می‌کنیم، برای ما

یهودیان مهم نیست، که در یکی ازجریانات سیاسی باشیم، و برایمان مهم نیست، که سرمایه‌دار یا کمونیست باشیم، زیرا ما جز به یهودی بودنمان فکرنمی کنیم، و تقدیرچنین است، که درجهت‌های چهارگانه‌ی این جهان زندگی کنیم، بنابراین، هرگاه روسیه برضد آمریکا فراخوانی دهد، یهودیان زودتر ازهر کس به همکاری کمونیسم خواهند شتافت، و هرگاه آمریکا برضد روسیه فراخوانی دهد، یهودیان سریع‌تر ازبقیه‌ی آمریکایی‌ها به فراخوانی ضد کمونیسم جواب مثبت خواهند داد، و بدین ترتیب، مرکز ما به عنوان یهودیان تا ابد سالم‌خواهد ماند.» این آموزه‌ی یهودی ازطرف یهودیان، برهر یک از دوجبهه‌ی ضد هم درجهان به دقت اجرا می‌شود، و در پشت‌و پناه پرده‌ی دوجبهه است، که یهودیان می توانند در هر حالتی غنیمت به دست آورند، و ازضربه‌هایی که هریک از دوجبهه ضدهم به دیگری وارد می‌آورد، خود را دور نگه‌دارند، و هر وقت که خواستند، بین آن دو روابط حسنه ایجاد می‌کنند، و این زمانی‌ست، که دراین روابط، مصلحت یهود باشد، و درمقابل نیز می‌توانند هروقت که بخواهند، درگیری ایجاد کنند، و آنان را به‌جان هم اندازند، و این‌هم زمانی‌ست، که دراین درگیری و بلوا، مصلحت یهود باشد، و این همان نقشی‌ست، که یهودیان یثرب درمقیاس کوچکی با اوس و خزرج رفتار می‌کردند، چون گروهی ازآنان هم‌پیمان اوس و گروهی دیگر هم‌پیمان خزرج بودند، و با هردو گروه زندگی می‌کردند؛ درحالی‌که، درگیری پیوسته‌یی را که میان دو قبیله برپا می کردند، متوازن نگه می‌داشتند، تا این‌که اسلام آمد، و عرب را برعقیده‌ی ربّانی متحد کرد، و مسلمانان، روباهان غیرخودی را ازخود راندند.

چهارم: شعله‌ورکردن آتش جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم. اگر جنگ جهانی اول به دقت بررسی شود، نقش یهود درآن واضح و آشکار است، اما درجنگ جهانی دوم، یهودیان توانستند دولت‌هایی را که ازآن دور بودند، درآن دخالت دهند، و موضع‌گیری دولت‌ها را ازجهتی به جهت دیگر سوق دهند، و یهودیان توانستند ازاین دوجنگ به نفع خود بهره‌برداری اقتصادی گسترده‌یی به عمل آورند، هم‌چنین بهره‌برداری سیاسی کنند، و دولت‌شان را درفلسطین برپا کنند، و نیرنگ‌شان در شعله‌ور کردن آتش جنگ، این‌گونه بود، که بر شراره‌های آغازین، هیزم زیادی بریزند، تا به گونه‌یی شعله‌ور شود، که اندیشمندان هرچند حکیمانه و مدبرانه عمل کنند، نتوانند آن را خاموش نمایند.

پنجم: برپا داشتن هسته‌ی مرکزی دولت‌شان درفلسطین، با غصب ازصاحبان قانونی‌اش و طرد و آواره کردن و کشتن ساکنانش و درهم کوبیدن هرنوع مقاومتی با هروسیله‌یی که باشد؛ هرچندکه، ارتکاب این جرم‌ها بسیارزشت و پلید باشد، و همین مقداری که درفاصله‌ی هفتادوچند سال ازاواخر قرن هیجدهم ازبرنامه‌های ریشه‌دارشان به دست آورده‌اند، اولین وسیله جهت اجرای پروژه‌ی بزرگ‌شان است، که می‌خواهند، ازآن‌طریق، باوجود این که درجهان اندک‌اند، برآن تسلط یابند؛ درحالی‌که، بعضی افراد نادان گمان‌می‌کنند، که مشکل یهود، منحصر به آنان و عرب است، اما درحقیقت، یهود، با هرکس و هرآن‌چه که درجهان یهودی نیست، مشکل دارد. قضیه ازنظر یهود قضیه‌یی‌ست، که ناچار باید درمراحل مختلف اجرا شود، گاهی این مراحل طولانی و گاه کوتاه است، و چیزی که آرزوی بزرگ یهودیان را نزدیک و ممکن کرده، این است، که آنان اکنون درپشت بیش‌تر قدرت‌های بزرگ جهان خود را پنهان کرده‌اند. بنابراین، آیا ملت‌های جهان این حقیقت را می‌دانند، که باید پیش از این‌که فرصت ازدست برود، خود را بازیابند؟ آیا مسلمانان نادان می دانند، که چه بسا نقشه‌های دشمنان‌شان را اجرا می‌کنند؛ درحالی که، متوجه نیستند؟

نگاه جنبش صهیونیستی به قاره‌ی آسیا و آفریقا

ازاواخر قرن نوزدهم، رهبران صهیونیست نوین، چشم طمع به دو قاره‌ی بزرگ آسیا و آفریقا دوخته‌اند. درکنگره‌ی جهانی صهیونیستی که در شهر بازل سوییس درسال ۱۸۹۷ به ریاست تئودور هرتزل برای تأسیس وطنی قومی برای یهود که ازهمه‌ی قاره‌های جهان آنان را گردهم آورد، منعقد شد، رهبران صهیونیستی چشم‌داشت‌های خود را در این‌که درآسیا وآفریقا مستعمراتی داشته باشند، پنهان نکردند، که این کار پس ازتشکیل حکومتی که از فرات تا نیل قلمرو داشته باشد، و پایتختش فلسطین باشد، صورت خواهد گرفت.

- درچهارمین کنگره‌ی صهیونیستی که درسال ۱۹۰۳ منعقد شد، هرتزل تصریح کرد: «واجب است، که پایتخت ما فلسطین یا نزدیک به آن باشد، بعدها شهرهای دیگری را درآسیا و آفریقا استعمار خواهیم کرد.»
- هرتزل به لرد روچیلد نوشت: «واجب‌است، که دولت یهود، باایجاد ایستگاه‌های گوناگونی شروع به کارکند، و نخستین ایستگاه مستعمراتمان که

هسته‌ی مرکزی وطن ما را تشکیل می‌دهد، درشرق آفریقا خواهد بود، سپس ایستگاه‌های دیگری درآرژانتین و مراکش برپا خواهد شد.»

– موسی‌هس درکتابش «بین رم و بیت المقدس» ذکرنموده، که فلسطین همان مرکز استراتژیکی‌ست، که در راه منتهی به هند قرار دارد.

– خاخام امانوئل ایوانوش دریک گردهمایی پنهانی صهیونیستی که درشهر بودا پست درسال ۱۹٥٤ میلادی برگزارشد، و همه‌ی خاخام‌های اروپا را گرد آورده بود، سخنرانی کرد، و روزنامه‌ی آمریکایی «کومن سینس» توانست به‌هسته‌های اساسی که توطئه‌کنندگان دربرابر همه‌ی ملت‌های جهان و به ویژه ملت‌های دوقاره‌ی آسیا و آفریقا تدارک دیده بودند، دست یابد، چون درسخنرانی‌اش آمده است: «صهیونیست جهانی قصد دارد، آتش جنگ جهانی سوم را برافروزد، و کار جنسیت‌های غیر اسراییلی را یکسره کند.»

– درکتاب «استعمارصهیونیستی درآسیا و آفریقا»[۱] مجموعه‌یی ازتصمیمات و حقایق و معلوماتی که کوشش جدی یهودیان را برای دست یافتن به مطامع‌شان درآفریقا و آسیا تأیید می کند، آمده است، که می‌توان به موارد زیر اشاره‌کرد:

الف: مؤلف، کتابش را با سخنی ازارتباط صهیونیست با استعمار اروپایی شروع می کند، و می‌گوید: «هنگامی که ملت‌های آفریقا بیدارشدند، و خواستار استقلال و برگرداندن حقوق ازدست رفته‌شان، که استعمار سال‌ها به یغما برده بود، شدند، دولت‌های استعماری ازمصیبتی که مصالح‌شان را هدف قرارخواهدداد، می‌ترسیدند، و علت این ترس این بود، که به آن مستعمرات، بدون درنظرگرفتن تصمیماتی که مصالح استعماری را ابقا می‌کند، استقلال داده شود، و شکی نیست، که مصالح استعماری درآفریقا گوناگون و هنگفت است، چون آفریقا بازار بزرگی جهت عرضه‌ی تولیدات دولت‌های استعماری‌ست، و درآن‌جا زمینه‌های مناسبی جهت استثمار سرمایه‌های هنگفت وجود دارد، که یقیناً سودهای کلانی را نصیب‌شان خواهد کرد، و این چیزی‌ست، که اسراییل را واداشته، تا با حکومت‌های غربی ارتباط برقرار کند، و آنان را قانع سازد، که بهترین وسیله برای نجات نفوذ استعمار در دولت‌های تازه استقلال یافته، تشجیع اسراییل و همکاری با اوست، که واسطه‌ی دولت‌های استعماری دردولت‌های آزادی‌خواه باشد، زیرا اسراییل می‌تواند آن اهداف را با ترفندهای زیر تحقق بخشد:

---

[۱] . پاورقی مؤلف: تألیف استاد حامد اسماعیل سید احمد چاپ نشر ملی در قاهره.

١. کنارزدن دولت‌های تازه استقلال یافته ازدو تشکل «بی طرفی مثبت» و «عدم دخالت»
٢. ضمانت مصالح استعمار، بدون این که شبهات آن دولت‌ها برانگیخته شود.
٣. کاستن ازفعالیت عرب درآسیا و آفریقا و گشودن بازارهای وسیعی درمقابل تولیدات اسرائیل و ایجاد روابط قوی میان خود و آن دولت‌ها.
٤. اسراییل به دولت‌های مستقل وانمود کند، که تنها دولت اسراییل است، که می‌تواند خلأ اقتصادی و هنری و فرهنگی که ازخروج نیروهای اشغالگر به وجود آمده، پر کند.

ب: دولت‌های استعماری، نقشه‌هایی را جهت تقویت اسراییل به شرح زیر وضع کرده‌اند:

١. به بانک‌های اروپایی و آمریکایی دستور دادند، که قرض‌ها و مساعدت‌هایی را که اسراییل به دولت‌های آسیا و آفریقا می‌دهد، ضمانت کنند.
٢. کمک‌رساندن به اسراییل با افراد متخصص و کارشناس، تا آنان را همراه کارشناسان و متخصصان اسراییلی به نقاط مختلف آسیا و آفریقا بفرستند.
٣. ایجاد کارخانه‌های تولیدی برای کالاهای تجارتی که برای دولت‌های آسیا و آفریقا لازم است، با برپاداشتن این کارخانه‌ها در اسراییل و درشهرهای آسیایی و آفریقایی و قراردادن آن‌ها تحت تصرف و نظارت یهود.
٤. کوشش دولت‌های استعماری درایجاد روابطی صادقانه میان رهبران دولت‌های آسیایی و آفریقایی و اسراییل.

ج: این کتاب، پرده‌های گمراه‌کننده و تحریف‌کننده را ازصورت کمک‌ها و مساعدت‌هایی‌که اسراییل با حمایت دولت‌های استعماری به دولت‌های آسیایی و آفریقایی می‌دهد، برمی‌دارد، و به تصریح‌های «ألوف هارون» رییس اداره‌ی تعاون و کمک دولتی در وزارت امورخارجه اسراییل اشاره می‌کند، و می‌گوید: «کمکی که اسراییل به دولت‌های آسیایی و آفریقایی که ازاستقلال بهره‌مند شده‌اند، می‌دهد، به یکی از ابزارهای سیاسی مهم درسیاست خارجی اسراییل تبدیل شده است، و به ما این فرصت کمیاب را می‌دهد، که در دو قاره‌ی آسیا و آفریقا دوستانی پیدا کنیم، و می‌توانیم درکنار آنان با صداقت، روابط تجاری گوناگون و بازارهای وسیعی برای تولیداتمان ایجادکنیم، ولی اگر ندانیم، چگونه ازفرصت پیش آمده بهره بگیریم، بسیاری از دولت‌های جدید، به دام دولت‌های دیگری که دشمن ما هستند، می افتند.

د: این کتاب، هویت استعماری اسراییل را به این اعتبار که فقط چنگال دولت‌های اروپایی‌ست، مورد تأکید قرار می‌دهد، که این ازخلال موضع‌گیری‌های تجاوزگرانه‌اش برضد قضایای استقلال و به خصوص آزادی ملت‌های این دو قاره و دفاع ازمصالح استعمار پیداست، که می توان به موضع‌گیری‌های تجاوزگرانه‌ی زیر اشاره کرد:

اول: درسال ۱۹۵۲ میلادی درسازمان ملل متحد برضد استقلال تونس اعلان رأی کرد.

دوم: درسال ۱۹۵۳ـ۱۹۵٤ میلادی درسازمان ملل متحد برضد استقلال مغرب اعلان رأی کرد.

سوم: اظهار مخالفت با درخواست قانونی لیبریا در داور قراردادن سازمان ملل میان دولت‌های استعماری و کشورهایی که استقلال ندارند.

چهارم: خودداری از تأیید جبهه‌ی آفریقایی آسیایی، در درخواست اجرای انتخابات در کامرون قبل از اعلان استقلالش.

پنجم: تأیید کردن جنوب آفریقا که می‌کوشید، کشور جنوب غربی آفریقا (نامبیا) را بدون اجرای انتخابات یا رفراندوم بگیرند، هم‌چنین تأیید کردن جنوب آفریقا درمسأله‌ی تفرقه‌ی نژادی.

ششم: ایستادن در برابر استقلال الجزایر درسال ۱۹۵٦و۱۹۵۷ میلادی، همان طور که درسال ۱۹۵۸ برضد تصمیمی که دولت‌های آفریقایی برای استقلال الجزایر اتخاذ کرده بودند، ازفرانسه حمایت کرد، و اسراییل بر زبان نخست وزیرش دیویدبن گوریون در آن‌وقت رأیش را به دیچول رییس جمهور فرانسه اعلان داشت، که برخلاف آن‌چه درفلسطین پیش آمد، باید الجزایر تقسیم‌شود؛ همان طور که، به مذاکره‌ی فرانسه برای وضع شروط لازم جهت تعیین سرنوشت الجزایر اعتراض کرد.

هفتم: اتخاذ موضع تهاجمی برضد اتحاد میان غنا و گینه، به‌این دلیل که هسته‌ی مرکزی ایالات متحده‌ی آفریقا هستند، و مخالفت با تفاهم نامه‌ی سه‌گانه‌یی که غنا با گینه در ۱۹۵۹/۱/۷ برای حل مشکل کارگران میان دو کشور و همکاری فنی و اقتصادی امضا کرده بودند.

هشتم: اعلام مخالفت با اجرای رفراندوم تحت نظارت سازمان ملل متحد در رابطه با آن‌چه به استقلال کامرون مربوط می شد.

ادعای جدایی میان صهیونیسم و سایریهود، نیرنگ دیگری‌ست

نیرنگ بزرگ و تاریخی که بدان وسیله یهودیان در برابر انتقاداتی که متوجه‌شان می‌شود، ازخود دفاع می‌کنند، تا اقدامات جنایتکارانه‌یی را که بعضی از طرفداران آنان انجام می‌دهند، رد کرده باشند، بدین‌ترتیب، که شایعات دروغین و تبلیغات ازخود ساخته و پرداخته را منتشر می‌کنند، تا به مردم بنمایانند، که این کار مجرمانه و جنایتکارانه فقط منحصر به گروهی ازآنان است، اما سایریهودیان ازاعمال جنایتکارانه‌ی این گروه بیزارند، و هیچ نوع ارتباطی با آنان ندارند، و به ظاهر با آن گروه‌ها دشمنی‌می‌ورزند، یا مخالفان آن گروه‌ها را تأیید می‌کنند، یا با آن مخالفان، با مهربانی و محبت رفتار می‌کنند، این موضع را درپیش‌می‌گیرند، تا ازیک جهت از سایر یهودیان حمایت کرده باشند، و ازجهت دیگر، بتوانند درمیدانی وسیع‌تر درضمن صفوف دشمنان‌شان به شکلی سرّی و مکارانه به گروه‌های جنایتکار خدمت کنند.

یکی ازاشکال نیرنگ تاریخی، انتشار شایعات دروغینی‌ست، که بسیاری ازمردم را گمراه کرده، و پیوسته گمراه می‌کنند، و آن، این‌است، که گمان شود، صهیونیسم چیزی و عموم یهودیان چیز دیگری‌ست؛ درحالی که، واقعیت‌های تاریخی ثابت کرده، که هریهودی درجهان صهیونیست است، یا تأییدکننده‌ی جنبش صهیونیسم می‌باشد، حال فرقی نمی‌کند، که درسازمان جنبش صهیونیسم داخل باشد، یا نباشد، زیرا مبادی صهیونیسم و برنامه‌های عملی‌اش ریشه‌هایی دارد، که به تعالیم یهودیت برمی‌گردد، و نزد آنان از طبیعت دینی راسخی برخوردار است؛ هرچند که، بیش‌تر این تعلیمات، ازتحریفاتی‌ست، که شیاطین یهود، آن را به شریعت موسی و موعظه‌های انبیا و پیامبرانی که پس از موسی آمده‌اند، وارد کرده‌اند، و خطرناک‌تر، این است، که این نیرنگ برتلاشگران راستینی پنهان بماند، که به خاطر آزادسازی فلسطین ازدست یهود، می‌جنگند، درنتیجه میان آنان نفوذ کنند، و بعضی از یهودیان یا مزدوران‌شان مراکزی را اشغال کنند. فقط به این دلیل که این‌ها به حرکت صهیونیستی وابسته نیستند، و به آن تعلقی ندارند؛ اگرچه، با کمک‌های مادی یا معنوی تطمیع‌شان کنند، این نوعی فریب است، که یهود توانسته سیاستمداران بزرگ جهانی را بفریبد، و دولت‌های بزرگی را درهم بشکنند، و جنگ‌های جهانی را برانگیزد؛ درحالی‌که، قدرت رقابت‌ناپذیری دارد. پس آیا نمی‌توانند بدان‌وسیله دولت‌های کوچکی را که مبارزه می‌کنند، یا سازمان‌های

مبارزی را که برای آزادسازی کشور ازدست آنان، می جنگند، نابود سازند، و به تباهی کشانند، و به تدریج آنان را به ورطه‌یی بیاندازند، که شخصیت‌ها و دانشمندان جهانی ازپیش نتوانسته‌اند ازنیرنگ‌های مشابه‌اش نجات یابند؟

اختلاف سیاسی یا اجتماعی سازمان‌های یهودی برهدف نقشه‌ی سرّی که ازطرف رهبران پنهانی‌شان وضع شده، مؤثر نیست، و دانستیم، که واقعیت‌های تاریخی و اسناد مستند و مستدل ثابت کرده‌اند، که سرمایه‌داری یهودی و دموکراسی‌اش و کمونیسم یهودی و دیکتاتوری‌اش و صهیونیسم، جدول‌های یک چشمه‌ی یهودی‌اند، که مملو ازمکر و نیرنگ‌اند، و هم‌چون تب‌های کشنده، همه‌ی انسانیت را ازبین می برند، و تکرار خطا، کشنده است، که در ظروف متعدد و در اشکال متباینی تجربه‌اش ازپیش گذشته، و یک نتیجه داده است، که ناچار نشانه‌ی کودنی عمیق‌ست، اگر نشانه‌ی چیز دیگری نباشد، که با خیانت بزرگ و جرم بزرگ اسباب و انسابی داشته باشد. چگونه ممکن است، یک یهودی درجهان پشتیبان دولت اسراییل نباشد، دولتی که هسته‌ی اصلی محقق شدن رؤیای بزرگ یهود است؟ ولی سیاستمداران جهانی یهود کودن نیستند، که مقدمات پیروزی آنان را بفریبد، درنتیجه تمام نیروهایشان را درجهان وادارند، که به فلسطین بشتابند، و در آن‌جا ساکن شوند، و ازنیروی پراکنده‌شان دربیش‌تر دولت‌های بسیارقدرتمند درجهان کناره بگیرند، و افراد پراکنده‌ی خود را به مدت کوتاهی درقطعه‌ی کوچکی از زمین متمرکزکنند، چه بسا روزی ازروزها به گورستان دسته جمعی‌شان تبدیل شود، زمانی‌که سیاست برضد آنان تغییریابد، و نیرنگ‌هایشان برای ملت‌های مورد هدف نیرنگ، کشف شود، و قدرت نقاب‌زده‌ی جسورشان دردرون بسیاری ازمراکز قدرت دردولت‌های بزرگ درگیر، رخت برچینند. با توجه به تعداد اندک یهودیان درجهان و دیدگاه سلطه‌جویانه و حکومت‌گرایانه‌شان، این واقعیت آنان را وامی‌دارد، که به طور حتمی مراکزشان را دردولت‌های مختلف، پیوسته حفظ کنند، و درمیان ملت‌ها، پراکنده باشند، تا نقشه‌هایی که رؤیای بعیدشان را محقق می‌سازد، دنبال کنند. معلوم است، تا زمانی‌که نسبت به دولت‌هایی که تابعیت‌شان را دارند، اظهاردوستی نکنند، ازامنیت و آسایش برخوردار نخواهند بود؛ درحالی که، درپشت این دوستی فریبنده‌یی که دربرابر ملت‌های غیریهودی به آن تظاهر می‌کنند، دست به کارهایی می‌زنند، که به دولت یهودی موجود درسرزمین اشغالی فلسطین خدمت می‌کنند، و کارهای دیگری می‌کنند، که طرح توسعه طلبی این دولت

را محقق می‌سازند، تا به هدف مورد نظرشان، که هیچ یهودی تابع تعالیم یهود حاضر نیست، از آن بگذرد، دست یابند.

مسلمانان امروز و سایرملت‌ها فراخوانده می‌شوند، که این حقیقت را با بصیرت بنگرند، و دربرابر نیرنگ یهود بیدار باشند، و ازتجارب زیاد گذشته درس عبرت بگیرند، تا اشتباهات‌شان را تکرار نکنند، و به دام نقشه‌هایی که ازپیش به آن گرفتار شده‌اند، نیافتند، و برای کوتاهی و کم‌کاری‌شان پشیمان نشوند، زمانی که دیگر پشیمانی سودی ندارد.

نیرنگ انتشار الحاد و بی‌دینی درمیان امت‌ها و مبارزه با ادیان

رهبران یهودیت، برای دست‌یابی به آرزوهای دور و درازشان و خدمت به یهودیت تحریف شده صلاح دراین دیدند، که دیوارمحکم و سختی میان ملت‌های غیریهودی و ادیان آسمانی ایجاد کنند، و این رهبریت اندیشه نمودند، و چنین برنامه‌ریزی کردند، که مهم‌ترین ابزاری که می‌شود، این دیوار لعین را برآن بنا کرد، الحاد نسبت به خدا و کفر ورزیدن به همه‌ی امورغیبی و جایگزین‌کردن معادلات ریاضی و گرایش‌های مادی به جای آن و اعتقاد داشتن درحد محسوسات، به جای ایمان به خدا و عدالتش و به جای ایمان به غیب و نیروهای پنهانی نهفته در آن، می‌باشد. زیرا هرگاه این مبادی درقلوب مردم فروپاشد، ضرورتاً همه‌ی موانع درونی که آنان را ازشر بازمی‌دارد، ازدست خواهند داد، و غرایزشان با شیفتگی تمام به خواسته‌های هرج و مرج روی خواهدآورد، و با آزادی بی‌ضابطه‌ی غرایز است، که روحیه‌ی درگیری و کش‌مکش میان افراد و ملت‌ها شدت می یابد، درنتیجه درگیری خشونت‌باری روی خواهد داد، که به ریختن خون و انتشار فساد در زمین منجر می‌شود، و این چیزی‌ست، که رهبران یهود آن را دنبال می‌کنند، تا به پیروان پنهان شده در لانه‌ها و کمین‌گاه‌هایشان، این فرصت را بدهند، که بر سرمایه‌های بادآورده مسلط شوند، و درقبضه بگیرند، آن سرمایه‌هایی که به وسیله‌ی آن، میدان‌های درگیری درجهان میان ملت‌های غیریهودی بیش‌تر می‌شود، و هنگام جنگ با ادیان، دیانت یهودی را از آن دور نگه می‌دارند؛ اگرچه، درمیان ملت‌ها و امت‌های غیریهود تظاهرکنند، که با دیانت یهودی نیز می‌جنگند، اما این فریبی بیش نیست، که بدان وسیله مردم را می فریبند، تا از ادیان‌شان دست بکشند، اما هنگامی‌که با برادران یهودی‌شان خلوت می‌کنند، به آنان می‌گویند، ما فقط دربرابر

مردم تظاهر به جنگیدن باهمه‌ی ادیان می‌کنیم، تا مردم را از دین‌شان جدا کنیم، و بدین وسیله نیرویشان را تضعیف کرده، و قدرت یهود را در زمین مسلط سازیم.

ملاحظه می‌شود، که جنگیدن با ادیان ربّانی در جهان، یکی از راه کارهای اساسی‌ست، که همه‌ی سازمان‌های یهودی یا آن سازمان‌هایی که تحت تصرف یهود هستند، در هرجای جهان که یافت شوند، درپیش گرفته‌اند، و دربیش‌تر حالت‌ها، هنگامی‌که درجنگ پلید با ادیان آسمانی حمله می‌کنند، یهودی بودن‌شان را پنهان می‌دارند، چون ندای الغای همه‌ی ادیان را سرمی‌دهند، و به همه هجوم می‌برند، و نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را را برای محو ادیان وضع می‌کنند، و برای این منظور، نیروهای کاری انبوهی را به کار می‌گیرند، و نمایندگان و مزدوران‌شان را در میدان‌های مختلف، قرار می‌دهند، و می‌کوشند، که هیچ عرصه‌یی را خالی نگذارند، مگر این که یکی ازوسایل ویرانی و تخریب را به سویش گسیل می‌دارند، یا بعضی ازنمایندگان و پاسبانان و مزدوران‌شان را درآن پنهان می‌کنند، یا افراد سست اراده و کم عقل را می خرند، هر چند هزینه بردار باشد، اما غالب اوقات به آن افراد مبلغ بی‌ارزشی می دهند، چون می دانند، چگونه اشخاص را انتخاب کنند، و چگونه مزدوران‌شان را شکار نمایند.

نقشه‌ی یهودیت درجنگ با دین درهمه‌ی سازمان‌های یهودی مراحلی به شرح زیر دارد:

مرحله اول: انتشار نظریه‌های الحادی که وجود خدا را انکار می‌کند، و همه‌ی اندیشه‌های دینی را ازدل مردم می‌زداید، به همین سبب درپروتکل‌های دانشمندان صهیونیست، درپروتکل چهارم چنین آمده است: «برماست، که اندیشه‌ی خدایی را ازذهن غیریهودیان پاک کنیم، و عملیات معادلاتی وگرایش‌های مادی را جایگزینش سازیم.» می‌بینیم، این مطالب با تعالیم کمونیسم، که علاقمند به دورانداختن ادیان آسمانی‌ست، و آشکارا با آن دشمنی می‌ورزد، و آن را افیون ملت‌ها می‌داند، و نظریات مادی مبتنی برپایه‌ی الحاد به خداوند متعال و انکار پیامبران و خوارشمردن و تمسخر کتاب‌های آسمانی و انکار روز قیامت که همه‌ی رسالت‌های آسمانی اثباتش کرده‌اند، و دلایل عقلی منطبق و سازگار با فطرت سالم آن را تأیید می‌کند، کاملاً مطابقت دارد، که نصوص‌شان دراین مجال بسیار است، و همه‌ی سازمان‌هایشان درجهان، اعضایشان را نسبت به دین و با افیون الحاد، نسبت

به خدا کینه‌توز می‌سازند. همان الحادی که هرجا مصالح فردی یا حزبی اقتضا کند، به شرّ فرا می‌خواند، و به ویران‌سازی تشویق‌می‌کند، و این چیزی‌ست، که یهودیان طمعکار ازطریق خراب کردن جهان می‌خواهند، برآن حکومت کنند، و این نیز با اعمال سازمان سومی یهود یعنی فراماسونری مطابقت کامل دارد. دریکی ازسخنرانی‌هایی که درکنگره‌ی بزرگ فراماسونری مشرق‌زمین درسال ۱۹۲۳ ایراد شده، یکی ازرهبران‌شان گفته است: «واجب است، که فراماسونری به یک ملت اکتفا نکند، و برای محقق‌شدن فراماسونری جهانی واجب است، که دشمن ازلی که دین باشد، همراه با ازبین بردن رجال دین، نابودکنیم.» این‌جا بود، که موج کف‌زدن اعضای کنگره بالا گرفت.

مرحله‌ی دوم: کوشیدن برای ازبین بردن کرامت رهبریت‌های دینی غیریهود و جلوگیری ازفعالیت‌شان و محدودکردن تعالیم و توجیهات‌شان به محدوده‌ی کوچکی اززندگی که درراه توسعه طلبی یهود و نفوذش در هرمیدانی مانع ایجاد نکنند، تا تأثیرات آن تعالیم برمردم بد باشد. سپس به بازی گرفتن مفاهیم دینی تا تأثیرش به روش منفی یا مثبت، مؤید نقشه‌ی فراگیر یهود باشد. دانشمندان صهیونیست درپروتکل هفدهم می‌گویند: «عنایت ویژه‌یی برای ازبین بردن کرامت رجال دینی غیریهود درديد مردم داریم، و بدان وسیله درآسیب رساندن به رسالت‌شان موفق شده‌ایم، همان رسالتی که امکان داشت، درراهمان مانع بزرگی ایجادکند، و نفوذ رجال دین دربین مردم هر روز کم‌رنگ‌تر می‌شود. رجال دین و تعالیم‌شان را به گوشه‌ی بسیار کوچکی اززندگی محدودمی‌کنیم، درنتیجه تأثیرشان برمردم، بسیارکم و ناچیز خواهد شد؛ تاجایی که، اثری که به طور معمول باید داشته باشد، نخواهد داشت. این مرحله با مرحله دیگری همراه است، که عبارت است، ازکوشیدن جهت سبک شمردن سازمان‌ها و هیأت‌ها و جمعیت‌های دینی و داخل کردن عناصری فاسد به آن و گماشتن افراد ساده لوح ازرجال دین براموراَن، که قادرنیستند، بازی‌های دشمنان اسلام را تشخیص دهند. دراعلامیه‌ی مشرق الأعظم فراماسونری فرانسه سال ۱۹۲۳ میلادی چنین آمده است: «بربرادران لازم است، نه تنها به صفوف جمعیت‌های دینی و غیرآن نفوذ کنند، بلکه لازم است - اگر نیاز باشد - که آن جمعیت‌ها را تأسیس‌کنند، براین اساس که هیچ بوی حقیقی از دین، ازآن استشمام نشود. برشماست، که هرکجا باشید، با هم جمع و متحد شوید، حتی درمعبدهای کوچک و برشما لازم است، افراد ساده لوح از رجال دین

را بر امورش بگمارید، و پنهانی به رجال قدرتمند و قوی، قطره‌هایی از زهرتان را بچشانید، و برای این‌که بین فرد و خانواده‌اش تفرقه ایجاد کنید، باید اخلاق را ازبیخ و بن ویران‌سازید، زیرا نفوس به قطع روابط خانوادگی و نزدیکی به کارهای حرام میل دارد، و نفوس انسانی، وراجی و پرحرفی درقهوه‌خانه‌ها را برانجام مسؤولیت خانوادگی برتری می‌دهد، و این‌گونه افراد را می شود، با درجه‌ها و رتبه‌های فراماسونری قانع‌کرد، و واجب است، به شکل تلقینی مشکلات و سختی‌های زندگی روزمره را برآنان عرضه کرد، و شما موظفید، که این افراد را ازفرزندان و زنان‌شان بگیرید، و آنان را به لذت‌های زندگی حیوانی مشغول سازید.»

سازمان‌های یهودی این‌گونه باتوسل به هروسیله‌یی برای براندازی نظام‌ها درجهان و مبارزه با ادیان، کمرهمت بسته‌اند، و بسیارشگفت انگیز است، که درمیان مردم گروهی بشر یافت شود، که دل‌شان مملو ازکینه نسبت به همه‌ی مردم باشد، و درصدد شر رساندن به آنان باشند، و جز نژاد ویژه‌یی، کسی را استثنا نکنند، و آن نژاد فقط نژاد بنی اسراییل است.

شاید عقل آن را باور نکند؛ اگرچه، درمدت زمان کوتاهی آن را ممکن ببیند، اما استمرارش درنژادهای یک ملت، درفاصله‌ی بیست‌قرن یا بیش‌تر باورکردنش براو بسی‌سخت است، ولی‌این، حقیقت و واقعیتی‌ست، که یهود برآن است، حال عقل باورکند، یا نکند. به عنوان شاهد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: درپروتکل چهارم ازپروتکل‌های دانشمندان صهیونیست آمده است: «ممکن است، آزادی زیانی نداشته باشد، و در حکومت‌ها و کشورها بدون این که به خوشبختی مردم زیانی برساند، برپا شود، البته اگر آزادی برعقیده و ترس از خدا و برادری و انسانیت، به دوراز اندیشه‌های برابری که به طور مستقیم با قوانین خلق منافات‌دارد، و مردم را به تسلیم شدن مجبور می‌کند، بنا شده باشد. مردمی که این‌گونه ایمانی داشته باشند، تحت‌حمایت هیأت‌های دینی‌شان قرارخواهند داشت، و درکمال آرامش و اعتماد و اطمینان تحت راهنمایی رهبران دینی‌شان زندگی خواهندکرد، و دربرابر خواست خدا تسلیم خواهند بود، و به این دلیل برما لازم است، برای ویران کردن ایمان، سمپاشی کنیم، و مبادی خدایی و روحی را ازاندیشه‌های غیریهود محو سازیم، و به جای این مبادی، معادلات ریاضی و گرایش‌های مادی‌گرایانه ایجاد کنیم.سپس برای این‌که اندیشه‌هایشان را ازادارک سیاستمان کورسازیم، برما لازم خواهد بود، که آنان را به صنعت و تجارت مشغول کنیم، و بدین‌ترتیب، همه‌ی امت‌ها به مصالح‌شان مشغول خواهندشد، و در این درگیری‌جهانی، متوجه دشمن مشترک‌شان نخواهندشد، ولی برای این‌که آزادی،

زندگی اجتماعی‌شان را بلرزاند، و ویران سازد، برما واجب است، که تجارت را رقابتی کنیم، و نتیجه این خواهد شد، که برکت‌های زمین که ازطریق استثمار به دست آمده، دردستان غیریهودی نخواهد افتاد، بلکه ازخلال رقابت‌ها به خزاینمان وارد خواهد شد. درگیری به خاطر برتری یافتن و رقابت، جامعه‌یی خودپرست و سنگ‌دل، با انحطاط اخلاقی می‌سازند، و این جامعه کاملاً نابود خواهد شد، هم‌چنین دین و سیاست را منفور می‌شمارد، و تنها معیار حاکم، شهوت زر خواهد بود، و این جامعه به خاطر زر، لذت‌های مادی را که می توان با استفاده از طلا به دست آورد، به عنوان مذهبی اصیل اتخاذمی‌کند، و دراین هنگام است، که طبقات پست، بدون این که نیاز باشد، به انگیزه‌ی شریفی استدلال کنند، یا به انقلاب علاقه‌یی داشته باشند، فقط به خاطر ناخشنودی‌شان ازطبقات برتر.» برضد رقیبانمان که ازافراد برجسته‌ی غیریهود هستند، به ما خواهند پیوست.

خلاصه‌ی بعضی ازآموزه‌های عموم دانشمندان صهیونیست درجهان چنین است:

۱ . ویران سازی پایه‌های دین و جایگزین کردن مبادی دیگری به جای آن.

۲. غرق کردن غیریهود به کارهای مادی که آنان را ازتوجه به نیرنگ‌های یهودیانی که درپشت پرده‌ها کمین گرفته‌اند، مشغول می دارد.

۳ . دزدیدن تلاش و کوشش امت‌های غیریهودی و ملحق کردن ثمره‌هایشان به خزاین یهود ازطریق مسابقاتی که یهودیان نیرنگ‌ها و حیله‌هایشان را می دانند، و بدان وسیله ازطریق شبکه‌ی پیچیده‌ی جهانی‌شان شکار را به دام می اندازند.

٤ . مشغول کردن امت‌ها به لذت‌های مادی، تا ازکار جدی منصرف شوند، و نیروهای جسمانی و مالی‌شان را بمکنند.

۵ . شوراندن طبقات جامعه برضد یک‌دیگر پس از به وجود آوردن اسباب توجیه‌گر شورش.

آیا این تعلیمات یهودی، تعلیمات شیطانی نیست، که مردم آن را به شیاطین نسبت می‌دهند؟ بله، رهبران یهودی این‌گونه برنامه‌ریزی می‌کنند، وجمهور یهودیان درجهان، مطابق همین برنامه حرکت می‌کنند، و درزمین به فساد می‌پردازند، و درمیان مردم کفر و الحاد را رواج می دهند.

پس مسلمانان درکجای کارند، و چرا ازنقشه‌های دشمنان‌شان آگاه نیستند؟ آیا برای مقابله با نقشه‌ها و نیرنگ‌های یهود و برگرداندن تیرهای دشمنان‌شان به خود دشمنان، برنامه‌ریزی دقیق و درستی دارند؟ آیا برنامه‌یی جدی و محکم و دراز مدت برای مبارزه دارند؟

حمله‌های جنگ اندیشه و وسایل آن

یهودیان پراکنده درجهان دریافتند، که نقشه‌های پنهانی‌شان به تدریج خواسته‌هایشان را تحقق می‌بخشد، و جنگ مهم اندیشه، که ازپیش برضد سایر ملت‌ها طرح‌ریزی کرده‌اند، و با تمام دقت آن را اجرا می‌کنند، بیش‌ترین ثمره را برای منفعت مادی یهود درجهان به ارمغان آورده است، دراین هنگام بود، که مقررکردند، سیاست جنگ اندیشه را درمیدان‌های گوناگون علمی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و سایر میادین مختلف دنبال کنند، تا گمراه‌سازی‌هایی که برای صادرکردن به دیگران وضع کرده‌اند، برعقل‌های دیگران مسلط شوند، وتنها خودشان راه‌های مغایر با اندیشه‌هایی که منتشرش می کنند، بپیمایند، درنتیجه غنایم حقیقی را که این راه‌های مغایر، به آن منتهی می شود، به دست آورند .

یهودیان، آن هنگامی‌که با اندیشه‌هایی که کارگاه‌های گمراه‌سازی یهودی درقالب نظریات علمی منتشرمی‌سازند، با جهان می‌جنگند، کاملاً دقت می کنند، که هویت حقیقی آن پنهان بماند، تا مردمی که مورد هدف قرارگرفته اند، متوجه حقیقت بازیچه‌ی یهودیت نگردند، و پنجره‌های عقل‌شان را برآن ببندند.

رهبران نقابدار یهود، تعلیمات‌شان را به سربازان و نمایندگی یهودیشان صادرمی‌کنند، و همان طور که دربعضی ازتعلیمات مکتوب‌شان درپروتکل‌هایشان آمده، به آنان می‌گویند: «نباید خود را آشکار کنید، و ما را به مردم معرفی نکنید، برشماست، که کلمه‌ی یهودی را رمز اطلاعات قرار ندهید.»

آنان می‌خواهند، خود را پنهان کنند، و اندیشه‌ها و نظریاتی که منتشر می‌کنند، به آنان نسبت داده نشود، چون هرگاه مردم متوجه‌شوند، که آن کالای یهودی محض است، با ترس و واهمه به آن نگاه خواهند کرد، و نشانه‌های نیرنگ یهودیان نهفته در ورای آن، برایشان مشخص خواهد شد، و درآن هنگام اثرش ضعیف و سرنوشتش، متلاشی شدن و زوال شتابان است. اما هرگاه این اندیشه‌های صادراتی یهود، مخفیانه نفوذ کند، و به مصادر دیگری غیر ازیهود نسبت داده شود، بسیاری از نوجوانان و جوانان را به خود جذب می‌کند، چون شامل ارضای غرور و جواب مثبتی به شهوت‌هایشان می باشد. پس طوطی‌وار آن را می‌پذیرند، و لشکریان احمق‌شان به دنبال آن روانه می گردند، بدون این که به عواقبی که مسیر گمراه کننده شان به آن منتهی‌می‌شود، و با افکاری پلید، به سرنوشتی هلاکت بار سوق می‌دهد، بیاندیشند.

روش رقابت با نظریه‌ها و اندیشه‌های پوچ

مهارت یهود درواداشتن مردم به جهت خسارت فکری و فرهنگی و به جهت نابودی و هلاکت به مهارت‌شان درمیدان‌های رقابت و سوق دادن درتجارت و دادوستد و شرکت‌های سهامی بستگی‌دارد. نمونه مکرشان درمیدان مسابقه به وسیله‌ی طلا، که این گونه مسابقا ت را درعرصه‌های گوناگونی انجام می‌دهند، و از جمله درعرصه‌های جنگ فکری به این صورت است، که تعدادی ازثروتمندان یهودی و نمایندگان‌شان را درجهان وادار می‌کنند، که به شکل علنی و روشن مقادیر زیادی طلا با نرخی که دربازار جهانی رایج است، یا کمی بیش ازنرخ رایج، بخرند، و آنان با این کار، شایعاتی دروغین و گوناگون منتشر می‌سازند، که وانمود کنند، دربعضی کشورهای جهان، ذخیره‌ی طلا کمبود دارد، و کمبود ذخیره، گاهی واقعیت دارد، ولی نه به آن صورتی که یهود، هولناک جلوه می‌دهد، یا شایعات دیگر. این هنگام است، که مردم برای خریدن طلا و ذخیره کردنش هجوم می‌برند، و با سرعت فوق العاده‌یی تحت تأثیر بازیچه‌ی یهود، همراه با اندیشه‌یی که درجهان منتشر کرده‌اند، نرخش بالا می رود، و هنگامی که نرخ بیش از آن‌چه تخمین زده می شد، بالا رفت، یهودیان به تدریج ازخریدن خودداری نموده، تا بازیچه معلوم نشود، و نیز این‌که افراد کودن پیوسته درمیدان مسابقه مشغول و سرگرم‌اند، و درمیان فرکانس‌های صعود و نزول، یهودیان از طلایی که ازپیش با نرخ پایین گرد آوری کرده‌اند، رها می‌شوند، چون با بالاترین نرخی که درفرکانس‌های مسابقه بالا رفته، می‌فروشند، و با این کار شیطانی، سود جهانی انبوهی را به دست می آورند، و با این کار، اموال مسابقه دهندگان کودن را می‌ربایند، و این کار آنان شبیه قمار همراه با بازیچه‌های ماهرانه‌اش و یکی ازخیانت‌های غدارانه‌اش می‌باشد، و مسابقات‌شان درزمینه‌ی جنگ اندیشه نیز، بدین شکل براساس مبادی که پخش می‌کنند، است، اندیشه‌یی مسموم و ویرانگر را برای ملت‌ها اختراع نموده، و هرگاه که به شکلی تزیین یافته و مقبول قالب‌ریزی شده به عنوان نظریه‌یی ازنظریات مورد انتظار که می تواند به نفع انسانیت، پیشرفت تاریخی ایجادکند، درجهان منتشر می‌کنند، و سربازان و نمایندگان‌شان به ظاهر این نظریه را درآغوش گرفته، و مورد توجه قرارمی‌دهند، و همراه این کار، برای ترویجش، ازتمامی وسایل اطلاع‌رسانی خودشان و وسایل اطلاع‌رسانی کرایه‌یی استفاده‌می‌کنند، و نوجوانان و امثال‌شان که شیفته‌ی اندیشه‌ها

و نظریه‌های نو هستند، آن را می‌شنوند، و تزئینات و زرق وبرق دروغینش را مشاهده می‌کنند، و مفتونش شده، و درآن فرو می روند، و به خاطر آن، خشمگین شده، و به هیجان می آیند. بنابراین، هرگاه رهبران یهود دیدند، که موج پلیدشان درحال انتشار است، خود را از آن کناره گرفته، و به سایر یهود نیز توصیه‌می‌کنند، که از آن استقبال نکنند، چون که باطل است، و تنها دام جهت شکاری‌ست، که مقداری ازسود حاصل اززیان امت‌های غیریهودی، درنتیجه‌ی دست کشیدن ازمبادی وعقاید و اخلاق و برنامه‌ی زندگی، برای یهودیت جهانی تضمین می‌کند، و این زیان، درنتیجه آنان را بیچاره و نابود خواهدکرد، و این امت‌ها پیوسته با خسارت‌های گوناگونی که میراث بزرگ فکری و فرهنگی‌شان را به غارت می‌برند، درگیرند، و یهودیان پیوسته ازمجرای خسارت دیگران، سودی جاری و همیشگی برای خود کسب می‌کنند، تا زمانی که خوشبختی امت‌ها به رودخانه‌یی می‌ریزد، که درتاریکی حرکت می‌کند، تا با بلعیدن خیر دنیا برای بنی‌اسراییل، به کام یهودی طمعکار بریزد. این چیزی‌ست، که یهود به خاطر آن کار می کند، و برای رسیدن به آن، توطئه‌ها و نیرنگ‌ها می چیند.

تسلط یافتن بر مؤسسه‌های آموزشی

دانشمندان و خردمندان یهود، برای این که برمؤسسه‌های آموزشی تسلط یابند، و زمام آن را درهمه‌ی دولت‌های جهان درکنترل داشته باشند، برنامه‌یی وضع کرده‌اند، تا نسل‌های جدید را با نظریات و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و فلسفی و روانی و سایر نظریاتی که ضامن درهم شکستن ارکان عقیده‌ی دینی و احکام خداوندی دردرون‌شان است، تغذیه کنند، و بدین وسیله بتوانند آنان را ازآغوش خانواده‌هایشان ربوده، و به صف‌های کسانی داخل‌شان کنند، که باحماقت به راهی که غایتش معلوم‌نیست، روی‌آورده، و به صدا و آواز و طبل و سازهایی‌که دلقک‌ها می‌نوازند، سرگرم‌اند، و فریب وسوسه‌های طمع برانگیزی که بین آنان نفوذ کرده، و به هلاکت‌شان خواهد انداخت، خورده‌اند.

این افراد، همانند آن دسته از مردمی هستند، که سوق‌دهندگانشان به سوی هلاکت به آنان می‌گویند: «شما به سمت معدنی ازمعادن طلا در حرکتید، و درشب پیش ازطلوع فجر به آن خواهید رسید.» و قافله‌ی سرگردان خواب آلود با بی‌پروایی، پشت سر قاتلان خود حرکت می‌کنند، تا که نیمه شب فرا می‌رسد، و

تاریکی همه جا را دربرمی‌گیرد، آن هدایت کنندگان شیطان صفت، ایستاده، و به آنان می‌گویند: «معدن طلا درآن کوه زیرآن شهر قراردارد، و برای بهره‌برداری باید شبانه به آن داخل شوید، و با مردم بجنگید، و پیروز شوید، و آنان افرادی ضعیف و غافل‌اند؛ درحالی‌که، شما نیرومند و هوشیار هستید.» و بدین صورت، آهنگ آرزو برایشان می‌نوازند، و آنان را به طمع می‌اندازند، درنتیجه درذهن این افراد کودن، بی‌فکری و حماقت جای می‌گیرد، و به شهر داخل‌می‌شوند، و اهل آن شهر را نابود می‌کنند، و کوهی را که گفته شد، معدن طلا درآن است، اشغال می‌کنند، صبح که شد، می‌بینند، شهری که درشب ویرانش کرده‌اند، شهرخودشان بوده، و مردمی را که کشته‌اند، خانواده و خویشاوندان‌شان بوده‌اند، و معدن موعودشان جزصورتی فریبنده و ساخته شده بردهانه‌ی آتشفشان، بیش‌تر نبوده، که به هنگام طلوع خورشید منفجر می شود، و این دسته‌ی بی‌فکر و احمق را نابود می‌کند، و هر نیرویی را که با خود دارند، از بین می‌برد، این‌جاست، که بعضی از شکست‌خوردگان‌شان به هم روی نموده، و هم‌دیگر را سرزنش می‌کنند، و شیطان صفتانی که درکمین بوده‌اند، که چنین مصیبتی براین مجموعه‌ی بی‌فکر واحمق که شهر را اشغال کرده‌اند، فرودآید، شهر را اشغال کرده، و غنیمت‌ها را جمع آوری می کنند، و وسایل را می گیرند، و ساکنانی را که باقی مانده‌اند، بیرون می کنند، و گردهم آمده، سرود نیشخند و تمسخر برنعش قربانیانی که فریب وسوسه‌ها و دسیسه‌ها را خورده‌اند، و ساز و آواز سرگرم‌شان کرده، سر می‌دهند. این صورتی کاملاً مطابق از جنگ اندیشه‌یی‌ست، که سیاستمداران و شیاطین یهود، برای جهان برنامه ریزی کرده‌اند.

اما وسوسه‌ها و چاپلوسی‌ها و نصیحت‌های دروغین عبارت است، ازنظریه‌ها و فرضیه‌های فاسدکننده‌یی که جای حقایق دینی ثابت و احکام شریعت ربّانی را دردل‌ها و کارهای مردم می‌گیرد، و درزیر پرده‌ی نظریه‌های علمی نوین، که با پیشرفت نظریه‌های مادی که به زندگی مادی پیشرفت چشمگیری بخشیده، همراه بوده، و به قربانیان‌شان وانمود می‌کنند، که آن نظریات علمی ازجهت اصالت و ثبات، مثل نظربات مادی‌ست، درنتیجه عوامل پیشرفت فرهنگی فکری را دربرخواهد داشت؛ همان طورکه، نظریه‌های علمی پیشرفت فرهنگی مادی را به همراه داشته است. اما طبل و سازها عبارت است، ازهر شکل و قالبی ازمردم‌فریبی، که بدان وسیله مردم را درمسیری بی‌هدف و اندیشه، مشغول می‌سازند. اما شب

بسیارتاریکی که درآن شب، مسیر را می پیمایند، عبارت از تاریکی‌ها و پنهان‌کاری‌هایی‌ست، که سازمان‌های پنهانی یهود، خود و اهداف و عاقبت هلاکت‌بارشان، که مردم را به آن سمت می‌کشند، با نظریه‌ها و فرضیه‌هایی که به نام علم ترویج می‌کنند، می پوشانند. اما معدن طلا عبارت است، از آرزوی شوق‌برانگیزی که مفسدان، نسل‌های فریب خورده را درمدارس و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها به آن سمت سوق می دهند، و فراتر از آن، انجمن‌ها و احزاب و کارخانه‌ها و کارگاه‌هاست.

اما شهری که آن دسته‌ی احمق، شبانه با آن یک‌باره روبه‌رو می‌شوند، و خرابش می کنند، و مردمش را می کشند، عبارت است، از مبادی خیرخواهانه و شایسته و امتی که این جوانان و نوجوانان فریب‌خورده‌ی گمراه‌گشته به آن منسوبند، همان نوجوانان و جوانانی که نظریه‌های فاسد و تباه کننده‌یی که یهودیان برعلوم مادی گذاشته؛ درحالی که، از آن مبراست، و درخدمت کردن به یهودیت جهانی، جهان را تخریب کند، چشم و گوش بسته می پذیرند.

اما واردشدن شبانه‌ی آن دسته ازجوانان فریب خورده عبارت است، از توطئه‌های پنهانی که به انقلاب‌های آتشینی که سرمایه‌ی شهرها را نابود می کند، و مجد و عظمت شان را برباد می‌دهد، منتهی می شود.

اما انفجار آتشفشان برافراد آن دسته‌ی بی‌فکر عبارت است، از نهایت و عاقبت قطعی که هرلشکری که دست‌های پنهانی یهود با زنجیرهای آهنی طلانما تحت هرشعار پر زرق و برقی که به ظاهر رحمت اما درباطن عذاب آفرین است، آن را هدایت کند، خواهدداشت.

مسلمانان امروزی به‌ویژه سردمداران فرهنگی‌شان، باید هوشیار و بیدار باشند، چون مسؤولیت تاریخی به دوش ایشان است.

مراحل تسلط یافتن یهود برسیاست آموزشی

یهودیان برای تسلط یافتن برسیاست آموزشی درجهان، از راه‌های گوناگونی وارد می‌شوند، که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مرحله‌ی‌اول: به کارگماشتن گروهی ازافراد با تجربه و زبردست یهودی، تا نظریه‌های جدیدی وضع کنند، که بتوانند مبادی و پایه‌های بنیادینی را که ادیان ربّانی آورده‌اند، ویران کنند؛ درحالی که، هدف، ازبین بردن ملت‌های غیریهودی با

ازبین‌بردن عوامل قوت و صیانت‌شان است، که زبان حال نظریه‌های جدید، درزمینه‌ی روان شناسی و اجتماعی و اقتصادی که بعضی ازدانشمندان و سیاستمداران یهودی پرچمدارش‌هستند، شاهد این مرحله‌اند، که درنابودسازی بیش‌تر مبادی‌دینی و اخلاقی و انتشار نابسامانی‌های گوناگون و انواع هرج ومرج درجهان و ایجاد بسیاری ازانقلاب‌ها نقش مهمی دارند، و اقوال‌شان نیز شاهد این مدعاست. درپروتکل نهم ازپروتکل‌های دانشمندان صهیونیستی چنین آمده است: «نسل نوپای غیریهودی را فریفته‌ایم، و با تعلیم مبادی و نظریه‌هایی که پوچی‌اش برما روشن است، ولی آن را تلقین می‌کنیم، فاسد و متعفنش کرده‌ایم.» هم‌چنین درپروتکل سیزدهم چنین آمده است: «می‌کوشیم، افکارِعمومی را متوجه هرنوع ازنظریه‌های پرزرق و برق کنیم، که ممکن است، پیشرفت یا آزادی را دربرداشته باشد، و کاملاً موفق شده‌ایم، که با نظریه‌هایمان، که لباس پیشرفت برتنش کرده‌ایم، سرهای خالی ازعقل را به سمت سوسیالیسم بچرخانیم، و دربین غیریهود، حتی یک فرد هم پیدا نمی شود، که بفهمد، درهر حالتی در ورای کلمه تقدم و پیشرفت، گمراهی و انحراف ازحق نهفته است، به جز حالت‌هایی که این کلمه به اکتشاف مادی یا علمی اشاره دارد، چون به جز یک آموزش حقیقی یافت نمی‌شود، و این یک آموزش حقیقی نیز مجال پیشرفتی درآن نیست. تقدم و پیشرفت ـ همانند هر فکر پوچ دیگری ـ کارش سرپوش گذاشتن برحقیقت است، تا کسی غیر از ما حق را نشناسد. ما ملت برگزیده‌ی خدا هستیم، که خدا آن را برگزیده، تا قیام کننده به حق باشیم، و هنگامی که به قدرت برسیم، سخنرانان ما مشکلات بزرگی که انسانیت را متحیرمی‌کند، مورد مناقشه قرار می‌دهند، تا درنهایت، بشریت به حکومت مبارکمان تن دهد،.و چه کسی‌ست، که شک کند، که ما مشکلات را مطابق نقشه‌یی سیاسی ـ طی سال‌های متمادی، انسانی به آن پی نبرده است ـ برانگیخته‌ایم؟» هم‌چنین درپروتکل چهاردهم چنین آمده است: «هرگاه به قدرت برسیم، سروران زمین می شویم، و قیام هیچ دینی غیراز دینمان را مباح و جایز نمی‌شماریم، و به این دلیل برما لازم و واجب است، که همه‌ی عقاید ایمانی را ویران کنیم.»

هم‌چنین درپروتکل دوم چنین آمده است: «امی‌ها (غیریهود) به ملاحظات تاریخی مداوم توجه نمی‌کنند، بلکه بدون اندیشیدن به نتایجش، نگاهی گذرا و سطحی به آن دارند، و به همین خاطر نیازی نیست، که برای آنان اهمیت و ارزشی قایل باشیم. بگذارید، بهره‌مند باشند، و با خیال‌شان زندگی‌کنند، یا به یاد آمال و آرزوهای گذشته‌شان زندگی‌کنند. بگذارید، معتقد باشند، که تئوری‌هایی که به آنان

تلقین کرده‌ایم، حقایقی ثابت است، که ازجهت تئوری، علم برآن استوار است، و می‌کوشیم، اعتماد کورکورانه‌شان را به این قوانین، به شکل فزاینده‌یی بیفزاییم، و این کار، با منحصر کردن دیدگاه‌هایشان و با همکاری آن‌چه روزنامه‌هایمان به عقل‌هایشان القا می کنند، امکان پذیر است.

طبقات دانشجو به دانش خود متکبرانه می‌نازند، و کورکورانه خود را به معرفتی مشغول می‌سازند، که ازعلمی که نمایندگان ما تقدیم‌شان نموده‌اند، حاصل شده است. چون علاقمندند، که مطابق دیدگاهی که برگزیده‌ایم، بیاندیشند. گمان نکنید، که سخنانمان پوچ و توخالی و طبل تهی‌ست، و این‌جا توجه داشته باشید، که می‌توان گفت، موفقیت داروین و مارکس و نیچه و اثر غیراخلاقی این دیدگاه‌ها نسبت به علوم، دراندیشه‌ی غیریهودیان کاملاً پیداست.»

ازمجموع این متونی که ازطرف رهبران یهود، منتشرشده، اضافه برواقعیت ملموسی که در جهان با اسباب و نتایجش مشاهده می‌کنیم، متوجه می‌شویم، که ترویج و پخش نظریه‌های نوین، مبادی و پایه‌های بنیادینی را که ادیان آورده‌اند، درهم می‌کوبد، فقط و فقط یک نقشه‌ی کاملاً یهودی‌ست، که هدف آن، ازبین بردن ملت‌هاست، که با نابود کردن عوامل صیانتش انجام می‌گیرد، تا درنتیجه غنایم فراوانی که به دنبال نابودی حاصل می‌شود، به چنگ بنی اسراییل درآید، البته این غنیمت‌ها حاصل پشت پازدن مکارانه‌ی یهود به رسالت‌های ربّانی و فضایل انسانی‌ست، ولی هرگاه از یک‌دیگر بپرسیم، آیا یهود غنیمت‌ها را پس از جایگیرشدن تباهی درجهان، تصرف خواهدکرد؟ پاسخ تاریخ، مطابق سنت خداوندی در رفتار با مخلوقاتش، گویای این‌مطلب است، که عقاب خداوندی که دامنگیر مفسدین می شود، دو برابر مصیبتی‌ست، که دامنگیر فریب خوردگان و بیچارگان می شود.

داستان ابن روبی

داستان واقعی‌که نویسنده‌ی ایتالیایی «جیوفانی بابینی» ذکرنموده، شامل مطالبی‌ست، که این مرحله را که ذکر شد، تأیید می‌کند، و شاهد گویایی‌ست. خلاصه‌ی داستان چنین است: یکی از میلیونرهای آمریکایی به نام «جک» در چند روزنامه اعلانیه‌ی زیر را منتشرکرد، به دنبال منشی مجرد و فیلسوف هستم، که برچند زبان مسلط باشد، و زندگی دربه‌دری و آوارگی را دوست داشته‌باشد. چند

روزی از انتشار روزنامه نگذشته بود، که شصت و سه نفر که از بین این شصت وسه نفر، چهل و هفت نفر یهودی بودند، داوطلب شدند، پس از امتحان‌ها و بررسی‌های لازم، ازبین آنان، یک یهودی که به نظر می رسید، تیزهوش‌تر باشد، انتخاب شد. این یهودی ابن‌روبی نام داشت، و شروطی که دراعلانیه مشخص شده بود، آن‌ها را داشت، و طبق توصیف میلیونر می بایست، قدی کوتاه و کتفی خمیده داشته باشد، دارای گونه‌ها و چشمانی فرو رفته و مویش جوگندمی، اما رنگش سبز لجنی باشد. این جوان در لهستان متولد شد، و تحصیلات ابتدایی‌اش را در شهر ریفا به پایان رسانده بود، و گواهی دکترایش درفلسفه از دانشگاه ایانا و گواهی در زبان‌های زنده را ازدانشگاه پاریس گرفته بود، و در بارسلونا و بعد در زریخ استاد بود.

این جوان یهودی دربرابر میلیونرش، بیش‌تر به سگی می‌ماند، که کتک خورده بود، جز این که به خود اطمینان داشته، که کسانی مثل او، ارباب نمی تواند از او بی نیاز باشد، بلکه سخت به او نیاز دارد. میلیونر یهودی از او پرسید، چرا یهودیان به طور معمول دریک زمان هم تیزهوش و زیرک‌اند، هم ترسو؟ یهودی درجواب گفت: ترسو بودن‌شان فقط ازجهت جسمی‌ست، اما ازجهت روحی ترسو نیستند. شخص یهودی، قهرمان بربری نیست، بلکه همیشه حتی در دوران داوود معتقد بوده، و هست، که ارزش‌واقعی شخص، دربهره‌برداری از فراست و تیزهوشی‌اش است. از زمانی‌که یهودیان پراکنده شدند، تا امروز، بدون دولت یا حکومت و ارتش[۱] زندگی می‌کنند، و درجای جای کره‌ی زمین پراکنده‌اند، آن هم درمیان مردمی که آنان را بد می دانند، و با آنان دشمنی و عداوت دارند، پس چگونه می‌شود، انتظار داشت، که قهرمانی عرب و غیرعرب در وجودشان ریشه بدواند؟ درحالی‌که، دو وسیله‌ی بسیار مهم را دراختیار دارند، ثروت و تیزهوشی، مگر غیر ازآهن و طلا وسیله دیگری هم وجود دارد؟ درصورتی که فرد یهودی ازاستعمال آهن ناتوان باشد، مجبور است، که طلا استعمال کند؛ درحالی که، طلا معدنی‌ست، که زیبایی و نجابت درآن از آهن بیش‌تر است، بنابراین، فرانک، تفنگ یهودی‌ست،

[۱] . این سخن پیش از برپایی دولت اسرائیل گفته شده است. (پاورقی مؤلف)

و دلار، توپ جنگی‌اش و جای تعجب نیست، که فرد یهودی سرمایه‌دار شود، و با مال، برجهان تسلط یابد. سال‌ها گذشت، و وسایل دفاعی که در ابتدا یهود برای محافظت ازکیان خود به کار می‌گرفت، به وسایل انتقام‌جویانه تبدیل شد؛ درحالی که، قبلاً یهود، برای انتقام‌جویی، بیش‌ترازمال، به فراست و تیزهوشی متوسل‌می‌شد، و من معتقدم، که تیزهوشی و فراست به مراتب ازمال بهتر و تأثیرش درنفوس بیش‌تر است. یهودیان می خواهند، تمام مبادی و علوم و ارزش‌های والایی را که نصرانیت و اسلام بر آن مبتنی‌ست، نابود سازند، اگر وضعیت جهان را از چند قرن پیش تا کنون، دقیق بررسی‌کنی، متوجه خواهی‌شد، که تیزهوشی و فراست یهود، با جدیت و شادابی تمام، برای نابودسازی ارزشمندترین اعتقاداتتان و ویران‌سازی ستون‌هایی که پایه‌های اندیشه‌تان برآن استوار است، کار می‌کنند.

بله، اگر یهودی آزادی نوشتن داشته باشد، خیلی زود بی‌هویت خواهید شد، و درمعرض انهدام و فروپاشی قرارخواهید گرفت. مردم زمانی طولانی اعتقاد داشتند، که سیاست و اخلاق و دین و هنر مظاهر والای اندیشه‌اند، و ارتباطی با بورس و شؤون زندگی ندارند، تا که کارل مارکس یهودی بنیانگذار سوسیالیسم آمد، و ثابت کرد، که این چیزها خیالی‌اند، و حقیقت ندارند، و جز برپایه‌ی اقتصادی حقیر، قابل رشد و پرورش نیستند. دراواخر قرن نوزدهم، اروپا به «تولستوی» و «فزلین» و «نیچه» و «آبسن» افتخار می‌کرد، و گمان می‌کرد، که ازجهت پیشرفت انسانی به مقام قابل توجهی رسیده‌اند، اما «ماکس نوردو» فرا رسید، و ثابت‌کرد، که شُعَرایتان مردمی سبک مغز و ابله بوده‌اند، و فرهنگتان مبتنی بردروغ و تلبیس است.

هریک از ما معتقد است، که ازهر فساد و نا بهنجاری، سالم است، تا که جناب فروید با اکتشاف مشهورش درزمینه‌ی امور جنسی بیان نمود، که: «آن کسی از ما که به نظر می‌رسد، بیش‌تر اهل فضیلت و تقواست، دراعماق وجودش، مردی تبهکار و نابهنجار و مجرم است.»

ازسده‌های میانه مردم عادت داشتند، که زن را به حساب آورند، و به عنوان موجود محترمی به او نگاه کنند، تا که «وایننجر» یهودی ازراه رسید، و با علم بیان نمود، که: «زن پلیدترین مخلوق کره‌ی زمین است، و کانون پلیدی‌ها و آلودگی‌هاست.»

اندیشمندان و فلاسفه اعتقاد داشتند، که تیزهوشی و فراست، تنها وسیله‌یی‌ست، که از آن طریق می‌توان به حقیقتی که عبارت‌از هدف انسانی باشد، رسید، اما «برگسون» فرارسید، و با تحلیل‌های دقیقش، این اعتقاد را از بیخ و بن واژگون کرد، و اثبات نمود، که عقل از ادراک حقیقت عاجز است.

مردم معتقد بودند، دین چیز والایی‌ست، که بنده را به خدا نزدیک می کند، اما «سلاموین نیارخ» یهودی ازراه رسید، و با فراستش توانست ثابت کند، که دیانت‌ها، چکیده‌ی خرافات و اوهام وحشیگری هستند.

آسوده خاطر زندگی می‌کردیم، و اعتقاد داشتیم، که نظام هستی برقواعد ثابتی استوار است، و ازنظم خاصی دربین اجزایش برخوردار است، و معتقد بودیم، که زمان و مسافت یک چیز است، و مسافت مطلق وجود ندارد، همان گونه که زمان مطلق نیز وجود ندارد، و هرچیز درزندگی نسبی‌ست، و بدین ترتیب، قواعد علوم طبیعی جدید، که دانشمندان آن را ازمفاخر تمدن مدرنیسم به حساب می آورند، درهم شکسته شد، و کسان دیگری ازدانشمندان یهودی که با تیزهوشی و فراست‌شان، تمام مبانی موجود را اززمانی بسیار دور درهم شکستند؛ درحالی که، خودشان نیز یقین دارند، که همه‌ی این قواعد و مبانی صحیح و ثابت‌است، ولی می‌خواهند، مردم را به آشفتگی فکری دچار کنند، و عقایدشان را متزلزل کرده، و افکارشان را مشوش نمایند.

درباب سیاست نیز، مثال‌های فراوانی داریم، که گذرا به چند مورد اشاره می کنیم:

پیروزی دزراییلی یهودی با سیاستش بررقیبش گلادستون و پیروزی لنین برامپراتوری شوروی، مرهون تلاش‌های بی‌امان تروتسکی یهودی‌ست، و کلیمنصو جز با حمایت ماندل یهودی نمی توانست موفقیتی به دست آورد. با وجود این که، این افراد ملیتی جدا ازدیگری دارند، اما ملاحظه می کنیم، که برای یک هدف، که عبارت از نابودسازی حقایق موجود و ویران کردن دلایل‌ثابت و تحقیر هر چیز قابل احترامی و پست و بی‌ارزش جلوه دادن هر چیز منزهی و پلید نمودن هر چیز پاکی باشد، تلاش‌می‌کنند.

ما رهبران بازارهای مالی و صنعتی و فکری درجهان هستیم، و حرکتش را آن‌گونه که بخواهیم، اداره می‌کنیم، یهود جمع بین دوچیز متناقض را ممکن می‌سازد، درمیدان مال مستبد است، و درزمینه‌ی آشفتگی فکری حرف اول را می‌زند، و شما درزمینه‌ی اقتصاد به ما وابسته‌اید، و درزمینه‌ی اندیشه قربانیان ما هستید. همان نگون‌بختی که درطی قرون و پس از انقلاب‌های متوالی، مطرود ملت بوده، و زجر و ستم کشیده، امروزه توانسته است، سرود پیروزی دوگانه‌یی سردهد.

این چکیده‌ی داستان این یهودی و اقوالش با میلیونر بود، و بیانگر کارهای ننگین یهود و چاره‌اندیشی‌های منفی آنان درحق مردم‌است، که از اقوال و افعال‌شان پیداست. اما افراد ساده لوح، با کودنی تمام از دست‌آوردهای گمراه‌کننده و شیطانی‌شان اطاعت‌کرده، و گمان می‌کنند، که منبع خیر و منفعت برای جهان‌اند؛ درحالی‌که، کاملاً برعکس، نیروهایی هستند، که جهان را ویران می سازند.

مرحله‌ی‌دوم: دومین مرحله‌ی تسلط یافتن یهود برسیاست آموزشی درجهان، عبارت ازنفوذ تدریجی به مراکز برنامه‌ریزی آموزشی و ترویج نظریه‌ی آموزشی لاییک و بی‌دینی و گنجاندن نظریه‌های جدیدی درضمن برنامه‌های آموزشی‌ست، که مبادی و مبانی را که ادیان ربّانی آورده‌اند، نابود می‌کند، که با نام آزادی علمی و درزیر لوای شعار پیشرفت، این کار را انجام می‌دهند؛ درحالی‌که، رهبران یهود، ازپوچی این نظریات و برنامه‌ها کاملاً آگاه‌اند، و مخفیانه برای توده‌ی یهودیان بیان می‌کنند، که این نظریاتی که وضع‌کرده، و ترویجش می‌کنند، نظریات باطلی‌ست، و بر هر یهودی درجهان لازم است، که این را بداند، هم‌چنین بداند؛ اگرچه، رهبران یهود پایه‌گذار آن هستند، و به شدت از آن حمایت می‌کنند، اما هدف، فقط فاسد کردن امت‌های غیریهودی‌ست.

هم چنین اضافه برنفوذ درمراکز برنامه‌ریزی آموزشی سعی‌دارند، که به طورمستقیم و غیرمستقیم به بیش‌تر دستگاه‌های آموزشی نفوذ کنند، که همراه با آن بتوانند نسل‌هایی‌که مدارج علمی را می‌پیمایند، با سیلی ازکتاب‌ها و مجلات و مقالاتی‌که نظریات مخالف مبانی دینی‌اعتقادی و اجتماعی و اخلاقی را ترویج می‌کنند، تغذیه کنند، تا درنتیجه اندیشه‌ی این نسل‌های نوپا را تباه‌کرده، و بر نابودی و بی هویتی جسورشان کنند، و نهایتاً راه عقب‌گرد و سقوط را درپیش گیرند.

یهودیان این مرحله را نیز دربیش‌تر دولت‌های بلوک شرق و غرب و دردولت‌هایی که غلامان حلقه به‌گوش‌شان‌اند، اجرانموده‌اند، و پس ازآن، به مؤسسه‌های آموزشی جهانی سازمان ملل متحد نیز نفوذ کرده‌اند، همان‌گونه که به مؤسسه‌های دیگری نیز نفوذکرده‌اند، و دراداره و توجیه این مؤسسات نقش بسیاربزرگی دارند، یک پژوهشگر دربیش‌تر مؤسسه‌های سازمان ملل متحد اسامی یهودی بسیارزیادی را مشاهده می‌کند، و اگر سازمان آموزشی و فرهنگی و هنری یونسکو را بررسی کند، می بیند، تعدادی ازمدیران و توجیه‌گران یهودی، بسیاری از مراکز مهم آن را دراختیار دارند، به گونه‌یی که به آسانی می توانند با یک‌دیگر

همکاری‌نموده، و فرامینی را که رهبریت‌جهانی یهود از پشت پرده به آنان املا می‌کنند، اجرا نمایند.

بعضی ازاندیشمندان آمریکایی متوجه سلطه‌ی یهود برنقش علم درآمریکا شده‌اند، و مطالب مهمی را درکتابی به نام «یهودیت‌جهانی» ذکرنموده‌اند، که میلیونر مشهور جهانی «هنری فورد» ازآنان خواسته بود، چنین کتابی را تهیه کنند، چون هنری‌فورد متوجه تسلط خطرناک یهود درکشورش شده بود.

نویسندگان کتاب، به نقل از برگردان عربی «خیری حماد» می‌گویند: «به سرعت پیشروی آتش دربین گیاهان خشکیده، دردانشکده‌ها اخطار شایع است، و روش کار یهود کاملاً مشخص است. شگفتا! چه اسلوب ساده‌یی دارند. اولین گام، ترویج روح بی‌دینی و لاییک‌گرایی درکودکستان است، و علمانیت همان کلمه‌ی دقیقی‌ست، که یهود به کار می‌برد، تا کار خود را معرفی کرده‌باشد، که عبارت است، ازپرورش و آماده‌سازی کودکان پیش دبستان، بدین صورت که، ازهیچ چیزی که نشانگر رابطه‌ی عمیق بین فرهنگ و ملیت با مبادی بنیادین دینی باشد، برای کودک ذکرنشود، تا کودک بیگانه ازدین رشد کند، و علم‌زدگی محض داشته باشد. آری، به‌نظر یهود لازم است، که این مبادی را به دور ازمدارس نگه داشت، هم‌چنین ضروری‌ست،، هرکلمه‌یی که کودک را درشناسایی نژاد یهود کمک می‌کند، ازمدرسه دورکرد، و هرگاه بدین‌شکل زمینه فراهم‌شد، ورود به حریم دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها ممکن‌خواهدشد، و می‌شود، برنامه‌ی دوگانه‌یی را که مبتنی برتحقیر همه‌ی مفاهیم غیریهودی‌ست، شروع کرد، و اذهان خالی را با اندیشه‌های انقلابی یهودی پرکرد، و به سرعت، ازنفوذ توده‌های مردم درمدرسه کاسته می‌شود، آن‌جایی که مردم عادی می‌توانند درمدرسه نفوذ داشته‌باشند، و در آن‌جا نقش ایفا کنند. اما درآموزشگاه‌ها و انجمن‌ها، که مردم عادی نفوذی ندارند، یهودیان به راحتی می‌توانند به مراکزی که برای دیگران ورود ممنوع است، واردشوند، و بدین‌ترتیب، هرگاه درآینده روح بی‌دینی برمدارس حاکم‌شود، و ازعوامل تأثیرگذار دینی دورشوند، یهودی کردن دانشگاه‌ها ممکن خواهد شد.»

این اندیشمندان اضافه کرده، و می‌گویند: «یهودا معرکه را آغازنموده، و جنگ را شروع کرده است، بنابراین، باید این جنگ و مبارزه را انجام داد، و باید معرکه را شروع کرد، و هیچ‌کس ازما، ازنتیجه‌اش نمی‌هراسد، ولی باید سعی کنیم، که

معرکه و مبارزه عادلانه باشد، و باید دانشجویان و رهبران فکری بدانند، که هدف مسلط شدن افکار است، هم‌چنین باید بدانند، که نیروی هجوم‌برنده، یهودی‌ست.»

آیا دراین کلامی که اندیشمندان آمریکایی نوشته‌اند، شکلی ازآن چیزی را که بعضی از پژوهشگران درجهان به آن متأثر شده‌اند، مشاهده نمی‌کنیم؟ برنامه‌ریزی و اجرای خاموش یهود، همه را درشرق و غرب به تحدی فراخوانده؛ درحالی‌که، لباس جرم و جنایت برتن دارد، ولی نیروی بازدارنده‌یی نیست، که مانع اوشود، و با جدیت، ازادامه یافتن و گسترش کارهای پلیدش درهرعرصه‌یی جلوگیری کند.

مرحله‌ی‌سوم: سیطره‌ی یهود برسیاست آموزشی درجهان، و آن، عبارت است، از تبلیغات گسترده برای آموزش دادن زن، مطابق برنامه‌ی بی‌دینی نوینی که یهود ثمراتش را درزمینه‌ی آموزش جوانان به دست آورده، و موفقیت‌آمیز هم بوده‌است، چون زن بخش‌مهمی ازجامعه را تشکیل می‌دهد، و اگر زن فاسد باشد، تأثیرش برجامعه، بیش ازتأثیر یک مرد فاسد برجامعه است، چون خداوند ویژگی‌های ذاتی را دراو به ودیعت نهاده، که می‌تواند برروان پسران و دخترانش ازکودکی و حتی نوجوانی بسیارتأثیرگذار باشد، همان گونه که برشوهر و برادر و پدر و سایر افراد خانواده که دربستر زندگی با او شریک‌اند، مؤثر است.

مروبرجر یهودی درکتابش «جهان امروز عرب» که دراواخر سال ۱۹۶۲ میلادی منتشرشده است، می‌گوید: «زن تحصیل‌کرده‌ی مسلمان، ازهمه‌ی افراد جامعه از آموزه‌های دینی دورتر است، و ازهمه‌ی افراد جامعه توانمندتراست، که جامعه را به بی‌دینی بکشاند، و از دین دورسازد.»

اعلام خطرناکی‌ست، که ازیک یهودی آگاه به مسایل آموزشی، صادرشده است. بنابراین، جای شگفتی نیست، که سازمان‌های آموزشی جهانی را که تحت نفوذ پنهانی یهود هستند، ببینیم، که خیلی گسترده فعالیت می‌کنند، و می‌کوشند، تا زن مسلمان، آموزشی علمانی و دین‌ستیزانه و به‌دور ازدین داشته باشد، و باید او را با همه‌ی چیزهایی که با مبادی دین و تعالیم اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی‌اش و... مخالفت دارد، مجهزکرد. باید نظریات فلسفی و روانی و اجتماعی پوچ و دروغین و پرزرق وبرقی را که اصولاً مبتنی برنابودسازی همه‌ی تعالیم دینی‌ست، به او آموخت، و قبلاً ذکرکردیم، که این نظریه‌های فاسد، ساخته‌ی سیاستمداران یهودی‌ست، و آن را ترویج‌نموده، و منتشرکرده‌اند، و آن را به برنامه‌های آموزشی داخل نموده‌اند، تا با عقاید و تعالیم دینی دربین ملت‌های مختلف، به جز نژاد یهود، مبارزه کنند.

اما مهم‌تر و تأسف‌بارتر این است، که مسلمانان دعوت دشمنان‌شان را بپذیرند، و نقشه‌های آنان را محقق سازند، و خیال کنند، که کاردرستی انجام می‌دهند، و گمان برند، که دعوت، فقط دعوتی علمی‌ست، و اهداف مخربی که ارکان امت اسلامی را ازاساس هدف گرفته باشد، آن‌هم با جدا کردن نسل‌های جوان، از آغوش خانواده‌ی بزرگ اسلامی و به اسم آموزش و فرهنگ، در کار نیست.

همه می‌دانیم، که اسلام، مرد وزن را به طوریکسان به فراگیری دانش صحیح و سودمند فرا می‌خواند، حال چه دانش مادی که درخدمت زندگی دنیا باشد، و راه ترقی و پیشرفت فرهنگی سالم را برای مردم فراهم کند، یا دانش دینی باشد، که انسان را به قله‌ی سعادت برساند، سعادتی که براساس اصلاح فرد و جامعه باشد، و او را به خشنودی خدا رهنمون کند، و او را درراهی قراردهد، که به بهشت جاودانه و نعمت‌های همیشگی و سعادت روحی و معنوی ابدی‌اش منتهی شود. ولی به شدت ازعلومی که به زیان انسانیت باشد، چه فردی چه گروهی برحذر می‌دارد، و از اباطیل و دروغ‌هایی که باطل‌گرایان به نام علم ترویج‌می‌کنند، باز می‌دارد، و معتقد است، که فرضیات دروغین و باطل، که به دروغ و ناروا علم نام گرفته، ازجهل زیان‌بارتر است، و هدف ازاین فرضیات، انتشار شرّ و رذیلت و تباهی درزمین است، که درنتیجه، امتی را که ازگمراهی‌های یهودیان متأثر شود، نابود خواهد کرد.

نمی‌دانم، فایده‌ی مادی تمدن و پیشرفت ازبعضی نظریه‌های روانی، که در بسیاری از برنامه‌های آموزشی کشورهای اسلامی وجوددارد، چیست؟ درحالی‌که، نظریاتی هستند، که زن را تشجیع کرده، که موانع اخلاقی و ناموسی را تحقیرکند، و نادیده انگارد، و زن را وامی‌دارد، که دربرابر خدا و شریعتش، که بر پیامبران نازل‌کرده، تمردکند. تنها نتیجه‌ی این نظریات، تباه کردن جوامع اسلامی و اضمحلال و از هم گسیختن و ضعف است، که دشمنان اسلام، ثمراتش را می‌چینند.

معلوم نیست، بعضی ازنظریات فلسفی که دربرنامه‌های آموزشی رایج درجهان وجود دارد، چه فایده‌ی مادی دربردارند؟ نظریاتی که عقیده‌ی مسلمانان را نسبت به خدا و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و روز قیامت متزلزل می‌سازد، و درنتیجه پیمودن راه‌های‌شرّ و جنایت را برای آنان، ساده و بی‌اهمیت جلوه می‌دهد، و انگیزه‌ی گناه را درآنان برمی‌انگیزاند، و عوامل خودپرستی و ظلم را در آنان تقویت می کند، نتیجه‌اش تباه کردن جوامع اسلامی و سوق دادن این جوامع به سمت فروپاشی و نابودی‌ست، که دشمنان مسلمانان ثمراتش را می چینند.

معلوم نیست، فایده‌ی بعضی ازنظریات اجتماعی و اقتصادی که دربرخی برنامه‌های آموزشی وجوددارد، چیست؟ درحالی‌که، دربین طبقات جامعه‌ی اسلامی کینه ایجاد کرده، و آنان را نسبت به شریعت خداوند مشکوک می‌کند، و انقلاب نژادی و طبقاتی که نیرویشان را به فرسایش می‌برد، و دشمنان‌شان را برآنان مسلط می‌گرداند، ایجاد می‌کند، و آنان را ازمبادی اسلامی که تنها سبب مجد و سعادت‌شان است، بیگانه می‌سازد، آیا جزتباه کردن جوامع اسلامی و رهنمون کردن‌شان به سوی هلاکت و نابودی، که خواسته‌ی دشمنانان مسلمانان است، نتیجه‌یی دارد؟

هنگام وضع هربرنامه‌ی آموزشی، مسلمانان باید کاملاً هوشیار و بیدار بوده، و باید بسیارمواظب باشند، که نقشه و برنامه‌ی دشمنان اسلام و مسلمانان، بدون این که متوجه باشیم، به جوامع اسلامی وارد نشود.

سوء استفاده از مفهوم آزادی و برابری

وقتی نقشه‌ی نبردفکری که یهود آن را درمیان ملت‌ها و امت‌های مختلف دنبال می‌کنند، و بدان وسیله به امت‌ها می‌تازند، بررسی‌کنیم، به نیرنگ سوءاستفاده ازواژه‌ی آزادی و برابری پی‌خواهیم برد، که طبق برنامه و طی مراحل متعددی به شرح زیر به‌این هدف دست می یابند:

گام اول: ترویج اندیشه‌ی «آزادی و برابری» درسطحی بسیارگسترده و افراط‌گرایانه، که هنگام تطبیق باهم، درتناقض‌اند، و هنگام حرکت، باهم برخورد دارند. اما آزادی دردایره‌ی گسترده‌اش عبارت است، از بی‌بندوباری فراگیر و بی‌حدو حصرکه یکی‌ازراه‌های نابودی حتمی‌ست، و آزادی بی‌قید و شرط با برابری خیالی، که با قانون خدا درباره‌ی انسان‌ها منافات دارد، به هم می‌پیوندند، و به شکل بسیار ناخوشایندی باهم برخورد خواهند کرد، به گونه‌یی که امتی که فریفته‌ی آزادی و برابری شده‌اند، نابود و زیروزبر خواهند شد.

دانشمندان صهیونیست درپروتکل اول می‌گویند: «ازقدیم اولین کسانی بوده‌ایم، که شعار «آزادی وبرابری وبرادری » سر داده‌ایم، و همیشه افرادی طوطی‌وار و از روی جهالت، که جمعیت زیادی را نیز تشکیل می‌دهند، و ازهرسو، گرد این شعارهای فریبنده جمع‌می‌شوند، این شعار را تکرار می‌کنند، و ازطریق همین شعارها، رونق و زیبایی جهان و آزادی حقیقی شخص را که قبلاً ازدستبرد افراد

پست، دراماان بود، نابود کرده‌اند. آن غیریهودیانی که خود را روشنفکر و دوراندیش می‌پندارند، معانی رمزی این‌کلمات را نمی‌فهمند، و به عواقبش نیاندیشیده‌اند، و متوجه تناقض‌هایی که درمعانی این کلمات است، نمی‌باشند؛ همان‌گونه‌که، متوجه نیستند، که خود طبیعت ازمساوات خالی‌ست، و درطبیعت، گروه‌های بشری مختلفی وجود دارند، که درعقل و شخصیت و اخلاق و توان و... باهم تفاوت دارند. فریاد «آزادی و برابری و برادری» ازچهار گوشه‌ی دنیا، ازطریق نمایندگان کودنمان، گروه‌های کاملی را به صفوفمان جلب کرده، و این گروه‌ها با سرمستی تمام، پرچم‌هایمان را به دوش کشیده‌اند؛ درحالی که، این‌کلمات، مانند بسیاری ازخوی و خصلت‌ها، سعادت غیریهود را ازبین می‌برد، وصلح و آرامش و یکپارچگی‌شان را نابودمی‌کند، و بدان وسیله پایه‌ی دولت‌ها را ویران، و زمینه‌ی پیروزی ما را فراهم می کند.»

درآموزش‌ها و بیانات سِرّی‌شان به برادران‌شان این‌گونه می‌گویند، و این اولین‌گام است، که پس ازتسلط یافتن برمطبوعات آن را دنبال کرده‌اند، و باید متذکرشد، که سازمان‌های سِرّی یهود، جهت اجرای این گام، دربین ملت‌ها تلاش فراوانی کرده‌اند، و فراماسونری ازهمه‌ی سازمان‌ها مؤثرتر بوده است، چون بسیاری از غیریهودیان کوردل، درآن شرکت داشته‌اند، و کورکورانه و نفهمیده در خدمت اهدافش قرار گرفته‌اند.

واضح است، که اولین نتیجه‌ی این اقدام، برپایی انقلاب بزرگ فرانسه درسال ۱۷۸۹ میلادی ست، که حوادث بزرگی درجهان، مطابق طرح فراگیر یهودی به دنبال این انقلاب به وقوع پیوستند. دانشمندان صهیونیستی درپروتکل سوم خطاب به یهودیان گفته‌اند: «انقلاب فرانسه که آن را بزرگ‌ترین انقلاب می‌نامیم، به خاطر داشته باشید، که اسرار سازماندهی مقدماتی‌اش برای ما کاملاً شناخته شده است، چون این انقلاب ساخت خود ماست، و ما آن هنگام، امت ها را گام به گام، از ناکامی تا ناکامی دیگر، رهبری می کردیم.»

گام دوم: پس ازترویج اندیشه‌ی آزادی، که بی‌شک موج آزادی بیان و نظریه‌های سیاسی و آزادی‌های دیگری به دنبال خواهدداشت، و درضمن این آزادی خواهی، که براحساسات بیش‌تر مردم چیره شده، نویسندگان یهودی و مزدوران‌شان به ترویج اندیشه‌هایی مشغول بودند، که بنیان جوامع موجود و نظام‌های رایج را برخواهد افکند، و روزی درجهان، درگیری اندیشه روی‌خواهد

داد. این‌جا بود، که یهودیان مشاهده کردند، که صداهای آزاداندیش متوازن و اندیشمندانه‌یی برضد نقشه‌ی آنان درجریان است، آن نقشه‌هایی که ترتیب داده بودند، تا افکار مردم را فاسد کنند، و کار یهود مآبانه‌شان که پنهانی تمامی منافع و مصالح ملت‌ها را نابود خواهد کرد، از مردم پنهان دارند، تا زمینه‌ی سیطره‌ی وسیع‌شان فراهم شود. پس از مشاهده‌ی این وضعیت، مناسب دیدند، که گام سوم را بردارند، و عملی سازند.

گام سوم: این مرحله ازیک جهت شامل بهره‌برداری ازآزادی مطبوعاتی، فقط به نفع نقشه و برنامه‌ی یهودیت و ازجهت دیگر، محروم کردن دیگران از این آزادی به شکل عملی‌ست. تنها درصورتی به دیگران آزادی می‌دهند، که درجهت تقویت خواسته‌های یهود باشد، یا به زیان مصالح‌شان نباشد، و بر روند برنامه‌هایشان تأثیر سویی نداشته باشد. همه‌ی این‌ها درحالی صورت می‌گیرد، که دموکراسی فراگیر دروغین، برمطبوعات سایه افکنده، تا بازیچه‌ی یهود که درپشت پرده شکل می گیرد، برا ی مردم روشن‌نشود.

گام چهارم: این مرحله، دراستفاده ازمطبوعات و وسایل ارتباطات، مطابق برنامه‌یی ازپیش تعیین شده که رهبران اولیه‌ی یهود وضع‌کرده‌اند، و مطابق آموزه‌هایی که جانشینان و وارثان آن یهودیان اولیه، به آنان املا می‌کنند، تا حرکت فکری درجهان را اداره‌کنند، خلاصه می‌شود، و این حرکت فکری، همه‌ی جوانب حیات انسانیت اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و هنری و... را دربرمی‌گیرد.

مطابق این اقدامات مکارانه، توانسته‌اند مفاهیم و اندیشه‌های انسانی را به بازی بگیرند، و انحرافات زیادی را به آن وارد کنند، و گام‌های بلندی درجهت اجرای نقشه‌ی فراگیر یهود، برای تباه کردن جهان بردارند، تا پیش از آن، کاملاً بردنیا مسلط شوند.

نیرنگ سیطره برمطبوعات و نقش انتشارات

یکی ازنقشه‌های یهود، که با نفوذ تدریجی و پنهانی آنان دردستگاه‌های آموزشی همراه بوده است، تا دردولت‌های بزرگی که نقش رهبریت جهانی را دارند، و دولت‌های دیگری ازآنان اطاعت می‌کنند، برسیاست آموزشی تسلط یابند، نقشه‌ی فراگیرشان برای سیطره برمطبوعات و نقش انتشارات است.

رهبران یهود ملاحظه کردند، که مطبوعات با اشکال متفاوتش، یکی ازمهم‌ترین وسایل نوین است، که می تواند برافکار اقشار مختلف مردم مسلط شود، به ویژه آن کسانی که ازنقش علم و تخصص درعرصه‌های معرفت دورند، و جز مطالعه و بررسی اخبار و اطلاعات مطبوعاتی روزانه یا هفتگی یا ماهیانه فرصت بیش‌تری ندارند. هم‌چنین این رهبران یهودی دریافتند، که اگر مطبوعات را درکنترل نداشته باشند، در روند اجرای برنامه‌هایشان که به منظور تباه کردن اندیشه‌های علمی و فرهنگی و اخلاقی و سیاسی مردم طرح‌ریزی کرده‌اند، مانع ایجاد خواهد کرد، و برای آن مبارزان آزادمنشی که درجهان تحت سیطره‌ی یهود نیستند، زمینه‌ی استفاده ازمطبوعات را، در دو موضوع زیر علیه یهود فراهم خواهد کرد:

موضوع اول: برملا کردن رسوایی‌های یهود و برنامه‌هایشان، درعرصه‌های سیاست و اقتصاد و علم و فنون و زمینه‌های دیگر. چون برنامه و نقشه‌ی یهود اقتضا می‌کند، که همیشه مانند دزدان و مجرمان، از دید عموم پنهان بمانند.

موضوع دوم: روشنگری افکار عمومی درزمینه‌ی حقیقت‌هایی که درعرصه‌های مختلف، شناختش لازم است، و این امر، به مانعی درمسیر تلاش‌های یهود، که به قصد تشکیل دولت بزرگ‌شان انجام می‌گیرد، تبدیل خواهد شد، آن دولتی که می‌خواهد، قلمروش کل جهان باشد، و برکل جهان فرمانروایی کند، و برای نیل به این مطلوب، مفاهیم امت‌های غیر یهودی را تحریف و دردرون این امت‌ها نابسامانی ایجاد می‌کنند، و ازطریق بازیچه قراردادن افکار امت‌ها، آنان را به جان هم می اندازند، و اجرای همه‌ی این کارها زمانی برایشان مقدور است، که دعوتگران خیر و اصلاح که مردم به آنان گوش می‌دهند، و به آنان اعتماد می‌کنند، و فکر سالم را از آنان می گیرند، وجود نداشته باشند.

به همین دلیل رهبران یهود تصمیم گرفتند، مطبوعات جهانی و آژانس‌های خبری را به هرقیمت و وسیله‌یی که شده به کنترل خوددرآورند، تا با استفاده ازآن، دروغ‌هایی منتشرکنند، که افکار مردم را فاسد و منحرف می‌کند، و اندیشه‌هایشان را به بازی می‌گیرد، و شکل حقیقت را با تناقض‌هایی که ایجاد می‌کند، و با عرضه کردن اخبارجهانی که به مصالح یهودیت خدمت می کند، ازبین می برد. اخباری که به مصلحت یهود منتشر می‌شود، درلابلای اخباری گنجانده می شود، که نه منفعتی و نه زیانی برای یهود دربرنداشته باشد، تا مردم را بفریبند، و ندانسته بپذیرند؛ درحالی که، به عمد این اخبار را منتشر می کنند، تا خلأ افکاری که

مشتاق اخبارند، پرسازند، و این درصورتی‌ست، که درافکار، این خلأ موجود باشد، اما اخبار حقیقی که ممکن است، به زیان‌شان باشد، کتمان کرده، و به هرقیمتی که شده، به سکوت وادارش می‌کنند، و اجازه‌ی انتشارش را نمی‌دهند.

یهودیان برای تسلط یافتن برمطبوعات جهانی و آژانس‌های خبری، از اواخر قرن نوزدهم میلادی تلاش فراگیر و گسترده‌یی آغازکرده‌اند. درپروتکل دوازدهم دانشمندان صهیونیست چنین آمده است: «قضیه‌ی مطبوعات را به شکل زیر حل و فصل می‌کنیم:

۱ . برپشت اسبش سوار شده، و زمامش را به دست می‌گیریم، و با مواد مطبوعاتی دیگر نیز، همین کار را می‌کنیم، چون گریز از حملات مطبوعاتی بی‌فایده است، هرگاه که از طریق منشورات و کتاب‌ها درمعرض نقد و انتقاد باشیم.

۲ . هیچ اعلامیه‌یی پیش از این که آن را بررسی کنیم، به دست مردم نخواهد رسید، و تاکنون بسیار موفق بوده‌ایم، به گونه‌یی که خبرها باید ازفیلتر آژانس‌های خبری مختلفی که درنقاط مختلف جهان متمرکزاند، بگذرد.»

شایان ذکراست، که این اظهارنظر، به اواخر قرن نوزدهم مربوط است، پس تسلط کنونی‌شان برمطبوعات جهانی و نقش انتشارات و آژانس‌های خبری چه مقدار گسترده‌تر و قوی‌تر شده است ؟ درحالی که، دوسوم از قرن بیستم گذشته است، و یهودیان توانسته‌اند بخش مهمی ازنقشه‌ی فراگیرشان را که مربوط به جهان است، عملی سازند.

دانشمندان صهیونیست اضافه می‌کنند، و می‌گویند: «ادبیات و مطبوعات، دو نیروی آموزشی مهم‌اند، و حکومت ما بیش‌تر روزنامه‌ها و مجله‌ها را به کنترل خود درخواهد آورد...»

«اگر اجازه‌ی فعالیت ده مجله‌ی مستقل بدهیم، لازم است، که دربرابرش سی روزنامه داشته باشیم، و کاری نمی‌کنیم، که مردم شک کنند، که ما براین روزنامه‌ها مسلط هستیم. بنابراین، به گونه‌یی عمل می‌کنیم، که روزنامه‌هایی که تحت کنترل ما هستند، درافکار و دیدگاه‌های مخالف هم جلوه کنند، تا اعتماد مردم را کسب کنیم، و دشمنانی که با خواندن روزنامه مشکوک نمی‌شوند، به خود جذب کنیم، درنتیجه به دامی که برایشان گسترده‌ایم، در می افتند، و تمامی نیروهای بالقوه‌یی که ممکن است، به ما ضرررسانند، ازدست می دهند.»

مطالبی که بیان شد، اظهارنظر آنان است، و این‌گونه برنامه‌ریزی کرده، سپس اجرا می کنند، و این نقشه‌یی کاملاً مکارانه و زیرکانه است. آنان بربیش‌تر روزنامه‌ها و مجله‌ها و سایر وسایل اطلاع رسانی دردولت‌های بزرگ جهان مسلط هستند، و برای این‌که توده‌ی ملت‌های غیریهودی، سیطره‌ی حقیقی یهود برروزنامه‌ها و مجله‌ها را درک‌نکنند، و صورت حقیقت را از مردم پنهان‌کرده باشند، و درمیان مردم اختلاف شدت یابد، رهبران یهود تصمیم گرفتند، که این روزنامه‌ها درافکار و دیدگاه‌های مخالف‌هم جلوه کنند. مثلاً به بعضی از این روزنامه‌نگاران دستور می‌دهند، که دیدگاه سرمایه‌داری را درجهان تقویت کنند، و به بعضی دیگردستور می‌دهند، که دیدگاه سوسیالیستی یا کمونیستی را تقویت کنند، و می‌بینیم، که گاهی به شکل متوازن و گاهی غیرمتوازن، هرگونه که سیاست جهانی یهود اقتضاکند، درمیان آنان بگومگوهایی درمی‌گیرد. آنان هم‌چنین به بعضی دستورمی‌دهند، که دیدگاه دیکتاتوری را تقویت کنند. این درحالی‌ست، که به بعضی دیگر دستور می‌دهند، که دیدگاه دموکراسی را تقویت کنند، و به بعضی دستور می‌دهند، شعارآزادی سردهند، و به بعضی دیگر دستور می‌دهند، شعار پای بندی و التزام را سردهند، و بدین‌ترتیب، بیش‌تر تناقض‌های فکری و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و روانی و اقتصادی که به طورطبیعی، جوامع انسانی را درگیر معرکه‌های جدال برانگیز همیشگی می‌کند، و به نتیجه‌ی درستی هم نخواهد رسید، ایجاد می‌کنند، چون به عمد می‌خواهند، صورت صحیح را همیشه نابود سازند، آن هم بدین صورت که، وجودش را پنهان و با شکل‌های متناقض آن را می پوشانند، تا مردم آن را نبینند.

یهود ازطریق سیطره برمطبوعات توانسته است، افکار عمومی را طبق خواسته‌های خود هدایت کند، و با حماسه‌هایی که برای محقق کردن اهداف‌شان کافی‌ست، افکارعمومی را شارژ کند، چون افکارعمومی این قدرت را دارد، که حتی برافرادی که سطح فکریشان بالاست، و دارای دوراندیشی و نیروی اراده و شایستگی‌های رهبریت‌اند، فشار آورد. دانشمندان صهیونیست درپروتکل هفتم گفته‌اند: «لازم است، حکومت ملت‌های غیریهودی را ناچارسازیم، تصمیماتی اتخاذ کنند، که برنامه‌ی فراگیر ما را که به هدف پیروزمندانه‌اش دارد نزدیک می‌شود، تأیید کنند، و این کار هم، ازطریق فشاری که افکارعمومی پرشور و شوق واردمی‌کند، امکان‌پذیراست. همان افکارعمومی پرشور و شوقی که در واقع،

سازماندهی‌اش را با همکاری بزرگ‌ترین نیروی مطبوعاتی کامل کرده‌ایم، به استثنای چند روزنامه، که چندان قابل توجه نیستند، همه‌ی روزنامه‌ها تسلیم ما شده‌اند، و تحت‌تصرف ما هستند.»

اگر این متن رهبران یهودرا به دقت بررسی کنیم، می‌بینیم، که چه قدر به مطبوعات، با صورت‌ها و اشکال مختلفش اهتمام وتوجه‌دارند، و متوجه می‌شویم، که تا چه حد برمطبوعات سیطره پیدا کرده‌اند.

آیا اندیشمندان غیریهودی، این نقشه‌های یهودمآبانه را با واقعیتی که جهان امروز درآن به سر می‌برد، مقایسه کرده‌اند؟ درحالی‌که، واقعیت جهان امروز، گویا صورت تطبیق همین نقشه‌های دانشمندان صهیونیستی‌ست. بسیار جای شگفتی‌ست، که بیش‌تر مطبوعات جهانی، درخدمت قضیه‌ی ظالمانه و گناهکارانه و ستمکارانه‌ی یهود درفلسطین هستند، و به قضیه‌ی ملت آواره‌یی که ازوطنش بیرون رانده شده، و حقوقش پایمال گشته، و کرامتش نادیده انگاشته می‌شود، و ازغاصبان سرزمین و منابع درآمدش، انواع شکنجه و سرکوب می‌بیند، با سردی برخورد می‌کنند.

هنگامی‌که تأثیر یهود را برمطبوعات جهانی، که ده‌ها سال است، پیوسته ترتیب داده‌اند، مطالعه می‌کنیم ـ درحالی که ملت‌ها از آن غافل‌اند ـ این تعجب ازبین می‌رود، و تعجب دیگری جایش را می‌گیرد، که ازجهتی بیانگر نهایت بی‌توجهی و بی‌دقتی و سستی مسلمانان است، که دراثر این بی‌توجهی و بی‌دقتی، درطی چند قرن سرکوب شده‌اند، ولی اگر به وظیفه‌ی خود، که عبارت از سفیران حق و دعوتگران هدایت باشد، عمل می‌کردند، وضع دیگری داشتند، و از جهت دیگر، بیانگر نهایت جدیت و تلاش مستمر دشمنان‌شان است؛ درحالی که، برای انسانیت، جزگمراهی و فساد و انتشار فتنه و شرّ، چیزی به ارمغان نیاورده‌است.

سیاست مطبوعاتی که یهود از اواخر قرن نوزدهم نقشه‌اش را کشیده‌است، مادامی که دراجرایش جدیت داشته، و امت‌ها و ملت‌ها از آن غافل باشند، و به حرکت‌ها و توطئه‌های پنهانی‌شان توجهی نداشته باشند، این سیاست یهودمأبانه، نتایجی را برایشان تضمین‌خواهد کرد، که درعرصه‌ی مطبوعات شامل امور زیر است:

۱ . هرچیزی که برای چاپ آماده شد، ازطرف دستگاه‌های یهود یا دستگاه‌هایی که تحت نفوذ یهود هستند، باید پیش ازچاپ بررسی شود، تا آن‌چه را به زیان

مصالح و سیاست‌های یهود درجهان است، بشناسند، درنتیجه دربرابر آن، خود را آماده‌ی اعمالی‌سازند، که نیروی دشمنان‌شان را قبل از سربرآوردن، درنطفه خفه کنند.

۲ . خریدن بیش‌ترین تعداد ممکن از روزنامه‌هایی که درجهان منتشر می‌شود، یا این که با رشوه، تحت کنترل یهود قرار داده، و مطابق سیاست‌هایشان جهت دهند.

۳ . پنهان کردن هویت روزنامه‌های یهودی، یا آن روزنامه‌هایی که تحت نفوذ یهود قراردارند، بدین صورت که، آنان را توجیه‌می‌کنند، که در آرا و نظریات، به مخالفت باهم تظاهرکنند، تا خوانندگان به آنان اعتمادکنند، درنتیجه فریب ظاهرش را می‌خورند، و دشمنان یهود جذب‌شان می‌شوند، و این هنگام است، که یهود دشمنان خود را می شناسد، و برای به دام‌انداختن‌شان، با ترفندهای زیادی برنامه‌ریزی می‌کنند، که با تشویق‌ها و وعده‌ها و رشوه‌ها شروع، و به تهدید و ارعاب منتهی‌می شود، درنتیجه با تمام قدرت و خشونت، در برابرشان می ایستند.

٤ . تصنیف روزنامه‌های یهودی درسه درجه به ترتیب زیر:

اول: مطبوعات رسمی، که وظیفه‌اش هوشیاری کامل برای دفاع از مصالح یهود است.

دوم: مطبوعات نیمه رسمی، که وظیفه‌اش جذب مطبوعات بی‌طرف و سست اراده است، تا در خدمت مصالح یهود قرارگیرند.

سوم: مطبوعاتی‌که به مخالفت و دشمنی با یهود تظاهر می‌کنند، که وظیفه‌شان کشف دشمنان حقیقی یهود است، تا آنان را کاملاً بشناسند، و برای جذب و ملحق کردن‌شان به یهود از امکانات و ترفندهایی که دراختیار دارند، استفاده کنند، یا دربرابرشان بایستند، یا مانع فعالیت‌شان شوند، یا آن را تعطیل کنند.

۵ . باید هریک از روزنامه‌های یهودی یا آن روزنامه‌هایی که تحت نفوذ یهوداند، توجیه کرد، که یکی از مذاهب مختلف سیاسی یا اجتماعی را تأیید کنند، تا روزنامه‌هایشان ـ همانطورکه می‌گویند ـ مانند خدای هندی «فشنو» صدها دست داشته باشد، و هردستی وضعیت نبض آرای‌عمومی تقلبی را بررسی‌کند، درنتیجه یهودیان درجهت هدف‌شان برای جذب آرای عمومی، گام‌های مناسبی بردارند.

دانشمندان صهیونیست درپروتکل دوازدهم می‌گویند: «دربین نشریه‌های تهاجمی، نشریه‌هایی هستند، که ما منتشر می کنیم، ولی این نشریه‌ها جز نکاتی که تصمیم داریم، درسیاستمان تغییرش دهیم، مورد تهاجم قرارنمی‌دهند، و هیچ چیزی، تا از زیرنظر ما نگذرد، به جامعه نخواهد رسید، و این چیزی‌ست، که

درحال حاضر، همان طورکه مشهود است، به آن دست یافته‌ایم، بنابراین، آژانس‌های خبری اندکی ـ که اخبار ازتمام نقاط جهان درآن متمرکز می‌گردد ـ اخبار را دریافت می‌کنند؛ درصورتی‌که، درحال‌حاضر دراداره‌ی جامعه‌ی غیریهودی، به پیروزی دست یافته‌ایم، تا حدی که به امور جهان، ازخلال عینک‌های رنگارنگی که برچشمان‌شان گذاشته‌ایم، نگریسته می‌شود، و تاکنون مانعی درراه رسیدن اسرار دولت به ما، همان طورکه هست، وجود ندارد، چون غیریهودیان کودن‌اند پس چه موضع‌گیری خواهیم داشت، هنگامی که به طور رسمی خود را به عنوان فرمانروایانی درشخص امپراتورمان که حاکم جهانی‌ست، معرفی کنیم؟ پیش ازچاپ هرمطلبی، برناشر یا چاپ کننده لازم است، که ازقدرت‌های موجود کسب اجازه کند، تا مطالب مذکور را منتشر سازد، و بدین ترتیب، هرتوطئه‌یی که برضد ماست، پیشاپیش خواهیم شناخت، و با شناخت زودهنگام نیرنگ، خواهیم‌توانست، که آن را نابود و درباره‌اش بیانیه‌یی منتشر کنیم.

ادبیات و مطبوعات، مهم‌ترین نیروهای‌آموزشی هستند، و به‌همین دلیل، حکومتمان بزرگ‌ترین تعدادمطبوعات را خریداری‌می‌کند، و بدین وسیله تأثیر سوء مطبوعات مستقل را خنثی می‌کنیم، و به شکل بسیارگسترده‌یی برعقل انسانی تسلط می یابیم، و هرگاه اجازه‌ی انتشار ده روزنامه‌ی مستقل را بدهیم، قانونی وضع می‌کنیم، که ما حق انتشار سی روزنامه را داشته باشیم، و به همین صورت، در سایر موارد عمل می کنیم.

واجب است، به گونه‌یی عمل کرد، که ملت دراین تصمیمات، کوچک‌ترین شکی به خود راه ندهند، و به همین سبب، روزنامه‌های دوره‌یی که منتشرمی‌کنیم، به مخالفت با آرا و نظریات ما تظاهرخواهندکرد، و بدین‌ترتیب، اعتماد خوانندگان را جذب خواهد کرد، و به دشمنانمان که در ما شک نمی‌کنند، جلوه‌ی جذابی عرضه می کند، و به همین دلیل، به دام ما خواهندافتاد، و قدرت خود را از دست خواهند داد.

مطبوعات رسمی را درردیف اول قرار می‌دهیم، و پیوسته برای دفاع از مصالحمان هوشیار خواهد بود، و به همین علت، نفوذش برملت، ضعیف و نسبی خواهد بود.

مطبوعات نیمه رسمی را درردیف دوم قرار می‌دهیم، که وظیفه‌اش جذب مخالف و افراد بی‌طرف است، و مطبوعاتی که قراراست، به مخالفت و دشمنی با ما تظاهر کنند، دشمنان حقیقی ما، این مخالفت را به عنوان تکیه‌گاه خود اتخاذ

می‌کنند، و به ما اجازه می دهند، که بدان وسیله اسناد و اهداف‌شان را کشف کنیم، این نوع مطبوعات را درردیف سوم قرار می دهیم.

روزنامه‌های گوناگونی خواهیم داشت، که گروه‌های مختلفی اعم از اریستوکراسی و جمهوری و انقلابی، هم‌چنین آنارشیسمی را تأیید می‌کنند، و این وضعیت تا زمانی‌که مقررات ضرورتاً وجود دارد، وجود خواهدداشت، و این روزنامه‌ها مثل خدای هندی «ویشنو» صدها دست دارند، و هردستی نبض رأی عمومی دروغین را می‌گیرد، و هرگاه سرعت نبض زیاد شود، همین دست‌ها، این آرا را درجهت هدفمان جذب خواهند کرد.»

مشاهده‌می‌شود، که سیاست مطبوعاتی‌شان، درنهایت مکروزیرکی‌ست، و نقش‌مالی یهود نیز کاملاً بارزاست، اضافه‌بربازیچه‌هایی‌که برحیله و خباثت و بهره‌برداری ازروش‌های بورسیه تجاری و فشارهای‌مالی، برای تسلط کامل برمطبوعات و نقش انتشارات یا تحمیل نفوذ یهود، مبتنی‌ست، و به منظور اجرای این سیاست، رهبران یهود و نمایندگان‌شان، بیش‌تر روزنامه‌های بزرگی که درسطح گسترده‌یی درجهان منتشر می‌شوند، خریداری کردند، و بیش‌تر آژانس‌های خبری را خریده، و مطبوعات نوینی را تأسیس‌کرده‌اند.

یهودیان همگام با احتکار درمیدان‌های تجارت، توانسته‌اند درمدت کوتاهی، بربیش‌تر روزنامه‌ها و مجله‌ها و آژانس‌های خبری درچهار گوشه‌ی دنیا تسلط یابند، و تحت نفوذ خود درآورند، و درجهت مصالح‌شان، از آن استفاده کنند؛ درحالی که، مردم درغفلت‌اند، که مورد چه هدفی قرار گرفته‌اند.

اما روزنامه‌های دیگری که تسلیم آنان نشده‌اند، و به دست آنان نیافتاده است، سخت به دشمنی با آنان برخاسته‌اند، و فشارهای مالی گوناگونی را برضد آنان وارد کرده‌اند، تا زیربار سنگین ناتوانی مالی قرار بگیرند، به گونه‌یی‌که این ناتوانی مالی آنان را ضعیف یا باطل کند، یا به خاطر ترس از مفلس شدن تسلیم شوند.

با این ترفندها یهودیان درجهان با هم، هم‌دست شده، و توانسته‌اند عنوان بزرگ «مطبوعات بزرگ جهانی» را تصاحب کنند، و جزتعداد اندکی ازمطبوعات جهانی، کسی توانایی توجیه آرای‌عمومی برضد یهود یا برضد سیاست‌شان را درجهان ندارد، و مطبوعات دیگری که به صورت محلی دربعضی شهرها چاپ می‌شوند، و با یهود دشمنی دیرینه دارند، ازچنگال قدرت‌پنهانی‌شان درامان نیستند.

رهبران یهود، روشن اعلام داشته‌اند، که اکنون زمام مطبوعات را به صورت‌های گوناگون، درجهان دردست دارند، و درجهت اغراض و تحقق اهداف‌شان به کار می‌گیرند. درپروتکل دوم ازپروتکل‌های دانشمندان صهیونیست چنین آمده است: «مطبوعاتی که دردست حکومت‌های موجود قراردارد، نیروی عظیمی‌ست، که بدان وسیله می توانیم به مردم جهت دهیم. مطبوعات مطالب حیاتی را برای توده‌ی مردم بیان می‌کند، و شکایت‌های شاکیان را اعلان کرده، و گاهی دربین هیاهو، خشم ایجاد می‌کند، و حاصل‌شدن آزادی، بیان محصول مطبوعات است، جزاین که حکومت‌ها نمی دانند، چگونه با روش صحیح، این نیرو را به‌کارگیرند، درنتیجه به دست ما افتاده است، و ازطریق مطبوعات، نفوذ کرده‌ایم، و خودمان پشت پرده باقی مانده‌ایم، و به برکت مطبوعات، طلا به دست آورده‌ایم، و انباشته‌ایم؛ اگرچه، به قیمت جاری کردن رودهای خون تمام شده باشد، و مسلماً مجبورشده‌ایم، دراین راه، بسیاری از هم‌نوعان خود را قربانی کنیم، ولی یک قربانی از جانب ما نزد خدا، معادل هزاران قربانی ازغیریهود است.»

نیرنگ مسلط شدن برسایر وسایل اطلاع رسانی

مشاهده شد، که یهود چگونه ازمطبوعات و نقش انتشارات و آژانس‌های خبری، که ازحدود یک قرن یا کم‌تر دراختیار دارند، یا تحت نفوذشان هستند، برای فاسد کردن امت‌های غیریهودی استفاده می‌کند. آن هم فاسد کردنی که همه‌ی زمینه‌های فعالیت انسانی، دینی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری را دربرمی‌گیرد، پس ازاین مرحله، دست پلید یهود، با همان مهارتی که درمیدان مطبوعات به دست آورده بودند، به وسایل اطلاع‌رسانی و تبلیغاتی دیگری متوسل شدند، همان وسایل تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی که دانشمندان، با ابتکارات و اکتشافات علمی پیگیر به آن دست یافته‌اند.

رهبران و سیاستمداران یهود مصمم شدند، که با وسایل پنهانی که به صراحت و علنی با کارها مواجه نشود، بروسایل اطلاع‌رسانی تسلط یابند، و همیشه می‌کوشند، ازراه‌های غیرمستقیم به آن دست‌یابند، و این روش دقیقاً همان روشی‌ست، که قبلاً بدان وسیله برسازمان‌های مطبوعاتی و سازمان‌های مربوط به آن مسلط شده‌اند، فقط تعدیلات اندکی که وضعیت سیطره‌ی نوین اقتضامی‌کند، ایجاد کرده‌اند، و برای این‌که تصمیمات رهبران یهود را درجهان اجرا کرده‌باشند،

یهودیان توانستند با وسایل گوناگون‌شان، بررادیوهای بزرگ جهانی دردولت‌های مختلف شرق و غرب مسلط شوند، و مطابق نقشه‌ی تخریبی‌شان، که فقط متوجه امت‌ها و ملت‌های غیریهودی‌ست، آن را توجیه کنند، سپس توانستند که دایره‌ی همین سیطره را گسترش داده، و به وسیله‌ی اطلاع‌رسانی نوینی به نام تلویزیون،[۱] که صدا و تصویر را باهم پخش می‌کند، دست یابند، زیرا اثرگذاری آن بیش‌تر و برهر خانواده‌یی تسلط‌دارد.

وقتی که یهودیان امکان یافتند، نفوذ مهم و خطرناک خود را براین دووسیله‌ی تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی آموزشی و تفریحی درجهان گسترش دهند، اضافه برنفوذ سابق‌شان برمطبوعات و نقش انتشارات و آژانس‌های خبری، همان نقشی که ازپیش نسبت به وسایل تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی نخستین ایفا کرده بودند، تکرار می‌کردند، ولی تأثیر این دووسیله‌ی نوین بیش‌تر و گسترده‌تر و کارآمدتر و مؤثرتر بود، چون توانستند صداهای جنسی ناخوشایند وتصویرهای زناکارانه وتبهکارانه‌یی که ازپیش فقط در روسپی‌خانه‌ها بود، و جز افراد فاسق، کسی آن را نمی‌دید، به این دو وسیله (رادیو وتلویزیون) بکشانند، و توانستند عناوین جدیدی را برآن بگذارند، و القاب هنری مختلفی را به آن نسبت دهند، و بیش‌ترین نیروی فساد را درجهان برایش بسیج کنند، و برای تولید برنامه‌هایش بیش‌تر افراد متبحر و توانمندان هنری را به آن جذب کنند، با این فریب که تولیدشان فضیلت ستیز خواهد بود.

با سیل عظیمی ازتولیدات هنری غیراخلاقی وارد شدند، و با هرخانه و خانواده‌یی جنگیدند، و به هرمحفلی حمله کردند، و طبقات سنی مختلف مردم، از پسربچه و دختربچه‌یی که سن‌شان از سه سال تجاوز نمی‌کرد، گرفته تا مرد و زن پیر و فرتوت، همه را به گوش دادن و دیدن آن جذب کردند، و نتیجه این شد، که توانستند به طورمستقیم و سریع آن‌گونه که شیاطین مفسد درزمین، خواسته بودند، مردم را بدان صورت درآورند، جوامع نوین را شکل دهند، بدون این‌که خانواده‌یی بتواند پسران و دختران خود را ازشر آن، در امان نگه دارد؛ هرچند که، مواظب باشد، زیرا این مدرسه‌ی نوینی که با مردم دردرون خانه‌هایشان می‌جنگید، و

---

[۱]. این نوین بودن تلویزیون که استاد میدانی به اشاره نموده به ۳۵ سال قبل زمانی که این کتاب را نوشته برمی‌گردد و اگر نه در عصر ما نوین تر از آن نیز وجود دارد به گونه ای که نوین بودن و تازگی تلویزیون را تحت الشعاع قرار داده است. (مترجم)

دعوتگران شر خواسته بودند، اصول فساد را برای مردم به ارمغان آورند، همه‌ی روش‌های موردپسند نفس اماره و ارضاکننده‌ی شهوات و سوق‌دهنده به گناه را به خدمت می‌گرفت، و بدان وسیله ارزش‌های اخلاقی و روانی و اجتماعی و رفتاری را نابودمی‌کرد، و انسانیت را آماج خشم و انتقام خدا و آماج مصیبت‌ها و بلاهایی قرار می‌داد، که سنت خداوندی آن را از اشکال عقاب مادی که گناهکاران دردنیا قبل از آخرت به آن دچار خواهند شد، قرار داده است، و بیش‌تر کسانی که آواز خوشی داشتند، وادار کردند، که درخدمت این برنامه‌ی گمراه‌کننده قرارگیرند، و بیش‌تر کسانی که قیافه‌ی فتنه‌انگیز و لخت و زناکارانه‌یی داشتند، واداشتند، که کرسی‌های استادی بزرگ‌تر را دراین مدرسه‌یی که خود و وسایل فسادش را بر هرخانه و شخصی تحمیل می‌کرد، اشغال کنند، و برای این اساتید جدید، کانال طلا گشودند، به شرط این که به نقشه‌ی فراگیری که شیاطین مفسد درجهان وضع کرده‌اند، پای‌بند باشند.

سپس یهودیان یا نمایندگان‌شان، شکارچیان طلا این معلم‌های مرد و زن که کرسی‌های استادی نوین را درزمینه‌ی هنرهای توجیه‌گر برای فساد اخلاقی و اجتماعی اشغال کرده‌اند، احاطه کرده‌اند؛ درحالی که، این دزدها با اسم‌های مختلفی از قبیل سازمان‌های هنری یا آوازخوانی یا موسیقی یا نمایشنامه یا تئاتر یا سینما و سایراسم‌هایی که دراین مجموعه وارد است، یا به آن مربوط است، خود را پنهان کرده‌اند، و اموال هنگفتی که این سازمان‌ها از ملت‌ها جمع می کنند، به دره‌ها جاری‌ست، تا گردآید، و به سیل خروشانی تبدیل شود، که حوض‌های یهودیت جهانی را پرکند، و بدین ترتیب، یهودیان هدف دوگانه‌یی را محقق‌می‌سازند، که عبارت است، ازغارت ارزش‌های اخلاقی ملت‌ها و ضعیف کردن نیروهای مختلف امت‌ها و چپاول اموال‌شان.

این درحالی‌ست، که اگر شیاطین بررادیوهای جهانی و مؤسسات تلویزیونی مسلط نشده بودند، ممکن بود، که آن را به عنوان دووسیله‌ی مهم ـ که نفع آموزشی و توجیهی و اصلاحی و تفریحی بزرگی درآن است، و ازگناه وافساد خالی باشد، ـ اتخاذ و درراه‌های مثبت دیگر از آن استفاده کرد.

بدین ترتیب، یهودیان توانستند ازطریق نیرنگ و حیله و با صرف مال و رشوه به افراد، زمام مطبوعات جهانی و وسایل اطلاع‌رسانی و تبلیغاتی دیگر را به دست گیرند، و با تیزهوشی و تجربه‌ی طولانی و شیطانی، مهارت اطلاع رسانی و

آزادی برای انگلیس‌است، و این کارهم، ازطریق جدا کردن‌شان ازپخشی‌ست، که هیأت رادیویی بریتانیا (B.B.C) و کانال تلویزیونی تجاری (I.T.V) برآنان تحمیل می‌شود، امکان‌پذیر است، و خیال می‌کند، نوع جدیدی ازبرنامه‌ی ابتکار شده که علاقه‌ی بینندگان را اشباع می کند، و آنان را از قید وبند رادیوهای رسمی آزاد می سازد، تقدیم خواهد کرد.

۲. سیطره‌ی یهود بروسایل اطلاع‌رسانی منحصربه اروپا نیست، بلکه به شکل گسترده‌یی برشبکه‌های بزرگ تلویزیونی سه گانه (C.B.S– A.B.C – N.B.C) مسلط هستند. رییس شبکه‌ی آمریکایی (A.B.C) لیوناردجانسون یهودی‌ست، و مدیر کل آن مارتن روبنشتاین یهودی‌ست.

مالک شبکه‌ی (C.B.S) ولیم بیلّی‌ست، و مدیر کل آن «ریچارد سالانت» یهودی‌ست، و «بیلّی» مهاجر بی‌نوایی بود، که با دو پسرش صموییل و یعقوب به آمریکا آمد، و شبکه‌ی (N.B.C) کاملاً تحت تصرف یهود است، رییسش «آلفرد سلفرمان» یهودی‌ست، که جانشین رییس سابقش «روبرت سارنوف» می‌باشد، و مدیر کنونی‌اش «روبرت سیکوسر» یهودی‌ست، و «دیویدسارنون» یهودی نیز مالک شبکه است؛ درحالی که، از روسیه به آمریکا مهاجرت کرد، و چیزی نداشت.

بنابراین، صاحبان شبکه‌های تلویزیونی آمریکایی و مدیرانش یهودی هستند، و آن را برای تحقق اهداف یهودیت جهانی صهیونیستی به کارمی‌گیرند، و از این شبکه، جهت بهره‌کشی از ملت‌ها و به دست‌آوردن ثروت سرسام آور و گرد آوری اموال استفاده می‌کنند، تا برجهان مسلط شوند، و زمام همه‌ی دولت‌ها را به دست گیرند.

دکترابراهیم درمقاله‌ی دیگری درشماره‌ی ۹۱٦٦ روزنامه‌ی «ندوه» به سیاست اطلاع‌رسانی صهیونیسم پرداخته، که یهودیان درمورد آن وسایل اطلاع‌رسانی که بر یهودیان مسلط است، چگونه رفتار می‌کنند، بدین شرح بیان نموده است: اطلاع‌رسانی صهیونیسم برمفاهیم فروید، درباره‌ی نفس بشریت استوار است، که نیروی جنسی را مهم‌ترین نیروهای انسانی به حساب می‌آورد، و بنا به ضرورت، ندا سر می‌دهد، که غریزه‌ی جنسی را باید آزاد گذاشت، و نباید جلوش را گرفت؛ تاجایی که، تمدن غربی به کاباره‌های فساد و لانه‌های زنا و لواط تبدیل شده است، و متأسفانه اطلاع‌رسانی غربی، به ندای فروپاشی و آزادی ازقید دین و اخلاق متأثرشده است، و مطبوعات و مجله‌های برهنگی و داستان‌های اعترافی بی‌حیایی و کتاب‌های شرم‌آور ننگین انتشاریافته، و کتاب‌های فجور و تبهکاری شهرت یافته

است، مثل «د.هی.لورنس» به ویژه درداستان طولانی‌اش «معشوق لیدی تشاترلی» که درجامعه‌ی انگلستان غوغای شدیدی ایجاد کرد، و درواقع، آغاز سقوط و انحطاط بود.

درآمریکا نیزنشریات یهودی، فقط به ترویج رذیلت و شایع کردن تبهکاری درمیان جوانان مشغول‌اند. به ویژه مجله‌ی «پلای بوی» که سازمانی بزرگ است، که کارش فقط انتشار اخبارجنسی و خشونت و قتل و انحراف و لاابالی‌گری و فجور است، که این مجله به شکل بسیارگسترده‌یی دربین جوانان پسر و دختر منتشر می‌شود. نقش سینما فقط عرضه کردن فیلم‌های جنسی پست و صریح و شرم آور است، و تا آن حد پیش رفته، که عیسی مسیح را درجایگاه‌های جنسی شرم آوری با مریم پاک دامن به تصویر کشیده‌است.

هم‌چنین اطلاع‌رسانی صهیونیستی مبتنی برایجاد احساس گناه درنفوس غربی‌ها، نسبت به رفتار هیتلر با یهودیان، آن‌گونه که مدعی هستند، می باشد، و مطمئناً احساس گناه به طور مؤثر درنفوس غربی‌ها شکل گرفته است؛ تاجایی که، اتهام دشمنی بایهودیان شدیدترین اتهامی‌ست، که بیش‌ترین تأثیر روانی را برافراد دارد، و این اتهام سبب خودکشی بسیاری از شخصیت‌های بزرگ و وزیران سرشناسی شده است.

ازجهت دیگر، اطلاع‌رسانی و تبلیغات صهیونیستی، برپاشیدن بذر ناامیدی درنفوس عرب و مسلمانان مبتنی‌ست، و ازطریق فیلم‌های سینمایی و صحنه‌های نمایشی و نوارهای ویدیویی، برای تحقیر عرب و مسلمانان، سریال‌هایی پخش می‌کنند، و به شکل بسیارزشتی آنان را نشان می دهند، تا دچار عقده‌ی روانی شوند، به گونه‌یی که نتوانند ازضعف و پراکندگی که به آن دچارهستند، رهایی یابند.

تباه سازی یهودیان درعرصه‌های فرهنگ عمومی و هنرها و وسایل سرگرمی و تئاتر و مراکز خوشگذرانی و امثال آن

۱. یهودیان مشاهده کردند، که فرهنگ عمومی درشکل صحیحش وسیله‌ی مهمی‌ست، که می توان از آن طریق سطح فکری و فرهنگی امت‌ها و ملت‌ها را بالابرد؛ همان‌گونه که، هنرها درشکل سالمش وسیله‌ی بزرگی جهت بالا بردن سطح فرهنگی و پروراندن ذوق انسانی‌ست، تا آن زیبایی که خداوند درهستی پهناورش آفریده است، احساس کند، و بتواند درحد اجازه‌ی خدا ازآن‌چه زیانی درآن نیست، الگوبرداری کند.

تبلیغاتی گسترده‌یی درشؤون سیاسی توده‌ی مردم به دست آورند. هم‌چنین درزمینه‌ی وسایل به بازی‌گرفتن نیروهای فعال مردم، ازتجربه‌ی کافی برخوردارند، و مهارت دارند، که توده‌ی مردم را به راه نابودی سوق دهند، بدون این که احساس کنند، مثل گله گوسفندانی که به سمت کشتارگاه رانده می‌شوند، خود می‌روند، و ازهم‌دیگر سبقت می‌گیرند، و همین مهارت آنان را واداشته، که به حیله‌های سیاسی اطلاع‌رسانی بسیاری متوسل شوند، که با نیرنگ‌های بزرگی احاطه شده است، که همین حیله‌ها به سرعت و پنهانی، درنفوس توده‌ی مردم درهمه‌ی امت‌ها و ملت‌ها نفوذ می‌کند.

مثال های زیر را به دقت بررسی کنید:

استاد دکتر ابراهیم امام در روز یک شنبه ۱۲ شعبان ۱٤۰۹ هجری درروزنامه‌ی «الندوه» شماره‌ی ۹۱٦۰ مقاله‌یی پیرامون اطلاع‌رسانی منتشرکرد، که مطالب زیر را از آن اقتباس کرده‌ام، چون درزمینه‌ی اطلاع‌رسانی و بهره‌برداری خطرناک یهود ازاطلاع‌رسانی، بسیار مهم است:

۱ . «روبرت مردوخ» بلیونر یهودی که تابعیت استرالیایی دارد، امپراتوری اطلاع‌رسانی گسترده‌یی دارد، که درتمام نقاط جهان پراکنده است، بر«۱۵۰» روزنامه در چهار قاره مسلط است. در ایالات متحده‌ی آمریکا دو روزنامه و۲۰ مجله‌ی هفتگی و تعداد زیادی از ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی و باشگاه‌های انتشاراتی را دراختیار دارد.

دربریتانیا پنج روزنامه، ازجمله روزنامه‌ی «تایمز» لندن را داراست، که ازجهت نفوذ سیاسی و اقتصادی ازمهم‌ترین روزنامه‌های بریتانیا و چه‌بسا درشمار مهم‌ترین روزنامه‌های جهان است،.هم‌چنین روزنامه‌ی «صندای تایمز» و سه روزنامه‌ی دیگر، ازجمله «نیوز اوف ذی ورلد» را دارد، که درتیراژی افزون برشش میلیون نسخه توزیع و پخش می‌شود، و دراسترالیا به تنهایی بیش ازصد روزنامه را مالک است،.و درآسیا مالک بزرگ‌ترین روزنامه است.

همین مردوخ درسال ۱۹۸۹ میلادی شرکت تریانجل آمریکایی راخریداری کرد، که مجله‌ی «راهنمای تلویزیون» که درتیراژی افزون بربیست میلیون نسخه صادرمی‌شود، منتشر می‌کرد، و دربریتانیا تلویزیونی ماهواره‌یی که برنامه‌ها را ازطریق ماهواره پخش‌می کند، دراختیار دارد، که از این سیستم، چهار کانال تلویزیونی زیر منشعب می شود:

الف. ویژه‌ی تفریح و سرگرمی از قبیل: تئاتر و سریال ها و فیلم‌های کمدی و فیلم‌های جنگی و خطرناک و...

ب. ویژه‌ی اخبار و کارهای عمومی و تجزیه و تحلیل‌هاست، که در طول ۲٤ ساعت هر روز پخش می شود.

ج. کانال اروپایی‌ست، که به شکل عمومی برای محکم‌کردن سیطره براندیشه‌ی اروپایی کار می‌کند، به ویژه پس ازپیروزی بازارمشترک اروپایی و این که نزدیک است، وحدت سیاسی میان دولت‌های اروپایی اعلام شود.

د. ویژه‌ی پخش فیلم‌های سینمایی مختلف است.

دو ایستگاه تلویزیونی دیگر، که با سیستم تلویزیون کارتی کار می‌کنند، می‌توان به کانال‌های مذکور افزود، و این سیستم تلویزیون کارتی، براساس آن‌چه مشترک درخواست کند، کارمی‌کند. مشترک مبلغی را درصندوقی که به دستگاه تلویزیون وصل است، می‌گذارد، و اخبار یا فیلم یا هرچیزی که درزمینه‌های مختلف دوست دارد، ببیند، می‌تواند درخواست کند.

دانشمندان اطلاع رسانی و جامعه شناسی معتقدند، روبرت مردوخ چیزی را ایجاد کرده، که می توان آن را انقلاب اطلاع‌رسانی تلویزیونی به نفع سازمان‌های صهیونیستی به حساب آورد، که با آن، اندیشه‌ی غربی را به شکل عام و اندیشه‌ی اروپایی را به شکل خاص، برای خدمت به مصالح یهود هدف گرفته است.

اقتصاددانان می‌گویند: پروژه‌های «روبرت مردوخ» درزمینه‌ی تلویزیون ماهواره‌یی متضمن عنصر ماجراجویی‌ست، ولی آن یک ماجراجویی حساب شده و طولانی مدت است، و می‌گویند: او درسال اول، اضافه بر ۱۸ میلیون دلار، ۲۹۷ میلیون دلار برای تبلیغات خرج کرده، این درحالی‌ست، که آمادگی داشته، چندین برابر این مبالغ را خرج کند، تا برنامه‌هایش را به همه‌ی مردم برساند، چون او کاملاً درک می‌کند، سودهای حقیقی درنهایت به خودش برمی‌گردد، چون توانسته است، با پخش برنامه‌های تفریحی بسیارعالی بیش‌ترین بیننده را جلب کند، به گونه‌یی که کسانی که بخواهند، اعلامیه‌یی اعلام کنند، بکوشند، برای ترویج کالایشان، از طریق کانال‌های تلویزیونی ماهواره‌یی اعلامیه پخش کنند.

آن‌چه توجه را جلب می کند، این است، که «روبرت مردوخ» کاری انجام می‌دهد، که یکی از مثلث فراماسونری معروف، تحت شعار آزادی انجام می‌دهد. او در تبلیغش برای پروژه‌ی تلویزیون ماهواره‌یی می‌گوید: هدف او محقق کردن

هم‌چنین یهودیان دریافتند، که درکنار این بهره‌برداری صحیح ازفرهنگ عمومی، می شود، ازعنوان فرهنگی، سوء استفاده کرد، و افکاری را که از راه حق دور است، منتشر نمود، آن افکار منحرف کننده‌یی که بنیان فکری صحیح و بنیان‌های فرهنگی پیشرفته و درخشان را درهم می‌شکنند، چون نسل‌های جدید، به دنبال پیشرفت و نوگرایی هستند، شیفته‌اش می‌شوند، و فریب لباس فرهنگ پیشرفته را که ازروی فریب و تزویر به آن تظاهر می‌کنند، می خورند، و هرگاه فرهنگ‌جو شکار پایه‌های فکری فاسد و نظریات فرهنگی متناقض دور ازحق شد، سیاستمداران یهود امکان می‌یابند، هرگونه که دوست دارند، با فکرش بازی کرده، و باگمراهی‌هایی‌که لباس‌های دروغین برتنش کرده‌اند، تغذیه‌اش کنند، و بدین وسیله برای محقق کردن اهداف یهودیت جهانی، ازاو به عنوان سربازی مطیع استفاده کنند؛ درحالی که، این سرباز به خیال خود به امتش خدمت می کند. هم‌چنین ملاحظه کردند، که می شود، از عنوان هنر برای فاسدکردن ذوق‌های هنری سالم و مشغول کردن انسان به غریزه‌ی حیوانی و انگیزه‌های انحرافی استفاده کرد، تا درامواج متلاطم غرایز غرق شوند، و نیروهای فکری و جسمی و روانی و کمالات وجدانی و روحی خود را ازدست بدهند، و آن زمان که تا این سطح پست سقوط کردند، یهودیت جهانی می‌تواند با وسایلی که دارند، آنان را با بعضی ازچیزهایی که ارضاکننده‌ی غرایز است، و به اسم هنر به آنان عرضه می‌کنند، سرگرم سازند، و پس ازمدتی به عنوان عضوی ازکارافتاده، درسلول‌های تاریکی که درآن فکر و نیرو و جوانی را باید صرف کنند، قرار می‌دهند، سپس زندگی برایشان مرگ تدریجی می‌شود، که باید بگذرد، تا این که کاملاً نابود می‌شوند، و دراین هنگام، یا با جسمی علیل باید منتظر نفس‌های آخرشان باشند، یا پس از این که همه‌ی راه‌های زندگی به رویشان بسته شد، و لذت احساس بقا را ازدست دادند، و حیات‌شان چون بارسنگینی، بر آنان سنگینی کرد، که توان تحملش را نداشته باشند، درنهایت خودکشی می‌کنند، و نابود می‌شوند.

دانشمندان صهیونیست درپروتکل نهم گفته‌اند: «توانسته‌ایم جوانان غیریهودی را گمراه کنیم، و ازجهت اخلاقی تباه‌شان سازیم، و ازطریق آموزش مسایلی که ما آن را باطل می دانیم؛ اگرچه، به ظاهر دم از آن می‌زنیم، آنان را کودن واحمق می‌کنیم.» هم‌چنین در پروتکل سیزدهم می‌گویند: «برای این که اکثر امت‌های غیریهودی، برنامه‌ی جدیدی که برای ما تازگی داشته باشد، کشف نکنند، آنان را

به انواع گوناگونی ازسرگرمی‌ها و بازی‌ها و چیزهایی از این قبیل مشغول می‌کنیم، و به سرعت درروزنامه‌ها، اطلاع‌رسانی و تبلیغات را شروع خواهیم کرد، و مردم را به شرکت کردن درمسابقات گوناگون از انواع برنامه‌ها مانند هنر و ورزش و چیزهای دیگر دعوت می‌کنیم، و همین لذت‌های نوین، یقیناً ذهن ملت را ازفکر کردن به مسایلی که ما با آنان اختلاف داریم، مشغول خواهد کرد، و پس از این که ملت، به تدریج نعمت اندیشیدن مستقل را ازدست دادند، همه، همراه ما ندا سرخواهند داد، و آن این است، که ما تنها اعضای جامعه هستیم، که می توانند خطوط اندیشیدن نوین را عرضه کنند، و این خطوط را فقط با توسل به وسایلمان تقدیمش می‌کنیم، از قبیل اشخاصی که درهم‌پیمانی‌شان با ما، هیچ شکی وجود ندارد، بی‌شک نقش آرمان‌گراهای آزادی‌خواه، به مجرد اعتراف به حکومت ما به پایان خواهدرسید، و در آن هنگام، خدمت بی شایبه‌یی به ما تقدیم‌می کنند.»

سیاستمداران یهود این چنین برنامه‌هایی را که بیشترش را درجهان عملی کرده‌اند، چه پیش ازفاش شدن این پروتکل‌ها و چه پس ازفاش شدنش، برای مردم طرح ریزی می‌کنند، و پیوسته با دقت تمام براجرایشان نظارت دارند، و هدف از این برنامه‌ها همان طورکه از اقوال و اعمال‌شان که درهمه‌ی نقاط جهان مشاهده می‌شود، پیداست، تباه کردن اندیشه و اخلاق مردم و مشغول‌کردن و منصرف ساختن مردم از هرکاری که خیر و مجد امت‌شان وخودشان در آن باشد، است. هم‌چنین منحرف کردن مردم از اندیشیدن سالم و سازنده و مشغول کردن‌شان به لهو و لعب و شهوات و لذت‌هایی‌ست، که خیری درآن نیست، و دربرابر دسیسه‌هایی که یهودیان در پشت پرده می چینند، و دربرابر نیرنگ‌های درازمدتی که آثارش پس از گذشت سال‌ها معلوم می شود، دردی را درمان نمی‌کند.

۲. زنان آوازه‌خوان و بدکاره یهودی، بزرگ‌ترین وسایل فساد دربیش‌تر شهرهایی هستند، که گروهی ازیهودیان درآن‌جا زندگی‌می‌کنند. آنان از این طریق، کارهایی انجام می‌دهند، که سبب ویرانگری امتی که درمیان‌شان زندگی می‌کنند. می‌شوند، که حداقلش چپاول مال‌حرام ازطریق فاحشه‌گری و هرزگی‌ست، و طبیعتاً تباه‌سازی اخلاق و ویران‌سازی دین و جاسوسی برضد امت به نفع دشمن و تأثیرگذاری برارباب قدرت برای محقق کردن نقشه‌ی یهود در درون امت را به دنبال دارد.

درشهرهایی‌که با نظریات یهود، متأثر شده‌اند، همان نظریاتی که خواسته اند، بدان وسیله مردم را گمراه کنند و به تدریج ازقید و بندهای دینی و اخلاقی و اجتماعی خود را رها می‌کنند، کار این زنان ترانه خوان زناکار، از این هم فراتر رفته، و دربین طوایفی که فاسدند، عشرتکده‌های مشخصی دارند و کسانی را که به دنبال گناه هستند، و جوانان ولگرد و نوجوانان نادان را جذب‌می‌کنند.

شکم پرستان یهود، دربیش‌تر شهرهایی که درآن پراکنده‌اند، ازطریق زنان فاحشه سریع تجارت می‌کنند، آن زنان فاحشه را پخش‌کرده، و مال حرام را به غارت می‌برند، و درکمین هر مرد و زنی که بلغزد، نشسته‌اند، تا به خانه‌های بردگی یهودیت کشانده‌شوند، که ابدان را به هرکس که با مالش خشم و غضب خدا را خریداری کند، و دربرابر، لذت حرام را به دست آورد، اجاره می‌دهند.

۳. با انواع خمر و مواد مخدر تجارت می‌کنند، و این مواد زهرآلود و مسموم را به مردم می نوشانند، و با تبلیغات و زنان‌شان مردم را برمصرف این مواد تحریک کرده، و مؤسسه‌های بزرگی ایجاد می‌کنند، که صاحبان استعدادهای هنری نونهال گمان کنند، که تنها راه افتخار هنری‌شان زمانی‌ست، که این مؤسسه‌ها آنان را به کار گیرد، و زمانی‌که مردم به این مؤسسه‌ها می‌روند، به وسیله‌ی ترانه و موسیقی سقوط می‌کنند؛ تاجایی‌که، ترانه و موسیقی را هم‌ردیف یا واسطه‌ی عشرتکده‌ی مرگباری می‌دانند، که مردان و زنان منحرف و انواع خمر و مواد مخدر را درخود جای می‌دهد. مؤلفان کتاب«یهودیت جهانی» که میلیونر «هنری فورد» تهیه کرده‌است، و می‌گویند: «مردم بسیار درشگفت‌اند، که این موج‌های پیاپی آشغال و آلودگی‌های موسیقی که خانواده‌های متشخص را به چالش کشیده است، ازکجا می‌آید. همان موسیقی پلیدی که جوانان این نسل را واداشته، تا ازحماقت کودن‌ها تقلید کنند. بنابراین، موسیقی ملی نرم و لطیف احتکار یهود است، و موسیقی جازهم اختراع یهود است، و این حرکت‌های مهیج با پلیدگی‌هایی که دارد، و با نغمه‌هایی که غرایز را تحریک می‌کند، هم‌ساز است، همه دست‌پخت یهود است. بنابراین، داستان میمون‌ها و فغان و زاری جنگل‌ها و شیهه‌ی خوک‌ها و تماس‌هایی که شبیه محبت گوساله به یک‌دیگر است، همه در زیر پرده‌ی آوازهای موسیقی آتشین، پنهان شده‌اند، و شگفت‌انگیزتر این‌است، که به هرطرف نگاه کنی، تا از قید و بندهایی که روان انسانی را می‌آزارد، و درجامعه جریان دارد، خود را رهاسازی، می بینی، که گروهی ازیهود، درپشت آن قید و بندها قرار دارند. به

عنوان مثال، درپشت بازی فوتبال و پشت بهره‌برداری مالی و درپشت تبلیغات برای مشروبات الکلی، گروهی ازیهودیان هستند، و سیطره برسیاست‌های نژادی جنگ‌طلبانه و سیطره برمطبوعات، ازطریق فشار مالی و تجاری دردست گروهی ازیهود است، و هشتاد درصد کسانی که ازجنگ بهره‌برداری می‌کنند، یهودی هستند.»

٤. با نمایشنامه و تئاتر تجارت می‌کنند، و تماشاخانه‌هایی که دراختیار دارند، به جای این که ازآن، جهت توجیه کریمانه و شوخی‌های با نزاکت و پاک و خوش‌آمد گویی‌های نظیف و مباح استفاده کنند، به‌عنوان همتا یا واسطه‌ی سومی جهت عشرتکده‌ها، که مردان و زنان رذل و انواع خمر و مواد مخدر را درخود جای داده، استفاده می کنند.

٥. با ایجاد باشگاه‌های قمار، تجارت می‌کنند، و بی‌خردان را به آن جذب نموده، و دام‌های قمار که با انواع خمر و زنان زناکار همراه است، برایشان مهیا می‌کنند، و برای چپاول اموال قماربازان، نقشه‌های شیطانی می‌چینند، و باوجود نوسان سود دربین قماربازان، همه‌ی دارایی‌هایشان جذب صیادان حیله‌گر یهود می‌شود.

٦. هم‌چنین با سینما تجارت می‌کنند، و با تبلیغات‌شان بینندگان بی‌شماری را درنقاط مختلف جهان به آن جذب می کنند. این درحالی‌ست، که بیش‌تر واردات سینما به صندوق‌های یهود، که بیش‌تر مؤسسه‌های سینمایی درجهان را دراختیار دارند، سرازیرمی‌شود، و برای عملی کردن نقشه‌ی تباه‌سازی، بسیارتلاش می‌کنند، تا که سینما را در سرازیری سقوط قراردهند، و آن را با فیلم‌هایی که به برنامه‌ریزی یهود درجهان خدمت می‌کند، مملو کرده‌اند، همان برنامه‌هایی که هدفش تباه‌سازی اخلاق و تقویت گمراهی‌های فکری یهود و دسیسه‌های پلید درتاریخ امت‌ها و زشت جلوه‌دادن افتخارات حقیقی امت‌ها و تقویت سیاست یهود با همه‌ی اشکال و صورت‌هایش است.

شایان ذکراست، که بیش‌تر مؤسسه‌های سینمایی بزرگ درجهان، یهودی هستند، و بدین‌ترتیب، نقشه‌های جهنمی و اعمال مجرمانه‌شان به شکل بسیار خطرناکی آشکار می‌گردد، که ثابت می‌کند، آنان شیاطین حقیقی انس در روی زمین هستند.

بنابراین، باید جوانان فریب‌خورده‌یی که مشتاق پیمودن قله‌های مجد و پیش بردن امت‌شان به سمت مراتب عالی هستند، این حقایق را درباره‌ی دشمنان‌شان بدانند. هم‌چنین باید میان‌سالان و پیرمردان بدانند، که کم‌کاری که درعصر انحطاط،

به سبب غفلت و سستی و ترسویی و تنبلی و عافیت‌خواهی و تن دادن به شهوت‌ها و لذت‌ها و مخالفت کردن با تعالیم اسلام به وجود آمده، تنها علتی‌ست، که مسلمانان را به مشکلات و نکبت‌هایی‌که با آن دست و پنجه نرم کرده، و می‌کنند، دچار کرده است، و مسؤولیت تاریخی همه را ملزم می‌سازد، که صادقانه به آغوش اسلام برگردیم، و برنامه‌ی هدایتش را چراغی فرا روی خود قراردهیم.

ای ملت‌های زمین! دربرابر دشمن‌تان هوشیار باشید، و ای مسلمانان! خود را آماده کنید، و ازشر شیاطین، به خدا پناه برید، و باصبر و نماز و چنگ‌زدن به ریسمان خداوند و متمسک شدن به دینش، کمک بخواهید، که دراین‌صورت خداوند شما را بر آنان غالب و پیروز خواهد کرد، و نیرنگ‌شان به شما آسیبی نخواهد رساند.

تباه سازی یهودیان درعرصه‌ی پیوندها و روابط اجتماعی

برای اجرای نقشه‌ی شیطانی و فراگیر یهود، که هدفش تجزیه‌ی ملت‌ها و امت‌ها و تبدیل‌کردن آن، به بخش‌های کوچک متنفر ازهم است، یهودیان و همه‌ی سازمان‌هایشان، درعرصه‌های روابط اجتماعی بین افراد وگروه‌ها و بین سازمان‌ها و ملت‌ها و بین‌امت‌ها و دولت‌ها درنقاط مختلف جهان فعالیت گسترده و ویرانگری را آغاز کردند.

بدین صورت، که عوامل جدایی و کاشتن بذر اختلاف و خصومت و دشمنی و شوراندن کینه‌ها و کینه‌توزی‌ها وتنفرهای نژادی و طبقاتی و مذهبی و حزبی و کارهای دیگری که برمصلحت‌های ویژه استوار است، و مسایل تفرقه برانگیز زیادی که بی‌شمار است، دربین مردم پراکندند، و با این کارهاست، که عوامل روانی که به تقسیم امت‌ها وملت‌ها وسازمان‌ها و گروه‌ها به اقسام گوناگونی منجر می‌شود، رشد می‌کند. هم‌چنین هربخشی مایل است، که با درهم شکستن بخش‌های دیگر، سیادت و ریاست را به‌عهده بگیرد، و باوجود این میل و علاقه، کوشش‌های مادی برای به‌دست آوردن سیادت مطلوب، رشد می‌کند، و این هنگام است، که درگیری حتمی رخ خواهدداد، زیرا گروه‌های دیگر، که رقیب هستند، مشاهده می‌کنند، که مصالح وآرزوهایشان درمعرض فروپاشی و نابودی‌ست، درنتیجه می‌کوشند، تا کار دوجانبه‌یی انجام دهند: یکی برضد نقشه‌های رقیبان، که حالت دفاعی دارد، و دومی تهاجمی‌ست، که به منظور به دست آوردن آرزوی

سیادت مطلق انجام می‌گیرد. این مسایلی که ذکرشد، مهم‌ترین اسباب جنگ تجاوزگرانه‌ی غیرمقدس است، که هدفش محقق کردن ارزش‌های والای انسانی نیست، بلکه ازحس خودخواهی صاحبانش سرچشمه گرفته، و می‌جوشد، و جوشش محترمانه درحد قانون مشروع خدا و مطابق اجازه‌ی خدا نیست.

هرگاه خصومت شدت یابد، و درگیری رخ دهد، و یهودیان به خواسته‌ی خود که عبارت ازتقسیم نمودن امت‌ها وملت‌ها و سازمان‌ها و گروه‌ها باشد، دست یافتند، و ملت‌ها را به جان هم انداختند، به اندازه‌یی‌که شیاطین وقتی وسوسه‌هایشان در قربانی‌هایشان تأثیر می‌گذارد، و با جهالت و غفلت پشت سرشان حرکت می‌کنند، و به جهنم می‌روند، خوشحال می شوند، این یهودیان نیزخوشحال می‌شوند. این شیاطین وقتی که شکارشان را به لبه‌ی پرتگاه رساندند، نقشه‌یی می‌چینند، که به دره‌یی ژرف و ویرانگری سقوط کنند، درنتیجه نابود می‌شوند، و درآن هنگام شیاطین جهانی مکر و نیرنگ، بربالای جسدهای سرد و بی‌جان ایستاده، و بردشمنان‌شان که قربانی نیرنگ‌هایشان شده، و سقوط کرده‌اند، اناشید پیروزی زمزمه می‌کنند.

همه‌ی پژوهشگران شرق و غرب تأکید می‌کنند، که نقشه‌های یهود، درهمه‌ی عرصه‌هایی که دست‌شان بدان برسد، این است، که همه‌ی روابط اجتماعی موجود میان افراد و گروه‌ها و ملت‌ها و امت‌ها را به هر وسیله‌ی پلید و موذیانه‌یی که باشد، قطع کنند، تا همه‌ی نیروهای غیریهودی با هم درگیرشوند، درنتیجه به سبب درگیری مستمر، نیروهایشان هدر رود، و دراین وقت است، که یهود شکاف‌های وسیعی می یابند، که بتوانند غنایم جمع‌آوری کنند، و قدرت پنهان‌شان را بگسترانند، و دام‌هایشان را برای شکار آن‌چه می‌خواهند، از مال و قدرت و نیرو و افراد، بین جماعت‌ها و هیأت‌ها پهن کنند، اقوال محرمانه‌یی که از آنان منتشرشده، و اعمالی که درهمه‌ی نقاط جهان انجام داده‌اند، شاهد این مطلب است.

دانشمندان صهیونیست درپروتکل دهم می‌گویند: «برماست، که هرانسانی را با کش‌مکش‌ها و دشمنی‌ها وتنفرها وجنگ‌ها و گرسنگی و انتشار آلودگی و فقر و تنگ‌دستی درمانده کنیم، تا غیریهود به این نتیجه برسند، که برای کمک مادی و دست‌یابی به قدرت، جزکمک خواستن ازما راهی ندارند.» و درپروتکل چهارم می‌گویند: «بین افراد درهمه‌ی اهداف غیریهودی باانتشارتعصبات دینی و قبیله‌یی درطول بیست قرن بذر اختلاف را پاشیده‌ایم، چه اهداف شخصی باشد، و چه نژادی، که از همه‌ی این‌ها چنین نتیجه می‌شود، که هرحکومت تنهایی، وقتی

همسایگانش را به همکاری برضد ما دعوت می‌کند، جواب مثبتی دریافت نخواهد کرد، زیرا هریک از آنان می‌پندارند، که هرعملی برضد ما، اصل وجودی‌اش را سرنگون خواهد کرد.» و درپروتکل پنجم گفته‌اند: «این سیاست، هم‌چنین ما را در پاشیدن بذر اختلاف دربین هیأت‌ها و در تفکیک همه‌ی نیروهای گردهم آمده، کمک می کند.» و در پروتکل هفتم می‌گویند: «واجب است، که درهمه‌ی اروپا و با کمک اروپا درهمه‌ی نقاط، فتنه و کش‌مکش‌ها و دشمنی‌های دوجانبه منتشرسازیم، زیرا دراین کار دوفایده نهفته است: اول این که، ما با این وسایل، برسرنوشت همه‌ی نقاطی که خوب می‌دانند، توان ایجاد نابسامانی را آن‌گونه که بخواهیم، داریم، و می‌توانیم نظام را برگردانیم، مسلط می‌شویم، و همه‌ی کشورها ناچارند، که هنگام فشار و درصورت لزوم، از ما درخواست کمک و فریادرسی کنند، و فایده‌ی دوم این است، که به وسیله‌ی نیرنگ و دسیسه و با همه‌ی دام‌ها و شبکه‌هایی که در وزارت‌های حکومت نصب کرده‌ایم، و نه تنها با سیاستمان، بلکه با قراردادهای صنعتی و خدمات مالی توطئه چیده‌ایم، کسانی را شکار خواهیم کرد.»

این بخشی ازگفتارهای یهود، درتصمیم‌گیری‌های پنهانی‌شان است، که نشان‌دهنده‌ی برنامه و نقشه‌های وحشتناک‌شان می‌باشد، که برضد همه‌ی امت‌های‌غیریهودی درپیش گرفته‌اند، و چون درعرصه‌ی مطبوعات جهانی، ازقدرت بسیار مؤثری برخوردارند، توانسته‌اند از این طریق، دسیسه‌ها و نظریات و اندیشه‌ها و اخبار مختلفی را که درتحقق بخشیدن هدف‌شان به آنان کمک می‌کند، منتشرسازند. همان هدفی که عبارت از تجزیه‌ی ملت‌ها و امت‌ها از ادیان و نژادها و دیدگاه‌های سیاسی و فکری مختلف و شوراندن کش‌مکش‌ها و دشمنی‌ها و کینه‌ها و جنگ‌ها در بین آنان باشد. و ننگین‌ترین نیرنگ این نقشه آن است، که بتوانند یک امت را که به رسالت یک دین ایمان دارد، و به یک زبان سخن می‌گوید، و یک دشمن مشترک دارد، متلاشی سازند.

رهبران فکر و زبان و قلم دراین عرصه مسؤولیت بیدارسازی را برعهده دارند، که امت اسلامی را از فروپاشی حفظ کنند، و تا زمانی‌که دربین امت اسلامی دعوتگرانی باشند، که به معروف امرکنند، و از منکر بازدارند، و مردم را از نیرنگ دشمنان‌شان (شیاطین انس و جن) آگاه سازند، ان شاءالله که دشمنان‌شان برآنان پیروز نخواهند شد.

نیرنگ‌های یهودیان برای مسلط شدن برثروت و تنگ‌دست کردن ملت‌ها

بسیاری ازمردم نقشه‌های شیطانی را که یهود برای ایجاد بحران‌های اقتصادی، در حکومت‌ها به وجود می‌آورند، درک نمی‌کنند. این نقشه‌ها بر دو اصل اساسی استوارند:

عنصراول: احتکار ارز و خارج کردن آن ازگردش، که این کار را با وسایل مختلف احتکار بانک جهانی انجام می دهند، امری که مردم را به آشفتگی که دراثر ازبین رفتن نقدینگی به وجود می آید، دچار کنند.

عنصردوم: تشویق یا مجبورکردن دولت‌ها و به تبع دولت‌ها، کارفرمایان، از قبیل شرکت‌ها یا افراد، به این‌که، درمقابل سودهای ربوی که یهود به دست می‌آورد، ازیهودیانی که طلا و ارزهای دیگری را احتکار کرده‌اند، درخواست وام کنند، و همین وام‌ها کافی‌ست، که بارهای سنگینی بردوش بدهکاران قراردهد، و پس ازمدت کوتاهی، بند خفه کننده‌اش را برگردن‌شان انداخته، و فشاردهد، و این زمانی‌ست، که برای باردوم، نقدینه‌ها ازدست‌شان خارج می‌شود، و وقت پرداخت سودهای ربوی که برهم انباشته شده، فرا می‌رسد.

دانشمندان صهیونیست در پروتکل بیستم می‌گویند: «بحران‌های اقتصادی که با موفقیت چشمگیری در کشورهای امی‌ها (غیریهودیان) تدارک دیده‌ایم، ازطریق ازگردش انداختن ارز و نقدینه محقق شده‌است، درنتیجه ثروت‌های هنگفتی متراکم شده، و مال ازدست حکومت خارج شده، و حکومت به نوبه‌ی خود ناچار شده است، که از مالکین این ثروت‌ها، عاجزانه درخواست وام کند، و این وام‌ها بارهای سنگینی را به دوش حکومت‌ها انداخته، و حکومت‌ها ناچارند، که سودهای مالی که قرض گرفته، بپردازند، و بدین وسیله دستان‌شان بسته است.»

هم‌چنین درخطاب به یهودیان می‌گویند: «گمان می‌کنیم، که شما می‌دانید، که نقدینه‌ی طلا، دمار دولت‌هایی که براساس نقدینه طلا حرکت نموده‌اند، درآورده، زیرا نتوانسته جای نیاز به پول را بگیرد، و اضافه برآن، ما بسیار کوشیده‌ایم، تا آن را جمع‌آوری کرده، و از جریان بیاندازیم. هر وامی، دلیل برضعف حکومت و ناکامی‌اش در فهم حقوق خودش می‌باشد، و هر وامی همانند شمشیر داموکلس، برگردن حکومتگران آویزان است، همان‌هایی که نزد بانکداران ما می‌آیند، و کلاه‌هایشان را به دست دارند. وام‌های خارجی مانند زالویی‌ست، که جدا کردنش ازپیکر حکومت ممکن نیست، مگر این‌که خودش بیافتد، یا این‌که حکومت بیاندیشد، که آن را ازخود بیاندازد، ولی حکومت‌های گوییم علاقه‌یی نشان

نمی‌دهند، که این زالو را ازخود بیاندازند، بلکه تعداد این زالوها زیادتر می‌شود، به همین علت، دولت‌شان باید به منظور قصاص ازخودش، به سبب ازدست دادن خون، بمیرد، چون همین زالوها تمام خونش را می‌مکند.»

«قرض خارجی جزاین که زالویی‌ست، آیا چیز دیگری می‌تواند باشد؟ قرض عبارت است، ازانتشار اسناد حکومتی که شخص را ملزم می‌سازد، در برابر مالی که قرض گرفته، سود چند درصدی اضافه براصل سرمایه بپردازد. اگر سود قرض پنج درصد باشد، پس درطول بیست سال، حکومت بدون ضرورت، مبلغی معادل اصل قرض را پرداخته است، تا نسبت درصدی را بپوشاند، و درطول چهل سال، سود دو برابر اصل قرض خواهدشد، و درطول شصت سال، سه برابر مقدار قرض خواهد شد، ولی اصل‌قرض همانند دینی که پرداخت نشده، برگردن حکومت باقی خواهد ماند.»

«ازاین اعداد و ارقام پیداست، که این قرض‌ها تحت نظام مالیاتی فعلی، یعنی سال ۱۹۰۱ آخرین ریال نهایی پرداخت‌کننده‌ی فقیری که مالیات را می پردازد، تمام می‌کند، چون مجبور است، به جای گردآوری کمیت ضروری خالی ازسود، درقالب مالیات، به سرمایه‌داران بیگانه که دولت از آنان وام گرفته، سود بپردازد. تا زمانی‌که قرض‌ها داخلی باشد، تنها کار ثروتمندان، انتقال مال ازکیسه‌ی فقرا به کیسه‌ی ثروتمندان است، ولی پس از این‌که به مردمی باج دادیم، که حتماً قرض‌های خارجی را با قرض‌های داخلی عوض کنند، همه‌ی ثروت دولت‌ها به گنجینه‌هایمان سرازیرخواهد شد.» هم‌چنین می‌گویند: «فرمانروایان گوییم به سبب بی‌توجهی یا به سبب فساد وزرا یا نا آگاهی‌شان، کشورهایشان را وادار کرده‌اند، که ازبانک‌های ما وام بگیرند؛ تاجایی‌که، قادر به پرداخت این بدهی‌ها نیستند. باید بدانید، که برای مهیا کردن امور بدین شکل، چه مشکلات و دردهای طاقت فرسایی را متحمل‌شدیم. این گوییم حیوان صفت، حقیقتاً بی‌عقل‌اند، که از ما مال را با سود، قرض می‌گیرند، و متوجه نیستند، که باید دربرابر هرمبلغی که قرض می‌گیرند، مجبورند، اضافه براصل قرض، ازمنافع کشورشان سود مضاعف بپردازند؛ درحالی که، می توانستند خیلی آسان‌تر مستقیماً بدون این که نیازی به پرداخت سودی باشد، از ملت‌شان بگیرند، که این خود نشانه‌ی نبوغ ماست، و این‌که ما ملت برگزیده‌ی خداوندیم. هم‌چنین نشانه‌ی کارآزمودگی و مهارت ما

این است، که مسأله‌ی قرض را به گونه‌یی برغیریهود عرضه می داریم، که گمان کنند، به سود خودشان است.»

این همان نقشه‌ی یهود درایجاد بحران‌های اقتصادی در کشورهاست، که ازگفتارهایشان پیداست. همان طورکه گفتیم، در دوامرخلاصه می‌شود: ازجریان خارج کردن نقدینه و وادار کردن دولت‌ها و ملت‌ها، که از آنان قرض‌های سوددار درخواست‌کنند. آیا مسلمانان این حقیقت را دریافته‌اند؟ آیا می‌دانند، که خدا ربا را حرام کرده است، تا بهره‌یی برای شیاطین و نابودکننده‌ی مساکین نباشد؟

۲. وقتی حوادثی که اشکالش دردولت‌های بزرگ و متعدد و در زمان‌های تاریخی گوناگون تکرار شده است، بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم، که یهودیان عملاً توانسته‌اند با خزانه‌ها و صندوق‌های کارگران و جیب‌های زنان و مردان زحمتکش بجنگند، و ازآن طلا و هر نقد رایجی را بمکند، آن‌گونه که زالو هرخون جاری را می مکد، هرگاه که برجسمی بیافتد، که طراوت و تازگی و نبض‌حیات درآن باشد، و برای این کار، به وسایلی ازقبیل: مکر وحیله وربا و غش و احتکار و هرعمل زیان‌آوری متوسل‌می‌شوند، که شرایع ربّانی تحریمش کرده، یا قوانین وضعی از آن برحذر داشته، یا اندیشه‌های رشد یافته و آرای درست، بر ممنوع بودنش متفق‌اند، چون تباهی و گناه و تجاوز و ستم دربردارد. و پس از این که مقدار هنگفتی مال حرام جمع‌آوری کردند، نقشه‌های زیرکانه و حیله‌های هوشیارانه و دستگاه‌های نقاب‌زده‌یی را که ازپشت پرده ایفای نقش کرده، جمع‌آوری می‌کنند، همان اموری که طی مدت‌های مدیدی درطول تاریخ، مهارتش را کسب کرده‌اند، و لشکریان مهاجم‌شان را برای گسترش نفوذ خطرناک یهود، در سیاست کشورها و گسترش قدرت پنهانی‌شان برقدرت ظاهری حکومت، درتاریکی گسیل می‌دارند، و بدین صورت، یهودیان توانستند ازیک جهت در آمریکا نیروهای مالی و اداری و سیاسی‌شان را گسترش دهند، و درسیاست کلی کشور به گونه‌یی دست‌ببرند، که درخلال جنگ جهانی اول و پس از آن، اهداف سیاسی جهانی یهود را تحقق بخشند، و ازجهت دیگر، مصلحت مهم دیگری را محقق سازند، که عبارت باشد، ازسرازیر کردن منابع طلا به گنجینه‌های یهود، و بیش‌تر این منابع طلا ازاموالی‌ست، که ثروتمندان ازدولت می‌خواهند، چون دولت‌ها درجریان جنگ درخواست قرض‌هایی نموده، و یهودیان به آنان تقدیم داشته‌اند، و دولت‌ها التزاماتی ربوی داده‌اند، که مجبورند، معدنی ازطلا به گنجینه‌های یهود سرازیر

سازند، و قرض‌های ربوی را بپردازند، باوجود این که دولت‌ها می‌دانند، که خود یهودیان بوده‌اند، که کشورها را به این جنگ‌ها کشانده‌اند، تا فرصتی طلایی را فراهم‌سازند، که از آن طریق، ازچند جهت برای خود سودهای هنگفتی محقق سازند:

اول: سود قرض‌هایی که به دولت‌های درحال جنگ داده‌اند.

دوم: احتکار فراوان بی‌شماری که شرایط جنگ آن را مهیا می‌سازد.

اگر آمریکایی‌ها به نصیحت رهبر آمریکایی، بنجامین فرنکلین که درسال ١٧٨٩ میلادی هنگام وضع قانون اساسی ایالات متحده خطاب به ملت آمریکا گفت، گوش داده بودند، قطعاً خود را از بلا وگرفتاری‌های یهود، که بردوش‌شان سنگینی می‌کند، راحت‌می‌کردند. درآن سخنرانی تاریخی چنین آمده است[١]: «خطر بزرگی وجود دارد، که ایالات متحده‌ی آمریکا را تهدید می‌کند، و آن خطربزرگ، یهود است. ای سروران! در هر سرزمینی که یهودیان درآن سکنی گزیده‌اند، سطح اخلاقی را نابود کرده، و تعهدتجاری را تباه نموده‌اند، و پیوسته خود را کنار می‌گیرند، و با دیگران درنمی‌آمیزند، و همین آوارگی‌شان باعث شده، که ازجهت مالی ملت‌ها را در خفقان قراردهند؛ همان گونه که، وضعیت درپرتغال و اسپانیا حاکی ازهمین مطلب است.»

«بیش از ١٧٠٠ سال است، که حق طبیعی خود را مطالبه می‌کنند، و منظورشان این است، که ازسرزمین پدری‌شان رانده شده‌اند، ولی سروران! هرگاه دولت‌های امروزی، فلسطین را به آنان برگردانند، حتماً دلایلی پیدا خواهند کرد، که همه نباید به فلسطین برگردند، چرا؟ زیرا آنان انگل و سربار جامعه‌اند. کنار یک‌دیگر زندگی نمی‌کنند، بلکه ناچارند، درمیان مسیحیان و دیگرانی که هم‌نژادشان نیستند، زندگی کنند، و درصورتی که این‌ها مطابق صریح قانون از ایالات متحده دور نشوند، طی صد سال در ایالات‌متحده نفوذی گسترده پیدا خواهندکرد، تاحدی که برملتمان مسلط خواهند شد، و ویرانش خواهند کرد، و ساختار حکومتی که به خاطرش خون داده‌ایم، و برای آن جان و مایملک و آزادی فردیمان را قربانی کرده‌ایم، تغییرخواهند داد، و دویست سال نگذشته، که نوادگانمان مجبورخواهند بود، برای غذا دادن به یهودیان درباغ‌ها کارکنند؛ درحالی که، یهودیان درگنجینه‌ها باشادمانی

---

[١]. به کتاب (اليهودية العالمية و حربها المستمرة على المسيحية) تألیف ایلیا ابوالروس ص ١٣٠-١٣١چاپ دارالاتی مراجعه شود همچنین کتاب (خطر اليهودية العالمية على الاسلام و المسيحية) تألیف عبدالله النل ص ٢٠٩ و بعد مراجعه شود. پاورقی مؤلف.

دستان‌شان را به هم می‌مالند. سروران! من شما را برحذر می‌دارم، اگر نهایتاً یهود را ازخود دور نسازید، فرزندان و نوادگانتان شما را در قبرهایتان لعنت خواهند کرد، بی‌شک یهودیان اگر ده نسل هم درمیان ما زندگی کنند، الگوهای آرمانیمان را انتخاب نخواهندکرد، زیرا پلنگ نمی‌تواند پوست خالدار خود را عوض کند. اگر یهودیان درنفوذ به کشورها آزاد باشند، خطری برای این کشورها محسوب می‌شوند، و سازمان‌هایمان را از بین می‌برند، و براین اساس، مطابق صریح قانون باید دور نگه داشته شوند.»

پیش‌بینی‌های رییس آمریکایی «بنجامین فرنکلین» که ازدو قرن پیش در مورد یهود تخمین زده بود، محقق شده است، چون ایالات‌متحده به نصیحتش عمل نکرد.

۳. یهودیان درجهان، به نفوذ و حیله‌های اطلاع‌رسانی و سیاسی‌شان خدمت می‌کنند، تا در امور تجاری و صنعتی و بانکداری و سایرعرصه‌های اقتصادی، اندیشه‌ها و علاقه و خواسته و دلبستگی‌های مردم را به بازی بگیرند، و سودهای خیالی را که از آن طریق، طلای جهانی را به سمت قدرت یهود سوق می‌دهند، محقق سازند، و با نظریات اقتصادی متناقض، اندیشه‌های مردم را فاسدگردانند، که در این عرصه بدین صورت عمل نموده‌اند:

امراول: ترویج و نشر تبلیغات برای سازمان‌های اقتصادی که یهودیان درجهان دراختیار دارند، که ازطریق مطبوعات و سایروسایل اطلاع‌رسانی که زمامش را به دست دارند، این کار را انجام می‌دهند، و تبلیغات اساسی و ثابت برای سازمان‌های اقتصادی یهود باعث شده است، که ازسازمان‌های اقتصادی دیگر جلو بیافتند، امری که راه‌های محقق شدن سودهای کلان را برای سرمایه‌های یهود هموار می‌سازد.

امردوم: جهت‌دهی افکارعمومی، برای ایجاد تجارت دربازارهای آزاد براساس مضاربه، تا از این طریق یهودیان بتوانند ثروت امت‌های غیریهودی که با جهد و تلاش، منافعی را به دست آورده‌اند، بمکند. دانشمندان صهیونیست در پروتکل چهارم می‌گویند: «ولی برای این که آزادی، زندگی اجتماعی گوییم را ازاساس بلرزاند، و کاملاً نابودش کند، می‌بایست، تجارت را براساس مضاربه قراردهیم، و نتیجه این خواهد شد، که منافع خالص زمین، که با بهره‌برداری حاصل شده، دردستان غیریهود باقی‌نمی‌ماند، بلکه درخلال مضاربه‌ها به گنجینه‌هایمان وارد خواهد شد.»

امرسوم: ترویج و انتشار نظریه‌ها و اندیشه‌های اقتصادی متناقض و متعارض، که از این کار چند هدف را دنبال می‌کنند:

الف. ایجاد حالتی ازهرج ومرج، که جز یهودیان حیله‌گر، که منتظر فرصت مناسب جهت شکار هستند، کسان دیگر نمی‌توانند از آن استفاده‌کنند.

ب. ایجاد درگیری شدید میان طبقات جامعه غیریهودی، چون هرطبقه‌یی به یکی ازنظریاتی که منتشرکرده‌اند، متأثر می شوند، و روزنامه‌هایی‌که دراختیار دارند، یا مسلط برآن هستند، برای ایجاد درگیری و مجادله پیرامون آن، به‌کار می‌گیرند، که به شکاف جوامع و تبدیل شدن به گروه‌های درگیر با دیدگاه‌های مخالف هم منتهی می‌شود، که با کینه و حسادت و حس برتری جویی باهم‌دیگر رفتار می‌کنند.

ج. نابود کردن منابع تولید، به سبب متأثر شدن کارگران به آرای آنارشیستی که آن نظریات را دربین‌شان پراکنده کرده‌اند، هم‌چنین به سبب روانه شدن‌شان به دنبال عوامل تباه‌سازی یهودی که باعث سقوط‌شان دررذایل اخلاقی و رفتاری می‌شود، زیرا شعار خوشبختی و آزادی سرمی‌دهند. دانشمندان صهیونیست در پروتکل اول می‌گویند: «مزدهایی را که کارگران هرگز از آن بهره‌یی نخواهند برد، بالا می‌بریم، و آن برای این است، که درهمان زمان، نرخ اجناس و نیازهای ضروری را نیز بالا می‌بریم، به خیال این‌که این بالا رفتن، از کاهش کشاورزی و تربیت چهارپایان ناشی شده، و با زیزکی و مهارت کامل، ازطریق انتشار آرای آنارشیستی بین کارگران و تحریک کردن‌شان براستفاده ازمشروبات الکلی، منابع تولید را نابود می‌کنیم، و درهمان وقت، تمام اقدامات لازم را برای دورکردن نیروی فرهنگی غیریهود از کشورها به کار خواهیم بست.» هم‌چنین می‌گویند: «برای این که غیریهود به طورحقیقی پیش ازموعد، ازحقیقت وضعیت مطلع نشوند، با تلاشی دروغین می‌کوشیم، آن را پنهان سازیم. به طبقات کارگر خدمت می‌کنیم، و ازطریق تبلیغات گسترده، که با نظریات اقتصادیمان انجام می‌دهیم، مبادی اقتصادی بزرگ را ترویج‌می‌کنیم.»

روشن است، که بزرگ‌ترین وسیله‌یی که می‌توانند بدان وسیله این بازیچه را عملی سازند، همان اندیشه‌هایی‌ست، که مطبوعات به قاطبه‌ی مردم که آماده‌اند، عرضه می دارند، تا صحنه‌ی نمایش عملیات نقاب‌زده‌ی یهودیت باشد. هم‌چنین درپروتکل سوم می‌گویند: «با سوءاستفاده ازاحساسات حسادت وکینه‌یی که تنگ‌دستی وفقر، آتشش را شعله‌ور می‌سازد، بر طایفه‌ها حکومت می‌کنیم، و با این

احساسات است، که هرکس مانع ایجاد کند، و سد راهمان شود، ازبین می بریم.»
هم‌چنین می‌گویند: «درپرتو وضعیت موجوداست، که جمهور مردم از برنامه‌یی که به او عرضه کرده‌ایم، تبعیت می‌کنند، و آنان از روی جهالت کورکورانه به سخنانی کلیشه‌یی و به اوهام ناصوابی که به آنان الهام کرده‌ایم، همان گونه که باید باشد، ایمان می‌آورند؛ درحالی که، آن، دربین همه‌ی طبقاتی که گمان می‌کنند، خودشان ازدیگری برترند، دشمنی ایجاد می‌کند، زیرا او اهمیت هرگروهی را نمی‌فهمد، و این کینه و دشمنی زمانی کشنده‌تر خواهدشد، که بحران‌های اقتصادی، با تمام وسایل ممکنی که دراختیار داریم، و با کمک طلایی که تمام دردست ماست، جهانی شود.»

بدین‌ترتیب، یهودیان تنها وسیله‌ی خود را رسیدن به وضعیت جهانی می‌بینند، که بربیش‌تر ثروت‌های جهان مسلط شوند، و تنها خودشان اریستوکرات‌ها باشند، البته پس از این که اریستوکرات‌های دیگر غیریهود را ازبین ببرند. دانشمندان صهیونیست در پروتکل اول می‌گویند: «اریستوکراسی طبقه‌ی آموزش‌دیده‌ی خود را برپا نموده‌ایم، و برتر ازاین اریستوکراسی، اریستوکراسی مال است، که برویرانه‌های اریستوکراسی که ازغیریهود به ارث برده‌ایم، قراردارد، که پایه‌های این اریستوکراسی نوین را پی‌ریزی نموده‌ایم، که برثروت‌هایی که برآن مسلط می‌شویم، و برعلمی که دانشمندانمان آن را توجیه می‌کنند، استوار است.»

ازطریق همین موج ویرانگر دروغ یهود حیله‌گر، یهودیان توانسته‌اند گنجینه‌ها و سازمان‌های اقتصادی را به کنترل خود درآورند؛ تاجایی که، به خود می‌بالند، و همان‌گونه که درپروتکل سوم آمده‌است، می‌گویند: «همه‌ی طلا دردست ماست.»

امرچهارم: به کنترل درآوردن مطبوعات، تا بدین وسیله هرکسی که بخواهد، درجهان متعرض یهود شود، و خود را ازقدرت‌شان آزاد سازد، و ازنفوذشان رهایی یابد، مورد هجوم قراردهند. به عنوان مثال درسال ۱۹۲۰ میلادی با تأثیر و تحریک یهود، مطبوعات ایالات متحده، لهستان را بدنام کردند؛ درحالی که، این بدنامی تنها ناشی ازیک جرم بود، و آن این که، لهستان خواسته بود، خود را از سیطره‌ی یهود نجات دهد.

آیا شایسته نیست، که امت‌ها، راه‌های ورود و خروج (نفوذ) دزدان حقیقی را که در جهان پراکنده‌اند، بشناسند، و در برابر جرایم‌شان با عدالت با آنان برخورد کنند؟

نیرنگ‌های یهودیان درعرصه‌های سیاست

۱. یهودیان درزمینه‌ی مسایل سیاسی جهانی، ازنقشه‌یی فوق‌العاده حیله‌گرانه استفاده کردند، که بدان وسیله ازدرون بیش‌تر دولت‌های بلوک شرق و غرب، سکان سیاست جهانی را از پشت پرده اداره می‌کنند. هرگاه مصلحت یهودی دراین باشد، که درگیری پیش آید، آنان کشتی‌های سیاست را به آن سمت سوق می‌دهند، و هرگاه مصلحت یهود درسازش و توافق باشد، نیز کشتی‌های سیاست را به آن سمت سوق می‌دهند، و درمیان امواج متلاطم مخاطره‌ها و اضطراب‌ها، این کشتی را به جلو می‌رانند، یا که برحسب منافع‌شان، این کشتی را به ساحل سلامت سوق می‌دهند، و می کوشند، کارهایشان را آشکارا انجام ندهند. بلکه همه‌ی کارها را به رهبران سیاسی غیریهودی نسبت می‌دهند، یا به آن رهبران یهودی که پنهانی‌اند، ولی علناً به دین دیگری تظاهرمی‌کنند، و همین‌ها هستند، که به طورمستقیم کشتی سیاست جهانی را هدایت می‌کنند، و یهودیان پشت سر آنان، خود را پنهان می‌سازند، و برنامه‌های عملی را که با وسایل شیطانی مختلف برایشان زیبا جلوه داده‌اند، به آنان الهام می‌کنند، و یهودیان پنهان خزیده، پشت سر شخصیت‌های سرشناس سیاسی، تعلیمات‌شان را از رهبران پنهانی یهود درجهان، دریافت می‌کنند، که با نیرنگی گسترده، نقشه‌های فراگیرشان را که هدفش ویران‌سازی نظام‌های موجود درهمه‌ی دولت‌هاست، وضع می‌کنند، تا زمینه‌ی برپاداشتن پادشاهی فراگیر یهود برویرانه‌هایش را فراهم کرده باشند. همان انگیزه‌یی‌که باعث شده، یهودیان آرزوی حکومت جهانی را درسر بپرورانند، و توانسته‌اند ازطریق دستگاه‌هایی که درجهان پراکنده‌اند، باوجود این که سیاست اردوگاه‌ها، متفاوت است، ارتباط محکمی با رهبریت واحد یهود، که برای یک هدف کار می‌کنند، داشته باشند؛ هرچند که، اقدامات تطبیقی‌شان دربین امت‌ها و ملت‌های مختلف، باهم تعارض داشته باشند. یهودیان توانسته‌اند با مکر و حیله به شکل بسیارخطرناکی ازیک جهت، درمیان امت‌ها و ملت‌ها نفوذ کنند، و ازجهت دیگر، گذشت کردن ملت‌ها ازآنان و چشم‌پوشی بسیاری ازامت‌ها از جرایم‌شان، به این اعتبار که مهمان‌شان هستند، یا هم‌میهنان مخلص کشوری هستند، که برمنافع و منابعش زندگی می‌کنند، و نسبت به امتی که ورودشان را گرامی داشته، مخلص هستند، باعث این نفوذ عمیق شده است؛ درحالی‌که، این ملت‌ها امیدوار بودند، که یهودیان با شهروندان اصلی کشور درآمیزند، و با آنان یکی شوند، و

ازخودخواهی‌ها و فخرفروشی‌ها و غرورخاص‌شان رهایی یابند، ولی این گذشت، آنان را طمعکار کرده، و بر بیش‌تر نفوذکردن درمراکز مهم کشورها، جسورشان کرده، و این فرصت را برایشان فراهم‌ساخته، که سخنانی برزبان آورند، که خیال کنند، مخلوقات بشری والامقامی هستند، که شایستگی فرمانروایی برهمه‌ی جهان را دارند؛ اگرچه تعدادشان اندک باشد. همان‌گونه که یک چوپان برگله‌یی ازحیوانات که هزاران رأس‌اند، ریاست می‌کند، می‌پندارد، که غیریهود، حداکثر بهره مندیشان، اندیشه‌ی فطری غریزی حیوانی که ازمراتب کمال انسانی به دور است، می باشد.

دانشمندان صهیونیست درپروتکل پانزدهم می‌گویند: «این اختلافات فاحشی که در ویژگی‌های عقلی ما و گوییم (غیریهود) وجوددارد، به راحتی به ما می‌فهماند، که ما نزد خدا برگزیده‌ایم، و هنگامی‌که با عقل فطری حیوانی که گوییم دارند، مقایسه کنیم، معلوم می‌شود، که ازطبیعت برتری ازطبیعت بشر برخورداریم. گوییم فقط حقایق را می‌بینند، ولی نمی‌توانند با این حقایق دوراندیشی کنند، و آینده را پیش‌بینی کنند، و از اختراعات مادی که بگذریم، از ابتکار هرچیزی عاجزند. ازمجموع این‌ها روشن‌می‌شود، که طبیعت، ما را برای رهبری و فرمانروایی برجهان آماده کرده، و هنگامی که زمان حکومت آشکارمان فرا رسد، لحظه‌یی که منفعت حکومتمان را بیان می‌کنیم، فرا خواهد رسید.»

با توجه به عقیده‌ی افراطی و مبالغه‌آمیز یهود، درستایش خود و نیروهای عقلی‌شان و اعتقاد افراطی و مبالغه آمیزشان درتحقیر سایرامت‌ها و هماهنگ با اعتقادشان که صاحبان حقیقت فطری درحکومت جهانی‌اند، می‌بینیم، با تلاشی خستگی‌ناپذیر، تصمیمات رهبران پنهانی‌شان را دنبال می‌کنند؛ هرچند که، زمان طولانی شود، و نتایج اعمال‌شان به تأخیرافتد، و جز درآینده‌ی دور، ثمراتش را نچینند، و همین طولانی شدن زمان و به تأخیرافتادن نتیجه، آنان را وامی دارد، که اندیشه‌ی افرادشان را قانع‌سازند، که امتی هستند، که ازسایر امت‌ها متمایزند، درنتیجه درهیچ صورتی ممکن نیست، که با امت‌های دیگر درآمیزند.

بله، آنان همانند گرگی هستند، که نمی‌تواند با رمه‌ی گوسفندان درآمیزد؛ هرچند که، دربین‌شان زندگی کند، و ناچار به مدارا باشد، و از این فراتر، حتی اگر دربین‌شان متولد شده، و ازشیرشان نوشیده، و تغذیه کرده باشد.

امت‌ها باید برای محافظت خود ازشرّ یهود، ویژگی‌هایشان را بشناسد، و با توجه به این ویژگی‌ها، با آنان رفتار کنند، و دربرابر کارها و نقشه‌ها و نیرنگ‌هایشان، بیدار و هوشیار باشند، و مسلمانان باید ازسایر امت‌ها بیدارتر و هوشیارتر باشند، و دشمنان‌شان را بیش‌تر بشناسند، و باید بدانند، که ازچه راه‌هایی ممکن است، مورد حمله قرار گیرند، زیرا که تعالیم و سفارش‌های اسلامی، آنان را ملزم می‌سازد، بیدار و هوشیار باشند، و به ستمگران اعتماد و تمایل نداشته باشند.خداوند متعال درسوره‌ی هود می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَرْكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴾

«و به کسانی‌که ستم کرده‌اند، متمایل مشوید، که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد، و دربرابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد.»

و درسوره‌ی نساء می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذْرَكُمْ فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعًا ﴾

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! [دربرابر دشمن] آماده باشید [اسلحه‌ی خودرا برگیرید] وگروه گروه [به جهاد] بیرون روید، یا به طورجمعی روانه شوید.»

۲. یهودیان با کار و تلاش طولانی و کتمان و مکر وحیله و سایراخلاق شومی که درآنان سراغ داریم، توانسته‌اند کشتی سیاست را درجهان، درجهت خدمت به منافع‌شان و برپایی دولت بزرگ‌شان که رؤیایش را درسر می‌پرورانند، هدایت کنند، چون دربعضی کشورها از آزادی بدترین استفاده را درجهت منافع‌شان می‌کنند؛ همان گونه که، دربعضی کشورها ازسلب آزادی سیاسی به همین موازات استفاده می‌کنند. یهودیان با استفاده ازآزادی سیاسی برای دست‌یابی به اهداف‌شان، از اکثرمردم سبک‌سر بهره‌برداری می‌کنند، بدون این که، این اکثریت متوجه بازیچه‌ی یهودیتی که ازپشت پرده آنان را تحریک کرده، باشند. بنابراین، آنان درمیان مردم، از احساسات نژادی یا انسانی یا دینی یا حزبی استفاده می کنند، یا آنان را تحریک می‌کنند، به گونه‌یی‌که رخ‌دادی اتفاقی به‌دنبال داشته باشد، یا این که نظریه‌ی بی ارزشی را که مطبوعات‌شان با وسایل آکنده ازفریب و تزویر و پاک‌سازی برآنان املاکرده، ترویج کنند، وقتی که اکثریت مردم سرکش را رام نمودند، منتظر فرصت‌اند، که نیروی‌حاکم که مخالف‌شان است، به چنگ‌شان بیافتد، وقتی‌که به‌خواسته‌شان رسیدند، روزنامه‌هایشان یک درگیری ساختگی موقت را اعلام می‌کنند، سپس به شدت می‌کوشند، که افکار برآشفته‌ی مردم را با

جرعه‌هایی که اعصاب را آرام می‌کند، تغذیه نمایند، سپس جرعه‌های ویرانگر را به کام‌شان بریزند، و دراین هنگام است، که مردم به گرداب کارهایی که به آن عادت کرده‌اند، می افتند، تا لقمه نانی به دست‌آورند، و بدون این که از انقلاب‌شان، که عده‌ی زیادی به خاطر آن زیان دیده‌اند، بهره‌یی کسب کنند، تنها بهره‌یی که عایدشان می‌شود، مستی اندکی‌ست، که با موج شور و هیجان جمعی همراه است.

اگر پرسیده شود، که چگونه یهودیان ازطریق سازمان‌های مطبوعاتی‌که دراختیار دارند، افکارعمومی را به کنترل خود درمی‌آورند؟ مناسب است، درپاسخ بگوییم، با چند وسیله به شرح زیر:

وسیله‌ی اول: واداشتن روزنامه‌ها به این که، اندیشه و آرای سیاسی که مردم را سردرگم می‌کند، منتشرسازند، چون که هرگروهی ازمردم، به یکی از این آرا متأثر می‌شود، و از آن دفاع می‌کند، و به سبب مجادله‌های خشونت باری که این آرای فکری متضاد ایجاد خواهد کرد، مردم به احزاب درگیر باهم و به گروه‌های متخاصم تقسیم می‌شوند؛ تاجایی که، بسیاری ازمردم حق را نمی‌یابند، و این هنگام است، که تسلیم سیاست پنهانی یهودیت می‌شوند، که می کوشند، ازطریق نجواهایی که مجموعه‌های سیاسی و تجاری و علمی که ازجانب خودشان به شکل منظم و قوی توجیه شده‌اند، ترویج می‌کنند، مردم را به سیاست یهود قانع‌سازند.

وسیله‌ی دوم: عیوبی که درعرف ملت‌ها یا دراحساسات یا درروش زندگی یا درریاست و رهبران آن ملت ها گاهی ظاهرمی‌شود، زیاد و بزرگ جلوه دهند، تا افراد اعتماد به نفس و اعتماد به تقلیدها و عرف‌ها و احساسات و رهبران و امت‌شان را ازدست‌بدهند، و بدین وسیله است، که هرفردی نسبت به جامعه‌اش بی‌اعتماد خواهد شد، و دربرابر جامعه، توازنش را ازدست خواهد داد، و بینش‌ها و مفاهیم، درفکرش خلط می‌شوند، و حق با باطل درمی‌آمیزد، و خیر با شرّ ملبّس می‌شود، درنتیجه انسان درتاریکی فکری تیره‌یی به‌سر می‌برد، که نمی‌تواند به راحتی فکرکند، و درنهایت بازیچه‌ی دست تبهکاران می‌شود.

وسیله‌ی سوم: اندیشه‌هایی که می‌خواهند، بدان وسیله اندیشه‌های امت را مسموم سازند، به آرامی و بدون سروصدا و درگیری مطبوعاتی پخش می‌کنند، و دراین هنگام است، که مطبوعاتی که قبلاً درظاهر سخت با هم درگیر می‌شدند، و آرای متضادی را مطرح‌می‌کردند، با هم آشتی می‌کنند، تا بتوانند یکپارچه به وسیله‌ی این افکار مخرّب، خیلی سهل وآسان قربانی بگیرند، و مسیر این اندیشه‌های

مسموم کننده را هموار سازند، و پس ازپیروز شدن اندیشه‌های یهودیت است، که قربانیان بدون هیچ مخالفت و عنادی، به خواسته‌های یهود تن می‌دهند.

دانشمندان صهیونیست در پروتکل پنجم می‌گویند: «برای این که برافکار عمومی، کاملاً مسلط شویم، ضروری‌ست، که ازطریق ابراز انبوهی از آرای متضاد که ازجهات متعددی ناشی می‌شود، یک حالت پیچیدگی و سردرگمی ایجاد کنیم دراین هنگام خواهند فهمید، که دربین این همه آرای متضاد، بهترین راه این است، که درمسایل سیاسی اظهارنظر نکنند، و این اولین سِرّ است. اما سِرّ دوم، عبارت است، از زیاد و بزرگ جلوه دادن عیوب و اشتباهاتی که درعادت‌ها و احساسات و روش‌زندگی ملت ظاهرمی‌شود؛ تاجایی که، دراین وضعیت بحرانی و نامطلوب، هیچ انسانی نمی‌تواند توازنش را حفظ کند، درنتیجه همه‌ی مردم به تبع آن، تفاهمی که دربین‌شان وجود دارد، ازدست خواهند داد، و همین کار، به ما این امکان را می‌دهد، که درمیان همه‌ی احزاب، اختلاف ایجاد کنیم، و این نیروهای جمعی را که دربسیاری موارد حاضر به تسلیم نیستند، پاره پاره سازیم؛ همان گونه که، امکان می‌یابیم، تا هرتمایز و تفوق فردی که شاید مانعی درمسیر اهدافمان باشد، با یکی ازروش‌ها، سست گردانیم. هیچ چیز، ازکسانی‌که دارای استقلال شخصیت هستند، خطرناک‌تر نیست، زمانی که درپشت آن، اندیشه‌هایی وجود داشته باشد، چه بسا زیانش از زیان میلیون‌ها مردم، که آنان را به جان هم انداخته‌ایم، که یک‌دیگر را بکشند، بیش‌تر باشد.»

این قسمتی از تعالیم و بخشی ازنقشه‌هایشان است، و می بینیم، که چگونه یهود با این وسایل شیطانی از طریق مطبوعات، برجنبه‌ی سیاسی در میان ملت‌ها مسلط شده است، و چگونه دردولت‌هایی که برمطبوعاتش مسلط هستند، سیاست را هدایت‌می‌کنند، تا درخدمت مصالح جهانی یهود باشند. آیا زمان آن نرسیده است، که ملت‌ها ازخواب خرگوشی بیدار شوند، و نیرنگ‌هایی را که یهود برضد آنان از درون صفوف‌شان طرح ریزی کرده، ببینند؟

۳. پژوهشگر باید این نکته را درنظر داشته باشد، که نبرد سیاسی پنهانی که یهودیان دربیش‌تر دولت‌های جهان به آن دست زده‌اند، موازی با جنگی‌ست، که برای چاپیدن طلا به هروسیله‌یی هرچند که نامشروع باشد، درعرصه‌های تجاری به آن دست زده‌اند، هم‌چنین موازی با جنگی‌ست، که درمیدان مطبوعات و بنگاه‌های خبر پراکنی و آژانس‌های خبری و سایر وسایل اطلاع‌رسانی با روش‌های

خیانتکارانه و حیله‌های مکارانه‌شان به آن دست زده‌اند، هم‌چنین مساوی با جنگی‌ست، که مفاهیم و عقایدصحیح وحقایق انسانی ثابت را درعرصه‌ی فکر و علم نظری و عملی تباه می‌سازد، و مساوی با جنگی‌ست، که ارزش‌های رفتاری و اخلاقی را فاسد می‌گرداند، و فسق و فجور را منتشر می کند، و این کاری‌ست، که درعرصه‌های ترانه و موسیقی و نمایشنامه و سینما و رقص و سایر کارهایی که هنرهای زیبایش می نامند، و بیش‌تر از طریق کاباره‌هایی که درآن نقش بسزایی دارند، انجام‌می‌دهند. هم‌زمان با پراکنده شدن‌شان درکشورها و شهرها، آن هم ازطریق مهاجرت‌هایی که ازمنطقه‌یی به منطقه‌ی دیگر و ازقاره‌یی به قاره‌ی دیگر می‌کنند، هربار که بارقه‌ی آرزویی جدید می‌درخشید، که می توانستند بدان وسیله طلایی نوین جمع‌آوری کنند، و به ثروت‌های هنگفت جمع شده با ربا و حیله و اختلاس و مسابقات بازرگانی طی قرن‌های متمادی بیافزایند، نبرد سیاسی‌شان را شروع می‌کردند، یا هربار که تنفر ملتی از آنان شدت می یافت، و می کوشید، از نیرنگ‌ها و قدرت پنهانی‌شان رهایی یابد، و یهودیان احساس می‌کردند، نمی‌توانند جلو موج خشمی را که بر ضدشان در جریان است، بگیرند، نبرد سیاسی‌شان را شروع می کردند.

سپس چند سالی نمی‌گذرد، که در پایتخت و شهرهای جدیدی که به آن مهاجرت نموده‌اند، خزینه‌های مالی انبوهی را تصاحب خواهند کرد، و ازهمین طریق، به خانواده‌هایی که موقعیت‌های سیاسی مهمی دارند، راه پیدا خواهند نمود، و با این روابط مادی‌ست، که یهودیان درون این خانواده‌ها دام‌های شیطانی گوناگون خود را می‌گسترانند، که اموال و زنان‌شان قربانی این دام‌ها می گردند، و با خونسردی و صبر و حوصله و به‌کارگیری مکر وحیله‌ی زیرکانه توانسته‌اند راه‌شان را به سوی مراکز قدرت موجود در کشورها هموار سازند، چون به تدریج فرزندان‌شان را به دستگاه‌های مختلف حکومتی هدایت کرده، و به آنان توصیه می‌کنند، که به اخلاص زیاد و فداکاری درخدمت به مردم تظاهر کنند، و هرنوع دیدگاه یهود منشانه را که حاملش هستند، پنهان نمایند، و این کار را تا زمانی که به اندازه‌ی کافی دردستگاه‌های حکومتی نفوذ می‌کنند، ادامه دهند.

با وجود این که در بیش‌تر پایتخت‌ها و شهرهای جهان بدین صورت زندگی می‌کنند، و با محافظت ازوحدت‌شان که دارای سرشت دینی و نژادی و کاملاً از جوامعی که درآن زندگی می کنند، به دوراند، توانسته‌اند به منزله‌ی یک حزب

سیاسی منظم باشند، که شاخه‌ها و سازمان‌های بزرگی دارند، و دربیش‌تر دولت‌های جهان منتشرهستند،.و افرادی متعصب به آنان منسوب‌اند، که با اختلاف دیدگاه‌های سیاسی و مشرب‌های اجتماعی درهمه‌ی حکومت‌ها ازنفوذ زیادی برخوردارند، و بدین وسیله دولت‌های شرقی و غربی را که درآن صاحب نفوذند، تسخیر می کنند، تا مصلحت ذاتی خودشان را تحقق بخشند، مصلحتی که از مصلحت حقیقی این دولت‌ها کاملاً به‌دور است، و چه بسا برای این که به مصلحت خود خدمتی کرده باشند، دولت‌ها را به هلاکت یا جنگ‌های جهانی بکشانند، و این همان چیزی‌ست، که دانشمندان صهیونیست در پروتکل یازدهم به آن اشاره دارند، و می‌گویند: «رحمت خدا اقتضا نموده، که ملت برگزیده‌اش پراکنده باشند، و این پراکندگی که درنظر جهان ضعف به حساب می‌آید، ثابت شده، که همه‌ی قوت و نیروی ما، همین پراکندگی‌ست، که ما را درآستانه‌ی تسلط جهانی قرار داده است.»

بنابراین، آنان درشهرهای مختلفی که هستند، فروع یک سازمان‌اند، یک‌پارچه و یار یک‌دیگرند، و دل‌هایشان آکنده از دشمنی و نیرنگ نسبت به ملت‌هایی‌ست، که پناه‌شان داده‌اند، و این سازمان ازیک طرح و نقشه پیروی می کند، و همه‌ی تلاشش را برای چپاول منافع کشورها به کار می بندد، تا این که نفوذ مالی و اجتماعی وعلمی وفنی وسیاسی خود را برکشورها بگستراند، و باتمام حیله و نیرویی که درتوان دارد، می کوشد، نیروهای این ملت‌ها را تضعیف سازد، و روابط اجتماعی‌شان را بگسلاند، تا به هدف ازپیش تعیین شده که عبارت از، گسترش قدرت یهود برهمه‌ی ملت‌های زمین به شکلی آشکار و روشن و با حکومتی مستبد چیره دست باشد، برسد، همان حکومتی که اجازه ندهد، ناله‌ی فریادخواهی ازگلویشان بیرون بیاید، بگو هم درتاریکی‌های قبر باشد؛ هرچند که، مردم ازدست حکومت ظالم و جائر و فاجر یهودی به تنگ آمده باشند، و درآتش بسوزند.

این سازمان یهودی حدود بیست قرن است، که برای تحقق اهدافش با جدیت کار می‌کند، بدون این که شکست‌های وحشتناکی که در هرجایی که توطئه‌ها و نیرنگ‌هایشان آشکار شود، ازطرف ملت‌ها متحمل می‌شوند، منصرف‌شان کند، درنتیجه امت‌هایی که درآتش‌شان سوخته‌اند، برآنان می تازند، و سخت عذاب‌شان می‌دهند، و آنان را دربه‌در و نابود می‌سازند، یا بدترین شکنجه‌ها را به آنان

می‌چشانند، و مانند گرگ طردشان می کنند، و مصداق گفتار خداوند متعال هستند، که می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۗ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ ۖ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾

«و [یادکن] هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت، که تا روز قیامت برآنان [یهودیان] کسانی را خواهد گماشت، که بدیشان عذاب سخت بچشاند. آری، پروردگار تو زود کیفر است، و هم او آمرزنده‌ی بسیار مهربان است.» (۱۶۷اعراف)

بهتر است، که این سازمان یهودی را سازمانی سیاسی بنامیم، که دو نگرش زیر، وحدت جهانی‌اش را تقویت می کند:

الف . نگرش دینی و خودخواهانه نسبت به دینی تحریف شده و ساختگی.

ب . نگرش نژاد پرستانه ملی‌گرایی خودخواهانه‌ی متعصب.

آیا نباید ملت‌ها نقشه‌های یهود را درجهان کشف کنند، و در برابر کارهایشان، آنان را در بند و سخت مؤاخذه‌شان کنند؟

٤. یهودیان ازطریق دروغ و نفاق و سازش و رشوه‌دادن و ترویج پلیدی، همان مسیری که یهودیان ازده‌ها قرن پیش، در پیش گرفته‌اند، توانسته‌اند در بیش‌تر دولت‌های غربی و شرقی به مراکز مهم، در وزارتخانه‌ها و دوایر سیاسی و اداری و نظامی و به‌ویژه در طبقه‌ی حاکم نفوذ کنند، و هرزمان، فرصت نزدیک شدن به طبقه‌ی حاکم را یافتند، آن‌چه را درتوان داشتند، از قبیل مال و زن و نفاق‌بازی و فریبکاری وسازش، دراین راه به آن متوسل شدند، تا هم‌نشینانی باشند، که تحت نظر مستقیم فرمانروا درامور تصرف کنند. بنابراین، اگر حکومت دردست فردی باشد، حال پادشاه یا رییس جمهور یا رییس دولت یا ... سخت کوشیده‌اند، که وزیران یا مشاورانش باشند، و چه بسا ازطریق مرتبط کردنش با زنی یهودی که زنش باشد، یا نباشد، این کار را انجام دهند. آنان بدین منظور، زنی را با دقت انتخاب می کنند، که به گونه‌یی باشد، که بتواند برقلب آن فرمانروا مستولی شود. البته قبل از آن دقیقاً بررسی می کنند، که آن حاکم ازچه نوع زنانی خوشش می‌آید، هم‌چنین زنی را انتخاب می کنند، که ازصفات مکر و زیرکی و محتاطی برخوردار باشد، تا بتواند درقصر عمومی یا قصر خاصی که برایش مهیا می شود، نقش خود را خوب ایفا کند.

هنگامی که مشاهده می‌کنند، که راه تحقق این امر به رویشان گشوده شده، خود را قادر به تغییر و دگرگونی قدرت در کشورها به‌حساب می‌آورند، و این هنگام است، که نیرنگ‌شان را با زیرکی دنبال می کنند، و به فرمانروایی که اعتمادش را به‌دست‌آورده‌اند، مشورت می‌دهند، که یک نفر ازکسانی که آشکارا یهودی‌ست، یا با نفاق خود را پنهان کرده، یا از نمایندگان و مزدوران یهود است، دریکی از سمت‌های مختلف دولتی نصب کند، و تبلیغات گسترده‌یی راه می‌اندازند، که فرمانروا خیال کند، که شایستگی به دست گرفتن این وظایف را دارند، و روش‌های تبلیغاتی‌شان در این زمینه از شمار بیرون است. یکی از راه‌ها این است، که قبل ازکاندیدا شدن‌شان برای وظایفی که می کوشند، به دست آورند، مقدمه چینی و زمینه‌سازی می کنند، که ازلیاقت و شایستگی بی‌نظیری برخوردارند، و ازدانش فراوانی بهره‌مندند، یا این که اداری‌های ماهری هستند، یا این که افراد مخلص و درکارشان بسیار جدی‌اند، و اضافه براین تبلیغات، تبلیغات مخربی برضد رقبای غیریهودی یا نمایندگان یهود راه می اندازند، و همیشه درتبلیغات مسمومی که راه می اندازند، برآن نقطه‌یی دست می‌گذارند، که هرقدرتمندی در هر عصری از آن می ترسد، که مهم‌ترین آن، چیزی‌ست، که می‌شود، آن را عقده‌ی ترس ازدست دادن قدرت نامید، و هرزمانی که احساس کنند، پادشاه این‌ترس را دارد، و احساس می کند، ملتش او را دوست ندارد، به آسانی او را به دام اندازند، زیرا هر وقت قربانی ترس از دست دادن قدرتش شود، درواقع به دام یهودیان افتاده، و هرگونه که بخواهند، او را به بازی می‌گیرند.

به عنوان مثال پادشاه را وسوسه می کنند، که فلانی ـ کسی که یهودیان دوستش ندارند ـ مرد شایسته و لایقی‌ست، ولی جاه طلب، و اصل و نسب و طرفدارانی دارد، که اگر او را به خود نزدیک کنی، یا کاری را به او بسپاری، یا در حکومت آزادش بگذاری، قدرت را ازدستت بیرون می‌کشد، و خطری در برابر توست، اما فلانی ـ همان کسی که می‌خواهند، دردستگاه حکومتی جای‌دهند- درکل، فرد شایسته و لایقی‌ست، و این امتیاز را دارد، که جاه طلب و ازاصل و نسب و طرفدارانی برخوردار نیست، و خطری دربرابر تو به حساب نمی آید. همین وسوسه، به سبب عقده‌ی ترس ازدست دادن قدرت دردل پادشاه جای می‌گیرد، درنتیجه مشورت‌شان را جواب مثبت داده، و گفتارشان را می پذیرد، و بدین ترتیب، یکی ازعناصرشان را دردستگاه حکومتی جای می‌دهند، و برای

اجرای نقشه‌ی گسترده‌ی یهود، سمت مهمی را برایش انتخاب می کنند؛ اگرچه وظیفه‌ی مهم و قابل‌توجهی نباشد، که دوستداران منزلت و ریاست، برسرآن رقابت کنند، مثل این که مشاور اداری یا قانونی یا مالی یا صاحب‌اسرار یا مسؤول جمع‌آوری معلومات سری برای دولت باشد، یا درکمیسیون گزینش کارمندان یا دبیرکل باشد، که درحقیقت درکارها دخالت کند، بدون این که درنگاه مردم، مسؤولیت اعمالی که به مصالح‌شان زیان و ضرر می رساند، به‌دوش گیرد، زیرا همه‌ی مسؤولیت‌ها به دوش رییس کل است، که مستقیماً کارها را اجرا می کند، و درهمه‌ی حالت‌ها، عنصر یهودی یا مزدور یهود، ازنظر مردم ناپدید است، و اجازه نمی‌دهد، عوامل سیاسی بر او مسلط شود، تا هنگام حرکت یا تغییرات سیاسی آماج تزلزل وتشنج قرار نگیرد.

این یکی ازترفندهایی‌ست، که بدان وسیله خود را به حکومت می رسانند، و ترفندهای بسیار دیگری نیز دارند، که با جدیت و تلاش پیگیر، مطابق نقشه‌ی از پیش تعیین شده که هدفش راه‌یابی به دستگاه‌های حکومتی‌ست، مردم را می‌فریبند، که نیروهای مالی و اطلاع‌رسانی و علمی و سیاسی که برآن مسلط شده‌اند، برای این هدف پشتیبانی‌شان می کنند، که پس ازگذشت مدتی، ملاحظه می‌شود، عناصر یهودی دردستگاه‌های مختلف حکومتی به شکل وحشتناکی نفوذ کرده‌اند، به گونه‌یی که نفوذشان کشورها را به سرنوشت تاریکی که درانتظارشان است، تهدید می‌کند، و هرچند در کشورها بیش‌تر شوند، همراه با توسعه‌شان، عرصه کارهایشان نیز توسعه می یابد، و نفوذ و قدرت‌شان نیز بیش‌تر می شود؛ تا جایی‌که، به بزرگ‌ترین نیرویی تبدیل می شوند، که همه‌ی قدرتمندانی که حکومت می کنند، ازآنان بیم دارند، و هرگاه خطر آنان را برکشورشان احساس کرده، و نیرنگ‌هایشان را درک می کنند، آرزوی رهایی ازدست آنان را دارند.

دربسیاری ازمثال‌های تاریخی می بینیم، که یک خطر جدی و بزرگ درابتدا، ساده وآسان بوده، که بیش‌تر مردم حتی اندیشمندان و کسانی که بسیار محافظه کارند، آن را کوچک و ناچیز شمرده اند؛ درحالی که، براندیشمندان هرامتی لازم است، ازحوادث تاریخی و غیرتاریخی عبرت گرفته، و از این سخن حکمت آمیز پند گیرند، که می گوید: «آتش بزرگ ازاخگرهای کوچک است.»

۵. یهودیان در مواجهه با ملت‌هایی که درمیان‌شان زندگی می کنند، و برمنابع قدرت‌شان مسلط می شوند، سیاست سازش و فریب و تخریب درپیش گرفته، و

می‌کوشند، هرآن‌چه را می توانند به مصلحت یهود درجهان به کار گیرند، و به آن سمت هدایت کنند، و اگر چیزی را به نفع بعضی ازدولت‌ها عرضه می‌کنند، همانند وام‌های ربوی‌ست، که بانک‌هایشان به آنان می‌دهند، و ثروتمندان‌شان در روزهای جنگ یا صلح، تظاهر به مساعدت و کمک می کنند. آنان با پرداخت این وام‌های ربوی وانمود کرده، که به منظور محقق کردن مصلحت دیگران درکنار مصلحت اقتصادی‌شان همکاری می‌کنند، ولی دیری نمی پاید، که حقیقت روشن شده، و معلوم می شود، که تنها مصالح یهود است، که درمسیر محقق شدن پیش می رود؛ درحالی که، خیال‌بافی مصالح دیگران برباد می رود.

آنان درچپاول اموال دیگران همانند آن سرباز، شیطان شرط‌بندی‌هاست، که با روش‌های مختلف و با حیله و شرط‌بندی، اموال سربازان و افسران را به غارت می‌برد، تا این که سربازان و افسران ازدست او فریاد برآوردند، و به فرمانده کل از او شکایت کردند، درنتیجه فرمانده کل او را فرخواند، تا توبیخش کرده، و مؤاخذه‌اش کند، اما او به فرمانده کل می‌گوید: سرورم! من مال کسی را ندزدیده‌ام، و کسی را نفریفته‌ام، ولی آنان با من شرط می بندند، که اگر بردم، جایزه‌ی تعیین شده را از آنان بگیرم، ولی اگر آنان بردند، من موظفم، که جایزه‌ی شرط شده را به آنان بپردازم، و بلافاصله سرباز به فرمانده می گوید: سرورم فرمانده! من درخانه آینه‌ی شگفت انگیزی دارم، که هرگاه به آن نگاه کنی، می توانی تمامی چیزها و اشخاصی که به ذهنت خطور می کند، درآن آینه مشاهده کنی، به عنوان مثال هرگاه خانواده و فرزندانت به ذهنت خطور کنند، می‌توانی چهره‌هایشان را درآینه مشاهده‌کنی، مثل این که جلویت ایستاده‌اند، و هرگاه شهری که قبلاً از آن دیدن کرده‌یی، یا خانه‌یی که قبلاً به آن وارد شده‌یی، و آن را می شناسی، به ذهنت خطور کند، تصویرشان برایت مجسم می شود، مثل این که روبه‌رویت حاضر است، همین که سرباز این را می گوید: فرمانده به سرعت تکذیبش می کند، و به او می گوید: ای پلید! می خواهی، حرف‌های چرند و باطل را به من تحویل دهی؟ سرباز می‌گوید: سرورم! با تو شرط می بندم، اگر راست گفته باشم، تو فقط ده دینار طلا به من می‌دهی، اما اگر دروغ گفته باشم، من صد دینار طلا به تو می‌دهم. فرمانده بدون اندیشه می گوید: اشکال ندارد، با تو شرط بندی می کنم. سرباز می‌گوید: سرورم! ولی من نمی توانم این آینه را این‌جا حاضرم کنم، چون این اثرش زمانی‌ست، که درجای خود درخانه‌ام باشد؛ درحالی که، همین فرمانده

سوگند یادکرده، که به خانه‌ی هیچ‌یک از افسران نرود، چه برسد، به سربازان، هرچندکه ضرورت هم اقتضا کند، و بدان هم ملتزم است؛ تا جایی که، دربین همه شایع شده، که ممکن نیست، به دیدن کسی از آنان درمنزلش برود، و هرگاه یکی از آنان او را به خانه‌اش دعوت کند، به شدت رد کرده، و اگر زیاد پافشاری کند، سخت شکنجه‌اش می کند. ولی داستان این آینه بسیارشوق برانگیز است، چون درصورتی که گفته‌های سرباز حقیقت نداشته باشد، صد دینار سود خواهد کرد، درنتیجه با او موافقت می کند، که به خانه‌اش برود، و با او به خانه‌اش می رود.

سرباز یک آینه‌ی معمولی که بردیوار نصب است، به فرمانده‌ی کل نشان می‌دهد، و به او می گوید: سرورم! نگاه کن، و بیندیش. فرمانده هم نگاه می کند، و می‌اندیشد، ولی جزصورت خودش، کس دیگری را درآینه نمی بیند، سپس روبه سرباز کرده، و می‌گوید: آن‌چه می گفتی، درآن نیست، و سخت با او برخورد کرده، و توبیخش می کند، ولی سرباز سریع درجواب می گوید: سرورم! شاید اراده‌ی قوی و عقل بزرگت مانع دیدن توست، ولی به هرحال این دینارهای صدگانه‌یی‌ست، که درمقابل شرط‌بندی ازمن می خواهی، درنتیجه فرمانده آن را برداشته؛ درحالی که، دلش به حال سرباز می‌سوزد، ولی می‌خواهد، ادبش کند، پس باخود می‌گوید: سرباز شرافتمندی‌ست، کارش بی‌ریاست. جمعی ازسربازان و افسران که ازهمین سرباز شیطان شکایت‌کرده‌بودند، پیش فرمانده آمده، تا ببینند، فرمانده برایش چه عقوبتی درنظر گرفته است. فرمانده به آنان می‌گوید: وای برشما! به او فرصت می‌دهید، که شما را بفریبد؛ درحالی که، با او شرط بندی کرده‌ام، و از او برده‌ام، و داستان آینه و رفتنش به خانه‌ی سرباز را برای دیدن آینه تعریف می‌کند، و این که جایزه‌ی شرط شده را از او گرفته است، این‌جاست، که افسران و سربازان فریادمی‌زنند، این پلید شرط‌بندی را از ما برد، زیرا او با ما شرط کرده، که اگر توانست تو را تحریک کند، و به خانه‌اش ببرد، هزار دینار به او بپردازیم، و با این روش، درمقابل صد دیناری که به تو جناب فرمانده داده، از ما هزار دینار می گیرد.

می‌بینیم، بدین شیوه، یهودیان با سیاست امت‌ها و ملت‌ها و دولت‌های بزرگ شرط‌بندی می‌کنند، و با جنگ‌ها و با مبادی و احزاب سیاسی و دیدگاه‌ها، شرط‌بندی می کنند، و حتی یک دلار را درجایی خرج نمی‌کنند، مگر این‌که، چند برابرش را از آن جهت یا از جهتی دیگر می‌ستانند، و روش دایمی‌شان در

دولت‌هایی که به آن نفوذ می‌کنند، تنها اجرا کردن نقشه‌ها و پروژه‌هاییست، که رهبران یهود ترسیم می کنند، که می توان دربندهای زیر خلاصه کرد:

بند اول: تجسس کردن و به سرقت بردن معلومات برای رهبران یهودی، تا آنان، آن معلومات را هرزمانی که لازم باشد، بازیچه قراردهند، و آن را به دولت‌هایی که شناخت آن معلومات برایشان اهمیت دارد، به قیمتی که خود تعیین می‌کنند، بفروشند، حال فرقی ندارد، که اموال قابل پرداخت باشد، یا مصالحی باشد، که در دسترس قرار داده می‌شود، یا حمایت و پشتیبانی سیاسی باشد، که داده می‌شود.

بند دوم: در برابر هرنقشه و تصمیمی که به زیان سیاست یهود یا مصالح اقتصادی یا وحدت نژادی یا دینی یهود درجهان است، مانع ایجاد کنند.

بند سوم: استفاده از همه‌ی مناسبت‌ها برای به جان هم انداختن دولت‌ها و ملت‌ها، که این کار را از طریق سوء استفاده از دشمنی‌ها و عوامل کش‌مکش و جدایی و اختلافی که یهود پیوسته آن را پراکنده می سازند، صورت می گیرد.

بند چهارم: هم‌چنین استفاده ازهمه‌ی فرصت‌ها برای نیرنگ زدن به ملتی که ازمنافعش استفاده و بهره‌برداری می‌کنند، و نیرنگ‌زدن به دولتی که با سعه‌ی‌صدر و عاطفه‌ی انسانی دردامان خود پناه‌شان داده، که این نیرنگ را ازطریق تخریب سیاست آن ملت و ضعیف کردن قدرت‌شان و تباه‌سازی اخلاق‌شان و جدا کردن آنان از اصول و عقاید و ارزش‌هایشان و توطئه چیدن برای سلب و چپاول مال‌های خصوصی‌شان صورت می‌گیرد، تا افراد را فقیر کنند، و توطئه چیدن علیه بیت المال عمومی، تا دولت را فقیرسازند، که این فقیرکردن دولت ازطریق سرقت ازبیت المال به طورمستقیم یا غیرمستقیم انجام می‌شود، مانند اختلاس یا تزویر یا کمک رساندن به قاچاقچیان یهودی، برای فرار ازپرداخت مالیات‌های قانونی عادلانه یا به بازی گرفتن نقدینه و معتاد کردن ملت با مواد مخدر و ربودن اموال‌شان ازطریق قاچاق کردن اشیا حرام و زیان‌آور.

بند پنجم: تأسیس جمعیت‌ها و احزاب پنهانی و پنهانی کار کردن برای ازبین بردن بناهای والای تمدن.

بند ششم: برانگیختن جنگ، هرگاه که به مصلحت جهانی یهود ازنظر سیاسی یا مالی مفید باشد، و برپاداشتن صلح و دعوت به‌آن، هرزمانی که سازش و آشتی ازنظر مالی یا سیاسی برای مصلحت جهانی یهود مفید باشد، که می‌توان به بندهای

فوق این بند را نیز اضافه کرد: هرچیزی که مصلحتی را برای یهود محقق سازد؛ هرچند که، زیانی برای دیگران یا برای همه‌ی انسانیت تباه‌سازی فراگیر درپی داشته باشد. نمی دانم، آیا مردم بیدار هستند، و می دانند، که یهود چه کار می کند، یا به دنیا مشغول و درخوابند؟

٦. پنج نکته‌ایی که می‌توان آن را مبانی نقشه‌ی عمل سیاسی یهود، ازنیمه‌ی قرن هیجدهم میلادی دربیش‌تر دولت‌های جهان به حساب آورد، به شرح زیر است:

نکته‌ی اول: چیره شدن برثروت، تا درخدمت سیاست یهود و تحقق بخشیدن به برنامه‌هایش به جریان افتد.

نکته‌ی دوم: چیره شدن بر وسایل اطلاع رسانی.

نکته‌ی سوم: نفوذ به مراکز اصلی قدرت برای تأثیر گذاشتن برآن و به بازی گرفتن سیاستش، هم‌چنین راه‌یابی به مراکز مهمی که از مراکز اصلی قدرت پایین‌تر است، درحوزه‌های مختلف سیاسی و اداری و نظامی.

نکته‌ی چهارم: تأسیس سازمان‌هایی که شعارهای انسانی فریبنده سرمی‌دهند، و درحقیقت، اهداف پنهانی یهود را دارند، که دراین سازمان‌ها به جز رهبران یهودی، کس دیگری ازآن اهداف مطلع نیست.

نکته‌ی پنجم: برافروختن آتش فتنه‌ها و انقلاب‌ها و کودتاها و برپاداشتن جنگ‌های بزرگ تا فضای مناسبی برای احتکارهای یهودی که دردولت‌های مختلف دنیا پراکنده‌اند، فراهم شود، و منافذ مناسبی فراهم آید، که یهودیان بتوانند از آن طریق، در بیش‌تر دولت‌های درگیر، به مراکز قدرت راه یابند.

درکتاب «یهودیت جهانی» که مؤلفانش آمریکایی‌اند، شواهدی برحقایق مذکور می یابیم، چون دراین کتاب نیرنگ‌های یهود را درآمریکا شرح داده‌اند، که خلاصه وار به آن اشاره می کنیم:

الف: شکی نیست، که ثروت یهود جهانی، به انقلاب‌ها و جنگ‌ها توجه ویژه‌یی دارد، و این حقیقتی‌ست، که درگذشته انکارنشده، و به نسبت اکنون نیز با شدت بیش‌تری وجود دارد. به عنوان مثال، گروهی که برای جنگ با ناپلئون تشکیل شد، سردمدارانش یهودی بودند، و مرکزی برای خود در هلند انتخاب کردند، و هنگامی که ناپلئون به این کشورها حمله کرد، این مرکز به فرانکفورت در آلمان برده شد، و شاید بارزترین‌شان «خاندان روچیلد » و «خاندان شیف» و «خاندان سبییر» باشند، که پس ازآن، درجنگ جهانی اول نفوذ یهود درامور آلمان

آشکارا بروز کرد، و این بروز، سریع و مستقیم بود، و نشانگر این بود، که پیش ازاین، نقشه طرح ریزی شده است، و آن‌جا درجهان تناقضی قوی‌تر ازتناقض موجود درمیان دو نژاد آلمانی و یهودی وجود نداشت، و به همین دلیل روابط میان آن دو درآلمان، به هماهنگی و انسجام نیاز داشت، و باوجود این که درکشور آلمان نفوذ یهود زیاد بود، اما بازهم برای نیل به اهداف‌شان به درگیری و خشونت وادار شدند، ولی دردوران انقلاب آلمان، که پس ازجنگ جهانی اول پیش‌آمد، یهودیان غالب شدند، و اگر یهود درپشت این انقلاب نبود، هیچ‌گاه پیش نمی آمد، و می‌توان نفوذ یهود را که باعث ازبین رفتن حکومت پادشاهی درآلمان شده بود، درسه نکته دانست:

اول: روحیه‌ی بلشویکی که درپس پرده‌های سوسیالیستی آلمانی پنهان شده بود.

دوم: مسلط شدن و درکنترل گرفتن مطبوعات توسط یهود.

سوم: مسلط شدن یهود برمواد عذایی و تجهیزات صنعتی درشهرها.

و نکته‌ی چهارمی هم هست، که درجهت‌های بالا نقش خود را ایفا کرد؛ درحالی‌که، نکات سه‌گانه به طورمستقیم درملت آلمان اثرگذاشت. باید یادآوری کرد، که فروپاشی آلمان دراین جنگ مستقیماً دراثر گرسنگی و کمبود تجهیزات جنگی و نابسامانی‌های صنعتی پدید آمد؛ درحالی که، یهودیان آلمان ازدومین سال جنگ، مژده‌ی ضرورت شکست آلمان را برای محقق شدن پیروزی طبقه‌ی کارگر، به مردم می دادند، و ستروفیل اعلان نمود: «من به صراحت اعتراف می کنم، که پیروزی کامل شهرها به مصلحت سوسیالیسم‌های دموکرات نیست.» هم‌چنین گفت: «محقق شدن پیروزی طبقه‌ی کارگر پس از پیروز شدن درجنگ، امری غیرممکن است.»

درواقع واژه انقلاب، تعبیری از اراده‌ی یهود دراستفاده ازقدرت است، و احزاب، اسباب محقق شدن این اراده هستند، و دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر، درحقیقت دیکتاتوری یهود است.

جنگی که ازسال ۱۹۱٤ تا ۱۹۱۸ ادامه یافت، وضعیت جدیدی پیش آورد، به گونه‌یی که افق جدیدی برثروت جهانی یهود انداخت، و درسال‌های کناره‌گیری آمریکا، فرصتی پیش آمد، تا ارتباط‌های بیگانه با بعضی ازمردم بررسی شود، هم‌چنین ملاحظه می شود، که شهروندان تا چه حد دربرابر این ثروت جهانی تسلیم‌اند، و آن جنگ‌ها منجرشد، تا سرمایه‌های غیریهودی هم پیمان شده، تا

دردرگیری کنار یکی ازدو گروه، دربرابر سرمایه‌های انبوه یهودی که می‌خواستند، دو دوزه بازی کنند، بایستند، و این‌جاست، که حکمت روچیلد روشن می شود، که می‌گوید: «تخم مرغ‌هایی که داری، دریک سبد نگذار» چون این حکمت، به تعبیرهای جهانی و قومی تبدیل می‌شود، و ثروت یهود، با همه‌ی احزاب سیاسی یکسان رفتار می کند، چون با همه شرطبندی کرده، و بدین وسیله ضرر و زیان خود را بیمه می‌کند، و بدین ترتیب، ثروت یهودی درهیچ جنگی زیان نمی بیند، چون منافقانه درکنار هردو گروه است، و به همین دلیل گروه برنده ازدستش نمی رود، و شرایط صلحی که وضع می کنند، وام‌هایی را که به گروه بازنده داده‌اند، جبران می‌کند، و به همین سبب بود، که یهودیان وادار شدند، درکنگره‌ی صلح ورشو گردهم آیند.

ب: تفسیری که همیشه آن را می شنویم، این است، که نبوغ یهود وابسته به مردم است، نه به زمین، و وابسته به تولید کالاهای مواداولیه است، بنابراین، مردم باید زمین را شخم بزنند، اما فرد یهودی هرگاه که بتواند وابسته به این کشاورزان زندگی می‌کند. مردم باید در پیشه‌ها و صنعت‌ها خود را به زحمت بیاندازند، اما فرد یهودی حاصل دست‌رنج آنان را استثمار می کند. این همان نبوغ ویژه‌ی آنان است، و درصورتی که این نبوغ سربار نامیده شود، نامگذاری یهودیان به سربار و انگل، یک نامگذاری کاملاً مطابق و مناسب است، و شایسته‌ترین مکان برای مطالعه‌ی مشکل یهود، شهر نیویورک است. درنیویورک حد اقل از هرده نفر، یک نفر یهودی‌ست، و یهود هم در نیویورک صاحب قدرت است، و به شکل بی‌سابقه‌یی درطی تاریخ طولانی‌شان، ازقرن اول میلادی درهیچ جای دیگری، درصورتی که روسیه را در عصر حاضر استثنا کنیم، این گونه قدرتمند نبوده‌اند، ولی انقلاب یهودی درروسیه ازشهر نیویورک تأمین می شد، بیش‌تر مغازه‌ها ازبزرگ‌ترین تا کوچک‌ترین، دراحتکار یهودیان بوده، و شغل وکالت درنیویورک درتصرف یهودیان است، و عناصر یهودی دروال استریت (نهاد ملی مهمی در نیویورک) زیاد و ازقدرت فوق العاده‌یی برخوردارند، و این امری مسلم است، ازملتی که از قدیم الایام نقش مهمی در اداره‌ی سکان ثروت درجهان ایفا کرده است.

روش روچیلد

نخستین جنگ ثروت یهود، درایالات متحده ازطریق خاندان روچیلد صورت گرفته است، و می‌توان گفت، که درحقیقت ایالات‌متحده آمریکا ثروت‌های خاندان روچیلد را رونق بخشیده، و ازداستان‌های مشهور ثروت های یهود این است، که دربیش‌تر مواقع درزمان جنگ جمع شده است، و اولین مضاربه خاندان روچیلد،

قیمتش به۲۰ میلیون دلار رسید، ازاموالی که به نیروهایی که با مستعمره‌های آمریکایی می جنگیدند، داده بود، و ازآن زمان، این خانواده درمسایل آمریکا دخالت می کرد، و ازطریق کارگران و مزدورانش، با اوضاع مالی آمریکا می‌جنگید، ولی هیچ‌یک ازافراد این خانواده یهودی، ضرورتی نمی‌دیدند، که دراین شهرهای تازه و نو اقامت گزینند، به همین دلیل می‌بینیم، که «انسلیم» درفرانکفورت و «سولومون» دروین و «ناتان مایر» درلندن و «شارل» درنابولی و «جیمز» در پاریس به سر می بردند.

این پنج نفر یهودی، بیش ازیک نسل کامل، دراروپا رهبران جنگ بودند، که پس از آنان، فرزندان‌شان این رهبری را به‌عهده‌گرفتند، و دایره‌ی قدرت خانواده‌ی روچیلد با تعداد دیگری ازخانواده‌های مالی یهود گسترش یافت، به گونه‌یی که مشکل بود، این دخالت کردن را به خانواده‌ی معینی نسبت داد، بلکه لازم بود، اسم عنصر یهودی را برآن اطلاق کرد، و بدین ترتیب، اسم ثروت جهانی یهود و مالداران یهود شایع شد، و آن القابی که خاندان روچیلد خود را در پس آن پنهان کرده بودند، برداشته شد، و تأمین اموال مورد نیاز جنگ‌ها، اموال خون خوانده می‌شد، و سحر عجیبی که بسیاری ازروابط مالی هنگفت بین حکومت و افراد را دربرگرفته بود، و سحری که صاحبان سرمایه‌های کلان از آن طریق امکان می‌یافتند، درعمل برسرنوشت و امور ملت‌ها مسلط شوند، باطل و روشن شده بود، ولی روش خاندان روچیلد تا کنون ادامه دارد، و براوضاع مسلطاند، چون که سازمان‌های مالی یهود درشهرهایی که هستند، با سازمان‌های یهودی درشهرهای بیگانه ارتباط محکمی دارند. یکی ازمشهورترین پژوهشگران درامور مالی، این وضعیت را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «امور مالی کلان درجهان، درتصرف یهوداست» زیرا ثروتمند یهودی به طورمطلق با اوهام ملی نژادی ارتباطی ندارد، و نوسانات صلح و جنگ میان دولت‌ها درنگاه ثروتمند یهودی، به جز تغییر و تحول‌هایی دربازارهای مالی جهان چیز دیگری نیست، و همان‌گونه که دگرگونی‌های بازار بورس، به منظور محقق شدن اهداف استراتژیک بازار رهبری می‌شود، روابط حکومتی هم به تبع آن، از سودهای مالی خالص تأثیر می پذیرد.»

«مشهور است، که جنگ جهانی اول، چندین بار در اثر فشار سرمایه‌داران یهودی به‌تأخیر افتاد، چون اگر به سرعت برافروخته می‌شد، شامل دولت‌هایی که سرمایه‌داران یهودی درنظر داشتند، نمی‌شد، و همین صاحبان طلای جهانی را

واداشت، که حماسه‌ی جنگی که تبلیغات‌شان چندین بار آن را برمی افروخت، مهار کنند. مطبوعات یهودی می پندارند، که روچیلد درسال ۱۹۱۱ به امپراتور آلمان «گلیوم» نامه‌یی می نویسد، و او را تشویق می کند، که وارد جنگ نشود، و این نامه حتماً صحت دارد، زیرا سال ۱۹۱۱ به نسبت سرمایه‌داران برای برافروختن جنگ زودهنگام بود، ولی چنین پافشاری درسال ۱۹۱٤ نبود، همان سالی که جنگ جهانی اول شروع شد.»

ج: قدرت مالی یهود درآمریکا گسترش یافت، تا این که درشرکت «کون لویب وشریکانش» به اوج خود رسید. «یعقوب شیف» ریاست این شرکت را به عهده داشت، که درفرانکفورت از پدری زاده شد، که در بازار بورس یهودی روچیلد دلال بود، دربین شریکان یعقوب، شخصی به نام «اوتوکان» وجود داشت، که درشهر مانهایم متولد شده بود، که درابتدای امر شریک خانواده‌ی سبییر بود. خانواده‌ی سبییر برای نخستین بار درفرانکفورت، نزدیک دوران پادشاه ادوارد هفتم پدید آمدند، اما شریک دیگرش فیلیکس واربورغ بود، که ازخانواده‌ی شیف زن گرفت، و افراد خانواده واربورغ ازصاحب نفوذان بزرگ درنمایندگی دیپلماسی آمریکا بودند.

نخستین تحرکات مالی یهود درآمریکا، اهداف دیگری را درکشورهایی که می‌توانستند درآینده برآمریکا تأثیر و نفوذ زیادی داشته‌باشند، دنبال می کرد، نخستین حرکت، با گرایش آمریکای میانه و جنوبی بود، و در زمانی که روابط میان آمریکا و مکزیک تیره بود، گروه‌های یهودی کمک‌های مالی و مشورتی به دولت مکزیک می کردند، و مشهور است، که یعقوب شیف درجنگ میان ژاپن و امپراتوری شوروی درسال ۱۹۰۵ کمک‌های مالی به ژاپن کرد؛ درحالی که، این کمک‌ها، تجارتی سودآور تفسیر شد، ولی درحقیقت، بیانگر انتقام یهود از شوروی به خاطر رفتار بدش با یهود بود، هم‌چنین شیف فرصت را مغتنم شمرده، تا درمیان اسیران شوروی در اردوگاه‌های ژاپن، مبادی بلشویکی را رواج دهد، ولی این کوشش‌ها که به منظور نفوذ درژاپن انجام می داد، نتیجه‌یی دربرنداشت، و ناکام ماند، و ژاپنی‌ها اصرار کردند، که این برخورد، فقط یک داد وستد تجاری باشد، و این‌جا بود، که شیف احساس شکست کرد؛ درحالی که، درابتدای قرن، نقشه‌ی یهود این گونه بود، که ژاپن را به زیرنفوذ خود درآورند، ولی ژاپنی‌ها آن موقع بیش‌تر ازآمریکایی‌ها به خطر یهود آگاه بودند.

باید این داستان را ذکر کنیم، تا بدان وسیله حملات تبلیغاتی شدیدی را که درسال‌های ۱۹۱٤و۱۹۳۹ برای ایجاد اختلاف میان ایالات متحده و امپراتوری ژاپن درجریان بود، تفسیر کرده باشیم.

یهودیت جهانی پس ازجنگ جهانی اول، حتی درایالات متحده‌ی آمریکا قدرتش به نسبت قبل بیش‌تر شده بود، و اکنون قدرت تسلط یهود در هرمکانی ازجهان امروز را مشاهده می کنیم. حتی قدرت یهود درکشورهایی که ادعای دشمنی با یهود را داشته‌اند، امروز به نسبت قبل، بیش‌تر شده، به‌ویژه نفوذشان به سازمان ملل که برجهان مسلط است، کشیده شده، ولی کسی نیست، که سبب را درک کند؛ همان گونه که، کسی قادر نیست، این حقیقت را تفسیر نماید.

د: ایالات متحده‌ی آمریکا، دورانی ازحکومت یهودی را که تا حد زیادی به تسلط‌شان برشوروی شباهت داشت، پشت سر گذاشته؛ درحالی که، این نظریه غریب ولی قوی به نظر می‌رسد، ولی ازحقیقت مسخره آمیز کم‌تر است، و این حقیقت، زاییده‌ی شایعات مغرضانه یا نتیجه‌ی دیدگاه متعصبانه نیست، بلکه نتیجه‌ی پژوهشی‌ست، که کارمندان رسمی حکومت آمریکا انجام‌داده‌اند، و نتایجش در پرونده‌ی حکومت آمریکایی ظاهرشده است. یهود اقامه‌ی دلیل نموده، که برای مسلط شدن برملت آمریکا، ضرورتی برای سیطره یافتن بروال استریت وجود ندارد، و یکی ازیهودیان وال استریت به نام «برنارد باروخ» این دلیل را اقامه نموده، که به این مرد کنسولگر یهود درآمریکا گفته می‌شد، و گفته شده، آقای برنارد باروخ یک بار به خود اشاره کرده، و گفته، به دزراییلی ایالات متحده نگاه کنید، و در برابر جمعیت انبوهی از اعضای کنگره گفت: «غالباً درجنگ، از هرکس دیگری، بیش‌تر قدرت داشتم.»

شکی نیست، که این حرف کاملاً درست است. درحقیقت، این مرد گزافه‌گویی نمی‌کرد، بلکه درواقع از هرکس دیگری بیش‌تر قدرت داشت، و آن، طبق اعترافش همه‌ی قدرت رسمی‌اش نبود، بلکه قدرتش به هرخانه و مخزن و کارگاه و بانک و قطار و معدنی کشیده شده بود، و با لشکرها و حکومت‌ها و مجالس گردآوری لشکر ارتباط داشت، و این قدرت را داشت، که انسان را به اوج برساند، یا پایین بیاورد. او قدرتمندی بود، که از مسؤولیت معاف بود، و قید و بندی او را محدود نمی کرد، و با قدرتش توانسته بود، غیریهودیان را وادارد، که همه‌ی اسرارشان را به او

و شریکان یهودی‌اش بگویند، و درمقابل، معلومات و امتیازاتی را دراختیار آنان بگذارد، که اگر میلیون‌ها جنیه طلا می پرداختند، نمی توانستند آن را به دست آورند.

پیش از این‌که ایالات متحده‌ی آمریکا درسال ۱۹۱۷ وارد جنگ شود، هیچ کس ازآمریکایی‌ها درباره‌ی این مرد نشنیده بودند، و درهمین جنگ بود، که یک‌باره آوازه‌اش ازسیاه چال‌های گمنامی و مرموزبودن و بدون شهرت قبلی، همه جارا فراگرفت، تا دربین ملتی که درگیر جنگ بود، کرسی ریاست و حکومت را اشغال کند، در حالی که حکومت با او هیچ ارتباطی نداشت، جز این که دارایی لازم را برای اطاعت از اوامرش، دراختیارش بگذارد، و گفته است: «مردم می‌توانستند از رییس آمریکا بخواهند، که درباره‌ی تصمیمات او تجدید نظر کند، ولی چون ازحقیقت مطلب آگاه بودند، در این رابطه نکوشیدند، که درخواست تجدید نظر کنند.»

پس این شخصیت مهمی که رفتارش نشان می دهد، یهودیان هرزمانی که بخواهند، آمادگی دارند، حکومت را به دست بگیرند، کیست؟ او همان برنارد باروخ یهودی‌ست، و بنا برتحقیقی که کنگره‌ی آمریکا به عمل آورده، معلوم شده، که تأثیر برنارد باروخ یهودی بر رییس آمریکایی ویلسن، به هنگام جنگ جهانی اول، به دگرگونی‌های گسترده‌یی در حکومت آمریکا منجر شده، به‌گونه‌یی که به هنگام جنگ جهانی اول، او را به قوی‌ترین شخصیت تبدیل کرده بود، و پیداست، که شورای دفاع ملی درحقیقت دکوری بیش نبود، و مجلس آمریکایی درواقع درجنگ، شهرها را رهبری نمی کرد، بلکه یک اتوکراسی که یهودی رهبریش می‌کرد، جنگ را اداره می نمود، و یهودیان از اول تا آخر همه‌ی مراکز مهم را اشغال کردند.

او (برنارد باروخ یهودی) درتوصیف ملاقاتش با رییس جمهور ویلسن درسال ۱۹۱۵ می گوید: «فکر کردم، جنگ پیش ازموعد انتظار برافروخته خواهد شد، و باتمام قدرت و اطمینانی که داشتم، به او گفتم: من ازضرورت آماده‌سازی صنعت‌ها در شهرها بسیار بیمناکم. رییس جمهور با توجه و اهمیت تمام به من گوش فرا داد، البته همیشه به حرف‌هایم توجه لازم را می‌کرد. سپس مرا متوجه شورای دفاع ملی کرد، و وزیر جنگ رأیم را درباره‌ی این شورا جویا شد.گفتم: ترجیح می دهم، که آن‌جا چیز دیگری باشد، چون شورا فقط درحد مشورتی‌ست؛ درحالی که، من به دنبال چیز دیگری هستم.»

ناگفته نماند، که خواسته‌ی برنارد باروخ تحقق یافت، و طولی نکشید، که رییس جمهور دستور تغییر دستگاه حکومتی را صادرکرد، تا جناب باروخ، قوی‌ترین مرد میدان شود، و تردیدی نیست، که باروخ بی‌نظیر و فوق العاده کار می کرد، و درتوان هیچ فردی به جز یک یهودی نبود، که آن درخواست را بکند.

رییس ایالات متحده‌ی آمریکا خواسته‌هایش را برآورده کرد، و خواسته‌ی چندانی هم نداشت، جز این که، برتولیدات آمریکایی مسلط شود، که این مراد هم تحقق یافت، و قدرتی بیش‌تر ازقدرت لینین و هم پیمانانش در شوروی به دست آورد، زیرا ملت آمریکا به دنبال شور و حماسه‌ی ملی‌شان بودند، و همین شور و حماسه مانع ازاین بود، که متوجه تسلط یافتن یهود برآنان باشند، ولی حکومت یهودی درعمل برآن‌ها سایه انداخت. باروخ کار خود را دنبال کرد، و رییس دستگاه قدرت شد، به گونه‌یی که حکومت آمریکایی مانندش را ندیده، و نشناخته بود، مگر درصورتی که طبیعت حکومت آزاد و شکلش دگرگون شود، و خود از قدرتش می گوید:

اول: تسلط یافتن براستخدام سرمایه‌هایی که درپروژه‌های خصوصی آمریکا وجود داشتند، که این سلطه تحت نظارت برتر کمیسیون وام‌هایی بود، که یهودی دیگری به نام «یوگن مایر صغیر» برآن تسلط داشت.

دوم: مسلط شدن برهمه‌ی مواد، که تسلط برمواد مساوی با تسلط برهمه چیز بود. باروخ درتعدادی از موادی که این بخش شاملش می شد، با تجربه بود، و درتعدادی ازآنان مصالحی داشت، و طبیعتاً از متخصصانی که همه یهودی بودند، درمورد موادی که درآن تخصص نداشت، کمک می گرفت، و انتخاب اعضای کمیسیونی که دراین زمینه کار می‌کرد، برعهده‌ی خودش بود..

سوم: مسلط شدن برصنایع، به گونه‌یی‌که درزمینه‌ی تصمیم‌گیری درباره‌ی اماکنی که زغال از آن بارگیری می‌شد، یا فولاد درآن فروخته می شد، یا صنایع درآن برپا می شد، او صلاحیت داشت، همان طورکه درشهادتش مقابل کنگره گفته بود، بر۳۵۷ زمینه اززمینه‌های صنعتی درایالات متحده مسلط بود، که طبیعتاً همه‌ی مواد اولیه درجهان را دربر می‌گرفت، بنابراین، دراین زمینه‌ها حرف اول را می زد.

چهارم: صلاحیت داشتن درزمینه‌ی تأیید مردانی که برای انجام خدمت نظامی موردنیاز بودند، و باروخ بود، که گروه‌هایی که افرادشان برای فرمانده کل ارتش می‌بایست نام نویسی شوند، تعیین می‌کرد، و می‌گفت: «باید براساس نیاز

تصمیم‌گیری کنیم، و درباره‌ی صنعت‌هایی که می‌توانیم متوقف سازیم، باید تصمیم بگیریم، که آن کارگران درارتش خدمت کنند.»

پنجم: مسلط شدن برافراد طبقه‌ی کارگر درشهرها. گفته است: «تصمیم گرفتیم، ازتعداد مردان درزمینه‌های کاری بکاهیم، تا زنان را جایگزین‌شان کنیم، و این چیزی بود، که اتحادیه‌های کارگری به شدت رد می کردند، و نرخ‌ها را به نسبت کل تولید تعیین‌می‌کردیم، نه فقط به نسبت لشکر و اسکادران، بلکه به نسبت هم پیمانان و شهروندان هم.»

نفوذ باروخ، فقط به زمان جنگ محدود نمی شد، بلکه پس از استقرار صلح نیز استمرار داشت، درنتیجه مانند عضوی درحزب رییس جمهور ویلسن، به کنگره‌ی صلح ورشو رفت. باروخ می‌گفت: «هرگاه رییس جمهور ویلسن ازمن مشورت می‌خواست، به او مشورت می دادم، و با من بود، که در پیمان صلح در موضوع بندهای خسارت‌ها کارکنم، در نتیجه کمیسر آمریکایی و مسؤول بخش عمومی و عضو مجلس اعلای اقتصادی و مسؤول مواد خام بودم.»

باروخ درشهادتش اعتراف کرده بود، که او با مردانی (شخصیت‌هایی) که برای بستن پیمان صلح با هم مذاکره و گفت‌وگو می‌کردند، هم‌نشین شده، و دراجتماع سران پنج وزارتخانه‌ی بزرگ شرکت جسته است.

چهره‌ی یهود به شکلی بسیار روشن درهیأت آمریکایی تاحدی ظاهرشده بود، که اعتراض همه را برانگیخت، و فرانسوی‌ها کنگره‌ی ورشو را کنگره‌ی کاچیر نامیدند، و تعداد یهودیان جهانی که باروخ ریاست‌شان را برعهده داشت، زیاد بود، و درجلسه‌های پنهانی کنگره به اندازه‌یی زیاد و واضح وجود داشتند، که بازرس زیرکی مانند دکتر «دیلون» را واداشت، تا در کتابش «داستان پنهانی کنگره‌ی صلح» چنین بگوید: «برای بعضی خوانندگان شاید دهشت آور باشد، ولی این دهشت اصلاً چیزی را ازحقیقت موجود نمی کاهد، و آن، این است، که تعداد زیادی ازنمایندگان اعتقاد داشتند، که تأثیرات حقیقی که درپشت پرده انگلوساکسون‌ها قرار داشت، درطبیعت و ساختارش یهودی بود.»

«روند مصالحی که تشکیلش و تطبیقش دراین دیدگاه صورت گرفت، به واسطه‌ی الهام یهودیانی بود، که برای یک هدف درپاریس گردهم آمده بودند، و آن هدف واحد عبارت بود، از عملی کردن برنامه‌یی که کاملاً تجربه کرده، و توانسته بودند، به شکل صحیحی پیاده‌اش کنند...»

به همین گزیده‌هایی که مؤلفان آمریکایی کتاب «یهود جهانی» نوشته‌اند، اکتفا می‌کنیم، که نشان دهنده‌ی میزان تأثیر و نفوذ یهودیان درهمه‌ی عرصه‌های آمریکاست، هم‌چنین نشانگر میزان دخالت مستقیم‌شان درسیاست دولت‌های بزرگ است. آن‌چه به‌هنگام جنگ جهانی اول درآمریکا جریان داشت، دربیش‌تر کشورهای جهان درجریان بود، و مانند آن و بیش‌تر از آن، پیوسته دربیش‌تر کشورهای شرقی و غربی جهان، حتی درعصر حاضردرجریان است. و آن گرفتاری‌ها و مشکلاتی که پس از برپایی دولت اسراییل گریبان‌گیر کشورهای عربی و اسلامی شده، فقط نتیجه‌ی بازیچه‌های سیاسی یهودیان و تأثیر درآن است، چون توانسته‌اند برثروت جهانی وگنجینه های بزرگ و برمراکز توجیه سیاسی درجهان تسلط یابند.

۷. اگراقوال رهبران یهود را بررسی کنیم، پی‌خواهیم برد، که دردرون ملت‌ها و امت‌هایی که توانسته‌اند به مراکز تأثیرگذار سیاسی‌شان نفوذ کنند، به پاره‌یی ازنقشه‌ها و بازیچه‌ها و نیرنگ‌های سیاسی متوسل می شوند. درپروتکل دوم از پروتکل‌های دانشمندان صهیونیست چنین آمده است: «از میان عموم مردم، رهبران اداری که میل به بردگی داشته باشند، و درفن حکومت‌داری تجربه نداشته باشند، انتخاب می‌کنیم، و برای همین است، که خیلی آسان می‌توانیم آنان را تحت سلطه‌ی خود درآوریم، و به‌دست مشاوران دانا و کاردانمان که از کودکی برای فرمانروایی برجهان تربیت شده‌اند، می سپاریم.» و در پروتکل دهم چنین آمده است: «برای این که به این نتایج دست یابیم، انتخابات ریاست جمهوری را برگزار خواهیم‌کرد، و کاندیدای ریاست‌جمهوری را از کسانی انتخاب می‌کنیم، که پرونده‌های گذشته‌شان با رسوایی و زشتی سیاه شده، اما این گذشته هنوز برملا نشده باشد. چنین رییس جمهوری به اندازه‌ی کافی اهدافمان را اجرا خواهد کرد، زیرا ازرسوا شدن می ترسد، و مردی که به قدرت رسیده، پیوسته ترس بر او مستولی‌ست، که مبادا! قدرت را از دست بدهد، هم‌چنین بسیار شیفته است، که امتیازات و بزرگی و مقامی که با رسیدن به قدرت کسب کرده، حفظ شود، درنتیجه گوش به فرمان ما باقی خواهدماند. مجلس نمایندگان ملت، رییس جمهور را انتخاب و از او حمایت و دفاع خواهدکرد، ولی ما حق قانونگذاری و اصلاح قانون را ازاین مجلس سلب می کنیم، و این قدرت را به رییس جمهوری که مسؤول است، و به‌ویژه بازیچه‌ی دست ما خواهد بود، واگذار می کنیم. و دراین

حالت است، که رییس‌جمهور آماج تهاجم‌های مختلف قرارخواهد گرفت، ولی ما وسیله‌ی دفاع ازخودش را به او می دهیم، و آن وسیله این‌است، که با استناد به ملتی که ازنمایندگان امت برترند، درخواست تجدید نظر درتصمیمات نمایندگان کند، یعنی این که رییس‌جمهور به مردمی که بردگان کورمان هستند ـ که اغلب چنین‌اند ـ روی آورد، و اضافه برآن، قدرت اعلان حکومت نظامی را نیز به رییس جمهور می دهیم، و این امتیاز را این‌گونه توضیح می دهیم، که درحقیقت رییس جمهور چون فرمانده‌ی کل نیروهای مسلح است، بایستی حق دفاع از قانون اساسی جدید جمهوری را داشته باشد، و این دفاع لازم است، زیرا که او نماینده‌ی قانون اساسی و نسبت به آن مسؤول است.»

درسخنرانی فراماسونری مشهور «بیلوتو» که درسال ۱۹۲۱ درجمع فراماسون‌ها ایراد کرده، آمده است: «روحیه‌ی سرپیچی و تمرد به طورفطری درنهاد هرکسی هست، ولی برشما لازم است، که شدت این صفت را تاحد برافروختگی و انفجار بالا ببرید، ولی ازاین که کاملاً شعله‌ور شود، بپرهیزید، و بدین صورت خود را برای کار بزرگی که باید انجام دهید، آماده کنید، و هنگامی که آمادگی این‌ها کامل شود، می توانید آنان را به صفوف فراماسونری وارد کنید.»

درمجله‌ی آکاسی فراماسونری درسال ۱۹۰۳ آمده است: «کارمندانی که با خلوص به دولت خدمت می کنند، دشمنان فراماسونری هستند، زیرا حاکمیت دولت ازحاکمیت دین مستبدانه‌تر است.» و درهمین مجله درسال ۱۹۰٤ آمده است: «فراماسونری اعضایش را از افراد ملت انتخاب می کند، اما عضوی که به فراماسونری منتسب شده، درحقیقت از ملت بریده است.»

وقتی به این اقوال دقت می‌کنیم، می بینیم، که نقشه‌های یهودیان صهیونیست و نقشه‌های فراماسونری دروسایلی که برای تباه‌کردن وضعیت حکومتی دردولت‌های موجود جهان به کار می گیرند، یکی‌ست، زیرا همه‌ی نقشه‌ها از یک منبع فکری و روانی نشأت می گیرد، و آن هم عبارت است، از یهود.

خلاصه‌ی این نقشه‌ها این است، که سازمان‌های یهودی کاری می‌کنند، تا صنعتگران یهودی و نمایندگان و فرمانروایان مزدورشان یا کسانی که به دام شبکه‌ی یهود می افتند، و به خاطر ترس یا طمع نمی‌توانند از دست‌شان رهایی یابند، در صدر حکومت قرارگیرند، و این چیزی‌ست، که در هرکشوری از

کشورهای جهان می توانند سرنوشت مردم را به بازی بگیرند، و این نقشه شامل چند عنصر تفصیلی به شرح زیر است:

عنصر اول: انتخابات را به بازی گرفته، و آن را به شکلی در می‌آورند، که سازمان‌های یهودی یا سازمان‌هایی که مطابق نقشه‌های یهود حرکت می‌کنند، بتوانند عناصری را به حکومت برسانند، که یهود مآبانه می اندیشند، یا کسانی که سابقه‌یی تیره و سیاه دارند، به گونه‌یی که دستگاه‌های یهودی می توانند بدان وسیله آنان را محکوم کنند، یا اسنادی از جرایم‌شان را دراختیار دارند، که می‌ترسند، دربین مردم منتشر سازند، و گاهی دستگاه‌های یهودی، کسانی را که می‌خواهند، به حکومت برسانند، به تدریج از او مراقبت می کنند، تا به رسوایی بزرگی دچار شود، و اسنادی از تبهکاریش را تهیه کرده، تا اگر بخواهد، از اوامر یهود سرپیچی کند، او را به افشا کردن آن جرایم تهدید کنند، و گاهی به تدریج تشویقش می کنند، و با او قرادادهای پنهانی مشکوک و طمع برانگیز می بندند، و دراین هنگام است، که براساس قرداد، او را تحت قبضه‌ی خود در می آورند، و بدین ترتیب، یا ترس رسوایی دارد، یا شیفته‌ی قراردادهای طمع برانگیز خواهد شد.

عنصردوم: ازطریق کسانی که به حکومت‌شان رسانده‌اند، و توانسته‌اند کامل شکارشان کنند، درامور کشورها دخل و تصرف می‌کنند، و آن حکومتی را که درحقیقت آلت دست آنان است، وا می دارند، که کارهایی انجام دهد، تا مورد تنفر ملتش واقع شود، و می کوشند، که روابط بین حاکم دست‌نشانده و ملت را تیره سازند، و برای این منظور به او اختیاراتی می‌دهند، که بتواند دربرابر ملت و امتش از طریق حکومت نظامی ظالمانه از خود دفاع کند، و وقتی کار به این مرحله رسید، می بیند که باقی ماندنش برمسند قدرت درگرو راضی کردن دستگاه‌های یهودی از خود است، و این که کاملاً آلت دست آنان شود، و اوامر یهود را اطاعت و خواسته‌هایشان را اجرا کند.

عنصرسوم: تحریک مخالفت‌های حزبی علیه کسی که او را به حکومت رسانده‌اند، تا پیوسته از چیزهایی که باعث از دست دادن امتیازاتش می شود، بترسد.

عنصرچهارم: با تمام امکانات دست به کار شده، تا روحیه‌ی سرپیچی و تمرد را در افراد و حکومت‌ها تقویت کنند، درنتیجه یکپارچگی امت از بین برود، و پراکنده شوند، و همانند دسته‌های شکار که با اختیار، گردن‌شان را به صیادان می‌سپارند، سقوط کنند.

آیا ملت‌ها این حقایق را درباره‌ی یهود درک کرده‌اند؟ آیا ملت‌های مسلمان به این نقشه‌ها و طرح‌های یهود آگاهی دارند، که درنتیجه راه درست درپیش گیرند، و به سیستم حکومتی اسلام تمسک جویند، تا خودشان را از نیرنگ‌های شیاطینی حفظ کنند، که اوضاع‌شان را تباه و نیرو و توانمندی‌هایشان را نابود کرده‌اند، و کرامت‌شان را لگدمال نموده‌اند، و درکمین‌گاه‌ها کمین‌گرفته‌اند، و منتظر فرصت هستند، که منافع‌شان را به تاراج برند، و دربین خود تقسیم کنند، و منافع باقی‌مانده را یکسره نابود کنند؟

شبکه‌ی فراگیر جاسوسی یهود در جهان

یهودیان دربیش‌تر پایتخت‌ها و شهرهای کشورهای مختلف جهان پراکنده‌اند، و درضمن با یک احساس مشترک که دشمنی نسبت به این دولت‌ها باشد، با هم ارتباط دارند، و دیدشان نسبت به این کشورها این است، که این سرزمین‌ها میدان بهره‌برداریند، نه‌محل اقامت. همین دیدگاه بیش‌ترین فرصت را برایشان فراهم کرده، که متناسب با آن، شبکه‌یی تشکیل دهند، که به طور گسترده‌یی به جاسوسی بپردازد، به گونه‌یی که هیچ شبکه‌ی دیگری درجهان دراین زمینه، با شبکه‌ی جاسوسی یهود یارای برابری نیست. آنان به حساب طرف‌های درگیر، با تجسس کردن تجارت می کنند، چون به هیچ یک از طرف‌های متنازع علاقه و توجه ویژه‌یی ندارند، تا به دوستی صادقانه مقید باشند، بلکه همیشه دوست صادق خودشان و منافع شخصی و به علاوه مصلحت جهانی یهود هستند.

کالاهای تجارتی تجسس یهودیان پیوسته درچرخش است، که محیط دایره‌اش از قلب پایتخت‌های کشورهای جهان می گذرد، و در هر پایتختی که محیطش به حرکت افتد، شخصیت برجسته‌ی یهودی می ایستد، تا از چمدان واردات، آن‌چه را مهم است، از اسرار دولت‌های دیگر بداند، از این پایتخت به چرخش بریزد، آن هم با قیمتی که با قیمت سِرّ مناسبت داشته باشد، این درحالی‌ست، که دستان سیاه یهود دراز است، تا آن اسراری که از این پایتخت به دست آورده، مخفیانه به کشورهای دیگر صادرکند، هم‌چنان این چرخش درحرکت است، و آن را برداشته، تا شخصیت دیگری ازشخصیت‌های یهود، این اسرار را به پایتخت‌های دیگر که شناخت این اسرار برایشان مهم است، بفروشد، و این چرخ این‌گونه درحرکت است، و اسرار ازجهتی به سرقت می‌رود، تا درجهت‌های دیگری چندین بار

فروخته شود، و فقط آن‌هایی که به سرقت می برند، و می‌فروشند، سودمی‌برند، و این شبکه‌ی یهودی می توانند این کالاها را به احتکارهای گسترده تبدیل کنند، به گونه‌یی که پیوسته منافع ویژه‌یی را با اهدافی که به زیر سیطره در آوردن دنیا چشم دوخته‌اند، برای سیاست جهانی یهود تضمین کنند.

این تصویر، دقیق‌ترین مثال واقعی از شرکت دزدانی‌ست، که به دو گروه در دو کشور دشمن هم تقسیم شده‌اند، آن‌چه هرگروهی ازکشوری که به او تظاهر به دوستی کرده، می دزدد، و مخفیانه به شریک دیگرش درکشور دشمن می فروشد، و مردم کشور دشمن، از این کاری که سرکوب دشمن‌شان می پندارند، خوشحال هستند؛ درحالی که، از سرقت از کشورشان غافل‌اند، که به‌واسطه‌ی همین شرکت دراختیار دشمن‌شان گذاشته می شود، و مسأله بیش از این است، که شخصیت‌ها و دستان متعددی از یک جسم اند، که با پرده‌های مکر و حیله خود را پنهان کرده‌اند.

درزمینه‌ی تجسس، یهودیان توانسته‌اند جاسوسان ماهری درجنگ جهانی اول باشند، و معلومات نظامی را از آلمان و بریتانیا و هم‌پیمانان‌شان منتقل نمایند، و به همین سبب زیان‌های وحشتناکی به آلمان وارد کنند، و مسبب فروپاشی‌اش در جنگ شوند، زیرا که آلمان حاضر نشد، برای برپایی وطن یهودی در فلسطین، به آنان وعده‌ی همکاری دهد، اما بریتانیا دربرابر جاسوسیشان ازکشورهایی که تابعیتش را داشتند، و ازمنافعش تغذیه کرده، و گنجینه‌های طلایش را گردآوری می‌کردند، و به طور یکسان ازهمان حقوق و قدرتی برخوردار بودند، که دیگران داشتند، این وعده را به آنان داد، ولی یهودیان این معانی را درک نمی کنند، بلکه دشمنی عمیقی را احساس می کنند، که انجام هرنوع خیانت و پستی را برایشان آسان می کند.

دکتر«حییم وایزمن» دراثنای جنگ جهانی اول توانسته بود، به واسطه‌ی بعضی ازیهودیان که درروسیه منتشربودند، اسراری شیمیایی را از امپراتوری روسیه بدزدد، و با آن تجارت کند، و به هم‌پیمانان بفروشد، درمقابل این که، یهودیان را در مهاجرت به فلسطین و تأسیس دولت یهودی یاری دهد، و همین حییم وایزمن بعدها اولین رییس جمهور دراسراییل شد.

جاسوس‌های یهودی درکشورهای مختلف، گرد سازمان اطلاعات زیاد می‌چرخند، و این سازمان‌ها هم از این کار استقبال‌می‌کنند، و حقوق بالایی هم به آنان می‌دهند؛ درحالی که، نمی دانند، همین کسانی که برای آنان تجسس می کنند،

هم‌چنین علیه آنان و به نفع دشمنان‌شان جاسوسی خواهند کرد، و از این اعتماد برای سرقت معلومات استفاده می کنند؛ درحالی که، اگر این اعتماد نبود، دست‌یابی به این معلومات برایشان مقدور نبود، و درهمه‌ی حالت‌ها، این معلومات را به مرکز برتر یهودی، که آن‌چه می‌خواهد، برای خودش نگه می دارد، تقدیم می‌کنند، و آن‌چه را می خواهد، اجازه‌ی انتشارش را می دهد، و آن معلوماتی که برای موقعیت دیگری مناسب است، ذخیره کرده، تا به عنوان سلاحی مناسب درجهت تحصیل اهداف یهود درجهان از آن استفاده‌کنند، و چه‌بسا معلومات گمراه کننده و دروغین ارائه دهند، زمانی که مصلحت یهودیت جهانی یا مصلحت دولت‌شان در اسراییل در آن باشد؛ درحالی که، برای همین معلومات دروغین، بزرگ‌ترین و بیش‌ترین مزد را می گیرند.

کسی که عقل و حکمت داشته باشد، بسیار دشوار است، که بتواند دستگاه‌های مورد اعتمادی از آنان اتخاذ کند، و به اخبارشان اعتماد نماید، و ممکن نیست، که صادراتی را أخذ کنند، بدون این که در پس آن، نیرنگ ساخت یهود نباشد؛ درحالی که، یهودیان درحقه بازی و نیرنگ از هرکسی زبردست تر و برسرقت اسرار و کنکاش توانمندتر و برحفظش، تا این که مصالح یهودیت جهانی را محقق سازند، شکیباترند. بنا براین، بسیاری از جاسوس‌هایشان توانسته‌اند در بین ما مراکز مهمی را اشغال کنند، و در بسیاری موارد، نقش رهبریت وتوجیه به عهده گیرند، ولی ما از آنان غافل هستیم، و به آنان اعتماد نموده، و پشت سرشان حرکت می‌کنیم، و اگر امر و اراده‌ی خداوند نباشد، درمراکزشان می مانند، و به فعالیت خواهند پرداخت، و تغییر و تحول را ایجاد و با سرنوشت ما بازی خواهند کرد، و ما را به سمت پرتگاه خواهند برد؛ درحالی که، درجهالت و حماقت سرگردانیم.

بی شک اگر به توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که ذکر شد، دقت کنیم، کافی‌ست، تا ما را از آنان متنفر و بیزار کند، و برای کسی که چشم‌بصیرت داشته باشد، همین مطالبی که ذکر شد، مایه ی عبرت است.

بازیچه قرار دادن سیستم‌ها و بخش‌نامه‌ها و قانون اساسی

از جمله نیرنگ‌های یهود، به بازی گرفتن سیستم‌ها و قوانین و برنامه‌هایی‌ست، که امت‌ها و ملت‌های غیریهودی به آن پای‌بند هستد، تا اوضاع اجتماعی حاکم درکشورهای آنان را تباه سازند، و به همان میزانی که به اجرای قانون و سیستم و

برنامه‌ی خود پای‌بندند، آنان را دچار هرج و مرج کنند. یهودیان برای این منظور و مبارزه دراین میدان از میدان‌های نظام اجتماعی، به وسایل شیطانی متکی هستند، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

وسیله‌ی اول: پژوهشگران حقوقدان‌شان را وادار می‌کنند، تا نظریه‌های حقوقی جدیدی ترویج کنند، که نقش این نظریات جدید این است، که مسؤولیت‌های جنایی فردی یا عمومی را می‌کاهد، و حدودی که حقوق فردی و حقوق عمومی نزد آن متوقف می‌شود، پنهان می دارد، و از جنایت‌های اخلاقی و دینی و از این قبیل کارها سلب مسؤولیت می کند، و هدف از این کار این است، که هرج و مرج درشهرها شایع شود، و ابهت حاکم از دل مردم گرفته شود، و مانع قلبی که شناخت حدود حق تقویتش می‌کند، و احساس مسؤولیت آن را به حرکت در می‌آورد، ضعیف شود.

وسیله‌ی دوم: به بازی گرفتن تفسیر نصوص آیین نامه‌ها و قوانین و سیستم‌ها به این عنوان که بایستی به روح نص عمل کرد، نه به الفاظ، و ازطریق همین کلمه‌یی که شامل قسمت مهمی ازحقیقت است، و جوانب زیادی از باطل را نیز در بردارد، می‌توانند نصوص را آن گونه که می خواهند، تفسیر و معنا کنند؛ درحالی‌که، کاملاً ازحقیقت دور است، و با ادعای عمل به روح قانون ازخود دفاع می‌کنند، و بدین وسیله می توانند نماینده‌گان‌شان را برای تحصیل آن‌چه می‌خواهند، به کار گیرند، چون این تفسیرها دربعضی موارد نزد ادارات دولتی که مورد هدف آنان است، بسیارتوسعه می یابد؛ تا جایی که، از هرخیانت و سرقت و طرفداری درمی گذرد، و هرقید و شرط واجبی را مورد تساهل قرار داده، و هرمخالفی را از مسؤولیت معاف می دارد، این درحالی‌ست، که درموقعیتی دیگر، آن قدر انقباض پیدا می‌کند؛ تا جایی که، حقوق افراد را منع و افراد بی‌گناه را محکوم می کند، و کسانی که زحمت کشیده‌اند، و خالصانه کار کرده‌اند، و مستحق حقوق هستند، مؤاخذه می کند، به این بهانه که با فلان شروط مخالفت نموده‌اند؛ درحالی که شروط، تئوری و ظاهریند.

هم‌چنین این تفسیرها گاهی درضمن عرصه‌های قضایی به اندازه‌یی انعطاف‌پذیر است، که تبهکاران از آن، بی‌گناه و شرافتمند بیرون می آیند، ولی گاهی به اندازه‌یی منقبض می شود، که افراد شرافتمند و بی‌گناه به جنایت‌های شنیعی محکوم می شوند. همه‌ی این‌ها برطبق خواسته و هوای توسعه دهندگان و

محدودکنندگان است، و در هریک ازتوسعه‌ها و محدودیت‌ها به موارد و حیله‌های قانونی متوسل می‌شوند، تا به آن‌چه می خواهند، برسند؛ درحالی که می‌دانند، به باطل حکم می کنند.

وسیله‌ی سوم: واداشتن افراد ساده لوح مزدور از کینه‌توزان یا سبک مغزان یا نوجوانان یا هرج و مرج طلب‌ها به شورش علیه قانون و آیین‌نامه‌ها و سیستم‌ها به نحوی که نابودی به دنبال داشته باشد، درنتیجه آن‌چه بخواهند، لغو می‌کنند، و آن‌چه بخواهند، باقی می گذارند، و با خشونت بر مردم لازم می گردانند، به این خیال که در راه اصلاح گام برمی دارند؛ درحالی که، با این کارها بسیاری از سیستم‌های شایسته و نیکو را ویران کرده، و چیزهایی را جایگزین آن می کنند، که نه شایسته و نه نیکو هستند، یا چیزهایی را جایگزین می‌سازند، که درواقع به منزله‌ی بمب‌های ساعتی‌ست، که در آینده‌ی نزدیک طی مراحلی منفجر خواهد شد، تا هربنای شایسته‌یی از بناهای عظمت و مجد امت را ویران سازد، و این همان چیزی‌ست، که یهود درامت‌ها و ملت‌هایی که توانسته‌اند با قانون و آیین و نظامش بازی کنند، دنبال می‌کنند، و می‌خواهند. این‌ها مهم‌ترین وسایلی بودند، که می شناسیم، و بعید نیست، که وسایل پلید دیگری نیز وجود داشته باشد، که یهود آن را به کار می‌گیرد، یا درضمن نقشه‌های سِرّی‌شان قرارمی‌دهند.

این نیرنگ یهود منشانه با وسایل سه‌گانه‌اش چیزی‌ست، که درنقشه‌های سری یهود می خوانیم. درپروتکل نهم از پروتکل‌های دانشمندان صهیونیست چنین آمده است: «به نتایج مفید و خارق العاده‌یی دست یافته‌ایم، بدون این که عملاً به اصلاح قوانینی که از پیش تعیین شده، نیاز باشد، بلکه در کمال سادگی آن را تحریف می کنیم، و آن را به گونه‌یی تفسیر می کنیم، که وضع‌کنندگان اولیه این تفاسیر درنظر نداشته‌اند. درابتدا به سبب محقق شدن تفسیرهایمان که معنی حقیقی را پوشانده، این نتایج آشکارخواهدشد، درنتیجه به تفسیرهای پیچیده‌یی تبدیل شده؛ تا جایی که، برای حکومت ناممکن است، مثل این مجموعه، قوانین پیچیده را توضیح دهد، و مکتبی که می گوید، نباید به الفاظ قانون پای‌بند بود، بلکه باید با ضمیر و وجدان حکم کرد، از همین‌جا برخاسته است.» ولی آنان با وجود این می دانند، چگونه ضمیر و وجدان را تباه سازند.

درپروتکل دهم آمده است: «با راهنمایی ما رییس جمهور قوانینی که می شود، تفسیر کرد، به گونه‌های متعددی تفسیر خواهدکرد، و بالاتر از آن، زمانی که نقض

قانون را مناسب ببینیم، قانون را نقض خواهدکرد، هم‌چنین این حق را خواهد داشت، که قوانین موقتی تازه‌یی را پیشنهاد کند، و حتی می‌تواند یک‌سری اصلاح را درکار قانونی حکومتٌ ایجاد کند، با این استدلال، که این اصلاحات امری‌ست، که برای خوشبختی شهرها باید انجام گیرد، و این گونه اقدامات است، که به ما این امکان را می دهد، تا بتوانیم به تدریج تمام حقوق یا امتیازاتی که قبلاً (قبلا آن هنگامی که در ابتدا بر قدرت مستولی نبودیم ناچار بودیم بدهیم) ناچار بودیم، بدهیم، برگردانیم، و محل این گونه امتیازات را درقانون اساسی کشورها برای سرپوش گذاشتن برنقض تدریجی همه‌ی حقوق قانونی ارائه می دهیم، تا زمانی فرا رسد، که همه‌ی حکومت‌های موجود را تغییر دهیم.»

طبق این نقشه و طی این مراحل است، که نظام‌ها و قوانین و آیین‌نامه‌های کشورها را به بازی می‌گیرند، تا اوضاع اجتماعی‌اش را فاسد گردانند، و چون لقمه‌یی گوارا در دهان یهودیت جهانی فرو رود.

این‌گونه برنامه‌ریزی می کنند، و در این راه نهایت تلاش خود را به کار می‌گیرند؛ درحالی که، امت‌ها از آن غافل‌اند. اما مسلمانان مسؤولیت‌شان معلوم و مشخص است، و آن، این است، که به شریعت اسلامی و احکام ربانی و قوانین و سیستم‌هایی که از اسلام نشأت گرفته، ملتزم باشند، تا برنامه‌یی سالم و راهی روشن و عاقبتی پیروزمند را برای خودشان تضمین نمایند، و هرزمان که صادقانه با خدا باشند، خدا نیز با آنان خواهد بود، و راه راست و درست را به آنان نشان خواهد داد، و مطابق سنت‌های ثابتش، آنان را بر دشمنان‌شان پیروز خواهد کرد.

ماکیاولیسم یهودی

ماکیاولیسم یهودی درجهان بر هرنظریه‌ی دیگری برتری یافته، و می گوید: «هدف وسیله را توجیه می کند.» هرکس عقل و حتی اندک عقلی داشته باشد،[1] هرچند به جرم و جنایت آلوده باشد، و هرچند انحراف فکری و روانی داشته باشد. درباره‌ی تفسیر این نظریه‌ی شاذ در زندگی که هیچ انسانی دردنیا نمی‌تواند مطلقاً بپذیرد، ازخود می‌پرسد.

---

[1] . حتی اندک عقلی داشته باشد هر چند به جرم و جنایت آلوده باشد و هر چند انحراف فکری و روانی داشته باشد درباره ی تفسیر این نظریه...

معروف است، که هر انسانی و هر مجموعه‌ی بشری، خواسته‌ها و نیازهای روانی و جسمانی دارند، که برای به‌دست آوردن آن‌ها باید به وسیله‌ی مناسب آن متوسل شد. آیا معقول است، که برای رسیدن به یک نیاز حقیر و بی‌ارزش، بتوان به هروسیله‌یی متوسل شد، هرچند بسیار بزرگ و سنگین باشد؟ هنگامی‌که تبهکاران، نظریه‌ی ماکیاولیسم را که می گوید: «هدف وسیله را توجیه می‌کند.» ترویج کرده، و این سخن را ادعا می کنند، به طور مطلق و بدون قید و بند و منطق سلیم و حق ثابت و فضیلت‌لازم، آن را به کار می‌برند، در این صورت باید در زندگی‌شان مانند دیوانگان رفتار کنند، یا این‌که شیاطینی باشند، که با این نظریه، مردم را می فریبند، تا هرجنایتی را در رفتار با مردم انجام دهند، و تبهکار هم نامیده نشوند.

درصورتی که این قاعده مطلق باقی بماند، و بخواهیم، آن را محاکمه کنیم، باید طبق روش تطبیقی فلسفی، مجموعه‌یی از خواسته‌های نفس و نیازهای جسم را درنظر بگیریم، و فرض کنیم، که این‌ها اهدافی باشد، و بعد در مقابل این اهداف، مجموعه‌یی ازچیزهایی که می تواند وسیله‌یی جهت رسیدن به این اهداف باشد، فرض کنیم.

حتماً دراین هنگام مثال‌های تطبیقی بسیار مضحکی را خواهیم دید، که به مراتب از آن‌چه درتیمارستان‌ها می گذرد، سخیف‌تر خواهد بود. اگر این نظریه‌ی ماکیاولیسم، مطلق و بدون هیچ قید و شرطی باشد، نباید ماکیاولیست‌ها در سوزاندن پولی هنگفت برای این که لیوانی چای یا فنجانی قهوه درست شود، مانعی ببینند، زیرا هدف که نوشیدن چای یا قهوه باشد، سوزاندن پول‌های هنگفت و خسارت‌های چند میلیونی را درمقابل یک لیوان که یک فلس نمی‌ارزد، توجیه می‌کند.

هم‌چنین نباید درگرسنه کردن هزاران نفر و سرقت منافع‌شان مانعی ببینند، تا یک تبهکار در ناز و نعمت و عیش و نوش زندگی‌کند، چون مطابق نظریه‌شان، هدف وسیله را توجیه می‌کند، و نباید درقطع دست انسانی مانعی ببینند، تا از استخوان ساعد دستش دسته‌ی جارو ساخته شود، و نباید مانعی ببینند، که پوست انسان زنده‌یی کنده شود، تا از آن طبلی بسازند، تا در جلسات شب‌نشینی نواخته شود، و شادی کنند، و نباید مانعی داشته باشد، که شهری کامل سوزانده شود، تا از دور منظره‌ی زبانه‌های بزرگ آتش را تماشا کنند، همان طورکه «نیرون» کرد، و نباید مانعی داشته باشد، که گردن صدها تن قطع شود، تا زور بازوی ضارب و صلابت شمشیرش در قطع کردن امتحان شود، و مثال‌های بی شمار دیگر.

همه‌ی این اعمال جنون آمیز یا مجرمانه جز وسایلی جهت نیل به اهداف، چیز دیگری نیست، و هرگاه که اهداف به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی هروسیله‌یی را توجیه کند، شایسته است، انسانی که به این نظریه‌ی فاسد معتقد است، به پست‌ترین مرتبه‌ی ممکن دربین موجودات زنده سقوط کند، و شایسته است، این لباس انسانیت، که خداوند او را بدان گرامی داشته، از تن به در آورد، و لباس پست‌ترین حشرات را بر تن کند، و این حشرات بی ارزش حق دارند، در این هنگام به توهینی که به آن‌ها می شود، اعتراض کنند.

با وجود این دیدیم، که یهودیان برای نیل به اهداف حقیرشان وسایلی دارند، که به فکر بسیاری از شیاطین انس و جن خطورنمی‌کند، و همه‌ی پژوهشگران می‌دانند، که یهودیان برای دست‌یابی به بی‌ارزش‌ترین اهداف مورد نظرشان، اشکالی‌نمی‌بینند، که قبیح‌ترین جرایم را مرتکب شوند. بنابراین، اگر برای مزین کردن موزه‌ی یهودی به جمجمه‌ی سر انسانی نیاز باشد، اشکالی‌ندارد، که انسان پاک و بی‌گناهی را کشت، چون هدف وسیله را توجیه می کند، و قطع انگشت انسان و بریدن گردنش اشکالی ندارد، اگر از بیرون آوردن انگشتر وگردن بندی که درگردن دارد، آسان‌تر باشد، وقتی بخواهیم، زیورآلاتش را بدزدیم، و نابودی و ویرانی جهان درصورتی که به محقق شدن آرزویشان مبنی بر پادشاهی بر جهان منتهی شود، بلامانع است. اقوال و تعالیم مکتوب‌شان شاهد این حقیقت موجود است، و در پروتکل اول از پروتکل‌های دانشمندان صهیونیست چنین آمده است: «به‌هیچ‌وجه سیاست با اخلاق سازگاری ندارد، و حاکمی که به اخلاق پای‌بند باشد، نمی تواند سیاستمدار ماهری باشد، و به‌همین دلیل بر فرمانروایی‌اش ثابت قدم نخواهد بود. آن کسی که درصدد به دست آوردن حکومت است، باید به مکر و ریا متوسل شود، زیرا دردنیای سیاست، اخلاق والای انسانی از قبیل اخلاص و امانت، به رذیلت تبدیل می شود... بی شک هدف وسیله را توجیه‌می کند، و بر ماست، که ـ درحالی که برنامه‌هایمان را وضع می کنیم ـ توجه‌مان به چیزهای ضروری و مفید، از توجه‌مان به‌چیزهای خیر و اخلاقی بیش‌تر باشد. از غیریهودیان مردمانی هستند، که شراب گمراه‌شان کرده، و جوانان‌شان به سبب چیزهای قدیمی و فیلم‌های مبتذل نوینی که نمایندگان و معلمان و خدمتگزاران و زنان هنرمندمان در کاباره‌ها و نویسندگانمان و کسانی که به نویسندگان وابسته‌اند، و زنانمان در اماکن سرگرمی به آنان عرضه می کنند، به دیوانگان تبدیل شده‌اند.»

دزرایلی یهودی که دراواخر قرن نوزدهم رییس وزارت بریتانیا شد، بریتانیایی‌ها را نصیحت می کند، و به آنان می گوید: «اگر راه پیروز شدن، در خیانت و دروغ و افترا باشد، انجام آن بلا مانع است» ماکیاولیسم یهودی در اقوال و اعمال‌شان در پست‌ترین شکلی که تاریخ نزد همه‌ی مجرمان جهان سراغ دارد، این‌گونه جلوه‌گر می شود، ولی قدرت یهود در کتمان و فریب دادن و فرار از برملا شدن، با قدرت تمامی مجرمان در زمین قابل مقایسه نیست.

اگر ماکیاولیسم فراگیر می‌گوید: «در امور سیاسی هدف وسیله را توجیه می‌کند.» بدون این که برای این قاعده قید و بندی از منطق سلیم و حق ثابت و فضیلت لازم قایل باشد، و اگر ماکیاولیسم یهودی درهمه‌ی امورسیاسی و مالی و اجتماعی و علمی و دیگر امور زندگی انسان به این قاعده تمسک می جوید، و جز به چیزی که اهداف یهودی را تحقق می‌بخشد، هرچند هدفی حقیرباشد، توجه نمی‌کند؛ اگرچه، وسیله‌ی رسیدن به این هدف حقیر، هدردادن حق هر انسانی و هرملتی که منتسب به یهود نیست، باشد، و اگرچه وسیله‌ی رسیدن به این مطلوب، نادیده گرفتن ارزش‌های اخلاقی و مرتکب شدن جرایم پلید و انتشار و ترویج کفر به خدا و ترویج الحاد باشد. اسلام درزمینه‌ی مراعات حق و عدالت و فضیلت و التزام به دستور خدا، گوی سبقت‌ربوده، و مسلمانان را مکلف کرده، آن را دررفتار با همه‌ی مردم بدون تبعیض بین افراد و بین ملت‌ها و امت‌ها، چه به دین اسلام پای‌بند باشند، و چه آن کسانی که به دین اسلام پای‌بند نباشند، رعایت کنند.

موضع‌گیری اسلام درقبال وسایل و اهداف، زیباترین نظریه‌یی‌ست، که ملتزم به حق و عدالت و فضیلت و دستورات خیرخواهانه‌ی خدایی می باشد، و سینه‌اش را برای توسل به بعضی وسایل که منطق سلیم اتخاذش را واجب می‌کند، می‌گشاید، و هرگاه متوسل شدن به وسیله‌یی که به طورمطلق زیان نداشته باشد، ممکن نباشد، دستور می دهد، آن وسیله‌یی را اتخاذ کنید، که زیانش کم‌تر باشد. اصول اسلام در رابطه با وسایل و اهداف، بندهای سه‌گانه‌ی زیررا تعیین می‌کند:

بند اول: قبل از هرچیز اهداف انسان درزندگی باید مقید به انواعی باشد، که خداوند اجازه داده، و نباید از آن حد تجاوز کند. هرهدفی که به ذهن انسان خطور کند، تا زمانی که شریعت اجازه نداده باشد، صحیح نیست، به عنوان یک هدف مورد نظر باشد.

بند دوم: در مرتبه‌ی دوم، انسان برای رسیدن به هدف مشروعش باید به وسایلی متوسل شود، که نادیده گرفتن حقوق یا بی‌توجهی به عدالت یا ارزش یا واجب در آن نباشد.

بند سوم: هرگاه درزندگی انسان درضمن رعایت اصول حقیقت و عدالت و فضیلت و واجبات، دو واجب با هم تعارض پیداکنند، و درهیچ حالتی انجام هردو ممکن نباشد، یا دو حرام با هم تعارض پیدا کنند، و ترک هردو ممکن نباشد، یا دو زیان باهم تعارض پیدا کنند، و دفع هردو ممکن نباشد، راه حل اسلام این است، که ازبین دو واجب، هرکدام از اهمیت کم‌تری برخورداراست، باید نادیده گرفت، تا مهم‌ترین، محقق شود، و ازبین دو حرام، آن حرام سبک‌تر را انجام داد، تا ازوقوع حرام بزرگ‌تر جلوگیری شود، و باید سبک‌ترین زیان را تحمل کرد، تا شدیدترین ضرر دفع شود، و میزان اسلام درسنجش واجبات و محرمات و انواع زیان‌ها بسیاردقیق بوده، و بردو بنیاد اساسی استوار است: نخستین مبدأ، توجه همه‌جانبه به منافع و مصالح فردی و اجتماعی و انسانی‌ست، با علم به این که، آن منافع و مصالحی که به جنبه‌های مهم دینی مربوط است، باید دراولویت قرارگیرد، زیرا نمایانگر حق خدا بربندگان است، و دوم، توجه همه‌جانبه به زیان‌ها و مفاسد فردی و اجتماعی و انسانی‌ست، هم‌چنین با علم به این که، آن مفاسدی که به جنبه‌های مهم دینی مربوط است. در اولویت باشد، که دفع شود، زیرا نمایانگر حق خدا بربندگانش است.

مثال‌ها: ازجمله مثال‌های، نادیده گرفتن کم اهمیت‌ترین دو واجب تا مهم‌ترین تحقق یابد، این است: کسی درحال نماز فرض باشد، که دشمن به شهرحمله کند، و اگر تأخیر نماید، تا نمازش را تمام کند، باعث پیروز شدن دشمن برمسلمانان می‌شود، دراین حالت، براو واجب است، که برای مبارزه با دشمن، از نماز منصرف شود، زیرا وجوب جهاد در این حالت، از وجوب کامل کردن نماز مؤکدتراست.

مثال دوم: اگر درزندگی یک امت، وجوب رشد و نمو اقتصادی و وجوب نگه‌داری از دین و اخلاق و فضیلت و علم با هم تعارض پیدا کنند، واجب است، دراین حالت برنگه‌داری از دین و اخلاق و علم و فضیلت حریص بود؛ اگرچه به از دست دادن رشد و نمو اقتصادی منتهی شود، براین اساس که خداوند به پاداش التزامش به واجبی برتر در شریعت خدا، وسایل توسعه‌ی اقتصادی را برایش فراهم خواهد کرد.

از مثال‌های ارتکاب سبک‌ترین حرام از ترس وقوع شدیدترینش این است: اگر کسی درصورتی که به عنوان مثال جنایتی مثل سرقت یا زنا مرتکب نشود، یا به زبانش کفر را اعلام نکند، به قتل حتمی تهدید شود، دراین حالت بر او واجب است، سبک‌ترین حرام را برگزیند، اما تسلیم شدن که کشته شود، حرامی بزرگ است، ولی چاره‌یی ندارد، مگر این که حرام دیگری که سبک‌تر است، مرتکب شود، بنابراین، براو لازم است، راه حل اسلام را که عبارت از قاعده‌ی «ارتکاب ادنی از ترس وقوع أشد» باشد، باید اجرا کند.

مثالی دیگر دراین باب این است، که اگر زندگی انسانی به دست ستمگری درمعرض قتل قرار گیرد، و دفعش جز با دروغ گفتن ممکن نباشد، بر او واجب است، که برای دفع سنگین‌ترین، خفیف‌تر را مرتکب شود؛ درحالی که، دروغ گفتن به ظالم نزد خدا سبک‌تر ازکشته شدن مسلمانی به دست کافری‌ست.

مثالی دیگر: اگر درزندگی امت اسلامی واجب اعلای کلمه‌ی الله درزمین و واجب حفظ جانش و نگه‌داری از زیان‌های جنگ باهم تعارض پیدا کنند، و برای محقق کردن این واجب خدایی، که عبارت از حق خدا بربندگان باشد، وسایل دیگری نافع نباشد، دراین حالت لازم است، که برای محقق شدن این هدف مهم دینی، خود را درمعرض زیان‌های قتل قرار دهد، و به راه حل اسلام پای‌بند باشد، و به این نکته توجه داشته باشد، که حاکم شدن کفر به خدا در زمین، انسانیت را به زیان‌هایی بدتر از زیان‌هایی که در اثر جهاد در راه خدا به وجود می آید، دچار خواهد کرد.

اما در باب تحمل کم‌ترین زیان تا شدیدترین دفع شود، می توان به مثال‌های زیر اشاره کرد:

اگر کسی یکی از اعضای بدنش به بیماری دچار شود، و برای جلوگیری از پیشروی به سایر بدن راه حلی جز قطع آن عضو بیمار وجود نداشته باشد، و اگرقطع نشود، به کل بدن سرایت خواهد کرد، و صاحبش را خواهد کشت، در این حالت واجب است، زیان کم‌تر یعنی قطع عضو بیمار را برای دفع زیان بیش‌تر یعنی کشته شدن تحمل کرد، زیرا بدیهی‌ست، که ازدست دادن یک‌عضو به مراتب ساده‌تر از دست دادن کل است.

هم‌چنین اگر برای سالم ماندن اخلاق و امنیت و دین امت لازم باشد، که دست دزدان قطع شود، و زناکاران شلاق زده شوند، یا سنگسار شوند، و سخت‌ترین

شکنجه‌ها به راه‌زنان چشانده شود، برای دفع بزرگ‌ترین ضرر، باید خفیف‌ترین را متحمل شد، و باید با دزدان و زناکاران و راه‌زنان برخورد کرد، و در همه‌ی حالت‌هایی که شارع به صراحت حکمش را بیان نکرده، شایسته‌است، مطابق دیدگاه اجتهادی دقیق با رعایت اصول کلی اجتهاد، بررسی کرد، و حکم را صادر نمود.

ملاحظه شد، که اسلام این‌گونه درباب مراعات حق و عدالت و ارزش و واجب دربین وسایل و اهداف، گوی سبقت را ربوده‌است؛ درحالی که، ماکیاولیسم فراگیر درعرصه‌های سیاسی و آن‌چه مربوط به سیاست است، به پست‌ترین درجه‌ی اخلاقی رسیده، و درعرصه‌های مختلف زندگی انسانی به حضیض ذلت سقوط کرده است، و با همه‌ی این‌ها، مسلمانان جز مطابق دستور قواعد اسلام و شریعت بزرگ خداوندی برای بندگانش، با دشمنان‌شان رفتار نکرده‌اند.

منشوراتی از حوادث و خبرهای یهودیت

۱. تسلط یهود برآموزش در اتحاد جماهیر شوروی

پژوهش‌های محققان درسده‌های شصت قرن بیستم میلادی جاری با تأکید بیان داشتند، که همه‌ی وزیران آموزش و پرورش درهمه‌ی کشورهای اروپای شرقی بدون استثنا یهودی هستند، که این نشان می‌دهد، یهود جهانی در به دست گرفتن رهبری آموزش درجهان اهمیت می‌دهند، تا اندیشه‌ی نسل‌های ملت‌های مختلف را مطابق برنامه‌ی از پیش تعیین شده‌ی یهودی شکل‌دهند، همان نقشه‌یی که هدف مبارزه با دین و اخلاق و نابودسازی ملت‌ها و تقویت جنبش یهودی صهیونیستی جهانی را دنبال می کند، تا پس از محکم کردن پایه‌های دولت یهود درفلسطین، تسلط و سیطره‌اش را برهمه‌ی جهان محکم گردانند.

۲. تسلط یهود در اتحاد جماهیر شوروی

در لندن بیانیه‌هایی از یک سازمان انگلیسی آمریکایی که با کمونیست و صهیونیست مبارزه می کرد، صادر شد، که در آن بیانیه‌ها گفته شده بود: «نود درصد مجلس اعلای اتحاد جماهیر شوروی و دفتر سیاسی‌اش، از یهودیان شوروی تشکیل می یابد، و بارزترین رهبران شوروی به صهیونیست منتسب‌اند، حتی «لیونید برگنو» تنها شخصیتی‌ست، که از بین شخصیت‌های بلند پایه‌ی شوروی - که نه اصالت یهودی و نه دین یهودی دارد ـ با زنی یهودی ازدواج

کرده، و همه‌ی فرزندانش به روش یهودی تربیت‌شده‌اند. و زبان عربی را خوب بلدند، و از فرهنگ یهودی کامل بهره‌مند شده‌اند.» و همین نشریه ذکر کرده است، که این یهودیان صهیونیست، نام‌های یهودی خود را به نام‌های روسی تغییر داده، و نام‌های یهودی خود را کنار گذاشته‌اند، که به عنوان مثال می‌توان به شخصیت‌های زیر اشاره کرد:

۱. وزیر دفاع شوروی
۲ . وزیر امور خارجه «أندریه چرومیکو»
۳ . رییس سازمان اطلاعات شوروی
٤ . فرمانده‌ی نیروهای هوایی
۵. فرمانده نیروهای مسلح
٦ . رییس ستاد مشترک

بیانیه‌ها هم‌چنین افزوده‌اند: «نود درصد از سفیران اتحاد جماهیر شوروی درخارج نیز یهودی هستند، که در رأس آنان سفیر حادجماهیر شوروی درواشنگتن است، و همه‌ی آن‌ها شعار کمونیستی سر می‌دهند، و خود را به القاب کمونیستی ملقب کرده‌اند، تا بهتر خود را از نظرها دور بدارند، و کارهایشان را به آرامی و به دور از شک و شبهه دنبال کنند.» هم‌چنین در بیانیه‌ها آمده‌است: «تسهیلاتی که یهودیان شوروی برای مهاجرت به فلسطین اشغالی دریافت می‌کنند، و دربه‌دری و آوارگی که مسلمانان و مسیحیان با آن مواجه‌اند، بیانگر نفوذ یهودیان در شوروی‌ست.»

۳. کشته شدن شش میلیون یهودی به دست هیتلر افسانه‌یی بیش نیست

الف. روزنامه‌ی مدینه‌ی منوره درشماره‌ی ٤٨٤۳ در۱۲ ربیع الثانی ۱٤۰۰ آن‌چه در روزنامه‌ی آمریکایی سپوتلایت آمده است، باعنوان «تبلیغات یهودیت ما را به کجا می‌کشاند، و چرا بر ما دروغ می‌بندند» منتشر کرد، پیرامون بزرگ‌ترین دروغی که یهود ساخته، و ترویجش نموده، مبنی براین که هیتلر شش میلیون یهودی را کشته است. یهود برای دست‌یابی به اهداف زیر، این دروغ بزرگ را در سطحی بسیار گسترده به کار گرفته است:

۱ . برپایی دولت یهود در فلسطین.
۲ . مهاجرت یهودیان به آمریکا.

٣ . به دست آوردن غرامت‌های هنگفتی از آلمان غربی برای اسراییل.
٤ . تلقین نمودن به هرکس که یهود را مورد هجوم قرار می‌دهد، که درواقع با نژاد سامی دشمنی می کند.
٥ . عدم انعطاف پذیری یهود و سخت‌گیری‌شان و شعار «هرگز تکرار نمی شود»
٦ . بدون انقطاع انتشار وتولید فیلم‌هایی که این شکنجه را نشان می دهد.
به مناسبت انتشار فیلم «هولوکاست» ـ یکی از فیلم‌هایی که داستان یهود با هیتلر را نشان می دهد ـ روزنامه‌ی سپوتلایت درمقاله‌یی طولانی پرسیده است:
الف. آیا درحقیقت هیتلرشش میلیون یهودی را کشته است؟
ب. آیا همه‌ی قربانیان مخزن گاز مرده‌اند؟
ج. در پس فیلم‌ها و کتاب‌هایی که این دروغ را ترویج می کنند، چه کسی ایستاده است؟
روزنامه این دروغ یهودمآبانه را بی اساس خوانده، و می گوید: «بسیاری افراد پیدا می شوند، که امروز زندگی می کنند، گفته‌شده، هیتلر آنان را در مخزن‌های گاز کشته است، و این روزنامه، تحقیقی که اساتید بزرگ تاریخ به عمل آورده‌اند، مبنی بر شایعه بودن این ادعای دروغین یهود، ذکر کرده است.
پروفسور «فوریسون» استاد تاریخ یکی از دانشگاه‌های فرانسه در مقاله‌یی که نوشته، می‌گوید: «بزرگ‌ترین دروغ آن است، که گفته شده، هیتلر شش میلیون یهودی را سوزانده است، و وقت آن فرا رسیده، که جهان بداند، داستان شش میلیون یهودی که به‌دست هیتلر قربانی شده‌اند، حقیقت ندارد.» پروفسور می‌افزاید: «او از هیتلر دفاع نمی‌کند، و نمی‌گوید، هیتلر یهودیان را نکشته، یا شکنجه نداده، ولی در موضوع بسیار مبالغه شده است.» و هنگامی که درباره‌ی این موضوع در روزنامه‌ی «لی موند» فرانسوی مقاله‌یی نوشت، و آن را منتشر کرد، تعدادی از یهودیان از او انتقاد و به قتل تهدیدش کردند.
روزنامه‌ی سپوتلایت ذکرنموده، ازجمله قربانیان شش میلیونی، خانم «سیمون فیل» است، با این‌که رییس پارلمان اروپایی‌ست، و فرانسوی و یهودی‌ست، و از رهبران جنبش زنان در فرانسه بود، و قبل از این که ریاست پارلمان اروپایی را عهده دار شود، به مقام وزارت بهداشت رسید، ولی او در لیست قربانیان هیتلر می‌باشد، و درواقع زنده است! مثال‌ها و وقایع دیگری که درتحقیقات ذکر شده، از این قرار است:

ب: روزنامه‌ی «الشرق الاوسط» درشماره‌ی ۲۱٤۳ که در ۱٤۰٥/۱/۱٥ هجری برابر با ۱۹۸٤/۱۰/۱۰ میلادی منتشر شده، مطالب زیر را منتشر کرده است:

نیویورک ـ کانا: رهبران یهودی، رهبریت صهیونیستی در اسراییل را متهم کرده، که برای به دست آوردن اموال ملت آمریکا به رشوه و کلاه‌برداری متوسل شده است، و برحذر داشته، که سیاست کنونی اسراییل موج خشونت‌باری از احساسات ضد یهودی را در ایالات متحده‌ی آمریکا برخواهد انگیخت.

هارفیف شایبری که می‌گوید: پس از این‌که اسراییل کنگره‌ی مطبوعاتی برپا داشته، ارتباطش را با اسراییل و صهیونیست قطع نموده‌است، اعلان نموده، و می‌گوید: رهبران صهیونیست داستان سوزاندن یهودیان را همانند یک وسیله‌ی عاطفی برای فشارآوردن برحکومت ایالات متحده به کار می‌گیرد، تا بلیون‌ها دلار دریافت کنند، درنتیجه امکان یابند، برضد عرب، به ویژه عرب‌های فلسطین به جنگ بپردازند، و این نکته را نباید ازنظر دور داشت، که شایبر، همان رییس کمیسیون سرزمین‌های مقدس است، و در کنفرانس، خاخام مربیرغر و دیگر شخصیت‌های بارز یهودی حضور داشته‌اند.

شایبر در این کنفرانس گفته است: «درجنگ جهانی دوم، مسؤول قلع و قمع در بازداشتگاه‌ها، آلمانی‌ها نبوده‌اند، بلکه خود یهودیان بوده‌اند.» و اضافه می کند: «بیش‌تر افراد خانواده‌ام در اردوگاه‌ها نابود شده‌اند، نیمی از آنان به دستان یهود و نیم دیگر به‌دست یهودیانی که با نازی‌ها همکاری می کردند، و خود را جودنیرات یا مجلس یهودی می نامیدند.»

ج. روزنامه‌ی «الشرق الاوسط» درشماره‌ی ۲۰۹۸ که روز یک شنبه ۲۹ ذی القعده ۱٤۰٤ هجری برابر با ۸/۲٦/ ۱۹۸٤ پخش شد، مطلب زیر را منتشرکرد: «درگفت‌وگوی خصوصی با الشرق الاوسط «توم ماسیلوس» رییس سازمان بررسی تاریخ در شهر تورانس در ایالت کالیفرنیای آمریکا تأکید کرد، که ساختمان سازمان، در «٤ یولیو» دچار آتش‌سوزی مرموزی شد، که به نابودی هزاران جلد کتاب و نسخه‌های خطی قدیمی که بیش ازنیم میلیون دلار قیمت داشت، انجامید، و پلیس شهر تورانس کوشیدند، که این حادثه را نتیجه بمب کوکتل مولوتف که از درپشتی انداخته شده، جلوه دهند، ولی مسؤولان سازمان، روایت پلیس را تکذیب کردند، و گفتند، ساختمان بسیار محکم بوده، و ناچار در مرکزی را شکسته، و به

مخزن پشتی وارد شده، و در محوطه‌اش آتش را برافروخته‌اند، و از آتش بار استفاده کرده‌اند.

مارسیلوس می افزاید: سازمان، مبلغ پنجاه هزار دلار برای کسی که ادعای استفاده از اتاق‌های گاز برای کشتن یهودیان در «اردوگاه‌های اوسفتش» نازی را ثابت کند، درنظر گرفته بود، ولی سازمان‌های یهودی از این کار انتقاد کردند، و می‌گوید: جرم ما این بود، که حقیقت را گفته بودیم، و این جزایمان بود، چون این کار ما کینه‌ی سازمان‌های یهودی را برانگیخته بود، زیرا کشف‌شدن دروغ بودن نابودی یهودیان، کارها را از اساس دگرگون می کرد، و از احساس گناه در برابر یهود باز می داشت، که همین سازمان‌ها، برای جلب حمایت و تأیید اسراییل، از همین احساس گناه بهره‌برداری می کردند، هم‌چنین توم مارسیلوس ذکرمی کند، که بسیاری از کارمندان سازمان به قتل تهدید شده‌اند، و عده‌یی دربرابر سازمان، به تظاهرات پرداختند، و تظاهرکنندگان پرچم‌های اسراییل را باخود حمل می‌کردند، و پژوهشگران و دانشمندانی را که درسازمان کار می‌کردند، به قتل تهدید می‌نمودند، هم‌چنین در فاصله ی دوسال (۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۲) میلادی متعرض سه عملیات تخریبی شده است.

کارشناسان و دانشمندان سازمان تأکید دارند، که آنان به چیزهایی دست یافته‌اند، که خطا بودن نظریه‌ی «هولوکاست» را ثابت‌می‌کند، که جنبش صهیونیستی برای ادعای این که شش میلیون یهودی درمخزن‌های گازی نازیسم نابود شده‌اند، از آن استفاده می‌کند، و کارشناسان می‌گویند: تعداد یهودیانی که تحت سیطره‌ی نازی‌ها درخلال سال‌های حکومت رایخ سوم زندگی‌کرده‌اند، از سه میلیون و نیم تجاوز نمی کند، و این ارقام با دفترهای ثبت آمار که از حکومت‌های مختلف درباره‌ی اقلیت‌هایی که در آن فاصله‌ی زمانی در اروپا زندگی کرده‌اند، جمع نموده‌اند، مطابقت دارد.

و می‌گویند: اعتراف از افسران آلمان در محاکمات نورنبرگ، پیرامون جرایم ضد یهود با تهدید به قتل گرفته شده، هم‌چنین بیش‌تر اعترافات را مأمورانی ابراز داشته‌اند، که به کلی در بازداشتگاه نبوده‌اند، و در این پژوهش مطبوعاتی آمده است، که بسیاری از پژوهشگران و دانشمندانی که این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، ازطرف سازمان‌های یهودی تهدید شده، و آنان را بدنام کرده‌اند.

۴. کشته شدن جون کندی رییس جمهور آمریکا

درکتاب «جانبداری» تألیف «استیون گرین» مطالبی بیان شده، که مجله‌ی «المجله» درشماره‌ی ۲۲٤ که درتاریخ ۲٦/أیار/۱۹۸٤ برابر با ۲۵/شعبان/۱٤۰٤ هجری منتشرشده، خلاصه‌اش را آورده، که کشته شدن رییس جمهور آمریکا «جون کندی» در تشرین دوم سال ۱۹٦۳ درپی آتشی که به رویش گشوده شد، به این سبب بود، که ایالات متحده در جلسه‌ی عمومی سازمان ملل متحد، برای حل مشکل پناهندگان فلسطینی ضمن التزام به امنیت و رونق اسراییل پذیرفته بود، تصمیمی اتخاذ کند، و به بیانیه‌ی سه‌گانه‌یی که حدود دولت‌های منطقه را تضمین می کرد، ملتزم شده بود، و از زمانی که جون کندی کلمات اخیر را برزبان آورد، و معاونش «لیندون جانسون» به قدرت رسید، جانبداری آمریکا از اسراییل کامل شد؛ تاجایی که، ایالات متحده‌ی آمریکا در شکست عرب درجنگ ۱۹٦۷ میلادی نقش حیاتی داشت، و برای ممانعت از شناخت هسته‌های حقیقی اسراییل درجنگ سال ۱۹٦۷ میلادی ازکمک کردن به کشتی جاسوسی آمریکایی لیبرتی که اسراییلی‌ها تصمیم گرفته بودند، آن را مورد هجوم قراردهند، خودداری‌کرد، و تحقیقات دیگری نشان داد، که قاتل کندی همان یهودیان بوده‌اند.

۵. یهودی حیله‌گر وخطرناک جیلّلی

روزنامه‌ی «الندوه» چاپ مکه در۱۰ ربیع الآخر ۱٤۰۸ برابر با ۱۹۸۷/۱۲/۱ در شماره‌ی ۸۷٤۷ داستان خطرناک‌ترین مجرم بین‌المللی که در اواسط قرن بیستم و پیش از جنگ جهانی دوم ظاهرشده، و پس از آن، کار خود را شروع کرده، منتشر نمود، که عبارت از یهودی فراماسونی به نام «لشیو جیللی» ست، هم‌چنین درخبر ذکرشده بود، که تمامی جنایت‌های سیاسی و مالی که درطول ده سال در ایتالیا پیش آمده، و درخبر، ذکرشده بود، همین یهودی آن جنایت‌ها را طرح‌ریزی و اداره کرده، و جنایتکاران را تحریک می کرده است.

ـ همین یهودی در ایتالیا به ریاست بزرگ‌ترین دستگاه فراماسونری رسید.

ـ او یکی از اعضای حزب کمونیستی ایتالیا بود، ولی با وجود این توانست نزد حکومت فاشیستی وساطت نماید، و چهل تن ازبازداشت شدگان حزب کمونیست را که به اتهام دشمنی با مقامات حکومت فاشیستی بازداشت شده بودند، آزاد سازد، که همین باعث شد، خود کمونیست‌ها در او شک کنند.

ـ درعملیات اختلاس از خزانه‌ی بانک مرکزی یوگسلاوی وقتی که در اشغال نیروهای ایتالیایی بود، شرکت داشت، که باعث شد، به او مشکوک شوند؛ درحالی

که، این خزانه دارای ٦٠ تن طلا و دو تن نقدینه‌های قدیمی طلا و جواهرات و الماس بود، که سبب شد، کمونیست‌ها روز ٨ سپتامبرهمان سال دستوری را منتشر کنند، که باید جیللی کشته شود، که یکی از افسران ارتش ایتالیا به نام «سیزار ندیرینی» که مخفیانه برضد موسولینی و ارتش کار می‌کرد، و نزد همه‌ی رهبران مقاومت کمونیستی مشهوربود، که کمونیست است، دخالت نمود، و از لشیوجیللی حمایت کرد، و جانش را نجات داد، سپس توانست گواهی حسن سلوک و همکاری صمیمانه‌اش با نیروهای مقاومت را از رهبر حزب کمونیستی به دست آورد، و بدین ترتیب، توانست پس از پایان جنگ، از محاکماتی که برای کسانی که به همکاری با نظام فاشیستی متهم شده بودند، مقرر شده بود، نجات یابد.

ـ توانست سیاستمداران مختلف و دستگاه‌های مختلف دولتی و بزرگ‌مردان حتی دستگاه اطلاعاتی دولت ایتالیا را بفریبد، درنتیجه توانست گواهی همکاری با مقاومت سری دربرابر فاشیست‌ها را از سال ١٩٤٠ به دست آورد؛ درحالی که، از فعالان پرجنب‌وجوش و تأیید کننده‌ی موسولینی و حکومت فاشیستی‌اش بود.

ـ با شروع سال ١٩٦٠ میلادی این یهودی روابطش را به شکل نادری با اعضای بزرگ محفل شرقی فراماسونری ایتالیا که به بزرگ‌ترین محفل شرقی فراماسونری ایتالیا معروف بود، محکم ساخت، و توانست از حمایت پیگیر اعضای بالا رتبه‌ی محفل برخوردار شود، و در کم‌تر از ده سال به ریاست بزرگ‌ترین دستگاه فراماسونری در ایتالیا برسد، که به اسم «لژ ب ٢» معروف‌بود، و با عهده‌دارشدن این منصب، هدفش به دور ازچشم مردم، سیطره برتمام چیزهایی شده بود، که در ایتالیا می‌گذشت، و توانست با سرعت فوق‌العاده‌یی تعداد زیادی از قضات و ژنرال‌های ارتش و پلیس و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیت سیاسی و شخصیت‌های بسیار بارزی درحزب دمکرات مسیحی را به این دستگاه ملحق سازد.

ـ مقامات ایتالیا کشف کردند، که این یهودی (لشیو جیللی) برای هر شخصیت مهمی، حسابی جداگانه می گشاید، و او از دوران جوانی‌اش آن هنگامی که به جوانان فاشیستی منتسب بود، این کار را شروع کرده بود. از هرکس که با او همکاری داشتند، معلومات شخصی جمع می‌کرد، تا زمانی که درشخص نقطه ضعفی می یافت، از این طریق بهره‌برداری لازم را می‌کرد.

ـ برای رسیدن به هدفش همه‌ی وسایل را مباح می دانست.

ـ مقامات ایتالیایی او را متهم کردند، که در بزرگ‌ترین عملیات تروریستی که درسال ۱۹۸۰ میلادی در ایتالیا رخ داد، شرکت‌داشته‌است، چون کانتینر بزرگی از مواد منفجره در ایستگاه راه آهن شهر بولونیای ایتالیا منفجر شد، که به کشته شدن ۸۲ تن منجر شد، و ۲۰۰ تن جراحات شدیدی برداشتند.

ـ در سال ۱۹٦۷ میلادی ژنرال «جیووای آلافینا» از پست مهمش که رییس قسمت اطلاعات بود، برکنار شد، و به این دلیل خشمگین بود، و این‌جا بود، که لشیو جیللی از این عصبانیت سوء استفاده کرد، و برای ژنرال پرونده‌یی دزدید، که حاوی اسناد مهمی برضد رییس جمهور آن وقت، سنیور« جیسب ساراجات» و مشاور سیاسی‌اش «فرنشیسکو مالفانی» و وزیر امور خارجه «أفتوری فانغانی» بود.

ـ متهم شد، که با مرگ مرموز پاپ «یوحنا پولس اول» که پس از یک ماه از انتخاب شدنش و متولی منصب پاپی شدن پیش آمد، ارتباط داشته است.

ـ در ماه مارس ۱۹۸۱ میلادی پلیس مسؤول حوادث مربوط به اموال ویلا «لشیو جیللی» را تفتیش کرد، و به جعبه‌ی بزرگی دست‌یافتند، که حاوی اسم ۹۵۳ شخصیت از بزرگ‌ترین شخصیت‌های ایتالیایی بود، که در بین آنان، اسم وزیرانی که اعضای وزارت بودند، و افراد بلند پایه‌ی قضایی و پلیس و ارتش به چشم می‌خورد، که کشف این جعبه و محتویاتش به نابودی حکومت منجر شد، چون رییس حکومت «أرنلدو فورتانی» استعفایش را تقدیم کرد.

ـ درسال ۱۹۸۱ میلادی وقتی که اعلام شد، بانک «امبروز یانو» ورشکست شده، و معلوم شد، که رییس بانک «روبرتوکافلی» فرارکرده، ایتالیا به شدت تکان خورد، و پس از تحقیق و بررسی روشن شد، که جیللی یهودی با نیرنگ برهشت و نیم میلیون دلار از بانک مستولی شده، و پس از این که کارش فاش می شود، با گذرنامه‌ی دروغی به سوییس فرار می کند، و در ژنو زندانی‌می‌شود، و از زندان هم گریخته، و پنهان می شود، و پس از چهار سال به ژنو بر می گردد، و خود راتسلیم نموده، و به‌زندان انداخته می‌شود.

اسنادی از گفتارهای یهود[1]

سند اول

یهودیان اسپانیا در دوران امپراتوری فردیناند کاتولیکی (۱٤۵۲ ـ ۱۵۱٦ میلادی) نامه‌یی مشابه نامه‌یی که از پیش ذکرش و متنش گذشت، دریافت نمودند، که نص ترجمه‌اش[2] بدین شرح است: «به یهودیان اسپانیا: برادران عزیز! نامه‌یی که وضعیت اسفبارتان را به نسبت ظلم و ستمی که به شما می شود، توصیف کرده بود، دریافت نمودیم، مطمئن باشید، که بسیار متألم‌شدیم، و اندوه شما درجان‌هایمان ریشه دوانیده، ولی راه چاره چیست؟ درحالی که ما عاجزتر از آنیم، که شما را از این مهلکه نجات‌دهیم، درنتیجه شما را نصیحت می کنیم، که آن‌چه پادشاه به شما پیشنهاد داده، قبول کنید، و در ظاهر مسیحیت را بپذیرید، ولی برعقیده‌ی خود باقی بمانید، و شعایر عبادی را مخفیانه انجام دهید، و به فرزندان خود نیز تلقین کنید، و آنان را توصیه کنید، که آن را آشکار نسازند.»

«اما در رابطه با اموال و املاکتان که درمعرض خطر غارت و چپاول است، به شما مشورت می دهیم، که از هم اکنون به فرزندانتان اصول تجارت را بیاموزید، تا خوب در آن مهارت پیدا کنند، پس هرگاه اسپانیا بخواهد، اموال و دارایی‌تان را از شما بگیرد، فرزندانتان می توانند زندگی‌شان را تأمین کنند، و به تدریج اموال ازدست رفته را به دست آورند.»

«و برای این که بتوانید در آینده از کسانی که به شما تعدی می کنند، انتقام بگیرید، به بعضی از فرزندانتان طب بیاموزید، تا باکشتن این افراد فرومایه، انتقامتان را بگیرید، بدون این که کسی متوجه باشد، و برای این که دررابطه با مصیبت‌هایی که به دست مسیحیان به معبدهایتان رسیده، انتقام بگیرید، بعضی از فرزندانتان را به مدارس روحانیون مسیحی بفرستید، تا درآن مدارس آموزش ببینند، و به عنوان کشیش و راهب از آن مدارس خارج شوند، و دراین هنگام

---

[1]. این اسناد را از کتاب موامره الصهیونیه علی العالم الاسلامی تألیف استاد محقق احمد عبدالغفور عطار اقتباس کرده‌ایم.

[2]. به کتاب المفسدون فی الارض تألیف سلیمان ناجی چاپ ۱۹۵۶ ص ۴۲۷ به نقل از p.hepess.lanouvellebibledespeuplesmartyrs و هیبس ذکر کرده، که نص این کتاب در بین تألیفات اسپانیایی به نام lasilva.caurisadeyuliodemedrano که در قرن شانزدهم منتشر شده، آمده است، و اکنون درکتابخانه‌ی رسمی شهرداری شهر تولیدو اسپانیا نگه‌داری می شود.)

است، که می توانند مسیحیان را گمراه‌سازند، و آنان را از دین‌شان منحرف کنند، و با آزادی و امنیت تمام، کلیساهایشان را آلوده سازند.»

«و برای این که آزار و اهانت‌هایی که مسیحیان به شما می رسانند، به آنان برگردانید، به فرزندانتان قانون بیاموزید، تا قاضی شوند، و بتوانند بین مسیحیان به گونه‌یی قضاوت کنند، که وقت نیاز به آنان اهانت کرده، و یک صاع را دوصاع برایشان پیمانه کنند، و ازاین جاست، که فرزندانتان به درجات حکومت و قدرت می‌رسند، و امکان می یابند، که کسانی که بر شما جسارت کرده‌اند، ادب نمایند، و همه را مجبور سازند، که احترامتان بگذارند.»

«درپایان از شما می خواهیم، که به این توصیه‌ها متمسک و به صبر متخلق باشید، تا آن‌چه ذکر نمودیم، برایتان محقق شود.»

امضا: رییس مجلس روحانیون در استانبول

سند دوم

بزرگ خاخام‌ها در روسیه در جلسه‌ی محرمانه‌ی یهود، پس از هفتاد سالی (۱۹ یولیوی ۱۸۷۰ – ۲۸ ینایر ۱۸۷۱) سخنرانی ایرادکرد، که بیانگر نیت‌های شوم و نقشه‌های وحشتناک یهود است، و نویسنده‌ی فرانسوی «جورج کورنیلیان» در کتابش که این کتاب با عنوان «درگوشه‌ها نیات پنهانی‌ست» یا «کشف اسرار یهود» آن را نقل کرده، و توسط استاد «نجیب الحاج» یکی ازخبرنگاران مطبوعات خارجی درمصر به عربی ترجمه شده است، و در سال ۱۳۱۰ هجری برابر با ۱۹۸۳ میلادی به زبان عربی چاپ شده، و کورنیلیان عنوان سخنرانی را «توطئه‌ی شیطان» نامیده، که متن ترجمه شده‌اش بدین شرح است: «پدرانمان، جماعت برگزیده‌ی ملت اسراییل بر ما لازم دانسته‌اند، که حداقل اگر یک بار هم شده باشد، کنار قبر بزرگ‌ترین خاخام «کالیب سیمون بن‌یهودا» گرد آییم، آن‌جایی که به رؤسای هر قبیله‌یی حق قدرت یافتن بر دخالت در امور و حق ریاست بر بنی اسراییل قدیمی داده می‌شود.»

«عزیزان! هیجده نسل گذشته؛ درحالی‌که، از طرف کسانی که قدرتی که ابراهیم به ملت اسراییل وعده داده، از آنان غصب‌نموده‌اند. جنگ دینی به نهایت خشونت رسید، و با وجود این که اسراییل در طی آن قرون خوار و ذلیل بوده، و زیر گام‌ها لگدمال شده، و از طرف دشمنان به قتل و هلاکت و اسارت و چپاول و آوارگی و انواع اهانت و عذاب تهدید شده‌اند، ولی به‌یأس و ناامیدی دچار نشده‌اند، بلکه

قهرمانانه ثابت قدم ایستاده‌اند، و درنقاط مختلف جهان متفرق شده‌اند، و این پراکندگی از ارزش‌شان نکاسته، و باعث تضعیف امرشان نشده، بلکه آنان را واداشته، که جهان را به سیطره‌ی خود درآورند، و زمام امور را به‌دست بگیرند.»

«پدران و بزرگان دینمان نسل‌های زیادی و سال‌های متمادی دربرابر صلیب مقاومت کرده‌اند؛ درحالی که، مسیحیان از شوکت و قدرت فوق العاده‌یی برخوردار بوده‌اند، به گونه‌یی که پادشاهان، زیر پرچم‌شان زندگی می کردند، و سلاطین در نعمت‌هایش می‌خرامیدند، ولی آن مسایل نتوانست به امت و مصلحت امتمان زیانی برساند، بلکه روز به روز قدرتش بیش‌تر شد، و ملتمان راه صعودی درپیش گرفته، و بزرگ‌تر می شود.»

«همان گونه که نسل‌های گذشته تسلیم دشمنانمان بوده‌اند، نسل حاضر و آینده نیز باید تسلیم حکم ما باشند، و مقاصد ما بنی‌اسراییل را اجرا کنند، بلکه باید حکومت برجهان از آن ما شود، زیرا ملت ما با قدرتش بزرگ‌ترین پادشاهان را مسخرنموده‌است، و با صبر و ثباتش، بهترین چیزی که مالک هستند، که همان طلا گوساله‌ی پرقیمتی باشد، که هارون به عنوان قربانی تقدیم خدا کرد، و درهمین عصر ما، معبود جهان شده است، به دست آورده‌اند.»

«پس چگونه به طلا امیدوار نباشیم، که قدرت را به ما برگرداند؟ چگونه آن را به فال نیک نگیریم، به این امید که قدرت و سیطره را فقط به ما واگذار کند؟ درحقیقت طلا، قدرت و سیطره و قوت و پاداش و امید است. طلا مشکلات را برطرف و سختی‌ها را هموار می کند، و محوری‌ست، که همه‌ی جهان به گرد آن می‌چرخد. طلا پادشاهی آینده و نتیجه‌ی نیکویی به دنبال خواهدداشت. طی هزار سالی که امت یهود آماج آوارگی پیوسته‌ی شوم قرار داشته، این دهمین باری‌ست، که رؤسای قبایل پیرامون قبر سرورمان کالیب سیمون بن یهودا جمع می‌شوند، تا راه حل‌های ضروری اتخاذ شود، برای جلوگیری از مصیبت‌ها و انتقام از کسانی که مسبب آن بوده‌اند، و آن مصیبت‌ها را برسر ما آورده‌اند.»

«در ده بار گذشته، جماعت، مقاومت و ثبات قدم را لازم دانسته، و آشکارا به جنگ با دشمنانش پرداخته، و علیه آنان اعلان جنگ تمام عیاری کرده است، ولی قدرتی که اکنون دراختیار داریم، نداشته‌اند، و ازنفوذ فعلی که به وسیله‌ی دارایی‌های هنگفتی که اندوخته‌ایم، و به این منظور ذخیره کرده‌ایم، برخوردار نبوده‌اند. بنابراین، این چنین وضعیتی باید روح امید را در ما زنده کند، و پس از

این که روزگار بر وفق مراد ما و تسلیم حکم ما شده است، باید از خواب بیدار شویم، و بدین وسیله هدفی را که دنبالش‌هستیم، محقق سازیم، و به غایت مورد نظر برسیم، و میوه‌های صبر و شجاعت‌هایی که در آن روزگاران شوم، ملت مقدسمان از خود نشان داده، بچینیم، آن روزگارانی که دشمنان مسیحی لباس وحشیگری و بربریت برتن داشتند، اما اکنون لباس تمدن و فرهنگ پوشیده‌اند، پس واجب است، تمدن و فرهنگ‌شان را به عنوان زرهی محکم اتخاذ نموده، تا از تیرهایشان درامان بمانیم، و ضربه‌های پیاپی‌شان را دفع کنیم، و برای نابودی‌شان و انداختن‌شان در گودالی که هرگز از آن رهایی نیابند، بیندیشیم، و به سرعت و ثبات قدم از مرحله‌یی که مانع محقق شدن هدف عالی رسیدن به هدف مقدسمان است، بگذریم.»

«دوستانم! با فکر و اندیشه با من باشید، تا به اروپای فعلی نظری بیندازیم، و با دیدی منتقدانه و باریک بین، آن راه‌هایی که برادران یهودیمان پیموده‌اند، و نقشه‌ها و پروژه‌هایی که اتخاذ نموده‌اند، و چشمه‌های درآمد را برایشان جاری ساخته، و ابرهای سودآور ازنسل حاضر شروع شده، و برآن‌ها باریده، درنتیجه رودهای خروشانش جاری شده، و زمین را برایشان پاک کرده، و آن اسباب ذلت و خواری را که در صفحات تاریخ نگاشته شده بود، محو کرده، و راه‌های رسیدن به اجرای خواسته‌هایشان را هموارنموده، و به آنان امکان داده است، تا اهداف‌شان را به اتمام برسانند، بررسی کنیم.»

«یهودیان به طورعام و خاندان روچیلد به طورخاص سرمایه‌دار شده‌اند، و در پاریس و لندن و سنپترزبورگ و وین و برلین و رم و درهمه‌ی ممالک و نقاط، حل و فصل امور دردست آنان است، و مورد اعتماد هستند، و در کارهای مهم به آنان مراجعه‌می‌شود.»

«غیرممکن است، بزرگ‌ترین دولت و ثروتمندترین حکومت، پروژه‌ی مهم یا امر مالی را اجرا کند، و انتظار نداشته باشد، که فرزندان اسراییل کمکش کنند، و با میلیون‌ها و میلیاردها کمک‌شان نکنند. هیچ پادشاه و فرمانروایی نیست، که به منظور حفظ زندگی‌اش و از ترس ازدست دادن موقعیتش بکوشد، که ارتشش را زیاد و سربازانش را تقویت کند، مگر این که وام‌های ما بردوشش سنگینی می کند.»

«ما سرمایه‌داران و مالکان گنجینه‌ها هستیم، و به زودی فرا خواهد رسید، که خطوط راه آهن و معادن و کارخانجات و شرکت‌ها و هرچیز ارزشمندی را درمقابل قرض‌های هنگفتی که به مالک می پردازیم، در گرو می‌گیریم، و هنگامی

که دولت از باز پرداخت سود وام‌های سرسام آورمان عاجز می ماند، اضافه بر گروی که از پیش گرفته‌ایم، مالیات ملت را گرو می گیریم، تا آن‌چه را ازپرداختش ناتوان بوده، پرداخت کند، و آن‌چه درپرداخت کاملش تأخیر کرده، کامل بپردازد.»

«تنها یک امر بسیارمهم باقی می ماند، و آن کشاورزی، که معدن بی‌نیازی و اصل ثروت است، پس به چنگ آوردن قسمت بزرگی از زمین‌های کشاورزی و زمین‌های پهناور، ما را برهر سرشناس و عالی رتبه‌یی برتری و قدرت بیش‌تری خواهد داد، که به تبع آن، به بهانه ی اصلاح وضعیت کارگران و نرم رفتاری با آنان و کمک به کشاورزان فقیر و زحمتکش، به دیگر مالکان مستغلات، انواع گوناگونی از مالیات و سنگین‌ترین مالیات را تحمیل خواهیم کرد، و بدین ترتیب، به آسانی می توانیم آن را بخریم، و به آن دست یابیم، و هنگامی که همه‌ی مستغلات را به دست آوردیم، و امر کشاورزی فقط به ما محول شد، طبقه‌ی میانه‌ی مردم و اندیشمندان و کارگرانی که مال ندارند، و برای کسب قوت ضروری‌شان وسیله‌یی جز کار با دست ندارند، به ما خواهند پیوست، و در این هنگام است، که به راحتی می توانیم از آنان سودهای زیادی به دست آوریم، و در خدمت به اهدافمان و اجرای خواسته‌هایمان آنان را به کار گیریم، چون حکما گفته‌اند: فقر عبودیت و بردگی‌ست.»

«ملت اسراییل بر طمع و بزرگ منشی سرشته شده، و برحب بزرگی و منزلت رشد یافته، و خداوند به ملت ویژه‌اش، لطافت و نرمی مار و زیرکی روباه بخشیده، و تیزهوشی و کاردانی را به آنان اختصاص داده، و حب گردهمایی و الفت را در دل‌شان کاشته، و به وسیله‌ی غیرت و مردانگی برهمنوعان‌شان برتری داده، پس ملتی که خداوند این همه ویژگی‌ها به او عطا کرده باشد، هرگز سقوط نخواهد کرد.»

«به وسیله‌ی اسارت بابل آزموده شدیم، و تلخی شکنجه را چشیدیم، اما کنون تنها ما هستیم، که برهر چیزی توانابیم. هیکل‌هایمان ویران شد، و بسیاری از افرادمان سوزانده شدند، ولی بسیاری از آن را تأسیس نموده‌ایم، و به جای آن‌ها، هزاران برپا داشته‌ایم. هیجده قرن برده بودیم، که به سر آمده، و از گودال ذلت خارج شده‌ایم، و بر همه‌ی ملت‌ها برتری یافته‌ایم، و شاید کسی بگوید: بعضی از خاندان اسراییل غسل تعمید نموده، و مسیحیت را درآغوش گرفته‌اند. در پاسخ می‌گوییم: اشکالی ندارد، ولی حقیقت برسؤال کننده پوشیده مانده است. آن کسی که از بین ما خارج می شود، معاون و بازوی قوی برای ما خواهد بود. درجلو ما گام‌اول را برمی دارد، و راه رسیدن به قله‌ی خوشبختی و عظمت و شکوه برتر را

برای ما هموار خواهد کرد. در انتظار ما دقایق، سال‌ها به حساب می آید، و هرکس به دین دیگری غیر از دین پدرانش داخل شود، همیشه به عقب نگاه خواهد کرد، و هرگاه درظاهر بردیانتی که ضرورت او را واداشته، که طردش کند، سوگوار باشد، اما تا هرگاه که بخواهد، به پدرش وفادارخواهد ماند، و مخلصانه دیانت مقدسش را دوست خواهد داشت، و مطمئن باشید، که حداکثر یک نسل نخواهد گذشت، مگر این که خواهیم‌دید، که خاندان اسراییل آن دیانت‌ها را پشت سر خواهند انداخت، و لگدمال خواهند کرد، و این رها کردن و پشت‌سرانداختن دیانت‌های غیریهود، منحصر در خاندان اسراییل نیست، بلکه خواهیم دید، که پیروان محمد و پیروان مسیح نیز آن هنگام آرزو دارند، که دیانت ما را بپذیرند، و درآغوش گیرند، و می خواهند، به وسیله‌ی ما به نورحق راه یابند، ولی آرزویشان ناکام خواهد ماند، زیرا اسراییل آنان را از خود دور خواهد کرد، و با ذلت و حقارت آنان را طرد خواهد نمود.»

«دوستانم! ما دشمنی سرسخت‌تر و نیرویی توانمندتر برضد خود، از کلیسای مسیحی نداریم، پس به غیر از آن اهمیت نمی دهیم، و جز از آن نمی‌ترسیم، زیرا درهمه‌ی جهان، بیش‌ترین نفوذ را دارد، و ملت‌ها تعظیمش می‌کنند، و قدرتمندان از پادشاهان و وزیران به آن احترام می گذارند، پس باید صبور و ثابت قدم باشیم، و به شجاعت مسلح شویم، و باید سخت تلاش کنیم، تا نفوذ کلیسا را تضعیف و شوکتش را درهم شکنیم، و تنها راه رسیدن به این مطلوب، این است، که بیش از توان، تلاش کنیم، و همراه با رؤسای کلیسا و رجال دین مسیحی که عقاید و اسرار را به مردم می آموزند، وارد شویم، و درتلقین نمودن اندیشه‌های مادی‌گرایی و بی‌دینی و الحادی به پیروان‌شان مشارکت جوییم، و پس از آن، جنگی تمام عیار علیه کلیسا اعلان کنیم، و با شکنجه‌های قوی و مجادله‌های دینی تباه کننده آن را از پای درآوریم، و پیش از وارد شدن در این جنگ، باید بدانیم، که آن دریایی مواج و متلاطم است، بنابراین، لازم است، که برای فرو رفتن در سیلاب این دریا خود را آماده کنیم، واگرنه غافلگیرانه درگرداب‌هایش غرق شده، و به هلاکت و خسران دچار می شویم.»

«بدانید! که کلیسا خود به چند شاخه تقسیم می شود، و هریک دارای مشرب‌های فکری گوناگون است، و هرکدام معتقدات و پیمان‌هایی دارند. باید در ابتدا شوکت رؤسایش را درهم شکنیم، و از نفوذ بزرگانش بکاهیم، و آنان را در

نظر مردم کم ارزش کنیم، و به اعتقادات‌شان فساد و شک وارد کنیم، و سیر و حرکت‌شان را به باد تحقیر و تمسخر بگیریم، و هرچند به آیین تقدیس آگاه‌تر باشیم، بهتر می توانیم آنان را بدنام کنیم، و می توانیم نظریه‌ی صحیح از غلط را تشخیص دهیم، و در این هنگام است، که سر مار را می گیریم، و خفه‌اش می‌کنیم.»

«بدانید! که تنها دشمن کلیسا علوم مادی‌ست، و چراغش ادب و دانش می‌باشد، و تابش این نور، جز با زیادکردن مدارس و انتشار علوم و معارف تجربی و کاشتن پایه‌های ماده گرایی دراندیشه‌ی کودکان ممکن نخواهد بود، پس چه مشکلی سرراهمان وجود خواهد داشت، و چه چیزی مانع محقق شدن اراده‌ی ماست؟ آگاه باشید! باید هریک از شما هم‌چون قرقی به مدارس یورش برد، و وظایف معلمی را برعهده گیرد، و جایگاه اساتید بزرگ را اشغال کند، و اصول و مبادیمان را درذهن دانشجویان منتشر سازد، و باید اولین شعارتان مساوات در بین مذاهب و وحدت ادیان باشد، و بدین ترتیب، با این پیرایشگری فرعی سقوطش شروع خواهد شد، و چیزی نخواهد گذشت، که در مدارس یک پاک‌سازی کامل صورت می گیرد، و در این هنگام به‌کلیسا حمله کرده، و درنهایت، دیانتش را ملغی می نماییم، و همه‌ی اعتقادات و موروث‌هایش را از بین می بریم. بنابراین، هرجنگ و انقلابی برضد دین راهمان را کوتاه‌تر می سازد، و زودتر از موقع ما را به اهداف دوردست و مقصد عالیمان می رساند. سعی کنید، کرسی‌های حکومتی و وظایف دولتی را دراختیار داشته باشید، پس کسی که آن را به دست آورد، و با تیزهوشی و زیرکی نیز همراه باشد، درحقیقت به سرچشمه‌ی تسلط و اساس قدرت رسیده است، و منظورم از آن وظایف، فقط مراکز مهم و پست‌های برتری‌ست، که شرافت و منزلت فقط به آن مربوط بوده، و از این طریق است، که به سرچشمه‌های ثروت و نفوذ دست‌می یابیم. اما وظایف ثانوی و مراکز دینی را که به تلاش و زحمت نیاز دارد، از خود دور کنید، و آن را به کسی واگذارید، که با شقاوت و نگون‌بختی برآن حکومت کند. برای چه به بالاترین درجه قدرت و موقعیت چشم ندوخته باشیم؛ درحالی که، تمام نیروهای معنوی و مادی را دارا هستیم، و چگونه وزیران و مشاوران دولت‌ها نشویم؛ درحالی که، ما درحکم گاو صندوق دولت‌ها و کلید گنجینه‌هایشان هستیم؟»

«واجب است، قسمت مهمی ازتوان عقلیمان را به علوم برتر مانند فلسفه و علوم تجربی و سیاست و علوم وفنون مشابهش و به‌ویژه قانون و طب مشغول سازیم. قانون، راه شناخت اسرار دشمن و راههای ضرر رساندن به آنان را به ما یاد

می دهد، و با طب، ما مالک زندگی و مرگ‌شان می شویم، و از امر قضاوت غافل نباشید، پس هرگاه به قدرت رسیدید، و از آن علوم بهره‌ی کافی داشته باشید، پست‌های برتر دراختیارتان قرار خواهدگرفت، و هرموقعیت والا و شرافتمند و کلید احکام به دست شما خواهد افتاد، درنتیجه به آسانی می توانید آن قوانینی را که گوییم خطاکار بی‌ایمان، برضد ملت خدا که به شریعت مقدس ابراهیم متمسک هستند، وضع کرده‌اند، باطل کنید، و هنگامی که یکی از شما یک گام به جلو برمی‌دارد، و برگام موفقیت راه می رود، نباید به پیروزیش مغرور شود، و نباید بیداری و هوشیاری را از دست بدهد، و اگر یکی از شما در راهی تنگ حرکت کند، باید دوستش دنبالش کند، تا اگر لغزید، دستش را بگیرد، و در ریشه‌کن کردن خارها و هموار نمودن راه‌ها به خاطر ایمن شدن ازلغزش، کمکش کند. اگر یکی از شما به دست فرمانروایان افتاد، همگی قیام کنید، و با هر روشی که شده، نجاتش دهید، البته این درصورتی‌ست، که آن کسی که به دام افتاده، در برنامه‌اش مخلصانه به اسراییل خدمت کرده، و در سیرش، از قوانین دیانتمان و مبانی مقدسمان پیروی کرده باشد.»

«اگر انجمن‌ها برخیزند، و احزاب برای اصلاح حال گروه کارگران پیروز شوند، باید در آن سهیم باشیم، و باید بزرگ‌ترین اسم درآن، ازآن ما باشد، بنابراین، تنها هدف ما جلب توجه ملت‌هاست، بله، آن برایمان مهم نیست، و اصلاح وضعیت‌شان ما را خشنود نمی‌کند، ولی ما را برآنان مسلط می‌سازد، و سخنمان گوش شنوا پیدا خواهدکرد، زیرا سرگردانی و جهل ملت ـ طبیعتاً ـ آنان را به تسلیم شدن در برابر قدرت وادار می کند، و هنگامی که نیاز داشته باشیم، از آن بهره‌های فراوانی خواهیم برد، بنابراین، هربار که ظرف مسی خالی باشد، و کوبیده شود، طنین خواهد داشت، و چهار راه‌ها از آن خواهد لرزید، و غنیمتی‌ست، که بدون هیچ رنجی به دست آمده، و وسیله‌ی مسخر و رامی‌ست، که هنگام نیاز هرگونه که بخواهیم، آن را اداره می کنیم، و برای جلب‌توجه و جذب ملت و استعمارشان، از گروه کارگران استفاده می کنیم.»

«مسأله‌ی دیگری نیز هست، که توجه به آن لازم است، و آن، این که، فرزندان اسراییل با مسلمانان و مسیحیان درآمیزند، و از دختران‌شان زن بگیرند، و خیال نکنید، که اختلاط نسبمان با نسب آنان، انحراف یا گمراهی از برنامه‌ی مقدسمان است، یا این که وارد کردن جزیی ازخون ناپاک در ذریه‌ی ماست، که به آن زیان

می‌رساند، یا فاسدش می کند، زیرا هدف ما مقدس بوده، و ملت ما از جانب خدا برگزیده است، و ازدواج برای ایجاد روابط و بهبود روابط بین فرزندان جوانمان و همه‌ی دیانت‌های دیگر است، و اگر هنگام ازدواج مال خود را فدا کنیم، و بهترین‌ها را ببخشیم، در عوض قدرت را به دست می آوریم، و در برابر آن، نفوذ کسب می‌کنیم، و مطیع ما خواهند شد، که درمصالح و امورشان آزادانه دخل و تصرف می‌کنیم، و هنگامی که نیاز باشد، هرگونه‌که بخواهیم، آنان را اداره می‌کنیم. برای جوانان ما جایز نیست، که از دختران ملت پاکمان معشوقه‌هایی انتخاب کنند، بلکه چه‌نیکوست، که به جای دختران یهودی، دوشیزگان مسلمان و مسیحی را انتخاب کنند، و اگر به عقد ازدواج نیازی باشد، بر عقد قانونی مختصری اکتفا می‌شود، و هدف از این ازدواج، زیاد کردن نسل و افزایش پسران است.»

«وقتی که مال و ثروت دراین جهان، نیروی اول و حرف اول را می‌زند، و سلطه به آن وابسته باشد، مطبوعات دومین نیرویی‌ست، که درکارهای مهم برآن تکیه می شود، و بیش‌ترین رسمیت را دارد، بله، مطبوعات بدون مال تأثیرش را از دست می‌دهد، و جز با مال وجود نخواهد یافت، بلکه مطبوعات بازوی محکم و سند قوی مال است، درنتیجه مال راهمان را هموار و راه رسیدن به آرزوهایمان را آسان می‌کند، و روزنامه و مطبوعات، مبادی و اصول حقیقیمان را درجهان منتشر می‌سازد، و آن مبادی را در ذهن ملت‌های نادان پراکنده می‌کند، و براین اساس، چه نیکوست، که رهبری مطبوعات را به عهده بگیریم، و در هر شهر و مملکتی صاحب روزنامه ها باشیم؛ همان گونه که، ملت‌ها را با مال رهبری می‌کنیم. همین کارهایمان را با حسن تدبیر و نیکی به فقیر وگروه کارگران و صاحبان حرفه و شغل آزاد همراه می سازیم، تا افکار عمومی را جلب کنیم، و بر اندیشه و مصلحت‌شان مستولی گردیم.»

«طبق این برنامه پیش می‌رویم، و در این راه، گام‌هایمان را یکی پس از دیگری برمی‌داریم، و به تدریج به پلکان پیشرفت و پیروزی قدم می گذاریم، و خود را به صبر و ثبات مسلح می سازیم، و بدین وسیله بردشمنان پست غالب می شویم، و شوکت‌شان را درهم می‌شکنیم، و پوزشان را به خاک می‌مالیم، و دینمان را درهمه‌ی جهان منتشر می‌سازیم، و از گمراهی به هدایت و از تاریکی به نور برمی‌گردانیم، و بعید نیست، که احزابی علیه ما برخیزند، و از ما انتقاد کنند، و رسوایمان سازند، و کسانی را که از ما پیروی نموده‌اند، با محروم کردن بیازمایند، ولی افراد نادان کوته نظر، از ما اطاعت می کنند، و عموم مردم و به‌ویژه آن کسانی

که با کارهایمان مورد بخشش قرارشان داده‌ایم، و در ذهن‌شان اصول دوستی با خودمان را کاشته‌ایم، به ما علاقمند هستند، و راه غلبه و پیروزی را برایمان هموار می‌سازند، و درآن هنگام، مطبوعاتمان با تمام توان برخاسته، و برآن مبادی و اصولی که منتشرکرده‌اند، سخت خواهند تاخت، و جنگی تمام عیار را علیه دشمنان اعلان می کنیم، که گرد و غبارش به آسمان برسد، و گروه‌هایشان را متفرق می سازیم، و جمع‌شان را پراکنده می کنیم. این مبادی را باید نصب العین خود قرار دهید، و باید بر صفحه‌ی ذهن‌تان نقش بندد، و هرفردی از شما باید به دریایش فرو رود، و از قعر این دریا فواید زیادی برگیرد، چون ثروت و سلطه و خوشبختی و قدرت در آن است، و کریمانه در برابر خواری‌ها صبر نموده‌ایم، و در برابر مصیبت‌ها قهرمانانه ثابت قدم ایستاده‌ایم، و سال‌های طولانی و چند نسل، با شکنجه دست و پنجه نرم نموده‌ایم، پس آن صاعقه‌های بلا و شقاوتی که بر ما فرودآمده، و بر سرمان ریخته، کافی‌ست، و اینک زمانی فرا رسیده، که نتیجه‌ی اعمالمان را می چینیم، و آغاز سعادت و مجدمان فرارسیده است.»

«آن‌چه گفتم، و دوباره آن را تکرار می‌کنم، به خاطر بسپارید، پس هر نکبت و مصیبتی که به جهان اسلام و مسیح وارد شود، و هر شورش و انقلابی که درجهان اسلام و مسیح روی دهد، چه سیاسی و چه دینی، ما را به سرعت و ثبات به هدف والا و تنها هدف مقدسمان می‌رساند، که آن هدف این است، که زمین ملک ما شود، و تخت پادشاهایش در قبضه‌ی ما باشد، و این چیزی‌ست، که پدرمان ابراهیم آن را به ما وعده داده است.»

سند سوم

چیزی‌ست، که نشریه‌ی ادواری «صلیب و علم thecrossandflag» در شماره‌یی در اواخر سال ۱۹۵۵ منتشر کرده است. نشریه‌ی صلیب نشریه‌یی‌ست، که انجمن ملی آمریکا آن را منتشر می کند، و آن‌چه را به امنیت ملی مربوط است، بررسی‌می‌نماید، و عنوان این وثیقه را «خاخام جوهاشیم برنز آخرین نقشه‌ی سری یهود را شرح می دهد» گذاشته است، و رییس هیأت تحریریه مجله‌ی صلیب و علم، همان جیرالد سمیث (smithgerald) است، و دو نفر که عبارت از تونی سکوت (tonyscott) و شارل‌روبرتسون (charlesf.robertson) باشد، کمکش می‌کنند، و جیرالد سمیث و تونی سکوت و شارل روبرتسون بودند، که آن‌چه یکی از ثروتمندان یهود آمریکایی بی‌پرده به آنان گفته بود، منتشر کردند، و از رییس هیأت تحریریه خواسته بود، که با او مصاحبه کند، و امیدوار است، که مصاحبه

صورت گیرد ـ درحالی که با تلفن از جایی نزدیک به اداره‌ی مجله با او سخن‌می‌گفت ـ درنتیجه از او استقبال نموده، و همین متنی را که منتشر شده، به آنان گفت:

«من یکی از ثروتمندان یهودی هستم، که ازاروپا به این‌سرزمین (آمریکا) آمده‌ام. در اروپا زندگی سعادتمندانه‌ای داشتم، و نزد همه از موقعیت مناسبی برخوردار بودم، ولی مجلسِ اعلای یهود، درکشور اروپاییم تصمیم گرفت، که به منظور اجرای نقشه‌های سِرّی، اقتصاد اروپا را نابود سازد، چون از آنان بودم، و دوست نداشتند، که به سرنوشت ثروتمندان مسیحی دچار شوم، مجلس به من دستور داد، که با دارایی خود کشور را ترک کنم، و مرکز و اقامتگاهم در آمریکا باشد. درنتیجه، آن کشور اروپایی همان گونه که برنامه‌ریزی کرده بودند، فروپاشید، و من و امثال من از ثروتمندان یهودی، سالم ماندیم.»

«پیداست، که اهداف مجلس از فرستادنمان به آمریکا، گردآوری سرمایه‌های یهود درآن است. در مدت چهارده سالی که در آمریکا زندگی می‌کنم، تحت سیطره‌ی مجلس اعلای یهودی هستم، و من نیز هم‌چون دیگر ثروتمندان یهودی، هر آن‌چه مجلس از من بخواهد، می پذیرم. مجلس پیوسته از ما کمک‌های مالی درخواست می کند، که به نقاط متعددی می فرستند، به این دلیل که به آنانی که از هم کیشانمان دفاع می کنند، کمک کرده باشند، و هنگامی که در فلسطین درگیری رخ داد، مجلس مبلغ هنگفتی برمن فرض کرد، که به مجرد درخواست، تقدیم نمودم.»

«حقیقت را به شما بگویم، که من به بسیاری از این کشورها رفته‌ام، و از زمانی که بدان وارد شده‌ام، مردمش کریمانه با من رفتارکرده‌اند، و خوش‌بخت بودم، تا این که مجبور شدم، به مجلس اعلای یهود بپیوندم، و در این مجلس موقعیت بسیار شایسته‌یی به من واگذار نموده‌اند، و مجلس بر ما فرض کرده، که در اجتماع‌های ادواری که درمقر مجلس برگزار می‌شود، حاضرشویم، به طوری که کنفرانس‌های سیاسی مربوط به برپایی دولت جهانی یهود، در این اجتماع‌ها برگزار می شود، و امور سری را که از پروتکل‌های صهیونیست سرچشمه می گیرد، برای ما شرح می‌دهند، و در نفوسمان مبادی کینه و دشمنی را باملت‌های غیریهودی می‌کارند، و روش‌های دشمنی با غیریهود را آموزش می دهند، و به ما تأکید می‌کنند، که یهودیان جز هم‌کیشان‌شان، دوستان دیگری ندارند، و به همین دلیل از ما می‌خواهند، که به غیریهود اعتماد نکنیم، و تمام امور مادی و معنوی که به

ملت‌های دیگر اختصاص دارد، نابود سازیم؛ همان‌گونه که، بر ما فرض نموده‌اند، تا از مواد پروتکل‌ها پشتیبانی کنیم.»

«همه‌ی ثروتمندان یهود ملزمند، که دراین کنفرانس‌ها حاضرشوند، و به آن گوش فرا دهند، تا درنفوسمان این باور که یهود، ازهر امتی برتر است، ریشه‌دار شود، و برای به دست گرفنن رهبری جهان کارکنیم، و بدین صورت، کینه و دشمنی نسبت به ملت‌های دیگر را به ما تلقین می نمودند، و این نوع آگاه‌سازی ویرانگر اثر بدش را درنفوسمان برجای گذاشته است؛ تاجایی که، بسیاری از ما اعتقاد پیدا کرده، که آن حقیقت است؛ درحالی که، من دربرابر همه‌ی ادعاهایشان ناراضی بودم، و بارها تصمیم گرفتم، که در این اجتماعاتی که مبادی غیراخلاقی را به ما تلقین کرده، و ما را مجبور می‌کنند، که نیکی را با بدی پاسخ دهیم، و از کشوری که پناهمان داده، بیزار باشیم، و با فرزندان این مرزوبوم که با ما خوش‌رفتاری نموده‌اند، و دربرابر دشمنان و مشکلات روزگار از ما حمایت کرده‌اند، دشمنی کنیم، حاضر نشوم.»

«درباره‌ی پسر نوجوانم که درجنگ جهانی دوم زیر پرچم آمریکا در دفاع از آن کشته شد، فکر کرده‌ام، و درخیالم مجسم می‌شود؛ درحالی که، مرا بر دنباله‌روی از این گروه پست کینه‌توزی که برای شهری که با تمام عزت و افتخار درآن زندگی می‌کنیم، نیرنگ می چینند، سرزنش می کند، و پسرم درراه یاری رساندن به این شهر، خون خود را تقدیم کرد، به همه‌ی این‌ها اندیشیدم، درنتیجه شرمندگی مرا دربرگرفت، و درحالی که خود را محاسبه می کردم، با خود گفتم: آیا حق نیست، که با فرزندان این مرزوبوم بزرگوار، صادقانه برخورد کنیم، و نسبت به این شهر و مردمش مخلص باشیم، و همراه با فرزندانش، برای حمایت و یاری دادنش بجنگیم، و به جای این که بدون هیچ مانع درونی به آن و مردمش خیانت کنیم، یا جواب نیکی را با بدی بدهیم، قسمتی از حقوقی را که این شهر و مردمش بر ما دارند، ادا کرده باشیم؟»

«دراین هنگام بود، که مسأله بزرگ شد، و خود را کوچک شمردم، و بعد از ظهر یکی از روزها، پس از این که اجتماع را رهاکردم، تصمیم گرفتم، که به انسانیت خود برگردم، و برای فاصله گرفتن از مجلس اعلا و اهدافش کار کنم، ولی راه اجرای این اراده و تصمیم را نمی دانستم، چون خوب می دانستم، که افشای اسرار یهودیان به مطبوعات امری ناممکن است، زیرا که مطبوعات در

دست آنان است، و آشکارکردن چنین تصمیمی، خود کافی‌ست، که پیش از این که کلمه‌یی به ملت بگویم، مرا نابودسازند، و چون تنها بودم، و یاوری نداشتم، و دشمنانم میلیون‌ها بودند، در این مسأله حیران بودم، و با وجود این تصمیم‌جدی‌داشتتم، که هرطور شده، باید کاری انجام دهم، بنابراین، مسأله‌ام را کتمان نموده، و منتظر فرصت مناسب بودم.»

«روزی مسأله‌یی پیش آمد، که انتظار نمی‌رفت، و آن، این بود، که بنیامین شولتز (benyamin schuliz) خاخام شهر نیویورک و یکی ازاعضای مجلس اعلای یهود، ازدستور مجلس، سرپیچی کرد، و جنگ خانمان‌سوزی علیه مجلس اعلام نمود، و جمعی از یارانش گرد او جمع شدند، سپس بیانیه‌یی صادر کرد، که در آن بیانیه، از مبادی ویرانگر و آموزه‌های پروتکل‌ها و مسأله‌ی تعاون و ارتباط بین صهیونیست و کمونیست انتقاد کرده بود، و در بیانیه‌اش، از همه‌ی یهودیان جهان خواسته بود، که نسبت به شهری که در آن ساکن‌اند، مخلص باشند، و همراه با افراد کشورهایی که در آن زندگی می کنند، تلاش‌هایشان را یک‌سو نمایند، و اندیشه‌ها و مبادی و اصولی را که به زیان مصلحت کشورهایی که پناه‌شان داده‌اند، است، دور اندازند.»

«از انتشار بیانیه‌ی بنیامین شولتز مدتی نگذشته بود، که مطبوعات جهانی یهود، سخت برآشفته و دیوانه‌وار فریاد هلاکت و نابودی سردادند، و شولتز را متهم کردند، و او را دوست قدیمی هیتلر و نازیسم ریشه‌دار و رشوه‌گیر ازمجالس نازیسم سابق و فاشیسم پلید معرفی نمودند، که دربرابر این وقاحت و پستی و اهانتش به ملت برگزیده‌ی خدا، استحقاق بدترین عقوبت‌ها را دارد. ولی شولتز بی‌تابی نکرده، و اراده‌اش سست نشد، و آنان را به مبارزه طلبید، و اعلام تحدی کرد، و فعالیت‌های مبارزه‌جویانه‌اش را با مجلس اعلا گسترش داد، این‌جا بود، که محافل یهودی ترسیدند، و مجلس به ما دستور داد، که اجتماعی عمومی برگزار شود، و ما همگی دستورش را لبیک گفتیم، و همایشی که تعداد زیادی درآن شرکت کرده بودند، برگزار شد، که در رأس اجتماع کنندگان، دویست و پنجاه نفر از ثروتمندترین یهود در شهرها بودند، و آن مکان، بسیارگسترده و دارای ستون‌های بلندی بود، و سالن اجتماع به وسیله‌ی مردانی که اسلحه و مسلسل داشتند، محاصره شده بود، و با دقت و هوشیاری هرحرکتی را زیرنظر داشتند، و پس از این که همه جمع شدند، رییس ما بر سکو بالا رفت، و مردی همراهش

بود، که او را به نام جناب مورجانسترن (morgenstern) به ما معرفی کرد، سپس افزود: جناب مورجانسترن نماینده‌ی کمیته‌ی ویژه‌ی روسیه در نظارت بر شؤون آمریکاست، و به آمریکا آمده است، تا از نزدیک از دست‌آوردهایمان اطلاع یابد. او مشهورترین مسؤول درروسیه درامور تبلیغات مخالف است. او از بهترین برادران یهودی ماست، و اکنون درباره‌ی اهانتی که به وسیله مرتد شولتز به همه‌ی ما شده است، با شما سخن می‌گوید، و این‌جا بود، که مورجانسترن به میکروفون نزدیک شد، و گفت: بدانید! که شولتز یکی از فرزندان اسراییل است، که به خود جرأت داده، تا با تمام بی‌شرمی و پستی به هم‌کیشانش توهین کند، و این موضع‌گیریش، نظارت‌کنندگان بر مرکز «m.v.d » را به خشم آورده، و آنان را واداشته، تا به مسأله اهمیت دهند، و ما نیز با توجه به مسؤولیت و نقشی که داریم، تصمیم‌گرفته‌ایم، که همه‌ی احتیاط‌های لازم را برای مقابله با موضع‌گیری شولتز اتخاذ کنیم، که از جمله تدابیری که درنظرگرفته‌ایم، آن است، که بعضی از افرادمان را بین پیروانش جا دهیم، تا ازنیرنگ‌هایی که برای ما می کشد، زودتر آگاه شویم.»

«سپس سخنران، ناگهان به سخن درباره‌ی همکاری وثیق بین صهیونیست و کمونیست و ارتباط قوی بین آنان پرداخت، و از پیروزی مورد انتظار یهود، که این همکاری محققش خواهد کرد، سخن گفت، هم‌چنین از منافعی که به دنبال این پیروزی موردانتظار، یهود به دست خواهد آورد، سخن گفت، و سخنرانی‌اش را با سخنی درباره‌ی نزدیک بودن برپایی دولت جهانی یهود، که نتیجه‌ی همکاری موجود بین صهیونیست جهانی و کمونیست است، به پایان برد.»

«سپس اجتماع خاتمه یافت، و از سالن خارج شدیم؛ درحالی که، کاملاً نا امید شده بودم، چون پیش از این که سخنان مورجانسترن را بشنوم، مصمم بودم، به گروه شولتز بپیوندم، ولی پس از این که متوجه شدم، خیانتکارانی در میان آنان وجود دارد، تصمیمم سست شد، و راهی جز منصرف شدن از این تصمیم نداشتم، و تنها به این اکتفا کردم، که به او نامه‌یی نوشتم، و در آن نامه، همه‌ی چیزهایی که شنیده بودم، و علت منصرف شدنم از انتساب به گروهش را شرح دادم. .به دنبال این اجتماع، اجتماعات دیگری برگزار شد، و طبق معمول به آن دعوت شدیم، هم‌چنین مجلس، اجتماعات مشابه بی شماری را درهمه‌ی مستعمره‌های یهودی برگزار کرد، به گونه‌یی که سخنرانی‌هایی ایراد شده بود، و هرکس را که به شولتز بپیوندد، به نابودی تهدید کرده بودند. باوجود این تهدیدها که مرتب تأکید می شد،

بیش‌تر برتصمیم خود قاطع می‌شدم، زیرا وجدانم تحمل این همه بدی را درحق انسانیت نداشت، ولی از یافتن راه حل مناسب برای محقق کردن علاقه‌ام ناتوان بودم.»

«دراثنای این روزهای دشوار بود، که پیرامون خود زمزمه‌هایی می‌شنیدم، که ازوجود یک نقشه‌ی سری حکایت داشت. این زمزمه توجهم را جلب کرد، و سعی می کردم، به حقیقت موضوعی که درباره‌اش مخفیانه صحبت می کردند، پی ببرم، و مردم هنگام بحث درباره‌ی این نقشه‌ی پنهانی که آن را نقشه‌ی «پ.p » نامیده بودند، صدایشان را پایین می آوردند، و سخنانی که از آنان شنیده می شد، به زوزه کشیدن بیش‌تر شباهت داشت، چون می ترسیدند، که نقشه‌ی آن‌ها به خارج از محیط یهودی درز کند. ازحقیقت این نقشه مخفیانه می پرسیدم، و با خود می‌گفتم: آیا نابودسازی شولتز درکار است، یا نقشه‌ی ویران کردن بعضی از تأسیسات آمریکایی که با منافع اسراییل مخالفت می کنند، در جریان است؟»

«بعضی موقع گمان می کردم، که قصد انجام عملیات ویران‌سازی گسترده یا قصد کشف اسنادی مربوط به سلاح‌های هسته‌یی یا عملیات جاسوسی گسترده‌یی دارند، ولی همه‌ی پیش‌گویی‌هایم بی‌نتیجه بود، و بعدها دانستم، که هیچ یک از این موارد، موردنظرنیست، بلکه نقشه به ظاهر بسیار بی‌ارزش وخنده‌دار است، ولی از جهت اهداف و نتایج، به مراتب از همه‌ی آن پیش‌گویی‌ها خطرناک‌تر بود. رییس هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی علم و صلیب می‌گوید: این‌جا بود، که گوینده که او را رفاییل‌فتزجرالد (fitzgerald Rafael) می‌نامیدیم، به منظور محافظت از زندگی‌اش و پنهان کردن هویت اصلی‌اش، از سخن‌گفتن باز ایستاد، و نشانه‌های خشنودی بر چهره‌اش ظاهر شده بود، و گو این‌که بار سنگینی از دوشش برداشته شده بود، و وقتی که سخن می‌گفت، و به او گوش می دادیم، مثل این که پرندگان بالای سرمان بودند. پس وقتی از سخن گفتن باز ایستاد، جیرالد سمیث به او گفت: ما می دانیم، که تو یهودی هستی، و با وجود این می بینیم، اسرار بسیار خطرناکی را برای ما فاش‌می‌کنی. تو از هرکس دیگری بهتر می دانی، که این افشاسازی چه خطرهایی برای تو به دنبال خواهد داشت، پس چرا خودت را به هلاکت می‌اندازی؟ رفاییل جواب داد، چون به شما کاملاً اعتماد دارم، و مطمئنم، که اگر مشکلی برایم پیش آید، پسر و همسرم را تنها نمی‌گذارید.»

«شارل روبرتسون سریع جواب داد: دوست من! نگران نباش. قضیه چیزی نیست، که بترسیم، و هرگاه اتفاقی رخ دهد، که به فکرمان هم خطور نکند، باید درنظر داشته باشیم، که ما تنها نیستیم، بلکه مردم آمریکا دربرابر هرشری از ما

حمایت خواهند کرد، به ویژه هویتت نا معلوم باقی خواهد ماند، و هیچ کس آن را نخواهد شناخت، و با تمام قدرتی که در اختیار داریم، کوشش خواهیم کرد، که امنیت کامل داشته باشی.»

«رفاییل جواب داد: به هرحال برخود لازم می دانم، که اسم و عنوانم را کامل دراختیارتان قرار دهم، تا بتوانید هر وقت به من نیازداشته باشید، با من تماس بگیرید. وقتی شناسنامه‌اش را به ما نشان داد، بسیار شگفت‌زده شدیم، و همه او را شناختیم. او یکی از ثروتمندان یهود بود، و تأسیسات تجاری معروفی در تمام نقاط شهر داشت.»

سپس یهودی سخنش را این گونه دنبال کرد: «نقشه‌ی «p» که از کلمه‌ی «peace» به معنی آشتی گرفته شده، آن نقشه آشتی پنهانی‌ست، یا عملیات کشنده‌ی آشتی یا نقشه‌ی از بین بردن ملت‌هاست. از سه روز آن را شناختیم، و آن زمانی بود، که به اجتماع عمومی دعوت شدیم، و آن مکان، کما فی السابق با نگهبانان مسلح محاصره شده بود. هنگامی که وارد سالن اجتماع شدم، بسیاری از شخصیت‌هایی را که می شناختم، آن‌جا یافتم؛ درحالی که، آن افراد پیش از آن، در اجتماعاتمان حاضر نمی شدند، هم‌چنین اعضای همیشگی همه‌شان حاضر شده بودند، و سکون و سکوت درجوی مملو از خطر برحاضران سایه افکنده بود، و مدتی که گذشت، درها بسته شد، و خاخام جوآشیم برنر (joachim prinz rabbi) درحالی که گروهی از مردان قوی گردش حلقه زده بودند، به سالن وارد شد، پس همه به احترامش برخاستیم، و سرود صهیونیستی معروف به هاتکفاه (hatikvah) را سردادیم، پس خاخام اشاره کرد، که بنشینید، و سخنش را این گونه شروع کرد:

«سروران! همه از ارتباط محکم میان ما و برادران یهودیمان در روسیه و بخشش‌هایشان در مساعدت به ما آگاه هستید، که به‌عنوان‌مثال، موضع‌گیریشان را نسبت به ما هنگام جنگ فلسطین به شما یاد آور می شوم، و همین موضع‌گیری آنان بود، که ما را پیروز کرد، و به ما امکان داد، تا جنگجویان عرب را از سرزمین مقدسمان بیرون کنیم، و اگر سلاح‌هایی که به ما دادند، و هواپیماهای دوستان‌شان که در وقت مناسب برای ما آوردند، نبود، هرگز دولت اسراییل پا نمی گرفت، و سلاح‌هایی که امروز بدان وسیله از مرزو بوم خود در اسراییل دفاع می کنیم، نیز از سلاح‌هایی‌ست، که برادران یهودیمان درروسیه برای ما فرستاده‌اند، و اضافه براین،

روسیه پیشتاز دولت‌هایی بود، که دولت ما را به رسمیت شناخت؛ همان‌گونه که، منطقه‌ی بیروبیجیان (birobejian) یهودی را در سرسبزترین نقطه‌ی سرزمینش به وجود آورده است، و روسیه بود، که هزاران تن از یهودیانش را واداشت، که به نیروهای اسراییلی بپیوندند، تا درجنگ آزادی‌بخش ما را کمک کنند، و با همه‌ی این‌ها، در برابر کمک‌هایی که در انقلاب روسیه و سازماندهی امورش و ثابت نمودن پایه‌های کمونیستی در اطراف و اکنافش کرده‌ایم، پیوسته تا امروز ما را یاری می‌رسانند، و این خدمت‌های متقابل است، که روابطمان را با یک‌دیگر محکم می‌گرداند. اضافه بر این، ما روسیه را مرکز اساسی برای محقق کردن سیطره‌ی جهانیمان به حساب می آوریم، و برای همین است، که روسیه به منزله‌ی وطن دوم است، زیرا دولتش دست‌پرورده‌ی ماست.»

«اما اسراییل تنها مرکز ادبی و دینی مبادی و آموزه‌هایی‌ست، که برای ملت‌ها منتشر می‌کنیم، با وجود این، اهمیت استراتژیکی آن را به خاطر واقع شدنش برسواحل دریای مدیترانه فراموش نمی کنم. این دریایی‌ست، که روزی دریای ما خواهد شد، زیرا کسی که سرزمین اسراییل را مالک شود، به راحتی می‌تواند دریای مدیترانه و سرزمین‌هایی که در سواحلش قرار دارد، به دست آورد، به شرطی که برای آن کار آمادگی لازم را داشته باشد.»

«اکنون ای دوستان! به موضوع اساسی برگردیم، و آن، این است، که دوستان، در اتحاد جماهیر شوروی برادامه‌ی تبادل همکاری دربین خودمان اتفاق نظر کرده‌اند، که معنایش تلاش مستمر و خستگی‌ناپذیر برای مصلحتمان است، زیرا پیروزی شوروی در وضعیت کنونی، پیروزی ماست، و قطعاً دو طرف بریک نقشه اتفاق نموده‌اند، و تفصیلاتش برای ما فرستاده شده، تا آن‌چه را به ما مربوط است، پیاده کنیم. نقشه‌یی که بر آن اتفاق شده، ظاهر و اجرایش آسان است، و کسانی که برای محقق شدن این طرح کوشش می کنند، متعرض هیچ نوع خطری نمی شوند، تنها چیزی که لازم است، این است، که هدف از فراخوانی به این نقشه را کتمان کنیم، تا کسی آن را کشف نکند.»

«این نقشه «نقشه‌ی صلح» نامیده می‌شود، و برای محقق شدنش فقط باید بر فراخوانی به محافظت برصلح، پافشاری و اصرارورزیم، که هدف از این کار دارای دو جنبه است: الف. به دست آوردن وقت کافی برای خود و هم‌پیمانانمان، تا بتوانیم لشکرمان را مسلح سازیم، و دستگاه‌های جنگیمان را تقویت کنیم، زیرا در

این مدت، وسایل جنگی لازم را برای وارد شدن به‌جنگ جهانی سوم که پیروزی را برای ما تضمین کند، کامل کرده‌ایم. ب. متوقف کردن مسابقه‌ی تسلیحاتی که اکنون نزد دولت‌هایی که با ما و با هم‌پیمانانمان دشمنی دارند، رایج است، هم‌چنین وادار کردن دولت‌ها تا سلاح‌های هسته‌یی خود را نابودسازند، و لشکر هولناک‌شان را کاهش دهیم، و روحیه‌ی نظامی را درجبهه‌ی مردمی از بین ببریم، و توده‌ی ملت را به غیر از ارتش مشغول سازیم، و آنان را از ارتش متنفر کنیم؛ درحالی که، ما و هم‌پیمانانمان، تا جایی که در توان باشد، بر تسلیحات مقاومت می ورزیم.»

«برای دست‌یابی به این اهداف، بدون هیچ سستی و سازشی باید مردم را به یاری دادن طرح صلح دعوت کنیم، و هر برنامه یا نظریه‌یی که به تجهیز قوا فرامی‌خواند، نابخردانه قلمداد کنیم، و به هرکس که امورنظامی را یاری می‌دهد، هجوم ببریم، و برضد طرح تدافعی، اندیشه‌ها را بشورانیم، و مردم را تحریک کنیم، تا از شرکت جستن در اهداف نظامی خودداری کنند، و از تمامی چیزهایی که صرف امورجنگی می‌شود، انتقاد کنید، و مردم را به مبادی کمونیستی بین المللی دعوت نمایید.»

«اگر دراین زمینه نقش خود را خوب ایفا کنیم، درآینده‌ی نزدیک خواهید دید، که همه‌ی دولت‌ها پشت سر این دعوت، روانه‌خواهند شد، و پروژه‌های جنگی‌شان را رها خواهندکرد، و از تعداد گروه‌های نظامی‌شان خواهند کاست، همان‌طور که ملت‌ها را مشاهده خواهید کرد، که درآینده درحالی که این جریان آنان را به دنبال خود کشیده است، خودشان با تجهیز قوا و تسلیحات مبارزه خواهند کرد، و فساد اخلاقی در افرادشان نفوذ می کند، و از مبادی و تقالید خودشان بیزاری می‌جویند، و مفاهیم ملی و نژادی را دور می‌ریزند، و خود را درگیر کش‌مکش‌های طبقاتی خواهند کرد، و ارزش‌های نژادی و ملی‌شان را از بین خواهند برد، این هنگام است، که به پیروزی قطعی نزدیک شده‌ایم.»

«برادران! شاید کسی از شما انقلاب ناگهانی ما را بعید بداند، و از اسبابی بپرسد، که ما را واداشته، تا به صلح دعوت کنیم ـ درحالی که قبلاً به جنگ و شورش دعوت می کردیم ـ در این صورت بدانید، اسبابی که در گذشته ما را واداشته بود، تا آتش انقلاب فرانسه و سپس انقلاب روسیه را شعله ور کنیم، و دو جنگ جهانی را به وجود بیاوریم، ما را واداشته، تا برای اولین بار درتاریخ، به صلح دعوت کنیم، و این اسباب برشما پوشیده نیست، و آن جزو اهداف خاصمان

است، که آن را می شناسید، و آن چیزی‌ست، که محقق شدنش مقتضی آن است، که دشمنانمان را خلع سلاح کنیم، و فرصتی دست دهد، تا بتوانیم برای حملات آینده خود را مسلح و آماده سازیم.»

«اکنون پس از این که قضیه را برایتان تشریح نمودم، امیدوارم که هر کدامتان با تمام توان به صلح فرا خواند، و به خاطر این که این اندیشه فراگیر شود، از شما می‌خواهم، که بر روی محصولات خود چیزهایی نقش کنید، که به ارزش‌های صلح اشاره داشته‌باشد، و محافظت برصلح را مورد تأیید و ستایش قراردهد. بنابراین، کارخانجات شما کبریت صلح و صابون صلح و قلم‌های صلح ... بسازند، تا مردم در دریای صلح غرق شوند، و باید دستگاه‌های اطلاع‌رسانی و مطبوعاتی شما نیز به فراخوانی به صلح اصرار ورزند، و فضایل و حسنات صلح را شعار خود قراردهند، و از جنگ انتقاد کنند، و بدی‌هایش را برشمرده، و عواقب سوء آن را بزرگ جلوه دهند، تا مردم را در هر جایی، از جنگ بترسانیم، و آنان را برضد کسی که دنبال جنگ است، تحریک کنیم، دراین هنگام است، که خود را کاملاً آماده کرده‌ایم، و شبکه‌های جاسوسی خود را دردستگاه‌های دولتی مخالفمان گسترده‌ایم، و پیروانمان را درهرجایی به مراکز مهم وکلیدی رسانده‌ایم، و بر اداره‌های سازمان‌های مختلف چیره شده‌ایم.»

«بدین ترتیب، تمام اسرار دشمنانمان دردسترس ما قرار می‌گیرد، همان گونه که سرنوشت شهرهایشان به دست یاران ماست، و درآن هنگام زمان و مکان را برای درگیرکردن جهان با جنگ جهانی سوم انتخاب می کنیم، چون میزان قوا و نیرو کاملاً مختل‌شده، و برتری در تعداد و تجهیزات، گوش به فرمان ما شده است، و وقتی ساعت صفر فرا رسد، به احزابی که در هرجایی از ما پیروی‌می کنند، دستور می‌دهیم، که مطابق تعالیم و دستوراتمان هرج ومرج را منتشر کرده، و درگیری طبقاتی را در هر شهری عمومی کنند؛ همان طور که، دستگاه‌های پنهانی ما باید دامنه‌ی تبلیغات الحاد گرایانه و اباحی‌گری را بگسترانند، و الگوها و ارزش‌های اخلاقی را بی ارزش جلوه دهند.»

«هنگامی که ازموفقیت نقشه‌هایمان مطمئن شدیم، ساعت صفر فرا رسیده است، درنتیجه لشکر ما به میادینی که برایشان مشخص‌کرده‌ایم، حمله‌ور شده، و به سرعت مقاومت دشمنانمان را ـ که حتماً ضعیف خواهد بود ـ درهم می شکنیم، و دولت‌های فروپاشیده را از سر راهمان برمی‌داریم، سپس پیروزیمان را به جهان

اعلام می کنیم، و در زیرسایه‌ی یک دولت جهانی، درحالی که پرچمش دارای ستاره‌ی مقدس «magen david» است، سیطره‌ی خود را بر آنان تحمیل می‌کنیم، و پس از آن، همه‌ی آثار تمدن‌های اصیل را از بین می بریم، و بدون استثنا تألیفات غیریهودی را می سوزانیم، و فرهنگمان را برجهان تحمیل‌می‌کنیم، و این‌جاست، که لغت‌هایی که اکنون رواج دارد، از میان برمی‌داریم، و ملت‌ها را مجبور خواهیم کرد، تا فقط لغت یدیشی[1] را تدریس کنند، لغتی که لغت جهانی همه‌ی ملت‌ها خواهد بود، و زبان عبری اصیل و لغت سروران و ملت برگزیده را به خود اختصاص می دهیم، و از تدریس و رواج زبان‌های دیگر منع خواهیم کرد، و فقط تاریخ خودمان را به جهان تلقین می‌کنیم، اما آن فرهنگ‌ها و تألیفاتی که باقی مانده، از ریشه نابودش می کنیم، تا درجهان فرهنگی جز فرهنگ ما باقی نماند، و در خلال چند نسل، جز ما و ملت یدیشی[2] کسی درجهان باقی‌نخواهد ماند.»

«به مجرد پیروزی ما، همه‌ی مجرمان جنگی و فرماندهان و فرهنگیان و هرکسی را که روزی با ما مخالفت ورزیده، محاکمه و قضاوت قطعی[3] و تغییرناپذیر برآنان خواهیم کرد، سپس طرح جابه جایی بین ساکنان شهرها را اجرا می کنیم، برای مثال، مصری‌ها را به ایتالیا و ایتالیایی‌ها را به مصر منتقل می کنیم، تا علاقه‌ی ملت‌ها به وطن‌شان را از بین برده باشیم؛ همان گونه که، روش‌هایی برای تربیت نسل‌ها بر پایه‌های جدید تنظیم خواهیم کرد، بدین صورت که، کودکان را در سن معینی از خانواده‌هایشان می گیریم، و آنان را به گونه‌یی تربیت می کنیم، که عبودیت برای ما را بپذیرند، و دربرابر خواسته‌های ما تسلیم باشند، و بدین ترتیب، از مغز نسل‌های آینده، هر نوع گرایشی به اندیشه و استنتاج را از بین می‌بریم، و نظریه‌ی جدیدمان را به آن‌ها تلقین می کنیم، تا درجهان کسی باقی نماند، که اندیشه‌ی مقاومت دربرابر ما را در سر بپروراند، یا جرأت کند، ادعای وجود هویتی یا ملیتی غیر از ملیت یهود کند.»

«شایان ذکر است، که ما به مزدورانمان در نمایشگاه سازمان ملل متحد گفته‌ایم، طبق این نقشه کار کنند، چون بیش‌ترشان در این سازمانی که هسته‌ی اولیه‌ی سازمان جهانی آینده‌مان به شمار می رود، پست‌های کلیدی را به عهده دارند،

---

[1]. لغت عامیانه یهود

[2]. ملتی که به بردگی درآمده اند.

[3]. همان کاری که در محاکمات نورنبرگ کردند

همه‌ی آنان اکنون کاملاً آماده‌اند، تا مبادی جدید ما را منتشر سازند، و برای پیروزی‌اش کار کنند.»

«روشن است، که آنان در این زمینه گام‌های بلندی برداشته‌اند، زیرا شواهد نشان می دهد، که دعوت‌های نژادی و ملی در سازمان ملل متحد به اتفاق همه، چیز ناپسندی‌ست، و بیش‌تر اعضای این سازمان، از آن متنفر هستند؛ همان‌گونه که، ملاحظه می کنیم، که سازمان ملل متحد درهم آمیختن ملت‌ها را تأیید و ستایش می‌کند، و برای وصلت اقوام با یک‌دیگر کار می کنند، و همگام با نقشه‌ی ما، به برپایی یک دعوت جهانی فرا می خواند، و یقیناً رنگ‌های پرچم ما را برگزیده، تا از آن پرچمش را بسازد، که برهمه‌ی نمایندگان دولت‌های جهان سایه اندازد، ولی با وجود این، کسی متوجه این رفتار سازمان ملل متحد نشده است، و به فکر نمایندگان سازمان ملل متحد هم خطور نکرده، که دعوت سازمان به برپایی یک دعوت جهانی و کوشش سازمان برای گستردن نفوذش برجهان، چیزی‌ست، که رییس روزلت، پیامبر و یاورمان در قرن بیستم، از پیش به سازمان دستور داده، و محقق‌شدن این نقشه فقط به سود ماست.»

«این افراد احمق گمان می کنند، که فراخوانی به برپایی دولتی جهانی و کوشش برای گسترش نفوذ سازمان ملل متحد، به ایجاد دولتی بین المللی خواهد انجامید، و دعوت به صلح تنها راه ایجاد آن است؛ درحالی که، آن دولت جهانی که به دنبالش هستند، چیزی جز دولت ما نیست، و دعوت به صلح، اسلحه‌ی خطرناکی‌ست، که در نهایت آنان را وادار خواهد کرد، تا رهبری بنی‌اسراییل را بپذیرند، زیرا آنان نمی دانند، که این فراخوانی مخدری‌ست، که بدان وسیله آنان را خواب می کنیم، تا بتوانیم آمادگی لازم را جهت از بین بردن‌شان به دست آوریم، و خواهند دید، که برای محقق شدن و ادامه یافتن چه صلحی کوشیده‌اند، و در این هنگام بهای سنگین غفلت‌شان را خواهند پرداخت.»

«برادران! مطمئن باشید، که این بار کسی نمی تواند مانع پیشروی ما به سمت اهدافمان شود، و از امروز به بعد، به کسانی مثل هیتلر و موسولینی و کسانی که در گذشته از آنان جانبداری کرده‌اند، اجازه نخواهیم داد، که صفا و صمیمیت روزگاران آینده‌ی ما را تیره سازند. به این دلیل از شما می خواهم، تلاش‌هایتان را چند برابر کنید، و فراخوانی به صلح را توسعه دهید، تا هرچه سریع‌تر به اهدافمان برسیم، و یهوه که برکاتش را به ما بخشیده، و این برنامه‌ی استواری را که شیوخمان برای محقق شدن خواسته‌هایشان وضع کرده، فرستاده‌اند، خشنود سازیم.»

«دوستان! گذشتگانمان برای تطبیق آموزه‌های شیوخمان، هزاران سال تلاش نمودند، و در این راه خون داده، و خود را در معرض خطرها و شکنجه‌ها قرارداده‌اند، و دردهایی که کوه‌ها زیرسنگینی‌اش کمر خم می کنند، تحمل نموده‌اند، و همه‌ی آن‌ها بدین‌خاطر بوده، تا این روز سعید را برای ما فراهم سازند. پس ای بنی اسراییل! آن روز موعود نزدیک است، و همه‌ی نیروهای زمین نمی‌توانند ما را از رسیدن به آن روز باز دارند، و اگر ایجاب کند، که میلیون‌ها غیریهودی را نابود کنیم، بی‌باکانه چنین خواهیم‌کرد، و در راه رسیدن به هدفمان هزاران شهر را با بمب‌های اتمی ویران خواهیم کرد. بنابراین، شایسته است، که هر چه سریع‌تر دشمنان را از نیروهای دفاعی‌شان تهی سازیم، تا به لقمه‌یی گوارا تبدیل شوند.»

«دوستان! نزدیک بودن تحقق وعده‌های یهوه و أدوناری بزرگ (adonary) خدای خدایان مبارکتان باشد. این وعده‌ها بیش‌ترین چیزهایی‌ست، که استحقاقش را داریم، پس باید خاشعانه از معبودان بخواهیم، تا دعایمان را بپذیرند. ای فرزندان اسراییل! می‌بینم، و احساس می‌کنم، که مجد گوساله‌ی طلایی‌مان نزدیک شده است، پس باید صدای بوق‌هایمان را بالا ببریم، تا قلعه‌ی دشمنان فرو ریزد.»

«این‌جا بود، که همه با صدای بلند دعای شکر سردادند، و هیاهو و ولوله‌ها بالا گرفت، و حرکت‌های جنون‌آمیز به رهبری خاخام‌جوآشیم برنز شروع شد، و صدای بوق‌ها از هر طرف بالا رفت، و حاضران را می دیدی، که هم‌دیگر را درآغوش‌می‌گرفتند، و یک‌دیگر را می بوسیدند، و از چشمان‌شان اشک شوق سرازیر شده، و بدین ترتیب، نوعی شور و هیجان جنون‌آمیز بر فضا حاکم‌شده بود، و نفس‌ها بند می آمد، اما حرکت‌های جنون‌آمیز اجتماع کنندگان چیزی بود، که نفس انسانی از آن بیزار بود. اگر خود موسی در این جلسه حاضر می‌شد، بهترین راهش این بود، که درصورت حاضران تف بیاندازد، زیرا استحقاق بیش از آن را نداشتند، اما من زیاد این جو را تحمل نکردم، و برای این که توجه دیگران را جلب نکنم، مخفیانه خارج شدم، و هنگامی که خود را بیرون از سالن یافتم، به لحظاتی که در آن به این گروه تبهکار منتسب بودم، لعنت فرستادم.»

«اکنون که این فرصت را یافته‌ام، تا با شما مصاحبه کنم، واقعیت را به شما می‌گویم، تا وجدانم را خشنود کنم، و به نیکی و احسان مردم این مرز وبوم اعتراف کرده، و درنهایت، از نوع بشر محافظت کرده، و از مکر و نیرنگ‌های این

گروه کافر، نیرنگ‌هایی که هدفی جز ویران‌سازی هرچیزی در این وجود را دنبال نمی‌کند، نجات داده باشم، به ویژه ویرانی این سرزمینی که ما را گرامی داشته‌اند، و پسرنوجوانم در دفاع از آن خونش ریخته است، و پس از این که همه چیز را به شما اعلام نمودم، امیدوارم که سریع آمریکا و همه‌ی جهان را بیدار سازید، و به همه‌ی دنیا بفهمانید، که خواب و غفلت بس است، و ملت‌ها را وادارید، تا جلو شر این گروه گمراه و گمراه کننده را بگیرند، و امیدوارم هویتم مجهول بماند...»

سند چهارم

جناب جواد رفعت أتلخان در کتاب مستندش «اسلام و بنی اسراییل» یکی از نشریه‌های ادواری که جمعیت قبالای یهودی، مخفیانه بین یهودیان توزیع می‌کند، منتشر کرده، و دراین نشریه چنین آمده است[1]: ای فرزندان ملت برگزیده! گرم ترین سلام‌ها نثار شما باد! پس از عرض سلام، می گوییم، ما یقین داریم، که سخت علاقمند هستید، که روزی فرا رسد، که در آن روز، این پراکندگی التیام یابد، و هویت اصلی خود را بازیابیم، در این روز است، که جهان سروران حقیقیش را می شناسد.

بی‌شک انتظار طولانی ملولتان کرده، و کاسه‌ی صبرتان لبریز شده، و دچار نا امیدی شده‌اید، ولی برادران! مطمئن باشید، که ما شب و روز بدون خستگی کار می‌کنیم، تا ثروت جهانی به سمتی برود، که باید برود، و بدانید، که سعی و تلاش‌هایمان ضایع‌نخواهد شد، و به زودی خواهید دید، که چگونه ملت‌های جهان پیش پای ما به سجده می افتند، پس صبر کنید. برادران! ما نیز مثل شما منتظر هستیم، فجر آن روزی طلوع کند، تا در آن روز سروریمان را برجهان اعلام کنیم، پس نا امید نشوید، و بدانید، که وعده نزدیک شده، پس جاودانگی برشما بشارت باد! و به زودی پادشاه صهیونیست را مشاهده خواهید کرد؛ درحالی که، زمام همه‌ی امت‌های جهان را به دست گرفته، و او را می بینید، که تاج فرمانروایی دنیا برسر گذاشته، و آن هنگام است، که انتظار خسته‌کننده‌ی ناپسندتان پایان می‌یابد، و به جایش سعادت ابدی به دست می آورید، و همه‌ی این‌ها به لطف برنامه و آموزه‌هایی‌ست، که شیوخمان وضع نموده‌اند، همان برنامه و آموزه‌یی که کم کم دارد، محقق می شود، و بدانید، که آن دوران سیاهی که زیرسایه‌ی بردگی و

---

[1]. جناب جواد رفعت اتلخان ذکر نموده که بعضی از دوستان آمریکایی اش که دلسوز کشورشان هستند قسمتی از نشریه ی انجمن قبلا برای او فرستاده اند از جمله این نشریه که در کتابش آورده است. (پاورقی مؤلف)

ظلم زندگی کرده‌ایم، تا ابد پشت داده، و برنخواهد گشت، و گله چهارپایانی که خود را ملت‌های جهان می نامند، در همین اواخر تسلیم ما می شوند، و در برابر خواسته‌هایمان سر تعظیم فرود می آورند.

دوستان! گمان نکنید، که در این معرکه‌ی وحشتناک ما تنهاییم. یاران و پیروانمان که دربین صف‌های آن گله وجود دارند، بی‌شمارند، و آنان ازجمله کسانی هستند، که فریب‌شان داده‌ایم، و تسلیم خواسته‌هایمان کرده‌ایم، پس بیش‌تر از سایه‌مان از ما پیروی می‌کنند، درنتیجه در قاره‌های پنجگانه منتشر شده‌اند، و برای محقق شدن اهدافمان و انتشار آموزه‌های سازمان‌هایمان که به آن منتسب هستند، کار می‌کنند، و تا درجه‌ی عبادت مخلصانه برای ما خدمت می کنند، حتی یکی از آنان در راه خشنود کردن ما از بخشیدن خونش نیز ابایی ندارد، زیرا اراده را از آنان سلب کرده‌ایم، و احمق شده‌اند، و جز به اجرای اوامر ما اهمیت نمی‌دهند، و هرگاه اقتضا کند، برای محافظت و نگه‌داری اهدافمان از درگیر شدن با یک‌دیگر نیز نمی هراسند.

برادران! مگر متوجه نبودید، که چگونه افراد یک حزب را درمجارستان به جان هم انداختیم، تا با یک‌دیگر جنگیدند؟ آیا شاهد نبودید، که نقشه‌ی ما را مبنی برتضعیف اعتماد مردم به هم، اگرچه افراد یک حزب یا برادران تنی باشند، اجرا می کردند؟ که این نابودسازی اعتماد برای آن است، که مردم با هم تفاهم نداشته باشند، که درآینده به مقابله با ما برخیزند.

برادران! مطمئن باشید، که ما از هرنوع تفاهم و توافق بین ملت‌ها و گروه‌ها جلوگیری خواهیم کرد، و برای این که این کش‌مکش‌ها را بیش‌تر کنیم، کارخانه‌ی اراجیف‌سازیمان بر اختراع بیش‌تر مبادی متناقضی که آن را به این ملت‌ها و گروه‌ها تلقین‌خواهیم کرد، پافشاری خواهد نمود، هریک جداگانه هم‌چون گذشته متبنی آن اندیشه‌ها می شویم، گو این که وحی منزل است، و هر ملت و گروهی را به مبادیش دعوت خواهد کرد، و به دیدگاه خود متمسک خواهد شد، و کش‌مکش و درگیری بین آن ملت و دیگر ملت‌ها اوج خواهد گرفت، و بدین ترتیب، درگیری تا ابد بین ملت‌ها وجود خواهد داشت، و کفه‌ی ترازو را بین دو طرف درگیر متعادل نگاه خواهیم داشت، تا با پیروزی یکی بردیگری پایان نیابد، و بدین شیوه رقابت درجنگ را طولانی خواهیم کرد، تا همه از مقاومت عاجز شوند، و نیرویشان فروپاشد، و به سبب فاجعه و حوادث ناگوار یکپارچگی گروه‌ها و

ملت‌ها پاره پاره شود، درنتیجه در هر شهری روح فردگرایی و ماده‌گرایی حاکم می شود، و مردم اعتمادشان را از دست می دهند، و فقر و تنگ‌دستی فراگیر می‌شود، و فرزند از پدر و برادر بیزاری می جوید، و درآن هنگام است، که ملت‌ها ارزش‌های اساسی‌شان را ازدست می دهند، و افرادشان ماده‌گرا می شوند، که هریک از آنان فقط برای خودش زندگی می کند، هم‌چون حیوان زبان بسته‌یی‌ست، که هدفی جز پرکردن معده‌ی خالی‌اش را ندارد، و بدین ترتیب، بشر را به آن حالتی که هزاران سال پیش داشته، برمی گردانیم.

این زمان است، که به برکت همکاری در اجرای برنامه‌ی استوارمان و محافظت بر یکپارچگی نژادی و متمسک بودن به آداب و رسوم و معتقداتمان به قله‌ی قدرت و عظمت رسیده‌ایم. در این هنگام آسان است، که سیطره‌ی خود را برجهان اعلام کنیم، و برای این که به این روز نزدیک شویم، از شما می خواهیم، که صفوفتان را محکم گردانید، و تلاش‌هایتان را یک‌سو کنید، و مطمئن باشید، برادران! که به اهدافمان خواهیم رسید، زیرا ما از پیش‌بینی صحیح و اندیشیدن عمیق که طبیعت آن را بردیگران حرام کرده، برخورداریم، و به همین دلیل از نیرنگ‌هایمان درحق خود آگاه نیستند، و پیوسته از اندیشیدن و ارزیابی عاجزند، و برای همین است، که همیشه به ما نیازمندند، تا مبادی را برایشان استنباط کنیم، و برایشان شعارها ایجاد کنیم، تا از ما بگیرند، و آن‌را برگزینند، و مثل این که مبادی و اصولی شایسته است، که به بررسی و مناقشه‌ی اهدافش نیازی نیست؛ درحالی که، آن شعارها را به آنان تلقین می کنیم، تا به سوی مرگ رهسپار سازیم. اگر از اهداف ما اطلاع داشتند، به یقین از آن کناره می‌گرفتند، و از مقاصدمان آگاه نیستند، و هرگز نمی دانند، که ما چه می خواهیم، زیرا از اندیشیدن و ارزیابی عاجزند، و به همین خاطر به شما می گوییم، برادران! از نتایج نترسید، و نیرومند باشید، و ترس و اوهام را دور بریزید، و به ما و به آینده‌ی درخشانی که درانتظارماست، اعتماد کنید، و بدانید، که ارزیابی‌هایمان هرگز به خطا نمی رود.

آیا ندیدید، که چگونه در آمریکا مسأله‌ی سیاه پوستان را به وجود آوردیم، تا سیاه پوستان و سفید پوستان به جان هم افتند، و با مشغول شدن‌شان به داستان خود، کارهایمان را زیرنظر نداشته باشند، و از آن مصالح ویژه‌مان که محقق می‌سازیم، غافل شوند.؟ آیا فراموش کرده‌اید، که چگونه دولت‌های جهان را به جنگ جهانی اول واردکردیم، تا ملت‌هایشان مدت چهارسال بدون این‌که از این

درگیری هدفی جز محقق کردن اهداف ما را داشته باشند، یک‌دیگر را قربانی کنند؟ آیا یادتان رفته است، که ما دیروز، آن ملت‌ها را بار دیگر واداشتیم، تا خون فرزندان‌شان را بر قربانگاه اهدافمان بریزند، همان اهدافی که هیتلر و موسولینی و کسانی که با آنان بودند، ما را از رسیدن به آن بازداشتند؟ مگر با چشم خود ندیدید، که این ملت‌های تسخیر شده با هیتلر و موسولینی چه‌کردند؟ آیا نمی پرسید، که هیتلر و ملت ستمگرش کجا رفتند؟ موسولینی و لشکر جرارش کجا هستند؟ همه‌ی آنان کجاهستند؟ همراه باد رفتند، زیرا در برابر ما ایستادند. برادران! مطمئن باشید، که فرومایگان راه گریزی از اجرای خواسته‌های ما ندارند. آنان نمی‌دانند، ما بر بیش‌تر دولت‌هایشان حاکم هستیم، و آنان پیوسته برای حکومت بر شهرهایشان، کسانی را انتخاب‌می‌کنند، که ما از پیروانمان کاندیدشان می‌کنیم، حتی سازمان‌های جهانی تسلیم خواسته‌ی ما هستند، و نمایندگان‌شان را از بین پیروانمان که از مدت‌ها پیش برای این امور مهم مهیا نموده‌ایم، انتخاب می کنند، و آموزه‌هایی که پی در پی برای آنان منتشرمی سازیم، پیروزی در بین هم سن و سالان‌شان را برایشان رقم زده است، و این آموزه‌ها به شکل غیرمستقیم از پشت پرده برای آنان منتشر می شود، تا کسی متوجه نشود، که از جانب ما صادر می‌گردد. این آموزه‌ها همراه با کمک‌های مادی از طریق افراد هم نوع‌شان به دست‌شان می رسد، و بدین ترتیب، بدون این که کسی متوجه شود، برهمه سیطره پیدا می‌کنیم.

دوستان! بعضی از سیاستمداران آمریکا گمان می‌کنند، که کشف کرده‌اند، که ما یهودیان بر دو حزب آمریکایی مسلط هستیم، و به‌همین دلیل حزب سومی تشکیل داده‌اند، که از دوستان ما خالی باشد، پس بدانید، که این احزاب جدید نیز به سیطره‌ی ما درخواهد آمد، و مثل بقیه، تسلیم خواست ما خواهد شد.

برادران! یقین داشته باشید، هرکس به خود جرأت دهد، که در امور ما دخالت کند، او را به سناتور دیس (dies) و سناتور ماک‌آرثی و سناتور استلاند (eestland) و سناتور والکر(walker) و کونت برنادوت (bernadott) و سناتور فورستال (forstal) که همین اواخر ازیکی از پنجره‌های خانه‌اش کارش را یک‌سره کردیم، ملحق خواهیم کرد، اما آن‌چه با مخالف سرسختمان ماک آرثر (mcarthur) کردیم، نیازی به بیان ندارد، و همه‌ی شما خوب می دانید.

برادران! افراد احمق و کودن ما را به ترسویی متهم می‌کنند، ولی آنان دچار وهم و خیال شده‌اند. ما امروز نیرومند هستیم، ونیروی هسته‌یی را درهمه‌ی شهرهایی که ادعای مالکیت آن را دارند، دراختیار داریم، و آینده برای کسانی که گمان می کنند، ما ترسو هستیم، روشن خواهد کرد. ما بدون خستگی و سستی کار می‌کنیم. یقیناً بیش‌تر اموال ملت‌های جهان را ربوده‌ایم، و اموال باقی‌مانده را نیز به بهانه‌ی تثبیت سیستم تلفیق مالی و اقتصادی که استنباطش نموده‌ایم، خواهیم ربود.

برادارن! بدانید، که ما اسباب لازم برای هرچیزی را فراهم نموده‌ایم، و به برکت صلح کاذب و فراگیری که به وسیله‌ی رادیوهایمان ـ که‌زیاد از آن سخن گفته‌اند ـ آن را درردیف نمازهای روزانه برای همه‌ی انسانیت قرار داده‌ایم، اعصاب همه‌ی بشریت را درهم خواهیم کوبید، و تلاشمان را بر این نقطه متمرکز می‌کنیم، که وحشت و هراس ناشی از جنگ‌ها را به مردم یادآور شویم، تا آنان را بترسانیم، و واداریم، به هر قیمتی که شده از آن بپرهیزند. دراین هنگام با اندیشه‌ی یک دولت جهانی، به بهانه‌ی این که تنها وسیله برای ممانعت از برپایی جنگ است، برآنان خارج می شویم؛ درحالی که، هدف حقیقی ما، زمینه‌سازی برای از بین بردن اختلافات نژادی و دینی‌ست، تا ملت‌هایی که با ما دشمن هستند، از مراقبت ما و بررسی و تحقیق نمودن درباره‌ی برنامه‌های پنهانیمان منصرف‌سازیم، و به دنبال آن، گرایش‌های نژادی و ملی را در بین افراد ملت تضعیف کنیم، و برای این‌که به ملت‌ها وانمود کنیم، مقاصد دعوتمان بسیار عالی‌ست، بین دولت‌ها به بهانه‌ی کوشش جهت بالا بردن سطح ملت‌های مختلف، اندیشه‌ی همکاری اقتصادی را ترویج خواهیم داد، و دولت‌های سرمایه‌داری که تسلیم ما هستند، تحریک و تشویق می‌کنیم، که به دولت‌های دیگر قرض بپردازند، و برای این که آنان را از این که مراقب ما باشند، مشغول کنیم، سریع در قسمتی از این وام سهیم می‌شویم، و به طورحتم دولت‌های بزرگ دعوتمان را اجابت خواهند کرد، تا به امور خیر و انسانیت اظهار محبت کرده باشند، و ازجهتی دیگر به خیال خودشان بر دولت‌هایی که وام از ایشان دریافت می کنند، مسلط خواهند شد، و اگر این گمان‌شان صحیح باشد، درواقع آن دولت‌ها را غیرمستقیم تسلیم خواسته ما کرده‌اند، به این اعتبار که خودشان تسلیم ما هستند، و بدین روش، آن‌چه از ثروت‌ها باقی می‌ماند، در حوزه‌ی ملت‌های دیگر توزیع خواهیم کرد، بدون این که امیدی باشد، که این توزیع، هدف اقتصادی مورد انتظار را تحقق بخشد.

اما ما به لطف کارخانجاتمان که نسبت به مجموع کارخانجات جهان نود درصد است، چند برابر آن مقداری که در قرض دادن سهیم‌شده‌ایم، برخواهیم گرداند. چون کشورهای درحال رشد برای راه اندازی کارخانجات‌شان و تکه‌های تبدیل به وسایل لازم نیازمندند، که ناچارند، از کارخانجات ما بخرند؛ درحالی که، کشورهایی که وام دریافت کرده‌اند، به یقین بدون این که بتوانند صنعت‌شان را ـ که با رقابت کارخانجات ما برخورد خواهد کرد ـ ترقی بخشند، اموال‌شان را از دست داده، و اقتصادشان بیش ازپیش از هم خواهد پاشید.

در همین وقت، دیگر دستگاه‌هایمان توانسته‌اند مبادی و افکار دعوت کننده به الحادگرایی و تباه‌سازی اخلاق را فراگیر سازند، و گرایش‌های ملی و نژادی را نابخردانه جلوه دهند، و روحیه‌ی ماده‌گرایی و فردگرایی را تقویت کنند، و بدین ترتیب است، که می‌توانیم جهان را از ثروت‌ها و اعتقادات و ارزش‌ها تهی سازیم، و آن را غرق در ماده‌گرایی و فردگرایی کنیم، تا برای پذیرش رهبریمان، دروقتی که ما خود انتخاب می کینم، آماده شود.

برادران! مطمئن باشید، که ما در راه محقق کردن این برنامه‌ها گام‌های بلندی برداشته‌ایم، به ویژه پس از این که موفق شدیم، درزمینه‌های علمی، به برکت دانشمندان و نوابغی امثال سجمند و فروید (freud) و آلبرت اینشتاین (alberteinstein) و جوناس‌سالک که ما ایجادشان کرده‌ایم، و آنان ازنظر نسل‌های رو به پیشرفت، خدایان علم و نبوغ محسوب می‌شوند، اعتماد کفار را به‌دست آورده‌ایم. این دانشمندان درنظر نسل درحال رشد، معبودان علم و نبوغ‌اند، زیرا از حقیقت‌شان آگاه نیستند، ولی ما می‌دانیم، که چگونه و برای چه به وجودشان آورده‌ایم، زیرا ارزیابی ما این بوده، که این دانشمندان می‌توانند از طریق علم، برمعتقدات ملت‌ها تأثیر بگذارند، و ضعیف‌شان سازند، و این کار از طریق مقایسه بین نظریه‌های علمی محسوس و نظریه‌های روحی نامحسوس ممکن‌است، تا در برابر جوانان، روشنی نظریه‌های خودشان را اثبات کنند، و از این طریق جوانان را در اثبات نظریه‌های روحی به‌شک‌اندازند، تا آن نظریه‌های روحی و معنوی را رها کرده، و به نظریه‌های علمی روی آورند.

از خلال نتایجی که به آن دست یافته‌ایم، یقین کرده‌ایم، که موفقیتمان دراین زمینه بسیار گسترده بوده است، به این دلیل که کفار هماهنگ با آن‌چه از دانشمندانمان دریافت نموده‌اند، هر اعتقاد نامحسوس غیبی را طرد کرده‌اند، زیرا

که این دانشمندان را قدرتمندتر برآفرینش و نوآوری از خود خالق طبیعت می‌پندارند، و از همین جاست، که به درون وادی سرگردانی و الحاد لغزیده‌اند، و اعتقاد و اخلاق‌شان فروپاشیده است، و با دید احترام و تعظیم به پیامبران امروزیمان می‌نگرند، و در احترام و قدردانی از ما عیبی نمی بینند، زیرا فرزندان ملتی هستیم، که این پیامبران را به وجود آورده ایم، و از جهت دیگر، به لطف گدایانمان امثال بیکاسو و جیراتراند ستین و جاکوب و أبستین توانسته‌ایم، ذوق هنری این ملت‌ها را تباه سازیم، و اثر هنرهای اصیل رومی و یونانی که با ما پیوندی ندارد، محوسازیم؛ درحالی که، هنرمندان ما جز گدایانی احمق و سبک مغز بیش نیستند. آیا پس از این، شکی می ماند، که ما توان رهبری ملت‌ها را داریم؟

برادران! ما از کسی نمی ترسیم، و از امروز به بعد کسی جرأت دشمنی با ما را ندارد، و اگر هم یکی از ابلهان بخواهد، با ما دشمنی‌کند، فقط کافی‌ست، به مطبوعاتمان اشاره کنیم، که رسوایش کنند، و او را به نازیسم بودن و ضدسامی‌گری و روحیه‌ی نژادپرستانه متهم سازند، و طولی نمی کشد، که خود را از جانب همه‌ی جهان پست و متروک خواهد دید، درنتیجه ناچار می‌شود، قبل از گرفتارشدن به مصیبتی که دیگران به آن دچار شده‌اند، از دید مردم متواری شود. یقیناً درپیروی از این روش قدیمی موفق‌بوده‌ایم، و یقین نموده‌ایم، که این روش برنده‌ترین اسلحه‌ی ماست، می دانید، چرا؟ برای این که کافران حق اندیشیدن و توجیه‌کردن را ازخود سلب کرده، و به ما سپرده‌اند، به ویژه پس از این که بر همه‌ی وسایل اطلاع‌رسانی و مطبوعاتی مسلط‌شده‌ایم، و برای همین پیوسته منتظر نظریات و توجیهات ما هستند، و بدون فهم و بینش، اقوال ما را انتخاب نموده، و تکرارمی‌کنند، و بدون تحقیق و مناقشه‌یی توجیهات ما را می پذیرند. دلیل غفلت کافران آن است، که روسی‌ها بیش از نیم قرن است، که نیت‌های ما را کشف نموده‌اند، و آن زمانی بود، که به برنامه‌ی سِرّیمان[1] دست یافتند. هنگامی که شروع به نشر و پخشش کردند، انتساب آن اسناد به خود را انکارنمودیم، و توانستیم که به مردم بنمایانیم، که آن برنامه ساخته و پرداخته‌ی دست دشمنان است، درنتیجه جهان ما را تصدیق‌نمود، و کسانی را که به آن برنامه‌های سری دست‌یافته بودند، تکذیب‌کردند، و بدین ترتیب، نشانه‌های جرم را پیش از این که کسی به خطرش پی ببرد، از بین بردیم، و همه‌ی آن، به این دلیل است، که ابلهان جز با چشم ما نمی‌بینند،

---

[1]. منظور آن چیزی‌ست، که در پروتوکول‌های صهیونیستی آمده است

وجز آن گونه که ما الهام می‌کنیم، نمی‌اندیشند، و این روش آنان، روشن‌ترین برهان برصدق گفتار تلمود است، که برنامه‌های خود را از آن دریافت‌می‌کنیم، همان کتاب مقدسی که آن کافران را حیواناتی درخدمت ما نامیده است.

برادران! خوب فکر کنید، پس از همه‌ی این‌ها شایسته نیست، به صِرف از ما بودنتان افتخار کنید، مایی که مطبوعات و روزنامه‌ها را درجهان دراختیار داریم، و فرهنگ و تمدن ملت‌ها را جهت‌دهی می‌کنیم، برسینما و رادیو و همه‌ی دستگاه‌های توجیهی و وسایل اطلاع‌رسانی مسلط هستیم. مطمئن باشید، که جهان را هرگونه که بخواهیم، هدایت می کنیم، بنابراین، برای آن کسی کف‌می زنند، که ما برایش کف بزنیم، و آن کسی را تحقیر می کنند، که ما تحقیرش کنیم، و جز درباره‌ی آن‌چه ما می اندیشیم، نمی اندیشند. این تشکل‌های حیوانی را ببینید، که چگونه برای ازبین بردن گرایش‌های نژادی و ملی با هم می جنگند، و چگونه آداب و رسوم نژادی و قومی را آداب و رسومی ناپسند می دانند، و چگونه تقوا را تعصب دینی زننده می نامند؟ زیرا از ما شنیده‌اند، که مبادی ضد سامی‌گری را مبادی غیرانسانی می نامیم، و ما را دیده‌اند، که از حقوق انسانی دفاع کرده، و از هرکس که با اقوالمان مخالفت ورزد، انتقاد می‌کنیم، درنتیجه آن‌چه را از ما شنیده‌اند، طوطی‌وار تکرار می کنند، بدون این که متوجه باشند، که انتقاداتمان از ضد سامی‌گری، درواقع حمایت از خودمان است، و ترویج افکار مخالف با آن، به منظور بازپس‌گیری حقوق سیاسیمان در شهرهایی‌ست، که با آن هیچ پیوندی نداریم، ولی عدم ادراک و تشخیص‌شان آنان را واداشته، که این گونه و بدون تفکر، مجانی به ما خدمت کنند. سلطه‌ی آموزشی که دراختیار داریم، حدی ندارد، به عنوان مثال، هنگامی که دیدیم، بعضی روش‌های مالی که در گذشته ایجاد کرده‌ایم، به‌مصلحت ما نیست، زود از آن انتقاد کرده، و چیز دیگری جایگزینش می کنیم، و چیزی نمی‌گذرد، که جهان نیز از روش‌های قدیمی انتقاد نموده، و آن را دور می ریزد، و آن‌چه را به تازگی ایجاد کرده‌ایم، برمی‌گزینند، مثل این که وحی منزل است، و هرگاه یکی از رهبران یا گروه‌ها بخواهند، سد راهمان شوند، به سرعت زنگ خطر را به صدا درمی آوریم، و سریع مطبوعات و وسایل آموزشی که دراختیار داریم، با مخالف مبارزه خواهندکرد، و موج سرزنش و تکذیب و تخریب و دشنام برضد او و نظریاتش فرو می‌ریزد، و هرچه از ارزش او و آرایش بکاهد، جعل می کنیم، و بر تکرار هرچه باعث رسوایی مخالف شود، اصرار می‌ورزیم، بدون این که خسته‌شویم، و به ما ملال دست دهد، تا این که همه‌ی

جهان در صف ما قرار گیرند، درنتیجه آن کسی که جرأت کرده، جسارت کند، برای همیشه درهم فرو می ریزد.

برادران! مطمئن باشید، که نسل‌های جوان درتصرف ما هستند، و مطابق خواسته‌هایمان آنان را جهت می‌دهیم، پس آنان، امروز جز به آن‌چه ما به آنان تلقین می‌کنیم، اهمیت نمی دهند، و افرادشان جز برای کسب پیروزی‌های شخصی بی‌ارزش، کار نمی کنند، و هریک از ایشان هم‌چون حیوان زبان نفهم، فقط در فکر مصلحت ویژه‌ی خودش است، و مسایل نژادی و ملی و اجتماعی نزد افرادشان هیچ ارزشی ندارد، بنابراین، آنان مطابق این ضرب المثل حرکت می کنند: «هر شخصی درگرو کسب خودش است.»

برنامه‌های درسی که مقرر نموده‌ایم، و همه‌ی ملت‌ها آن را پذیرفته‌اند، فقط متناسب با مقاصد ماست، و کتاب‌هایی که برنامه‌های درسی را دربرمی‌گیرد، مطابق توجیهات ما وضع شده، و به همین دلیل است، که دانشجویان را می بینی، که شانزده سال از عمرشان را به مطالعه چیزهایی می‌گذرانند، که ما خواسته‌ایم، برآن اطلاع یابند، و چیزهایی را آموزش می بینند، که ما می خواهیم، آموزش ببینند، چون برنامه‌ها از آگاهی یا چیزی که اندیشه‌ی صحیح را برانگیزاند، خالی‌ست، می‌بینی، که دانشجویان از دانشگاه فارغ التحصیل می‌شوند؛ درحالی‌که، مغزهایشان مملو ازعلوم و مبادی معینی‌ست، که مجبور شده‌اند، آن را بیاموزند، و آن را درآغوش گیرند، و پس از آن نیز جز حرکت کردن مطابق همان برنامه‌یی که برآن رشد کرده‌اند، راهی ندارند، و از همین جاست، که کنترل شده هستند، و توان اندیشیدن و نوآوری ندارند، و به تقلید و اقتباس گرایش پیدا می کنند، و بدین ترتیب، همان‌گونه که برایشان نقشه کشیده‌ایم، می‌مانند؛ درحالی‌که، آن اولیای احمق‌شان هرچه داشته‌اند، خرج‌شان کرده‌اند، و وقتی می بینند، که درباره‌ی مبادی و سخنان پوچی که بدان وسیله مغزهای کوچک‌شان را پرکرده‌ایم، ادیبانه صحبت می‌کنند، با دید افتخار و شگفتی به آنان می‌نگرند، و به برکت این برنامه‌هاست، که نسل‌های آینده مطابق مفاهیم ما زندگی خواهند کرد.

دوستان! تسلط ما بر انتخابات در ایالات متحده‌ی آمریکا نشان روشنی از اندازه‌ی تأثیرمان در جامعه‌ی آمریکاست. هنگامی که از یکی از کاندیداها حمایت می‌کنیم، همه‌ی شهروندان به منظور تأیید اظهاراتمان او را انتخاب می کنند، و با این روش و به لطف نیروی وسایل تبلیغاتیمان، درگذشته روزولت را به مقام

ریاست رساندیم، و اکنون بر ما لازم است، همین راه را در پیش بگیریم، و کاندیدایمان را از کسانی که مورد اعتمادمان هستند، انتخاب کنیم، تا آرزوهایمان ناکام نماند.

در پایان، ای فرزندان اسراییل! خوشبخت باشید، و مژدگانی خیر دهید، یقیناً زمانی که در آن، این گروه‌های حیوان صفت را درآغل‌هایشان جمع خواهیم کرد، نزدیک شده است، و آنان را تسلیم اراده‌ی خود می‌کنیم، و به خدمت می‌گیریم. چنین تصورمی‌شود، که ملت آمریکا در آینده با ما دشمنی کند، بر آن غالب خواهیم شد، و از طریق برپایی یک دولت جهانی، دولت جهانی اسراییل تربیت‌شان می کنیم، و بدانید، که ما به این هدفمان خیلی نزدیک هستیم، و درآینده‌ی نزدیک، سروران زمین خواهیم شد، و در زیرسایه‌ی پرچممان صلح در دنیا منتشر خواهد شد، پس با ما تکرار کنید: زنده باد امتمان!

امضا: پادشاه صهیونیستی پیروز برجهان

عدالت خداوند متعال یهود را تعقیب خواهد کرد، و نیرنگ‌هایشان را به خودشان برخواهد گرداند

درگرداب حوادث بزرگی که یهود درجهان برای آن برنامه‌ریزی کرده، و با مکر و خباثت و زیرکی و عمل مداوم درتاریکی و به‌دور از روشنایی ـ که به آن مشهورند ـ درصدد اجرایش برآمده‌اند، و با دست‌یابی به قسمت‌های زیادی از اهداف‌شان درجهان و با گام‌های استواری که در راه تحمیل سلطه‌شان بر جهان برداشته‌اند، و این تند باد تاریخی که به نفع یهودیت جهانی و برضد مسلمانان مدت زمان طولانی وزیدن گرفته است، می بینیم، کسانی به حوادث ناگهانی تاریخی که خداوند برابر سنت دایمی‌اش آن را جاری می کند، آگاهی نداشته، و به قضا و قدر خدا ایمان ندارند، و هربار که برانسانیت شب فساد بسیار تاریک سایه می‌افکند، خیال می کنند، که ستاره‌ی اقبال یهود پیوسته صعود خواهد کرد، و رویاهای دور و دراز خود را محقق می‌سازند، و تا زمانی که در راه این توطئه‌های بزرگ و پنهانی پشت پرده‌های فریبنده درحرکت باشند، و به دنبال توطئه‌هایی باشند، که با مهارت فوق‌العاده‌یی تدارک دیده‌اند، خواهند توانست بدان وسیله سیاست اردوگاه‌های نظامی متضاد درجهان را جهت‌دهی کنند، بدون این که آسیبی ببینند، و بدون این که دربرابرآن تباهی‌ها و گمراه‌سازی‌هایی که درحق همه‌ی

امت‌ها و ملت‌ها انجام داده‌اند، خشم خدا برآنان فرود آید، و کسی را برآنان مسلط سازد، که بدترین عذاب را به آنان بچشاند.

این اوهام و خیالات باید از ذهن مؤمنان پاک شود، و اعتماد به عدالت خدا و امید به پیروزی آشکار دوستان خدا برضد دشمنان خدا جایش را بگیرد، هرچند مدت آزمایش، طولانی شود، و هرچند که مدت عقوبت پروردگار نسبت به مسلمانان زیاد باشد. مسلمانانی که از راه هدایت منحرف شده، و دعوتگران گمراهی را استجابت کرده، و به زر و زینت زندگی دنیا متأثر شده‌اند، درنتیجه خداوند به سبب گناهان‌شان امتی بر آن‌ها مسلط کرده، که به سبب گناهان بزرگ و تباه سازی درزمین طردشان کرده، و برآنان خشم گرفته، تا به وسیله این امت (یهود) مسلمانان را ادب کرده، و پند و عبرتی سخت و سنگین بگیرند، تا نفوس‌شان را اصلاح و اسلام‌شان را تصحیح و صفوف‌شان را از افراد دخیل پاک‌سازی کنند.

هرگاه مسلمانان آن شرایط خدایی که آن را اساس به دست آوردن تاج پیروزی بردشمنان قرارداده، محقق سازند، خداوند نیز قفل درهای بسته را به رویشان خواهد گشود، و بهترین وسایل و زیباترین اسباب را برایشان مهیا خواهد کرد، و وعده‌ی پیامبرش ﷺ را محقق می‌سازد، که می فرماید:

(قیامت برپا نمی شود، تا مسلمانان با یهود بجنگند؛ تا جایی‌که، یهودی خود را پشت سنگ و درخت پنهان کند، پس سنگ و درخت بگوید: ای مسلمان! این یهودی پشت من پنهان شده، بیا او را بکش، به جز درخت غرقد که از درخت یهود است.)[۱]

رسول خدا ﷺ سیزده قرن و چند سال پیش، آینده را پیش‌بینی نموده، و ما را با خبر کرده است، آن زمانی که یهود درجهان عددی به حساب نمی آمد، بلکه در ضعف و پراکندگی بودند، و طی قرن‌ها دربین هرامتی پخش شده بودند. این قرن‌ها گذشت، و هم‌چنان تاریخ ساکت بود، و از محقق شدن پیش‌بینی پیامبرﷺ خبری نبود، تا این‌که قرن چهاردهم هجری فرا رسید، قرنی که شواهد و نشانه‌ها، حکایت از درگیری بین مسلمانان و یهود در آینده داشت. از همان زمانی که جلوه‌ی خارجی توطئه‌ها و دسیسه‌های یهود که در اعماق قلمروشان جریان داشت، درسطح سیاست جهانی ظاهر می شد. آن هنگامی که حوادث جهانی زمینه‌ی هجرت یهودیان به قلب بلاد اسلامی را فراهم می کرد، تا در آن بلاد،

---

۱. متفق علیه.بخاری و مسلم

دولت مرکزی ایجاد کنند، که هسته‌ی اصلی دولت یهودی بزرگی که در زمین تسلط داشته باشد، تشکیل دهند، به گونه‌یی که تعداد زیادی از یهودیان پراکنده درجهان را تحریک‌می‌کرد، که به آن مهاجرت کنند، و در آن سرزمین اقامت گزینند، و با نیروی اسلحه که امت‌های قدرتمند و بزرگ درزمین به آن‌ها می‌دادند، تقویت می شدند.

اموری که برای تحقق پیش‌بینی پیامبر لازم و ضروری‌ست، آن است، که آزار و اذیت یهود برمسلمانان به اوج خود برسد، و پیروزی‌هایی ظاهری در چندین معرکه به دست آورند، که این اوج گرفتن آزار و اذیت یهود برمسلمانان به دو دلیل است:

۱. تا مسلمانان به سبب انحراف‌شان درعقیده و عمل از راه خدا، تنبیه و ادب شوند، و به دین‌شان برگردند، و کارهایشان را اصلاح سازند، و صفوف‌شان را ازدشمنان پاک سازی کنند، و معتقد شوند، که مصیبت‌هایی که به آن دچار شده‌اند، به سبب گناهان‌شان بوده است.

۲ . فراهم کردن زمینه‌هایی برای یهودیانی که دچار شدن به خشم خدا برآن‌ها قطعی شده، با فریفته شدن به پیروزی موقت، تا به میدان نبرد آینده مهاجرت کنند، و به سرنوشتی که در انتظارشان است، دچار شوند، آن سرنوشتی که قطعاً به اذن خدا فراخواهدرسید، و پیش‌گویی پیامبر محقق خواهد شد، و حوادث مطابق سنت ثابت خدا درجهان هستی جریان خواهد یافت، و این پیروزی که پیامبرﷺ وعده داده، تا زمانی که امت در راه‌های پرپیچ وخم و تاریک و به دور از مفاهیم اعتقادی و سیستم‌های اجتماعی اسلام باشد، و رفتارش از تعالیم اسلام فاصله داشته باشد، محقق نخواهد شد، و دشمن این را خوب فهمیده، به همین دلیل تمام هم و غم‌شان دور کردن ملت‌های اسلامی از عقاید و تطبیقات اسلام است، تا مدت بقایش طولانی شود.

این وعده‌ی پیروزی بر زبان پیامبر، برای قومی ضد قوم دیگر و برای نژادی ضد نژاد دیگر و برای الحاد بر ضد دین تحریف شده و دروغین نیست، ولی وعده به مسلمانان است، و این وعده درمورد کسانی که صفتی غیر از اسلام داشته باشند، محقق‌نخواهدشد، و این پیروزی تنها پیروزی در معرکه نیست، بلکه یک پیروزی فراگیر و شامل است، به طوری که یهودیان را از درون بیش‌تر مخفی‌گاه‌هایشان بیرون خواهد آورد، تا به دست مسلمانان صادق، عقوبت خدا برآنان نازل شود، و

جز عده‌ی بسیار اندکی، کسی از آنان رهایی نمی یابند، که این عده‌ی کم، تعدادشان به نسبت عقوبت شوندگان، همان نسبت درخت غرقد نسبت به سایر درختان و مخفی‌گاه‌ها و قلعه‌هاست.

پس این گروهی که اسلام را صادقانه برمی‌گزیند، و مخلصانه وارد میدان مبارزه می شود، تا شوکت پیروزی بردشمن کمین گرفته درسرزمینمان را به دست آورند، چه کسانی هستند؟ خوشا به حال رهبر این گروه و خوشا به حال کسی که جلودار این گروه باشد، و خوشا به حال کسانی که سرباز این گروه باشند.

بررسی مختصر یهود در قرآن

۱. نخستین جنایتی که فرزندان اسراییل مرتکب شدند؛ درحالی‌که، زیرنظر پدرشان پیامبرخدا یعقوب عليه السلام بودند، حسادت قبیح‌شان بود، که ایشان را واداشت، درباره‌ی برادرشان یوسف عليه السلام همان گونه که خداوند در سوره‌ی یوسف بازگونموده، نیرنگ و دسیسه بازی کنند.

یعقوب عليه السلام می دانست، که فرزندانش از این اخلاق نکوهیده برخوردارند، که ایشان را وا می‌دارد، تا درباره‌ی برادرشان نیرنگ و دسیسه‌ی بزرگی ترتیب دهند، بنابراین، به فرزند محبوبش توصیه کرد، که خواب بشارت دهنده‌یی که دیده است، برای آنان بازگو نکند؛ درحالی که، او نوجوان است، و به او گفت: اگر بازگو کند، تعبیرش را می دانند، درنتیجه برایش نیرنگ و دسیسه بزرگی ترتیب می دهند، تا از دستش رهایی یابند، و از برتری‌اش بر ایشان از جانب خدا پس از این که نزد پدرشان نیز محبوب‌تراست، رها شوند. خداوند متعال درسوره‌ی یوسف فرمود:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَٰجِدِينَ ﴿٤﴾ قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰٓ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا۟ لَكَ كَيْدًا ۖ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

«آن هنگامی که یوسف به پدرش گفت: براستی که من یازده ستاره با خورشید و ماه را دیدم، که برایم سجده می کردند. گفت: ای فرزند عزیزم! خوابت را بر برادرانت بازگومکن، که درباره‌ی تو نیرنگ و دسیسه بازی کنند، به درستی که شیطان دشمن آشکار انسان است.»

بعدها یهودیان زشت‌ترین درجات حسد مذموم را به ارث بردند، جز آن کسانی که خدا به آنان رحم کرده باشد، و از روی تقلید و پیروی، فرزندان و نوادگان نقلش کردند، و درجامعه‌شان ریشه دوانید، بعضی به بعضی دیگر حسد

می ورزیدند، و به دیگران حسد می‌ورزیدند، و اگر با هم جمع شوند ـ البته کم است، که بر مسأله‌یی اجتماع کنند ـ بیش‌تر به کسانی حسد می‌ورزند، که نزدش چیز قابل حسادتی پیدا شود، از گوییم و گوییم درعرف آنان به امت‌های غیریهودی گفته می‌شود. همراه با حسادت بسیارزشت، دل‌هایشان از خشم و توطئه و نیرنگ می جوشد، و اگر موقعیت مکر و نیرنگ و زور دست دهد، در ظاهر اعمال و رفتارشان بروز می کند.

۲. درنفوس تعداد زیادی از ایشان محبت و علاقه به مال تا حدی ریشه دوانیده، که شبیه به عبادت شده؛ تا جایی‌که، می توانیم این ویژگی‌شان را مال پرستی یا طلا پرستی بنامیم، و شاید همین که یوسف آنان را در بهترین و حاصل‌خیزترین سرزمین مصر جای داده بود، باعث شده بود، که چندین نسل پیاپی در رفاهی گسترده و مجدی ارجمند زندگی کنند.

وضعیت آن روزشان به ایشان امکان داد، تا ثروت‌های هنگفتی گردآورند، که در جامعه‌ی مصر جایگاه‌شان را افزود، و فرصتی طلایی به ایشان داد، تا توده‌های مصری را چپاول نموده، و بر دست‌رنج‌شان مسلط شوند، که همین باعث ارتباط زیاد و جمع‌آوری مال دردرون‌شان شد، چون دیدند، که موقعیت و رفاه و قدرت‌شان برتسخیر مردم و چپاول نمودن‌شان اموری‌ست، که به کثرت دارایی وپولی مربوط است، که گردآوری می‌کنند، و مالک می‌شوند، هرچه پول بیش‌تر، موقعیت و رفاه هم بهتر، و قدرت هم بیش‌تر، درنتیجه بسیار و تا حد پرستش به مال وابسته و علاقمند شدند، ولی سوء استفاده از توده‌های مصری و ثروت‌شان با تعداد آنان و تلاشی که برای کسب مال می‌کردند، تناسب نداشت، که باعث شد، پس از آن فرعون‌ها وحکام و ملت مصر را علیه آنان تحریک کند، درنتیجه آنان را به خواری کشیدند، و بدبخت‌شان نمودند، تا از به‌کارگیری حیله‌های مختلفی که بدان وسیله اموال را گردآوری و با راه‌های نامشروع چپاول می‌کردند، و بدان وسیله اموال مردم را به ناروا می‌خوردند، دست‌بردارند، ولی با وجود این، محبت به مال به عنوان عاطفه‌ی حاکم بر نفوس و مسلط بر سرشت‌شان باقی ماند.

موسی عليه السلام آمد، آنان را نجات دهد، و وعده‌ی خروج از مصر را به ایشان داد، و این که به سرزمین مقدس در فلسطین که سرشار از شیر و عسل است، وارد شوند، و دین پدران‌شان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام را در بین‌شان زنده کرد. موسی عليه السلام از غریزه‌ی حب مال و حب قدرت در زمین استفاده

کرد، تا پس از آن ایشان را وادارد، که شیرینی ایمان و کسب آخرت را بچشند، و از حرص دنیا بکاهند.

خداوند مال‌دوستی و شوق و آرزوی کسب مال بسیاری از ایشان را به تصویر کشیده است، آن زمانی که ثروتمندشان قارون باابهت و زینت خارج شده؛ درحالی‌که، به قومش ستم نموده، و به فرعون و ملتش ملحق شده بود، این‌جا بود، که بسیاری از آنان خواستار زندگی دنیا بودند، و به صراحت آرزو می کردند، که ای کاش! مال و ثروت و موقعیت قارون را داشتند. خداوند متعال در سوره‌ی قصص فرمود:

﴿ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ فِى زِينَتِهِۦ ۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا يَٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ أُوتِىَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴾[1]

«پس [قارون] با کوکبه‌ی خود بر قومش نمایان شد، کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند،گفتند: ای کاش! مثل آن‌چه به قارون داده شده، به‌ما [هم] داده می شد، واقعاً او بهره‌ی بزرگی [از ثروت] دارد.»

هنگامی‌که تصمیم گرفتند، به رهبری موسی ازمصر خارج شوند، خانواده‌هایشان از خانواده‌های مصری که با آنان دوست بودند، زیورآلات زیادی از طلا عاریت گرفتند، و آن را با خود بردند؛ درحالی‌که، آن را حلال می دانستند، از مصر خارج شدند، و خداوند ایشان را با معجزه‌ی عجیبش که شکافته شدن دریا و منجمد شدن آب بود، و هر تکه‌یی هم‌چون کوه بزرگی بود، نجات‌شان داد.

موسی علیه السلام به وعده‌گاه پروردگارش رفت، و درحالی‌که در مسافرت روحانی‌اش بود، قومش گوساله‌ی طلایی که سامری اززیورآلات طلایی که از زینت مصری‌ها با خود برداشته بودند، ساخته بود، پرستیدند.

گمان می‌کنم، که سامری ترجیح داده، که گوساله‌اش طلایی باشد، نه از ماده‌ی دیگری، زیرا مطمئن بوده، که بر یهودیان بسیار آسان است، که اگر بت‌شان طلایی باشد، بت پرست شوند، چون آنان پیش از آن، طلا را تا حد عبادت تمجید می‌کردند، زیرا به‌گمان آنان، طلا بزرگ‌ترین نیرویی‌ست، که استحقاق عبودیت را دارد، ولی مجوزی ظاهری می‌خواستند، که کافی بود، آواز گوساله داشته باشد، تا بگویند، این جاندار است، بنابراین، معبودی‌ست، که استحقاق عبودیت و بندگی را دارد. به ویژه آن که اندیشه‌ی بت پرستی در درون‌شان وجود داشت، و هنوز ازآن رها نشده بودند، و درحالی که پیش از آن، از موسی علیه السلام خواسته‌بودند، که معبودی مادی برایشان قرار دهد، تا آن را بپرستند؛ همان‌گونه که، پس از

خروج‌شان ازمصر، مردمی را دیدند، که معبودانی داشتند، و آن را می‌پرستیدند، خداوند درسوره‌ی اعراف فرمود:

﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ١٣٨ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٞ مَّا هُمۡ فِيهِ وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٩ قَالَ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِيكُمۡ إِلَٰهٗا وَهُوَ فَضَّلَكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾

«و فرزندان اسراییل را از دریا گذراندیم، تا به قومی رسیدند، که بر [پرستش] بت‌های خویش همت می‌گماشتند، گفتند: ای موسی! همان‌گونه که برای آنان خدایانی‌ست، برای ما [نیز] خدایی قرار ده. گفت: به راستی شما گروهی هستید، که نادانی می‌کنید. درحقیقت، آن‌چه ایشان درآنند، نابود [و زایل] و آن‌چه انجام می دادند، باطل است. گفت: آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم، با این‌که او شما را برجهانیان برتری داده است؟»

سپس خداوند متعال درسوره‌ی اعراف پس از این که آمدن موسی به وعده‌گاه پروردگارش را یاد کرد، و خلاصه‌ی حوادثی را که در این سفر روحانی پیش آمده بود، ذکر کرد، فرمود:

﴿وَٱتَّخَذَ قَوۡمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِنۡ حُلِيِّهِمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٌۚ أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمۡ وَلَا يَهۡدِيهِمۡ سَبِيلًاۘ ٱتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَٰلِمِينَ﴾

«و قوم موسی پس از [عزیمت] او، از زیورهای خود مجسمه‌ی گوساله‌یی برای خود ساختند، که صدای گاو داشت. آیا ندیدند، که آن [گوساله] با ایشان سخن نمی‌گوید، و راهی بدان‌ها نمی‌نماید؟ آن را [به پرستش] گرفتند، و ستمکار بودند.»

در سوره‌ی طه بیان نمود، که سامری همان کسی بود، که برایشان بت را ساخت، و بر اسرار اثر فرشته جبریل اطلاع یافته بود، که دارای خصوصیتی‌ست، که گوساله‌ی بت را به شکلی درمی آورد، که هم‌چون گوساله آواز می دهد.

بنی اسراییل درطول تاریخ طولانی‌شان، طلا را تمجید می‌کردند، و آن را می‌پرستیدند. موسی ؑ گوساله‌ی طلایی را که ساخته‌بودند، آتش زد، و آن را به دریا ریخت، و طلا و گوساله‌ی طلایی درعمق دل‌های یهودیان باقی ماند، و آن را می‌پرستیدند، و معبود قدرت در بین مردم به شمار می‌آوردند. خداوند متعال درباره‌ی این ویژگی‌شان در سوره‌ی بقره فرمود:

﴿وَأُشۡرِبُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡعِجۡلَ بِكُفۡرِهِمۡۚ ...﴾

«و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دل‌شان سرشته شد.»

با وجود این که انبیا و پیامبران آمده بودند، تا ایشان را در قضیه‌ی ایمان به خدا، از ماده‌گرایی افراطی وارهانند، و از محبت دنیا که بر دل‌هایشان مسلط شده بود، بکاهند، و آنان را وادارند، تا به دنبال ثواب آخرت و نعمت‌ها و خشنودی خدای عزوجل باشند، ولی ماده‌گرایی افراطی و بینش‌های بت پرستی، هم‌چنان براندیشه‌ی یهود تسلط داشت، و از تاریخ یهود پیداست، که صالحان و کشیشان‌شان نتواسته‌اند خود را از محبت دنیا و ترجیح دادن زینت و کالای آن خود را وارهانند.

۳. از ویژگی‌های ریشه‌دار درجامعه‌ی یهود، فسق و فجور و انکارحقیقت و پیروی کردن ازخواسته‌های شهوانی و دوستی کردن با کسانی که برضد دعوتگران حق کافرشده‌اند، و باطل را برحق یاری داده‌اند، است، و به همین سبب خداوند بر زبان داوود و عیسی پسر مریم، ایشان را لعنت کرد، خداوند متعال در سوره‌ی مائده فرمود:

﴿ لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴿٧٩﴾ تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوۡ كَانُواْ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ﴾

«از میان فرزندان اسراییل آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] از آن روی بود، که عصیان ورزیده، و [از فرمان خدا] تجاوز کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یک‌دیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود! آن‌چه می‌کردند. بسیاری از آنان را می بینی، که با کسانی که کفر ورزیده‌اند، دوستی می کنند. راستی، چه زشت است! آن‌چه برای خود پیش‌فرستادند [درنتیجه] خدا برایشان خشم گرفت، پیوسته درعذاب می‌مانند، و اگر به خدا و پیامبر و آن‌چه به سوی او فرود آمده، ایمان‌می‌آوردند، آنان را به دوستی نمی‌گرفتند، لیکن بسیاری از ایشان نافرمانند.»

این نص قرآنی ویژگی‌های زیر را برای ایشان به اثبات رسانده است:

الف. آنان سرپیچی کنندگان از فرمان خداوند هستند.

ب. تجاوز پیشه‌اند.

ج. از منکری که انجام می دهند، یک‌دیگر را باز نمی‌دارند.

د. بسیاری از آنان با کسانی که کافر هستند، دوستی می کنند.

م. اگر ایشان به خدا و پیامبر و تورات ایمان صحیح و راستینی داشتند، هرگز کافران را به عنوان دوست انتخاب نمی کردند، دراین صورت از این ایمان بی‌بهره‌اند.

ی. بسیاری ازآنان فاسق هستند.

٤. از ویژگی‌های آبا و اجدادی‌شان این است، که سنگ‌دل هستند، یا سخت‌تر از سنگ. خداوند متعال در سوره‌ی بقره آنان را مخاطب قرار داده، و فرمود:

﴿ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِىَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ وَإِنَّ مِنَ ٱلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ ٱلْأَنْهَٰرُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ ٱلْمَآءُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾

«سپس دل‌های شما پس از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت‌تر از آن، چرا که از برخی سنگ‌ها، جوی‌هایی بیرون می زند، و پاره‌یی از آن‌ها می شکافند، و آب از آن‌ها خارج می شود، و برخی از آن‌ها از بیم خدا فرو می ریزند، و خدا از آن‌چه می کنید، غافل نیست.»

ویژگی سنگ‌دلی آنان، از خودخواهی افراطی و مادی‌گرایی و تکبر و عقده‌ی سلطه طلبی که در درون‌شان ریشه دوانیده و محبت زندگی دنیا و زینت و شهوات آن و جسارت قبیح‌شان برخدا و سرپیچی از او و جرأت بر ارتکاب زشت‌ترین اشکال فسق و فجور وتوطئه چیدن علیه انبیا و رسولان خدا و سایر دعوتگران حق از مردم و جسارت‌شان بر عهد و پیمان شکنی و دروغ و بهتان‌بستن سرچشمه می گیرد.

۵. از ویژگی‌های ریشه‌دار و کهن در نسل‌های پیاپی یهود آن است، که پای‌بند هیچ عهد و پیمانی نیستند، و به همین سبب خداوند لعنت‌شان نموده، و دل‌هایشان را سخت کرده؛ به گونه‌یی‌که، در برابر احساسات صادقانه نسبت به حق و خیر و ارزش نرم نمی‌شود. آنان عهد و پیمان می‌بندند، ولی آن را می‌شکنند، یقیناً عهد و میثاق خدا را نادیده می گیرند، و عهد و پیمانی که با انبیا و رسولان خدا بسته بودند، نیز شکستند، و با هرکسی پیمان ببندند، هرگاه گمان برند، که پیمان‌شکنی به مصلحت‌شان است، و اگر آن را شکستند، متعرض عقوبت انسانی نمی‌شوند، پیمان را می‌شکنند. آنان از عقاب خدا نمی ترسند، و به طورکلی به ارزش‌های اخلاقی ایمان ندارند. اخلاق نزد آنان عبارت است، از هرچه که خواسته‌ها و شهوت‌ها و مصالح دنیوی‌شان را محقق‌سازد؛ اگر چه برابر با درهم شکستن همه‌ی مبانی اخلاقی ارزشمند باشد. خداوند متعال درشأن یهود درسوره بقره فرمود:

﴿ ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴾

«همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند، و آن‌چه را خداوند به پیوستن به آن امر فرموده، می گسلند، و درزمین به فساد می‌پردازند، آنانند، که زیانکارانند.»

این ویژگی‌ها در میان آنان و نسل‌هایشان استمرار دارد، و در آیات دیگری نیز از سوره‌ی بقره خداوند آنان را به سبب پیمان‌شکنی نکوهش می‌کند، و تا زمانی که نوادگان، همان راه و روش عهد شکنی خدا و خصلت‌های نیاکان را دنبال کنند، مثل‌هم‌اند. خداوند متعال درسوره‌ی مائده درباره‌ی آنان فرمود:

﴿ فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ لَعَنَّٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً ... ﴾

«به سبب پیمان شکنی‌شان آنان را لعنت کردیم، و دل‌هایشان را سخت گرداندیم.»

به سبب نادیده‌گرفتن پیمان پروردگارشان به لعنت خدا دچار شدند، و درد سنگ‌دلی در بین آنان نازل شد. بی‌شک کسی که از رحمت خدا رانده شود، رحمت از دلش گرفته، و قسی القلب و خشن می شود، و در برابر احساسات فاضل نرم نمی‌شود، و به دعوت حق و هدایت و خیر و فضیلت متأثر نمی شود. باید بدانیم، که نادیده گرفتن پیمان خدا از هر امتی که باشد، مطابق سنت خدا همان نتیجه را به دنبال خواهد داشت، زیرا سنت خدا در میان بندگانش یکی‌ست.

٦. از ویژگی‌های موجود در نسل‌هایی که بر دین‌شان باقی مانده‌اند، جسارت بر دروغ بستن برخدا و به بازی گرفتن دین خدا باتحریف کلام خدا از جایگاه‌هایش و غفلت کردن از تذکرات خداوندی‌ست؛ تا جایی‌که، فراموش شده، و ازتعالیم‌شان حذف‌شده‌است. هم‌چنین جسارت زشت‌شان بر خدا با ناسزا و بدنام کردن است. خداوند متعال در سوره‌ی مائده فرمود:

﴿ فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ لَعَنَّٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً ۖ يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ ۙ وَنَسُوا۟ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ... ﴾

«به سبب پیمان شکنی‌شان لعنت‌شان کردیم، و دل‌هایشان را سخت گرداندیم، به گونه‌یی که کلمات را از جایگاه‌های خود منحرف می‌کنند، و قسمتی از آن‌چه بدان تذکر داده شده بودند، فراموش کردند.»

تحریف کلام خداوند متعال به چهار صورت است:

١. تأویل‌های باطل و تفسیرهای فاسد و آن براساس خواسته و شهوت‌هایشان و به منظور راضی کردن رهبران و رؤسا و بزرگان‌شان صورت می‌گیرد.

۲. تغییردادن الفاظ به الفاظی دیگر، تا برخلاف آن معنایی که خدا از نازل کردن آن درنظر داشته، دلالت‌های موافق باخواسته‌هایشان حاصل شود.

۳. افزودن بر نص نازل شده تا دلالت‌هایی موافق با آن‌چه می خواهند، حاصل شود.

٤. کاستن از نص نازل شده تا دلالت‌هایی موافق با آن‌چه می خواهند، حاصل شود.

کسی که کتاب‌های یهود را بررسی کند، همه‌ی این تحریف‌ها را خواهد دید، که احکامی ربانی که درهمه‌ی شریعت‌های خدایی ثابت بوده، حذف شده، تا نزد مردم حجتی علیه آنان وجود نداشته باشد. اما جسارت دشنام و ناسزا گویی به خدا این است، که گفته‌اند: خداوند بخیل و حریص بوده، و دست‌هایش بسته است، هم‌چنین این گفتارشان که خدا نیازمند و ما بی‌نیازیم. خداوند متعال درسوره‌ی مائده فرمود:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ... ﴾

«و یهود گفتند: «دست خدا بسته است» دست‌های خودشان بسته بادا! و به[سزای] آن‌چه گفتند، ازرحمت خدا دور شوند، بلکه هر دو دست او گشاده است، هرگونه بخواهد، می بخشد.»

و در سوره‌ی آل عمران فرمود:

﴿لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴿١٨١﴾ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّامٖ لِّلۡعَبِيدِ ﴾

«مسلماً خداوند، سخن کسانی را که گفتند: «خدا نیازمند است، و ما توانگریم» شنید. به زودی آن‌چه را گفتند، و به ناحق کشتن آنان پیامبران را، خواهیم نوشت، و خواهیم‌گفت: «بچشید عذاب سوزان را.» این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست [وگرنه] خداوند هرگز نسبت به بندگان[خود] بیدادگر نیست.»

۷. از جنایاتی که در رفتارهایشان به کرات دیده شده، توسل جستن به خیانت در حق همه‌ی کسانی‌ست، که با آنان عهد و پیمان می بندند، اعم از پیامبران یا غیر پیامبران. خداوند متعال این اخلاق یهود را برای پیامبرش ﷺ بیان نموده، و فرمود:

﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٖ مِّنۡهُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡۖ ﴾

«و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می شوی، مگر[شماری] اندک از ایشان [که خیانتکار نیستند.] »

۸ از جنایات تاریخی و ریشه‌دار در میان نسل‌های یهود آن است، که آنان قاتلان انبیا و دعوتگران حقیقی هستند. خداوند متعال درباره‌ی آنان در سوره‌ی بقره فرمود:

﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُو بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴾

«و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد، و به خشم خدا گرفتارآمدند، چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند، و پیامبران را به ناحق می کشتند، این، از آن روی بود، که سرکشی نموده، و از حد درگذرانیده بودند.»

و درباره‌ی آنان در سوره‌ی آل عمران فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴾

«کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند، و پیامبران را به ناحق می کشند، و دادگستران را به قتل می‌رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده. آنان کسانی‌اند، که در [این] دنیا و [درسرای] آخرت، اعمال‌شان به هدر رفته، و برای آنان هیچ یاوری نیست.»

هم‌چنین در سوره ی نساء فرمود:

﴿ فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾

«پس به [سزای] پیمان شکنی‌شان، و انکارشان نسبت به آیات خدا، و کشتار ناحق آنان [از] انبیا، و گفتارشان که: «دل‌های ما در غلاف است» [لعنت‌شان کردیم] بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل‌هایشان مهر زد، درنتیجه جزشماری اندک [ازایشان] ایمان نمی آورند.»

کسی که تاریخ سیاه‌شان را بررسی کند، خواهد دید، که آنان درباره‌ی دعوتگران حق در هر امتی، که مردم را به عدالت و دادگری و هدایت دستور می‌دهند، نقشه می‌کشند، تا آنان را بکشند، یا با دستان خودشان آنان را ترور می‌کنند، یا به واسطه‌ی کسانی که برای تروورکردن کرایه می‌کنند، یا بر ضدشان توطئه‌یی می چینند، که از آن طریق برآنان مسلط شوند، و حاکم باشند، یا سلطان به‌گونه‌یی دسیسه‌ها و وسوسه‌هایشان را بپذیرد، یا به اکاذیبی که آنان یا مزدوران‌شان می بافند، فریفته شود.

همان طور که با حاکم رومی برای کشتن عیسی علیه السلام هم‌دست شدند، جز این که خداوند از دست آنان نجاتش داد، و او را به‌سوی خود بالا برد، و خداوند شباهتش را بر یکی از حواریانش که محل عیسی را نشان داده بود، انداخت، چون خود را به شیطان فروخت، و به پیامبرخدا عیسی علیه السلام خیانت کرد، درنتیجه مکان وجود عیسی را به سربازان پادشاه رومی نشان داد، و درنتیجه‌ی این کار، خدا او را مؤاخذه کرده، و به دار آویخته شد، و کشته شد. و خداوند عیسی را به آسمان بالا برد. خداوند متعال در سوره‌ی نساء فرمود:

﴿ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴾

«و[نیز] به سزای کفرشان وآن تهمت بزرگی که به مریم زدند، و گفته‌ی ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» حال آن که آنان او را نکشتند، و مصلوبش نکردند، لیکن امر برآنان مشتبه شد، و کسانی که درباره‌ی او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچارشک شده‌اند، و هیچ علمی بدان ندارند، جز آن که از گمان پیروی می کنند، و یقیناً اورا نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است.»

همان طورکه درکشته شدن خلیفه‌ی دوم (عمربن الخطاب) دستان پنهانی یهود در کار بود، دستان پنهانی و آشکار زیادی داشتند، که سبب اساسی درکشته شدن بسیاری از شهدای امت اسلامی بوده، حتی عصر کنونی ما. یهود نمی‌خواهد، که پیامبرانی باشند، که شریعت خدا را به بندگانش برسانند، و نمی‌خواهند، دعوتگران حق و مصلحانی باشند، که به معروف دستور دهند، و از منکر باز دارند، تنها می‌خواهند، که پیامبران و رهبران دینی باشند، که مجد و مال را به آنان تقدیم کرده، و از آنان اطاعت کنند، و به خواسته‌ها و شهوت‌ها و خودخواهی‌های افراط گرایانه‌ی مذمومشان خدمت کنند.

آنان معبودی می‌خواهند، که فقط برای خودشان باشد، و آنان را برهمه‌ی خلقش ترجیح دهد، و از خواسته‌هایشان پیروی کند، و آن‌چه را که بخواهند، برایشان دردنیا محقق سازد، و به آنان منفعت و سود ببخشد، و با بخشش و شوکت بر همه‌ی مردم ترجیح‌شان دهد، بدون این که درچیزی که مخالف خواسته‌هایشان باشد، از او اطاعت کنند، و بدون این که در برابر خطاها وگناهان و سرکشی از عبادتش، آنان را مؤاخذه یا مجازات کند.

خداوند متعال درسوره‌ی بقره آنان را مخاطب قرار داده، و می‌فرماید:

﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾

«پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود، برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید، و گروهی را کشتید.»

۹. از ویژگی‌های غالب برآنان و ریشه‌دار و نشأت گرفته از تأثیر محیط اجتماعی و تربیت تقلیدی و مفاهیم اعتقادی‌شان این‌است، که آنان علاقمندترین مردم به زندگی کردن هستند، به همین دلیل ترسواند، و تنها از جاهایی که خیال کنند، ایمن است، و در شرایطی که آمادگی‌ها و تدابیر جنگی‌شان را برای پیروز شدن بردشمن کافی بدانند، می‌جنگند. هم‌چنین از جمله ویژگی‌های آنان این است، که درحقیقت دل‌هایشان پراکنده و متفرق است؛ اگرچه به ظاهر، مصلحت‌ها و شرایط اضطراری زمانی آنان را دورهم جمع کرده باشد. خداوند متعال در سوره‌ی بقره درباره‌ی آنان فرمود:

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾

«و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی، و [حتی حریص تر] از کسانی که شرک می‌ورزند، خواهی یافت. هریک از ایشان آرزو دارد، که کاش هزار سال عمر کند، با آن که اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت، و خدا بر آن‌چه می کنند، بیناست.»

آنان از ترس دچارشدن به عذاب خدا یا اعتقاد نداشتن به زندگی دیگر و اعتقاد به این که کل بهره‌ی آنان از زندگی منحصر درهمین زندگی دنیاست، به حیات طولانی بسیارعلاقمندند. خداوند متعال درسوره‌ی حشر درباره‌ی آنان، مؤمنان را مخاطب قرارمی‌دهد، و می فرماید:

﴿لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ﴾

«شما قطعاً در دل‌های آنان بیش از خدا مایه‌ی هراسید، چرا که آنان مردمانی‌اند، که نمی‌فهمند.[آنان به صورت] دسته جمعی، جز درقریه‌های دارای استحکام یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید، جنگ‌شان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری، [ولی] دل‌هایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی‌اند، که نمی اندیشند.»

بنده (مؤلف) معتقدم، مؤمنان راستینی که درجنگی صادقانه و جدی با یهود روبه‌رو می شوند، صفاتی را که قرآن به آنان نسبت‌داده، درآن‌ها می‌بینند، و

اگرتجهیزات جنگی که دژ محکم و دیوارهایشان است، که با وجود آن گمان می‌کنند، درامنیت هستند، دراختیار نداشتند، و گمان نمی‌کردند، که به یقین بر کسانی که در میدان مبارزه با آنان روبه‌رو می‌شوند، برتری دارند، و این‌که با لشکری اسلامی که حامل پرچم قرآن باشد، نمی‌جنگند، و درمقابل می‌دانند، که دولت‌های بزرگ و قدرتمندی درزمین هستند، که امنیت‌شان را تضمین نموده‌اند، اگر همه‌ی این‌ها نبود، وارد هیچ جنگی از جنگ‌های عرب که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم میلادی شده‌اند، نمی شدند.

این حقیقتی‌ست، که کامل روشن خواهد شد، آن زمانی که امت اسلامی لشکری حقیقی داشته باشد، که هنگام صلح و در بذل‌همت، صادقانه برای آماده‌سازی نیروی رقابت کننده یا برتر و در شرایط جنگ، صادقانه و جدی، پالوده از خائنان و منافقان و توطئه کنندگان و شکست پذیرندگان، هم از جهت فرماندهان و هم از جهت سربازان به برنامه‌ی قرآن پای‌بند باشند.

۱۰. از صفات یهود این است، که آنان سرسخت‌ترین دشمن کسانی هستند، که به رسالت اسلام ایمان آورده، و پرچم قرآن را بردوش کشیده‌اند، و ازدینی که خدا برخاتم پیامبرانش محمد ﷺ نازل کرده، پیروی نموده‌اند. خداوند متعال در سوره‌ی مائده فرمود:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْۖ﴾

«مسلماً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت.»

تاریخ اسلامی حقیقتی را که قرآن اعلان داشته، ثابت کرده است، بنابراین، هیچ توطئه و نیرنگی برضد اسلام و مسلمانان از آغاز فجر تاریخ اسلامی تا عصر حاضر طرح‌ریزی نشده، مگر این که صاحب اندیشه و تدبیرکننده‌ی نقشه یا توجیه‌گر یا مشارکت‌کننده‌ی پلید و فعال آن و در بیش‌تر موارد تنها بهره‌بردار از آن، یهودیان بوده‌اند، که به عنوان مثال می‌توان به چند مورد زیر اشاره‌کرد:

الف: کشته شدن خلیفه‌ی دوم عمربن الخطاب رضی الله عنه.

ب: جنبش عبدالله بن سبأ که به بهانه‌ی شیعه‌ی علی بن ابی طالب و اهل بیت پیامبر بودن، خود را استتار کرده بود، و کلمه‌ی مسلمانان را متفرق کرد.

ج: جنبش باطنی قرمطی که طی چند قرن ازتاریخ اسلامی حتی اواخر دولت فاطمی، رهبران و ملت‌های مسلمان را پریشان خاطرکرده بود.

د: دلایل نشان می دهد، که جنگ‌های صلیبی نیز با توجیه و تحریک و برافروزی آتش جنگ توسط یهودیان، صورت گرفته است.

ه: ساقط کردن خلافت اسلامی.

و: جنبش نصرانی‌سازی که متوجه ملت‌های امت اسلامی شده، که یهودیان نصرانی نمای خود را پنهان نموده‌اند، و در رهبری آن کارمی‌کنند.

ز: جنبش خاورشناسانی که برای ویران کردن اسلام و انتشار بی‌دینی کار می کنند.

ح: آیین بهایی خائن توطئه کننده بر ضد اسلام و مسلمانان.

ط: فراماسونری و کمونیستی و سوسیالیستی و ناسیونالیستی و سایر سازمان‌های ویرانگر.

۱۱. یهودیان به دروغ خود را فرزندان و دوستان خدا می‌پندارند. خداوند متعال در سوره‌ی مائده فرمود:

﴿وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَـٰرَىٰ نَحْنُ أَبْنَـٰٓؤُا۟ ٱللَّهِ وَأَحِبَّـٰٓؤُهُۥ ۚ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ۖ بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ﴾

«و یهودیان و ترسایان گفتند: «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.» بگو: پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می‌کند؟ [نه،] بلکه شما [هم] بشرید، ازجمله‌ی کسانی که آفریده است. هرکه را بخواهد، می آمرزد، و هرکه را بخواهد، عذاب می کند، و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آن‌چه میان آن دو می باشد، از آن خداست، و بازگشت [همه] به سوی اوست.»

این عقیده‌ی باطل با عوامل دیگر، حس برتری‌جویی بربشر را نزد یهودیان ایجاد کرده، به گونه‌یی‌که خیال می‌کنند، همه‌ی مردم موظف‌اند، به این امتیاز و برتری اعتراف کنند، و به همین خاطر باید قدرت مطلق درزمین و ربوبیت برمردم را به آن‌ها ببخشند، زیرا که آنان فرزندان پروردگارند، و چون مردم این حق را به آن‌ها نمی‌دهند، و به آن معترف نیستند، آنان کینه‌ی همه‌ی مردم را در دل دارند، و در درون خود با همه‌ی مردم دشمن هستند، و هرگاه به قدرت برسند؛ اگرچه اندک هم باشند، غریزه‌ی کبر و برتری‌جویی و افتخار به برتری نژادی نزد افرادشان هویدا می‌شود، مثل این که آنان معبودان بشرند، و هرگاه نیرو و قدرتی نداشته باشند، ذلت و بیچارگی از آنان پیداست، و برده‌وار فروتنی نشان می‌دهند، ولی درون‌شان بر خلاف ظاهرشان از کینه موج‌می‌زند، ولی مسیحیان این حس

برتری‌جویی را ندارند، چون اعتقاد به این که فرزندان و دوستان خدا هستند، با عوامل دیگری که یهود به آن معتقدند، همراه نیست.

۱۲. دشمنی یهود با نصاری، دشمنی قدیمی و مستمر است، و گاهی یهود ازروی فریب و نفاق دشمنی خود را پنهان کرده، و برای دست‌یابی به اهداف و حمایت از منافع‌شان، به آنان اظهار دوستی می کنند. این دشمنی از زمانی آغاز شد، که عیسی علیه السلام آمد، و آنان را به دین حقیقی خدا و برگشت به سوی او از گناهان و دروغ‌هایی که برخدا بسته‌اند، و دروغ‌های زیادی که دردین ایجاد کرده‌اند، دعوت می‌کرد، درنتیجه مادر پاک و فرمانبرش را به تهمتی بزرگ متهم کردند، سپس حاکم رومی بت پرست را علیه عیسی علیه السلام تحریک کردند، تا او را بکشد، خیال می کردند، که عیسی در شهرها فعالیت می کند، تا پادشاهی بنی‌اسراییل را برگرداند، و خودش پادشاه شود.

توطئه طبق نقشه انجام شد، ولی خداوند با قدرت و معجزه‌یی از جانب خود او را نجات داد. آنان درحقیقت قاتل هستند، ولی عیسی علیه السلام کشته نشد. او از این که کشته شده، و به دارآویخته شده باشد، بیزار است، ولی آنان از جنایت قتل و به دارآویختنش بری نیستند، زیرا برای این کار به هرچیزی متوسل شده‌اند، ولی خداوند اگر او را از دست آنان نجات نداده بود، قطعاً او را می‌کشتند، و به دار می‌آویختند. یقیناً در عمل او را کشتند، و آن کسی را که به عیسی شباهت داشت، به دار کشیدند، درنتیجه نقشه همان طورکه مقرر شده بود، اجرا شد، ولی خداوند با تبدیل مردی به مرد دیگر، نقشه‌ی آنان را دگرگون کرد. پیش از عیسی و در زمان عیسی دو تن از پیامبران‌شان، یحیی و پدرش زکریا علیهما السلام را کشتند، و یهود پیوسته افتخار می‌کنند، که آنان مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشته‌اند. خداوند متعال درسوره‌ی نساء درباره‌ی آنان فرمود:

﴿ وَبِكُفۡرِهِمۡ وَقَوۡلِهِمۡ عَلَىٰ مَرۡيَمَ بُهۡتَٰنًا عَظِيمٗا ﴿١٥٦﴾ وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ... ﴾

«و[نیز] به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند، وگفته‌ی ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» و حال‌آن که آنان او را نکشتند، و مصلوبش نکردند، لیکن امر برآنان مشتبه شد.»

پس از گذشت حدود بیست قرن، یهودیان با نیرنگ و نقشه‌ی پلیدشان توانستند مسیحیان را بفریبند، تا رهبران رده بالای دینی‌شان را در رم وادارند، که یهودیان را از رفتار بسیار زشت‌شان با عیسی علیه السلام تبرئه کنند. آنان بی‌گناه نیستند؛

اگرچه عیسی‌ؑ از کشته شدن یا به دار آویخته شدن بری‌ست. ما مسلمانان به حال مسیحیان در جهان، که در این عصر فریب نیرنگ یهود را خورده‌اند، تأسف می خوریم، چون برای آنان تصویر کرده‌اند، که خطر بزرگ پیش روی آنان، تنها اسلام و مسلمانانند، تا برضد اسلام و ملت‌ها و دولت‌های اسلامی از آنان استفاده کنند؛ درحالی که، اسلام و مسلمانان حیله و نیرنگی ندارند، تنها رسالتی ربانی دارند، هنگامی که صادقانه آن را به دوش گیرند، دعوتگران مهربانی هستند، و ستمگر و متجاوز نیستند. آنان با همه‌ی مردم با عدالت رفتار می کنند، و نسبت به مسیحیان بیش‌تر رحمت و احترام دارند، زیرا پیامبر به آنان توصیه نموده، که با مسیحیان خوش رفتار باشند، و قرآن ثابت نموده، و بیان کرده است، که دوست‌دارترین مردم به آنان مسیحیان هستند.

امیدواریم، که خداوند سحر یهود را باطل کند، و در میان مسیحیان خردمندانی مخلص و رهبرانی دلسوز پیدا شوند، که خود را اززیرسلطه‌ی نیرنگ پلید یهود رها سازند، و به حقیقت بدانند، که تنها خطر پیش رویشان، یهود و سازمان‌های کمونیستی‌ست، نه مسلمانان، و هنگامی که مسیحیان این حقیقت را بفهمند، و ملت‌ها و رهبران سیاسی‌شان به آن قانع شوند، نقشه‌ی سیاست جهانی به طورکلی تغییر می یابد.

در میان ملت‌های مسیحی هرازگاهی افرادی منصف و باجرأت پیدا شده، و این حقیقت را آشکارا بیان نموده‌اند. هرگاه این قناعت برایشان حاصل شده، و آثار اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی‌اش ظاهر شود، مسلمانان می‌توانند با مسیحیان همکاری نموده، و با دشمنان همه‌ی بشریت از یهود گرفته تا ملحدانی که به هیچ دین و اخلاق ارزشمندی پای‌بند نیستند، بجنگند.

۱۳. از جنایت‌های یهود، ستم ناپسند و جلوگیری از راه خدا، با گمراه سازی فکری و تباه سازی رفتاری و با به کارگیری انواع گوناگونی از وسوسه‌های روانی و گاهی با به کارگیری نیروی زور است. خداوند متعال در سوره‌ی نساء فرمود:

﴿ فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴾

«پس به سزای ستمی که از یهودیان سرزد، و به سبب آن که[مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌یی که بر آنان حلال شده‌بود، حرام گردانیدیم.»

این رفتار در میان آنان بسیار رایج است، بنابراین، آنان پیشوایان ظلم و ستم و جلوگیری از راه خدا در جهان هستند.

۱۴. ازجمله جنایت‌هایشان رباخواری‌ست؛ درحالی‌که، درکتاب‌هایی که بر پیامبران‌شان نازل شده، از آن نهی شده‌اند، هم‌چنین ازروی ظلم و تجاوز، اموال مردم را به ناحق خوردن است، باوجودی که این کار درهمه‌ی شریعت‌ها حرام است.

آنان دربین مردم پیشوایان رباخواری و کسانی که اموال مردم را به ناحق می خورند، هستند، و این اخلاق را نوادگان‌شان ازگذشتگان به ارث برده‌اند، و گمان می‌کنند، که گناهی ندارند، که اموال گوییم را به ناحق بخورند. خداوند متعال درسوره‌ی نساء درباره‌ی آنان فرمود:

﴿ وَأَخۡذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدۡ نُهُواْ عَنۡهُ وَأَكۡلِهِمۡ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾

«و [به سبب] ربا گرفتن‌شان ـ با آن که از آن نهی شده بودند ـ و به ناروا مال مردم خوردن‌شان، و ما برای کافران آنان عذابی دردناک آماده‌کرده‌ایم.»

و در سوره‌ی آل عمران فرمود:

﴿ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗاۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٞ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴾

«و از اهل کتاب کسی‌ست، که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو برمی‌گرداند، و از آنان کسی‌ست، که اگر او را بر دیناری امین‌شمری، آن را به تو برنمی‌گرداند، مگر آن که دائماً بر[سر] وی به پا ایستی. این بدان سبب است، که آنان [به پندار خود] گفتند: «درمورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست.» و بر خدا دروغ می بندند، با این که خودشان [هم] می دانند.»

صاحبان این مقوله همان یهودیانی هستند، که مردم را به دو گروه تقسیم می کنند:

الف. یهود.

ب. گوییم، که شامل بقیه‌ی امت‌های غیر از نژاد یهودی هستند، و معتقدند، که فقط برای یهودی حلال است، مال غیر یهودی را به ناروا بخورد، درنتیجه بدین وسیله بر خدا دروغ می بندند، و برای این که حرص و طمع مفرط و غریزه‌ی مال پرستی خود را ارضا کنند، مال جمع نموده، و از دیگران منع می‌کنند.

۱۵. از صفات بارز یهود، سرکشی در زمین بوده، که عبارت است، از تکبر و قدرت‌نمایی و فساد زیاد و تمرد از خدا و ترک هرگونه پند و نصیحت، که این سرکشی درگذشته باعث شده، خداوند خوارشان کرده، و تحقیرشان کند، و به

عقوبت مسخ دچار شوند، و درطول تاریخ طولانی‌شان به شیطان پرستی روی آورند، و آنان هم اکنون پرستش کنندگان طاغوت هستند. خداوند متعال درباره‌ی آنان درسوره‌ی اعراف فرمود:

﴿ فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾

«و چون از آن‌چه از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند، به آنان گفتیم: بوزینگانی باشید، رانده شده.»

سپس خداوند متعال در سوره‌ی بقره آنان را مخاطب قرار داده، و فرمودند:

﴿ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾

«و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند، نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی باشید، طرد شده.»

سپس خداوند درباره‌ی آنان پیامبرش را مورد خطاب قرار داده، و فرمود:

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (٥٩) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللَّهِ ۚ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ ۚ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴾

«بگو: ای اهل کتاب! آیا جز این بر ما عیب می گیرید، که ما به خدا و به آن‌چه به سوی ما نازل شده، و به آن‌چه پیش از این فرود آمده است، ایمان آورده‌ایم، و این که بیش‌تر شما فاسقید؟ بگو: آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟ همانان که خدا لعنت‌شان کرده، و برآنان خشم گرفته، و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده، و آنان که طاغوت را پرستش کرده‌اند. اینانند، که از نظر منزلت، بدتر، و از راه راست گمراه‌ترند.»

یعنی بعضی از یهودیان به خاطر سرکشی‌شان مسخ مادی محسوس شده، و به میمون‌ها و خوکان تبدیل شدند. پس مسخ مادی متوقف شد، و دوره‌ی این عقوبت پایان یافت، ولی مسخ معنوی که قبیح تراست، باقی‌ست، یعنی به عابدان طاغوت تبدیل شدن، و اکنون می خوانیم، که معبود بزرگ‌ترین سازمان‌هایشان که سازمان نورانی باشد، شیطان است.

۱۶. یهود دارای یک موقعیت تاریخی هستند، که خداوند آن را بر آنان مقدر کرده، که یک قاعده‌ی کلی‌ست، و غیر از آن، نادراست، گاهی مطابق اقتضای حکمت ربانی درجامعه‌ی بشری به این موقعیت دچارمی‌شوند. این موقعیت تاریخی که قاعده‌ی کلی‌ست، موقعیت ذلت و خواری و دچار شدن به خشم خدا هرجا که بروند، و هرجا که یافته شوند، می باشد، و این چیزی‌ست، که خداوند در قرآن اعلان نموده است. خداوند در سوره‌ی بقره درباره‌ی آنان فرمود:

﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلْمَسْكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ ﴾

همچنین در سوره آل عمران درباره آنان فرمود:

﴿ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓا۟ إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْمَسْكَنَةُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ ﴾ آل عمران: ۱۱۲

«هرکجا یافته شوند، به خواری دچار شده‌اند ـ مگرآن که به پناه امان خدا و زینهارمردم [روند] ـ و به خشمی از خدا گرفتار آمدند، و [مهر] بینوایی برآنان زده شد. این بدان سبب بود، که به آیات خدا کفر می ورزیدند، و پیامبران را به ناحق می کشتند، و [نیز] این [عقوبت] به‌سزای آن بود، که نافرمانی کردند، و از اندازه می‌گذراندند.»

بنابراین، از این آیه‌ی سوره‌ی بقره درمی‌یابیم، که ذلت برآن‌ها نوشته شده، و به شکلی فراگیر به خشم خدا دچار شده‌اند، به جز حالت‌های استثنایی ویژه. اما آیه‌ی سوره‌ی آل عمران بیانی دیگر افزوده، و استثنایی به شرح زیر قایل شده است:

الف. بیان آن است، که ذلت برآن‌ها فرض شده، هرجا که دسترسی به آن‌ها ممکن باشد، و هرکجا که یافته شوند، در همه‌ی نقاط. بنابراین، ذلت فرض شده برآنان دامنگیرشان می‌شود، زیرا آنان برحسب عادات موروثی ساختار اجتماعی‌شان به اعمالی خودخواهانه و شرم آور و خشم آور دست می زنند، که امت‌ها را به خشم و کینه و عصبانیت علیه خود وا می‌دارند، درنتیجه خوارشان می‌سازند. این در تاریخ طولانی‌شان یک قاعده‌ی کلی بوده، و ذلت و خواری موقعیت تاریخی‌شان است، و این موقعیت هرجا که بروند، و هرجا که یافته شوند، موطن‌شان است، که همیشه با خود می یابند، مگر در حالت‌های استثنایی.

ب. استثنایی که برخلاف قاعده بوده، آن است، که ذلت فرض شده برآنان، با کمکی از خدا و کمکی از جانب مردم، ازآنان برداشته خواهد شد.

این بیان در دو نص آمده، تا آیه‌ی سوره‌ی بقره بر قاعده‌ی اصلی و غالب دلالت کند، و آیه‌ی سوره‌ی آل عمران نشان دهد، که استثنایی که درآیه آمده، یک حالت عارضی و نادر در تاریخ‌شان است.

شاید بپرسید، که منظور خدا از این استثنا **(إلا بحبل من الله وحبل من الناس)** چیست؟ که می‌توان با توجه به واقعیت محسوس این عصر، آن را جواب داد.

بیش‌تر مسلمانان از پروردگارشان سرپیچی کرده، و دین خدا و عمل به شریعتش را رها نموده‌اند، و شعارهای شرقی و غربی مخالف اسلام را سرمی‌دهند، درنتیجه استحقاق عقوبت خدا را پیدا کرده، و خداوند سرسخت‌ترین دشمنان‌شان یعنی یهود را با کمکی از جانب خود کمک رسانده، تا بدان وسیله آنان را مؤاخذه کند، شاید بیدار شوند، و به حقیقت، به دین و کتاب پروردگارشان برگردند، و آن هنگام است، که خداوند چیرگی و سیطره را از آن‌ها برخواهد داشت، و ریسمان کمک استثنایی را ازیهود قطع خواهد کرد. خداوند استثنا را منحصر به کمک خود نکرده، که یاری‌شان دهد، زیراگر چنین بود، یک نیروی حقیقی برای یهود به شمار می‌رفت، و درتاریخ‌شان مدتش طولانی می‌شد، ولی کمک خود را همراه کمک مردم آورده، یعنی این که ریسمان کمک خداوندی قوی نیست، و برای برداشتن ذلت فرض شده برآنان، کافی نیست، تا که با کمک مردمی همراه شود، یعنی خداوند آنان را مساعدت ضعیفی می‌کند، درصورتی که با کمک مردم همراه باشد، ذلت موقتاً از آنان برداشته می‌شود، و برای همین فرمود: «**إلا بحبل من الله وحبل من الناس**» اما کمک مردمی که پشت‌شان را محکم نموده، واقعیت نشان می‌دهد، که همان تقویت آنان ازجهت شرق و غرب است، تا در فلسطین دولت‌شان را برپا دارند، و بر ما مسلمانان تسلط یابند، و هنگامی که با برگشت به خدا مدت تنبیه شدن ما به وسیله‌ی آنان پایان می یابد، خداوند کمکش را از یهودیان برخواهد داشت، و دراین‌هنگام، تنها کمک مردم بر محکم نگه داشتن‌شان کافی نخواهد بود، و درآن روز خداوند دل‌های مردم را از آنان برخواهدگرداند، چون مردم بیدار شده، و می بینند، که مصلحت حقیقی‌شان به مسلمانان مربوط است، نه به یهود، و می‌بینند، که یهود کمک مردم را با ناسپاسی و انکار جواب می‌دهند، و فقط به منافع ذاتی و خودخواهانه‌ی خود خدمت می‌کنند، و نمی توانند شریکانی امانتدار باشند، و دراین هنگام است، که مردم نیز وسایل تقویتی و نیروی خود را از آنان قطع خواهند کرد، و پس ازآن طولی نمی کشد، که یهود به قاعده‌ی اصلی برمی‌گردد، و حالت استثنایی پایان می یابد، و خودشان و همه‌ی مردم را مصداق این گفتار خداوند متعال درسوره‌ی بقره «**وضربت علیهم الذلة والمسکنه و باءوا بغضب من الله**» خواهند دید، و پیداست، که بیچارگی، حالت روانی و ملازم آنان

است، و اگر هم در شرایط استثنایی ذلت از آنان برداشته شود، زیرا که آیه‌ی آل عمران به آن اشاره‌دارد، اما خشم خداوند و دچار شدن‌شان به خشم خدا بدون استثنا و در همه‌ی حالت‌ها به صورت قطعی وجود دارد، مگرآن کسانی که به خدا و پیامبران و روز آخرت ایمان داشته، و کفر یهودیت را رها کرده باشند.

هر دو آیه بیان نمودند، که سبب ذلت و خواری و دچار شدن‌شان به خشم خدا به چند جرم زیر بر می‌گردد:

اول: خوی و خصلت‌شان کفر به آیات خداست.

دوم: کشتن پیامبران به ناروا و کشتن دعوتگران حقی که مردم را به عدالت دستور می‌دهند، و پیوسته توطئه چیدن علیه آنان است.

سوم: سرپیچی وقیحانه از اوامر و نواهی خدا.

چهارم: خوی و خصلت‌شان تجاوز به حدود و حقوق مردم است.

قرآن به اسباب این ذلت اشاره کرده، و بیان می‌کند، که هرکس از غیریهود مرتکب چنین اعمالی شود، به همان سرنوشتی که یهود بدان گرفتار شده، گرفتار خواهد شد، زیرا سنت خدایی در رفتار با مردم یکسان است، و برای این که در همه‌ی دوران‌های تاریخی‌شان به سبب کارهایی که انجام داده‌اند، و پیوسته انجام خواهند داد، و به موقعیت قاعده‌ی کلی فرض شده برآنان برمی‌گردند، خداوند مقدرنموده، که کسانی را برآنان مسلط سازد، که تا روز قیامت بدترین شکنجه‌ها را به آنان بچشاند. خداوند متعال در سوره‌ی اعراف فرمود:

﴿ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ ۗ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ ٱلْعِقَابِ ۖ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾

«و [یادکن] هنگامی که پروردگارت اعلام داشت، که تا روز قیامت برآنان [یهودیان] کسانی را خواهد گماشت، که بدیشان عذاب سخت بچشاند. آری، پروردگارتو زود کیفر است، و او آمرزنده‌ی بسیار مهربان است.»

«وإذتأذن ربک» یعنی پروردگارت از آن‌چه از یهود تا روز قیامت سرخواهد زد، آگاه بوده، درنتیجه مقدر نموده، که به عقوبت دچار شوند.

«لیبعثن علیهم» یعنی به سبب قضا و قدرش که بر حکمت استوار است.

«**من یسومهم سوء العذاب**» یعنی برای تنبیه کردن‌شان برجنایات پیاپی آنان، هرچند که درتاریخ‌شان به نگون‌بختی‌هایی منجر شود، کسانی را برآن‌ها مسلط خواهد کرد. این ارتکاب جنایت یک عادت موروثی‌ست، که از آن جدا نمی‌شوند.

«**یسومهم**» یعنی برآنان تکلیف و تحمیل و فرض می کند، و با خشونت و سختی آنان را می راند.

۱۷. از صفات دایمی یهود این است، که پیوسته آتش جنگ‌ها را برمی‌افروزند. کسی که تاریخ جنگ‌ها را بررسی کند، درمی‌یابد، که دستان یهود آن را تحریک نموده، و آتشش را برافروخته‌اند، تا به نفع خود از آن بهره‌برداری کنند، ولی خداوند از همه جهت آنان را احاطه نموده، پس هربار که آتشی برافروزند، خداوند آن را خاموش می‌کند. خداوند متعال درباره‌ی یهود درسوره‌ی مائده فرمود:

﴿كُلَّمَآ أَوۡقَدُواْ نَارٗا لِّلۡحَرۡبِ أَطۡفَأَهَا ٱللَّهُۚ﴾

«هربار که آتشی برای پیکار برافروختند، خداوند آن را خاموش کرد.»

۱۸. یکی‌دیگر از صفات یهود آن است، که در زمین به تباهی می پردازند، و کسی که بیش‌تر مراکز فساد فکری و رفتاری و روانی درجهان را بررسی کرده باشد، خواهد دید، که این مراکز، سازمان‌های یهودی‌اند، که با اندیشه و شخصیت‌ها و اموال یهود اداره‌شده، و به نفع یهود از آن بهره‌برداری می‌شود. خداوند درباره‌ی این صفت‌شان فرمود:

﴿وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادٗاۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾

«و در زمین به تباهی می پردازند، و خداوند مفسدان را دوست نمی دارد.»

۱۹. یکی دیگر از صفات یهود آن است، که تا روز قیامت دشمنی و کینه در بین‌شان پابرجاست، و هرگاه به خاطر مصلحتی گردهم آیند، خیال می‌کنی، که باهم متحدند؛ درحالی که، دل‌هایشان پراکنده و گوناگون است. دشمنی و کینه‌ی موجود در بین آنان نتیجه‌ی خودخواهی‌های افراط گرایانه و حسادت زشت‌شان و عقوبت خداوندی‌ست. خداوند متعال درسوره‌ی مائده فرمود:

﴿فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ...﴾

«و تا روز قیامت میان‌شان کینه و دشمنی افکندیم.»

هم‌چنین درسوره‌ی حشر درباره‌ی آنان فرمود:

﴿بَأۡسُهُم بَيۡنَهُمۡ شَدِيدٞۚ تَحۡسَبُهُمۡ جَمِيعٗا وَقُلُوبُهُمۡ شَتَّىٰۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡقِلُونَ﴾

«جنگ‌شان میان خودشان سخت است، آنان را متحد می پنداری، [ولی] دل‌هایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی‌اند، که نمی اندیشند.»

۲۰. خداوند به خاطر حکمتی ربانی آنان را دوبار به ترتیب زیر تقسیم نموده است:

تقسیم اول: خداوند آنان را به دوازده قبیله و شاخه تقسیم نموده، درنتیجه یک امت گردهم آمده و متحد و ثابت نداشته‌اند. این قضاوت خداوندی درباره‌ی آنان است، و اگر برای مدت کوتاهی گردهم آیند، ناچار متفرق شده، و با هم اختلاف پیدا نموده، و درگیر می‌شوند. این یک قاعده‌ی کلی به نسبت جامعه‌ی یهود است. حتی درایام پادشاه بزرگ‌شان بازهم دولت واحدشان درآن هنگام بیش از دوران داوود و سلیمان علیهما السلام باقی نماند، تا این که پس از سلیمان به دو دولت تقسیم شد، که عبارت‌بودند، از مملکت یهودا و مملکت اسراییل.

مملکت اسراییل به دست «سرگون» پادشاه آشور که با آن مملکت جنگید، و بر آن پیروز شد، از بین رفت، و ساکنان یهودی‌اش را به ماورای فرات کوچاند، و این مملکت درسال ۷۲۱ قبل از میلاد پایان یافت، سپس درسال ۵۸۸ مملکت یهودا به دست «بخت‌النصر» ویران شد، و بسیاری از یهودیان را کشت، و کسانی را که زنده مانده بودند، به عنوان اسیر به بابل برد، و پس از آن دولت مستقلی نداشته‌اند، تا این که دولت معاصر اسراییل برپا شد. خداوند درباره‌ی این تقسیم در سوره‌ی اعراف فرمود:

﴿وَقَطَّعۡنَٰهُمُ ٱثۡنَتَيۡ عَشۡرَةَ أَسۡبَاطًا أُمَمٗاۚ...﴾

«وآنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم.»

بنابراین، قاعده‌ی کلی نسبت به آنان این است، که گروه‌هایی متفرق باشند، و یک امت گردهم نباشند، و برعکس این قاعده‌ی کلی استثنا و نادر است.

تقسیم دوم: خداوند آنان را درزمین به گروه‌های زیادی تقسیم نمود، بنابراین، آنان در زمین پراکنده‌اند، و هنگامی که در مکانی درسرزمین شام جمع شوند، درنهایت به آن عذابی که خداوند برآنان نوشته، دچار خواهندشد.

یقیناً حیی بن أخطب یهودی هنگامی که همراه بنی قریظه برده می‌شد، که کشته شود ـ زیرا شیطانی بود، که گروه‌های عرب و یهود را برضد مسلمانان درمدینه جمع کرده بود ـ گفت: نوشته و تقدیر و کشتار خونینی‌ست، که خداوند بر بنی اسراییل نوشته‌است. خداوند درباره‌ی این تقسیم دوم در سوره‌ی اعراف فرمود:

﴿ وَقَطَّعۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُمَمٗاۖ... ﴾

«و آنان را در زمین به صورت گروه‌هایی پراکنده ساختیم.»

بنابراین، قاعده‌ی کلی به نسبت آنان این است، که در زمین پراکنده و گروه گروه باشند، و برعکس این قاعده، استثنا و نادراست.

۲۱. خداوند نقشه‌ی آینده‌ی یهود را برای آنان ترسیم نموده، و آن را برآنان در کتاب‌شان نازل کرده، و قرآن داستانش را برای ما بازگونموده است. در اوایل سوره‌ی اسراء که سوره‌ی بنی اسراییل نیزنامیده می‌شود، خداوند می فرماید:

﴿وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ﴿٤﴾ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا ﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡۖ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَاۚ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ لِيَسُـُٔواْ وُجُوهَكُمۡ وَلِيَدۡخُلُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوۡاْ تَتۡبِيرًا ﴿٧﴾ عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يَرۡحَمَكُمۡۚ وَإِنۡ عُدتُّمۡ عُدۡنَاۚ وَجَعَلۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ حَصِيرًا ﴾

«و درکتاب[آسمانی‌شان] به فرزندان اسراییل خبر دادیم، که: قطعاً دوبار درزمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست. پس آن‌گاه که وعده‌ی [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم، تا میان خانه‌ها[یتان برای قتل وغارت شما] به جست‌وجو درآیند، و این تهدید تحقق یافتنی‌ست. پس [ازچندی] دوباره شما را برآنان چیره می‌کنیم، و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم، و [تعداد] نفرات شما را بیش‌تر می‌گردانیم. اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده‌اید] و چون تهدید آخر فرا رسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند، و در معبد[تان] چنان که بار اول داخل شدند[به زور] درآیند، و بر هرچه دست یافتند، یکسره [آن را] نابود کنند. امید است، که پروردگارتان شما را رحمت کند، [ولی] اگر [به گناه] باز گردید [ما نیز به کیفر شما] باز می‌گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم.»

این آیات مکی‌ست، پیش از این‌که بین مسلمانان و یهود هیچ نوع برخورد خصومت آمیزی صورت بگیرد، نازل شده، و در اواخر سوره‌ی اسراء فرمود:

﴿ وَقُلْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ لِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱسْكُنُوا۟ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْءَاخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴾

«و پس از او به فرزندان اسراییل گفتیم: در این سرزمین ساکن شوید، پس چون وعده‌ی آخرت فرارسد، شما را همه با هم محشور کنیم.»

می‌توانیم از این دونص بفهمیم، که نقشه‌ی آینده‌ی یهود شامل دو فساد بزرگ است، که همراه هریک برتری‌جویی بزرگی‌ست.

به دنبال فساد و برتری‌جویی اول، درهم شکسته خواهندشد، و درگیری خونینی برگردن‌هایشان مسلط خواهدشد، سپس به دنبال فساد و برتری‌جویی دوم، برآنان پیروز خواهندشد، و صورت‌هایشان را سیاه خواهندکرد، و سازمان‌هایی را که به آن پناه می‌برند، ویران خواهندکرد.

تاریخ یهود را بررسی کردم، و دیدم، که پیش از این برتری‌جویی معاصر، جز یک‌بار درزمین برتری‌جویی نکرده‌اند، و آن یک‌بار در زمان داوود و سلیمان علیهما السلام بوده، و می‌بینیم، که اکنون بسیار درزمین برتری جسته‌اند، بنابراین، پیش‌بینی من این است، که این برتری‌جویی معاصر، همان برتری‌جویی باردوم است، که قرآن بیان نموده‌اند.

اما داستان فسادشان درزمین داستانی‌ست، که هم‌چنان ادامه دارد، چون خصلت دایمی‌شان تباهی کردن درزمین است، ولی فساد بزرگی که بدان سبب استحقاق عقوبت نابودکننده را دارند، همان فساد بزرگ همراه با سلطه جویی زیاد است، و پیداست، که فساد دوم که منظور شده همان فسادی‌ست، که دراین عصر دنیا را پر کرده، و با سلطه جویی بیش از حد همراه است، که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انکار کند. دربار اول مؤاخذه و سرنگونی مملکت دوم‌شان که باقی مانده بود، به دست بخت النصر صورت‌گرفت، چون بسیاری از آنان را قربانی کرد، و کسانی که زنده مانده بودند، با خود به بابل برد، و درنهایت، آنان را از سرزمین‌شان کوچاند، و پس از آن مملکتی نداشتند، تا این که در این عصر دولت اسراییل برپا شد، بنابراین، آنان اکنون منتظر وعده‌ی بار دوم هستند، که قرآن از آن، تعبیر وعده‌ی پایانی کرده است، و دراین وعده‌ی پایانی می بینیم، که خداوند آنان را از جاهای مختلفی که درزمین پراکنده‌اند، به فلسطین در شام گردهم خواهد آورد.

کلمه‌ی «لفیف» درلغت، یعنی قومی که از قبایل گوناگون که یک اصل نداشته باشند، گردهم آیند، و مردمی که از قبایل مختلف جمع شوند، و جمعیت بزرگی از آمیخته‌های مختلف که در بین‌شان شریف و پست، اطاعت‌کننده و متمرد، قوی و ضعیف وجودداشته باشد، در لغت لفیف نام دارد. (درلسان العرب ابن منظور چنین آمده است)

این تعریف‌های کلمه‌ی لفیف کاملاً با آمیخته‌های یهودی که از شهرهای مختلف جهان می‌آیند، و در عصر ما برای برپاداشتن دولت اسراییل در فلسطین گردهم می‌آیند، مطابقت دارد.

شاید حکمت جمع شدن‌شان پس از این که فسادشان زمین را فراگرفته، این باشد، که خشم و عذاب خدا برآنان فرود آید، و کشتار خونینی که درمقابل فسادشان درزمین و سرکشی و لجاجت و پافشاری‌شان برجنگ با دین خدا و دعوتگران حق، هرجایی از زمین که باشند، بر آن‌ها نوشته شده، برآنان فرود آید. البته پس از این که خداوند به وسیله‌ی آنان ما را ادب کرد، تا به‌طورحقیقی به دینمان برگردیم، و یک صدا شویم، و امتی که شایستگی دارد، تازیانه‌ی خدا را برای تأدیب‌شان حمل کند، و خوارشان سازد، و آنان را به موقعیت تاریخی‌شان که خداوند در آن ذلت و خواری را برآن‌ها فرض نموده، برگرداند، همان امت اسلامی‌ست.

در آن روز، ملت‌ها و دولت‌های مسیحی درک می‌کنند، که منافع‌شان برضد خواسته‌های بزرگ یهود که حدودی ندارد، و به کم‌تراز تسلط برهمه‌ی جهان قانع نمی‌شود، در گرو پشتیبانی کردن از مسلمانان است، تا قدرت یهود را درهم شکنند، و درآن روزاست، که این مسیحیان ـ درحالی که دوست‌دارترین مردم به مؤمنان هستند ـ دست کمک و تأیید به سوی مسلمانان دراز خواهندکرد، و از توطئه علیه مسلمانان دست خواهند کشید، و فریب نیرنگ یهود را نخواهند خورد، و بمب‌های روانی و مادی خود را برضد یهود به کار خواهند گرفت.

درآن روز بمب‌های هسته‌یی و کمونیستی بین المللی را که برای روز سرنوشت‌ساز که طمع دارند، در آن روز بر کل دنیا حکومت‌کنند، ذخیره نموده‌اند، به آنان سودی نخواهد داد.

گردهمایی یهود در سرزمین شام اززمانی شروع شد، که پیامبر ﷺ بنی نضیر را از مدینه کوچاند، و به سرزمین شام رفتند، که در سوره‌ی حشر که خداوند

حوادث کوچاندن یهود بنی نضیر از مدینه را در آن مسجل کرده، به این جریان اشاره شده است، خداوند متعال فرمود:

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن دِيَٰرِهِمۡ لِأَوَّلِ ٱلۡحَشۡرِۚ مَا ظَنَنتُمۡ أَن يَخۡرُجُواْۖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمۡ حُصُونُهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَأَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنۡ حَيۡثُ لَمۡ يَحۡتَسِبُواْۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَۚ يُخۡرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيۡدِيهِمۡ وَأَيۡدِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴿٢﴾ وَلَوۡلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ ﴿٣﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۖ وَمَن يُشَآقِّ ٱللَّهَ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴾

«اوست، کسی که از میان اهل کتاب، کسانی را که کفر ورزیدند، در نخستین اخراج[از مدینه] بیرون کرد. گمان نمی کردید، که بیرون روند، و خودشان گمان داشتند، که دژهایشان در برابر خدا مانع آن‌ها خواهد بود [ولی] خدا از آن‌جایی که تصور نمی کردند، برآنان درآمد، و دردل‌هایشان بیم افکند [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان، خانه‌هایشان را خراب می‌کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید، و اگر خدا این جلای وطن را برآنان مقرر نکرده بود، قطعاً آن‌ها را دردنیا عذاب می کرد، و درآخرت[هم] عذاب آتش داشتند. این [عقوبت] برای آن بود، که آن‌ها با خدا و پیامبرش درافتادند، و هرکس با خدا درافتد [بداندکه] خدا سخت کیفر است.»

این اولین گردهمایی بود، یعنی اولین گردهمایی‌شان به سرزمین شام، و امیدوارم که آمدن‌شان به فلسطین دراین عصر، آخرین گردهمایی‌شان باشد، نه وسطی، و امیدوارم که این گردهمایی مقدمه‌یی برای فرود آمدن وعده ی پایانی برآنان باشد، و از خداوند می‌خواهیم، که احوال مسلمانان را اصلاح گرداند، تا مدت یهود درمحل گردهمایی‌شان طولانی نشود، و زود به وعده‌شان و کشتار فرض‌شده برآنان در تورات و قرآن برسند، و چه بسا گفتار خداوند متعال درسوره‌ی اسراء «**وليدخلوا المسجد كما دخلوه أول مرة**» به طورحتمی اشاره به این داشته باشد، که کسانی که دراین نص قرآنی منظور هستند، همان مسلمانانند، زیرا مسلمانان هستند، که بسیار علاقمندند، به مسجدالاقصی داخل شوند، و آن را تعظیم و احترام کنند، و ساحت و اطرافش را از پلیدی پاک سازند؛ همان‌گونه که، برای اولین بار در دوران خلیفه‌ی دوم عمربن الخطاب ﷺ به آن داخل شدند.

نص قرآنی حوادثی را که درآینده رخ خواهد داد، بازگو می‌کند، که بعضی نسبت به بعضی دیگر گذشته محسوب می‌شود؛ اگرچه همه‌ی آن، نسبت به زمان نزول نص، درآینده رخ خواهد داد.

آن‌چه مفسران دررابطه با وعده‌ی پایانی و تطبیقش برحوادث کوچکی که در تاریخ یهود رخ داده، ذکر کرده اند با آن‌چه نص برآن دلالت دارد، از فساد زیاد در زمین و برتری‌جویی، زیاد مطابقت ندارد.

کسی که نص را به دقت بررسی و تعمق نماید، می بیند، که هنوز واقعیتی که مصداق نص باشد، رخ نداده، و دلایل واقعی به‌قوت نشان می‌دهد، که یهود دراین عصر با دستهایشان و تمام نیرویی که دراختیار دارند، می کوشند، آن‌چه را برای عملی شدن وعده‌ی پایانی برآنان لازم است، فراهم کنند، تا خشم خدا به دست مسلمانان وکسانی که پشتیبانی‌شان کنند، از دوست‌دارترین مردم به‌آنان که مسیحیان باشند ـ که خود را از نیرنگ های یهود می‌رهانند ـ برآنان فرود آید.

یهودیان با دست خود گورهایشان را می‌کنند، وعقیده‌ی مسلمانان به کتاب خدا یعنی قرآن و به پیش‌گویی‌های پیامبرشان محمدﷺ که خبر داده، قیامت برپا نمی‌شود، تا مسلمانان با یهود بجنگند، و مسلمانان آنان را بکشند، متزلزل نخواهد شد، ولی به شرطی که مسلمانان واقعی باشند، مبادی دیگر و شعارهای پوچ و دروغین نداشته باشند.

منتظر وعده‌ی خدا هستیم، و از خداوند می‌خواهیم، که احوال رهبران و ملت‌های اسلامی را اصلاح گرداند.

پایان

نیرنگ‌های پیدا و پنهان یهود منحصر و محدود نیست. مردم از بعضی از آن نیرنگ‌ها مطلع هستند، و از بعضی دیگر مطلع‌نیستند، و نیرنگ‌هایی که در این کتاب گردآورده‌ایم، کافی‌ست، تا خفتگان را بیدار و غافلان را آگاه سازد، و پندی‌ست، برای کسی که پندپذیر باشد، و تذکری‌ست، برای کسی که تذکر پذیرد.

آگاه باشید! کسانی که فریب خورده‌اند، و به فتنه افتاده‌اند، و از روی جهالت به دنبال نابودی خود و امت‌شان هستند، باید بدانند، که به دشمنان‌شان خدمت می‌کنند؛ درحالی که، می‌پندارند، به خود و امت‌شان خدمت می‌کنند. آگاه باشید! و بدانید! که آنان فساد می‌ورزند؛ هرچند به خیال خود راه اصلاح درپیش گرفته‌اند. ازخدا می‌خواهیم، که ما را از شر نفس و اعمال بدمان و ازبدی‌های دشمنان و جنایات‌شان حفظ کند، و نیرنگ‌های دشمنان را به خودشان برگرداند، و به سبب جنایت‌هایشان گرفتارگرداند، بی‌شک خدا برآن‌چه بخواهد، تواناست.

مؤلف: «درماه رجب سال ۱۳۹۳ هجری قمری برابر با سال ۱۹۷۳ میلادی تنظیم و بازنگری این کتاب پایان یافت.»

یهودیان از دیرباز قومی خودخواه و خودپسند بودند؛ و خود را برتر از تمامی اقوام می‌دانسته و می‌دانند، و همواره در برابر داعیان راه حق ایستادگی کرده و با آنان پیکار نموده‌اند. و با برافروخته شدن چراغ تابناک اسلام از دشمنان سرسخت آن به‌شمار می‌آیند و آن دشمنی همچنان با شدت هرچه تمام‌تر ادامه دارد.

این دشمنان قسم خورده همیشه در کمین نشسته و دام‌های ننگین خودشان را گسترانده‌اند تا با شیوه و نیرنگ‌های گوناگون به آیین مقدس اسلام و پیروان آن آسیب برسانند. و برای زدودن اسلام از ذهن‌ها و متفرق و پراکنده نمودن مسلمانان تمام توانشان را به‌کار گرفته‌اند، تا پیکره‌ی اسلام را پاره‌پاره کنند و پیروانش را تار و مار گردانند و با این کار می‌خواهند نوری را که خداوند برافروخته است، خاموش بگردانند و به خواسته‌ی شیطانی خود دست یابند.

نگارنده در این کتاب پاره‌ای از حقیقت‌های تحلیلی مستند به واقعیت‌های تاریخی را به نگارش درآورده و به خوانندگان گرامی تقدیم نموده است.

نشر احسان

9789643567453